سید محمد حسین کربلائی

سؤال وجواب مرحوم شفتی، همراه با رساله فی تحقیق اقامة الحدود فی زمان الغیبة، از همو

بدن بقصد غسل بنابراین هرگاه کسی کل بدن او داخل در آب بوده باشد در حین حصول [illegible] غسل بوده باشد ولکن در حال حین که
کل بدن در آب هست نیت غسل کند [illegible] در حرکت آب یا حرکت بدن بقصد غسل [illegible] که غسل کرده صحیح بوده باشد در صوم سید
اجل ایده تعالی در ربع قدیم در منظومه فرموده **شعر** ولا ارتماس بصوق الماء یبیح ولیس بالخروج بعد تنقیح فلو نواه بعد ان قد غرق صح
از اطراف کل البشرة و این مضمون با اعتقاد خادم شریعت مطهره [illegible] ظاهر [illegible] در ارتماس عدم [illegible]
[illegible] نظر [illegible]
باشد در آب مشکل است لکن جواب از این بعنوان اختصار اینست که [illegible] تصحیح نصوص [illegible] که مقصود [illegible]
[illegible] بکل بدن [illegible] غسل [illegible]
[illegible] بکل بدن [illegible] غسل که عبارت
[illegible] آب بوده باشد بکل بدن حاصل باشد [illegible] باقی [illegible] لازم بوده باشد [illegible] ظاهر اینست که غسل
در جمیع صور [illegible] صحیح بوده باشد لکن [illegible] که کل بدن خارج از آب بوده باشد [illegible] اشکال است **سؤال** در
[illegible] یک بار کافی است [illegible] بین الغسلین [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] **جواب** ظاهر اینست غسل [illegible]
[illegible] لازم بوده باشد [illegible] **سؤال** [illegible] اغسال واجبه [illegible] بعد از
[illegible] **جواب** اگر وقت [illegible] غسل [illegible] صحیح
است [illegible] غسل را اعاده کند **سؤال** غسل [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه اغسال واجبه جمع شوند [illegible] **جواب**
ظاهر اینست که یک غسل [illegible] اغسال [illegible] از اغسال جنابت بوده باشد [illegible] و اگر غسل جنابت
باشد وضو لازم است [illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] ظاهر اینست که لازم بوده باشد لکن ظاهر اینست [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** وضو [illegible] واجب [illegible] **جواب** وضو واجب است در چند مقام اول
[illegible] دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] پنجم
[illegible] ششم [illegible]
[illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]
[illegible]
[illegible] لازم [illegible] لکن در
[illegible] موضع اول [illegible]
[illegible]
در بیان [illegible]
[illegible] بتعظیم

و چون وضو رافع این حالت است تعبیر از آن بحدث میکنند و موجب

امور چند که مذکور میشود و دفع آفات جاهت تنظیف باطن نفس میشود تعبیر از آن بطهارت میشود مقصود در اینمقام آنست که وضو مستحب است بجهت حصول
این حالت و اسم از آن که تعبیر از آن بطهارت میکنند دوم وضو بجهت احیان بر صلوة مندوبه سیم بجهت طواف مندوب چهارم وضو بجهت سجود تلاوت چنانکه
واجب بوده باشد یا مستحب پنجم وضو بجهت اعادیع سوای طواف که واجبات نماز از آن شمرده‌اند ششم وضو بجهت اذان گفتن قبل از طلوع فجر اگر چه وضو بجهت مطلق اذان
سنت است لکن چون اذان قبل از دخول وقت نمیباشد که بجهت قصد اعلام و بعد از دخول وقت وضو واجب میشود ایضا اثری ندارد و تمام حکم باستحباب
وضو در اذان بعنوان که ممکن است با عدم وضو لکن مستحب است که بعد از طهارت و وضو بوده باشد بل ممکن است تصویر استحباب وضو بجهت اذان بعد از
دخول وقت با یکرتبه میباید که این وضو بجهت اذان نقض میسازم بعد از فراغ از اذان نقض وضو میباید بعد از آن وضوی واجب میسازد بجهت نماز
هفتم وضو بجهت تهیه شکر هشتم وضو قبل از دخول وقت بجهت مهیا شدن در اول ایام بنماز در اول وقت بدانکه فاضل مرحوم سید نعمت الله سعید در کتاب
زهر ذکر نموده در ضمن وضوئات مستحبه باین عبارت والوضوء للصلوة قبل دخول الوقت ظاهر آن عبارت مستفاد است که مستحب بوده باشد وضو
قبل از دخول وقت از برای اینکه اتیان بنماز باید خواه منظور مکلف این بود یا نشد که اتیان بنماز در اول وقت نماید یا نه و هو المعول علیه
او ره شیخنا الشهید فی الذکری قال و ربما قصد الصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها نهم وضو بجهت نماز میت دهم وضو بجهت داخل
نمودن میت را در قبر یازدهم وضو بجهت تلاوت قرآن دوازدهم بجهت حمل قرآن سیزدهم وضو بجهت تعقیب صلوة یومیه چهاردهم وضو
بجهت زیارات ائمه علیهم السلام پانزدهم وضو بجهت دخول مساجد شانزدهم وضو بجهت دخول در روضات ائمه علیهم هفدهم وضو بجهت زیارت
قبور مومنین هجدهم وضو بجهت وارد شدن بر سلطان نوزدهم بجهت [illegible] بیستم وضو بجهت طلب حوائج خواه از برای آمدن [illegible] یا از غیر جهت
وضو بجهت مس قرآن بجهت پاک کردن غبار از خط قرآن یا رفع قرآن [illegible] بجهت تعظیم بیست و یکم وضو بجهت کتابت قرآن بیست و دوم وضو
جهت بیرون آمدن مذی بدانکه آنچه از مخرج بول خارج میشود [illegible] در اینکه [illegible] وضو
موجب وضو است [illegible] موجب غسل است سیم [illegible] چهارم [illegible]
و تفصیل از انسان خارج میشود [illegible] بعد از بول [illegible] در اینمقام اینست که [illegible]
وضو نمیشد [illegible] از مخرج بول خارج شود [illegible] مستحب است [illegible] وضو [illegible] از جمله وضوئات مستحبه
خارج شدن مذی و ودی [illegible] بجهت [illegible] در استبصار [illegible] انما الذی یخرج من الادواء بجمع الجرحین ذکر شده که آن
اینست که خارج میشود بعد از انزال منی بیست و چهارم وضو بجهت [illegible] قبل از وضو [illegible] بعد از فراغ از وضو [illegible]
در این وقت استنجا [illegible] وضو [illegible] لکن مستحب است [illegible] وضو را اعاده [illegible] وضو بجهت [illegible]
[illegible] باعث [illegible] میشود لکن مستحب است که وضو بسازد بیست و ششم وضو بجهت [illegible]
چه موجب وضو نیست لکن باعث استحباب وضو میشود بیست و هفتم وضو بجهت [illegible] خون است بسبب [illegible]
تجدید [illegible] باشد که موجب [illegible] بیست و هشتم وضو بجهت [illegible] مستحب [illegible] اینست که
اعاده وضو نماید [illegible] بیست و نهم وضو بجهت [illegible] مستحب [illegible] اینست که وضو
سازد سی‌ام وضو بجهت [illegible] سی و یکم وضو بجهت [illegible] حاصل شده سی و دوم
[illegible] که موجب استحباب وضو میشود [illegible] سی و سیم از جمله وضوئات مستحبه [illegible] سی
چهارم از جمله وضوئات مستحبه [illegible] سی و ششم از جمله وضوئات مستحبه وضوئیست که باعث [illegible]
[illegible] موجب بطلان نماز [illegible] اعاده نماز [illegible] وضو مستحب [illegible] سی و هفتم وضو
[illegible] سی و هشتم وضو [illegible] مستحب [illegible] وصول
[illegible] باشد سی و نهم وضو [illegible] جماع [illegible] وضو [illegible] اراده جماع نماید بعد از

جماع نماید بعد از جماع اول احتلام [illegible] وضو جنب است بجهت اراده اکل [illegible] وضو [illegible] که غسل میت اراده باشد و قبل از غسل اراده
جماع داشته باشد [illegible] وضو [illegible] غسل میت داشته باشد [illegible] وضوئات قبل از اغسال مسنونه [illegible] وضو
بعد از غضب [illegible] وضو [illegible] مستحب [illegible] اینست که وضو [illegible]
[illegible] وضو تجدیدیست [illegible] وضو [illegible] عاده وضو [illegible]
[illegible] مستحب [illegible] اینست که اعاده وضو نماید بقصد تجدید [illegible] وضوی تجدیدیست
[illegible] بنا بر این [illegible] وضو [illegible] عدم ثبوت ناقض [illegible] وضو سابق [illegible]
[illegible] تحقق شده باشد [illegible] ممکن است قصد تداخل شود بنا بر این وضو [illegible]
[illegible] بقصد [illegible] باشد [illegible]
[illegible] وضو [illegible] باشد ناقض [illegible] وضوی سابق [illegible] بقصد تجدید [illegible]
وضوی تجدیدی [illegible] و هکذا کان فی غیر المقدی من الامور
المذکورة التی توجب استحباب الاعادة والمستند فی الوضوء التجدید ما رواه فی الفقیه مرسلا قال و روی ان تجدید الوضوء علی الوضوء
نور علی نور [illegible] تلقاه جماعة من الاصحاب بالقبول لذکرهم فی الکتب المعتبرة الفقهیة [illegible]
فی [illegible] و ما رواه فی ثواب الاعمال عن المفضل بن عمر عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible] وضوء لغیر حدث [illegible]
ثواب الاعمال والعلل لغیر حدث کما فی الفقیه وفی باب النوادر عن الکافی عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله ع قال الطهر علی الطهر عشر حسنات
المستفاد من النصوص المذکورة [illegible] الوضوء بعد الوضوء [illegible] صلوة [illegible]
الظاهر من شیخنا الصدوق ان شرعیة التجدید انما هو للصلوة [illegible] وفی الفقیه [illegible]
[illegible] عن ابی المقدام [illegible] انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول انی لاعجب ممن یرغب ان یتوضأ اثنتین اثنتین وقد توضأ رسول الله صلعم اثنتین
اثنتین قال الشیخ کان یجدد الوضوء لکل فریضة ولکل صلوة [illegible] الحدیث [illegible] تجدید الوضوء [illegible]
[illegible] والخبر الذی [illegible] کلام [illegible]
ان الظاهر من النصوص [illegible] استحباب التجدید [illegible] الصلوة [illegible] التجدید [illegible]
[illegible] کتابة المصحف [illegible] استحباب التجدید [illegible] قال العلامة فی التذکرة یستحب تجدید الوضوء لکل صلوة [illegible]
[illegible] لا یستحب التجدید [illegible] التجدید [illegible]
[illegible] التجدید [illegible] التجدید بعد الصلوة [illegible]
[illegible] صلوة الظهر [illegible] صلوة العصر [illegible] التجدید بعد الصلوة [illegible]
[illegible] الظهر [illegible] التجدید [illegible]
[illegible] التجدید [illegible]
[illegible] التجدید [illegible]
[illegible] التجدید [illegible] القرآن [illegible]
[illegible] التجدید [illegible] القرآن [illegible]
[illegible] التجدید [illegible] کقراءة

العزان وقراءة ثم اراد التجدید لتلک الغایة ایضا ومنها ما اذا توضأ لغایة من الغایات ایضا لکن اراد التجدید قبل الاشتغال بالغایة کما اذا توضأ
لقراءة القرآن قبل القراءة اراد التجدید للقراءة ایضا وهو علی قسمین احدهما بعد تخلل الفصل والثانی خلافه ومنشأ ان یقال بالمشروعیة فی الاول واما
فی الثانی فمشتعد الکلام فی مشروعیتها ما اذا توضأ لغایة من الغایات واجبة او مندوبة لکن اراد تجدید الوضوء من حیث هو تجدید متقضی الحدث
السالف الوضوء علی الوضوء نور علی نور مشروعیة وکذا مشروعیة ما تقدم علیه لکن الکلام فی مکان التعویل علیه فانا لم نجد مستندا فی کتب
الاخبار واما ما اورده شیخنا الصدوق فی الفقیه مرسلا کما علمت واما فی ثواب الاعمال فهو کالصحیح عن اعتبار بل یمکن عده موثقا فقد رواه عن محمد
بن موسی عن علی بن الحسین السعدآبادی عن احمد بن ابی عبد الله البرقی عن ابیه عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عنه علیه السلام ومحمد بن موسی
الذی یروی عن شیخنا محمد بن موسی المتوکل الذی وثقه العلامة وابن داود وغیرهما واما علی بن الحسین السعدآبادی فهو من جملة العدة الذی روی
ثقة الاسلام عن احمد بن محمد بن خالد بتوسطهم وکثرة روایة ثقة الاسلام عنه یومی الی التعویل وعده الفاضلان المجلسیان من مشایخ الاجازة
واما احمد بن ابی عبد الله البرقی فهو احمد بن محمد بن خالد البرقی وحاله معروف وابو محمد بن خالد وهو وان کان العلماء اختلفوا فیه لکن التحقیق
عندنا وثاقته وقد حققناه فی رسالتنا الرجالیة واما محمد بن سنان وهو وان کان ضعیفا عند جماعة من العلماء ولکنه عندی مقبول الروایة
لما بیناه فی رسالتنا الرجالیة واما مفضل بن عمر فقد اختلفوا فیه فقال النجاشی انه فاسد المذهب مضطرب الروایة لا یعبأ به وقال شیخنا
المفید فی ارشاده انه من شیوخ اصحاب ابی عبد الله وخاصته وبطانته وثقاته الفقهاء الصالحین [illegible] من الموثقات
فالحدیث معتبر [illegible] فی الباب المذکور من الکافی فقد رواه محمد بن یحیی واحمد بن ادریس عن احمد بن اسحق عن سعدان عن بعض اصحابه عنه علیه السلام
محمد بن یحیی هو یحیی العطار والذی لا یخفی جلالته علی احد وکذلک فی هذا الباب ما ذکره النجاشی انه شیخ اصحابنا فی زمانه ثقة عین وکذا احمد
بن ادریس الذی هو من طبقته وهو احمد بن اسحق مشترک بین الرازی والاشعری وکلاهما ثقتان واما سعدان هو سعدان بن مسلم الذی ذکره النجاشی
انه روی عن ابی عبد الله علیه السلام وابی الحسن علیه السلام وذکر شیخ الطائفة من ان له اصلا یرویه عنه جماعة من الثقات منهم صفوان بن یحیی واحمد بن
اسحق وعباس بن معروف وغیرهم فالسند المعتبر لکن رواه عن بعض اصحابه فیکون مرسلا فالحق ان الحکم بمشروعیة التجدید علی وجه الاطلاق ولو لنفس
من غیر الفصل والغایة ومن غیر فصل لا یخلو عن اشکال لتطرق القدح اما فی سنده والمستند او فی دلالة کما فی الثانی [illegible] ما یظهر مما سلف مضافا الی
امکان القدح فی دلالة الثالث ایضا بناء علی ان الطهر انما یطلق علی [illegible] رفع الحدث وعدم امکان ارادته فی الطهر الاول ظاهر فلا بد من الحمل
علی بعض المشاکلة او علی الفرد لو وقع بعد احتمال عروض الحدث فیه وعلی الاول وان تم الاستدلال لکن علی الثانی لا یتم فاذا قام الاحتمال بطل
الاستدلال **سؤال** در غسل خروج از آب واجب است یا نه **جواب** ظاهر اینست که خروج از آب واجب نبوده باشد **سؤال** چون از وقت
خاطرجمع شد که وقت نماز داخل شده و بر ذمه وجوب وضو ساختن بود که معلوم شود آن زمان که وضو ساخته بود وقت نشده بود
آیا این وضوء مبرئ داخل شدن وقت نماز میتواند یا نه **جواب** احتیاط سزاوارتر است که [illegible] وضو مشغول [illegible]
باشد [illegible] نشود بلکه [illegible] وضو [illegible] نماز بجا آورده یا اعاده وضو نماید [illegible]
اگر چه در وقت نماز واجب و اراده نماز واجب بوده باشد **سؤال** در اغسال مستحب طهارت شرطست یا نه غسل جمعه قبل از طلوع فجر
جمعه میتواند کرد یا نه بعد از آنکه متحقق شود روز جمعه غسل کرده است [illegible] غسل [illegible] مقدار است [illegible]
و ناقض طهارت اتفاقی نیفتد غسل بجا آورده باقی میباشد یا نه و هم چنین حدث [illegible] ناقض غسل میباشد یا نه **جواب** اخبار احاد وارده
[illegible] شهادت میکند [illegible] طهارت در اغسال مستحب [illegible] وضو [illegible]
فی اشکال [illegible] واجب [illegible] وضو [illegible] مستحب است واما تقدیم غسل جمعه بر طلوع فجر جمعه پس
آن بعنوان اطلاق ثابت نیست [illegible] غسل جمعه بر روز جمعه جایز است
باین نحو که در روز پنجشنبه باشد جمعه اتیان بغسل میتوان نمود [illegible] در روز پنجشنبه معتقد این باشد که متمکن از غسل جمعه نخواهد بود

صورت اتیان

صورت اتیان بغسل بقصد اینکه غسل جمعه است در روز پنجشنبه میتوان نمود واما اشتغال اغسال مستحبه بجهت مثل حدث وغیره پس تفصیل آن
اینست که غسل مستحب بر دو قسم است یک قسم آنست که اغسال زمانیه است مثل روز جمعه و روز عید و روز عرفه و نحو آنها اشکالی نیست در اینکه احداث
ناقض این اغسال نیست قسم ثانی اغسال فعلیه است یا مکانیه که غسل مستحب بجهت زیارت یا دخول مکه یا احرام و هکذا که قسم اغسال فعلیه
بر دو قسم است یک قسم آنست که بعد از فعل میباید باشد مثل غسل توبه یا غسل بجهت قتل وزغ یا بجهت دیگر مطلوب در این قسم نیز ظاهرا
حدث ناقض نیست ثانی اینست که غسل میباید قبل از فعل بوده باشد مثل غسل زیارت این قسم نیز ظاهر اینست که حدث ناقض نیست باینمعنی
که کسی اتیان بغسل نمود بجهت زیارت بعد حدث از او ظاهر شد ظاهر اینست این حدث ناقض غسل نیست بلکه هرگاه بعد از حدث زیارت
نماید زیارت با غسل خواهد بود واما حدیث [illegible] هرگاه غسل [illegible] هرگاه کسی [illegible] اتیان بغسل زیارت نمود زیارت را
بعمل آورد آن زیارت با غسل خواهد بود بلکه در [illegible] هرگاه [illegible] باشد و شب زیارت کند آن زیارت با غسل خواهد بود **سؤال**
شک در افعال و اجزای وضو حکم آن چه چیز است اتیان بمشکوک فیه لازم است یا نه **جواب** شک در اجزای وضو اگر بعد از فراغ از
وضو است اعتماد و اعتنائی بآن شک نیست بلکه بنای کار در عدم وقوع مشکوک فیه و اگر در اثنای وضو است مدلول علیه کلمات اعاظم
فقها قدس الله ارواحهم آنست که لازم است عود نموده اتیان بمشکوک فیه نماید بعد [illegible] وضو را تمام نماید پس هرگاه شک کند در
غسل [illegible] یا سر [illegible] که صورت [illegible] لازم است عود [illegible] صورت [illegible] بعد دست راست [illegible] و هم چنین قال فی الفقیه
من شک فی شیء من وضوئه وهو قاعد علی حال الوضوء فلیعد ومن قام عن مکانه ثم شک فی شیء من وضوئه فلا یلتفت الی الشک الا ان
یستیقن وفی النهایة من شک فی غسل الوجه وقد غسل الیدین وجب علیه غسل الوجه ثم غسل الیدین فان شک فی غسل الیدین وقد مسح برأسه
رجع فغسل یدیه ثم مسح برأسه فان شک فی مسح رأسه وقد مسح رجلیه رجع فمسح رأسه ثم رجلیه [illegible] هذا الحکم فی المبسوط من شک
وهو علی حال الوضوء اعاد الوضوء وان شک فی شیء من اعضاء الطهارة فی هذه الحال عاد علیه وعلی ما بعده ومن شک فیه او فی شیء منه بعد
انصرافه من الوضوء لم یلتفت الیه وفی الوسیلة الثالث یجب علیه غسل المشکوک فیه واعادة الترتیب علیه ما لم یجف العضو السابق واعادة الوضوء ان
جف وذلک فی موضعین من شک فی غسل عضو من اعضاء الطهارة حالما علیه غسل المشکوک واعادة الترتیب علیه وفی السرائر من عرض له وهو فی
حال الوضوء لم یخرج عنه شک فی انه ترک بعض اعضائه او قدم مؤخرا [illegible] وجب علیه ان یعید الوضوء من اوله [illegible] فان شک فی الطهارة وبعضها
وهو علی حالها طهرها وفعل البعض المشکوک فیه ما لم یجف السابق فان جف استأنف الوضوء وفی المعتبر لو شک فی شیء من افعال الوضوء قبل
انصرافه من حال الوضوء اتی به وبما بعده لان الاصل عدم الاتیان به والحدث متیقن فیلزم الاتیان بالمشکوک فیه بناء علی الیقین [illegible]
الترتیب وفی التذکرة لو شک فی شیء من افعال الوضوء فان کان علی حاله لم یفرغ منه اعاد علیه وعلی ما بعده ولو کان السابق قد جف استأنف من راس لان
الاصل عدم الفعل فلا یدخل فی الصلاة بطهارة مظنونة ولو کان الشک بعد الفراغ والانصراف لم یلتفت والقول ان المسئلة مما لا خلاف فیه وبه صرح فی
المدارک وغیره قال فی المدارک ولا خلاف بین الاصحاب فی وجوب الاتیان بالمشکوک فیه ثم بما بعده والمستند فی ذلک مضافا الی الاجماع علیه
الصحیح الذی فی الکافی والتهذیب مضمونه عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کنت قاعدا علی وضوئک فلم تدر اغسلت ذراعیک ام لا فاعد علیهما وعلی جمیع ما
شککت فیه انک لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء وفرغت منه فقد صرت فی حال اخری فی صلاة او غیرها فشککت فی
بعض ما قد سمی الله مما اوجب الله علیک فیه وضوءه لا شیء علیک فیه [illegible]
[illegible] الموثق [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا شککت فی شیء من الوضوء وقد دخلت فی غیره فلیس شکک
بشیء انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزه [illegible] ان الضمیر فی غیره یعود الی الوضوء لا الی الجزء المشکوک فیه [illegible]
[illegible] سوق الکلام [illegible]
[illegible] عن الوضوء وبعد الفراغ منه **سؤال** [illegible]

الطعام وبهذا القول من الاوزاعي لا بأس بترك غسله واحد وقال النخعي والرش وقال ابو حنيفة ومالك والثوري وابن حي بول الصبي و
الصبية كبول الرجل يجب غسل الجميع ولم نرتوا اما الاول فيدل على نجاسة البول الصبي ما روه عن عليهم من قوله استنزهوا عن البول فان عامة عذاب
القبر منه و في المبسوط وكل نجاسة يجب غسلها لا يكفي صب الماء عليها بول الصبي خاصة قبل ان يطعم وقال ابن الجنيد بول الصبي قبل ان يطعم يكفي ان يصب
الماء عليه وبول الصبية لا بد من غسله على كل حال وفي الخلاف اذا اصاب الثوب نجاسة او كانا منصب عليهما الماء ولا يغسل ولا يعصر هل يطهر
الاناء او الثوب لاصحابنا في ذلك روايتان احدهما انه يطهر [illegible] ولاصحاب الشافعي فيه قولان احدهما يطهر والاخر لا يطهر و
الذي نقوله [illegible] الحلبي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن البول يصيب الجسد قال
صب عليه الماء مرتين [illegible] في الجميع بينهما [illegible] ذكرناه في الكتابين من المقدم ذكرهما [illegible] على الصب اذا كان بول الصبي ولذا كان بول
اكل الطعام فلا بد من الغسل [illegible] هذا التفصيل ابن سنان قال سألت ابا عبد الله عليه السلام من بول الصبي قبل ان يأكل الطعام يكفي ان يصب الماء عليه
[illegible] ولا يجب غسله [illegible] والكبار الذين يأكلون يجب غسل ابوالهم [illegible] ان يصب عليه الماء [illegible] الشافعي في بول
الصبي [illegible] احمد واسحق وقال الاوزاعي والنخعي بول [illegible] بول الصبي الذي لم يطعم وقال ابو
حنيفة يجب غسل الجميع والصبي والصبية سواء ودليلنا اجماع الفرقة وروى [illegible] وقال لا يغسل الثوب من بول الجارية
وينضح من بول الغلام ما لم يطعم وروى الحلبي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن بول الصبي قال يصب عليه الماء فان كان قد اكل فاغسله غسلا وروى
السكوني عن جعفر عن ابيه انه قال ان عليا قال لبن الجارية وبولها يغسل منها الثوب قبل ان يطعم لان لبنها يخرج من مثانة امها ولبن الغلام
لا يغسل منه الثوب ولا بوله قبل ان يطعم لان لبن الغلام يخرج من العضدين والمنكبين **سوال** كشمش طلقا [illegible]
كرده باشد [illegible] **جواب** كشمش [illegible]
كرده باشد [illegible] طعام [illegible] درين صورت اگر بعد از رفتن
ثلثين باشد [illegible] ثلثين
شده باشد اگر چه حكم [illegible] مشكل است لكن احوط اجتناب است **سوال** ايا اطفال صغار اهل حرب
[illegible] ايشان بمجرد جاري ساختن
شهادتين [illegible] احكام اسلام [illegible] **جواب** تحقيق الحال في جواب هذا السوال يستدعي بسط المقال فنقول ان
الصبي اما ان يبيع الابوين او يبيع احدهما او سبي [illegible] الاسلام او مشتبه الحال فههنا اقسام
الاول ان يكون الصبي يبيع الابوين او يبيع احدهما ويكون السابي معلوم الكفر والثاني شلاء الا ان السابي معلوم الاسلام والثالث [illegible]
مشتبه الحال وفي جميع هذه الاقسام يكون الصبي محكوما بحكم الكفر ولا يخرج عنه الا بالاسلام والرابع ان يكون الصبي [illegible] الابوين والسابي كافر
ولا في الصبي ايضا [illegible] في التذكرة والقواعد [illegible] من الاصحاب [illegible] والخامس مثل الرابع الا ان
السابي معلوم الاسلام [illegible] في المبسوط انه يتبع السابي في الاسلام وهو مختار العلامة في [illegible] القواعد [illegible] الشهيد في [illegible]
والمحكي عن ابن الجنيد وابن البراج [illegible] التفصيل بين الطهارة فيتبعه فيها دون غيرها [illegible]
هل المسلمين [illegible] ولا يجب تغسيلهم بعد الوفاة والتكفين ولا الصلوة عليهم [illegible]
المساجد [illegible] المتعدية الى المسجد لقوله تعالى انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام [illegible]
الطهارة [illegible] الاقسام الاربعة المذكورة [illegible] في الطهارات المذكورة [illegible] المساجد
الى المساجد والسادس ان يكون الصبي منفكا عن الابوين لكن لم يعلم ان السابي كافر او مسلم [illegible] بالاسلام لان الاسلام
ولا يعلو عليه والسابع [illegible] السابي مسلم لكن لم يعلم ان الصبي منفك عن الابوين [illegible] منفكا عن الابوين [illegible]

[illegible]

بالاستصحاب عدم [illegible] الغالب [illegible] ابن ادريس عدم [illegible] الاجتناب في ذلك فتدبر **سوال** عرق
جنب از حرام نجس است يا طاهر و بر فرض نجاست بتفصيل بيان فرمايند [illegible] **جواب** اكثر جنب از حرام آنكه جنب شده باشد
بنحوي كه [illegible] جنابت شده در شريعت [illegible] مثل جنابت بزنا يا [illegible]
[illegible] عرق جنب از حرام [illegible]
[illegible] **سوال** [illegible] قدر [illegible] وجب [illegible]
باشد **جواب** اما [illegible] شرعيت [illegible] علامه
[illegible]
[illegible] **سوال** آب چاه [illegible] نجاسات [illegible] **جواب**
طاهر است [illegible] مقتضي
عدم [illegible] **سوال** اگر [illegible]
[illegible] طهارت [illegible]
[illegible]
ظن [illegible]
[illegible]
[illegible] نجاست [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] **سوال** [illegible]
[illegible]
جواب [illegible] تيمم [illegible]
[illegible] **سوال** چاه [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]

قطعا ... چاه نجس و آن آب نجس ... ملاقات نموده از حب و قدح و غیره همه نجس شده [illegible]

[illegible]

کفایت می‌کند ... [illegible]

در چنین صورت ... [illegible] ... و اگر عالم باشد که در وقت غسل کردن بوده است

در این وقت لازم است ایصال آب به آن موضع ... [illegible]

که در جواب ... بوده همان ایصال آب به آن موضع

کفایت می‌کند حاجت به تجدید ... [illegible]

تمت

احکام الجنائز

سؤال ضعیفه حامله فوت شده و طفل در شکم آن ضعیفه حرکت می‌کند حکم آن در شریعت مقدسه چیست

جواب شکم ضعیفه را پاره ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

شوقك اليه فقلت له اي واحب ان ازور امير المؤمنين عليه السلام فقال هل تعرف فضل زيارته فقلت لا يا ابن رسول الله الا ان تعرفني ذلك قال فاذا زرت قبر
امير المؤمنين ع فاعلم انك زائر عظام آدم وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب عليه السلام فقلت ان آدم هبط بسرانديب مطلع الشمس وزعموا ان عظامه في بيت
الله الحرام فكيف صارت عظامه بالكوفة قال ان الله عز وجل اوحى الى نوح وهو في السفينة ان يطوف بالبيت اسبوعا فطاف بالبيت كما اوحي
اليه ثم نزل في الماء الى ركبتيه فاستخرج تابوتا فيه عظام آدم ع فحمله في جوف السفينة حتى طاف ما شاء الله ان يطوف ثم ورد الى باب الكوفة في وسط
مسجدها ففيها قال الله تعالى للارض ابلعي ماءك فبلعت ماءها من مسجد الكوفة كما بدأ الماء منه وتفرق الجمع الذي كانوا مع نوح في السفينة
فاخذ نوح ع التابوت فدفنه في الغري وهو قطعة من الجبل الذي كلم الله عليه موسى تكليما وقدس عليه عيسى تقديسا واتخذ الله عليه ابراهيم
خليلا واتخذ محمدا حبيبا وجعله للنبيين مسكنا والله ما سكن فيه بعد ابويه آدم ونوح اكرم من امير المؤمنين ع فاذا زرت جانب النجف
فزر عظام آدم وبدن نوح وجسم علي بن ابي طالب ع فانك زائر الآباء الاولين ومحمدا خاتم النبيين وعليا سيد الوصيين فان زائره تفتح

[illegible]

[illegible]

زن ما را از شکم مادر سقط شود غسل بر او واجب است یا نه و دیگر چند سنی که نماز میت بر میت واجب است بر ناس بیان فرمایید جواب سقط
هرگاه چهار ماه را تمام کرده باشد تغسیل او واجب است خواه زنده بوده باشد یا نه و قبل از اتمام چهار ماه تغسیل او لازم نیست و نماز [illegible]
صلوة است بر طفل میت هرگاه شش ساله بوده باشد و قبل از انقضا و اکمال شش سال صلوة واجب نیست لکن مستحب است [illegible]
شده باشد میتا سؤال سقط قبل از چهار ماه تغسیل و تکفین دارد یا نه جواب سقط قبل از چهار ماه تغسیل و تکفین ندارد بلکه در خرقه پیچیده
دفن می‌باید نمود سؤال هرگاه شخصی بمیرد جنب و حایض و نفسا بوده باشد یا مس میتی نموده باشد آیا این غسلها را باید بر آن شخص متوفی داد یا همین
غسل میت [illegible] کافیست جواب ظاهر این است که این غسل [illegible] کل اسباب باید کفایت می‌کند [illegible]
خالص نیت غسل میت و جمیع اسباب [illegible] نماید کفایت می‌کند [illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible] جایز است یا نه [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
سؤال در نماز میت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible] جواب اگر بسم الله الرحمن الرحیم بقصد توظیف [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مذکور است

کتاب الصلوة

سؤال [illegible] جواب [illegible] در روز اول هر ماه
دو رکعت نماز مستحب است باین طریق در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه سوره توحید و در رکعت [illegible] سی مرتبه سوره قدر
خواند بعد از آن تصدق [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل فی کتاب مبین
بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردك بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور الرحیم بسم الله
الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله وحسبنا الله ونعم الوکیل وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد لا اله الا انت
سبحانك انی کنت من الظالمین رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین [illegible]

چنانچه

چنانچه وارد شده خوب است [illegible] دهن را خوشبو می‌کند و باعث هضم ماکول می‌شود و موجب زیادتی اشتهای [illegible]
و کسی که بخواند آن را در اول هر ماه امید است که حاجت بر آورده شود و ابن طاوس ذکر فرموده بروایت حضرت صادق علیه السلام که فرموده هر کس در
شب اول هر ماه دو رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعت بعد از حمد سوره انعام را و سؤال نماید از خداوند عالم که محافظت فرماید او را از هر عرض [illegible]
خداوند عالم او را ایمن گرداند در آن ماه از هر مکروهی سؤال کیفیت نماز شب را بتفصیل بیان فرمایید جواب نماز شب با انضمام دو رکعت
شفع و یک رکعت وتر یازده رکعت است رکعتین اولیین از این یازده رکعت ممکن است [illegible] خواند [illegible] آنست که در هر یک از این دو
رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید را سی مرتبه بخواند [illegible] روایت شده [illegible] جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
کسی که بخواند [illegible] رکعتین اولیین از صلوة لیل شصت مرتبه سوره قل هو الله احد [illegible] فارغ شود از نماز [illegible]
ما بین او و خداوند عالم گناهی [illegible] آنست که در رکعت اولی از این دو رکعت [illegible] قل هو الله احد بخواند و در رکعت ثانی بعد از حمد
سی مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بخواند [illegible] شیخ مفید ذکر فرموده [illegible]
و ثالث آنست که در رکعت اولی از این دو رکعت بعد از حمد قل یا ایها الکافرون بخواند و در رکعت ثانیه سوره توحید [illegible]
[illegible] و بعضی بعکس [illegible] توحید در اول [illegible] چهارم آنست [illegible] توحید [illegible] رکعت
بعد از حمد [illegible] ششم آنست که اقتصار نماید [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که آنجناب چهار رکعت اول را [illegible]
جناب سید اوصیا [illegible] امیر المؤمنین [illegible] چهار رکعت [illegible] در رکعت اول بعد از حمد سوره اذا زلزلت الارض و در رکعت ثانیه
بعد از حمد سوره والعادیات و در رکعت ثالثه بعد از حمد سوره اذا جاء نصر الله و در رکعت رابعه بعد از حمد سوره توحید و بعد از فراغ از قرائت در
هر رکعت قبل از رکوع [illegible] تسبیحات اربع می‌خواند [illegible] تسبیحات اربع [illegible]
که مجموع سیصد مرتبه تسبیح می‌شود [illegible] بعد از فراغ از تسبیح [illegible] بخواند سبحان من لبس العز والوقار سبحان
من تعطف بالمجد وتکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن والنعم سبحان ذی القدرة والکرم اللهم انی اسئلك
بمعاقد العز من عرشك ومنتهی الرحمة من کتابك واسمك الاعظم وکلماتك التامة التی تمت صدقا وعدلا صل علی محمد واهل بیته وافعل بی کذا وکذا
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امام رضا [illegible]
آنست که آنجناب در رکعت اول [illegible] سوره مبارکه تبارك الذی بیده الملك و در رکعت ثانیه بعد از حمد سوره هل اتی علی الانسان حین من
الدهر [illegible]
مفصل از سوره محمد است الی آخر قرآن و سوره مفصل منقسم می‌شود بطوال و قصار و متوسطات [illegible] توحید [illegible]
[illegible] متوسطات مثل عم والسماء والطارق [illegible] که در هر رکعت [illegible] بعد از حمد قرائت
توحید نماید سی مرتبه [illegible] رکعت اول [illegible] شیخ مفید [illegible]
ده مرتبه سوره توحید را [illegible] چهارم آنست که در هر یک از شش رکعت قرائت نماید سوره طول [illegible] انعام [illegible] شیخ مفید [illegible]

مجموع سؤال دو اول باز انشستند متعوان ... جواب دوم ... دو رکعات ... بوده باشند ... تا آخر ... که مطلقا استعمال ... باشد [illegible]

مصباح و غیره ذکر فرموده بهتر آنست که اقتصار نماید در جمیع رکعات بقرائت توحید در هر رکعت یک مرتبه و عمل بهمین اظهر اصوب بمقتضای
سعت و مجال تضیق بان حاصل میشود و اگر اقتصار بتوحید نماید و تطویل دهد در قنوت باشتغال بدعاهای مناسب با تضرع و ابتهال انسب
خواهد بود و لکن اگر دو رکعت اول را با حمد و سه مرتبه توحید در هر رکعت و بقیه را در هر رکعت بحمد و توحید اقتصار نماید و تطویل در
قنوت دهد باشتغال بدعاهای مناسب با تضرع و ابتهال و تذکر بعظمت ذو الجلال و عادت را همین نحو مستمر گرداند انشاء الله تعالی [illegible]
ثمرات عظیمه خواهد کردید و اما دو رکعت شفع را میتواند در سه رکعت اقتصار نماید بحمد و توحید [illegible] بخواند در دو رکعت شفع
در رکعت اول حمد و قل اعوذ برب الفلق و در رکعت ثانی حمد و قل اعوذ برب الناس بخواند و در رکعت ثالثه اقتصار نماید بحمد و التوحید یک مرتبه
یا سه مرتبه اولی آنست که در دو رکعت شفع اقتصار نماید بحمد و توحید و در رکعت ثالثه ایشان نماید بحمد و سه مرتبه توحید و سوره قل اعوذ برب
الفلق و قل اعوذ برب الناس و مستحب است در هر رکعت ثانیه از نماز شب حتی در رکعت ثانیه شفع بعد از فراغ از قرائت ایشان بقنوت نماید قول بسقوط
در نماز شفع ضعیف است سؤال نماز قضا در ذمه زید می باشد در اول وقت نماز ادا را میخواهد بکند بجهت جماعت و چه اولی و احتیاط در این [illegible]
که نماز ادا را [illegible] بتاخیر بیندازد ایا [illegible] جایز است در اول وقت ادا را نماز خود را بکند یا نه و بسیار مشتاق جماعت است این شخص [illegible]
نماز خود را با جماعت بکند و بر فرض اگر نماز ادا را در اول وقت بجا نیاورد [illegible] در اول وقت نماز را بکند چه صورت دارد
جواب ظاهر جواز اتیان بنماز حاضره است در اول وقت با اشتغال ذمه بقضا و عدم لزوم تاخیر است تا ضیق وقت لکن احتیاط شدید است
در تقدیم قضا و عدم اتیان بادا قبل از ضیق وقت و اگر عامی با عدم اطلاع بر رأی مجتهد و تقلید اتیان بحاضره در سعه وقت نماید ظاهر این است که صلوة
آن فاسد اگرچه بعد از اطلاع بتقدیم یا تقدیم [illegible] صلوة که در سعه وقت با عدم اطلاع اتیان نموده قضای او لازم است
واحوط است والله العالم سؤال شرط جماعت مقتضی است که نماز جماعت شده باشد اگر ادائی بوده باشد یا قضا بوده باشد جواب اما در مسئله
چه مقتضی حکم بوجوب تاخیر و عدم جواز تقدیم بر آخر وقت [illegible] لکن احتیاط شدید در رعایت آن می نمایم سؤال هرگاه کسی در رکعت ثالث سلام
گفته و ما بعد آن را نگفته و معلوم شد که در رکعت [illegible] بر خیزد و نماز را تمام نماید سجده سهو [illegible] سهوا داخل نماز [illegible]
رکعت ثانی متذکر شود بیان فرمایید که ایا سلام [illegible] سجده سهو [illegible] بجا بیاورد [illegible]
ایا باعث بطلان نماز ثانی یا اول میشود یا نه جواب لفظ السلام [illegible] صیغه معتبره در صلوة نیست بنا بر این زیادت او موجب
سجده سهو زیادت تسلیم نخواهد بود لکن کلام در این است که آیا تسلیم در غیر محل از جمله تکلم بغیر قرائت [illegible] است یا نه [illegible]
علامه مرحوم در بعضی از مصنفات [illegible]
لفظ السلام در غیر محل تسلیم موجب سجده سهو میگردد و اگر قبل از دخول متذکر شود سجده سهو را بجا بیاورد [illegible]
نیست [illegible] باشد و اگر بعد از دخول صلوة متذکر شود نماز را تمام [illegible]
سجده سهو را بعمل آورد احتیاطا اعاده صلوتین [illegible] نماید و فرقی بین رکعت ثانی و اول در این باب نیست و این تفصیل مذکور اختصاص [illegible]
ندارد بلکه نسبت به موجبات سهو جاری است سؤال هرگاه کسی عالم باشد که صلوة مشتمل بر افعال واجبه و مندوبه [illegible]
نباشد که واجب کدام است و مندوب کدام و مع ذلک نماز کند نماز او صحیح است یا فاسد و اگر کسی بعضی از امور واجبه را [illegible] بوجوب اینها
اخلال نموده باشد از قبیل طمانینه و اخراج حروف از مخارج و بعد معلوم شود که اینها واجب بوده نماز صحیح یا اعاده آنها لازم است جواب
اگر [illegible] قصد قربت نموده باشد ظاهرا صلوة صحیح و قضا و اعاده [illegible]
صلوة لازم نیست [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
نماز [illegible] جواب اگر ظن [illegible] اشتغال ذمه بقضای [illegible] بعلم باشتغال

ذمه باو بوده

ذمه باو بوده باشد احوط ترک تنفل است تا ظن برائت ذمه از قضا حاصل شود و اگر مسبوق بعلم باشتغال ذمه بقضا نبوده باشد اتیان بصلوة
نافله عیبی نیست سؤال هرگاه شخصی [illegible] کثیر الشک بوده باشد لکن در بعضی احوال بسبب تامل در قراین از برای او علم یا ظن حاصل میشود
بان فعل بجا آورده و در بعضی دیگر حاصل نمیشود یا همیشه بعد از تامل بسیار ظن از برای او حاصل میشود آیا این تامل بر او لازم است یا نه و بر فرض
تقدیر لزوم هرگاه ظن از برای او حاصل نشود بنا را بر صحت گذارد یا آن فعل مشکوک فیه را بعمل آورد جواب اگر این حالات که تامل [illegible]
علم یا ظن حاصل میشود [illegible] کثیر الشک بودن داشته باشد یا بعضی بانضمام انها [illegible]
الشک یا قطع نظر از آنها کثیر الشک نباشد تامل ظاهرا لازم و عمل بمقتضای ما ظهر بعد [illegible] و اگر در حالات شک [illegible]
در افعال باشد واجب [illegible] در اعداد رکعات باشد عمل بمقتضای شک در آنها متعین و اگر مدخلیت نداشته باشد بلکه از حالات مسبوقه
[illegible] کثیر الشک [illegible] تامل علم [illegible] لازم [illegible] و اگر بعد از تامل
باقی بر حالت شک ماند بی اشکال بنا بر صحت گذارد و اتیان بمشکوک فیه یا ابطال جایز نیست سؤال نماز شفع منفصل از وتر می باشد
یا نه [illegible] سلام می باشد مثل نماز مغرب جواب معروف [illegible] مذهب فقها انفصال شفع است از وتر بتسلیم و فصل [illegible] است
بعضی متاخرین مثل صاحب مدارک [illegible] میل به تخییر فصل و وصل نموده اند لکن این ضعیف است [illegible] بتفصیل بیان نمودیم
پس انفصال متعین است سؤال کسی نماز قضا کند اگر در صف جماعت بوده باشد ساقط نیست اذان و اقامه باید بگوید یا ساقط میشود
جواب اذان و اقامه در نماز قضا [illegible] ساقط نیست حکم بسقوط اذان و اقامه در صف جماعت [illegible]
که نماز ادائی بوده باشد و اما هرگاه قضا بوده باشد تفاوتی [illegible] که در صف جماعت بوده باشد یا در مکان دیگر نیست [illegible]
[illegible] صلوة [illegible] اذان و اقامه هر دو [illegible] اقتصار باقامه فقط [illegible] اگر نماز قضا [illegible] بوده باشد
صورت [illegible] اتیان بصلوة [illegible] احتیاط مقتضی آنست که در غیر صلوة اولی ترک اذان نماید
سؤال هرگاه کسی [illegible] اذان و اقامه [illegible] جواب
در صورت [illegible] لازم است [illegible]
صورت اخلال امتثال حاصل نخواهد بود [illegible] اشکالی نیست در عدم لزوم و حصول امتثال بدون
اذان و اقامه [illegible] سؤال هرگاه کسی [illegible] رکعت [illegible] اقتدا نماید
بامام کیفیت قرائت او بچه نحو باید باشد جواب [illegible] در صلوة جهریه [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه ماموم ملحق شود بامام در رکعت ثالثه امام [illegible]
از اتمام قرائت [illegible] در رکوع [illegible] قرائت نماید [illegible] بامام در سجود [illegible]
قرائت نماید [illegible] جواب اگر [illegible] فاتحة الکتاب باشد [illegible] فاتحة الکتاب را تمام نماید
[illegible] بامام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
و صاحب [illegible]
وقت اعاده لازم است [illegible] جواب یا
[illegible]

بودن مقدر ... که اذن شاهد حال تا ملحق بالت نیست و در صورت ثانیه یعنی شاهد حال در تصرف بودن در آن حاصل نیست یا عام [illegible]

بر اینکه آن شخص متحمل ابوه است یا نه در صورت احتمال [illegible] یا لقطه در

در صورت او ظاهر این است من باب التقاص تصرف جایز بوده باشد و در صورت ثانیه [illegible] بوده باشد اگر

تفحص مستبعد است لکن بعد از تحقق غالبا اذن [illegible] باشد برضای مالک [illegible]

و [illegible] بوده باشد مگر [illegible] باشد و در صورت ثانیه یعنی تفحص بوده باشد [illegible]

یا عام است که آن [illegible] تصرف در مال این شخص [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

درین

و در رکوع با امام مستلزم تعدد رکوع است و دلیل بر صحت و در انضمام نیست احتیاط در اتمام صلوة و اعاده آن است و مثل این است [illegible]

سجود سهوا قبل از دخول امام در سجود و هم چنین است قیام قبل از قیام امام سهوا [illegible] در جمیع این صور روایت که این شخص ملزوم اتمام است در [illegible]

متابعت لکن نماز صحیح است لازم است صبر کند تا امام با او ملحق شود احتیاط در اتمام صلوة و اعاده است [illegible]

الاحوط رفع راس از رکوع یا سجود عمدا قبل از امام [illegible] اگر چه این شخص آثم و مستحق عقاب است لکن نماز صحیح

است صبر کند تا امام با او ملحق شود [illegible] رفع راس از رکوع و سجود [illegible]

[illegible] لازم آید لکن باز احتیاط [illegible] صورت نیز اتمام صلوة و اعاده [illegible]

نماید و اما اگر سهوا بود [illegible] در رکوع یا سجود [illegible] امام داخل در رکوع یا سجود شده است یا غفلت [illegible]

[illegible]

راس از رکوع یا سجود [illegible] قبل از امام سهوا [illegible] عن علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن [illegible] عن الرجل یرکع مع الامام یقتدی

به ثم یرفع راسه قبل الامام قال یعید رکوعه معه [illegible] الفضیل بن یسار عن ابی عبد الله علیه السلام [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible] جواب [illegible]

کرنطنه ایم رسید که امام شروع بذکر رکوع [illegible] کافی است تحصیل علم ضروری نیست و امارات اتصال پس هرگاه ماموم متمکن از مشاهده
امام بوده باشد مثل اینکه در عقب سر امام بوده باشد در این صورت اکتفا بمظنه نمی‌باید بلکه مشاهده امام نماید [illegible]
[illegible] اکتفا بمظنه که از دخول ماموم [illegible] در رکوع بهم رسد نماید و اما هرگاه متمکن از مشاهده امام نبوده باشد مثل اینکه ظلمت مانع باشد
یا آنکه مانعی دیگر بوده باشد یا مشاهده مستلزم التفات از قبله بوده باشد در این صورت ظاهر آنست که اکتفا بمظنه نماید [illegible]
[illegible]
[illegible] فی التهذیب عن الحسن بن علی بن فضال قال کتبت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام فی رجل کان
خلف امام یاتم به فرکع قبل ان یرکع الامام و هو یظن ان الامام قد رکع فلما رآه لم یرکع رفع راسه ثم اعاد الرکوع مع الامام ایفسد ذلک
علیه صلوته ام یجوز تلک الرکعة فکتب تتم صلوته و لا تفسد [illegible]
[illegible] سوال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

قرائت و اما آنچه مستفتی ذکر نموده، پس حدیث وارد شده که ماموم مسبوق مطلقا باید حمد و سوره بخواند چنین حدیثی در کتب احادیث الحال بنظر
نرسیده و اما آنچه ذکر نموده مکرر در حدیث تمثیل آن به ماموم [illegible] که اگر دو رکعت اول [illegible] سیم و چهارم امام بود، پس باید آنچه مقتضای این کلمات
آنست که در هر حدیث چنین وارد شده که ماموم مسبوق بعنوان اطلاق میباید قرائت حمد و سوره نماید مثل آنکه ماموم مسبوق بدو رکعت بوده
باشد مثلا و چنین صورت متعارف نیست که گفته میشود و مثال بعضی از مثالات باشد و چنین حدیثی نیز الحال در نظر نیست که این مخصص مستفتی
تخصیص عامات من غیر اطلاع و علم چنین تکلم نموده، نعوذ بالله من غضب الله و اگر مخصص [illegible] این نوع حدیث [illegible] باید ذکر مطلع
شده باشیم ملخص الحاصل ان المستفاد من الصحیح المروی فی الکافی عن زرارة و محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انه قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول من قرأ خلف امام
یأتم به فمات بعث علی غیر الفطرة عدم جواز القرائة للماموم واللازم المصیر الیه الا اذا دل الدلیل علی خلافه و قد دلت النصوص المذکورة علی لزوم
القرائة فی الموارد المذکورة فاللازم المصیر الی ذلک لیس ماموم مسبوق بیک رکعت [illegible] دو رکعت اول خود قرائت نمیتواند نمود و اما آنچه مستفتی ذکر نموده
که در کتب فقها وارد شده که ماموم مسبوق الی آخره این نیز خلاف واقع و افترا است بر فقها تا حال در کتاب فقهی از فقها چنین چیزی بنظر نرسیده
فضلا من جمیع کتبهم نعوذ بالله من غضب الله **سؤال** جمعی از مسلمانان زید را قابل امامت دانسته او را تکلیف امامت کنند و او نیز قبول نماید
و مشغول شود لکن [illegible] بعض حروف [illegible] مخرج ادا کند [illegible]
و سایر [illegible] **جواب** [illegible] اقتدا نمودن بصحیح اللسان [illegible]
کسی [illegible] اقتدا بصحیح اللسان و القرائة [illegible]
باشد [illegible] اشکال اقتدا [illegible] بصحیح اللسان و القرائة بود، پس احتیاط مقتضی
صورت اقتدا بصحیح اللسان [illegible] بصحیح القرائة [illegible] **سؤال** هرگاه اموری که موجب سجده سهو
[illegible] در نوافل [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]
[illegible] الکافی در باب احکام
السهو من زیادات التهذیب عن محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن السهو فی النافلة فقال لیس علیک شیء [illegible] لا سهو فی النافلة
[illegible]
[illegible]
لکن [illegible] فی مسائل السهو و الشک بین الفریضة و النافلة [illegible]
النافلة [illegible] السهو [illegible] فی الفریضة [illegible] فی الرکن فی الوتر [illegible]
للصحیح المروی فی التهذیب عن ابن مسکان عن الحسن الصیقل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یصلی رکعتین من الوتر یقوم فینسی التشهد حتی یرکع
فیذکر و هو راکع قال یجلس من رکوعه فیتشهد ثم یقوم فیتم قال قلت الیس قلت فی الفریضة اذا ذکره بعد ما یرکع مضی ثم سجد سجدتین بعد ما ینصرف
یتشهد فیهما قال لیس النافلة مثل الفریضة [illegible] الا ان یقال [illegible] القیام [illegible] بعد الفراغ من الرکوع [illegible]
امر بالجلوس من الرکوع [illegible] ان المراد منه الامر بالجلوس [illegible] ثم یقوم فیتم صلوته [illegible]
و لیس [illegible] صلوته [illegible]
علی ان الاخلال بالرکن فی النافلة غیر مضر [illegible] الوتر [illegible] الشفع و الوتر [illegible] من السؤال

لسو التشهد فی الرکعتین ای بعد رکعتی الشفع الی ان یرکع للرکعة الثالثة [illegible] یجلس من الرکوع فیتشهد [illegible] ما تم التسلیم
ای یتشهد و یسلم ثم یقوم [illegible] و یتم صلوته ای الرکعة الاخیرة [illegible] بالتشهد و التکبیر [illegible] الاخلال بالرکن مضر
فی النافلة [illegible] ان یقال ان المراد ثم یقوم و یتم صلوته بان یاتی بالرکعة المفردة [illegible] عدم بطلان النافلة بالاخلال
بالرکن سهوا [illegible] الاحتمال [illegible] عدم فساد النافلة بزیادة الرکن [illegible] التشهد [illegible]
[illegible] بالجلوس و الاتیان بالتشهد و مقتضاه صحة الصلوة [illegible] زیادة الرکوع ساهیا [illegible] مع زیادة الرکوع فیها
[illegible] **سؤال** هرگاه ماموم [illegible] موجب سجده [illegible] ماموم [illegible] جماعت [illegible]
سهو واجبست یا نه **جواب** [illegible] المروی فی الفقیه فی باب فضل المساجد و الصلوة فیها و فضل الجماعة [illegible]
عن عمار انه سأل ابا عبد الله علیه السلام عن رجل سهی خلف الامام بعد ما افتتح الصلوة [illegible]
و لیس علیه شیء اذا سهی خلف الامام و لا سجدتا السهو لان الامام ضامن لصلوة من خلفه [illegible]
سهوه [illegible] الخلاف [illegible] انه قال اذا قام [illegible] سجدتا السهو [illegible]
اجماع الفرقة و قال السید المرتضی [illegible] و لیس علی الماموم اذا سهی خلف الامام سجدتا السهو [illegible] **سؤال**
هرگاه کسی [illegible] ما بین اجزاء [illegible] نماز او صحیح است یا باطل **جواب** ظاهر اینست که صحیح بوده باشد [illegible]
[illegible] در این صورت ظاهر اینست که باطل بوده باشد **سؤال** هرگاه کسی [illegible]
[illegible] رکعت اول [illegible] سیم و چهارم امام است قرائت را جهرا باید [illegible] نماز او صحیح است یا باطل **جواب** ظاهر اینست
که صحیح بوده باشد لکن احوط [illegible] **سؤال** [illegible] شخصی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** این سؤال مشتمل بر [illegible] مطلب است اول آنست که کسی [illegible] قصد اقامه عشره ایام نموده [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] موجب [illegible] صلوة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اینست که [illegible] مطلب ثالث [illegible]
[illegible] قصد اقامه [illegible] جواب [illegible]
[illegible]
اسم بوده باشد [illegible] در این صورت ظاهر اینست [illegible] قصد اقامه [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر اینست که [illegible] مطلب ثالث آنست که مسافر [illegible]
کرده [illegible] در این صورت [illegible] قصر [illegible] یا تمام **جواب**
آنست که قصر نماید [illegible] تمام کردن صلوة موقوف است بر قطع [illegible]

شرعی بقدر شش هزار ذرع است که اهل آن ذرع مقدر دو شبر بود باشد **سؤال** چه میفرمایند در خصوص لبس خز و جلب ریمان صلوة بخصوص
خز سفید که در میان تجار و عاملین دارد و ستر میشود متفقا میگویند که حیوان آن بری است که بری باشد لیکن سفید و سیاه آن هر دو بنظر بری
رسیده است شفقت فرموده مرحمتی فرمایند که نماز در آنها چه حال دارد **جواب** بعد ستفادا از اکثر اخبار روایه از ائمه اطهار هم چنین شده آن
است که خز حیوان بحریست نه بری است از اخبار صریح است که خز حیوانیست صاحب چهار دست و پا بعد از اخراج از آب میمیرد مثل
ماهی و از بعضی اخبار ظاهر میشود که آن مسلک بآب است و از بعضی احادیث ظاهر میشود که آن حیوانیست بحری که در بر کمی میچرد است در اینکه کل
و ما داران بحریست نه بری بنا بر این با وجود اتفاق تجار و عاملین در جلود که حال متعارف است باینکه اینها آن حیوان بریست نه بحری
چنانچه ظاهر از سؤال است از جلود خزیکه در آن شرعیت تجویز نماز در آن شده نخواهد بود بلکه این حیوان ... این پوست از آن است که
معلوم باشد که غیر ماکول اللحم است نماز در آنها جایز نیست قطعا و هم چنین بجهت ظاهر که مشکوک فیه بوده باشد که آن حیوان ماکول اللحم باشد
یا نه و اگر معلوم باشد که آن حیوان ماکول اللحم بوده باشد نماز در آن جایز است قطعا و آنچه مذکور شد بنا بر فرض سؤال است که تصریح شده برانکه تجار
متفق اند بر اینکه آن حیوان را دیده اند که بری است و اگر چنین باشد بلکه این ... یا سایل بوده باشد یا اکثر بعضی ... بوده باشد
لکن اعتبار بقول اینها باشد یا اکثر بعضی دیده باشند در اطراف بحر ... و بالجمله پوستهای که حال متعارف و متداول بین الناس هست متفق اند
بر اینکه خز است و معلوم نبوده باشد که آن حیوان بریست یا بحری یا معلوم بود باشد که آن حیوان بحریست نه بری ظاهر اینست که نماز در آن خوب
معمول از ... و امثال آن بلا اشکال جایز بوده باشد و اما در پوستان که ... است جمع از فقها رضوان الله تعالی
مقام هم نماز در آن را تجویز نمیکنند لکن مشهور ما بین فقها و حق آنست که نماز در آن نیز جایز است و قول بعض علمای ما که فرموده انکه شاید
پوست این خز که حال معروف است آن خز ... معهود سابق نبوده باشد ضعیف است **سؤال** هرگاه کسی شک کند در نماز میان
سه و چهار و بنا بر چهار گذاشته و بعد از نماز احتیاط معلوم شد که نماز سه رکعت یا چهار رکعت بوده نماز این شخص چه صورت دارد **جواب** هرگاه ظهور
نقص بعد از نماز احتیاط بوده باشد دو رکعت قیام را اختیار نموده باشد نماز او صحیح خواهد بود و هم چنین هرگاه دو رکعت نشسته را اختیار نموده باشد نظر
اینکه دو رکعت نشسته بمنزله یک رکعت ایستاده میباشد و اگر ظهور این نقص در اثنای ... بوده باشد ... صحیح است نماز صحیح خواهد بود
لکن لازم است که نماز احتیاط را اتمام نماید لکن اشکال در صورتی هست مثل اینکه شک کند در سه و چهار و بنا بر چهار گذاشت و دو رکعت نماز
احتیاط را تمام نمود یا بعد از دخول در رکعت ثانیه مشخص شد که نماز او سه رکعت بوده در اینوقت احتیاط اینست که نماز را اعاده نماید و هم چنین است
هرگاه بعد از فراغ از نماز احتیاط بوده باشد احتیاط آنست که نماز را اعاده نماید و اما هرگاه ظهور نقصان قبل از رکوع در رکعت ثانیه بوده باشد
در اینوقت می نشیند و ... سلام میگوید ظاهر اینست که نماز صحیح بوده باشد و هرگاه شک کند میان دو و سه و چهار و بنا بر چهار گذاشت
بعد از تسلیم دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده هر یک را بعمل آورد و بعد از آن مشخص شد که نماز آن شخص دو رکعت بوده در اینوقت اگر
دو رکعت نماز ایستاده را مقدم داشته باشد اشکال در صحت صلوة نیست و اما اگر دو رکعت نشسته را مقدم داشته باشد اشکال هست نظر بتخلل
دو رکعت جالسا بین صلوة و دو رکعت ایستاده و لکن معروف اینست که باز نماز صحیح بوده باشد نظر باینکه شارع در شک میان دو و سه و چهار امر
فرموده دو رکعت نماز نشسته و دو رکعت نماز ایستاده بعمل آورد ظاهر اینست که مکلف مخیر بوده باشد ما بین تقدیم و تاخیر بنا بر این میگوییم
که در واقع این نماز یا دو رکعت خواهد بود یا سه رکعت یا چهار رکعت اگر فرض کنیم که در واقع دو رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت جالسا
دو رکعت نماز ایستاده قائم مقام دو رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت جالسا تخلل خواهد بود و این چنانچه معروف است در صورت عدم
انکشاف واقع مضر نخواهد بود در صورت انکشاف هم هرگاه فرض شود که در واقع نماز سه رکعت بوده در صورت تقدیم دو رکعت نماز ایستاده
دو رکعت جالسا اگر متأخر از آن نمود قائم مقام یک رکعت ناقص خواهد بود پس دو رکعت تمام تخلل شده ما بین اصل صلوة و دو رکعت جالسا
و هرگاه فرض شود که علم بحقیقت حال بعد از فراغ از رکعتین جالسا بوده باشد پس هرگاه مشخص شود در اینوقت که آن نماز سه رکعت بوده ممکن

که بگوییم که در اینوقت ... دو رکعت جالسا نماید محتاج به دو رکعت ایستاده باشد نظر باینکه اصل نماز در این فرض سه بوده و دو رکعت جالسا قائم
مقام یک رکعت ایستاده میباشد پس با انضمام باید دو رکعت جالسا تا چهار رکعت حاصل شود پس ایشان به دو رکعت ایستاده محتاج نخواهد بود ممکن است
که گفته شود شارع در چنین شکی امر فرموده بدو رکعت جالسا و دو رکعت ایستاده من باب التعبد لازم است که ایشان بعمل آورده شود خواه علم بحقیقت حال
حاصل شود یا نه لکن ظاهر اولی است نظر باینکه ... میشود بغالب و غالب ... این مقامات اینست که علم بحقیقت واقع حاصل نمی
... بعد از ... اصل صلوة است و هرگاه فرض شود که علم بواقع یعنی که اصل نماز سه رکعت بوده بعد از ایشان به دو رکعت نماز بوده باشد و
قبل از رکعتین جالسا در این صورت ممکن است که بگوییم دو رکعت نماز جالسا بعمل آورد اعاده لازم نباشد نظر باینکه شارع در چنین شکی امر بهر دو
نماز نموده و در واقع ممکن است که اگر سه رکعت بوده باشد هم چنانچه در صورت علم بآن لکن احتیاط شدید در اعاده است بعد از ایشان برکعتین
جالسا و اگر فرض شود که علم بواقع در صورت مفروضه حال اشتغال بنماز احتیاط بوده مثل اینکه مشغول شد بدو رکعت ایستاده قبل از
فراغ از این دو رکعت علم شد که اصل نماز سه رکعت بوده پس اگر دو رکعت اول بوده باشد ظاهر اینست که اکتفا نماید باتمام همان رکعت و
سلام گوید و هم چنین است در صورتی که علم بحقیقت حال حاصل شود در رکعت ثانیه قبل از دخول در رکوع یعنی رکعت ثانیه را منهدم سازد
و سلام گوید ... و اگر در صورت تقدیم رکعتین جالسا در اثنای این علم شد بحقیقت حال پس اگر در رکعت ثانیه بوده باشد
اتمام نماید ممکن است که گفته شود که اکتفا بهمین نماز صحیح بوده باشد لکن احتیاط اعاده است بعد از ایشان برکعتین قائما ما قبل از آن و اگر در رکعت
اولی بوده پس اگر قبل از دخول در رکوع بوده باشد ممکن است که گفته شود لازم است که برخیزد و یک رکعت قائما بعمل آورد یا اعاده قرائت کرده
بعمل آورد باشد و تکبیرة ... جالسا مضر نبوده باشد نظر باینکه یک رکعت ... صلوة محتاج بتکبیرة الاحرام ... نیست پس بعد از آن در این
صورت مثل ... است در بعض احتمالات دیگر از آنچه گفته شد ظاهر میشود **سؤال** نوافلی که در سفر ساقط است یا مختص است بوقتی
که نماز قصر است پس در صورتی که مسافر در بلدی متوقف ماند ... بعد لازم است نماز را اتمام کند در اینوقت نماز نافله ظهر و عصر را می
تواند نمود یا نه **جواب** ظاهر اینست که نافله ظهرین و عشا در اینوقت ثابت بوده باشد و اشکالی که در این مقام میتوان نمود اینست که عمومات
مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص آنها بغیر سفر ثابت است و اما در سفر اگر چه مثل صورت مفروضه
بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این آنست که این عمومات مخصص است بادله مشتمله بر ... بعنوان العموم والاطلاق کقوله علامات المؤمن
خمس الی قوله و صلوة احدی و الخمسین و قوله ما زال ... وقت الظهر الا ان بین یدیها سبحة ... و تخصیص هذه الادلة انما ثبت
فی صورة قصر الصلوة لقوله فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر رکعتان لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات ...
فی موثقة سماعة قال سألته عن الصلوة فی السفر قال رکعتین لیس قبلهما و لا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات و اما
فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص و لا بد من العمل بمقتضاها فانا المحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات الا فی السفر عند قصر الصلوة
لمقتضاه الحکم بثبوت النوافل فی محل الکلام مضافا الی ان التمسک بالادلة المانعة انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء و اما بالاضافة الیها فلا کما
لا یخفی **سؤال** مسافر بعد از انقضاء سی روز که نماز او لازم است تمام نماید میتواند روزه واجب بگیرد یا نه **جواب** اگر چه مقتضای استصحاب
عدم است کما هو المقتضی عموم قوله علیه السلام لیس من البر الصیام فی السفر لکن ظاهر جواز است بحکم ... است که واجب میشود مثل اینکه در ماه
مبارک چنین امری اتفاق افتاد یا قضا ماه مبارک در صورت ضیق وقت و المستند فی ذلک عموم المفهوم فی قوله علیه السلام فی الصحیح اذا قصرت
افطرت و خصوص قوله علیه السلام ... ان اقمت ارضا ... ترید تقیم بها عشرة ایام فصم و اتم و ان کنت ترید ان تقیم اقل من عشرة ایام فافطر ما
بینک و بین شهر فاذا بلغ الشهر فتم الصلوة و الصیام و ان قلت ... **سؤال** کیفیت تشهد عام را بیان فرمایند **جواب**
تشهد اول التحیات لله و الصلوات الطاهرات السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته السلام علینا و علی عباد الله الصالحین اشهد
ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در تشهد ثانی نیز همین را می خواند بعد از آن میگوید اللهم صل علی محمد

وآل محمد کما صلیت علی ابرهیم وآل ابرهیم انک حمید مجید وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی ابرهیم وآل ابرهیم انک حمید مجید ربنا اغفر لی
ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ودو نفر در
دو نفر اول اشاره بسمت یمین [illegible] در بعضی کتب معتبره ایشان مذکور است که اگر کسی فراموش کند در تشهد اول
کوید اللهم صل علی محمد وآل محمد در محل سهو واجب نیست بنا بر این [illegible] صلوات در تشهد اول [illegible] بعد از مراجعت از
سفر [illegible]
کفتم عبادات بر سه قسم است منها العبادات القولیة کالتهلیل والتمجید ومنها العبادات البدنیة کالحج ومنها العبادات المالیة کالزکوة
والمراد من التحیات لله هو القسم الاول ای العبادات القولیة مختصة بالله تعالی ومن الصلوات هو القسم الثانی ای العبادات البدنیة ایضا
مختصة بالله تعالی ومن الطیبات هو القسم الثالث ای العبادات المالیة ایضا مختصة بالله تعالی والحاصل ان العبادات سواء کانت قولیة
او بدنیة او مالیة مختصة بالله تعالی ولما سمع ذلک منی استحسن کثیرا وهذا التفسیر کنت رایته فی بعض کتبهم قبل ذلک **سؤال** پوشیدن حریر
بر مردان در همه اوقات اعم از وقت نماز وغیره حرام است یا مختص بوقت نماز است یا در مصارف مخصوصه مباح است وغیر او حرام است بیان
فرمایند **جواب** پوشیدن حریر بر مردان ثابت است مطلقا خواه در حال نماز بوده باشد یا غیر حالت نماز لکن این حرمت [illegible] واما در
نماز پوشیدن حریر [illegible] نماز باطل است [illegible] واما در حال نماز اگر جاهل [illegible] خلاف است لکن اقوی ومشهور جواز است
سؤال در عقب سجدتین نماز خواهد کند قصدا [illegible] نماید یا خیر **جواب** نماز در عقب [illegible] ثواب بسیار دارد لکن افضل
نماید بلکه [illegible] **سؤال** زید زیارت عاشورا را [illegible]
را وداع کفته [illegible] زیارت لعن وسلام [illegible] بعد از آن دعای
سجده [illegible] **جواب** حقیر را اعتقاد [illegible] شیخ طوسی در مصباح ذکر فرموده
ایشان [illegible] زیارت عاشورا [illegible] لعن وسلام [illegible]
ایشان [illegible] **سؤال** کسی که نماز قضا میکند [illegible] اذان واقامه باید
بگوید یا ساقط است **جواب** اذان واقامه در نماز قضا خواه از خود بوده باشد یا غیر [illegible] ساقط نیست [illegible] بسقوط اذان و
اقامه [illegible] نماز [illegible] یا در مکان
دیگر [illegible] نماید [illegible] اذان واقامه [illegible] نماز قضا
از خود بوده باشد [illegible]
نماید **سؤال** [illegible] اذان واقامه [illegible] **جواب**
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] اذان واقامه واما [illegible] اذان واقامه [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] در صلوة خسوف وکسوف وزلزله وسایر آیات
را بیان فرمایند **جواب** تکبیرات بعد از قرائت [illegible] رکوع است [illegible] تکبیر بعد از رکوعات حین رفع راس از رکوع
یا بعد از رفع راس [illegible] تکبیر بعد از [illegible] رکوع [illegible] خامس وعاشر بوده باشد [illegible]
تکبیر از برای رفع راس از سجده [illegible] تکبیرات مذکوره سی ویک است وبعد از انضمام تکبیرات
سبع افتتاحیه [illegible] **سؤال** [illegible] قنوت در صلوة آیات را
بیان فرمایند **جواب** صلوة آیات مشتمل بر پنج قنوت است [illegible] شیخ صدوق [illegible]

عاشر

عاشر واین را نسبت داده بروایت لکن تا حال چنین حدیثی بنظر نرسیده ایم **سؤال** کیفیت زیارت عاشورا را بنحوی که ان امید کامل
بعمل می آورند بیان فرمایند وثانیا فرموده هر گاه کسی اولا دو رکعت نماز کند وبعد زیارت طویله را با صد مرتبه لعن وصد مرتبه سلام ودعا
دیگر مع دعای علقمه بخواند زیارت عاشورا مخصوص خواهد بود یا نه **جواب** کیفیت زیارت عاشورا بنحوی که حال کرمانی از عشر اول محرم الحرام
سنه هزار ودویست وسی وشش بوده باشد اعتقاد حقیر است آنست که اول چند مرتبه تکبیر بکوید [illegible] تکبیر [illegible] صد مرتبه
[illegible] است وبعد از آن متوجه بسمت روضه اقدس کربلا [illegible] زیارت از بعید بوده باشد [illegible] افضل آنست
وتوجه بسمت روضه اقدس کربلا [illegible] باید از سمت قبله [illegible] مغرب ومقدار [illegible]
وشود بزیارت طول بلد [illegible] بعد از توجه بسمت کربلا [illegible] شاید اقرب [illegible] باشد وبعد از آن
مشغول که اول ان السلام علیک یا ابا عبد الله باشد بخواند بعد از آن بصد [illegible] وبعد از آن بصد مرتبه سلام نماید بعد از آن
بخواند اللهم خص انت اول ظالم باللعن [illegible] بعد از آن بسجده رفته در سجود بخواند اللهم لک الحمد حمد الشاکرین [illegible] وبعد از آن دو رکعت
نماز زیارت بعمل آورد هر گاه چنین نماید [illegible] زیارت عاشورا [illegible] خواهد بود [illegible]
واما آنچه در سؤال مذکور شده که اول دو رکعت نماز کند [illegible] پس [illegible] زیارت عاشورا [illegible] خواهد بود وهم
نسبت دعا بعلقمه صحیح نیست نظر باینکه حدیث صحیح است که این دعا را علقمه ذکر نموده بلکه دعا را صفوان روایت نموده از حضرت امام
صادق [illegible] بیان خواهد شد واما آنچه علامه مجلسی [illegible] ذکر فرموده [illegible]
مطابق واقع نیست [illegible] مطلب مقتضای [illegible] حالا [illegible] عبارت
[illegible] در زاد المعاد [illegible] فرموده اما زیارت مشهوره شیخ طوسی وابن قولویه وغیر ایشان روایت کرده [illegible]
عقبه [illegible] اسمعیل [illegible] امام محمد باقر علیه السلام [illegible] زیارت کند حضرت امام حسین را
در روز [illegible] حضرت [illegible] با ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible] روز عاشورا [illegible]
حضرت سلام [illegible] دو رکعت نماز کند [illegible]
حسین [illegible] مصیبت [illegible] آنحضرت [illegible]
کند بعضی از ایشان بعضی را [illegible] بعضی از ایشان بعضی را بمصیبت آنحضرت [illegible]
این کارها [illegible] علقمه بن محمد کفت [illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام [illegible] تعلیم نما
[illegible] زیارت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] علقمه [illegible] دو رکعت نماز [illegible] آنحضرت سلام [illegible]
خواهد شد [illegible] زیارت [illegible]
حسنه [illegible] شهید شده اند با حسین [illegible]
عظیم [illegible] شهید شدند [illegible]
رسول وثواب زیارت هر که آنحضرت را زیارت کرده [illegible] السلام علیک یا ابا عبد الله الی آخر بعد از آن
فرموده علقمه کفت که امام محمد باقر علیه السلام فرمود [illegible] کیفیت زیارتی [illegible]
بوده وروایت کرده محمد بن خالد الطیالسی از سیف بن عمیره که کفت با صفوان جمال وجماعتی از اصحاب [illegible]

[illegible] با حسین بن علی [illegible]
با ایشان در درجات ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]

حضرت صادق عليه السلام بيرون رفته بود بعد از ضحيه بعينه پيش از ما پس چون از زيارت حضرت امير المؤمنين عليه السلام فارغ شديم صفوان رو بجانب قبر گردانيد
بسوى قبر حضرت امام حسين عليه السلام و گفت زيارت كنيد حضرت امام حسين را از اين مكان از بالاى سر امير المؤمنين عليه السلام كه حضرت صادق عليه السلام
چنين كرد در وقتى كه در خدمت آنحضرت با جمعى از شيعيان آمده بوديم پس خواند صفوان زيارتى را كه علقمه از حضرت امام محمد باقر عليه السلام براى روز عاشورا
نقل كرده است پس دو ركعت نماز كرد نزد سر حضرت امير المؤمنين عليه السلام و وداع كرد بعد از نماز امير المؤمنين عليه السلام را و رو بجانب قبر امام حسين
كرد و آنحضرت را نيز وداع كرد و از جمله دعاها كه بعد از آن دو ركعت خواند اين دعا بود يا الله يا الله يا الله تا آخر بعد از آن فرموده سيف بن عميره
گفت من بصفوان گفتم كه علقمه اين زيارت را از امام محمد باقر عليه السلام از براى ما روايت كرد اين دعا را نقل كرد صفوان گفت كه من وارد شدم
با سيد خود امام جعفر صادق عليه السلام با جمعى پس كرد مثل آنچه ما كرديم در زيارت و اين دعا را خواند در هنگام وداع بعد از آنكه دو ركعت نماز
را كرد و آن وداع را بجا آورد و مرا امر فرموده باين عبارت كه چون عبارت حديث تشويش عظيم دارد و قابل احتمال بسيار است اگر اول
زيارت السلام عليك يا ابا عبد الله تا وال حيك عليه السلام بخواند و نماز زيارت را بكند و باز همان زيارت را اعاده كند بهتر است و اگر بعد از
صد مرتبه لعنت بار ديگر نماز كند و بعد از صد مرتبه سلام بار ديگر نماز كند و متصل بسجده و بعد از سجده نيز نماز ديگر بكند شايد جميع احتمالات
عمل كرده باشد و اگر اول يكى از زيارات بعينه را بعمل آورد ظاهر كافى است انتهى كلام على اين مقام مناسب در اين مقام اينست اول بايد
مراد از خصوص شود با مبانى فرموده ايشان بعد از آن تغيير شود بهتر و ستم آن پس ميگويم تنقيح مقام محتاج است بنقل كلام در سه مقام
اول در بيان مراد آن خصوص است بدانكه از فرموده ايشان در اين كتاب ظاهر ميشود كه مراد از خصوص در زيارت ها اينست كه اول زيارت را تا وال
حيك عليه السلام بخواند و ايشان بعد دو ركعت نماز نمايد بعد از آن زيارت را اعاده نموده زيارت امام نمايد يا اگر اول يك زيارت از زيارت بعينه
را بخواند بعد از آن دو ركعت نماز كند بعد از دو ركعت نماز اين زيارت السلام عليك يا ابا عبد الله تا باخر بخواند و بعد صد مرتبه لعن و هكذا
تا آخر بخواند يا بعضى نيز ايشان بزيارت عاشورا نموده خواهد بود جمع نماز ايشان جز زيارت مطلقا اولى از زيارت بعينه است و لكن هرگاه
هشت ركعت نماز يكبار بعمل آورد دو ركعت بعد از فراغ از صد مرتبه لعن و دو ركعت بعد از فراغ از صد مرتبه سلام و دو ركعت ديگر بعد از فراغ از
دعا و الامام حفص قبل از وصول بسجده و دو ركعت اخرى بعد از سجده اين اتقن خواهد بود نظر باينكه در اين صورت عمل بجميع احتمالات
كرده خواهد بود مقام ثانى در مبانى فرموده آن خصوص است ظاهر اينست مستند فرموده ايشان كلامى است كه سابق ذكر فرموده از جناب
امام محمد باقر عليه السلام كه فرموده اى علقمه هرگاه بكنى آن دو ركعت نماز را بعد از آنكه اشاره كنى بجانب آنحضرت بسلام و گفته باشى بعد از اشاره و نماز آن
قول را كه ذكر خواهد شد نظر باينكه مقتضاى اين كلام اينست كه قولى كه بعد مذكور ميشود مى بايد بعد از نماز بوده باشد ممكن است ان القول كه بعد
نماز خواندن مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله تا آخر و صد مرتبه لعن و صد مرتبه سلام و دعاى قبل از سجده و دعاى سجده بوده باشد چنانچه ممكن است
كه صد مرتبه لعن بوده باشد تا آخر بنا بر اين هرگاه زيارت السلام عليك را تا وال حيك را اول خواند و دو ركعت نماز را بعمل آورد بعد از آن اعاده
آن زيارت نمود و بعد از آن ايشان بلعن و سلام و غيرها نمود عمل باين احتمال كرده خواهد بود و چونكه احتمال دارد قول مذكور صد مرتبه سلام بوده
باشد پس لعن بايد مقدم بر نماز بوده باشد پس هرگاه ايشان بدو ركعت نماز بعد از لعن و قبل از سلام نمايد عمل باين احتمال نيز كرده خواهد بود و هم
همچنين نسبت بسلام و دعاى قبل از سجده و دعاى سجده پس در صورت ايشان بدو ركعت نماز بعد از هر يك از زيارت و صد مرتبه لعن و صد مرتبه
سلام و دعا عمل بجميع احتمالات شده كه خواهد بود اينست مبانى فرموده آن خصوص چنانچه در باب
نظر بعد مقام ثالث در تحقيق است پس ميگويم
عين كلام صادر از معتاد
حقيقت حال موقوفست بذكر عين عبارات حديث پس ميگويم كه شيخ الطائفه در مصباح روايت كرده از محمد بن اسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن ابيه

عن ابي جعفر

عن ابي جعفر عليه السلام قال من زار الحسين بن علي عليهما السلام في يوم عاشورا من المحرم حتى يظل عنده باكيا لقي الله عز وجل يوم يلقاه بثواب الفي حجة والفي عمرة و
الفي غزوة وثواب كل غزوة وحجة وعمرة كثواب من حج واعتمر وغزا مع رسول الله صلى الله عليه وآله ومع الائمة الراشدين قال قلت جعلت فداك فما لمن كان في
بعيد البلاد واقاصيه ولم يمكنه المصير اليه في ذلك اليوم قال اذا كان كذلك برز الى الصحرا او صعد سطحا مرتفعا في داره واوما اليه بالسلام واجتهد في الدعاء
على قاتله وصلى من بعد ركعتين وليكن ذلك في صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم ليندب الحسين عليه السلام ويبكيه ويامر من في داره ممن لا يتقيه بالبكاء عليه ويقيم في
داره المصيبة باظهار الجزع عليه وليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام وانا الضامن لهم اذا فعلوا ذلك على الله تعالى جميع ذلك قلت
جعلت فداك انت الضامن ذلك لهم والزعيم قال انا الضامن وانا الزعيم لمن فعل ذلك قلت فكيف يعزي بعضنا بعضا قال تقولون اعظم الله
اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من آل محمد وان استطعت ان لا تنتشر يومك في حاجة فافعل
فانه يوم نحس لا تقضى فيه حاجة مومن فان قضيت لم يبارك له ولم ير فيها رشدا ولا يدخرن احدكم لمنزله فيه شيئا فمن ادخر في ذلك اليوم شيئا لم يبارك له
فيما ادخره ولم يبارك له في اهله فاذا فعلوا ذلك كتب الله لهم ثواب الف حجة والف عمرة والف غزوة كلها مع رسول الله صلى الله عليه وآله وكان له
اجر وثواب مصيبة كل نبي ورسول ووصي وصديق وشهيد مات او قتل منذ خلق الله الدنيا الى ان تقوم الساعة قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة
قال علقمة بن محمد الحضرمي قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومات من بعد
البلاد ومن داري بالسلام اليه قال فقال لي يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول فانك
اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به زواره من الملائكة وكتب الله لك مائة الف الف درجة وكنت كمن استشهد مع الحسين عليه السلام حتى تشاركهم في درجاتهم
ولا تعرف الا في الشهداء الذين استشهدوا معه وكتب لك ثواب زيارة كل نبي وكل رسول وزيارة كل من زار الحسين عليه السلام منذ يوم قتل عليه السلام وعلى
اهل بيته تقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى آخر ما اوردنا سابقا ولا باس بالتعرض لبعض ما يتعلق بسنده ثم العود الى المطلوب فنقول الذي
يظهر من سنده المذكور في المصباح ان محمد بن اسماعيل بن بزيع روى صدر الحديث الى قوله عليه السلام منذ خلق الله الدنيا الى ان تقوم الساعة عن صالح
بن عقبة عن ابيه وهو عقبة بن قيس عن مولانا الباقر عليه السلام وذيل الحديث الى قوله قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم الى آخره
رواه عن صالح بن عقبة وسيف بن عميرة عن علقمة وكانه كان حاضرا في مجلسه عليه السلام وسمع ما رواه عقبة بن قيس عنه عليه السلام واستدعى منه عليه السلام
بيان الزيارة التي يزار بها مولانا الحسين عليه السلام في ذلك اليوم من قرب او بعد فسمعت ذلك فنقول انه يظهر من اول الحديث الذي يكون الراوي
له في المصباح ابا صالح بن عقبة ان من زاره عليه السلام يوم عاشورا و يظل عند قبره صلوات الله عليه باكيا يكون له ذلك الثواب الجزيل
سواء زار بالزيارة المعهودة ام لا هذا في حق القريب واما البعيد الغير المتمكن من المصير اليه عليه السلام في ذلك اليوم فاذا برز الى الصحرا او صعد
سطحا مرتفعا واوما اليه عليه السلام بالسلام وبالغ في اللعن على قاتله وصلى بعد السلام واللعن ركعتين قبل الزوال ثم اشتغل بالندبة والبكاء
على الحسين عليه السلام ويامر من في داره بذلك ويقيم المصيبة في داره ويعزي من في الدار بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام يكون له ذلك الثواب
والاجر الجزيل ومقتضاه كفاية الايماء بمطلق السلام والمبالغة بمطلق اللعن على قاتله عليه السلام في ذلك ولو لم يكن بالزيارة المعهودة و
اللعن المعهود واستفادة ما ذكر من اول الحديث مما لا خفاء فيه ثم الظاهر من كلام علقمة انه لما سمع منه عليه السلام ما ذكر لم يكتف بالاطلاق الذي
يستفاد من كلامه عليه السلام بل استدعى منه صلوات الله عليه الدعاء والزيارة المخصوصة التي يكون من تعليمه عليه السلام ليدعو به في القرب والبعد
اليه بقوله قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قرب واومات
اليه من بعد البلاد ومن داري بالسلام اليه فاجابه عليه السلام حاجته فاجاب بقوله يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام
فقل عند الايماء من بعد التكبير هذا القول الى آخره ولا يخفى ان المناسب لهذا السوال والجواب ان يكون قوله عليه السلام هذا القول بيانا للايماء
المدلول عليه بقوله تومي اليه بالسلام الذي يكون الركعتان بعده فيكون المراد اذا صليت الركعتين بعد ان اومات الايماء بالسلام عليه في ضمن
هذا القول يكون لك ذلك الثواب الجزيل كما هو الظاهر من قوله عليه السلام فقل عند الايماء اليه اي قل عند ارادة الايماء اليه هذا القول وكلام سيف

عليه السلام هل الركعتين في اثناء القول الذي هو صلوات لتوجيه يكون مقتضاه ان يكون فعلهما بعد الجميع كما لا يخفى على المتتبع على هذا يكون فعلهما بعد دعاء
السجدة ايضا وهو كما ترى ومما يؤيد ذلك بل يدل عليه ما اورده شيخنا الطائفة في المصباح بعد ان اورد الحديث على النحو الذي رواه علقمة عن مولانا الباقر
فقال وروى محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة قال خرجت مع صفوان بن مهران الجمال وجماعة من اصحابنا الى الغري بعد ما خرج ابو عبد الله عليه السلام
من الحيرة الى المدينة فلما فرغنا من الزيارة صرف صفوان وجهه الى ناحية ابي عبد الله عليه السلام فقال لنا تزورون الحسين عليه السلام من هذا المكان من عند
راس امير المؤمنين عليه السلام من هيهنا اومأ اليه ابو عبد الله عليه السلام وانا معه قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام
في يوم عاشوراء ثم صلى ركعتين عند راس امير المؤمنين عليه السلام وودع في دبرها امير المؤمنين عليه السلام واومأ الى الحسين بالسلام منصرفا بوجهه نحوه وودع
وكان فيما دعا في دبرها يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى اخر الدعاء ثم قال قال سيف فسألت صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد
لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر عليه السلام انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله عليه السلام الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلنا
في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا الى اخره وهذا تأييد بل دلالة هو ان قوله ثم صلى ركعتين صريح
في ان تلك الصلوة كانت بهذه الزيارة التي رواها علقمة عن مولانا الباقر عليه السلام وقد عرفت ان الزيارة التي رواها علقمة عنه عليه السلام هو السلام
عليك يا ابا عبد الله الى اخره ليس الا فيكون الركعتان بعد تلك الزيارة والحاصل ان الظاهر من هذه الحكاية ان الصلوة التي صدرت من صفوان
كانت بعد كل ما رواه علقمة وكان فعل صفوان مطابقا لما فهمه سيف من علقمة لا الدعاء التي دعى بها صفوان بعد الصلوة [illegible] الظاهر من
ذلك ان الدعاء المذكور لم يكن من جزء تلك الزيارة وهو غير مضر بما نحن فيه بعد بيانه اذا تحقق ذلك فلنعد الى ما يتوجه على كلام العلامة
المجلسي قدس الله روحه اقول يرد عليه ما ذكر من امور منها ما يتعلق بسند الحديث ومنها ما يتعلق بمتنه واما ما يتعلق بالسند فنقول انه
قال في تحفة الزائر اما زيارت معروفه [illegible] زيارات [illegible] مستند [illegible] از سيف بن عميره وصالح بن عقبه [illegible] محمد بن
اسمعيل وعلقمة بن محمد حضرمي [illegible] مالك جهني كه حضرت امام محمد باقر [illegible] وقد سمعت كلامه في زاد المعاد قال اما زيارت مشهور
شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند از سيف بن عميره وصالح بن عقبه [illegible] محمد بن اسمعيل وعلقمة بن محمد حضرمي [illegible] مالك
جهني كه حضرت امام محمد باقر [illegible] وهو غير صحيح اما اولا فلان سيف بن عميرة وصالح بن عقبة اقدم طبقة من محمد بن اسمعيل بن بزيع لان شيخ الطائفة
عدهما من اصحاب مولانا الصادق والكاظم عليهما السلام وعد محمد بن اسمعيل بن بزيع من اصحاب مولانا الكاظم والرضا والجواد عليهم السلام فلا يليق الحكم
بروايتهما عنه بل اللائق روايته عنهما واما ثانيا فلانه مخالف للواقع اذ المذكور في المصباح رواية محمد بن اسمعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة قال [illegible]
قال صالح بن عقبة وسيف بن عميرة الى اخر ما تقدم فمقتضى ما في المصباح وغيره روايته عنهما هذا الحديث والحكم بالعكس غير صحيح واما ثالثا
فلان قوله وهو از مالك جهني غير صحيح ايضا لان رواية محمد بن اسمعيل عن مالك غير ثابتة اصلا لما عرفت من انه من اصحاب مولانا الكاظم والرضا
والجواد عليهم السلام ومالك الجهني من اصحاب مولانا الباقر والصادق عليهما السلام وقد ذكر شيخ الطائفة انه مات في حيوة ابي عبد الله عليه السلام فكيف يمكن رواية محمد بن
اسمعيل بن بزيع عنه مضافا الى انه لم يوجد في شيء من الكتب ما يوهم روايته عنه هذه الزيارة فهو مخالف للواقع من هذه الجهة ايضا واما رابعا
فلان مقتضى ما ذكره ان شيخ الطائفة رواه عن مالك عن مولانا عليه السلام وهو غير صحيح ايضا لما عرفت انه رواه عن والد صالح بن عقبة [illegible]
واما خامسا فلان علقمة قد عرفت انه روى هذه الزيارة عن مولانا الباقر عليه السلام واما رواية تلك الزيارة عن مالك فغير ثابتة اصلا ولعل الموقع له
نور الله مرقده في ذلك ملاحظة السند في كامل الزيارة والسند فيه على ما اورده في البحار هكذا حكيم بن داود وغيره عن محمد بن موسى الهمداني عن محمد
بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة وصالح بن عقبة معا عن علقمة بن محمد الحضرمي ومحمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبة عن مالك الجهني عن ابي جعفر عليه
السلام [illegible] محمد بن اسمعيل [illegible] ان يكون كل واحد من سيف بن عميرة وصالح بن عقبة راويا عن محمد بن اسمعيل
ايضا لكنه غير صحيح كما عرفت بل الظاهر انه عطف على محمد بن خالد ومقصود صاحب الكتاب انه روى بطريقين احدهما محمد بن خالد عن سيف بن عميرة
وصالح بن عقبة معا عن علقمة [illegible] محمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبة عن مالك [illegible] مع تصريح السند برواية محمد بن اسمعيل عن صالح بن عقبة

في سند الكامل

في سند الكامل وسند المصباح كيف [illegible] عن ذلك فجعل صالح بن عقبة راويا عن محمد بن اسمعيل كما جعل سيف بن عميرة راويا عنه وكلاهما غير صحيح كما نبهنا
عليه وقد نبهنا فيما سلف ان الظاهر من المصباح رواية محمد بن اسمعيل ذيل الحديث عن كل من صالح بن عقبة وسيف بن عميرة فما ذكره رفع الله قدره في
التحفة وزاد المعاد غير صحيح والعجب منه جعل محمد بن اسمعيل راويا عن مالك مع التصريح في السند بالواسطة مضافا الى ما عرفت كما ان من الغرائب حكمه بكون
علقمة راويا لهذا الحديث عن مالك مع تصريح سيف بن عميرة بان علقمة رواها عن مولانا الباقر عليه السلام حيث قال فدعا صفوان بالزيارة التي رواها
علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام في يوم عاشوراء مضافا الى تصريح علقمة بقوله قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء الى اخر ما سلف وكانه قدس الله
تعالى روحه السعيد جعل علقمة في السند المذكور عن الكامل في طبقة صالح بن عقبة الراوي عنه بان روى صالح بن عقبة عن مالك هذا الحديث تارة من
غير واسطة واخرى بتوسط علقمة لكنه ليس كذلك لما عرفت مضافا الى انه مع ثبوت الرواية من غير واسطة لا انتقال الى ذكر الواسطة ثم ما ذكره من
ان الراوي لصدر الحديث عن مولانا الباقر عليه السلام هو عقبة بن قيس والد صالح بن عقبة على ما في المصباح وعلقمة بن محمد على ما في كامل الزيارة
واما ذيل الحديث ان الزيارة المعروفة ليوم عاشوراء فلا يكون الراوي فيه عن مولانا الباقر عليه السلام الا علقمة [illegible] الحال نعم رواها
صفوان ايضا لكن عن مولانا الصادق عليه السلام كما علمت واما ما يتعلق بمتن الحديث فنقول قد عرفت انه قال في زاد المعاد واما زيارت مشهوره
شيخ طوسي وابن قولويه وغير ايشان روايت كرده اند الى ان قال حاكيا عن مولانا الباقر عليه السلام انه قال اي علقمة [illegible] بعد
از اكر اشاره كني بجانب آنحضرت بسلام [illegible] باشي بعد از اشاره [illegible] الى اخر ما تقدم نقله وانت تعلم الخلل في
ذلك بعد ملاحظة ما جاء وحققناه في معنى الحديث بعد ان حكيناه من مصباح شيخ الطائفة باوضح بيان [illegible] ذلك حتى يتضح
لك الحال ثم اقول بعد ان تأملنا في الحديث على ما في المصباح ووجدنا عبارة زاد المعاد وتحفة الزائر غير مطابق لما هو المقصود منه مع
انه في زاد المعاد عزاه اولا الى شيخ الطائفة ثم الى غيره تفحصنا الحديث في غير المصباح ليتضح انه مطابق لما في المصباح او يخالف فوجدنا الكلام
على ما حكاه في زاد المعاد عن كامل الزيارة مخالفا لما رواه شيخ الطائفة في المصباح وانه مطابق لما ترجم به الحديث في زاد المعاد والتحفة فتبين
انه راعى في الترجمة عين ما في كامل الزيارة ولم يعط النظر حقه حتى ينكشف الواقع فيها فانا ادرج عبارة الحديث على ما حكاه عن كامل الزيارة ثم نتكلم
فيها حتى يتبين ايها اقرب بالصواب والحري بالاختيار فنقول روى في كامل الزيارة على ما حكاه في البحار بالسند السالف عن مالك
الجهني عن ابي جعفر الباقر عليه السلام انه قال من زار الحسين عليه السلام يوم عاشوراء حتى يظل عنده باكيا الى ان قال قال صالح بن عقبة الجهني وسيف بن
عميرة قال علقمة بن محمد الحضرمي فقلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به في ذلك اليوم اذا انا زرته من قريب ودعاء ادعو به اذا لم ازره من قريب
واومأت اليه من بعد البلاد ومن داري قال فقال يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه وبعد
الركعتين هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت بما يدعو به من زاره من الملائكة الى اخر ما سلف من ذيل الحديث كذا في نسخ البحار وجعل كلمة
من بدل الواو بين المسطور وجعل لها علامة النسخة وعلى هذا يكون متن الحديث هكذا وقلت عند الايماء اليه من بعد الركعتين هذا القول الى اخره
فعلى هذا وقع الاختلاف في متن الحديث اذ على ما ذكره شيخ الطائفة في المصباح يكون عبارة الحديث هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه
بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد التكبير هذا القول وقد علمت معنى الحديث بناء عليه وانه لا اجمال فيه كما اوضحنا الحال في ذلك واما بناء على ما حكاه
في البحار عن الزيارة فنقول انه كان حديثا واحدا لا محالة يكون المراد منه شيئا واحدا ولعله لما تبين الحال فيه على ما في المصباح فلا جرم ان يكون المراد
منه ذلك ومقتضاه ان يقال ان قوله وقلت عطف على تومي ويقال ان الركعتين انما يكون المراد منه التكبير اطلاقا لاسم الكل على الجزء والقرينة ما في
المصباح او وقع سهوا من قلم الناسخ والاصل التكبير سواء كان مع ذكر الواو او مع من والمعنى على التقادير اذا انت صليت الركعتين بعد هذا القول
بعد التكبير يكون لك ذلك الثواب الجزيل ان قيل ان وحدة المراد وان كانت مسلمة لكنها لم يتحقق بارجاع ما في الكامل الى ما في المصباح كذا
يتحقق بالعكس بان يكون المراد من التكبير على ما في المصباح الركعتين تسمية الكل باسم الجزء قلنا حمل التكبير في المصباح على الركعتين غير صحيح بوجوه
منها ما نبهنا عليه فيما سلف من ان صدر الحديث نص على ان الركعتين بعد الايماء اليه عليه السلام بالسلام [illegible] وان ذلك من

صدق ان مطلق الايماء اليه عليه السلام بالسلام بأي لفظ كان وكذا الحال في المبالغة في اللعن على قاتله صلوات الله عليه يتأتى بهذا الامثال وان كان في ترتب الاجر والثواب وان القطع من سياق الحديث تعلق لما يجتمع ذلك منه عليه السلام وحده فلا مخصوصا يأتي به في مقام ذلك الايماء واللعن على قاتله الوزين في صدره على كونهما مقدمتين على الركعتين لوضوح ان ما يشير عليه السلام كان اكمل وافضل وذلك يقتضي ان يكون ما على عليه السلام ايام قبل الركعتين لا بعدهما وحمل التكبير في كلامه عليه السلام على الركعتين مناف لذلك كما لا يخفى فعلى هذا يكون ما على عليه السلام من قول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره وكذا التسليم مائة مع مقام مطلق الايماء المذكور في صدره لكنه فرد كامل الزيارة يكون اللعن مائة مرة وكذا ما اشتمل عليه بقول السلام عليك يا ابا عبد الله من اللعن على قاتله مرة ومرة وكذا قول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني الى اخره مقام مطلق اللعن المدلول عليه بذلك وهو ايضا فرد كامل منه ومنها ان المدلول عليه بصدر الحديث ان المعتبر في تلك الزيارة هو الايماء اليه صلوات الله عليه بالسلام والمبالغة في اللعن على قاتله عليه السلام ثم الركعتان فلو حملنا التكبير كلامه عليه السلام على الركعتين يكون المدلول عليه بذلك ان القول الذي على عليه السلام انما يكون بعدهما واما قبلهما فلا يكون الا مطلق الايماء بالسلام واما اللعن على قاتله عليه السلام فلا مطلقا فلاحظ الحديث مع ما ذكرنا حتى يتضح لك الحال وينكشف عليك سر المقال ومنها ان مقتضى هذا الحمل ان يكون المعتبر في تلك الزيارة الايماء اليه عليه السلام بالسلام قبل الركعتين وبعدهما مع ان المدلول عليه بصدره وهو ان المعتبر في ذلك هو الايماء اليه بالسلام قبلهما ومنها انه لو حمل التكبير على ما في المصباح على الركعتين يكون مدلول الحديث حينئذ ان يكون القول الذي علمه عليه السلام بعدهما كما تريد اداءه واللازم باطل اما الملازمة فظاهرة اذ القول في قوله عليه السلام هذا القول اشارة الى ما علمه من قول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره واللعن مائة مرة والتسليم كذلك الى اخره فتقدير الكلام حينئذ هكذا اذا صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه من بعد الركعتين هذا القول واما بطلان اللازم فلما نبهنا عليه فيما سلف من حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فلاحظ حتى يتبين لك الحال هذا كله في حال الارتباط لحمل التكبير في عبارة المصباح على ظاهره وعدم حمله على الركعتين فلا بد من حمل الركعتين في عبارة الكامل على التكبير لما علمت من صدر الحديث المستلزم لوحدة المراد منهما فالاولى في حمل الركعتين على ظاهرهما في عبارة الكامل من الفساد نقلا عما عرفت من الايماء الى ما في الفقرة وذلك لان قلت في قوله وقلت عند الايماء اليه عطف على يومي في قوله عليه السلام بعد ان تومي اليه بالسلام وحينئذ يكون هكذا اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه هذا القول وكذا قلت بعد الركعتين يكون ذلك كذا وهو مما لا يلتزم لكونه مخالفا لصدر الحديث ويدل ايضا حكاية سيف بن عميرة مع صفوان كما لا يخفى وهكذا الحال فيما اذا كان قلت عطفا على جملة الشرط اي صليت هذا على تقدير ذكر الواو واما على تقدير عدم ذكره من كذلك لما نبهنا فيما سلف فقد اتضح من جميع ما ذكرنا ان العمل على ما في المصباح ومقتضاه ما نبهنا عليه ثم اقول قال العلامة المجلسي قدس الله تعالى روحه في البحار بعد ان اورد الحديث عن كامل الزيارة والمصباح وغيرهما ما هذا لفظه بيان قوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين اقول في العبارة اشكال واجمال ويحتمل وجوها الاول ان يكون المراد فعل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها مكررا الثاني ان يكون المراد بالسلام قول السلام عليك الى اخر الى الذكر المكرر ثم يصلي ويكون كلام الراوي من قوله بعد الصلوة ويأتي بالبقية الرابع ان يكون الصلوة بعد تكرار الذكرين مائة مرة ثم يقول بعد الصلوة اللهم خص انت اول ظالم الى اخر الادعية الخامس ان يكون الصلوة متوسطة بين هذين الذكرين بقوله عليه السلام واجتهد على قاتله بالدعاء وصلى بعدها السادس ان تكون الصلوة متصلة بالسجود ولعل هذا اظهر لما سيجيء ولان الظاهر كون الصلوة بعد كل سلام ولعن واحتمال كون الصلوة بعد الاذكار من غير تكرير بعدها بعيد جدا وفي هذه الوجوه تامل اما في الاول فلما علم مما سلف وان اردت توضيح الحال في ذلك فاعلم ان ما ذكره من كون تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها غير صحيح لان صدر الحديث صريح في ان الصلوة اي الركعتين انما هي بعد الايماء بالسلام اليه عليه السلام والمبالغة في اللعن على قاتله صلوات الله عليه وكذا ذيل الحديث اي حكاية سيف بن عميرة مع صفوان فانه ايضا صريح في ان الصلوة بعد هذه الزيارة التي دعا بها هو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ويظهر من تلك الرواية ان مراده من الزيارة التي بينها الى علقمة هو مجموع التصدير بالسلام عليك يا ابا عبد الله مع اللعن مائة مرة والسلام كذلك وقول اللهم خص انت ظالم مع دعاء السجدة فلاحظ ما حكيناه من سيف بن عميرة حيث قال ما العلقمان وما اتانا به صفوان بروحه عن ابيه في ذلك

ايضا ماذكره

ايضا ماذكره سيف بن عميرة بعد الفراغ من دعاء الوداع وهو ما ذكره سيف بقوله فسالت صفوان فقلت له ان علقمة بن محمد لم يأتنا بهذا عن ابي جعفر عليه السلام انما اتانا بدعاء الزيارة فقال صفوان وردت مع سيدي ابي عبد الله عليه السلام الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا ثم قال لي صفوان قال لي ابو عبد الله عليه السلام تعاهد هذه الزيارة وادع بهذا الدعاء وزر به فاني ضامن على الله تعالى لكل من زار بهذه الزيارة ودعا بهذا الدعاء من قرب او بعد ان زيارته مقبولة وسعيه مشكور الى ان قال عليه السلام ان الله عز وجل قال آلى بهذه الزيارة من قرب او بعد ودعا بهذا الدعاء قبلت منه زيارته الى ان قال صفوان قال لي ابو عبد الله عليه السلام يا صفوان اذا حدث لك الى الله حاجة فزر بهذه الزيارة وادع بهذا الدعاء ومما يؤيد هو ان الظاهر ان المراد من الزيارة في هذا المقام هو مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره مع الصلوة والمراد من الدعاء هو الدعاء الذي رواه صفوان عن مولانا الصادق عليه السلام ومنه يستفاد ان المراد بالزيارة في كلام صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام في يوم عاشورا هو هذا المعنى فيكون المراد من قوله ثم صلى ركعتين ان تلك الصلوة بعد مجموع ذلك ورواه صفوان كذلك عن مولانا الصادق انه فعل كذلك ثم لا يخفى ان الظاهر ان الصلوة كانت بعد مجموع ما ذكر من غير اعادة ذلك بعد الصلوة كما لا يخفى ومنه يتضح فساد الاحتمال المذكور ويدل عليه ايضا قوله عليه السلام لعلقمة يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء اليه بعد التكبير هذا القول فانك اذا قلت ذلك فقد دعوت الى اخره بناء على ما عرفت مما سلف من ان قوله عليه السلام فقل ليس جزاء للشرط المذكور بل هو في الحقيقة تفسير للايماء الذي يكون الركعتان بعده ويرشد لما اليه ما في كامل الزيارة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه الى اخره فعلى هذا يكون مدلوله الاتيان بالركعتين بعد تلك القول الذي عبارة عن مجموع السلام عليك يا ابا عبد الله وما بعده الى اخره مع دعاء السجدة الذي صار في هذه الاعصار من زيارة العاشورا اسما لذلك وتقتضي ان يكون الركعتان بعد تلك الزيارة واما اعادة الزيارة بعدها فلا اصلا كما لا يخفى فالاحتمال المذكور في كلامه قدس الله نفسه وروحه ما لا وجه له لم يتجه بعد ملاحظة ما حكاه من كامل الزيارة في بعض نسخ الحديث في باب النقل لقوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام وقلت عند الايماء اليه وبعد الركعتين لكنك قد عرفت ما اصلنا انه مما لا تعويل عليه بتفسير لا يخفى عليك ان قوله وان تلك الاعمال والادعية ينبغي ان يكون تفسيرا للاحتمال في هذا الاول ان يكون المراد فعل تلك الاعمال والادعية قبل الصلوة وبعدها كما يظهر وجهه مما في البيانات واما في الثاني وهو ان المراد الايماء بسلام اخر باي لفظ اراد ثم الصلوة ثم قراءة هذه الادعية المخصوصة فانه وان ظهر الحال فيه مما اسلفنا لا سيما بعد ملاحظة ما بيناه في هذا المقام في وجه النظر في الاحتمال الاول لكنه لا يكتفي بذلك لما اشرنا في القصد وتنبيها على بعض الزوايد فنقول ان الاحتمال المذكور ايضا غير صحيح لان حكاية سيف مع صفوان للحال المشتهر المحكاية فعل مولينا الصادق عليه السلام صريح في خلافه وان تلك الادعية المخصوصة كانت متقدمة على الصلوة ويظهر من سيف بن عميرة انه استفاد ذلك من علقمة الراوي عن مولانا الباقر عليه السلام لوضوح ان الظاهر ان ما صدر من صفوان كان مطابقا لما استفاده من علقمة الا في الاتيان بدعاء الوداع الطويل ومنه يكشف ان المراد بالايماء في حديث السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره نعم قد بينا مراد ان الظاهر من صدر الحديث كفاية الاتيان بالايماء في ضمن اي لفظ كان في الاتيان بالسلام لكن مقتضاه ايضا كون الايماء اليه عليه السلام بالسلام متقدما على الصلوة واشتماله بعدها كما لا يخفى فهذا الاحتمال ايضا غير معقول بالاعتبار واما في الثالث فقد اتضح الحال فيه مما بيناه في الوجهين وهو ايضا مما ليس في ضعفه ريب ومما يتم فنقول ان الظاهر ان المراد ذلك من الحديث المذكور من باب الالغاز والتعمية فلا يناسب مقام البيان والحاجة فلاحظ قوله عليه السلام يا علقمة اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء من بعد التكبير هذا القول الى اخره وقد نبهنا مرارا ان الظاهر ان قوله عليه السلام فقل عند الايماء هذا القول انه بيان للايماء الذي يكون الركعتان بعد المدلول عليه بقوله عليه السلام بعد ان تومي اليه بالسلام فعلى هذا ينبغي الاتيان بالركعتين بعد ذلك القول وقد بين عليه السلام ذلك بعد ذلك فقال تقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ثم قال عليه السلام ثم تقول اللهم العن اول ظالم الى اخره ثم تقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره ثم تقول اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني الى اخره ثم تسجد وتقول اللهم لك

ولا شبهة ان مقتضاه ان يكون الركعتان بعد الاتيان بجميع هذه الادعية المعبر عنها في كلامه عليه السلام بهذا القول والظاهر انه مما لا ينبغي الريب فيه فلو كان المراد الاتيان بالركعتين بعد الفراغ من السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره وقبل الاتيان باللعن مائة مرة كان المناسب ان يقول بعد الفراغ من الزيارة ثم تصلي ركعتين ثم تقول اللهم العن اول ظالم الى اخره وعدم الاتيان بذلك دليل على انتفائه وهو ظاهر للمتوغل في اساليب الكلام بخلاف ما لو كان المراد هو الاتيان بالركعتين في اخر الجميع فلا حاجة الى بيانه بعد ذكر الجميع لاستفادته من قوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه الى اخره ولا يخفى ان غاية ما يستفاد منه كون الركعتين بعد ما يصدق عليه انه ايماء اليه بالسلام وهو غير صادق على اللعن مائة مرة فينبغي ان يكون قبله قلنا قد استفيد من كلام علقمة قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به الى اخره ان مقصوده تعلم ما يأتي به في مقام الايماء اليه عليه السلام بالسلام وقد اجابه عليه السلام فقال قل عند الايماء هذا القول فلا يلزم منه ان يكون كل كلامه مشتملا على الايماء كما لا يخفى وكيف يمكن ان كلمات الزيارة المقيدة على اللعن لا يصدق عليه انه ايماء اليه بالسلام كما لا يخفى [illegible] تسليم القول الذي يؤتى به عندنا الايماء اليه بالسلام وهو صادق على جميع ذلك مضافا الى ان التسليم الذي بعد اللعن يصدق عليه انه ايماء اليه عليه السلام بالسلام فقد اتضح من جميع ما ذكرناه بيان ان الاحتمال المذكور ايضا غير وارد من الحديث فهو ايضا مثل ما قبله في الضعف واما في الرابع فقد اتضح مما ابرزناه في الاوجه الثلثة كما لا يخفى على ذي مسكة ودراية فلا افتقار الى الاعادة واما في الخامس فهو ايضا ظاهر مما بيناه سيما بعد ملاحظة ما العلاقة المذكورة في تضعيف الاحتمال الثالث من قولنا وايضا نقول الى اخره وذلك الى اخره وما تمسك به رفع الله تعالى مقامه في اثباته حيث قال القول عليه السلام واجتهد على قاتله بالدعاء وصل بعده [illegible] اصل الزيارة على المبالغة في اللعن فينبغي الحكم بكون الصلوة بعده [illegible] كون الصلوة بعد كل ما اشتمل على اللعن ينبغي الحكم [illegible] عن اللام [illegible] او الظالم باللعن مني الى اخره لم يكن تاييد هذا الاحتمال بما رواه صفوان حيث قال وردت مع سيدي ابي عبد الله عليه السلام الى هذا المكان ففعل مثل الذي فعلناه في زيارتنا ودعا بهذا الدعاء عند الوداع بعد ان صلى كما صلينا وودع كما ودعنا [illegible] الدعاء بعد الصلوة والوداع وتقديم الصلوة يومي الى كونها مقدمة على الوداع المسبوق بذلك الدعاء ولا يبعد ان يكون المراد من الوداع هو التسليم مائة مرة لاشتماله على الوداع فتكون الصلوة منه متوسطة بين اللعن مائة مرة والسلام كذلك ويمكن الجواب عنه بعد تسليم كون المراد من الوداع [illegible] عليه بقوله وودع كما ودعنا ما يكون في ضمن ذلك التسليم نقول ان ذلك انما يصح التمسك به فيما اذا سلم افادة الواو الترتيب وهو في محل [illegible] ان الترتيب الذكري [illegible] الترتيب في الواقع [illegible] في اثبات الحكم سيما بعد المعارضة بما هو ارجح منه وهو ما حصل من سيف بن عميرة ما حكيا من فعل صفوان حيث قال ندعو صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين عند امير المؤمنين عليه السلام وودع في دبرها امير المؤمنين عليه السلام [illegible] واما الاحتمال السادس فهو صحيح لكن فيما اذا كان [illegible] منه فعل الصلوة بعد الفراغ من السجدة وان كانت العبارة تشتمل على السجدة ايضا وقد اتضح الوجه في ذلك مما فصلناه وان اردت [illegible] فصلناه تبين لك عدم الافتقار الى تكرار الصلوة حسب ما ذكره رفع الله تعالى قدره في زاد المعاد وتحفة الزائر وقد سمعت عبارته في زاد المعاد [illegible] كلامه في تحفة الزائر وانت قد عرفت [illegible] عدم الافتقار [illegible] الحكم [illegible] ثم اعلم ان الشيخ الكفعمي [illegible] هذا المسلك [illegible] فقال واما زيارته عاشورا من قرب او بعد [illegible] اليه عليه السلام ويجتهد في الدعاء على قاتله ثم يصلي ركعتين وليكن ذلك في صدر النهار قبل ان تزول الشمس ثم ليندب الحسين عليه السلام ويبكيه ويأمر من في داره ممن لا يتقيه بالبكاء عليه [illegible] من حضره المصيبة باظهار الجزع عليه وليعز بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام فيقولون عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام وجعلنا واياكم من الطالبين بثاره مع وليه الامام المهدي من ال محمد عليهم السلام فاذا انت صليت الركعتين المذكورتين [illegible] مائة مرة ثم ادع [illegible] وقل السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك يا بن امير المؤمنين الى ان قال بعد ان ذكر كلا من اللعن والسلام مائة مرة والدعاء قبل السجود ودعاء السجود [illegible] ثم صل ركعتي الزيارة بما شئت وقل بعدهما اللهم اني لك صليت الى اخر [illegible] بعد هذه الزيارة بهذا

الدعاء المروي عن الصادق عليه السلام وهو يا الله يا الله يا الله يا مجيب دعوة المضطرين الى اخره فيظهر مما ذكره ان زيارة عاشورا مركبة من امور منها الايماء اليه بالسلام والاجتهاد في الدعاء على قاتله ومنها الصلوة ركعتين بعد ما ذكر ومنها الندبة على الحسين عليه السلام مع الامر بها لمن كان في داره بعد ذلك ومنها تعزية بعضهم بعضا بمصابهم بالحسين عليه السلام بقول عظم الله اجورنا بمصابنا بالحسين عليه السلام الى اخره ومنها التكبير مائة مرة بعد الركعتين المذكورتين ومنها الايماء اليه عليه السلام بعد ما ذكر بان يقول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخر الزيارة ثم اللعن مائة مرة ثم السلام مائة مرة ثم اللهم خص انت اول ظالم باللعن مني الى اخره ثم الدعاء في السجدة ثم الصلوة ركعتين علاوة على ما ذكر الى اخره وهو غير صحيح [illegible] الجمع بين [illegible] الحديث [illegible] وجعل المحصل منها زيارة واحدة والحاصل انه لا يبعد ان يكون مستنده في ذلك الحديث المذكور بجعل قول علقمة علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته الى اخره صحيح من طلب الدعاء بعد الزيارة من القرب وبعد الايماء اليه عليه السلام بالسلام في البلاد البعيدة وجعل قوله عليه السلام فقل عند الايماء اليه جوابا عن ذلك فعلى هذا يكون معنى قوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين المذكورتين هو انك بعد اتيانك الركعتين المسبوقتين بالايماء اليه عليه السلام بالسلام وبالجهد على اللعن [illegible] بعد التكبير القول الاتي الذي هو عبارة عن قول السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره والظاهر ان ما ذكره [illegible] على ذلك غير صحيح بل المراد من الحديث ما نبهنا عليه فيما سلف حاصله ان زيارة عاشورا في البلاد البعيدة تكون على وجهين احدهما ما دل عليه صدر الحديث وهو الايماء اليه عليه السلام بالسلام والجهد في اللعن [illegible] بعد ان يبرز في الصحراء او يصعد الى سطح مرتفع ثم يصلي ركعتين والظاهر منه [illegible] اليه بالسلام والجهد في اللعن [illegible] كان كل ذلك قبل ان تزول الشمس ثم الندبة والبكاء عليه عليه السلام واقامة مصيبته [illegible] داره وتعزية بعضهم بعضا بما تقدم والزيارة انما هي عبارة عن مجموع ذلك [illegible] الندبة والبكاء بعد الصلوة واقامة المصيبة والتعزية [illegible] استحقاق ذلك الثواب والثاني ما رواه علقمة بعد ان سمع الكيفية المذكورة منه عليه السلام وسأل حيث قال قلت لابي جعفر عليه السلام علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا زرته من قرب واومأت من بعد البلاد ومن داري بالسلام عليه [illegible] زيارة [illegible] من قرب وطلب زيارة من البعد [illegible] عند ارادة الزيارة في القرب والبعد وقوله اذا انا زرته من قرب [illegible] احدهما طلب الدعاء الذي [illegible] بعد ان زاره والثاني طلب ما يقوله [illegible] الزيارة والظاهر [illegible] الثاني [illegible] ان المناسب في امثال المقام طلب ما يقوله بعد الزيارة [illegible] فلو كان السؤال عن اصل الزيارة لا ما يدعو به بعدها [illegible] وهكذا الحال في قوله او اومأت من بعد البلاد [illegible] علمني دعاء ادعو به ذلك اليوم اذا انا اومأت من بعد البلاد بالسلام اليه فيكون السؤال عما يقول عند ارادة الايماء اليه بالسلام لا ما يدعو به بعد ان اومأت بالسلام وهو ايضا ظاهر لا خفاء فيه [illegible] ان ما ذكره عليه السلام في مقام جواب هذا السؤال هو المسؤل [illegible] اجاب عليه السلام في الاول وهو قوله واومأت اليه بالسلام واجتهد في الدعاء على قاتله [illegible] ان ما ذكره عليه السلام في مقام الجواب وهو السلام عليك يا ابا عبد الله الى اخره [illegible] الايماء اليه بالسلام [illegible] انواع العذاب [illegible] من سوق الكلام كما لا يخفى [illegible] سيف بن عميرة مع صفوان حيث ان صفوان حال الايماء اليه عليه السلام [illegible] عليه السلام ثم صلى بعده [illegible] صفوان بالزيارة التي رواها علقمة بن محمد الحضرمي عن ابي جعفر عليه السلام في يوم عاشورا ثم صلى ركعتين [illegible] ان ما ذكره شيخنا الكفعمي [illegible] الاحتمال الاول لكن [illegible] فانما هو الثاني [illegible] انا نقول [illegible] بالحديث المذكور [illegible] الركعتين [illegible] ان يكون المراد من قوله عليه السلام اذا انت صليت الركعتين بعد ان تومي اليه بالسلام فقل عند الايماء [illegible] القول المذكور [illegible] بعد الركعتين [illegible] بالركعتين [illegible] بعد الاتيان [illegible] السجدة فالتحقيق [illegible] بالحديث [illegible] الزيارة الجليلة [illegible] بيان كيفية تلك الزيارة الشريفة رفع الله مقامه في الجنة العالية والحمد والشكر والمنة [illegible] سؤال [illegible]

ومعلوم شد که بمقدار چهار رکعت دیگر یا کمتر بغروب شمس باقی مانده در آنوقت چه کند جواب ظاهر اینست نماز عصر که کرده صحیح بوده باشد اتیان به
نماز ظهر نماید به نیت قضا لکن احتیاط اینست که اعاده نماز عصر بکند بنیت قربت بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید سؤال شخصی در آخر
وقت دهن او خون آمده و صورت قطع نمیشود و نماز نخوانده تکلیف او چه چیز است جواب مشغول نماز شود و در وقت که آب دهن انداخته
[illegible] درست کرفته آب دهن را بآن دستمال اندازد بعضی که آب دهن [illegible] اندازد و اگر هیچ ممکن نبوده باشد مثل اینکه دستمال
نداشته باشد و صلوة در تنگی بوده باشد آب دهن را [illegible] خود اندازد و اکر لباس نداشته باشد آب دهن را بدست خود اندازد و نجاست
بوده در چنین صورت مضر نیست بجهة آب دهن که بخون مخلوط باشد بعید نیست که جایز نیست و نماز نیز ساقط نیست تا آنکه مذکور شد
سؤال شخصی بقصد سفر از منزل خود بیرون رفته و در اثناء راه دار او بخر رفته نماز را قصر کند یا تمام و روزه بکیرد یا نه جواب این بصورت
چند صورت میشود اول آنست که بعد از طی هشت فرسخ مسافت دار او بخر رفته در این صورت بی اشکال نماز را قصر کند و روزه را افطار نماید
بکیرد مکر بصورتی که قصد اقامه در آنجا یا در اثناء معاودت نماید دویم آنست که اعراض دار قبل از بلوغ بچهار فرسخ هم رسیده در این صورت
بی اشکال نماز را تمام بجا آورد مثل آنکه دار او بخر رفته باشد یا در معاودت و هم چنین روزه را نیز بجا آورد سیم آنست که بعد از بلوغ به
چهار فرسخ و قبل از بلوغ بهشت فرسخ دار او بخر رفته در این صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه از آنجا که دار او بخر رفته الی آخره
او بمقدار مسافت که معتبر است در قصر نیست در وقت فیما بین این صورت و صورتی که از منزل خود بیرون رفته بقصد چهار فرسخ و قصد معاودت
در آن یوم یا قبل از انقضاء عشرة ایام داشته باشد چنانچه ظاهر است با بحثه تامل لکن بنابر این لازم است که قصر نماید کما هو المستفاد من الصحیحات
کنت سرت فی یومک برید فکان علیک حین رجعت الی ان تصلی بالتقصیر لانک کنت مسافرا الی ان تصیر الی منزلک والموثق المروی عن
اسحق بن عمار قال سالت ابا الحسن ع عن قوم خرجوا فی سفر فلما انتهوا الی الموضع الذی یجب علیهم فیه التقصیر قصروا من الصلوة فلما صاروا
علی فرسخین او علی ثلثة فراسخ او علی اربعة تخلف عنهم رجل لا یستقیم لهم سفرهم الا به فاقاموا ینتظرون مجیئه الیهم وهم لا یستقیم لهم السفر الا بمجیئه الیهم
واقاموا علی ذلک ایاما لا یدرون هل یمضون فی سفرهم او ینصرفون هل ینبغی لهم ان یتموا الصلوة او یقیموا علی تقصیرهم قال ان کانوا بلغوا مسیرة
اربعة فراسخ فلیقیموا علی تقصیرهم اقاموا ام انصرفوا وان کانوا ساروا اقل من اربعة فراسخ فلیتموا الصلوة اقاموا او انصرفوا فاذا مضوا فلیقصروا
سؤال کسی عازم سفر شده قبل از بلوغ بچهار فرسخ دار او بخر رفته مقرر رجوع بوده اند بعد از اعراض دار نماز را تمام میخواند و نماز که قبلا [illegible]
دار قصر نموده اعاده یا قضای آن لازم است یا نه یا فرق ما بین بقای وقت و خروج وقت میباشد جواب اما قضای آن صلوة بی اشکال
ثابت نیست و اما اعاده آن با بقای وقت آن نیز ظاهر اینست که واجب نبوده باشد نظر باینکه امتثال امر مقتضی اجزاست لکن اکر بعنوان احتیاط
در آنوقت اعاده نماید بد نیست نظر بجهة اینکه وارد شده و آن حدیث اینست ان کان قصر ثم رجع عن نیته اعاد الصلوة لکن بنظر ضعف
سنده لا یصلح لان یعول علیه فی الوجوب سیما بعد معارضته بالصحیح الدال علی عدم الوجوب قال علیه السلام تمت صلوته ولا یعید سؤال
شخصی در اول عازم سفر شده و در اثنای طریق دار او بخر رفته حکم آن از قرار تفصیل سابق معلوم شد لکن حال مقصود اینست که اکر آن شخص
ثانیا دار او بخر رفته بعضی بعد از رجوع از عزم سفر باز عازم سفر کردید در آنوقت مسافت معتبر است از همین محل که ثانیا عازم سفر کرده
یا در حکم سفر اول است یعنی مسافت اعتبار میشود از منزل اول جواب این در صورتیکه رجوع از قصد اول بعد از بلوغ بار بعة فراسخ
نشده بوده باشد محل تامل است و نظر باینکه مذکور شد که در این صورت نماز را قصر بکند پس لزوم قصر در صورت عدول از آن
قصد بطریق اولی خواهد بوده و اما در صورت دیکر یعنی رجوع از سفر قبل از بلوغ باربعة فراسخ بوده باشد ممکن است که کفته شود اعتبار
مسافت از منزل خواهد بود اکر چه بعد از رجوع از قصد اول نماز را تمام نموده باشد نظر باینکه این شخص مسافر بوده و حکم سفر از او ساقط
شد بجهة رجوع از قصد و سفر و حاجت از این قصد رجوع نمود پس حکم اول در حق او عود خواهد نمود لکن ظاهر اینست که اعتبار مسافت
از آن محل که رجوع از قصد اول نموده باید نمود نظر باینکه آن شخص بعد از عدول از عزم سفر سفر از او ساقط و اتمام نماز در حق او متعین شده و

استصحاب حکم بقای آن در حکم است تا دفع آن مشخص شود و این معلوم نیست در غیر این صورت ظاهر میشود که بعد از رجوع از قصد اول [illegible]
مسافتی باشد که اقل از ثمانیة فراسخ بوده باشد و نادر اقامه عشره ایام در آنجا بوده باشد بنابر مختار نماز را تمام میکند در این صورت سؤال
کسی بعزم چهار فرسخ از منزل خود بیرون میرود نماز را تمام نماید یا قصر جواب این مسئله تصویر سه صورت میشود اول آنست که ناوی
اقامه عشره ایام میباشد یا نه در چهار فرسخی در این صورت بی اشکال نماز را تمام میکند و اکر شهر رمضان المبارک بوده باشد روزه را میکیرد
دوم آنست که قصد معاودت همان روز یا در آن روز یا قصد معاودت بعد از روز داشته باشد بلا فاصله ولو کرچه معاودت در شب شود در
این صورت در حق او قصر صلوة و افطار صوم متعین است سیم مخالف با دو صورت مسطوره است یعنی ناوی اقامه عشره ایام نیست
و قصد مراجعت در آن روز را نداشته بعبارة اخری قصد مراجعت آن روز را نداشته و ناوی اقامه عشره ایام هم نیست بلکه مقصود این است
که قبل از انقضای ده روز معاودت نماید در این صورت ظاهر اینست که قصر در حق او متعین است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع
بین قصر و اتمام نماید و روزه افطار نماید لکن قضا نیز بعمل آورد سؤال اوقات نافله ظهرین و وقت فضیلت ظهرین بحسب مقدار
زمان اکر بیان نمایند باعث نفع عام بعامه خلایق میشود جواب مقدار ذراع یا ذراعین در تحدید وقت نافله ظهرین یا در تحدید وقت که
در نصوص وارد شده و هم چنین ذراع یعنی سبع اربعة اقدام در تحدید نافله عصر و مقدار بلوغ ظل شاخص بمثل شاخص در تحدید وقت فضیلت
ظهر و دو مثل شاخص در تحدید فضیلت عصر بحسب اختلاف فصول مختلف است اما در بیان اینمطلب اقتصار میکنیم باینکه بعضی از فصول را
سایر اوقات بالمقایسه بآن عمل میتوان نمود پس میکوییم وقتی که آفتاب در اول جدی باشد که اول اعطر برکت ظاهر اینست که وقت نافله
ظهر تا یکساعت و نصف ساعت و هفت دقیقه باقی باشد و وقت نافله عصر و وقت ... تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت
فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و دوازده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه باقی باشد و در وقتی که آفتاب
در وسط جدی بوده باشد وقت نافله ظهر تا یکساعت و نیم و هشت دقیقه و وقت نافله عصر تا دو ساعت و دوازده دقیقه و وقت
فضیلت ظهر تا دو ساعت و نیم و چهارده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و بیست و پنج دقیقه باقی باشد و در آخر جدی که
متصل باول دلو است وقت نافله ظهر تا یکساعت و نیم و ده دقیقه و وقت نافله عصر تا دو ساعت و هفده دقیقه و وقت فضیلت ظهر تا
دو ساعت و نیم و نوزده دقیقه و وقت فضیلت عصر تا سه ساعت و نیم و دو دقیقه باقی باشد و از آنچه مذکور شد وقت نافله ظهرین و وقت
فضیلت ایشان در قوس معلوم میشود چرا که اول قوس مثل اول جدی است و وسط آن مثل وسط آن و آخر قوس مثل اول جدی و وقت نافله ظهر در وسط
دلو بمقدار یکساعت و نصف ساعت و شانزده دقیقه است و در آخر دلو که متصل است باول حوت بمقدار یکساعت و نصف ساعت
وقت نافله ظهر در اول حمل تا یکساعت و نیم و هفت دقیقه ظاهر اینست که باقی باشد در اول سرطان تا یکساعت و نیم و یازده دقیقه و وقت
نافله عصر در اول حمل تا دو ساعت و ده دقیقه و در اول سرطان تا دو ساعت و نیم و هشت دقیقه بعد از تحقق زوال تا یکساعت و نیم
و هشت دقیقه در جمیع فصول نافله ظهر را ز است و نافله عصر تا دو ساعت و ده دقیقه و وقت فضیلت ظهر در اول حمل تا دو ساعت و نیم
دوازده دقیقه و در اول سرطان تا سه ساعت و نیم و هفت دقیقه و وقت فضیلت عصر در اول حمل تا سه ساعت و بیست و دو دقیقه در اول
سرطان چهار ساعت و نیم و سیزده دقیقه بعد از نماز ظهر را در وقت فضیلت درک کرده خواهد بود و هم چنین نماز عصر را در سه ساعت و بیست
و دو دقیقه یا چیزی که وقت فضیلت ظهر کمتر از دو ساعت و نیم و دو دقیقه نمیشود و هم چنین وقت فضیلت عصر کمتر از سه ساعت و بیست
و دو دقیقه نمیشود و هم چنین ابتدای وقت فضیلت ظهر زیاده از سه ساعت و نیم و هفت دقیقه نمیشود چنانچه ابتدای وقت فضیلت
عصر زیاده از چهار ساعت و نیم و سیزده دقیقه نمیشود پس این غایت امتداد وقت فضیلت دو نماز است لکن وقتی که شمس در
راس سرطان بوده باشد چنانچه قبل مذکور شد غایت انتها است لکن وقتی که شمس در راس جدی بوده باشد و در غیر این دو حالت
ما بین جدی است و غایت آنچه در راس جدی مذکور شده کفایت میکند در مطلب سؤال کسی مشغول نماز است دیکری وارد میشود سلام

وکنند رد سلام واجب است یا نه در صورت وجوب بچه صیغه ایشان باید دهند گاه سلام کننده بطریق متعارف بین عوام الناس بگوید سلام
جواب لازم است یا نه خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز القیاس اینست که احکام این مسئله را مفصلا بیان نماییم که بسیار ضروری و عام البلوی است
جواب صیغه متعارف سلام شش است اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک
ششم علیک السلام بعد از ملاحظه هر یک از صیغ ست مذکوره با آن و بعضی از اقسام مسلم بر بعضی شش قسم مثل آنکه سلام کننده میگوید
سلام علیکم جواب آن ممکن است بسلام علیکم والسلام علیکم و علیکم السلام و سلام علیک والسلام علیک و علیک السلام و هم چنین
سایر اقسام ظاهر اینست در حالتی که کسی سلام کند بر مصلی بهر یک از صیغ ست که بوده باشد لازم است رد نماید بمثل آن پس اگر
بگوید السلام علیکم بر مصلی در نماز لازم است رد نماید بهمین نحو حتی اگر اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم جایز نخواهد
بود بلکه دور نیست که موجب بطلان نماز شود و هم چنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد لازم است که بگوید علیکم السلام و تغییر آن جایز
نیست بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنین است در السلام علیک یا سلام علیک یا علیک السلام خلاصه معتبر در جواب از مصلی آنست
که ایشان باید بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده بخصوص کلام کرده در این مقام هست در چند مطلب است اول آنست که مسلم واحد است
و مسلم علیه نیز واحد است حکم آن است که مذکور شد یعنی که مسلم علیه در نماز بوده باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل آن صیغه و اگر در خارج
نماز بوده باشد می تواند ایشان نماید بمثل آن و یا احسن از آن دوم آنست که هر دو متعدد بوده باشند مسلم متعدد و مسلم علیه نیز متعدد و در
این صورت رد بر هر مسلم علیهم لازم است پس هر گاه هر یک بخصوص سلام نمود ما نحن فیه حرجی نیست خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا همه
مشغول نماز نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز بوده باشد و بعضی در خارج نماز لکن در صورت اشتغال بنماز لازم است ایشان نماید بمثل
آن صیغه که از مسلمین صادر شده و اما هر گاه بعضی از آنها سبقت کرده در جواب ظاهر اینست فعل آن سقط وجوب از دیگران بوده باشد در
صورتیکه قصد رد همه کرده باشد پس بحق دیگران رد لازم نخواهد بود لکن هر گاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است در حق هر یک ایشان رد
نموده باشد و اما در حق آنکس که مشغول نماز بوده باشد رد در این صورت جایز نیست کلامی که در این مقام هست اینست که آیا آنچه مذکور شد مخصوص
بصورتی که همه متفق بوده باشند بلفظ سلام مثل آنکه صادر از کل هم سلام علیکم بوده باشد مثلا و اما هر گاه مختلف بوده باشد مثل آنکه بعضی
سلام علیکم گفته باشند و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک آیا در این صورت اکتفا بر یک صیغه میتوان نمود خواه در خارج نماز بوده
باشد یا در اثنای نماز مسئله محل اشکال است ظاهر اینست که اکتفا بر یک صیغه توان نمود اگر چه در اثنای نماز بوده باشد سیم آنست که مسلم
متعدد بوده باشد و مسلم علیه واحد در این صورت نیز هر گاه مقصود هر کس یک رد اکتفا میتوان نمود بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتی
که در یک صیغه قصد رد همه نمود ایشان بصیغه سلام متعدد نمیتوان نمود بلکه درست در خارج نماز نیز چنین بوده باشد نظر باینکه اشتغال
ذمه و احتمال کرد آن قصد همه نموده باشد حاصل شده حکم بر جهان بعد از آن اگر چه نظر تو به استحباب بوده باشد محتاج بدلیل است مخفی نماند اینکه
شد در صورتیست که شروع برد سلام بعد از فراغ هر سلام کننده بوده باشد از صیغه سلام و اما هر گاه شروع برد سلام قبل از فراغ بعضی از
آنها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعضی بوده باشد بسلام البته اکتفا بیک رد نمیتوان نمود چهارم آنست که مسلم واحد
بوده باشد و مسلم علیه متعدد در این صورت نیز هر گاه یکی سبقت در رد نمود دیگران اکتفا بآن میتوانند نمود لکن در حق باقی مستحب
است ایشان برد نموده باشند لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی رد ثانیا ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است
این در صورتیست که آنکس که اقدام برد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هر گاه غیر مکلف بوده باشد ظاهر اینست که وجوب سقط
تکلیف نشود پس بر یکی از مکلفین رد واجب خواهد بود تا در اثنای نماز بوده باشد یا خارج نماز فرقی در این باب ظاهرا در هر
حالت نیست و اما هر گاه سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر اینست رد سلام بر مسلم علیه لازم است که چه در اثنای نماز بوده
باشد مسئله در بیان تسلیم بعضی بر بعضی که مسلم و مسلم علیه یا متحد است یا متعدد یا مسلم متعدد و مسلم علیه متحد یا عکس آن

یعنی مسلم

یعنی مسلم متحد است و مسلم علیه متعدد پس در این چهار مطلب است مطلب اول آن است که مسلم و مسلم علیه متحد بوده باشد و این خالی از این نیست
مسلم علیه یا در نماز است یا در خارج نماز و علی التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و علی جمیع التقادیر مسلم ذکور است یا اناث و جمیع
تقادیر صیغه سلامی که از آن شخص صادر میشود یا صحیح است یا غیر صحیح پس در این مقام چند بحث است اول آنست که مسلم مکلف مرد بوده باشد
و صیغه سلام صادر از او صحیح بوده باشد و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد در این صورت شکی در وجوب رد سلام نیست لکن جایز است
در مقام رد ایشان بصیغه مماثل نماید چنانکه جایز است ایشان باحسن نماید بجهة آنکه هر گاه سلام کننده چنین گوید سلام علیکم و مسلم علیه مشغول نماز نبوده
باشد ایشان بجواب چند نحو میتواند نمود اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام در هر یک با ضم رحمة الله و برکاته و عدم آن پس
بشرط بیان ایشان بجواب میتواند نمود لکن احسن از همه صیغه سیم علیکم السلام است چنانچه همین با ضمیمه احسن از همه است که چه با ضمیمه بوده باشد
دوم مثل آنست که مذکور شد لکن مسلم علیه در نماز بوده باشد در این صورت لازم است که ایشان باید بمثل صیغه که از مسلم صادر شده پس هر گاه سلام کننده
بگوید سلام علیکم بر مصلی لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام جایز نیست و هم چنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیک
یا علیک السلام یا السلام علیک و ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صورتیکه سلام کننده هر یک از صیغ خمس را اختیار نماید در مقام سلام یعنی
لازم است که مثل آن صیغه را در اثنای نماز رد نماید ایشان بلفظ مغایر جایز نیست اگر چه در بعضی حروف نقصان بوده باشد خواه در زیادتی بوده باشد یا نقص
مثل اینکه سلام کننده بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است که بهمین صیغه رد نماید و جایز نیست در مقام رد اسقاط الف و لام نماید چنانچه
جایز نیست در صیغه خطاب ایشان بلفظ غیر نماید که بگوید السلام علیک و هر گاه سلام کننده بگوید سلام علیک جواب جایز نیست که بگوید السلام
علیکم یا السلام علیک بگوید و در مقام رد لازم است ایشان باید بآن صیغه سیم آنست که سلام کننده زن بوده باشد در این صورت مسلم علیه یا مثل او است
یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و علی التقدیرین زن یا محرم است یا غیر محرم و در صورت محرمیت یا عالم است باینکه اجنبی صوت او را می شنود
یا نه در صورت محرمیت و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را قطعا جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز حکم صیغه در نماز همان
نحو است که در مرد مذکور شد و تفاوتی در این باب نیست میان مرد و زن و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت او را مسئله خالی
از اشکال نیست نظر باینکه مسئله مشهور آنست که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت خود را نسبت با جنبی بعنوان اطلاق … ظاهر
اینست که حکم بحرمت بعنوان اطلاق نتوان نمود پس رد واجب خواهد بود اگر چه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقتضی اعاده نماز
است بعد از اتمام و آنچه مذکور شد در صورتی بود که زن مسلم از محارم مرد بوده باشد و اما هر گاه غیر محرم بوده باشد پس حکم در این آنست که مذکور
شد پس واجب است رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لکن چنانچه مذکور شد عمل بر احتیاط مقتضی اینست که اعاده نماز کند بعد از
اتمام چهارم آنست که سلام کننده غیر مکلف بوده باشد خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر اینست که هر گاه ممیز بوده باشد
رد سلام او واجب بوده باشد که چه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام نیز اعاده نماز است بعد از اتمام پنجم آنست که سلام کننده
در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه متعارف مابین کثیری از عوام و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر این
است در چنین سلام واجب نبوده باشد خواه در خارج نماز بوده باشد یا در اثنای نماز است اشکالی که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست که رد واجب نیست بلکه جایز نبوده باشد
بلکه ظاهر اینست که موجب فساد نماز است اما این در صورتیست که از نسوان و عوام الناس صادر شود و اما هر گاه از شخص عالم صادر شود که سلام را از
جمله مبتدا … خبر … بوده باشد در این صورت رد نماید ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در این صورت [illegible]
علیه در غیر نماز بوده باشد ظاهر اینست که رد واجب نبوده باشد در این مقام لازم است اقتصار نماید بعلیک یا بعلیکم یعنی با فراد صیغه خطاب
یا بجمع هر دو صواب است و اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد در این صورت ظاهر اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید
موجب بطلان نماز میشود هفتم آنست که در این مقام تغییر در جواز است اول آنست که هر گاه مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد اگر وقت سلام مشغول
تلاوت یا ذکر بوده باشد همان وقت لازم است ایشان بلفظ سلام تأخیر جایز نیست و اما هر گاه در اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد اگر در اثنای …

و کند رد سلام واجب است یا نه در صورت وجوب بچه صیغه ایشان نماید و هر گاه سلام کننده بطریق متعارف بین عوام الناس بگوید سلام
جواب لازم است یا نه خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز التماس اینست که احکام این مسئله را مفصلا بیان فرمایند که بسیار ضرور و عام البلوی است
جواب صیغه متداوله سلام شش است اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام چهارم سلام علیک پنجم السلام علیک
ششم علیک السلام بعد از ملاحظه هر یک از صیغ مذکوره بدان و بعضی از اقسام مسئله مرسله نیز و شق قسم مثل انکه سلام کننده می گوید
سلام علیکم جواب آن ممکن است بسلام علیکم والسلام علیکم و علیکم السلام و سلام علیک والسلام علیک و علیک السلام و هم چنین
سایر اقسام ظاهر اینست در حالتی که کسی سلام کند بر مصلی به هر یک از صیغ مذکوره باشد لازم است رد نماید بمثل آن پس اگر
بگوید السلام علیکم بر مصلی در نماز لازم است رد نماید بهمین نحو حتی انکه اسقاط الف و لام نماید و بگوید سلام علیکم جایز نخواهد
بود بلکه در حقیقت که موجب بطلان نماز نشود و هم چنین اگر بگوید علیکم السلام مصلی در مقام رد لازم است که بگوید علیکم السلام و بغیر از جایز
نیست بلکه موجب بطلان نماز خواهد بود و هم چنین است در السلام علیک یا سلام علیک یا علیک السلام [illegible] جواب از مصلی آن است
که ایشان نماید بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده بخصوص کلامی که در این مقام هست در چند مطلب است اول آنکه مسلم واحد است
و مسلم علیه نیز واحد است حکم آن است که مذکور شد یعنی که مسلم علیه در نماز بوده باشد لازم است که اقتصار نماید بمثل آن صیغه و اگر در خارج
نماز بوده باشد می تواند ایشان نماید بمثل آن و باحسن از آن دوم آنست که هر دو متعدد بوده باشند مسلم متعدد و مسلم علیه نیز متعدد و در
این صورت رد بر هر مسلم علیه لازم است پس هر گاه همه یکی بعد از سلام نمودند حرجی نیست خواه همه مشغول نماز بوده باشند یا هیچ یک
مشغول نماز نبوده باشند یا بعضی مشغول نماز بوده باشند و بعضی در خارج نماز لکن در صورت اشتغال نماز لازم است ایشان نماید بمثل
آن صیغه که از مسلمین صادر شده و اما هر گاه بعضی از آنها سبقت کرده در جواب ظاهر اینست که از آن ساقط وجوب از دیگران بوده باشد هر
صورتیکه قصد رد همه کرده باشد پس در حق دیگران رد لازم نخواهد بود لکن هر گاه در خارج نماز بوده باشد مستحب است در حق هر یک ایشان رد
نموده باشد و اما در حق انکس که مشغول نماز بوده باشد رد در این صورت جایز نیست کلامی که در این مقام هست اینست که آیا آنچه مذکور شد مخصوص
بصورتی که همه متفق بوده باشند بلفظ سلام مثل انکه صادر از کل هر سلام علیکم بوده باشد مثلا و اما هر گاه مختلف بوده باشد مثل انکه بعضی
سلام علیکم گفته باشند و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک آیا در این صورت اکتفا بر یک صیغه میتوان نمود خواه در خارج نماز بوده
باشد یا در اثنای نماز مسئله خالی از اشکال است ظاهر اینست که اکتفا بر یک صیغه توان نمود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد سیم آنست که مسلم
متعدد بوده باشد و مسلم علیه واحد در این صورت نیز هر گاه مقصود هر کس بیک رد اکتفا می تواند نمود بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد در صورتی
که در یک صیغه قصد رد همه نموده ایشان بصیغه سلام متعدده نمیتواند نمود بلکه در غیر نیست در خارج نماز نیز چنین بوده باشد نظر باینکه امتثال
رد واحد که در آن قصد همه نموده باشد حاصل شده حکم بر بیان بعد از آن اگرچه نظر بقوی احتیاط بوده باشد محتاج به بیان است مخفی نماند اینکه گاه
شد در صورتیست که شروع بر سلام بعد از فراغ هر سلام کننده بوده باشد از صیغه سلام و اما هر گاه شروع بر سلام قبل از فراغ بعضی از
آنها بوده باشد از صیغه سلام یا قبل از شروع بعضی بوده باشد بسلام ابتدا اکتفا بیک رد نمیتوان نمود چهارم آنست که مسلم واحد
بوده باشد و مسلم علیه متعدد در این صورت نیز هر گاه یکی سبقت در رد نمود دیگران اکتفا بآن میتوانند نمود لکن در حق باقی مستحب
است ایشان برد نموده باشند لکن در غیر نماز و اما در حق مصلی رد ثانیا ثابت نیست بلکه جایز نیست بلکه موجب بطلان نماز است
این در صورتیست که انکس که اقدام بر رد سلام نموده از جمله مکلفین بوده باشد و اما هر گاه غیر مکلف بوده باشد ظاهر اینست که وجوب ساقط
نشود پس بر بعض از مکلفین رد واجب خواهد بود تا در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز فرقی در این باب ظاهر [illegible]
حالت نیست و اما هر گاه سلام کننده غیر مکلف بوده باشد ظاهر اینست رد سلام بر مسلم علیه لازم است اگرچه در اثنای نماز بوده
باشد مسئله در بیان تسلیم بعضی بر بعضی که مسلم و مسلم علیه یا متحد است یا متعدد یا مسلم متعدد است و مسلم علیه متحد یا عکس آن

بعضی بر بعض

یعنی مسلم متحد است و مسلم علیه متعدد پس این چهار مطلب است مطلب اول آن است که مسلم و مسلم علیه متحد بوده باشد و این خالی از این نیست
مسلم علیه یا در نماز است یا در خارج نماز و علی التقدیرین مسلم یا مکلف است یا غیر مکلف و علی جمیع التقادیر مسلم ذکور است یا اناث و جمیع
تقادیر صیغه سلامی که از آن شخص صادر میشود یا صحیح است یا غیر صحیح پس در این مقام چند بحث است اول آنست که مسلم مکلف مرد بوده باشد
و صیغه سلام صادره از او صحیح بوده باشد و مسلم علیه مشغول نماز نبوده باشد در این صورت تشکیکی در وجوب رد سلام نیست لکن جایز است
در مقام رد ایشان بصیغه مماثل نماید چنانکه جایز است ایشان باحسن نماید [illegible] هر گاه سلام کننده چنین گوید سلام علیکم و مشغول نماز نبوده
باشد ایشان بجواب چند نحو می توان نمود اول سلام علیکم دوم السلام علیکم سیم علیکم السلام در هر یک با ضم و رحمة الله و برکاته و عدم آن پس
بشش طریق ایشان بجواب میتوان نمود لکن احسن از سه صیغه مذکور علیکم السلام است چنانچه همین با ضمیمه احسن از همه است که هر با ضمیمه بوده باشد
دوم مثل آنست که مذکور شد لکن مسلم علیه در نماز بوده باشد در این صورت لازم است که ایشان نماید بمثل صیغه که از مسلم صادر شده پس هر گاه سلام کننده
بگوید سلام علیکم بر مصلی لازم است که بگوید سلام علیکم علیکم السلام جایز نیست و هم چنین جایز نیست که بگوید السلام علیکم یا سلام علیک
یا علیک السلام یا السلام علیک و ظاهر اینست که چنین بوده باشد در صورتیکه سلام کننده هر یک از صیغ خمس را ادا نماید در مقام سلام بعینه
لازم است که مثل همان صیغه در اثنای نماز رد نماید ایشان بلفظ مغایر جایز نیست اگرچه در بعضی صور بوده باشد خواه در زیادتی بوده باشد یا در نقصان
مثل اینکه سلام کننده بگوید السلام علیکم بر مسلم علیه مصلی لازم است که بهمان صیغه رد نماید و جایز نیست در مقام رد اسقاط الف و لام نماید چنانچه
جایز نیست در صیغه خطاب ایشان بلفظ مفرد نماید که بگوید السلام علیک و هر گاه سلام کننده بگوید سلام علیک جواب جایز نیست که بگوید السلام
علیکم یا السلام علیک بلکه در مقام رد لازم است ایشان نماید بهمان صیغه سیم آنست که سلام کننده زن بوده باشد در این صورت مسلم علیه شامل است
یا در خارج نماز است یا در اثنای نماز و علی التقدیرین زن یا محرم است یا غیر محرم و در صورت محرمیت یا عالم است باینکه اجنبی صوت او را می شنود یا
نه و در صورت محرمیت و عدم علم باستماع اجنبی صوت او را قطعا جواب لازم است خواه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز حکم صیغه در نماز چنان
بخواست که در مرد مذکور شد و تفاوتی در این باب نیست میان مرد و زن و در صورت محرمیت زن و علم او باستماع اجنبی صوت او را مسئله خالی
از اشکال نیست نظر باینکه مسئله مشهور است که در حق زن حرام است که اسماع کند صوت خود را نسبت باجنبی بعنوان اطلاق و اینها ظاهر
اینست که حکم بحرمت بعنوان اطلاق نتوان نمود پس رد واجب خواهد بود اگرچه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقتضی اعاده نماز
است بعد از اتمام و آنچه مذکور شد در صورتی بود که زن سلام کننده از محارم مرد بوده باشد و اما هر گاه غیر محرم بوده باشد پس حکم در این آنست که مذکور
شد پس واجب است رد خواه در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز لیکن چنانچه مذکور شد رعایت احتیاط مقتضی اینست که اعاده نماز کند بعد از
اتمام چهارم آنست که سلام کننده غیر مکلف بوده باشد خواه مسلم علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز ظاهر اینست که هر گاه ممیز بوده باشد
رد سلام او واجب بوده باشد اگرچه مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد لکن احتیاط در این مقام نیز اعاده نماز است بعد از اتمام پنجم آنست که سلام کننده
در مقام سلام اقتصار نماید بلفظ سلام چنانچه متعارف ما بین کثیری از عوام و نسوان است خواه سلام کننده مکلف بوده باشد یا غیر مکلف ظاهر این
است رد چنین سلام واجب نبوده باشد خواه در خارج نماز بوده باشد اشکالی که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد
بلکه ظاهر اینست که موجب فساد نماز است اما ثانی در صورتیست که از نسوان و عوام الناس صادر شود و اما هر گاه از شخص عالم صادر شود که سلام [illegible]
جمله مستدل بر حقیقت قبیح بوده باشد در این صورت رد نماید ششم آنست که سلام کننده غیر مسلم بوده باشد مثل یهود در این صورت
علیه در غیر نماز بوده باشد ظاهر اینست که رد واجب بوده باشد در این مقام لازم است اقتصار نماید بعلیک یا علیکم بغیر با فراد صیغه خطاب
یا بجمع هر دو صحیح است و اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد در این صورت ظاهر اینست که رد واجب بلکه جایز نبوده باشد بلکه اگر رد نماید
موجب بطلان نماز میشود هفتم آنست که مناسب در این مقام تفسیر بر چیزی است اول آنست هر گاه مسلم علیه مشغول نماز بوده باشد که وقت سلام مشغول
تلاوت یا ذکر بوده باشد همان وقت لازم است ایشان بلفظ سلام تأخیر جایز نیست و اما هر گاه در اثنای قرائت یا ذکر بوده باشد که در اثنای

کلم بوده باشد خود را بمحل وقف رساند قطع قرائت نماید بعد از آن رد نماید در اثنای کلام قطع کلام نماید دوم آنست آنچه مذکور شد
که رد سلام واجب است در وقتی است که مشخص باشد که مقصود سلام کننده این شخص است و اما هرگاه تشکیک داشته باشد در این صورت
رد سلام واجب نیست بلکه اگر در اثنای نماز بوده باشد رد جایز نیست بلکه در چنین صورت رد سلام نماید موجب بطلان نماز می شود سیم
آنست آنچه مذکور شد که در اثنای نماز لازم است که رد نماید بمثل آن صیغه که از سلام کننده صادر شده این در صورتیست که تشکیکی و اشتباه
در آن صیغه نداشته باشد و اما هرگاه شک داشته باشد که آن صیغه صادره از آن السلام علیکم بود یا سلام علیکم و هکذا آیا در این
صورت اگر مسلم علیه در اثنای نماز بوده باشد رد جایز خواهد بود یا نه مسئله محل اشکال است لکن ظاهر اینست رد جایز بلکه واجب بوده باشد
چهارم آنست ابتدا بسلام مستحب است و رد سلام واجب است کما هست مسلم و مسلم علیه مشخص است و کما هست توارد سلامین می شود
قصد هر یک آن بوده باشد که ابتدا بسلام بوده باشد صیغه سلام از این صادر شده بهمین قصد چنانچه از دیگری نیز بهمین قصد صادر شده هر دو
یکدفعه اتیان بسلام نمودند در این صورت بر هر دو لازم است رد سلام دیگری نموده باشد اگر چنین ننمایند هر دو تارک واجب خواهند
بود مطلب دوم آنست که مسلم و مسلم علیه هر دو متعدد بوده باشند در این صورت هرگاه مسلم علیه شروع برد سلام نماید بعد از فراغ همه از
صیغه سلام ظاهر اینست که اکتفا برد از یکنفر از مسلم علیهم می توان نمود و بر هر فرد از افراد مسلم علیهم لازم نیست بلکه رد یکنفر مسقط تکلیف
از دیگران هست لکن هرگاه در خارج نماز بوده باشد اگر چه هم اکتفا بیک رد که صادر شده از یکنفر می توانند نمود لکن دور نیست که رد
در حق هر یک مستحب بوده باشد و اما هرگاه همه مشغول نماز بوده باشند در این صورت اگر صیغه صادر شده از همه مسلمین یک صیغه
بوده باشد مثل اینکه همه بگویند سلام علیکم در این صورت اگر همه یکدفعه اتیان برد نمایند مثل همه یکدفعه گفتند سلام علیکم اشکال نیست
و همچنین هرگاه یکنفر سبقت نموده برد و گفت سلام علیکم باز اشکال نیست لکن ظاهر اینست که برد یکی از آن لازم بوده باشد اکتفا
بفعل همان یکنفر نموده باشند پس دیگری در این صورت اقدام برد سلام نمیتواند نمود بلکه رد ثانی در این صورت موجب بطلان نماز می شود نسبت
بهمان شخص لکن این در وقتی است که رد از مکلفین صادر شده باشد و اکتفا برد غیر مکلف نمیتوانند نمود بلکه لازم است هر دفعه یا یک
نفر اقدام برد نماید اشکالی که در این مقام هست اینست که هرگاه فرض شود صیغه سلام صادر از مسلمین مختلف بوده باشد مثل اینکه
بعضی گویند سلام علیکم و بعضی السلام علیکم و بعضی سلام علیک نظر باینکه در نماز چنانچه سابق مذکور شد لازم است که بمثل اتیان نماید در
مقام رد بمثل صیغه که صادر شده باشد از مسلم در این صورت که صیغه صادر از مسلمین مختلف بوده باشد تکلیف مسلم علیهم چه چیز است ظاهر
اینست مراعات مثلیت در این صورت متعین نبوده باشد نظر باینکه بنا بر اعتبار رعایت تماثل در این صورت لازم می آید که حکم کرده
شود بر هر فرد از افراد مسلم علیهم لازم بوده باشد که رد سلام نمایند بعدد مسلمین که صیغه سلام از آنها مختلف بوده باشد مثلا هرگاه
فرض شود عدد مسلمین شش بوده باشد و مسلم علیهم نیز فرض کنیم شش نفر بوده باشد و فرض شود صیغه صادره از بعضی مسلمین سلام علیکم
و از بعضی علیکم السلام و از بعضی السلام علیکم و از بعضی سلام علیک و از بعضی علیک السلام و از سادس السلام علیک پس لازم خواهد
بود بنا بر فرض مذکور بر هر شش نفر از مسلم علیهم اتیان بشش صیغه سلام نمایند نیت نماید در هر صیغه رد کسی را که آن صیغه از آن شخص صادر
شده تا رد مماثل نسبت بهم متحقق شود دلیل بر لزوم اعتبار مماثلت در مثل این صورت نداریم بلکه دلیل بر تجویز این نداریم نظر باینکه ظاهر
از احادیث و آثار و جماعت صورت وحدت مسلم است پس تمسک بآن در صورت مفروضه ممکن نیست پس بنا بر این اتیان رد بنحو مسطور
موجب بطلان نماز خواهد بود شاید پس لازم است در این مقام متمسک شویم بادله عام مثل آیه تحیه و غیرها و مقتضای آن لزوم رد است فی الجمله
پس در این صورت ظاهر اینست که لازم بوده باشد اجتزا شود بیکی از صیغ مذکوره نظر باینکه بیک صیغه نیست رد هم خواهد بود پس اعتقاد
صیغه باید که مشتمل بر صیغه خطاب جمع بوده باشد مثل سلام علیکم نه سلام علیک این در صورتی بود که یکنفر از مسلم علیهم سبقت در رد
نمایند و اما هرگاه همه یکدفعه اقدام برد نمایند مختار خواهند بود هر یک در اختیار صیغه که هنوز متفق خواهند بود و کما هست مختلف کلام

کدر این مقام هست اینست که آیا اقدام جمیع برد موقوف است بعدم علم بر اقدام بعضی برد یا نه بلکه جایز است اگر چه عالم بوده باشد بر اینکه
بعضی اقدام برد خواهند نمود ظاهر ثانی است نظر بثبوت مقتضی تکلیف در حق جمیع و رفع آن در صورتی می شود که رد از بعضی صادر شود
بالفعل یا دانی که صادر شود است جایز است اقدام بآن اگر چه قاطع بوده باشد بعضی بر اقدام بآن خواهند نمود بخصوص آنچه مذکور شد
در صورتی بود که همه مسلم علیهم مشغول نماز بوده باشند و اما هرگاه هیچیک مشغول نماز نبوده باشند در این صورت باز ظاهر اینست که
اجتزا ببعضی هر رد از یکنفر می توان نمود و لکن مذکور شد ظاهر اینست که مستحب در حق غیر از آن یکنفر که سبقت در رد نموده است که اتیان برد
نماید [illegible] این استحباب بعد رفع شود باختیار کردن هر یک صیغه را چنانچه مذکور شد باختیار کردن بعضی غیر آنچه را که دیگری اتیان
نموده لکن حال در اختیار نمودن صیغه جمع در مکان خطاب و صیغه مفرد بجهت آنچه مذکور شد از آنچه مذکور شد حکم مسئله در صورتی که بعضی از
مسلم علیهم مشغول نماز نبوده باشند و بعضی مشغول نماز بوده باشند ظاهر است اجمالا در صورت تعدد مسلم علیهم یا کل مشغول نماز باشند
یا کل در خارج نماز باشند یا مختلف بعضی مشغول نماز باشند و بعضی خارج نماز حکم در دو صورت اولی هر دو مذکور شد و حکم در صورت ثالثه
دانسته می شود از آنچه مذکور شد در صورت مطلب سیم در صورت وحدت مسلم و تعدد مسلم علیهم بدانکه هرگاه مسلم متحد بوده باشد و مسلم علیهم
متعدد در این صورت نیز اقسام ثلثه مذکوره محتمل است یا همه مسلم علیهم مشغول نماز باشند یا هیچیک مشغول نماز نباشند یا بعضی مشغول نماز
می باشند بخلاف بعضی دیگر حکم هم بجهتی که مذکور شد بلکه جواز اکتفا در مقام رد بر یکنفر در صورت تعدد مسلمین مقتضی جواز اکتفا بآن
در صورت وحدت مسلم بطریق اولی و حکایت استحباب رد در غیر سبق در رد در صورت عدم اشتغال بنماز و عدم استحباب بلکه عدم جواز
آن در صورت اشتغال بنماز بجهتی که مذکور شد هم آنچه مذکور شد که در بعضی در صورت تعدد مسلم علیهم کفایت می کند در سقوط
تکلیف در حق دیگران ظاهر اینست این در صورتیست که آن بعض از جمله مکلفین بوده باشد پس هرگاه آن بعض مکلف نبوده باشد ظاهر این
است که رد او مسقط تکلیف در حق مکلفین نبوده باشد پس مکلفین اکتفا برد غیر مکلف نمیتوانند نمود پس اتیان برد در چنین صورت لازم
خواهد بود اگر چه در خارج نماز اگر چه اسهل است نظر باینکه امر رد دائر است در احتمال ما بین وجوب و استحباب نظر باینکه بر فرض سقوط تکلیف رد در
این صورت مستحب خواهد بود و در صورت عدم سقوط واجب و احتمال حرمت در این صورت قائم نیست پس عقل و اصل حسن فعل است در این صورت
لهذا احتیاط در رد خواهد بود لکن اشکال در اثنای نماز است نظر باینکه امر در این صورت مردد است ما بین حرمت و وجوب بجهت آنکه اگر رد غیر مکلف
مسقط تکلیف شرعی باشد رد حرام خواهد بود در این صورت مفروض نیست مگر رد ترجیح مذکور شد که ظاهر اینست که رد از غیر مکلف مسقط واجب نخواهد
بود پس واجب است بر هر یک مکلفین رد نموده باشند و هرگاه یکی از آنها سبقت در رد نمود از دیگران ساقط خواهد بود در این صورت در حق دیگران
رد جایز نخواهد بود مطلب چهارم اینست که مسلم متعدد بوده باشد و مسلم علیه متحد مثل دو نفر یا بیشتر سلام می کنند بر یکنفر در این صورت تشکیکی
نیست که مسلم علیه واحد اکتفا بیک رد سلام می تواند نمود بدو شرط اول آنست که قصد نماید در چنین رد رد جمیع را دوم آنست شروع برد بعد از
فراغ همه مسلمین بوده باشد از صیغه سلام اما هرگاه قصد همه نکرده باشد اکتفا بیک رد نمیتواند نمود بلکه لازم است نسبت بآنکه که در حین شروع
قصد رد سلام او نموده باشد دوم چنین هرگاه شروع برد قبل از فراغ بعضی از صیغه سلام بوده باشد در این صورت ظاهر اینست که رد نسبت بآن
شخص لازم بوده باشد اولی بوجوب آنست که بعد از شروع مسلم علیه برد یا در حین شروع برد بعضی ابتدا بسلام نماید کلامی که در این مقام هست اینست
که آیا رد دیگری در حق مسلم علیه در صورت مفروضه مطلوب هست اگر چه بعنوان استحباب بوده باشد یا نه میگوییم هرگاه مسلم علیه در اثنای نماز بوده
باشد در این صورت حکم خالی از اشکال نیست نظر باینکه حکم بر جواز محتاج بدلیل شرعی است و این ظاهر نیست مگر اینکه گفته شود هرگاه مسلم واحد
بوده باشد مسلم علیه متعدد در این صورت هرگاه بعضی سبقت در رد نمود در حق دیگران رد مستحب است ثبوت استحباب در صورت
وحدت مسلم و تعدد مسلم علیه مقتضی ثبوت آنست در صورت عکس بطریق اولی بدانکه مناسب در این مقام آنست که تنبیه شود بر چند امر اول
آنست که رد سلام واجب فوری است یعنی بر مسلم علیه واجب است که بعد از فراغ مسلم از صیغه سلام بدون فاصله عرفیه اتیان بجواب نماید مسلم علیه

در اثنای نماز بوده باشد یا در خارج نماز و در مسایل سابق بیان شد که هر گاه در اثنای نماز کلام بوده باشد اتمام کلام [illegible] صحیح بوده باشد
منافی با فوریت [illegible] نیست شکی که در اخطار نیست کلامی که در این مقامات اینست که هر گاه مسلم علیه اخلال بفوریت نموده یا اضطرار
سلام بر او لازم است یا نه ظاهر اینست که حکم بوجوب [illegible] در خارج نماز سهل است [illegible] اتصال ثبوت تکلیف در امثال
مقامات کفایت کند در جواز اتیان [illegible] لکن اشکالی که هست در اثنای نماز است ظاهر اینست در چنین صورت [illegible] بوده باشد
هم چنین هر گاه در اثنای نماز کسی اخلال بفوریت [illegible] نموده اتیان [illegible] جایز نیست [illegible] موجب بطلان نماز خواهد بود هر گاه
مطلع نشد بر سلام مگر بعد از آنکه فوریت منقضی شد آیا در این صورت بعد از اطلاع لازم است اتیان [illegible] این منقسم میشود بدو قسم
اول آنست که استماع صیغه سلام نموده باشد [illegible] کسی اتیان بصیغه سلام نمود و مقصود آن شخص معین بود آن شخص صیغه سلام را نشنید
این نیز بر دو قسم منقسم میشود یک قسم آنست که نشنیدن باعتبار موانع سماع بود مثل اینکه مسلم علیه کر بود [illegible] عالم [illegible]
بود اتیان بصیغه سلام نمود [illegible] لکن نشنید بعد از آن صورت بعد از انقضای زمانی که محل فوریت است کسی او را
اعلام نمود که فلان شخص تو را سلام کرد در این صورت ظاهر اینست که رد سلام بر او واجب بوده باشد خواه در حال نماز بوده باشد یا خارج نماز
سؤال آیا جواب سلام اطفال غیر ممیز واجب است یا نه جواب خیر واجب نیست سؤال هر گاه کسی در نماز اعلام شخصی بکند [illegible]
یا [illegible] کند [illegible] بیان فرمایید [illegible] اعلام [illegible] اعلام آن شخص [illegible] باشد
را [illegible] جواب در صورتی که در اثنای نماز [illegible] اعلام نماید [illegible] از اذکار نماز بوده باشد بلفظ
بان [illegible] اگر قصد اعلام [illegible] چنین [illegible] قصد [illegible] ظاهر اینست [illegible] کیفیت صوت
در آن مطلوب بوده باشد [illegible] در رکوع [illegible] جایز [illegible] قصد اعلام نموده باشد
قرائتی [illegible] کیفیت صوت مطلوب است [illegible] کیفیت مطلوبه در آن [illegible] بوده باشد [illegible] اعلام [illegible] جایز نیست مگر
که قصد [illegible] مطلوب [illegible] باشد [illegible] قصد [illegible] اجزای نماز نبوده باشد در این صورت اشکال [illegible] هر گاه
کیفیت مطلوبه [illegible] بوده باشد در این صورت حکم بجواز [illegible] خالی از اشکال نیست [illegible]
او بوده باشد لکن در این صورت [illegible] جایز بوده باشد لکن اجتناب [illegible] خواهد بود سؤال هر گاه نماز
قضا مثل نماز عشا را اقتدا [illegible] بنماز ظهر [illegible] نماز ظهر [illegible] اقتدا کند [illegible] جایز نیست [illegible] جایز است
یا خیر جواب اگر مقصود این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند [illegible] نماز عشا [illegible] نماز ظهر خواهد بود [illegible] بنماز عشا [illegible]
با اگر قصد او این بوده که نماز ظهر را اقتدا کند [illegible] نماز عشا است [illegible] نماز ظهر مقدم [illegible]
بوده [illegible] در اثنای صلاة [illegible] نماز ظهر مقدم بر عشا [illegible] نماز صحیح خواهد بود سؤال
نماز عشا را در تشهد اول سلام داد [illegible] سلام [illegible] آیا صحیح است یا خیر جواب در صورتی که نماز را در تشهد اول سلام داد
لازم است [illegible] نماز را تمام نماید [illegible] تکلیف [illegible] و اگر چنین نکرده باشد نماز را باطل نموده باشد اگر
چه در این صورت نماز صحیح است لکن [illegible] سؤال هر گاه امام در نماز [illegible] بگوید ماموم اللهم [illegible]
اقعد بگوید جایز است یا خیر جواب تعالی [illegible] خالی از اشکال نیست [illegible] اگر مقصود اینست که امام [illegible] ماموم می
تواند اللهم [illegible] و [illegible] اقعد بگوید [illegible] ظاهر اینست [illegible] لازم باشد سؤال
امام تکبیرة الاحرام گفت [illegible] اعلام کرد ماموم هم تکبیر گفت [illegible] امام ثانیا تکبیر گفت ماموم [illegible] رکوع
رفته [illegible] معلوم شد که امام ثانیا تکبیرة الاحرام [illegible] ماموم [illegible] در رکوع [illegible] جواب در چنین صورت ظاهر اینست که هر گاه
در حال [illegible] مطلع شد قصد [illegible] نماید [illegible] صحیح [illegible] سؤال شخصی که [illegible]

[illegible] که از [illegible] و از [illegible] باشد [illegible] بگوید [illegible] که عدالت امام بر او مشتبه باشد شهادت عدلین کفایت کند یا نه
شهادتی که در شرع مسموع باشد [illegible] عدالت کافی می باشد و هر گاه کسی در تسبیحات اربعه شک کند و اکثر اوقات هم شک می کند آیا هر صورت دارد
حال چنین کسی آیا چنین کسی [illegible] شک می گویند یا نه و هر گاه شخصی مصلی سلام کند و شخص سلام کننده [illegible] یا کرامت باشد اگر جواب
سلام کو [illegible] باشد یا سلام بر او مشتبه شود [illegible] صیغه سلام [illegible] چنین کسی [illegible] نماز
در این صورت [illegible] باشد و دیگر هر گاه شخصی [illegible] تقلید مجتهد [illegible] کرده [illegible] و همچنین [illegible] بعد از
استفسار از مسائلش [illegible] قبول کند و تقلید نماید و هر کدام را که مشکل [illegible] تقلید نماید یا [illegible] عمل بقول
دیگری بکند یا نه و هر گاه [illegible] مجتهد [illegible] تقلید [illegible] مجتهد [illegible] مقلد مشتبه
شود اعلمیت مجتهدین [illegible] باشد [illegible] مقلد می
تواند عمل کند در این مسئله بمجتهد اعلم جواب در صورتی که سمت قبله مشخص نبوده باشد می تواند اعتماد نماید [illegible] سمت قبله
بوده باشد مثل اینکه رجوع کند بمحاریب مساجد [illegible] شیعیان بوده باشد [illegible]
شیعیان [illegible] ظاهر اینست [illegible] تشخیص سمت قبله اعتماد می توان نمود در صورتی که [illegible] سمت قبله بوده
باشد [illegible] غالب [illegible] نظر نکند مثل اینکه در بعض قریه [illegible] تشخیص
بوده باشد [illegible] قبله [illegible] تشخیص [illegible] در چنین صورتی اعتماد نمیتوان نمود لهذا اعتماد [illegible]
نمیتوان نمود [illegible] قبله [illegible] هر گاه یکی از علامات [illegible] سمت قبله بوده باشد
اعتماد می توان نمود و هم چنین هر گاه [illegible] اعتماد بقول صاحب [illegible] سمت قبله می توان نمود [illegible] صاحب خانه [illegible]
[illegible] غالبا [illegible] هر گاه [illegible] اعتماد نمیتوان نمود [illegible] سمت قبله [illegible]
[illegible] مشتبه [illegible] اعتماد توان نمود [illegible] در صورت عدم معلومیت سمت قبله [illegible] نظر بسمت قبله کند
بان می توان [illegible] اگر چه قول فاسق بوده باشد و اما [illegible] تشخیص عدالت امام یا غیر امام بان اعتماد می توان نمود پس [illegible] است اول اعتبار
معاشرت است پس هر گاه معاشرت نمود با کسی و بان معاشرت معلوم یا مظنون [illegible] که فلان شخص [illegible] است که هر گاه معصیتی اتفاق افتاد
[illegible] مانع از ارتکاب آن معصیت بوده باشد [illegible] باعث خوف [illegible] مانع از اقدام
ارتکاب آن معصیت خواهد بود [illegible] شخصی را عادل [illegible] اقتدا بان می توان نمود دوم [illegible] هر گاه دو نفر عادل اخبار
[illegible] عدالت شخص [illegible] عادل [illegible] بعدالت آن شخص [illegible] اعتماد در چنین صورت [illegible] عادل [illegible] نمود در اقتدا
[illegible] در این مقام بوده باشد [illegible] مفید [illegible] نظر [illegible] اتفاق [illegible] پس در این صورت اعتماد
نمیتوان نمود سیم اشتهار [illegible] هر گاه شخصی [illegible] معروف بوده باشد [illegible] از این اشتهار عدالت او مظنون [illegible] شود
ظاهر اینست در چنین صورت [illegible] اما شک در تسبیحات [illegible] در اجزای
تسبیحات اربع است [illegible] کسی [illegible] لکن [illegible] در این صورت [illegible] بعد از فراغ از الله
اکبر یا [illegible] ظاهر اینست [illegible] شک [illegible] بلکه هم چنین است حال هر گاه شک
[illegible] و اما هر گاه
[illegible] در چنین صورت [illegible] تسبیحات اربع است [illegible]
[illegible] تسبیحات [illegible] شک [illegible] تسبیحات اربع [illegible]
[illegible] تسبیحات اربع [illegible] اعتقاد [illegible] تسبیحات [illegible]

تسبیحات اربع را تکرار مینماید بعد از شروع در آن شک نمود که قبل از این تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر اینست که عود به
مشکوک فیه لازم نبوده باشد دوم شروع به تسبیحات نموده شک میکند که تسبیحات اربع را خوانده است یا نه در این صورت ظاهر اینست که عود به
مشکوک فیه واجب است بجهة اینست که تسبیحات بمنزله قیام سیم است که در اوان اشتغال به تسبیحات اربع شک میکند که این دفعه اولست یا
ثانیه باین نحو که شروع باین تسبیحات باعتقاد اینکه یک دفعه تسبیحات اربع را خوانده است نموده است یا معلوم او نیست در چنین صورت لازم است
که قرار بدهد آنچه را که مشغول است دفعه اول باشد بنا بر اتمام بنماید بقصد اینکه یکمرتبه است طریقه ثانیه شک در عدد تسبیحات است که قطع دارد
که تسبیحات اربع را یکمرتبه خوانده است لیکن شک در زیادتی دارد باین معنی که قطع بخواندن یکمرتبه دارد و احتمال میدهد که دو مرتبه خوانده باشد
در این صورت بنا بر اقل میگذارد یعنی قرار یکمرتبه میگذارد لیکن اتیان مشکوک فیه در این صورت لازم نیست نظر باینکه در تسبیحات اربع اجتزا بیکمرتبه
میتوان نمود و اما مستحب اینست که اتیان بمشکوک فیه نماید یعنی شروع بتسبیحات نماید بقصد اینکه دفعه دوم است بعنوان استحباب و از آنچه ذکر شد
حکم شک در دفعه سیم ظاهر میشود باین نحو که شروع در تسبیحات نموده باشد باعتقاد اینکه این دفعه سیم است بعد از شروع باین اعتقاد شک نماید
که آیا این دفعه دوم است یا سیم ظاهر اینست که این شک اعتبار ندارد یعنی قرار میدهد که دفعه سیم است و هرگاه باین اعتقاد نبوده باشد یعنی شروع به
تسبیحات نمود بالغفلت از اینکه مرتبه دوم است یا سیم در اثنای تسبیحات شک مینماید که مرتبه دوم است یا سیم در این صورت بنا بر اقل میگذارد و پس
قرار میدهد که دفعه دوم است باین قصد تسبیحات را تمام مینماید بجهة مذکوره در طریقه اولی تا اینجا در صورتی بود که کثیر الشک نبوده باشد اما هرگاه
کثیر الشک بوده باشد بنا میگذارد بر وقوع مشکوک فیه در جمیع صور مذکوره و اما در سلام جواب سلام علیه در نماز بوده باشد یا در خارج نماز
پس لازم است رد سلام نوعی که سلام کننده حاضر بوده مانع از سماع نشنیدن بوده میشنود بنا بر این رد سلام اصم بنحوی میباید بوده باشد که اگر اصم
نبوده میشنید و هم چنین هرگاه فرض شود که سلام کننده سوار است [illegible] بوده در رد جایز است اکتفا نماید بنحوی که اگر چنین نبوده میشنید و صیغه سلام
که از سلام کننده صادر شود که شخص باشد بر مصلی سلام علیه لازم است [illegible] اختیار رحمان صیغه نماید و اما هرگاه صیغه سلام صادره
از سلام کننده مشخص نبوده باشد مسئله محل اشکالست لکن ظاهر اینست که رد واجب بوده باشد [illegible] اختیار سلام علیکم در
این مقام اولی بوده باشد [illegible] که ساتر هیچ چیز از ساق نبوده باشد [illegible] فقها ذکر نموده اند که
مابین فقها اینست که نماز باطل باشد [illegible] بطلان باعتقاد [illegible] شریعت [illegible] سلام علیه [illegible]
مشکل است لکن احتیاط [illegible] اجتناب [illegible] از ساق بوده باشد [illegible] سؤال
هرگاه زید نماز مغرب بخصوص اقتدا نموده بنماز عشای امام و در حال قیام شک کرد [illegible] معلوم نشد حقیقت حال [illegible]
و ایضا بیان فرمایند که شخصی [illegible] بعد از [illegible] رکوع و سجود رکعت سیم [illegible]
چه کند [illegible] و ایضا [illegible] که شخصی [illegible] وقت چنین دانست که بقدر چهار رکعت دیگر وقت باقی
و نماز عصر را مقدم داشته بعد از فراغ از نماز [illegible] سه رکعت دیگر وقت باقی است چه کند جواب اما حکم شک ماموم [illegible]
شده در نماز مغرب یعنی امام مشغول نماز عشا شده و ماموم نماز مغرب خود را اقتدا نموده بنماز عشا در رکعت اول امام در چنین صورت هرگاه ماموم
شک نماید در حال قیام که آیا این رکعت چهارم امام است یا رکعت سیم در این صورت [illegible] شک [illegible] باین نحو که قطع اشتغال با جزای
نماز نکند تامل میکند [illegible] حالت قیام تا امام برکوع و سجود رفته بعد از رفع راس از سجده ثانیه اگر امام مشغول تشهد شد معلوم میشود که
قیام رکعت چهارم بوده در این صورت ماموم هم قیام مینماید [illegible] و ایشان بتشهد و تسلیم مینماید و اگر امام بعد از رفع راس از سجده ثانیه
ایستاد مشخص میشود این قیام قیام رکعت سیم بوده ماموم در این صورت رکعت ثالثه خود را با امام اتیان مینماید تشهد و تسلیم را با امام اتیان می
نماید و اگر خواهد در [illegible] وقت که شخص [illegible] فرادی مینماید [illegible] اتیان مینماید [illegible]
بعد از آنکه [illegible] رکعت سیم رسید [illegible] ظاهر اینست که [illegible] چهار رکعتی بوده باشد

چهارم

والقیام

واحتیاط بعد از اتمام چهار رکعت آن نماز را فصلا اعاده نماید و اما نماز های یکه ظاهر اینست که قصر بوده باشد و اما کسی که نماز عصر را مقدم داشت
باعتقاد اینکه وقت باقی نمانده مگر بقدر چهار رکعت پس فساد اعتقاد او ظاهر شد باین نحو که بعد از فراغ از نماز عصر مشخص شد که بقدر سه رکعت دیگر از
وقت باقی مانده در این صورت احتیاط اینست که قربة الی الله اعاده نماز عصر نماید بعد از آن نماز ظهر را قضا نماید سؤال بالجام جنس نماز کردن در حال
اضطرار جایز است یا نه جواب در صورتیکه ممکن از تطهیر و نزع نبوده باشد بی اشکال جایز است سؤال بالباس نجس در صورت فقدان
مطهر نماز کرده اعاده و قضا دارد یا نه جواب قضا لازم نیست سؤال اشباع حرکت بحدی که موجب زیادتی حرف شود مبطل صلوة میشود
یا نه جواب حرف حروف که اشباع در حرکت او میشود یا ضمیر غایب است یا غیر آن ماقبل حرف آخر در اول یا مکسور است یا غیر مکسور در اول که اشباع
حرکت بحدی که موجب زیادتی حرف شود که لابد منه است مثل به و بعده و الله و ابن و و صید المخلوق من طینة الخالق یا خلافه و نحوه و اما ضمیر
غایب که ماقبل آن مرفوع بوده باشد یا مفتوح جواز چنین اشباع محتمل است مثل لم یکن له و عبده و رسوله و نحوها و لکن خالی از اشکال
نیست اگر چه اشباع فی الجملة در این مقام بلکه در مطلق حرف مضموم لازم است محل ماقبل ضمیر غایب یا مکسور است در این صورت اشباع این حد
که موجب زیادتی یا شود لازم است و در صورت مجزوم بودن ماقبل ضمیر غایب مثل منه و علیه ظاهر اینست که اشباع حرکت بحدی که
جایز نبوده باشد و در صورت مضموم بودن ماقبل یا مفتوح بودن محل اشکال است اصوط بلکه اقوی ترک آن است و اما اشباع حرکت بحدی که
موجب [illegible] ضمیر غایب پس اگر در قرائت بوده باشد یا ذکر در اذکار واجبه بوده باشد ظاهر اینست که جایز نبوده باشد سؤال نماز عیدین منفردا
یا با جماعت و شرایط آن را بیان فرمایند جواب نماز عیدین حواله بجماعت بوده باشد یا منفردا واجب نیست در این اعصار بلکه مستحب است
سؤال نماز عیدین با جماعت بدون خطبه جایز است یا خیر جواب جایز نیست سؤال اینکه مشهور است که کثیر الشک اعتبار شک
او نیست چه معنی دارد جواب کثیر الشک بنا بر حصول مشکوک فیه میگذارد حواله متعلق شک عدد رکعات بوده باشد یا نه مگر در صورتی که فعل مشکوک
موجب فساد بوده باشد بنا بر عدم میگذارد پس هرگاه شک کند در رکعات که یا سه رکعت بنا بر سه میگذارد و هرگاه شک کند که رکوع کرده
یا نه بنا میگذارد که کرده است و اگر شک کند که قرائت را بعمل آورده است یا نه بنا میگذارد که بعمل آورده است و اگر شک کند که دو رکوع کرده است یا یک
بنا میگذارد که یک رکوع کرده است و هرگاه شک کند که چهار رکعت نماز کرده است یا پنج بنا میگذارد که چهار است سؤال در صف جماعت
نماز استیجار کردن اذان و اقامه کراهت دارد یا نه جواب بلی اذان و اقامه نگویند ایشان نماز استیجاری در صف جماعت از حیثیت اذان و اقامه مثل ایشان
است در غیر صف جماعت سؤال مسافری که وارد بلدی شد در چه صورت نماز را تمام میکند جواب در صورتیکه قاطع بوده باشد که ده روز
در اینجا بماند نماز را تمام میکند و الا قصر میکند مگر در صورتیکه متردد باشد در مکانی که عازم اقامه عشر ایام نبوده باشد بلکه منتظر [illegible]
بوده باشد که هر وقت که مقصد شود حرکت نماید در این صورت تا یکماه نماز را قصر کند بعد از انقضای یکماه نماز را تمام میکند اگر چه یکساعت بوده باشد این
صورت نیست که در اول شهر وارد شده باشد و اگر در روز دیگر ماه بوده باشد و متردد بوده باشد از اول وقت ورود تا سی روز نماز را قصر کند بعد از آن نماز را تمام
کند اگر چه یکساعت بوده باشد والمستند فی الاول الصحیح المروی فی الکافی عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له رایت من قدم بلدة الی متی ینبغی له ان یکون مقصرا
و متی ینبغی له ان یتم قال اذا دخلت ارضا فایقنت ان لک بها مقاما عشرة ایام فاتم الصلوة و ان لم تدر ما مقامک بها تقول غدا اخرج او بعد غد فقصر ما
بینک و بین ان یمضی شهر فاذا تم لک شهر فاتم الصلوة و ان اردت ان تخرج من ساعتک و فی الثانی الصحیح المروی فی الکافی عن ابی ایوب قال سئل ابو عبد الله علیه السلام ابا
عبد الله علیه السلام و انا اسمع عن المسافر ان حدث نفسه باقامة عشرة ایام قال فلیتم الصلوة و ان لم یدر ما یقیم یوما او اکثر فلیعد ثلثین یوما ثم لیتم و ان کان
اقام یوما او صلوة واحدة سؤال نوافل که در سفر ساقطاست یا نافله عصر است بوقتی که نماز او قصر است پس در صورتیکه مسافر در بلدی ده روز قصد
ماند تا سی روز متردد بود لازم است نماز را تمام کند آیا در این وقت نافله ظهر و نافله عشا را میتوانند نمود یا نه جواب ظاهر اینست که نافله ظهر و عشا در این وقت
ثابت بوده باشد و اشکال که در این مقام میتوانند نمود اینست که عمومات مانعه از اشتغال بتطوع در وقت فریضه مقتضی عدم جواز است و تخصیص
آنها در غیر سفر ثابت است و اما در سفر که ضیق وقت [illegible] فریضه بوده باشد ثابت نیست لکن جواب این است که این عمومات مخصوص است بادله

شبهه نوافل یومیه بعنوان العموم والاطلاق کقوله ... وعلامات الخوف حسن ان تقول وصلوة الاهلة والخسیف وقوله اذا زالت الشمس دخل وقت
الظهر الا ان بین یدیها سبحة وغیرهما وتخصیص هذه الادلة انما ثبت فی صورة تقدیم الصلوة لقوله علیه السلام فی صحیحة ابی بصیر الصلوة فی السفر
رکعتان لیس قبلهما ولا بعدهما شیء الا المغرب فان بعدها اربع رکعات وقوله علیه السلام فی موثقة سماعة فی المسافر من الصلوة فی السفر قال رکعتین
لیس قبلهما ولا بعدهما شیء الا انه ینبغی للمسافر ان یصلی بعد المغرب اربع رکعات واما فی غیر تلک الصورة فلم یظهر لها مخصص لا من النقل ولا من العقل
فالمحصل الحکم بثبوت النوافل فی جمیع الاوقات لان الاصل یقتضیه الحکم بثبوت النوافل فمحل الکلام مضافا الی ان المتمسک بالادلة المذکورة
انما یستقیم فی غیر نافلة العشاء واما بالاضافة الیها فلا لانه لا یجمع سؤال هرگاه شخصی بعد از تشهد یا بعد از اکمال سجده ثانیه شک کند که آیا
تشهد یا یکی از سجدتین را بعمل آورده ام یا خیر چه کند جواب بعد از اتیان بتشهد شک در اتیان تشهد یا جزء سابق وهم شک بعد از اکمال سجود
که یک سجده را بعمل آورده ام یا نه یعنی نکرده اگر مراد این است که بعد از اکمال سجده ثانیه شک کند که تشهد را بعمل آورده ام یا نه در این صورت لازم است
که تشهد بخواند مگر در صورتی که بعد از قیام بوده باشد در این صورت شک اعتبار ندارد وهم چنین اگر مراد این است که بعد از تشهد شک کند
که یک سجده کرده ام یا دو شک اعتبار ندارد سؤال شک در نماز در چه رکعتی که موجب بطلان نماز می شود معلوم است که شک میان یک
و دو بوده باشد یا ترسیم که شک نماید بعد از اکمال سجده ثانیه میان دو و سه چه حکم نماید جواب شک در صلوات ثنائیه خواه صلوة صبح
بوده باشد یا نماز ظهر و عصر و عشاء در سفر یا صلوة جمعه یا صلوة عیدین در صورت تحقق شرایط یا صلوة آیات مبطل است خواه شک
میان یک و دو بوده باشد یا دو و سه بلی اشکال که هست اینست که هرگاه مسافر در مواضعی که مخیر است مابین قصر و اتمام مثل مسجد الحرام یا
مسجد النبی صلی الله علیه وآله یا مسجد کوفه یا حایر حسینی صلوات الله علیه شک کند مابین دو و سه بعد از اکمال سجده ثانیه در این صورت نیز صلوة محکوم بفساد است
یا نه تفصیل است مابین اینکه قبل از اخذ بصلوة نیت اتمام نموده باشد یا قصر پس در صورت اولی محکوم بصحت است یعنی بنا بر سه میگذارد و نماز
را تمام میکند بعد از سلام نماز احتیاط را بعمل می آورد و اگر نیت قصر نموده باشد نماز محکوم بفساد است جواب در صورتیکه قبل از اخذ بصلوة نیت نکرده
بوده باشد در این صورت اظهر صحت است بنا بر سه میگذارد و نماز را تمام نموده بعد از سلام اتیان بصلوة احتیاط خواهد نمود و اما هرگاه نیت قصر بوده باشد
مسئله محل اشکال است و حکم آن مبتنی بر اینست که نیت قصر یا چنین صورت معین قصر است یا نه بخلاف ... حقیر اینست که معین قصر نیست
پس عدول بتمام میتواند نمود چنانچه در مطالع الانوار بیان آن بتفصیل شده است بنا بر این میگوییم بعد از شک میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین قصد
تمام می نماید در آن وقت شک او در نماز چهار رکعتی خواهد بود بمقتضای آنکه عمل خواهد نمود پس شک در عدد رکعت در صلوات ثنائیه موجب
بطلان عمل نخواهد بود و محل سؤال در صورتیست که دو رکعت معین بوده باشد در حق مکلف چنانچه این معنی از مستند مسئله است پس
مقتضای منع از ابطال عمل بحث است در محل سؤال وتقابل ان یقول کما ان الظاهر مما ذکر ان الاخبار الکثیرة ان تکون الظاهر ما دل علی البناء
علی الاکثر فیما اذا کانت الشک فی عدد الرکعات فی الرباعیة هو ما اذا کانت الاربع متعینة بل یکون وصف الرباعی متحققا قبل الشک وفیما نحن فیه
لیس کذلک فالاحوط فی محل الکلام الاتمام واعادة الصلوة رکعتین بعد الاتیان بصلوة الاحتیاط سؤال کسی که نماز را از سلام علیک ایها النبی
در حال تشهد بگذارد یعنی غیر صلوة کند سهوا آیا سجده سهو برای او متحقق و واجب است یا نه جواب سجده سهو در چنین صورت واجب نیست حکم
علما در هر وقت از اوقات که ... تسلیم را میتوان گفت تحقیق هر دو مطلب در محل خود بتفصیل بیان کرده ام سؤال هرگاه کسوف یا خسوف
اتفاق افتاده در وقت صلوة ظهر و عصر مکلف در تقدیم و تاخیر چه کند جواب این مسئله چند صورت دارد یک وقت هر دو یا موسع
است یا مضیق یا احدهما موسع است و دیگری مضیق در صورت ضیق وقت هر دو یا ضیق وقت حاضره لازم است که اتیان بحاضره نماید و
قضاء صلوة کسوف مثلا لازم نیست بجهت اینکه تکلیف باو ثابت نیست نظر بعدم جواز تکلیف مالایطاق و دلیل بجهت لزوم قضاء هم نیست بلی
کاهست حکم بلزوم قضا می شود ان در صورتیست که کسوف تمام اتفاق افتاده در غیر ضیق ... مع ذلک تاخیر
فریضه حاضره نموده تا ضیق وقت آن در این صورت اگرچه تقدیم فریضه حاضره را لکن قضاء صلوة کسوف ... و در صورت سعه وقت هر دو

مخیر است در تقدیم و تاخیر لکن مقدم داشتن یومیه را احوط واحسن بوده و در صورت ضیق وقت صلوة کسوف مثلا و سعه وقت یومیه لازم است
که صلوة کسوف را مقدم دارد و هرگاه صلوة کسوف را مقدم داشت باعتقاد سعه وقت هر دو یا در اثنای صلوة معلوم او شد که اشتباه نموده و وقت
صلوة یومیه مضیق می باشد در این صورت لازم است که اعراض نماید از صلوة کسوف و مشغول شود بصلوة یومیه و این که بر محل انفصال است لکن
بنص ثابت شده است و بعد از فراغ از صلوة یومیه بنا میگذارد بصلوة کسوف یعنی اتمام مینماید مابقی آنرا واستیناف لازم نیست خلافا للشیخ الطائفة
مگر در صورتی که بعد از فراغ از یومیه امری که منافی صلوة بوده باشد از او صادر شود مثل حدث در این صورت استیناف صلوة کسوف می نماید مگر آنکه
که وقت آن خارج شده باشد و تفصیل در فعل آن در اول نموده باشد مجملا بوده باشد آنچه مذکور شد در این مقام و در سابق که قضا نیز در غیر زلزله
باشد چه ممکن است که موقت کرده شود مابین زلزله وغیرها نظر باینکه وقت زلزله مادام العمر است و حضرت حکم وجوب صلوة نکرده که زمان زلزله وقت
صلوة آن بوده باشد بنا بر این هرگاه فرض شود که زلزله اتفاق افتاده در ضیق وقت حاضره یومیه لازم است اول اتیان بحاضره نماید بعد از آن حکم
کرده شود بلزوم اتیان بصلوة زلزله لکن نه بعنوان قضا بلکه بر نیت ادا مگر آنکه گفته شود که وجوب صلوة زلزله آنست که حین تحقق سبب مکلف
متمکن باشد از اشتغال بصلوة در فرض مذکور این ثابت نیست نظر بفرض ضیق وقت حاضره لکن انها امر محض احتمال است و نحوه تحقیق نوشتن این مطالب
در کتب بعدیم واسباب مسئله حکم باحوط شود که ... تشخیص نمود ... احتمال انتشار نمودیم تا شاید باعانت الهی بعد از تمکن اسباب رجوع نموده شود
آنوقت کشف واقع شود والله الموفق للطاعة سؤال اکمال سجده بچه چیز متحقق میشود تمام است که نقل در مسئله و تحقیق آنرا بیان فرمایند جواب
آنچه از تصفح کلمات فقهاء اعلی الله مقامهم ظاهر میشود اینست که رکعت تمام می شود برفع راس از سجده ثانیه و این مشهور مابین فقها است و هفتاد مابین
اقوال است دویم اینست که متحقق می شود باتمام ذکر در سجده ثانیه و این هفتاد محقق ثانی در شهید ثانی نیست سیم اینست که بوضع راس یا بعد
متحقق میشود و این ظاهر میشود از کلام شیخ شهید ... و بعضی از علما قایل شده اند که رکعت تمام می شود بمجرد دخول در رکوع و این قول نقل شده است از سید
بن طاوس و محقق در مسائل غریبه بنا بر این لازم این قول اینست که هرگاه مصلی شک کند در نماز مابین دو و سه بعد از دخول در رکوع نماز صحیح باشد
باینکه شک بعد از اکمال رکعتین شده و استدلال بر این قول شده از جمله اول اینست که رکعت واحده رکوع است چنانچه مجمعوا علیه بعین است پس برکوع رکعت
متحقق می شود و این استدلال ضعیف است لانه ان کان المراد حق کون الرکعة واحد الرکوع ان الرکعة هی الرکوع فضعفه ظاهر لوضوح ان
الرکوع الذی هو جزء ما هو جمیع الرکوع کان السجود جمیع الساجد کان قوله والرکع السجود فالمراد الرکوع هو الرکع لا الرکعة ومعلوم انها بالمعنی لا
مطلق الرکوع جزء وان کان المراد ان الرکعة مصدر یفید المرة فوجه ان ایضا لوضوح ان الرکوع الذی هو المراد فی محل الکلام هو الرکوع الشرعی لا الانحناء
الذی یکون الحط من وضع الکفین علی الرکبتین والرکعة لیس مصدرا یفید الرکوع بهذا المعنی وهو فرض التسلیم غیر مجد فی محل الکلام کما لا یخفی علی المتأمل
والثانی ما هو الرکعة ... لو لم یکمل الرکعة بالرکوع لما کانت صلوة الکسوف ثلاثة عشر رکعات واللازم باطل والملازمة بینة اما بطلان اللازم فلما ورد فی
الاخبار انها عشرة رکعات تمت فی کل رکعتین ... غیر تام اما اولا فلوضوح انه لا استدلال تام اذا کان الاطلاق علی وجه الحقیقة مع ان الاطلاق
لا یکفی فی الاستدلال والمراد بعشرة رکعات هو الرکوع لا الرکعة والدلیل علیه انهم اجمعوا علی بطلان صلوة الآیات بالشک فیها لکونها من الصلوات الثنائیة
و مع ذلک انها فی نفسه فی کل رکعتین کما لا یخفی والثالث انه ... المشهور حکموا بصحة الصلوة فیما اذا شک بین الاربع والخمس بعد الرکوع قبل
البلوغ الی حد السجود تمسکا بالنصوص الدالة علی ان الشک بین الاربع والخمس غیر مفسد و هذا الاستدلال انما یتم اذا قلنا بتمامیة الرکعة بالدخول فی الرکوع والا
لکن الشک بین الاربع والخمس متحقق حقیقة ولو مع عدم تمامیة الرکعة ولذا یقال الشک بین الثنتین والثلث حال القیام مفسد والشک بینه
والاربع غیر مفسد ولو فی حال القیام مع انه لا نسلم المبنی علی ما هو المشهور بل الحق فساد الصلوة فی ذلک المبنی بعد اعتراف النصوص و یمکن
الاستدلال للمشهور بتمام السجدة بوضع الجبهة علی الارض وان السجود هو ... وجوابه ظاهر لوضوح ان صدق السجدة غیر مستلزم لتمامیتها القطع
بان ما یوجب صدق الشیء علی شیء لا یوجب تمامه وکیف مع ان اکثر ما یوجب تمامیة الحاصل الکل من اتمام شرائطه ان ... و عدم صدقه بعده وهذا
النص فی محل الکلام غیر متحقق القطع بان وضع الجبهة علی الارض قبل رفع الراس منها یصدق علیه انه ساجد وکیف مع ان الذکر لا بد ان یکون فی السجدة

ومنه يظهر الحال في القول بان اتمام السجدة واكمالها يتحقق بالفراغ من الذكر اما الذكر الواجب او الاتم وعلى الاول يلزم ان يكون الذكر بعد الذكر الواجب
والحاق السجدة وهو جمع بين العشاء وعلى الثاني يتوجه الاشكال في التحديد الا ان يتوهم ان التحديد الموكول على نية الساجد فان نوى ثلث مرات او اربع
او خمس وهكذا ينتهي بها لكنه غير صحيح اذ مع نية الثلث مثلا والاتيان بها لو اتى بالاخر قبل رفع الراس لا شبهة في انه يصدق عليه انه اتى به في السجدة
فلو انتهى به لم يكن كذلك فالحق ان السجدة لا تتم الا برفع الراس منها للاصل ويمكن تقريره من وجوه الاول استصحاب الموضوع بيانه هو ان الاصل
بقاء ماهية السجدة وعدم انقضائها الا بعد اليقين بذلك وهو لا يكون الا بما ذكر والثاني استصحاب حال المكلف تقريره هو ان الاصل بقاء
على حال السجدة وعدم انفصاله عنها الا بعد العلم بذلك وهو لا يكون الا بما ذكر والثالث استصحاب حال الشرع توضيحه هو ان الحكم الثابت
بالشرع بطلان الصلوة بالشك المتعلق بالركعتين والثلث مثلا لحصول [illegible] الا اذا علم خلافه وهذا العلم انما يكون فيما اذا عرض الشك بين الاثنين
والثلث بعد ان رفع راسه من السجدة واما قبله فلا لاشتغال الدليل عليه فالمختار ان السجدة لا تتم الا برفع الراس منها واما الركعة فقد تتم بذلك اذا لم يكن بعد السجدة
وذلك في الركعة الاولى والثانية واما الثالثة والرابعة فلا توضيح الحال في اثبات المرام يستدعي ان يقال انه لا شبهة في ان التشهد من اجزاء الصلوة ومعلوم
ان الصلوة عبارة عن الركعات بهيئتها المعروفة والتشهد الذي لا شبهة في كونه من اجزاء الصلوة لا بد ان يكون جزء الثانية او الثالثة والثاني باطل
وهو مع وضوحه مدلول عليه بالاتفاق كلما تم على ان التشهد انما يجب في الركعة الثانية فتعين الاول والركعة الثانية لا تتم الا بتمام التشهد فقوله
ان الركعة تتم بتمام السجدة اي رفع الراس منها لا يخلو من المسامحة فنقول ح ان الشك المتعلق من الاثنين والثلث مبطل الا اذا كان بعد
اكمال الركعتين غير صحيح بل وقت من الطاقة الى الصحة فيما اذا كان بعد رفع الراس من السجدة الثانية فالظاهر ان المراد ما ذكرناه واتمام وقعت
المسامحة في العبارة **سوال** هرگاه زيد را در نماز ظهر مثلا شك يا سهو در ميانه سه و چهار عارض گردد و نماز را بر هم زند و از سر گيرد و نماز را
تمام نمايد ايا زيد اين نماز را كه بر هم زده است دوباره از سر گرفته نماز او صحيح است يا نه و ايا زيد فاسق شده در اين خصوص كه نماز را بر هم
زده است حيا بچه نحو شرع انور عمل نموده باشد **جواب** نمازي كه بعد از قطع نماز اول استيناف نموده صحيح است اگر معصوم از اداء مسكرهم
نرسيده باشد لكن در قطع نماز اثم و عاصي است **سوال** معني اين حديث چه چيز است اول الوقت رضوان الله و اخره غفران الله والعفو
لا يكون الا من ذنب **جواب** معني ظاهر اين حديث انست كه اتيان نماز در اول وقت موجب خشنودي الهي است و اتيان نماز در اخر وقت موجب
بعفو است و تا ذنب نباشد عفو نمي باشد بمقتضاي ظاهر حديث اگر چه اينست كه تاخير نماز در حال اختيار تا اخر وقت جايز نيست لكن حديث
محمولست بر مبالغه در رعايت اتيان صلوة در اول وقت و دفع [illegible] بر وجهي كه اجتناب از ان از حسنات اهل ايمان است **سوال**
قراء در [illegible] قولين خوانده [illegible] چهار نحو ميخوانند دو قسم جايز است و دو قسم باطل اند دو قسم جايز كه ميان ايشان جايز است وقف بسكون است و
وصل بحركت و انها دو تا ديگر كه جايز نيست وقف بحركت است و وصل بسكون ايا صحيح است هم باين طور نا بلند **جواب** اما وقف بسكون در
صورتي كه قطع نفس نموده باشد تشكيك و شبهه نيست [illegible] اقسام مشهور است و اما عدم قطع نفس پس ان تفصيل است در **سوال**
بعد مطلع خواهد شد و اما وصل بحركت پس آن نيز محتاج بتفصيل است بيان آن اينست كه كلمه موصول بها اگر ابتداي ان همزه وصل نباشد
[illegible] عيبي ندارد و اگر اول ان همزه وصل داشته باشد لازم است اسقاط ان همزه نمايد اگر اسقاط نمايد ظاهر اينست كه اشكالي حاصل نشود و اتيان
بحركت با اجتناب از ان لازم است و اما وصل بسكون پس با عدم همزه وصل ظاهر اينست كه هيچ عيبي نبوده باشد و اگر همزه وصل باشد بالفعل
فصل بان ظاهر اينست كه صحيح بوده باشد و با عدم فصل اصوب اجتناب است تفصيل اين بعد مشخص ميشود **سوال** در قرائت حمد و سوره يا ذكر
تسبيح فاطمه زهرا سلام الله عليها و يا غير ذكر وقف نمودن نفس با قطع [illegible] كه قطع نفس نمازش باطل ميشود يا نه
جواب اگر با وقف و عدم قطع نفس فصل متخلل شود ما بين فراغ از كلمه سابق و اخذ بكلمه لاحق ظاهر اينست كه عيبي نداشته باشد [illegible]
كلمه ماخوذ بها در اين صورت مفتتح بهمزه وصل بوده باشد يا نه و اگر با وقف و عدم قطع نفس فصل متخلل نبوده باشد ما بين كلمه موقوف عليها و كلمه
ماخوذ بها در اين صورت اگر ان كلمه ماخوذ بها مفتتح بهمزه وصل نبوده باشد ظاهر اينست كه باز عيب نداشته باشد و اگر مفتتح بهمزه وصل بوده

باشد احوط

باشد احوط اجتناب از ان است و اگر در قرائت يا اذكار واجبه چنين نموده باشد احوط اعاده است **سوال** هرگاه مصلي دو ركعت از نماز ظهر نموده
و سهوا سلام داده و بعد از ان از براي نماز عصر نيت كند و تكبيرة الاحرام نيز گويد و هم چنين دو ركعت از نماز عصر بگذارد و بعد معلوم شود
كند كه من دو ركعت نماز ظهر را [illegible] سلام داده ام چه نحو نمايد **جواب** اگر بعد از تسليم از نماز ظهر امري كه موجب بطلان نماز سهوا و عمدا
مثل حدث يا استدبار از قبله از آن شخص صادر نشده باشد قطعا نماز ظهر باطل است در اثناي نماز عصر كه متذكر شد بر نقصان دو ركعت از نماز ظهر در
اين صورت عدول نمايد از نماز عصر بنماز ظهر و نماز را بعد از عدول بنيت نماز ظهر تمام نمايد و اگر بعد از فراغ از تسليم منافي متخلل نشده باشد و بطلان
فصل شروع بنماز عصر نموده باشد بعد از اتيان بدو ركعت از عصر متذكر شده باشد در اينجا حديث معتبر از حضرت صاحب الامر عليه الاف التحية
والثناء وارد است [illegible] دو ركعت را تتمه ظهر محسوب داشته نماز ظهر را اتمام كند بعد اتيان بنماز عصر نمايد عمل باين حديث بسيار است احوط اعاده هر دو نماز است
سوال شخصي قضاي نماز بسيار در ذمه دارد ايا مي تواند مستحبات نماز را ترك نمايد امثال اذان و اقامه و استغفر الله و سبح الله و قنوت و غيره و اقل
واجب را بيان فرمايند **جواب** نماز قضا هرگاه ماز حق بوده باشد يعني از غير باجاره بر او لازم شده باشد اقتصار بر امور واجبه در نماز و ترك
مستحبات بالمرة ظاهر اينست كه جايز بوده باشد بلكه اشكال در جواز اخلال بامور مستحبه در نماز نيست مگر در حدي كه نعوذ بالله من باب
التهاون بوده باشد و اما اقل واجب در نماز پس قيام و نيت و تكبيرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و ركوع و ذكر در ان يكمرتبه سبحان ربي العظيم
و بحمده يا سه مرتبه سبحان در حال استقرار و طمانينه و رفع راس از ركوع و طمانينه بعد از رفع راس و سجود و ذكر در ان در حال طمانينه يكمرتبه سبحان
ربي الاعلى و بحمده يا سه مرتبه سبحان الله و رفع راس از سجده و طمانينه بعد از رفع راس و سجده ثانيه مثل سجده اولي و بعد رفع راس از سجده ثانيه در ركعت
ثانيه مثل اين بعلاوه تشهد يكمرتبه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل على محمد و ال محمد و ركعت
ثالثه و رابعه مثل الحمد مذكور شد مگر انكه سوره واجب نيست و قرائت ما بين قرائت سوره و حمد يكمرتبه تسبيحات اربع و در تشهد دوم مذكور با علاوه
يك صيغه سلام كه عبارت از السلام عليكم و رحمة الله و بركاته بوده باشد يا السلام علينا و على عباد الله الصالحين **سوال** شخصي در نماز هاي عادت
استغفر الله را استغفر الله ميگفته و بنده اشتراك كه چنين بايد گفت چون از مستحبات است و جاهل بوده ايا اعاده بايد كرد يا نه و هم
گاه يكي از اعراب واجبات نماز را جاهلا درست نگفته بايد چه صورت دارد **جواب** ظاهر اينست كه اخلال باذكار مستحبه از مثل آنچه مذكور در
سوال است مضر بصحت صلوة نبوده باشد و اما هرگاه اخلال باعراب يكي از اذكار واجبه نمايد اين مضر بصحت صلوة است خواه موجب تغيير معني
شود يا نه اين در صورتي است كه اخلال باعراب بايد يعني تغيير اعراب دهد بنحوي كه مخالف قواعد لغت عرب بوده باشد و اما هرگاه تغيير اعراب تابع
[illegible] بعضي از قرائت بنحوي بوده باشد كه موافق لغت عرب بوده باشد حكم بفساد صلوة در چنين صورت نمي توان كرد **سوال**
شخصي نماز قضا دارد [illegible] بجهت تلاش معاش و توقف [illegible] كه بين الطلوعين نماز قضا كند يا بجهت فضيلت [illegible] نماز ادا را مقدم
دارد يا نه **جواب** در صورت اشتغال ذمه بعلاوه قضائيه اگر چه حكم بعدم جواز اتيان بحاضره در سعه وقت در حقير محل اشكال است لكن احتياط
شرعي با امكان در اجتناب از اين است **سوال** شخصي در مكان غصبي نماز كرده و بعد از ان صاحب مكان حليت حاصل نموده نماز او صحيح است يا نه
جواب با علم بغصبيت مكان نماز باطل است در ان مكان در حال اختيار و استيذان از مالك بعد از فراغ از نماز ثمري نخواهد بود **سوال** شخصي
داخل مسجد شد و امام ايستاده است و مشغول نماز مي باشد و جمعي از مسلمين اقتدا باو نموده اند ايا اين شخص مي تواند اقتدا نمايد [illegible] با وجود
عدم معرفت عدالت او يا نه و ثانيا اگر امامي با اذن فقير يا حضور فقير در مسجدي نماز كند يا اقتدا بچنين امامي جايز است يا نه بعد موقوف بعدالت او
و ثالثا اگر مرقوم فرمايند معرفت كافي است از براي ماموم نسبت بامام **جواب** معتبر در جواز اقتدا ماموم بامام آنست كه ماموم معتقد عدالت امام
بوده باشد يعني امام را صاحب ملكه نفساني بداند كه با وجود ان حالت مانع است كه هرگاه معصيتي اتفاق افتد در هيچ حال [illegible] آن شخص بوده باشد از
اتيان بان معصيت بجهت اتفاق حالت [illegible] ان معصيت اگر كبيره بوده باشد يا مانع باشد ان حالت از اصرار بر ان اگر صغيره بوده باشد
اگر علم بتحقق چنين حالت در امام حاصل باشد بسيار خوب و اگر ظن بتحقق چنين حالت در امام كفايت ميكند بعد ان اگر اين ظن حاصل شد [illegible]

هرگاه کسی را دید در مسجد مشغول امامت است و جمعی از اهل ایمان اقتدا بان نموده اند اگر علم یا ظن بعدالت امام بهمین که مذکور شد حاصل
شد اقتدا می تواند نمود و اگر حاصل نشد نمیتواند نمود و هم چنین است حال در منصوب از جانب مجتهد [illegible] معتبر در جواز اقتدا ظن بعدالت است اگر
حاصل است اقتدا می تواند نمود و الا اقتدا جایز نیست **سؤال** هرگاه کسی بعد از نماز عالم شد بنجاستی یا سایر نجاسات کرده و کوشش در رفعش [illegible] باشد
و قبل از علم نبوده اعاده صلوة لازم است **جواب** ظاهر اینست که نماز صحیح است اعاده لازم نباشد اما احتیاط اعاده است با بقای وقت **سؤال**
هرگاه مصلی در رکعت ثانی در حال قیام یقین کند که در رکعت اول بجای حمد و سوره تسبیح اربع خوانده چه کند **جواب** باکی نیست صحیح است **سؤال**
هرگاه در شک میان دو و چهار که بنا بر چهار گذاشت بعد از نماز شروع بنماز احتیاط کرد شک کرد که یک رکعت است یا دو **جواب** بنا بر اکثر گذارده
یعنی در نماز احتیاط هر کس شک کند که در رکعت اول است یا دوم بنا بر این می گذارد که دوم است و نماز را اتمام می نماید **سؤال** هرگاه کسی بقصد
چهار فرسخی از شهر بیرون رود ایا قصر صلوة و افطار صوم نماید **جواب** اگر کسی از وطن خود بقصد چهار فرسخ مثلا بیرون رود در این قصد
بر سه صورت میشود اول آنست که میرود بقصد آنکه ده روز در آنجا توقف نماید در این صورت بی اشکال اتمام صلوة و [illegible] صوم متعین
است قصر صلوة و افطار در صوم جایز نیست دوم آنست که میرود بقصد اینکه همان روز مراجعت نماید در این صورت قصر در صلوة و افطار
در صوم متعین است سیم آنست که قصد مراجعت همان روز ندارد چنانچه قصد توقف ده روز هم ندارد بلکه مقصود [illegible] که قبل از
انقضای ده روز مراجعت نماید در این صورت ظاهر اینست که قصر در حق او متعین است لکن احتیاط اینست که در صلوة جمع مابین قصر و اتمام نماید
و در صوم افطار نماید لکن قضا نیز بعمل آورد [illegible] اگر قصر و افطار متعین است در صورتیست که [illegible] تجاوز نماید بنا بر این از
اصفهان هرگاه بقریه [illegible] رود [illegible] بی اشکال افطار و قصر می تواند نمود **سؤال** چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه شخصی داخل در نماز جماعت شده و در حین
نماز نجاست در جامه امام دید چه کند اعلام او اگر بکند باعث بطلان نماز میشود چه کند **جواب** ظاهر اینست اعلام او در چنین صورت لازم نیست [illegible]
ظاهر اینست [illegible] لازم [illegible] نبوده باشد [illegible] متعین نبوده باشد پس باقی [illegible] خواهد بود
سؤال چه میفرمایند در این مسئله که هرگاه شخصی در ضیق وقت نماز ظهر [illegible] شک کرد میان دو و چهار و بنا بر چهار گذاشت و بعد که میخواهد
نماز احتیاط کند بقدر یک رکعت وقت دارد میان نماز احتیاط و نماز عصر چه کند **جواب** در این صورت عدول از نماز احتیاط لازم است یعنی لازم است
که اشتغال بنماز عصر نماید بعد از فراغ از نماز عصر اتیان بنماز احتیاط نماید و این نحو ظاهر اینست که امتثال حاصل است لکن احتیاط اینست بعد از
فراغ از نماز احتیاط نماز ظهر را اعاده نماید بقصد قضا **سؤال** هرگاه که شخصی در رکعت اول یک سجده را فراموش کرد و در رکعت ثانی در رکوع [illegible]
کوشش [illegible] سجده [illegible] رکعت اول [illegible] رکوع [illegible] رکعت دوم فراموش کرده چه کند
جواب آن سجده را بعد از رکعت اول قرار دهد بعد از اتمام سجده نماز را اتمام نماید احتیاط اعاده نماز است خصوصا در صورتیکه فصل طویل متحقق
شده باشد [illegible] قرائت حمد و سوره که موجب اخلال بموالات ما بین سجدتین شود و این در صورتیست که [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] وقت قبل از [illegible] بعد از [illegible] جمیع [illegible] اعاده نماز نماید قربة الی الله **سؤال** کسیکه
نماز قضا بر ذمه او بوده باشد و عازم اتیان قضا نبوده باشد و وضوئی که میسازد قبل از دخول وقت [illegible] وجوب چنین وضو صحیح می باشد
یا باطل **جواب** کسیکه نماز قضا در ذمه او هست و اتیان بوضوئی [illegible] قبل از دخول وقت [illegible] این بر چند قسم میشود اول آنست که در حین فعل
وضو [illegible] که این وضو [illegible] نماز قضا [illegible] در این صورت [illegible] صحیح [illegible] و با آن
بعد از دخول وقت اتیان [illegible] میتواند نمود دوم آنست که [illegible] اتیان بنماز قضا است در این صورت [illegible] موجب [illegible] وضو متحقق
باشد مثل اینکه [illegible] باشد که در این وقت با وضو بوده باشد یا [illegible] با وضو نبوده باشد [illegible] نیست
وجوب در حین وضو [illegible] و اما هرگاه [illegible] موجب [illegible] وضو نبوده باشد [illegible] نماز قضا [illegible]
است [illegible] وجوب [illegible] آنست که [illegible] قطعا [illegible]

توسم بنا بر قول بعدم فوریت متحقق است قصد عدم اتیان بقضا موجب خروج از وجوب نمیشود پس نماز قضا با قصد عدم اتیان بان در وقت
معین متصف بوصف وجوب در آن وقت خواهد بود [illegible] متحقق است وجوب قضا در آن وقت مستلزم وجوب وضو از آنست پس وجوب در وضو
ثابت عدم اتیان بقضا چه ضرر خواهد بود [illegible] وجوب در وضو در این وقت صحیح نیست آنست که وجوب وضو در صورت [illegible]
بر فرض تسلیم وجوب غیری خواهد بود [illegible] که مطلوب [illegible] غیری بوده باشد [illegible] نماز قضا است [illegible]
است مکلف [illegible] نماز قضا [illegible] مطلوبیت ذاتی
[illegible] که مکلف ممنوع از ترک آن بوده باشد [illegible] مکلف ممنوع از ترک [illegible] عبارت از
نماز قضا است چونکه متعلق طلب [illegible] امر [illegible] عبارت است از وضو مثلا در [illegible] از این جهت
مطلوب [illegible] این تحقق لازم است که اتیان [illegible] متحقق است [illegible] با قصد عدم اتیان بنماز قضا متحقق نیست [illegible]
در وضو [illegible] مستلزم اراده اتیان بنماز قضا است و اشتغال [illegible] لازم مستلزم اشتغال [illegible] پس در صورت قصد عدم اتیان بنماز
قضا قصد این وجوب در وضو ممکن نیست و [illegible] وجوب [illegible] وضو در این مقام ثابت نیست پس ثابت غیر منوی است و منوی غیر
ثابت پس قصد وجوب [illegible] که ان عمل متصف بان وجوب نبوده بنا بر این باطل خواهد بود هرگاه قصد وجوب را در غیر واجب
بطلان عمل [illegible] چنانچه ظاهر اینست قال العلامة [illegible] لو نوی الوجوب مع ندب الطهارة او بالعکس بطلت [illegible]
گفته اینست که این وضو [illegible] واقع یا واجب است بر مکلف یا غیر واجب [illegible] احتمال عدم وجوب [illegible]
[illegible] واجب بوده است پس اتیان این [illegible] وجوب [illegible] خواهد بود [illegible] واجب از [illegible]
اتیان بنماز قضا است [illegible] که مکلف [illegible] عدم اتیان بنماز قضا است پس اتیان بوضو واجب نبوده است [illegible]
در غیر واجب پس قصد وجوب در غیر واجب [illegible] خواهد بود و اگر کسی گوید [illegible] واجب خواهد بود [illegible]
[illegible] است و اما بنا بر قول بتوسعه [illegible] اتیان [illegible] در چنین صورت [illegible]
کرده [illegible] وضو [illegible] ظاهر اینست که [illegible] مطلوبیت ذاتی [illegible]
[illegible] بقول بفوریت قضا [illegible] اشتغال [illegible] موسع [illegible] وضو [illegible] جایز نیست پس
باطل خواهد بود [illegible] که [illegible] نقل [illegible] از سید مرتضی و ابن ادریس [illegible] قال [illegible]
[illegible] عن الاشتغال [illegible] القضاء [illegible] الا [illegible]
[illegible] ان [illegible] کلام ایشان [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] کلام ابن ادریس [illegible] ظاهر اینست که این تفصیل [illegible] ضعیف است [illegible] صورت
[illegible] وضو بقصد [illegible] صحیح خواهد بود [illegible] وضو [illegible] اوقات فرایض قبل از اتیان بفرایض [illegible] بعد از
تحقق [illegible] مقصود مکلف این [illegible] وضو [illegible] صحت نیت وجوب [illegible]
اگر چه مقصود او [illegible] باشد که بعد از فراغ از وضو [illegible] اتیان [illegible] خواهد نمود [illegible] مقصود مکلف [illegible] باشد که با این وضو اتیان بصلوة
فریضه خواهد نمود [illegible] زوال است [illegible] خواهد [illegible] زوال [illegible] باشد بعد از [illegible] فریضه ظهر نموده باشد
در این صورت ظاهر اینست که [illegible] نیت وجوب [illegible] وضو [illegible] بعد از دخول وقت بوده باشد وجوب [illegible]
[illegible] وجوب [illegible] متوقف [illegible] که مقصود مکلف اینست که [illegible] وضو [illegible] فریضه اتیان [illegible] بلکه مقصود
اینست که اتیان [illegible] باین وضو نموده باشد پس در این صورت [illegible] خواهد بود بنا بر این [illegible] وجوب در این [illegible] اگر کسی گوید
کفایت [illegible] اتصاف وضو بوجوب واجب بودن [illegible] نماز بوده باشد [illegible] مقصود این بوده باشد که [illegible] با این وضو بعمل آورد [illegible] **جواب**

از این است که بعضی قول اصحاب که واجب لغیره است آنست که غایت وجوب وضو غیر است یعنی علت واجب شدن وضو اتیان بغیر است نه اینکه
وقت وجوب وضو وقت وجوب غیر بوده باشد چرا که این معنی وارد می‌شود و وجوب آن وجوب نفسی می‌بود نه وجوب غیری بل احتمالی که در این مقام
است که کسی بگوید وجوب وضو مجرد واجب بودن غیر بوده باشد نه مجرد اتیان غیر بنا بر این می‌گوییم شبهه در وجوب غیری که نا قضا بوده باشد
در محل کلام نیست که هرچند نادر عدم اتیان بان بوده باشد پس وضو در این صورت واجب خواهد بود بنا بر اینکه اتیان بان قصد وجوب
داشت واللازم الرجوع الى كلمات الاصحاب وسياق الحكم في البيان ليكشف حقيقة الحال ويتعين ما هو الحقيق بالاختيار فنقول الكلمات
المناسبة للمقام مختلفة قال في المبسوط الوضوء على وجهين واجب وندب فالواجب هو الذي يجب لاستباحة الصلوة والطواف لا وجه لوجوبه
الا هذين وفي الوسيلة بعد تقسيم الطهارة الى الوضوء والغسل ما هذا لفظه وكل منهما مفروض ومسنون فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة
فريضة لزم اداؤها حال الوضوء والثاني المفروض وفي المراسم الطهارة على ضربين صغرى وكبرى فالصغرى على ضربين واجب وندب فما يؤدى به الواجب
فهو واجب وما يؤدى به الندب فهو ندب وفي السرائر الوضوء على ضربين واجب وندب فالواجب هو الذي يجب لاستباحة الصلوة الواجبة او الطواف
الواجب لا وجه لوجوبه الا هذين وفي الجامع الطهارة ضربان وضوء وغسل وما هو بدل عنهما ... واجب وندب فواجب الوضوء للصلوة والطواف
المفروضين وفي الشرايع الواجب من الوضوء ما كان لصلوة واجبة او طواف واجب او لمس كتابة القرآن ان وجب وفي نهاية الاحكام كل منهما ينقسم الى واجب
وندب فالوضوء يجب للصلوة الواجبة بالنص والاجماع والطواف وفي الارشاد كل منهما واجب وندب فالوضوء يجب للصلوة والطواف الواجبين ومس كتابة
القرآن ان وجب وفي القواعد كل منهما اما واجب او ندب فالوضوء يجب للواجب من الصلوة والطواف ومس كتابة القرآن وفي التحرير كل واحد من الثلثة واجب
وندب فالوضوء يجب للصلوة والطواف الواجبين ولمس كتابة القرآن ان وجب وفي الذكرى الطهارة وهي لغة النزاهة من الادناس وشرعا استعمال الماء ...
لاباحة العبادة وفي الدروس كل منها واجب وندب فالواجب منها يجب بوجوب غاية الثلث من الصلوة والطواف ومس خط المصحف ... هذه
العبارات باسرها ان وجوب الوضوء مثلا لاجل الاتيان بالصلوة مثلا اما عبارة المبسوط فلعدم شمولها لها اذ الآن هو من حكم الاتيان بالقضاء ربما
يظهر ... لوضوح ان المراد من الصلوة والطواف هو الواجب منهما فيكون معنى العبارة ان الوضوء الواجب هو الذي يجب للمكلف لاستباحة الدخول في
الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فاللازم منه انه حين اشتغال الذمة بالصلوة الواجبة لا يكون كافيا لاتصاف الوضوء بالوجوب بل لا بد في اتصافه
به من ان ينوي بالوضوء لاجل استباحة الدخول في الصلوة الواجبة مثلا فاذا كان مع العزم على عدم الاتيان بالصلوة غير متحقق فلا يكون الوضوء هناك
متصفا بالوجوب في الواقع فالتعرض الصريح تعرض لخلاف الصغرى انا نعترف ان تحرير عبارة المبسوط يوهم بان استباحة الدخول في الصلوة الواجبة
الموجود فيه يجب لاستباحة الصلوة قلنا ان الامر وان كان كذلك لكن لا بعد ان يكون المراد ما ذكرناه واللام يستعمل للمعرفة كون ذلك من باب الاحالة الى المجهول
توضيح الحال في ذلك يستدعي ان يقال ان كان المراد من العبارة المذكورة ما نبهنا عليه فالامر ظاهر وان لم يكن المراد ذلك بل يكون المراد ان الوضوء الواجب
هو الذي يكون وجوبه لاستباحة الصلوة الواجبة او الطواف الواجب الشارع لذلك نقول لو لم يكن المراد منه ما ذكرناه لم يكن ذلك معلوما حتى يعرف منه
المتعرف المجهول كما لا يخفى على المتأمل ان قلت ان ذلك الوضوء الذي يصدر عمن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة او طواف مفروض وان كان عزم
الاخلال به عدم الاتيان بها اصلا قلنا لو كان المراد ذلك ينبغي ان يقال ان الوضوء الواجب هو الذي يصدر عمن اشتغلت ذمته بصلوة مفروضة
او طواف مفروض مضافا الى انا نطالبه بالمستند فان الظاهر من المستند الذي يستفاد عليه هو المعنى الذي ذكرناه لا المعنى المذكور والحاصل ان حمل العبارة
المذكورة على المعنى المذكور غير صحيح لامر ... لما عرفت من ان التعريف انما هو لتعريف المعرف وهو لم يحصل بما ذكر اذ هو في قوة
ان يقال ان الوضوء الواجب هو الوضوء الذي وجب لاستباحة الصلوة والطواف المفروضين غير معلوم والا فلا حاجة الى التعريف فيكون الاحالة
الى المجهول واما الثاني فلما عرفت ايضا من الظاهر من المستند فلا بد ان يكون المراد منها ما نبهنا عليه حاصله ان الوضوء الواجب هو الذي يؤتى به للاتيان
بصلوة مفروضة او طواف مفروض ويرشدك الى المعنى المذكور مضافا الى ما ذكرناه قوله لا وجه لوجوبه الا هذين اي لا يكون الوضوء الواجب الا لاجل الاتيان
بالصلوة المفروضة او طواف المفروض ان قيل على هذا يلزم ان من توضأ قبل دخول الوقت لاستباحة الدخول في الصلوة بعده يكون وضوءه واجبا لصدق التعريف

المذكور

المذكور عليه قلنا ان الكلام محمول على اشتغال الذمة بالواجب من احد الامرين كما نبهنا ولعل ذكر الواجب في قوله هو الذي يجب للاحتراز عن
والتنبيه على ما ذكرناه ايضا فالانه غير مصرح بما نحن فيه ... لا يخفى على المتوقف لكن ما ينبغي ان يعلم في المقام هو ان يقال ان الحاصل العبارة المذكورة
الفعل الصادر من العاقل المختار لا بد ان يكون له غاية وتلك الغاية اما شرعية او غيرها فالوضوء الصادر من المكلف ان كانت الغاية له في نظره حين اخذه
الاتيان بصلوة مفروضة او طواف مفروض او كليهما يكون ذلك الوضوء واجبا والا فلا فيصير هذا يكون مقتضى العبارة المذكورة ان الوضوء الواجب فيما ينوى به
فعل الصلوة الواجبة او الطواف الواجب فلا يكون الوضوء عند اشتغال الذمة بالصلوة المقضية واجبا فيما اذا كان المكلف حين الاخذ بالوضوء عازما
بعدم الاتيان بتلك الصلوات او غير عازم للاتيان بها وما ذكر في بيان الكلام المبسوط يكشف الحال في عبارة السرائر ... واما سائر العبارات
فنقول اما عبارة الوسيلة فظهور الخلل فيها يغني عن البيان لوضوح ان المدلول عليه بقوله فالمفروض من الوضوء شيئان احدهما الصلوة فريضة لزم
اداؤها حال الوضوء هو ان الوضوء الواجب هو الذي يكون غايته الاتيان بالصلوة المفروضة التي لزم حين الاخذ بالوضوء ولما كان مقصوده ... فلا
يكون غيره واجبا ومن الوضوء حال العزم بعدم الاتيان بالمقضية المفروضة فلا يكون واجبا واما عبارة المراسم فالظاهر ان المراد من قوله ما يؤدى به الواجب
فهو واجب حتى لا كان في مقام التعريف والحصر يكون اللازم ان الوضوء الواجب هو الذي ينوي به اداء الواجب فاذا لم ينو به اداء الواجب لم يكن واجبا
ومعلوم ان الوضوء مع العزم بعدم الاتيان بالمقضية ... فلا يكون واجبا لانتفاء الوجوب ... في غير الواجب والحاصل ان المستفاد
من كلام قضيتان موجبتان كليتان احدهما كلما يؤدى به الواجب فهو واجب والاخرى كلما يؤدى به المندوب فهو مندوب والمتفرع كل واحد منهما غير
خفي للقطع بان بعض الوضوءات المندوبة مما يؤدى به الصلوات المفروضة كالقطع بان الوضوء الواجب يسوغ اداء المندوب به فلا بد ان يكون المراد ان
الوضوء الواجب هو ما يكون لاجل اداء الواجب كما ان الوضوء المندوب هو الذي يكون لاجل اداء المندوب فلا اشكال في الوضوء فيما اذا لم يكن لاجل
اداء الواجب لم يكن واجبا اصلا حالا اذا كان مع العزم بعدم اداء الواجب واما عبارة الجامع فلا كلام فيها يظهر مما ذكرناه في عبارة الوسيلة ملاحظة
هكذا الحال في عبارة الشرايع ونهاية الاحكام والقواعد والتحرير واما عبارة الذكرى فان كان المراد منها من جميع العبارات المذكورة ان الوضوء الواجب هو الذي
يؤتى به لاجل صلوة مفروضة او طواف كذلك او لاجل مس كتابة القرآن او وجب المس فان لم يكن كذلك لم يكن واجبا ... وكل منها واجب ...
يجب للصلوة الواجبة او الطواف الواجب او مس كتابة القرآن ان وجب ويستحب لما عداها ... فيما بعد ... لا شيء من
الطهارات الثلث بواجب في نفسه عند اهل ... يجب بسبب اما النذر او وجوب ما لا يتم الا بها اجماعا حيث ان ...
... في وجوبه وجوب ما لا يتم به وان لم ينو حين الوضوء اتيانه ... بل المراد هو التنبيه على عدم ثبوت الوجوب للوضوء
مثلا حال عدم الوجوب المشروط به لان المراد هو الحكم بوجوبه حال وجوب المشروط به مطلقا ولو لم ينو به الاتيان به وهو كما ترى فلا يكون منافيا لما
ذكره في غيره وعنه كما لا يخفى لان المراد وجوب الوضوء حال وجوب المشروط به مطلقا ولو نوى حينئذ عدم الاتيان به كما هو الظاهر واما المستند فقوله تعالى
اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا برؤسكم وارجلكم الى الكعبين وجه الدلالة هو ان الظاهر اذا قمتم مثل قوله تعالى اذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشيطان وقوله تعالى وكم من قرية اهلكناها فجاءها بأسنا بياتا او هم قائلون اي اذا اردت قراءة القرآن واردنا اهلاكها ... بتقدير
فيما نحن فيه اذا عزمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم والمتبادر من ... فاغسلوا وجوهكم ... الى الصلوة وهذه الاية الشريفة فلا تمسك بها
العلماء في اثبات وجوب الوضوء ... كون الوضوء للصلوة فالوضوء الواجب هو ما كان كذلك فان لم يكن كذلك لم يكن بواجب اذا علمت ذلك نقول ان
من اشتغلت ذمته بالصلوات الفائتة وتوضأ لاجل ادائها يكون ذلك الوضوء واجبا للاية الشريفة وغيرها واما اذا توضأ لا لاجل ذلك بل مع العزم
على عدم الاتيان بها مع ذلك الوضوء لم يكن واجبا وهو المطلوب قال المحقق ... في المعتبر النية شرط في صحة الطهارة وضوءا كانت
او غسلا وهو مذهب الثلثة واتباعهم وابن الجنيد ولا اعرف لقدمائنا فيه نصا على التعيين وانكره ابو حنيفة في الطهارة المائية محتجا بقوله
تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم ولم يذكر النية ... ولا حجة لابي حنيفة في الاية لانها تقتضي القصد الى الصلوة اذ هذا هو
المفهوم من قولك اذا لقيت الامير فالبس اهبتك معناه للقائه وكذا قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي للصلوة ثم قال ويشترط استصحاب

بنية الوجوب وبنية استباحة الصلوة او رفع الحدث ومعناهما واحد وهو ازالة المانع او استباحة فعل لا يصح الا بالطهارة كالطواف
لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا اي اغسلوا للصلوة ولا فرق بين ان ينوي اسبابا حتى يصيبها او الصلوة مطلقا وقال العلامة في المنتهى في مقام
الاستدلال على وجوب النية في الوضوء ما هذا لفظه الخامس قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا والمفهوم منه في اللغة والعرف اغسلوا للصلوة كما ان
اذا قيل لامير فالبس اهبتك اي للقائه واذا قيل العدو فخذ سلاحك اي لاجل لقائه وقال شيخ الطائفة في الخلاف عندنا ان كل الطهارة
عن حدث سواء كانت صغرى او كبرى بالماء كانت او بالتراب فان النية معتبرة فيها وبه قال الشافعي ومالك والليث بن سعد وابن حنبل وقال
الاوزاعي الطهارة لا تحتاج الى النية وقال ابو حنيفة الطهارة بالماء لا تحتاج الى النية والتيمم يفتقر الى النية دليلنا اجماع الفرقة وايضا قوله تعالى اذا
قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية فكان التقدير الاية اغسلوا وجوهكم وايديكم للصلوة ولا يكون لا نسان غاسلا هذه الاعضاء
للصلوة الا بالنية وقال السيد ابن زهرة في الغنية اما الوضوء فيفتقر صحته على فرض عشرة اولها النية بالاجماع وقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا
اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم الاية والتقدير اغسلوا وجوهكم للصلوة وانما حذف ذكر الصلوة اختصارا كقولهم اذا لقيت الامير
فالبس ثيابك واذا لقيت العدو فخذ سلاحك وتقدير الكلام البس لذلك للقائه واذا امرتم بهذه الافعال للصلوة فلا بد من النية انتهى قيل
كيف يمكن التعويل على ما ذكره في تفسير الاية الشريفة مع انه يخالف المأثور من اهل العصمة والطهارة في تفسيرها في الموثق كالصحيح المروي في التهذيب
عن ابن بكير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة ما يعني بذلك اذا قمتم الى الصلوة قال اذا قمتم الى النوم وقال السيد
الاجل المرتضى قدس الله روحه في الانتصار في مقام الاستدلال في اثبات ناقضية النوم للوضوء ما هذا لفظه دليلنا على صحتها بقوله تعالى يا ايها
الذين آمنوا اذا قمتم الى الصلوة الاية وقد نقل اهل التفسير واجمعوا على ان المراد فيه اذا قمتم من النوم الى ان قال بل نقل ان المراد اذا قمتم من النوم
قلنا ان ذلك غير مناف لما نحن بصدد بيانه كما لا يخفى وانما الاختلاف في الاطلاق والتقييد وذلك مقام آخر والحاصل ان الوضوء الواجب
هو ما نطق دليل الشرع على وجوبه وهو اما الكتاب والسنة او الاجماع اما الكتاب فقد عرفت ان مدلوله لزوم الاتيان بالوضوء عند ارادة الصلوة
فيكون الوضوء الواجب الذي دل على وجوبه من الكتاب لذلك واما غيره فلم يظهر منه وجوبه واما السنة فاقوى ما يناسب التمسك به في المقام حديثان
اولهما الصحيح المروي في التهذيب عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والثاني الصحيح المروي في الفقيه عن زرارة عن ابي
جعفر عليه السلام قال لا صلوة الا بطهور والوضوء فريضة والجواب عن الثاني ظاهر لان الظاهر من سياقه ان المراد من الفريضة ما يقابل السنة والحديث هكذا سئل زرارة
ابا جعفر عليه السلام عن الرجل يقلم اظافيره ويجز شاربه ويأخذ من شعر لحيته ورأسه هل ينقض ذلك الوضوء فقال يا زرارة كل هذا سنة والوضوء فريضة
وليس شيء من السنة ينقض الفريضة والمراد من الفريضة في المقام وغيره ما تعلق في الكتاب كما حققناه في اواخر المجلد الرابع من مطالع الانوار فيجب ان
يكون المراد من الصحيح ان الوضوء هو ما تعلق الامر به في الكتاب كما حققناه في المجلد وهو مسلم وقد عرفت ان الوضوء الذي تعلق به الامر في الكتاب
هو الذي يكون عند ارادة الصلوة لاجلها والوجوب في مثل هذا الوضوء مسلم فيما اذا كانت الصلوة المرادة واجبة فلا يمكن التمسك به في اثبات
الوجوب لمطلق الوضوء كما لا يخفى واما الجواب عن الاول فبان غاية ما يستفاد منه الوجوب الوضوء بعد دخول الوقت ونحن نقول به لكن
نقول انه لاجل الصلوة فالوضوء الواجب انما هو لاجل الصلوة الموقتة فاذا نوى ذلك يصح منه نية الوجوب فيكون آتيا بالمأمور به محصلا
للامتثال والحاصل انا نقول الظاهر ان المراد من الصحيح من ذلك تقييد الوقت الذي يمكن اتصاف الطهور فيه بالوجوب ويبين منه انه اذا دخل وقت
الصلوة اذ حينئذ يجب الصلوة فيجب ما يتوقف الصلوة عليه فيكون الطهور حينئذ واجبا لكونه من ذلك وليس المقصود من الحديث انه بعد دخول الوقت يكون
الطهور واجبا مطلقا ولو مع عدم ارادة الصلوة او ارادة عدمها لم يحتمل احد وجوب الطهور حينئذ على المكلف بالصلوة كما لا يخفى فالمحصل ما ذكرنا ان
المراد من الصحيح المذكور وجوب الطهور لاجل الاتيان بالصلوة فلا يكون منافيا لما نحن بصدده وعلى فرض الاغماض عن دعوى الظهور نقول غاية
ما يمكن ان يقال ان مطلق يشمل حال ارادة الصلوة وعدمها لكن لا بد من تقييده بالاول لمفهوم الشرط في الاية الشريفة كما ان تقييد اطلاق الاية انما هو بالنسبة
الى ما قبل الوقت وبعده بالحديث الصحيح المذكور فالمحصل ما ذكر وجوب الوضوء بعد دخول الوقت لاجل الاتيان بالصلوة ولذلك اطلق الاصحاب على

الوجوب الوضوء انما هو للغير فعلى هذا نقول انه اذا زالت الشمس واراد التوضؤ ولم يكن من عزمه الاتيان بالظهر كما اذا فرض انه يريد الاتيان بها قبل
الزوال فقدمها ثم النوم قبل الاتيان بالفريضة لا يسوغ له نية الوجوب في الوضوء وكذا الحال فيما اذا اراد احدث على اثر المقدمة كقراءة القرآن
بذلك الوضوء ثم الحدث ثم الوضوء للفريضة فقد تحقق بما قررنا امكان نية الندب في الوضوء مع اشتغال الذمة بالصلوة المفروضة فيما اذا لم يكن
مقصودا من الوضوء على فعل المندوب بل عدم جواز نية الوجوب حينئذ فلا بد حينئذ اما من نية الندب او القربة المطلقة فيما ذكرناه تبين لك
عدم استقامة ما ذكره صاحب المدارك حيث قال فاعلم ان المعروف من مذهب الاصحاب ان الوضوء انما يجب بالاصل عند اشتغال الذمة
بمشروط به فقبله لا يكون الا مندوبا تمسكا بمفهوم قوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وليس المراد منه القيام والا لزم تأخير الوضوء
عن الصلوة وهو باطل بالاجماع بل المراد والله اعلم اذا اردتم القيام الى الصلوة اطلاقا لاسم المسبب على السبب فانه مجاز مستفيض وقول ابي جعفر
في صحيحة زرارة اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلوة والمشروط يعدم عند عدم الشرط ويتوجه على الاول ان اقصى ما يدل عليه الاية الشريفة
ترتب الامر بالغسل والمسح على ارادة القيام الى الصلوة والارادة تتحقق قبل الوقت وبعده الا ان تعتبر المقارنة للصلوة والا لما كان الوضوء
في اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة في آخره انتهى كلامه رفع مقامه ويرد عدم الاستقامة من وجوه منها ان ما عزاه الى الاصحاب من وجوب
الوضوء عند اشتغال الذمة بمشروطه لا يخفى ما فيه من المسامحة لوضوح ان مقتضى كلامهم عدم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط بالوضوء
في اتصافه بوجوبه بل لا بد من كونه لاجل اتيان ذلك الواجب ومقتضى ما عزاه اليهم كفاية محض اشتغال الذمة بالواجب المشروط به في اتصافه
بالوجوب ولو لم يكن مقصودا الاتيان به بل كان عدمه وقد عرفت التحقيق في ذلك ومنها ما ذكره من قوله والا لزم تأخير الوضوء عن الصلوة فانه
وجه اللزوم غير ظاهر لظهور ان غاية ما يظهر من ترتب الجزاء على الشرط كون غسل الوجه واليدين مثلا بعد القيام الى الصلوة ونحو على حال
المضاف مثلا اي بعد القيام الى اتيان الصلوة واين ذلك من العلاقة على لزوم تأخير الوضوء عن الصلوة وعن ذلك قلنا بحمل القيام على الارادة
لكنه ليس لاجل ما ذكر بل لاجل عدم صحة التعليق فان مقتضى تعليق الامر بغسل الوجه واليدين على القيام انتفاؤه عند انتفائه وهو غير
صحيح للقطع بثبوت الوجوب للوضوء ولو مع عدم تحقق القيام من المكلف كما في حال الجلوس ونحوه فالذي يليق ان يجعل معلقا عليه الوجوب
انما هو الارادة سواء تحقق في ضمن القيام او في ضمن الجلوس ونحوهما كما لا يخفى ولذا قلنا ان المراد اذا اردتم وعزمتم الى الاتيان بالصلوة
فاغسلوا وجوهكم الخ فان التعليق حينئذ صحيح لا غبار عليه ومنها قوله ان الارادة تتحقق الى قوله من اراد الصلوة في آخره فانه ايضا غير صحيح اذ ليس
المذكور في الاية الشريفة اذا اردتم الصلوة حتى يصح ما ذكره بل الاية اذا قمتم الى الصلوة فلا بد في حال التقدير من رعاية جميع ما في الاية
ولذا قلنا في التقدير اذا اردتم وعزمتم الى الاتيان بالصلوة والعزم باتيان الصلوة انما يكون بعد دخول الوقت ان تقول ان الظاهر منه ذلك لاجل
قبل الوقت فلا يصح التمسك به في مقام اثبات الوجوب فيما قبله وعلى فرض الاغماض عنه نقول ان غاية ما فيه انه بعنوان الاطلاق ومعلوم
ان حجية المطلق انما يكون عند انتفاء المقيد وهو موجود في محل الكلام وهو الصحيح المذكور لوضوح ان مقتضى تعليق الوجوب الطهور على دخول
الوقت انتفاؤه فيما قبله فلا يرد فالتمسك بالاية الشريفة لاثبات الوجوب ولو قبل دخول الوقت غير صحيح ثم على فرض الاغماض عنه ايضا
نقول ان غاية ما يلزم منه لزوم وجوب الوضوء مهما تعلقت الارادة بالصلوة ولو قبل دخول الوقت ومعلوم ان مقتضى التعليق انتفاء الوجوب
عند انتفاء الارادة فيكون وجوب الوضوء حينئذ ايضا للغير فلا يصح التمسك بالاية في اثبات الوجوب النفسي كما لا يخفى على المتأمل الزكي غاية ما في
الباب انما يتجه الايراد في الحصر المستفاد من كلامه من عدم وجوب الوضوء بالاصالة الا اشتغال الذمة بالواجب المشروط به لكنك قد عرفت انه عند
الجمهور الى الاطلاق الاية الشريفة والغفلة عن المقيد المذكور ولا فلا ايراد اصلا فما ذكره من الايراد ساقط عن درجة الاعتبار ثم ان ما ذكره
من قوله والا لما كان الوضوء في اول الوقت واجبا بالنسبة الى من اراد الصلوة في آخره مستقبلا لا تحقيق في ذلك ما نبهنا عليه من التحقيق الذي
في ذلك يستدعي تقريبه ثم الاشارة الى ما فيه فنقول مراده انه لو اعتبرت المقارنة بين الارادة للصلوة وفعلها لزم انتفاء الصلوة الا بعد
للوضوء في اول الوقت فيما اذا كان المراد الاتيان بالصلوة في آخره واللازم باطل لاطباقهم على وجوب الوضوء بعد دخول الوقت ولو كان عزمه

الاتيان بالصلوة في اخره فالملزوم مثله نحن نقول لم يقل احد باعتبار المغايرة بين الوضوء والصلوة في اتصاف الوضوء بالوجوب بل المعتبر
في ذلك كونه لاجل الصلوة الواجبة سواء كان في عزم اتيان الصلوة متصلا بالوضوء او منفصلا عنه اذ الوضوء الذي يمكننا بوجوبه من الكتاب
والسنة والاجماع انما هو ذلك اذ يستفاد من هذا القول من اراد التوضأ ولم يكن في عزمه الاتيان بالصلوة الموقتة بذلك الوضوء سواء نوى
الاتيان بالنافلة فقط كصلوة الزوال مثلا او لم ينو شيئا استحب الوضوء لاجله لا يمكن في حقه قصد الوجوب ولو كان بعد دخول الوقت لانتفاء
الدليل عليه ان قيل يكفي في ذلك اطلاق قوله عليه السلام في الصحيح السالف اذا دخل الوقت وجب الطهور قلنا قد حققنا الحال في ذلك فيما ابديناه
لك ان بطلان اللازم فيما ذكره صاحب المدارك مسلم على تقدير وممنوع على تقدير اخر كما لا يخفى على المتتبع تنقيح المقام يستدعي ان يقال ان من
توضأ بعد ان دخل وقت الصلوة الموقتة فهو لا يخلو من اقسام الاول ان ينوي به لاجل الاتيان بتلك الصلوة فقط سواء نوى به الاتيان
بها بعده من غير فصل او بعده والثاني ان ينوي به الاتيان بالصلوة الموقتة والنافلة وغيرها من الغايات التي يستحب لاجلها الطهارة والثالث
ان لا ينوي به سوى النافلة ولم يكن في عزمه الاتيان بالموقتة بذلك الوضوء بل كان في عزمه عدم الاتيان بها معه والاول لا شك في نية الوجوب فيه
والثالث لا يمكن فيه قصد الوجوب بل ينوي فيه الاستحباب وان جاز الاكتفاء بالقربة المطلقة في الصحيحين واما الثاني فيمكن التوفيق لكونه جامعا
بين الغاية الواجبة والمستحبة بما يمنع التداخل بان ينوي فيه الوجوب بالاضافة الى الغاية الواجبة والاستحباب بالاضافة الى الغايات المستحبة ويلزم
ان يكون شيئا واحدا شخصيا مصداقا للواجب والمستحب مع تضادهما او ينوي فيه الوجوب فقط او الاستحباب كذلك ولا هذا ولا ذاك بل ينوي فيه
القربة المطلقة والاول قد عرفت الحال فيه واما الثاني فاللازم فيه قصد الوجوب بالاضافة الى الغاية المستحبة ايضا فيكون ناويا للوجوب فيما ليس
بواجب لاجتماعه مع الواجب كما ان في الثالث عكس ذلك فاللازم فيه قصد الاستحباب حتى بالاضافة الى الغاية المستحبة فاللازم في الثاني تغليب
الواجب على المستحب كما ان اللازم في الثالث تغليب المستحب على الواجب فيحتمل بطلان الوضوء فيهما من راس سيما في الثالث واما الرابع فلا ريب في صحته لعدم المانع
الاعراض عنه ويمكن قصد الوجوب بجواز ترجيح الحال في ذلك يستدعي ان يقال كان بالوضوء المستحب الذي عرف به الغاية المستحبة يسوغ الاتيان بالواجب
لواجب يكون الامر في الواجب ايضا كذلك اذ الغايات المستحبة للوضوء مع الوضوء الواجب كما يتوقف بها مع الوضوء المستحب وذلك مما لا ريب فيه
والسر في ذلك في الغالبين هو ان الحدث مانع من الاشتغال بالصلوة كما انه مانع من ترتب الكمال في الغايات المستحبة فاذا توضأ المكلف لاجل غاية
من غايات المستحبة يكون ذلك موجبا لرفع الحدث المانع فلا يبقى مانع من الاشتغال بالموقتة فيسوغ الاتيان بها واما الموجب للوضوء للصلوة من الكتاب
والسنة والاجماع انما هو في حق المحدث اما الكتاب فلما في الصحيح المروي في اوائل التهذيب عن ابن ابي عمير عن ابن اذينة عن ابن بكير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام قوله تعالى اذا قمتم
الى الصلوة ما يعني بذلك قال اذا قمتم من النوم الحديث وقد سمعت من كلام السيد المرتضى قدس الله سره دعوى اطباق المفسرين عليه ومعلوم
ان النوم من الاحداث الموجبة للوضوء كما هو المدلول عليه بالاية الشريفة بعمومه ما ذكر وغيرها يكون المدلول عليه بالاية الشريفة وجوب الوضوء
بالاضافة الى المحدث واما السنة فلان المدلول عليه بقوله عليه السلام اذا دخل الوقت وجب الطهور وجوب الطهور انما يرفع الحدث ومعلوم ان ذلك انما
هو عند تحقق الحدث واما مع انتفائه فلا يرفع به الحدث الا ما كان كذلك عند وجوده فيجب الوضوء مع عدم وجوده مخالف للقطع لا يصار اليه الا بالدليل
هو فيما نحن فيه واما الاجماع فغير منعقد الا في اليقين لامكان انطباق دعوى الاصحاب الى الوجوب الوضوء انما هو في حق المحدثين دون المتطهرين او انما تحقق ذلك
فلنعد الى ما كنا بصدد بيانه فنقول ان من اشتغلت ذمته بالواجب المشروط بالطهارة واراد التوضؤ لاجل اتيانه وكان في عزمه الاتيان بالغايات المستحبة
ايضا فهو اما ينوي القربة المطلقة وقد عرفت انه مما لا ينبغي الريب فيه ولذا كان مقتضى كلام المعتبر للوجه خلافه ويحتمل حمل كلامهم على غير الصورة
الموقتة اي اذا كان المنوي محضا في الموقت مثلا او ينوي الوجوب فقط وهو ايضا مما لا ينبغي الريب فيه لكن ينبغي ان يجعل الغاية الصلوة الموقتة
فاذا اتى بالوضوء الواجب للصلوة الموقتة يوجب ذلك ومع حدوثه بلا ... فله ان ياتي بالغايات المستحبة بعد ما الواجب او مؤخرا عنه لما بيناه
وهل يسوغ في حقه الاتيان بالوضوء المستحب فاتى بالوضوء المستحب بعد معاينة المستحبة الظاهر لا لانتفاء المقتضي وهو الحدث نعم يسوغ بقصد
التجديد لكن في محل التجديد واما اتيان الوضوء بقصد الاستحباب فقط في الصورة الموقتة اي فيما اذا كان عزمه الاتيان بكل من الواجب والمستحب

فياتي بالوضوء

فياتي بالوضوء المستحب ثم ياتي بالمشروط الواجب ربما يقال بعدم جوازه لما عرفت من ان مقتضى الكتاب والسنة ان الوضوء مع نية اتيان الواجب
به يكون واجبا فنية الاستحباب فيه حرج يكون نية الاستحباب في الواجب وهو غير صحيح نعم لا باس به فيما اذا لم يكن عزمه الاتيان بالمستحب لكنه خارج عن
الموضوع وانت اذا احطت خبرا بما ابرزناه في المقام من البيانات الى ما تبين ... الحال في حكم هذا السؤال لكنا نعيد المقال توضيحا من عنده الى حاصل
السؤال وتمهيدا لما ينبغي التنبيه عليه لاهل الفضل والكمال فنقول من اشتغلت ذمته بالصلوة الموقتة اما اداء وقضاء فههنا مقامان
احدهما ان يكون الذمة مشغولة بالصلوة الادائية ثم لو توضأ لاجلها يكون ذلك الوضوء واجبا فلا يجوز فيه قصد الاستحباب ولما لو توضأ لا لاجلها
بل لاجل غاية من غايات المستحبة فيكون الوضوء مستحبا لموضوع قبل نية الوجوب بل يليق بقصد الاستحباب فالقم جواز اتيان الموقتة به بعدم جواز
اعادته ... الزوم لما فصلناه والثاني ان يكون الذمة مشغولة بالقضاء فعلى القول بالمواسعة يكون الامر مثل الواجبة الادائية فاذا توضأ لاجل
الاتيان بالصلوة القضائية يكون كالامر مثل الواجبة الوضوء واجبا يصح فيه قصد الوجوب واما اذا توضأ لا لاجل ذلك بل لاجل غايات المستحبة فلا يصح
فيه قصد الوجوب بل ينوي فيه اما الاستحباب او القربة وبالجملة ان الامر على اشتغال الذمة بالصلوة الادائية كما فصلنا الحال في ذلك واما على
القول بالمضايقة فبناء على ما حكاه العلامة في المختلف عن السيد المرتضى وابن ادريس من المنع عن الاشتغال بالافعال المباحة والافعال المندوبة
بل الواجبات الموسعة من النوم لا يستبعد الفرق ... لا يمكن في حقه الاتيان بالوضوء المستحب لكن لا باعتبار وجوب الوضوء ولو مع العزم بعدم الاتيان
بالقضاء بل لاجل المنع عن الاعمال المندوبة واما على القول بامكان صحة المذهب بناء على صحة القول من المضايقة والفورية فيكون
الوضوء فيما اذا لم ينو به الاتيان بالفوائت بل ينوي به احد الغايات المندوبة مندوبا والحاصل ان اشتغال الذمة بالقضاء لا يوجب اتصاف
الوضوء بالوجوب على ... كان لانتفاء الدليل عليه بل نقول ان الوضوء الواجب بالاصالة انما يكون اذا ان ينوي به لاجل اتيان الفائتة
مثلا فلا يتفاوت الحال بين اشتغال الذمة بالفائتة وعدمه فيما ذكرنا من ان الفرق بينهما هو انه مع اشتغال الذمة بالفائتة يمكن قصد الوجوب
في الوضوء في جميع الاحوال بخلاف فرع اشتغال الذمة فانه انما يمكن بعد دخول الوقت وقبل الاتيان بالموقتة ولا يتفاوت من هذه الجهة بين
القول بالمضايقة والمواسعة في الفوائت كما لا يخفى **تنبيه** اعلم انه انما يتوهم من العلامة في نهاية الاحكام تحقق نية الوجوب في الوضوء لمن
عليه قضاء ولو لم ينو انه لاجلها قال لو توضأ من عليه قضاء وعليه قبل دخول الوقت الوجوب لمطلق الوجوب ثم ظهر الكذب فان كان مع تعذر العلم صح وضوئه
والا فلا ولو نواه مع العلم بعدم دخول الوقت لم يصح وضوئه ويحتمل ضعيفا صحته بناء على ان الموجب للطهارة هو الحدث وقد وجد الان
ووقتها يتضيق عليه بدخول الوقت ولانه اكمل فيحصل به ... الا انه يجوز الترك وهو غير دافع فصل لا ولاية لو صلى الفرض به بطلت صلوته فلان
لم يتوضأ ... وتوضأ اخرى قبل دخول وقتها واجبا صح وضوئه اذ صار عليه صلوة واجبة تجب لها الوضوء ولو توضأ قبل دخول الوقت ...
قبل ... الاستيناف على نية الوجوب لانه حدث دخل عليه وقت الموقتة ويحتمل الاتمام بنية الوجوب لئلا يبطل العمل ... ورفع مقام
ويحتمل ... ذلك ... الوضوء من لا قضاء عليه قبل دخول الوقت الوجوب الى اخره ان مقتضى المفهوم صحة ذلك فيمن عليه قضاء
مطلقا ... فانه لم يقيد توضأ الموقت قبل دخول وقتها واجبا صح وضوئه اذ قد صار عليه صلوة واجبة ...
دخل عليه وقت فريضة ... في هذا الكلام هو انه مع دخول وقت الفريضة يكفي لنية الوجوب كما لا يخفى والجواب اما عن الاول فلان
مفهوم ... كان ... هو عدم صحة نية الوجوب قبل دخول الوقت فيمن لا قضاء عليه ... فيمن عليه قضاء والمقصود في ... الكلي
فاللازم في الثاني الايجاب الجزئي لا الكلي وهو مسلم اذا كان الوضوء للقضاء **سؤال** بعضی مدعی این مطلب شده اند که در نوافل لازم است اقتصار
بصیغه السلام علیکم و عدول از آن بصیغه دیگر جایز نیست و هم چنین جمع ما بین السلام علیکم و ما بین دو صیغه دیگر از سلام در نوافل جایز
نیست ... **جواب** ... در تشهد نوافل اقتصار بصیغه السلام
علیکم ... بصیغه السلام علینا ... جایز نیست ...
و اقتصار بصیغه السلام علینا و علی عباد الله الصالحین جایز است ... در نوافل ... السلام علیکم و اقتصار بصیغه السلام علینا ...

وتفاوت در این باب مابین فرایض و نوافل نیست و ظاهر شیخ طوسی قدس الله روحه دعوی اجماع شیعه است در این باب چنانچه مطلع خواهی شد و
دلیل بر این مطلب اطلاقات نصوص [illegible] مستفیضه منقوله از طرق عامه و خاصه [illegible] از جناب [illegible]
حضرت رسالت پناه [illegible] تحریم الصلوة التکبیر و تحلیلها التسلیم بنا بر آنکه تسلیم [illegible] چنانچه شامل السلام علیکم هست شامل
السلام علینا [illegible] نیز هست چنانچه شیخ صدوق [illegible] حدیث حسن [illegible] نقل نموده که در آن حدیث تصریح
شده که لفظ تحلیلها التسلیم شامل السلام علینا [illegible] الصالحین نیز می باشد و هم چنین در کتاب خصال [illegible] ذکر فرموده که صریح بر این مطلب
است چنانچه تحقیق این مطلب [illegible] در کتاب مطالع الانوار نموده ایم بنا بر این [illegible] صلوة [illegible] نافله
[illegible] جواز اقتصار [illegible] بر یک از [illegible] جواز اقتصار است [illegible] لازم نیست در
نوافل اقتصار بصیغه السلام علیکم و [illegible] بصیغه السلام علینا جایز خواهد بود و هم چنین دلالت می کند بر این مطلب حدیثی که ابن ادریس
[illegible] از کتاب [illegible] نقل [illegible] از ابی بصیر که او از حضرت صادق [illegible] نقل نموده که [illegible] فرموده که [illegible] دو رکعت از نوافل
[illegible] بتسلیم [illegible] تسلیم چنانچه [illegible] شامل السلام علینا نیز می باشد و هم چنین دلالت دارد بر این مطلب حدیث صحیحی که ثقة الاسلام شیخ
الطائفه [illegible] در کتاب کافی و کتاب تهذیب روایت نموده اند که حاصل مضمون آن این است که اگر [illegible] السلام علینا و علی عباد الله
الصالحین [illegible] و [illegible] از صلوة واجبه و مستحبه [illegible] بمقتضای صریح [illegible] جواز اقتصار است در هر یک از آنها
بصیغه مذکوره [illegible] از علما [illegible] مابین صلوة نافله و فریضه در این باب نشده و توهم این مطلب از کلام شیخ طوسی در مصباح [illegible]
[illegible] بصیغه السلام علیکم [illegible] لازم نمی آید که
ایشان [illegible] اقتصار بصیغه السلام علینا [illegible] علاوه آنکه ایشان در موضعی از تهذیب تصریح نموده اند
بجواز گفتن السلام علینا در نافله [illegible] دعوی اجماع شیعه بر این مطلب [illegible] که در فرایض جمع مابین السلام علیکم
و دو صیغه دیگر از سلام جایز و [illegible] و در نوافل این مطلب ثابت نیست پس [illegible] خواهد بود جواب این مطلب نیز [illegible] و فی الحقیقه
[illegible] استحباب سیغتین در نوافل محتاج بدلیل که دال بر این مطلب باشد بخصوص نیستیم و ما این مطلب را [illegible] مثالی که
[illegible] بیان [illegible] مثال ما نحن فیه این است که سلطان [illegible] مرکب از اجزای متعدده که بعض از آن
اجزاء [illegible] در تحقق [illegible] آن معجون دارد [illegible] آن اجزا [illegible] مطلوب از آن معجون تحقق [illegible] بعضی دیگر [illegible] است بلکه
با شفای [illegible] معجون متحقق می شود لکن [illegible] کمال [illegible] مطلوب
آن معجون متحقق می شود لکن آن [illegible] کمال موقوف بر مراعات جمیع اجزا است [illegible] سلطان اسمی تعیین [illegible] آن معجون [illegible] طلب می کند
آن معجون را [illegible] آن [illegible] تعیین نموده بعنوان حتم و الزام و [illegible] دیگر [illegible] معجون را طلب می نماید [illegible] همان اسم
لکن نه بعنوان حتم و الزام بلکه بعنوان ندب و رجحان بنا بر این [illegible] آن معجون [illegible] متعلق طلب حتمی [illegible] است و در صورت
ثانیه [illegible] بیان [illegible] نیست و هذا مما لا ریب فیه [illegible] می گوییم [illegible] از مثل آن معجون است اجزای
واجبه [illegible] و اجزای مندوبه [illegible] اجزای واجبه [illegible] است که [illegible] باعث عدم حصول امتثال است و اجزای مستحبه
است که [illegible] موجب [illegible] عدم امتثال [illegible] لفظ صلوة [illegible] تعیین نموده [illegible]
[illegible] این اسم اراده نموده [illegible] حتم و [illegible] استحباب و معلوم [illegible] کفایت می کند در علم [illegible]
در قسم دیگر [illegible] صورت ثانیه [illegible] بیان [illegible] خواهد بود [illegible] که اجزای واجبه صلوة و اجزای مندوبه آن در صورتی که
متعلق طلب حتمی است معلوم [illegible] لفظ [illegible] دیگر متعلق طلب استحبابی شد [illegible] مشخص می شود که مراد در این صورت [illegible]
همان [illegible] اجزا است [illegible] در صورتی که دلیل بخصوص دلالت کند بر عدم اعتبار امری از امور معتبره را و اولها اعتبار امری [illegible]

که دلیل مشفعات

که دلیل مشفعات ظاهر می شود مراد همان [illegible] است پس در صورتی که صلوة متعلق طلب ندبی است در حکم بقای اجزاء آن محتاج به
دلیل [illegible] خواهد بود پس جمیع اجزای مستحبه در صورت ثانیه محکوم به بقا است تا خلاف آن مشخص شود بنا بر این می گوییم جمع مابین صیغ
ثلثه راجح است در فرایض پس در نوافل نیز راجح خواهد بود [illegible] دلیل بر عدم آن نداریم و هو المدعی بنا بر این حکم می کنیم در نوافل باستحباب
اموری که مستند [illegible] ظاهر است در فرایض مثل قول بسم الله و بالله [illegible] در تشهد و قول بحول الله و قوته اقوم و اقعد
القیام من السجود و قول سمع الله لمن حمده بعد الانتصاب عن الرکوع و قول [illegible] بعد از آن و هم چنین است در ما در هر یک از
رکوع و سجود [illegible] که مستند [illegible] مذکور بعنوان اطلاق [illegible] در اثبات [illegible] محتاج با اطلاق [illegible] اگر
[illegible] این مسلم است لکن دلیل بر عدم استحباب جمیع صیغ ثلثه در نافله داریم و آن چنان است که شیخ طوسی در مصباح در تشهد نافله [illegible]
بصیغه السلام علیکم [illegible] و اگر [illegible] اقتصار [illegible] در تشهد [illegible] واجب [illegible] بلکه [illegible]
[illegible] در تشهد صلوة [illegible] جمع مابین صیغ ثلثه [illegible] جواب [illegible] دلیل [illegible]
[illegible] از مقتضای قواعد مذکوره [illegible] شیخ طوسی در تهذیب تصریح نموده بجواز جمع مابین السلام علینا و السلام
علیکم [illegible] بعد از [illegible] احادیثی که مشتمل است بر جواز تسلیم در دو رکعت شفع و عدم [illegible] حاصل آن این است که [illegible] احادیث
[illegible] بر تسلیم مخصوص بصیغه السلام علیکم [illegible] در تشهد السلام علینا و علی عباد الله الصالحین از نماز خارج می شود
بعد از آن صیغه [illegible] مابین گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و عدم آن [illegible] در تشهد [illegible] السلام علینا
و علی عباد الله الصالحین از نماز خارج می شود و بعد [illegible] مابین گفتن السلام علیکم و عدم آن [illegible]
مقصود استحباب و عدم [illegible] این کلام از شیخ طوسی [illegible] در جواز جمع مابین سیغتین در نافله [illegible]
ایشان در مصباح [illegible] این کلام مرجع مابین السلام علینا و السلام علیکم بوده در نافله و اما السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و
برکاته پس ممکن است [illegible] شیخ طوسی [illegible] شیخ الطائفه در تهذیب [illegible]
[illegible] روایت نموده [illegible] از دو رکعت [illegible]
[illegible] السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته [illegible] حاصل [illegible]
که گفتن السلام علینا و علی عباد الله الصالحین [illegible] صلوة حاصل خواهد شد [illegible] دو رکعت [illegible]
[illegible] صلوة [illegible] بخلاف آنکه [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] سوال سائل [illegible] جواز السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته [illegible] متحقق می شود [illegible]
معصوم [illegible] از آن اعتقاد [illegible] بصیغه دیگر است [illegible]
صیغه در نافله [illegible] از این حدیث [illegible] جواب [illegible] در نافله [illegible] سوال کفایت می کند
در اثبات [illegible] صلوات واجبه [illegible] حکم جواب [illegible] اطلاق [illegible] حدیث [illegible] که ثقة الاسلام
و شیخ الطائفه در کافی و تهذیب روایت [illegible] از حضرت صادق [illegible] روایت نموده که آنحضرت [illegible]
و هم چنین [illegible] جناب رسول خدا [illegible] و معلوم است السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته در نماز نافله [illegible]
تشهد [illegible] جناب رسول [illegible] حدیث صحیح [illegible] خواهد بود [illegible]
مستحب خواهد بود و هو المطلوب [illegible] مخصوص [illegible] از احادیث [illegible] در مباحث تشهد
و غیرها ظاهر می شود [illegible] از علما [illegible] مابین صلوة واجبه و مندوبه در این باب [illegible] جمع [illegible] صیغ ثلث در نافله
[illegible] در نافله ثابت نیست [illegible] اکثر [illegible] است که

ناظر ثابت نیست مگر در بعضی موارد مثل کلا ستسقا رفیع بعدم جواز بوده الخ لیکن در این نیست که طلبیر صیغ سلام در نماز زیاده از حد
جماعت است پس اگر جمع مابین سه ثلث جایز نمی‌ود این اول بود که متعرض شوند و تنبیه نمایند نسبت با ایشان جماعت چنانچه ظاهر است و از جمله چیزها
که مؤید این مطلب است که تفاوت مابین فرایض و نوافل در این باب نمی‌باشد استدلالی است که صاحب مدارک قدس سره نموده بر اینکه سلام در
صلوات واجب نیست و استدلال نموده بر این مطلب به حدیث صحیح که معویة بن عمار از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرموده وقتی که فارغ
از طواف شوی پس بیا بمقام حضرت ابراهیم پس دو رکعت نماز در مقابل انمقام می‌کنی و می‌خوانی در رکعت اولی قل هو الله احد و در رکعت ثانیه
قل یا ایها الکافرون بعد از آن تشهد می‌خوانی و حمد و ثنا و جناب اقدس الهی می‌کنی و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستی و سؤال می‌کنی که جناب
حضرت باری عز شانه از تو قبول کند وجه استدلال آنست که ظاهر حدیث آنست که سلام در رکعتی طواف واجب نیست و طواف ام است
از نماز واجب و مستحب و نماز یجب طواف واجب اکرم واجب است لکن منیت طواف مستحب مستحب است و اتفاق از علما کابل بتفرقه مابین نوافل
فرایض و ملیخ انواع فرایض شده پس سلام واجب نخواهد بود مطلقا از این استدلال ظاهر میشود که حکم سلام در فرایض و نوافل یکی است پس
هر سلام ثابت در فرایض ثابت در نوافل هم خواهد بود و حدیث الظهر و الحکم ما می‌رسیم جماعتی از فقها سلام در تعجیل سهو متعرض اند بعضی حکم می‌کنند
بتعیین سلام مخرج از صلوة و بعضی غیر آن را قایل شده اند قال فی الدروس و یتشهد بعدها تشهدا خفیفا و یسلم التسلیم المخرج من الصلوة
و قال العلامة یخرج منهما بالتسلیم علی النبی و احتلف از علما در وجوب در تسلیم ناظر تعرض کرده اند که بیان آن در تسلیم فرایض ذکر شد و بعد الشروع
سلم چنانچه سلام سهو متعرض شده اند سؤال اسم مبارک جناب پیغمبر را در نماز شنید یا بشنود یکبار صلوات بفرستد یا متعدد
شود متعدد صلوات بفرستد جواب در حین استماع اسم شریف آن فخر عالم صلوات مستحب است خواه در نماز بوده باشد یا غیر نماز و بعد در صورت
که مکرر استماع نمود مکرر در صلوات نیز مستحب خواهد بود خصوص صلوات در صورتیکه فاصله مابین استماع و استماع دیگر متحقق شده باشد سؤال
هرگاه بعضی از عوام الناس تحقیق بعضی از مسایل اتفاقیه را نمایند یا جاهل باشند تعلیم ایشان نمودن مرجحات یا نه و از کتاب مجتهد حی مسائل را
با ایشان تعلیم کرد هیچ صورت دارد جواب احسن عبادات تعلیم امور شرعیات جهال از قرائت و کیفیت قرائت و مسائل معتبره در نماز لکن
این شخص معلم در مسائل فرعیه می‌باید یا مجتهد باشد یا اخذ از مجتهد نموده باشد خواه بواسطه یا بواسطه شخص عادل یا اخذ از کتاب مجتهد نموده
بشرط اینکه بفهمد تا بفهماند جهلا تعلیم مسائل شرعیه جهال از کتاب مجتهد در صورتیکه این شخص معلم بفهمد بی عیب است ملکه بسیار بسیار مطلوب
و مستحسن است سؤال هرگاه در اثنای نماز حمد یا کسی فراموش کرده چه کند جواب اگر قرآن حاضر باشد از روی قرآن بخواند و اگر نباشد نماز را
قطع کند از قرآن بخواند یا از کسی تعلیم بگیرد و هرگاه وقت وسعت نداشته باشد بقدر حفظ از قرآن بخواند سؤال کسی که شغل او زراعت باشد
هر سال در اوقات بیکاری هیچ شغلی ندارد چرا روزه را از کند چیزی که ده روز به خانه نماند آیا کثیر السفر محسوب میشود یا نه جواب بلی کثیر السفر است
سؤال شخصی ظن قوی دارد که قضای نماز یومیه و کسوف و خسوف و زلزله در ذمه دارد آیا بمجرد ظن بدون علم نماز ها واجب است یا نه و بر فرض
عدم وجوب اگر مکلف خواسته باشد احتیاطا آن نماز ها را بنیت قربه مطلقه بدون انضمام نیت وجوب یا ندب قضا نماید آیا صحیح است و
شرعیت دارد و تشریع نخواهد شد و با وضوی این نماز ها نماز ادا می‌توان کرد یا نه و این شخص در نفس الامر مشغول الذمه این نماز ها
بوده باشد آیا این طور قضا نمودن براءت ذمه او حاصل می‌شود یا نه و اگر این شخص قبل از دخول وقت صلوة یومیه بجهت این نماز ها وضو بسازد آیا
بجهة عدم تعیین نیت نماز ها یا واجب است وضو بنیت قربه مطلقه بسازد مثل اینکه وضو بسازد از برای مباح بودن نماز و رفع حدث و قربة الی الله
یا طور دیگر است جواب اگر ظن باشتغال بقضای یومیه و قضای نماز کسوف و خسوف مسبوق بعلم باشتغال ذمه به صلوة مذکوره بوده باشد
مثل اینکه این نماز ها از این شخص فوت شده بود و قضا هم بعمل آورده و حال قطع باشتغال ذمه ندارد لکن مظنه باشتغال ذمه دارد در چنین
صورت تدارک او واجب است قضا به نیت وجوب و قربه خود می‌تواند بعمل آورد و اگر چنین نبوده باشد بلکه ظن ابتدائی بوده باشد احتیاط
این است که معاقب نبوده باشد لکن در چنین صورت ایشان قضا به نیت قربه مطلقه بسیار خوب است و اگر به نیت مطلقه ایشان نماید و در

واقع ذمه او مشغول بوده باشد اثار الله مسقطان خواهد بود و در نیت وضو می‌تواند بهمین تفصیل نیت نماید یا این نحو که وضو میسازم
جهة اباحه چنین نماز قربة الی الله و می‌تواند به نیت طهارت مطلقه ایشان بوضو نماید یعنی چونکه مستحب است وضو جهة کون مکلف بر طهارت
باین قصد ایشان بوضو نماید و با این وضو می‌تواند چنین نماز ها را ایشان نموده باشد سؤال شخصی مذکور در مسئله سابقه محدث است بحدث
اصغر یا اکبر و اراده قضای صلوات مظنونه دارد آیا نماز و وضو در وقت فرایض یومیه داخل شده است و این شخص هم دوست نمیدارد که نماز در اول
وقت یومیه جنب یا بی وضو باشد و می‌خواهد با وجود مراتب مظنونه وضو بسازد یا غسل جنابت بکند و طوری که شرعیت داشته باشد بعد
از دخول وقت بتواند با آن وضو و غسل جنابت نماز بگذارد آیا نیت این طهارتین در اینجا وضع باید کرد که بعد از دخول وقت احتیاج باعاده
نداشته باشد و با نها عمل بشروط بطهارت بتواند نمود جواب اگر قصد این شخص این است که ایشان بغسل جنابت بجهة ایشان بصلوة مظنونه بوده
باشد و مظنونه حالیست قضا و چنین نماز میتوان چه بکند که معقول او است لازم نیست در چنین صورت ایشان بغسل بقصد احتیاط میتواند نمود
و هم چنین در نیت اقتصار بقربه مطلقه می‌تواند نمود و اگر این قصد ایشان نیست یعنی نیت ایشان صلوات مظنونه نداد با غسل را بهمین نحو که
مذکور شد می‌تواند بعمل آورد باین نحو که غسل می‌کنم بجهة اینکه طاهر از حدث بوده باشم در این وقت چنین غسل یا شکال صحیح است و هم چنین است
حال در وضو با چنین غسل و چنین وضو بعد از دخول وقت نماز فریضه ایشان نماز مفروضه می‌توان نمود سؤال در نماز عید نیت زکوة
باید کرد یا سنت و اذان و اقامه در کار هست یا نه جواب اذان و اقامه در نماز عید ثابت نیست و در این زمان نماز عید را به نیت استحباب
با قربه ایشان نماید و نیت وجوب صحیح نیست سؤال هرگاه کسی اعمال شکیات داند آیا اعاده نماز را باید کرد یا نه جواب در ترک تعلم اثم و عاصی
است و اما هرگاه در نماز شک نکند و نیت که نماز صحیح بوده باشد اگر چه احوط اعاده آن نماز است بعد از تعلم احکام آن شک سؤال زید
وصیت کرد که حمام ملکی دارم سی تومان آنرا بفقرا بدهید و به وارثه نداد و عمل بوصیت کرده‌اند در این صورت در این حمام غسل و نماز می‌توان
کرد یا نه دیگر کسی صوم و صلوة در ذمه او نیست ایام می‌تواند که صوم و صلوة دو باره بگیرد و هم کسی که صوم و صلوة غیر از برای او نیت کرده
گوید صوم و صلوة بتو می‌دهم و صیغه می‌خوانم هر وقت می‌خواهی بکن و صیغه خوانده شد و پول از او گرفت آیا می‌تواند رد کند و نکند صوم
و صلوة را این زمین در بهاء است که می‌تواند بگیرد یا وجوب کرد صوم و صلوة غیر در بهاء دیگر اینکه زمین در مفتوح العنوة است یا نه
و بر فرضی که مفتوح العنوة باشد کسی او را اجارت کرد بعد او فوت شد و عمارت او خراب شد و او وارث دارد دیگری آمد و او را تصرف کرده و کرم
آیا در اینها صحیح است که یکی بجای این زمین در تصرف بدرها بوده با صحیح جواب اگر مقصود موصی این بوده که حمام را قیمت نموده بقدر سی
تومان از زمین حمام را تسلیم فقرا نموده باشند و به وارثه عمل بوصیت نموده در این صورت غسل در آن حمام باطل بلکه جمیع تصرفات در آن
خلاف شرع و موجب عقاب است و اگر مقصود این بود که حمام را تقویم قیمت نموده حمام را خود ورثه تصرف شده بقدر سی تومان از قیمت آن حمام
از مال خود شان بفقرا داده باشند در این صورت غسل و تصرفات صحیح و بی عیب است لکن بورثه لازم است از مال خود شان بفقرا رسانند
باشند اگر مقصود این بوده باشد که حمام را بفروشند و بعد از فروختن سی تومان از قیمت را بفقرا بدهند در این صورت تا حمام را نفروخته
در آن بی عیب است لکن بعد از فروختن لازم است بمقتضای وصیت عمل نموده سی تومان را بفقرا رسانیده باشند در این صورت لازم است
تفصیر ... ثلث آن تماما اینها هر در صورتیست که ثلث موصی علاوه بر سی تومان یا معادل آن بوده باشد یا کبار ورثه امضا نموده باشند و
صورتیکه چنین نبوده باشد امر در معادل بجوابیست که مذکور شد و اما در خصوص اجیر شدن در صوم و صلوة در صورتیکه ذمه او مشغول
بوده باشد بصوم و صلوة مسلمان دیگر پس در صورت مفروضه که وصی می‌گوید صوم و صلوة بتو میدهم هر وقت خواسته باشی بعمل آوری چنین
صورت ظاهر نیست که بی عیب بوده باشد احسن از این آنست که زمان عمل را تعیین نموده مثلا اگر موجر بگوید که خود را اجاره کردم تو بجهة
آنکه یکسال قضا را در مدت چهار ماه مثلا بعمل آورده باشم در چنین صورت لازم است که این عمل را تاخیر از این مدت نموده باشد اجیر شدن در ایام
مذکوره بجهة صلوة و صوم بجهة دیگری بجهتی که منافی با صلوة مذکوره در مدت مذکوره بنماید مطلقا اشکال در آن نیست و اما سؤال از مفتوح العنوة

بودن ملک و جواب این است که مفتوح العنوة بودن ملک در ثابت نیست بلکه ظاهر این است که نبوده باشد بنا بر این هرگاه متصل در تصرف مسلمانان
باشد مادام که مخصص تصرف یا وارث او معلوم نبوده باشد و مدعی ملکیت نبوده باشد دیگران تصرف نمیتوانند نمود یا علم ازین تصرف اگرچه حال آنست در
ابتدا آن منهدم شده باشد و اما هرگاه ملک مخروبه بوده باشد مالک آن معروف نبوده باشد در چنین صورت آن محل از انفال می باشد و تصرف امام
عصر است تصرف بجهة شیعیان ایشان جایز است سؤال داعی شریعتی در ادراک جماعت بچه چیز است آیا در حال رکوع اگر کسی امام را دریابد ادراک
جماعت نموده باشد یا باید در حال قیام ادراک نماید امام را جواب عدم ادراک امام در حال قیام موجب عدم ادراک جماعت نمیشود بلکه هرگاه
ادراک امام در رکوع نمود این کفایت میکند در ادراک رکعت در جماعت لکن این متصور بچهار صورت میشود اول آنست در حین اخذ امام ملحق به
امام در رکوع شد دوم آنست که امام مشغول بذکر در رکوع بوده این شخص داخل در رکوع شد و ایشان بذکر نمود لکن باین نحو که امام مشغول
بذکر اخر رکوع بود این شخص ایشان بذکر نمود سیم آنست که این شخص داخل در رکوع شد و ایشان بیک ذکر رکوع نمود در وقتی که امام مشغول به
صلوات بود ظاهر این است که در کل صور ثلث مذکوره ادراک رکعت را با جماعت نموده است چهارم آنست که داخل در رکوع شده و ادراک امام را در رکوع
نموده لکن در وقتی که امام از کل اذکار فارغ شده بود و امام رفع راس نمود از رکوع قبل از آنکه این شخص یک ذکر را تمام نموده باشد یا قبل از شروع
ذکر در اینصورت مدرک جماعت که ادراک رکعت با جماعت کرده باشد لکن احتیاط این است که اعاده نماز نماید بعد از نماز این چهار صورت در وقتی
بود که ادراک امام در رکوع نموده باشد و اما هرگاه ادراک امام در رکوع ننموده باشد باین نحو که بعد از آنکه منحنی شد بجهة رکوع قبل از بلوغ بحد رکوع
امام رفع راس نمود یا شک دارد که بعد از بلوغ بحد رکوع امام در آن وقت در رکوع بوده است یا نه در این صورت ادراک رکعت ننموده است
نماز لازم است آنچه مذکور شد شش صورت در مسئله است صورت هفتم آنست که تکبیرة الاحرام گفت بقصد اقتدا با امام جماعت لکن قبل از رسیدن
بحد رکوع امام رفع راس از رکوع نمود در این صورت نماز این شخص ظاهر صحیح است با نیت که قطع نماید و حق این شخص لازم نیست بلکه جایز نیست لکن مخیر
است میان دو امر اول آنست که قصد انفراد نموده نماز را خود تمام نماید دوم آنست که تامل نماید یعنی باقی بر وصف اقتدا و ایتمام باشد تا امام بعد از
فراغ از رکعت برخیزد در آنوقت این شخص قصد متابعت با امام نماید رکعت اول این شخص خواهد بود رکعت ثانی امام لکن قصد انفراد اسلم است
از بقاء بر وصف ایتمام این صورت بوده که در رکعت اول نماز ملحق با امام بوده باشد و اما هرگاه در رکعت ثالث امام ملحق با امام شده باشد یا امر
بنحوی که مذکور شد در صورتی که امام در تشهد اقتصار نماید بمقدار متعارف و اما هرگاه در تشهد اختیار تطویل تشهد طویل در این صورت بقا
بر وصف ایتمام بودن منجر میشود باینکه لازم آید ... قیاس که تمامی صورت نماز شود پس در چنین صورت عدول از ایتمام با نفراد نماید تا ... خوف
ایشان نماید هم چنین است هرگاه در سجود ذکر سجود را بسیار طول بدهد و اما هرگاه چنین حالت در رکعت ثالثه اتفاق افتاده پس هرگاه قصد انفراد نمود
اشکالی در آن نیست و اما هرگاه بر وصف ایتمام باقی ماند چه کند قرائة در حق این شخص در چنین صورت مطلوب و لازم است آیا لازم است که صبر نموده
تا امام برخیزد و بجهة رکعت چهارم در آنوقت این شخص مشغول قرائت شود یا لازم نیست تامل نمودن بلکه در حال اشتغال امام بسجود و تشهد اشتغال
ماموم بقرائت جایز خواهد بود حکم بجواز قرائت قبل از قیام امام در این صورت اشکال از سابق خواهد بود نظر باینکه حرف از سجود و تشهد که امام آن
مینماید از اجزاء رکعت ثالثه است پس لازم می اید در وقتی که امام مشغول برکعت ثالثه باشد ماموم ایشان بقرائت نموده باشد با آنکه قرائت از ماموم
در وقتی که امام مشغول برکعت ثالثه باشد ساقط است لکن در حیثیت که حکم بجواز قرائت توان نمود حکم بسقوط قرائت از ماموم در وقتی که امام
مشعر در صورتی است که رکوع رکعت ثالثه را با امام درک کرده باشد خوب محل کلام خلاف گفت لکن اسلم در این صورت این است که تامل
نموده تا امام برخیزد آنوقت مشغول بقرائت شود بلکه اسلم از این آنست که عدول از اقتدا با نفراد نماید چنانچه در سابق بیان شد سؤال هرگاه
در وقت برخواستن بنماز وقت منتشر باشد قضا و ادا آن نماز بچه نوع است جواب اگر مراد این است که در اخر وقت شک دارد که وقت
خارج شده یا نه در چنین وقت نماز را بنیت ادا می تواند نمود احتیاط این است که اکتفا بقربة مطلقه کند و اگر مراد اول وقت است یعنی شک
دارد که وقت داخل شده است یا نه در چنین وقت شروع بنماز نمیتوان نمود سؤال هرگاه کسی صوم و صلوة در عمر او از عهده

ایام توانند

ایام می‌توانند صوم و صلوة مردم را بگیرد و در حق کسی که صوم و صلوة نماز ولی او میخواهد بگوید صوم و صلوة بتو بس هم و صغیر میخواهم که وقت
میخواهی بکن و صغیر خوانده شده و بعد از آنکه رفتن ایام میتوانند ادا کنند و نکنند جواب جواب این سؤال در ورق قبل مذکور شد سؤال التماس
اینست جهر و اخفات که در نماز ثابت است بیان فرمایید جواب جمیع اقوال و اذکار ثابته در صلوات بحسب جهر و اخفات خالی از چهار قسم نیست
واجب الجهر و واجب الاخفات راجح الجهر راجح الاخفات واجب الجهر در قرائة دو رکعت نماز صبح و دو رکعت اولیین از نماز مغرب و عشا واجب
الاخفات در تسبیح در رکعت ثالثه در نماز مغرب و در ثالثه و رابعه نمازهای چهار رکعتی در حق تنهائی که در مواضع تسبیح قائم مقام
تسبیح است و در قرائة دو رکعت اولیین از نماز ظهر و عصر راجح الاخفات مثل استعاذه در کل نمازهای یومیه در رکعت اول قبل از شروع به
قرائة حمد و راجح الجهر ما عدای این مذکورات مثل بسمله در نماز و قنوت در هر نماز و هم چنین باقی اذکار مثل رکوع و سجود و تشهد و تسلیم
و دعای بعد از رفع راس از رکوع و سجود و بسمله در هر نماز و قنوت در هر نماز و هم چنین باقی اذکار مثل رکوع و سجود و تشهد و تسلیم تکبیرات
مثل تکبیرة الاحرام و غیر آن از تکبیرات واقعه در اثنای صلوة که تکبیرة الرکوع و تکبیرات سجود بوده باشد مخفی نماند که آنچه مذکور شد در حق رجال
است و اما در حق نساء پس وجوب جهر بلکه رجحان جهر در حق آنها ثابت نیست و هم چنین آنچه مذکور شد در حق منفرد است و اما
در حق امام پس رجحان اخفات در حق او ثابت نیست مگر در استعاذه و تکبیرات ست افتتاحیه که چه ممکن است که گفته شود تکبیرات مذکوره
خارج از محل کلام بوده باشد و اما در حق ماموم پس عکس امام است پس رجحان جهر در حق او ثابت نیست اگرچه در نماز جهری بوده باشد
مثل در حق امام رجحان اخفات ثابت نیست اگرچه در نماز اخفاتی بوده باشد بلکه در استعاذه در جمیع صلوات سؤال هرگاه شخصی ایستاده بجهة
گذارد نماز و شخص دیگر در جنب او ایستاده بجهة نماز و هر یک قصد ایتمام و اقتدا بدیگری نمود آیا نماز ایشان چه صورت دارد جواب نماز ایشان در
این صورت باطل است بجهة خلو از قرائة که او شرط صحة نماز است و دلیلی که دلالت کند بر اسقاط قرائة در حق ایشان نیست بلی هرگاه هر یک
قصد امام کند دیگری هم چنین نیست بلکه نماز ایشان در این صورت صحیح خواهد بود بجهة اشتمال صلوة هر یک بر قرائة و عدم فوت شیء دیگر سؤال
شخصی هرگاه تکبیرة الاحرام گفت در صف جماعت بسبب استماع تکبیری از امام باعتقاد اینکه تکبیرة الاحرام است پس تکبیر دیگر شنید از امام باعتقاد
اینکه او تکبیر دیگر شنید بجهة رکوع است یعنی برکوع رفت و در رکوع منکشف شد اعتقاد او ظاهر شد که امام از تکبیر اول قصد تکبیرة الاحرام نداشت در این
صورت نماز این شخص چه صورت دارد جواب نماز این شخص باطل است بجهة ظهور عدم اقتدای او و دو قیام باضافه اینکه ترک قرائة نمود باعتقاد اینکه
ماموم است و ماموم قرائة از قبل او نموده پس در این صورت قرائة متروک خواهد بود و سقوط آن در حق چنین شخصی محتاج بدلیل است و در
دلیلی در دست نیست سؤال رکعت سیم یا چهارم امام است و رکعت دویم ماموم مشغول است قرائة در حق ماموم در این وقت متعین است و هرگاه
که نتواند امام را با قرائت درک نماید در رکوع آیا می تواند که قرائة را قطع نماید و ملحق با امام شود در رکوع یا نه مثل اینکه مثلا امام یک تسبیح فقط گفت
امام در چنین صورت واجب نیست بلکه جایز نیست در چنین صورت قرائت تمام کند و قصد انفراد کند و نماز را تمام کند و جایز است در حق او که بر ایتمام
خود باقی باشد و رکوع را تنها بجا آورد و در سجود ملحق با امام شود سؤال هرگاه شخصی ملحق با امام شد در وقتی که امام مشغول بصلوات بود آیا نماز
او صحیح است یا باطل است جواب اگر ماموم را اعتقاد این است که در چنین صورت بهمین قدر که ملحق شد نماز او صحیح است که نماز شرعی حسب آن
و اگر در چنین صورت شک در صحت نماز شرعی داشته نماز را اعاده نماید سؤال هرگاه مردی یا زنی فوت شود و در ذمه او نماز باشد و روزه
او واجب است ادای آن یا نه و بر فرض وجوب آیا بر کدام وارث واجب است از جمیع ورثه و اولاد از ذکور و اناث یا متعین است بولد
ذکر اکبر و بر باقی چیزی نیست و بر فرض وجوب بر ولد اکبر آیا کدام نماز بر او واجب است هر نمازی که از میت فوت شده چه با عذر و چه بی
عذر چه در سفر چه در حضر چه در مرض موت و چه در غیر آن یا متعین است و جهت ولدیت واجب است یا ولد ذکور و اولاد یا مطلق میت چه ذکر
بوده باشد یا غیر ایشان از زوجه و فرزند دختر و هم چنین هرگاه در ذمه میت سایر واجبات بوده باشد از روزه و خمس و زکوة و حج و امثال
واجب است ادای آنها یا نه بر فرض وجوب واجبات مذکوره از صلوة و صوم و غیرها آیا می توانند اجیر بگیرند یا متعین است که خود ایشان بجا آورند

حيله تحقيق حال در جواب اين سوال محتاج است ببسط كلام در چند مقام اول در ذكر عبارات فقها قدس الله تعالى ارواحهم كه مناسب
اين مقام است مقام ثانى در استقصاى احاديثى است كه مناسب اين مطلب است مقام ثالث در تحقيق جواب هر يك از احتمالات مذكوره در سوال
است مقام اول در ايراد كلمات اصحاب قدس الله تعالى ارواحهم كه مناسب اين مقام است پس ميگوييم قال فى المقنع اذا مات الرجل وعليه صيام
فعلى وليه ان يقضى عنه وكذلك من فاته فى السفر او المرض الا ان يكون مات فى مرضه من قبل ان يصح فلا قضاء عليه اذا كان كذلك وان كان للميت
وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضى عنه وان لم يكن له ولى من الرجال قضى عنه وليه من النساء وفى الفقيه واذا مات رجل وعليه صوم شهر
رمضان فعلى وليه ان يقضى عنه وكذلك من فاته فى السفر والمرض الا ان يكون مات فى مرضه من قبل ان يصح بمقدار ما يقضى به صومه فلا قضاء
عليه اذا كان كذلك وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضى عنه فان لم يكن له ولى من الرجال قضى عنه وليه من النساء وفى المقنعه
اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان بعضه وفاته بعضه فينبغى للاكبر من ولده من الرجال ان يقضى عنه بقية الصيام فان لم يكن له ولد من الرجال قضى
عنه اكبر اوليائه من اهله واولاهم به وان لم يكن له الا من النساء فان لم يكن صام من الشهر شيئا لعذر ثم مات لم يجب على احد من اوليائه ان يكلف
عنه القضاء ولو كان وجب عليه صيام ثلثة ايام فى كفارة وغيرها او صيام نذر او كفارة يمين ففرط فيه حتى ادركه الموت لوجب على وليه ان يقضى عنه
ذلك فرضا واجبا كما ذكرناه فان لم يكن فرط فيه فلا يجب على وليه القضاء [illegible] اذا ترك الانسان ابنين احدهما اكبر من صاحبه او
الاولاد ذكور فيهم واحد هو اكبرهم [illegible] الاكبر من تركته ثياب بدنه وخاتمه الذى كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى هذا الاكبر ان يقضى عنه
ما فاته من صيام وصلوة [illegible] يقضى عن الميت كما اذا كان
[illegible] مات وعليه ايام من شهر رمضان لم يقضها [illegible] فتصدق عنه لكل يوم بمد من طعام فان لم يكن لها مال صام عنه وليها ان كان لها ولى فان كبرهما
[illegible] قضاء شهر رمضان [illegible] عن الميت
فى قضاء رمضان [illegible]
ذلك ينبغى ان يكون [illegible] من قوله اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث صدقة جارية وولد صالح يترحم عنه وعلم
ينتفع به ولم يذكر فيه الصوم عنه والجواب عن ذلك ان الاثر انما تضمن ان لا يثاب الانسان الا بسعيه ونحن لا نقول ان الميت يثاب بصوم
الحى وتحقيق القول فى هذا الموضع ان من مات وعليه صوم [illegible] سببا فى وجوب صوم وليه وسماه قضاء لان سببه التفريط
المتقدم والثواب على الحقيقة هذا الفعل للفاعل دون الميت فان قيل [illegible] صام عنه اذا كان لا يحقره وهو ميت ثواب [illegible]
هذا الفعل [illegible] تفريط الميت [illegible] من حيث كان التفريط المتقدم سببا
فى لزوم هذا الصوم فاما الخبر الذى [illegible] هذا المعنى وان المؤمن ينقطع بعد موته عمله فلا يجد ثواب [illegible]
الذى يخالف ذلك [illegible] عن عائشة ان النبى صلى الله عليه وآله قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وفى خبر آخر
ان امرأة جاءت الى النبى صلى الله عليه وآله فقالت ان كان على امى صوم شهر افاقضيه عنها فقال صلى الله عليه وآله ارايت لو كان على امك دين اكنت
تقضيه قالت نعم قال [illegible] فدين الله احق ان يقضى وباسناد عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه وآله فى صوم النذر اذا امر به ان
يصوم عنه وفى المبسوط من فاته شئ من شهر رمضان لمرض لم يخل حاله من ثلثة اقسام اما ان يبرأ من مرضه او يموت فيه او يستمر به المرض الى رمضان آخر
فان برء وجب عليه القضاء فان لم يقض ومات فيما بعده كان على وليه القضاء عنه والولى هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم
القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين وان كانوا اناثا لم يلزمهن القضاء وكان الواجب الفدية من ماله عن كل يوم بمد
من طعام [illegible] وان مات فى مرضه ذلك [illegible] ما فاته استحبابا [illegible] كان واجبا عليه [illegible]
وكان متمكنا [illegible] والكفارة يكون من اصل المال [illegible] وحكم المرأة فى هذا الباب حكم الرجل سواء
وكذلك ما يفوتها فى ايام حيضها وجب عليها القضاء فان لم تقض وماتت وجب على وليها القضاء عنها اذا فرطت فيه او يتصدق عنها عن ما فاتها

الفقير

وفى الخلاف اذا افطر شهر رمضان ولم يقضه ثم مات فان كان تأخيره لعذر مثل استمرار مرض لم يجب القضاء عنه ولا الكفارة الى ان قال فان اخره
[illegible] عنه ثم مات [illegible] وقال الشافعى فى القديم والجديد معا يطعم عنه ولا يصام عنه وبه قال مالك والثورى وابو حنيفة
واصحابه وقال احمد واسحق ان كان صوم نذر صام عنه وليه وان لم يكن نذرا اطعم عنه وليه وقال ابو ثور يصوم عنه [illegible] وقال اصحاب
الشافعى هذا قول ثان للشافعى وهو ان يصام عنه دليلنا اجماع الفرقة والاخبار التى رويناها فى الكتاب المتقدم ذكره وروى عروة عن عائشة
عن النبى صلى الله عليه وآله من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروى سعيد بن جبير عن ابن عباس قال جاء رجل الى النبى صلى الله عليه وآله فقال يا
رسول الله ان امى ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها فال لو كان على امك دين اكنت قاضيه عنها قال نعم قال فدين الله احق ان يقضى وهذا كله
فى الصحيح وهو نص وفيه ايضا اذا اخر قضاءه لغير عذر حتى لحق رمضان آخر ثم مات تصدق عنه وليه الصوم واطعم عنه لكل يوم مد الى ان قال
دليلنا اجماع الفرقة وفى المبسوط فى كتاب الصلوة ومن فاتته صلوة فى مرض لا يزيل العقل لزمه قضاؤها فان ادركته الوفات وجب على وليه
القضاء عنه وفى النهاية فان لم يصح المريض ومات من مرضه الذى افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضى عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك
بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضى عنه وكذلك ان كان قد فاته شئ من الصيام فى السفر ثم مات قبل ان يقضى
وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان قد وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر
ويقضى عنه وليه شهرا آخر والمرأة ايضا حكمها ما ذكرناه فى ان ما يفوتها من الصيام بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت
من القضاء فلم تقضه فانه يجب القضاء عنها ويجب ايضا القضاء عنها ما يفوتها حسب ما قدمناه فى حكم الرجال وفيه فى كتاب الارث اذا خلف الميت
ولدين ذكرين احدهما اكبر من الآخر اعطى الاكبر منهما ثياب بدنه وخاتمه الذى كان يلبسه وسيفه ومصحفه وعلى الاكبر ان يقضى عنه ما فاته من صيام
او صلوة دون غيره من الآخر وفى الجمل والاحوال ثلثة فيما بعد ان يبرأ او يموت او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان برء وجب عليه القضاء فان لم يقض
ومات وجب على وليه القضاء عنه والولى هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة فى سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يقوم به بعضهم فيسقط
عن الباقين الى ان قال وكل صوم كان واجبا على المريض باحد الاسباب الموجبة له ثم مات تصدق عنه او يصوم عنه وليه وفى الاقتصاد والمريض لا
يخلو من ثلث احوال اما ان يموت فى مرضه او يبرأ او يستمر به المرض الى رمضان آخر فان مات فى مرضه ذلك يستحب لوليه القضاء عنه وليس ذلك بواجب
وان برء وجب عليه القضاء بنفسه فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولى هو اكبر اولاده الذكور دون الاناث فان كانوا جماعة فى سن
واحد كان عليهم القضاء بالحصص او يتكفل به بعضهم ويقوم به فيسقط عن الباقين وان لم يمت وكان فى عزمه القضاء من غير توان ولحقه رمضان
آخر صام الثانى وقضى الاول ولا كفارة الى ان قال وكل صوم وجب عليه وتوانى فيه ثم مات تصدق عنه وليه او يصوم عنه كذلك وفى الوسيلة
والثانى اى من يبرأ من المرض ولم يقض ثم يمرض ويموت يلزم وليه القضاء عنه وجوبا والولى هو اكبر اولاده الذكور فان كان له جماعة اولاد
فى سن واحد قضوا عنه بالحصص وان خلف البنت وترك ما لا يؤدى عنه ما ذكرناه وفيه فى مباحث الارث ويأخذ الابن الاكبر ثياب بدنه الخ
وخاتمه الذى يلبسه وسيفه ومصحفه بخمس شروط ثبات العقل وسداد الرأى وفقد اخ فى سنه وحصول تركة سوى ما ذكرناه وقيامه بقضاء ما فاته
من صلوة وصيام وفى المهذب فان ترك ولدين ذكرين احدهما اكبر من الآخر دفع الى الاكبر ثيابه وخاتمه الذى كان يلبسه ومصحفه وسيفه ويجب
على هذا الاكبر ان يقضى ما فاته من صلوة او صوم وفى الكافى ومن مات وعليه شئ من ضروب الصوم الى ان قال مع تعين فرضه عليه وتوجه فرض فعله وليه
القضاء عنه وان لم يكن له ولى خرج من ماله الى من يقضيه عنه وان لم يتعين ذلك عليه فلا شئ على وليه ولاحق فى ماله وفى السرائر فان لم يصح المريض
ومات من مرضه الذى افطر فيه يستحب لولده الاكبر من الذكور ان يقضى عنه ما فاته من الصيام وليس ذلك بواجب عليه فان برء من مرضه ذلك ولم يقض
ما فاته ثم مات وجب على وليه ان يقضى عنه وكذلك ان كان قد فاته من الصيام فى السفر ثم مات قبل ان يقضى وكان متمكنا من القضاء وجب على وليه
ان يصوم عنه الى ان قال والمريض اذا كان وجب عليه صيام شهرين متتابعين ثم مات تصدق عنه عن شهر ويقضى وليه شهرا آخر هذا مذهب شيخنا
ابى جعفر فى نهايته الى ان قال وقال شيخنا المفيد فى كتاب الاركان يجب على وليه ان يقضى عنه كل صيام فرط فيه من نذر او كفارة او قضاء رمضان

ثم قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله الذي اقول في ذلك ان هذين الشهرين ان كانا نذرا او قدر على الاتيان بهما ولم يفعل فالواجب على
وليه وهو اكبر اولاده الذكور الصيام للشهرين ويكون تكليفه ذلك لا يجزيه غيره وان كان عليه كفارة مخير فيها فانه ايهم غيره فان يصوم
شهرين او يكفر من ماله قبل قسمة تركته اعني الولي ولا يتعين عليه الصيام ولا يجزيه الا ان يفعل من الكفارة جنسا واحدا اما صياما واما اطعاما
الا كان مخيرا فيهما فليتم على ذلك ما قلناه من فقه المسئلة قال شيخنا ابو جعفر والمراة ايضا حكمها ما ذكرناه في ان ما يفوتها من الصيام
بمرض او طمث لا يجب على احد القضاء عنها الا ان يكون قد تمكنت من القضاء فلم تقض فانه يجب القضاء عنها وما يفوتها بالسفر حسب ما
قدمناه في حكم الرجال هكذا اورد شيخنا ابو جعفر في نهايته والصحيح من المذهب والاقوال ان الحاق المراة في هذا الحكم بالرجال يحتاج الى دليل وانما
اجماعنا منعقد على ان الوالد يتحمل ولده الاكبر ما فرط فيه من الصيام ويصير ذلك تكليفا للولد وكذلك ما يفوته من صلوة في مرضه الذي توفي فيه فانه
يجب على الولد الاكبر قضاء ذلك عنه فاما ما فاته من الصلوات في حال كان [illegible] كان صحيحا او مريضا لا يجب على الولد القضاء عنه الا ما فاته في مرضه
التي مات فيها عليها بيانه وليس هذا مذهبا لاحد من اصحابنا وانما اورده شيخنا ايرادا لا اعتقادا وارد في الجمل والعقود فقال فان برء المريض وجب عليه
القضاء فان لم يقض ومات وجب على وليه القضاء عنه والولي هو اكبر اولاده الذكور فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص او
ان يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين فهذا غير واضح لان هذا تكليف كل واحد بعينه وليس هو من فروض الكفايات بل من فروض الاعيان فاذا
صام واحد منهم ما يجب على جميعهم لم يبرء الا ذمته من صيام ما وجب عليه فحسب وذمة الباقين مرتهنة حتى يصوموا ما تعين عليهم ووجب في ذمة كل واحد
بانفراده والذي تقتضيه الادلة ويجب تحصيله في هذه الفتيا انه لا يجب على كل واحد منهم قضاء وذلك لان الاصل برائة الذمة والاجماع غير منعقد
على ذلك ولا قائل به فيما شيخنا الطوسي رحمه الله والموافق له من اصحابنا المصنفين قليل جدا والسيد المرتضى لم يتعرض لذلك وكذلك شيخنا المفيد
محمد بن محمد بن النعمان وغيرهما وانما اجمعنا على تكليف الولد الاكبر والتعليل فانه ... من الحبوة ثم السيف والمصحف وثياب بدنه وخاتمه
ما قيل وورد في غير مسئلة الولد الاكبر الصحيح في الجماعة دون العشرة من مات وعليه صلوة وجب على وليه قضاؤها او تصدق عن كل ركعتين بمد
اجزاه فان لم يجد فعن صلوة النهار ومن صلوة الليل وذلك بدليل الاجماع الماضي ذكره وطريق الاحتياط وكذلك نقول في وجوب قضاء الصوم
واتجه على الولي [illegible] وان ليس للانسان الا ما سعى وما روي من قوله عليه السلام اذا مات المؤمن انقطع عمله الا من ثلث لا ينافي ما ذكرناه لا نا نقول
ان الميت يثاب بفعل الولي ولان عمله لم ينقطع وانا نقول ان الغرم تعبد الولي بذلك والثواب لا يرد الى الميت وليس قضاء عنه من حيث حصل
تفريط وتعارض الخلاف في قضاء العبادة عن الميت بما رووه عن عايشة ان النبي صلى الله عليه وآله قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وروي ان امراة
جاءت الى النبي صلى الله عليه وآله فقالت انه كان على امي صوم شهر افاقضيه عنها فقال صلى الله عليه وآله ارايت لو كان على امك دين اكنت تقضيه قالت
نعم فقال صلى الله عليه وآله فدين الله احق ان يقضى ومثل ذلك رووا في الحج في خبر الخثعمية حين سئلت عن قضاء الحج عن ابيها وعن ابن عباس عنه عليه السلام
انه قضى في صوم النذر ان امر ولي الميت ان يصوم عنه وغيره في مباحث الصوم والولي يقضي الصوم عن الميت على ما جاء في قضاء الصلوة ولا الحاج
يقضى الابن ما فات اباه من صلوة مرض وغيره في كتاب الصوم المرض الذي يخاف بالصوم الهلاك او الزيادة فيجب فيه الافطار فان صام لم يجزه واذا
برئ قضاه فان لم يقض حتى مات قضى عنه وليه فان كان له وليان فاكبرهما فان استويا فالحق انه يبدا بالقضاء فقد حصل وصالا معا فان كان الاكبر امراة
لم تقم وان مرض حتى مات لم يقض الولي وان اوصى الى من يقضي لم يلزمه القضاء ويقضي عنه ما فات بالسفر بكل حال ويقضى عن المراة ما فاتها بالحيض
والمرض اذا اوصت في قضائه ويصام عنها ما فاتها بالسفر بكل حال وفي الشرايع يجب على الولي ان يقضي ما فات الميت من صيام واجب رمضان كان
او غيره سواء كان فات بمرض او غيره ولا يقضي الولي الا ما تمكن الميت من قضائه واهمله الا ما يفوت بالسفر فانه يقضى ولو مات مسافرا على
رواية والولي هو اكبر اولاده الذكور ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها القضاء ولو كان له وليان او اولياء متساوون في السن تساووا بالقضاء
وفيه تردد ولو تبرع بالقضاء بعض سقط وهل يقضي عن المراة ما فاتها فيه تردد وفيه اذا لم يكن له ولي او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل
يتصدق عنه من كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن شهر وفيه في كتاب الارشاد

يجب الولد الاكبر من تركة ابيه بثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام وفي التذكرة يقضي عن الميت اكبر ولده
ما تركه من صيام لمرض وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه ولو مات في مرضه لم يقض عنه وجوبا واستحب وورد القضاء عن المسافر لو مات في ذلك
السفر والاولى مراعاة التمكن ليتحقق الاستقرار ولو كان له وليان قضيا بالحصص ولو تبرع بعض صح ويقضى عن المراة ما تركته على تردد
وفيه اذا كان الاكبر انثى فلا قضاء وقيل يتصدق من التركة عن كل يوم بمد ولو كان عليه شهران متتابعان جاز ان يقضي الولي شهرا ويتصدق
عن شهر الاخر وفيه في مباحث الميراث يحبى الولد الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا خلف الميت غير ذلك ولو كان الاكبر خنثى
احتمل الاكبر من الذكور ويقضي عنه ما تركه من الصلوة والصيام وفي المعتبر يقضي عن الميت اكبر ولده الذكور ما فاته من صيام لمرض وغيره مما تمكن من
قضائه ولم يقضه وهو مذهب الشيخ في النهاية والمبسوط وقال المفيد اذا لم يكن له الا انثى قضت عنه وما ذهب اليه الشيخ اظهر في المذهب وفي
التلخيص ويقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور ولي ما تمكن منه او كان بالسفر على رواية ويتصدق مع عدم الولي عن كل يوم بمد وقيل
بها بعكس الترتيب ولو تساووا في السن تساووا فيه على راي ولو كان عليه شهران متتابعان صام شهرا وتصدق عن الاخر ويقضي السيد بل الولي مع
تمكن الميت على راي وفيه في مباحث الارث يحبى الاكبر بثياب البدن والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضاء ما عليه من صلوة وصيام بشرط عدم السفه
وفساد الراي ووجود ما ذكر ولو كان الاكبر انثى اعطى الاكبر من الذكور ولو تعدد الاكبر تشاركوا وفي الارشاد ولو فاته رمضان او بعضه بمرض ومات في
مرضه سقط واستحب لوليه القضاء عنه الى ان قال ولو مات بعد استقراره وجب على وليه القضاء وهو اكبر اولاده الذكور ولو تعددوا تقسطوا بالتقسيط
وان اتحد الزمان ويوم الكسر واجب على الكفاية ولو تبرع احد سقط ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها وتصدق من كل يوم بمد من تركته ولو كان عليه شهران
متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من تركة الميت عن الاخر وفيه في مباحث الارث ويحبى الولد الذكر للصلب الاكبر غير السفيه بثياب بدنه
وخاتمه وسيفه ومصحفه ان خلف الميت غيرها وعليه ما فات الاب من صلوة وصيام ولو كان الاكبر انثى حبى اكبر الذكور وفي المنتهى ولو مات من وجب عنه
ولما تمكن فيه من القضاء ولم يقض عنه حتى مات قضى عنه ذهب اليه علماؤنا وبه قال الشافعي القديم وابو ثور وقال الشافعي في الجديد يطعم عنه
عن كل يوم مد الى ان قال لنا ان الصوم استقر في ذمته بالتمكن منه فلا يسقط بموته كالدين ويجب على وليه القيام بما وجب عليه من الصيام لما
رواه الجمهور عن ابن عباس قال ركبت امراة في البحر فنذرت ان الله ان نجاها ان تصوم شهرا فانجاها الله فلم تصم حتى ماتت فجاءت قرابة لها
الى النبي صلى الله عليه وآله فذكرت ذلك فقال صومي عنها وعن عايشة ان النبي صلى الله عليه وآله قال من مات وعليه صيام صام عنه وليه وعن ابن عباس
قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال يا رسول الله ان امي ماتت وعليها صوم شهر افاقضيه عنها قال لو كان على امك دين اكنت قاضيه قال
نعم قال فدين الله احق ان يقضى وفي رواية جاءت امراة الى ان قال والذي يقضي عن الميت هو اكبر ولده الذكور ما فاته من صيام لمرض
وغيره مما تمكن من قضائه ولم يقضه ذهب اليه الشيخ رحمه الله فان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ رحمه الله يتصدق عنه بمد
من ماله عن كل يوم واقله مد وقال المفيد رحمه الله اذا لم يكن له الا انثى قضت عنه والاقرب اختيار الشيخ رحمه الله لنا الاصل برائة الذمة من
قضاء ما وجب على غيره المكلف الى ان قال ولو لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه من كل يوم بمدين واقله مد والسيد المرتضى
اوجب الصدقة ايضا فان لم يكن له مال صام عنه وليه ثم قال والاقرب قول الشيخ وفيه ايضا لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قال
الشيخ رحمه الله قضوا بالحصص او يقوم به البعض فيسقط عن الاخرين واختاره ابو جعفر بن بابويه رحمه الله وقال ابن ادريس لا
يجب عليهما لان لفظ الاكبر يقتضي الوحدة وان امضى على الاكبر يمنع المتساويين وليس بصحيح وفيه ايضا قال الشيخ رحمه الله لو لم يكن له
ولد ذكور وكان له اناث سقط القضاء ووجب عليه الصدقة واذا لم يكن له ولي تصدق عنه بما قاله الشيخ والحق انه يخرج من اصل المال
لانه حق واجب على الميت فيخرج من الاصل كالدين وفيه ولو صام اجنبي عن الميت بعد قول الولي فيه تردد ينشأ من كون الوجوب
على الولي فلا يخرج عن العهدة بفعل المتبرع كالصلوة عن حي ومن كون الحق على الميت فاسقط بفعل المتبرع عنه كالدين
اما لو امره فهل يجزيه ام لا للشافعي وجهان وفيه ايضا وهل يجوز للولي ان يستاجر عنه من يصوم والا قرب في ذلك عدم الاجزاء علا

بالاصل قال وقال الشيخ رحمه الله كل صوم واجب على المريض باحد الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد اذا مات وجب عليه مع الامكان
القضاء ولو لم يقض وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة وعليه دل عموم النصوص وفيه ايضا قال لو انه اوجب عليه صيام شهرين متتابعين
فصدق عنه من شهر وقضى وليه شهرا اخر وهو رواية الوشاء وقال ايضا لو وجب عليه صوم شهرين متتابعين في النذر او الكفارة فالحكم فيه
ما ذكرناه وقال ابن ادريس يجب صيام شهرين اما لو وجب على التخيير ككفارة افطار رمضان مثلا فالوجه فيه تخيير الولي بين ان يصوم شهرين
متتابعين او يتصدق من مال الميت من اصله او يعتق عنه من اصل المال ايضا لان الصوم وجب مخيرا فلا يتضيق على الولي والصدقة
عن الميت ليست واجبة والتخيير يسقط في حق الميت فتخيير القائم مقامه وفيه ايضا قال الشيخ رحمه الله حكم الرجل في ذلك في ان ما
يفوتها في زمن الحيض او سفر او مرض لا يجب على احد القضاء عنها ولا الصدقة عنها ما مر في الرجل سواء وانكر ابن ادريس ذلك والوجه ما
قال الشيخ رحمه الله وهو قول اكثر الجمهور وفي التذكرة لو برئ من مرضه زمانا يمكن فيه القضاء ولم يقض حتى مات تصدق عنه عند علمائنا وبه قال
الشافعي في القديم وابو ثور ثم قال الذي يقضي عن الميت هو اكبر اولاده الذكور يقضي ما فاته من صيام بمرض وغيره اذا تمكن من قضائه ولم يقض
وان لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث تصدق من ماله عن كل يوم بمد من قال الشيخ رحمه الله وقال الشيخ اذا لم يكن الا انثى قضت عنه والوجه
قول الشيخ لاصالة البراءة الى ان قال اذا عرفت هذا فلو لم يكن له ولي من الذكور قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم بمد واطلق والسيد
رحمه الله عكس فاوجب الصدقة اولا فان لم يكن له مال صام وليه ثم قال والمعتمد قول الشيخ رحمه الله لان الواجب في الاصل الصوم قال فروع
الاول لو لم يكن له الا ولد واحد ذكر وجب عليه القضاء لانه وليه الثاني لو كان له اولاد ذكور في سن واحد قضوا بالحصص فان قام بالجميع بعضهم
سقط عن الباقين الثالث لو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث سقط القضاء ووجب الصدقة وكذا لو لم يكن له ولد على ولو كان له
اولاد ذكور واناث وكان الاكبر انثى وجب القضاء على الذكر الرابع لو تعدد الولي قضوا بالحصص فان انكسر الحصص يا يوم المنكسر
واجب عليهم على الكفاية كما لو كانوا لم يشتركوا في سن واحد وعليه ابتداء الخامس يجوز اخذهم في ازمان فلو فاتته يومان ولده ان قضاء ما معا
يوما واحدا كما جاز من اليومين والسادس لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي سقط الصوم عن الميت والولي معا وان صام باذن الولي
فالاقرب الاجزاء وللشافعي وجهان وكذا يجوز للولي ان يستاجر عنه [illegible] التابع قال الشيخ رحمه الله كل صوم واجب على المريض
باحد الاسباب الموجبة كاليمين والنذر والعهد اذا مات من وجب عليه مع امكان القضاء ولم يقض وجب على وليه القضاء عنه او الصدقة
وكذا يجب عليه قضاء ما فاته من صلوة ثم قال الشيخ رحمه الله حكم المراة حكم الرجل في ان ما يفوتها من زمان الحيض او السفر او المرض لا يجب على
احد القضاء عنها ولا الصدقة الا اذا تمكنت من قضائه واهملته فانه يجب على وليها القضاء او الصدقة على ما مر في الرجل سواء وهو
قول اكثر العامة وانكر ابن ادريس ذلك وليس بشيء لما رواه ابو بصير في الصحيح عن الصادق عليه السلام قال سألته عن امراة مرضت في شهر رمضان و
ماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا قال لا يقضى عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها
وقد اوصتني بذلك قال وكيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت ان تصوم لنفسك فصم استغنى [illegible] عليه السلام من حصول البراءة
اولا ولم يجب القضاء مع انه لم يكن السؤال عن الاتي انه حصلت الوصية فاذن يكون الوجوب بسببها لانا نقول الوصية لا تقتضي
الوجوب اما مع عدم القبول فظاهر واما معه فلانه راجع الى الوعد انتهى عبارة التذكرة وفيه كلام على عدم وجوب الوفاء بالوعد بل انه
من الامور المسلمة لكن لا يخفى ما فيه لاقتضائه عدم وجوب العمل بمقتضى الوصية ولو مع القبول وموت الموصي كما اشتهر [illegible]
وفي التحرير ولو استمر به المرض حتى مات قضى عنه الذي يقضي عن الميت اكبر اولاده الذكور سواء فاته بمرض او غيره مع ترك الميت القضاء
وتمكنه ولو لم يكن له ولد ذكر وكان له اناث قال الشيخ يتصدق عنه عن كل يوم بمد من ماله واطلق وقال المفيد تقضي الانثى والاولى
وفيه ايضا اذا كان الولي واحدا تعين عليه قضاء الجميع ولو كانوا جماعة في سن واحد قضوا عنه بالحصص او يتطوع به البعض فيسقط عن
الاخرين ولو اتحد اليوم او انكسر فالاقرب انه عليهم كواجب الكفاية ولم اقف على نص وفيه ايضا قد بينا وجوب الصدقة مع عدم الولي [illegible]

من صلب المال

يا معين

من صلب المال ولو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي فالاقرب عدم الاجزاء ولو امره او استاجره ففي الاجزاء نظر كل صوم واجب على المريض او غيره
كالمنذور وغيره اذا مات مع امكان القضاء عنه او الصدقة ولو كان عليه صوم شهرين متتابعين ثم مات تصدق عن شهر من مال الميت
والقضاء عنه اما بمد عن كل يوم او بمدين وقضى وليه شهرا وللولي ان يصوم شهرين عنه من غير صدقة سواء كان وجوبهما على التعيين او على التخيير
نعم في المخير للولي ان يصوم شهرين او يتصدق من صلب مال الميت او يعتق من اصل المال وفيه ايضا قال الشيخ رحمه الله حكم المراة في ذلك
حكم الرجل فيما يفوتها في زمن الحيض والسفر او المرض لا يجب قضاؤه ولا الصدقة عنه الا مع تمكنها من القضاء ولا اهمال فيجب على الولي القضاء او الصدقة
لا ولنا في الرجل خلافا لابن ادريس وفيه في مباحث الارث يحبى اكبر اولاده الذكور من تركة ابيه بثياب جسده وخاتمه وسيفه ومصحفه بشرط
ان لا يكون الولد سفيها وان لا يكون فاسد الاعتقاد وان يخلف الميت شيئا سوى هذه فلو لم يخلف غيرها لم يحب بشيء وعلى هذا الولد قضاء ما
عليه من صلوة وصيام وفي القواعد ولو فات رمضان او بعضه لمرض او غيره ومات وتمكن من قضائه ولم يقض حتى مات وجب على وليه وهو اكبر اولاده الذكور
القضاء عنه سواء فات بمرض او سفر او غيرهما ولو فات بالسفر ومات قبل التمكن من قضائه فقولان ويجب على الولي قضاء [illegible] ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها
القضاء وسقط القضاء وقيل يتصدق عنه من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا لو لم يكن له ولي ولو كان له وليان [illegible] تساووا في القضاء وقيل يتصدق عنه
من اصل تركته عن كل يوم بمد وكذا بالتقسيط وان اتحد الزمان وان كان في كفارة وجب التتابع فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين وان انكسر يوم فكا
لواجب على الكفاية فان صاماه وافطرا بعد الزوال [illegible] الكفارة [illegible] وفي القضاء عن المراة والعبد اشكال
ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عنه من مال الميت عن شهر وفي كتاب الارث يحبى الولد الاكبر الذكر من التركة [illegible] ثياب بدنه
وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته للعلة من صلوة وصيام وفي الشرع يحبى الولد الذكر الاكبر بثياب بدن الميت وخاتمه وسيفه ومصحفه اذا لم يكن سفيها
ولا فاسد الراي بشرط ان يخلف الميت غير ذلك وعليه قضاء ما على الميت من صلوة وصيام وفي المختلف لو مات المريض وقد فاته شهر او بعضه بمرض او غيره
ثم بعد وفاته وتمكن من القضاء ولم يقض وجب على وليه القضاء عنه ذهب اليه الشيخان وابنا بابويه والسيد المرتضى وابن البراج وابن حمزة وابن ادريس وقال ابن
ابي عقيل وقد روي عنهم عليهم السلام في بعض الاحاديث ان من مات وعليه قضاء من شهر رمضان صام عنه اقرب الناس اليه من اوليائه كما يقضى عنه دينه وكذلك من
مات وعليه صلوة قد فاتته [illegible] قد وجب عليه [illegible] بذلك كل اخبار [illegible] بالتوقيف عن ال الرسول صلى الله عليه واله عن لسان
عترته [illegible] من قال من الشيعة بهذا الخبر [illegible] ان الميت جاز ان يحج عنه ولده جاز ان يصام ويصلى عنه
[illegible] القضاء عنه [illegible]
الحكم في دين [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد روي ان من مات وعليه صوم من رمضان تصدق عنه عن كل يوم بمد من طعام وبهذا تواترت
الاخبار عنهم عليهم السلام والقول الاول مطرح [illegible]
[illegible]
[illegible]
الذكر بالوصف المذكور وجب على الاكبر [illegible]
سواء كان هناك ذكر غير مكلف او لم يكن [illegible]
[illegible]
والاصل [illegible] الثالث انه يجب عليها القضاء وهو قول المفيد وابن بابويه [illegible] وقال ابن الجنيد [illegible]
واما الثاني فلقول ابي عبد الله عليه السلام في مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض ومات [illegible]
على عهد الجواب [illegible] الرواية الصحيحة [illegible] الثالث [illegible]
وهو قول الشيخ في المبسوط وابن حمزة وابن ادريس [illegible] في الصحيح عن [illegible] ثم مرض

يموت وكان له مال تصدق عنه الحديث وتقدم ان عوض الصوم الفداء وصوم الكفارة الاول فرابعها بعد ان عشرة فان الكريم الى قوله

السالف في الكفارة وجوبا وعلى الاشكال ما هنا [illegible] اولى اذا كان وليان والكبر عليهما يوم لا وجب قضاء عشرة ايام فصام كل واحد يومين

الخامس لو كان خمسة او ليا او وجب عليه ستة ايام فالكلام هنا في موضعين الاول كيفية وجوب الثالث اليوم عليهما ولا شك في سقوطه من كل واحد

بفعل الاخر فهذا عدم كل واحد شرط في وجوبه على الاخر ويكون من قبيل الواجب المشروط وجوبه او من قبيل الواجب على الكفاية فلو [illegible] الواجب

الكفاية ولم يجزم بكونه واجبا على الكفاية وليس من المباحث المهمة هنا [illegible] انه واجب على الكفاية عليهما الثاني في الكفارة ولو حصل الافطار

في هذا اليوم بعد الزوال فهو قول الصيام اما احدهما او كلاهما والثاني اما ان يفطر احدهما او كلاهما والثاني اما ان يكون افطارهما دفعة او على

التعاقب فالمسائل اربع الاولى ان يصوم احدهما ويفطر الاخر الاقوى وجوب الكفارة لانه قضاء عن رمضان واجب افطر فيه بعد الزوال وكلما

كان كذلك وجبت الكفارة والمقدمتان ظاهرتان ويحتمل العدم لانه لم يتعين عليه الكفارة وجبت فيما وجب على الاعيان وهذا لم يجب عينا بل

الكفاية والوجوبان متغايران فلا يلزم من اقتضاء احدهما الكفارة اقتضاء الاخر ايضا لان الوجوب على الكفاية معرض للسقوط وعدم

الاثم بالترك وهو احتمال ضعيف والحق الاول لعموم النص على [illegible] في قضاء رمضان خصوصا على القول بان الواجب على الكفاية يتعين

بالشروع ابتداء الثاني لو صاما معا وافطر واحد منهما خاصة فهذا يبنى على مسئلة اصولية هي ان الواجب على الكفاية يجب على الكل وانه يسقط

بتمام فعل واحد من المكلفين [illegible] فقبل التمام يكون الوجوب على الكل لم يسقط على [illegible] هاتين المقدمتين يحتمل وجوب الكفارة

لانه افطر من الوجوب [illegible] ثم صامت لوجوه التكليف هنا حال الافطار بخلاف ما [illegible] والحق عدم الوجوب لانه

وقع قضاء ذلك اليوم في ذلك الزمان واجزا عن المفطر [illegible] الثالث ان يفطرا معا فالاشكال هنا في موضعين احدهما في ايجاب

هذا الافطار الكفارة فنقول يحتمل العدم لاستحالة كون الصوم من [illegible] قضاء عن ذلك اليوم واحدهما ترجيح بلا مرجح واحدهما لا

بعينه لا يجب [illegible] الصوم [illegible] قضاء رمضان بعد الزوال فيتعين ويحتمل الوجوب لانه افطار في قضاء

رمضان بعد الزوال فيدخل تحت العموم والموضع الثاني على تقدير وجوب الكفارة ولا اشكال [illegible] الوجوب عليهما [illegible]

كفارة الواجب على الكفاية على الكل [illegible] يسقط [illegible] واحدهما كفارة واحدة لان القضاء واحد ولا ترجيح [illegible]

هنا على الكفاية كالاصل وهو الاقوى عندي الرابع ان يفطرا على التعاقب ولا اشكال في وجوب الكفارة [illegible] اليوم فيتعين على الاخير

لتعيين القضاء رمضان بافطار الاول ويحتمل [illegible] لان كل واحد افطر في قضاء رمضان وليس بجيد لان الاداء صوم واحد فلا يتعدد قضاؤه فما

غير قضاء ولا نعلم القضاء [illegible] التكليف [illegible] ولم يدل دليل على ترجيح احدهما والاصح [illegible] ان الكفارة اذا

عرفت ذلك فقول المصنف ولو صاماه وافطراه بعد الزوال دفعة اشارة الى المسئلة الثالثة وقوله او على التعاقب اشارة الى الرابعة وقوله او

احدهما اشارة الى المسئلة الاولى والثانية او احدهما صام ثم افطر او احدهما افطر خاصة [illegible] في الدروس ولو تمكن من القضاء ومات قبله فالمشهور

المشهور وجوب القضاء على الولي سواء كان صوم رمضان او لا وسواء كان له مال او لا ومع عدم الولي يتصدق من اصل ماله عن كل

يوم بمد وقال المرتضى يتصدق عنه فان لم يكن له مال صام وليه وقال الحسن يتصدق عنه لا غير وقال الحلبي مع عدم الولي يصام عنه

من ماله كالحج ولا ولي [illegible] والمراة هنا كالرجل على الاصح اما العبد فمشكل والمساوات [illegible] ثم الولي عند الشيخ اكبر اولاده الذكور [illegible]

وهذا [illegible] لو فقد اكبر الولد فاكبر [illegible] فان فقد فالنساء وهو قول القديمين [illegible] ولو كان له وليان

متساويان تقسطوا الا ان يتبرع بعضهم وقال القاضي يقرع بينهما وقال ابن ادريس لا قضاء والاول اشبه [illegible] لو

استاجر الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او عجز ولو تبرع الغير بفعله [illegible] لو مات الولي ولما يقض [illegible]

القضاء [illegible] الوجوب عليه [illegible] الثالث [illegible] يوم [illegible] الكفاية فان لم يقم

به احدهما وجب عليهما [illegible] قضاء رمضان [illegible] الكفارة [illegible]

فرض كفاية

فرض كفاية كالاصل الصوم نظرا ولو افطر احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الاخر ولا اثم الا على الاخير الرابع لو استاجر احدهما صاحبه على الجميع بطل في

حصته الاجير ولو استاجره على ما يخصه فالاقرب الجواز الخامس لو تصدق الولي بدلا عن الصوم من مال الميت او ماله لم يجز ويظهر من كلام الشيخ

الفقيه نعم لو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق من مال الميت عن اخر [illegible] الشهر الثاني لرواية الوشاء واوجب ابن ادريس قضاء ما فات

[illegible] لضعف الرواية والاول اظهر في المذهب وقد مر في كتاب الصلوة يجب ان يقضي الولي جميع ما فات الميت وفي البيان

يجب على الولد قضاء ما فات اباه [illegible] كالمرض والنسيان [illegible] ان تمكن من القضاء ثم مات قضى عنه اكبر الذكور

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قيل يجب القضاء على باقي [illegible] الولي [illegible] الزوجين والعتق [illegible] الاكبر من ذكورهم فالاكبر [illegible]

واشار في الدروس ولا ريب انه احوط ولو مات المريض قبل التمكن من القضاء سقط وفي القضاء عن المسافر [illegible]

[illegible] تمكن من المقام والقضاء [illegible] في اشتراط [illegible] المريض [illegible] التمكن من الاداء بخلاف

المريض وهو ممنوع [illegible] الواجب [illegible] التفصيل [illegible] المراة والعبد [illegible] السابق [illegible] لاطلاق النص

ومساواتها للرجل [illegible] الاحكام وقيل [illegible] البرائة واشعار النص [illegible] والاول في المراة اولى وفي العبد اقوى والولي فيهما

[illegible] مع [illegible] حيث لا يكون [illegible]

[illegible] الصوم [illegible] ولا سقطت [illegible] في الشهرين

صوم شهر [illegible] عن مال الميت [illegible] وهو [illegible]

[illegible] وجوب قضاء شهرين اقوى وعلى القول [illegible] من الشهر الاول والقضاء [illegible] الرواية ولا فرق في الشهرين [illegible]

واجبين تعيينا كالمنذورين [illegible] ولا [illegible] الى غير الشهرين [illegible] مع [illegible] في مباحث [illegible]

الولد الاكبر من تركة ابيه ثيابه وخاتمه وسيفه ومصحفه وعليه قضاء ما فاته من صلوة وصيام [illegible] في كتاب الصلوة ويجب على الولي [illegible]

وهو الولد الذكر الاكبر وقيل كل وارث مع فقده قضاء ما فات اباه من الصلوة في مرض الموت [illegible] وقيل ما فاته مطلقا وهو احوط وفي

الدروس [illegible] بقضاء مطلق ما فاته وفي الذكرى [illegible] عن المحقق [illegible] وجوب قضاء ما فاته لعذر كالمرض والسفر والحيض [illegible]

[illegible] ثلثة اقوال والروايات [illegible] الاوسط والموافق [illegible]

ما [illegible] الصلوة [illegible] المصنف [illegible] الام [illegible] فلا يجب القضاء

[illegible] والروايات مختلفة [illegible] الميت [illegible] حمل المطلق على المقيد [illegible]

ونقل في الذكرى عن المحقق [illegible] وجوب القضاء عن المراة [illegible] الروايات [illegible] ولا فرق [illegible]

الحر والعبد على الاقوى وهل يشترط كمال الولي عند موته قولان واستقرب في الذكرى اشتراطه لرفع القلم عن الصبي والمجنون واصالة البراءة

بعد ذلك [illegible] بلوغه [illegible] الحي ولا يشترط [illegible] الصلوة [illegible]

معا وهل يجب تقديم ما سبق [illegible] اختصار في الذكرى الترتيب وهل [illegible] لان المطلوب القضاء وهو مما يقبل النيابة

بعد الموت ومن [illegible] واستنابة [illegible] في الذكرى المنع [illegible] تبرع غيره [illegible]

اختصاص الحكم بالولي [illegible] عن نفسه وفي جامع المقاصد [illegible] صاماه وافطراه بعد الزوال

دفعة او على التعاقب او احدهما فعلى الكفارة وجوبا وعلى الاشكال ما هنا [illegible] الكفارة [illegible] او الحق دفعة او على التعاقب

لان ماوجب من باب المقدمة واليقين قطعا فيندرج في قضاء رمضان واتحاد الاصل لا ينافي التعدد باعتبار المقدمة الا ان يدعى ان احدهما لا بعينه
قضاء رمضان فان صح ذلك اتجه عدم الوجوب المحتمل لجهله وفي الاول رجحان واحتياط قال والصيام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي اولا
فغ الاجزاء نظر ينشأ من كون الوجوب على الولي فلا يسقط بفعل الغير ومن اصل الوجوب على الميت فيسقط وعدم الاجزاء اقوى
واليه ذهب في المنتهى وفيه ايضا بعد عنوان وفي القضاء عن المرأة والعبد اشكال لا قضاء عن المرأة والاحوط في العبد القضاء وفيه ايضا بعد عنوان
ويتصدق من مال الميت عن شهر الظاهر يوم بمد وفي تعليقاته على الشرايع وفي شرح والولي هو اكبر اولاده الذكور ما هذا عليه والمراد بالاكبر من ليس
ثم ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا واحدا تعلق به الوجوب ولو خلف ذكورا في سن واحد تعلق الوجوب بهم جميعا على الاصح واليه الاشارة
بقوله ولو كان وليان او اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء على تردد منشأ التردد من اشتراط الاكبر في صورة الفرض لاستوائهم في السن
ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى ولو كان الاكبر غير بالغ تعلق به
الوجوب اذا بلغ وفيها في شرح وهل يقضي عن المرأة ما فاتها فيه تردد المراد انه هل يجب على الولي في المرأة قضاء ما فاتها من الصوم اذا تمكنت من قضائه
كالرجل ومنشأ التردد من استواء الذكور والاناث في الاحكام غالبا وما يلوح من رواية ابي بصير وغيرها ومن اشتراط النص الصريح واصالة البراءة
فلا يجب وهو الاصح وفي شرح قوله اذا لم يكن له وليان او كان اكبر انثى سقط القضاء عليها وقيل يتصدق عنه عن كل يوم بمد من تركته ما هذا
لفظه لو لم يكن للميت الا انثى لم يجب القضاء عليها ولو كان له ذكور واناث وكان اكبر انثى تعلق القضاء بالولد الذكور وهذه الصورة مندرجة
في العبارة فلا بد من استثنائها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد من طعام من التركة مع فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط
وفي شرح قوله ولو كان عليه شهران صام الولي شهرا ويتصدق من مال الميت شهرا او التخيير لكونها في كفارة مخيرة تخير الولي فان شاء صامهما
وان شاء صام شهرا وتصدق عن الشهر الثاني من تركة الميت عن كل يوم بمد من طعام على الاصح وقيل بتعيين صوم الواجبين وكلاهما
احوط وفي تعليقاته على الارشاد ولو لم يكن الا الاكبر بالغا تعلق به وجوب القضاء عند البلوغ وفيها في شرح فيقضوا بالتقسيط وان اتحد الزمان
اي وان اتحد زمان قضائهم لعدم وجوب الترتيب في الصوم بخلاف الصلاة فلا يقضيها الوليان بالتوزيع في زمان واحد وفي شرح ويوم الكسر واجب
على الكفاية اي اليوم الذي يقع بعد التوزيع ولا يمكن التوزيع في الجميع الا بكسر كالخامس والاوليان اثنان والعاشر وهم ثلاثة واجب على الكفاية
بالنسبة الى الاوليان بمعنى ان الجميع مخاطبون بفعله ويسقط الخطاب بفعل البعض ولا ريب ان وجوبه عيني لكن بسبب تعدد الاولياء حصل الاشتراك
بالواجب على الكفاية وفي شرح ولو كان الاكبر انثى لم يجب عليها ويتصدق عن كل يوم بمد من تركته لو لم يكن ذكر الا انثى فلا قضاء ولو كان له ذكور واناث وكان
الاكبر انثى تعلق وجوب القضاء بالولد الاكبر وهذه الصورة مندرجة في العبارة فلا بد من استثنائها والقول بوجوب الصدقة عن كل يوم بمد
من طعام من التركة مع فقد الولي قول الشيخ وجماعة وهو احوط وفي شرح قوله ولو كان عليه شهران متتابعان صام الولي شهرا وتصدق عن تركة الميت
عن الاخر ما هذا عينه ولو وجب على الميت شهران متتابعان سواء كانا على التعيين او التخيير لكونهما من كفارة مخيرة تخير الولي فان شاء صامهما
وان شاء صام شهرا وتصدق عن شهر من تركة الميت عن كل يوم بمد على الاصح وقيل بتعيين صوم الواجبين على التعيين وفي المسالك بعد ان عنونه
العبارة السالفة ولا يقضي الولي الا ما تمكن من قضائه الا ما يموت بالسفر فانه يقضى ولو مات مسافرا اجزأ رواية عن رواية منصور بن حازم عن
ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه وان امرأة حاضت في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها وكذا المريض قبل البرء
في وجوب القضاء على المسافر خاصة تمكن المسافر من الاداء وهو ابلغ من التمكن من القضاء بخلاف المريض والحائض ويشكل الفرق في السفر الواجب
ثم ذهب جماعة من الاصحاب الى اعتبار التمكن من القضاء في وجوب القضاء عنه كغيره ولو بالاقامة في اثناء السفر وهو الاقوى والرواية مع عدم صحة
سندها يمكن حملها على الاستحباب او على الوجوب لكون السفر معصية وان بعد وفيه بعد ان عنونه والولي هو اكبر اولاده الذكور ما هذا كلامه
هذا هو المشهور بين المتأخرين والمراد بالاكبر من ليس هناك ذكر اكبر منه فلو لم يخلف الميت الا ذكرا تعلق به الوجوب وهل يشترط في تحمله لو خرج حين
موت ابيه فلو كان صغيرا لم يجب عليه شيء حتى يبلغ ام يراعي الوجوب ببلوغه فيتعلق به حق قولان والمعتبر بالاكبر بالسن فهو الاشتراك في البلوغ وعدمه

اما لو اختص

اما لو اختص احدهما بكبر السن والاخر بالبلوغ بالانبات او الاحتلام ففي تقديم ايهما نظر اقربه تقديم البالغ ولو لم يكن هناك ولي بالوصف المذكور لم يجب
القضاء على باقي الوارث وان كانوا اولادا اقتصارا في وجوب ما خالف الاصل على موضع الوفاق ولا فرق في ذلك بين الحبوة وذهب جماعة
من الفقهاء واختاره الشهيد في الدروس وبعض المتأخرين الى وجوب القضاء عند عدم الولد المذكور على كل وارث حتى المعتق وضامن
الجريرة والزوج والزوجة يقدم الاكبر فالاكبر من الذكور ثم الاناث كذلك وهو احوط وفي شرح العبارة السالفة ولو كان له وليان او
اولياء متساوون في السن تساووا في القضاء وفيه تردد ما هذا عينه منشأ التردد من اشتراط الاكبر في صورة الفرض لاستوائهم في السن
ومن صدقه على الجميع فان كل واحد لو انفرد تعلق به الوجوب فلا يسقط ذلك بانضمام غيره اليه وهو الاقوى فيجب هذا فيسقط عليهم
الفائت بالسوية فان انكسر منه شيء وجب عليهم كفاية ويصير عينيا عند عدم قيام احدهم ولو كان الفائت من قضاء رمضان فصاماه
معا وافطر احدهما بعد الزوال ففي وجوب الكفارة عليهما او وجوب واحدة بالسوية او كونها فرض كفاية كالاصل اوجه اوجهها عدم الكفارة ولو افطر
احدهما فلا شيء عليه اذا ظن بقاء الاخر والا اثم ولو تبرع احدهما بالجميع او استأجرا ثالثا او احدهما الاخر فالاقرب الجواز وفي شرح قوله ولو
تبرع بالقضاء بعض سقط ما هذا لفظه يمكن ان يريد به تبرع بعض الاولياء المتساوين في السن بناء على الوجوب عليهم جميعا وتبرع
اجنبي عن الولي مطلقا وما هو اعم ووجه السقوط حصول المقتضي وهو براءة ذمة الميت من الصوم ويحتمل عدم الاجزاء لان المكلف به الولي
فلا يجزي فعل غيره عنه الا بظاهر الاثر ولو صام الاخير بالاذن الولي او احد الوليين باذن الاخر فاولى بالجواز وفي شرح قوله وهل يقضى عن
المرأة ما فاتها فيه تردد ما هذا عينه منشأه من اشتراك الذكور والاناث في الاحكام غالبا وظاهر رواية ابي بصير ومن اصالة البراءة واختصاص النص
الصريح والاول اولى والثاني اقوى وحيث لم يوجب على الوارث القضاء ولو اوصى به الميت وجب انفاذه وصية وتصدقه عنه لو لم يوص به فالمشهور
عدم الوجوب خلافا لابي الصلاح حيث جعله كالحج وفي شرح قوله اذا لم يكن له ولد او كان الاكبر انثى سقط القضاء وقيل يتصدق عنه عن
كل يوم بمد من تركته ما هذا كلامه هذا مبني على اختصاص الولي بالولد الذكر كما مر ووجه سقوط القضاء حينئذ اصالة عدم الوجوب واما
الصدقة فاوجبها الشيخ والمرتضى وجماعة كما ذكر وتوقف فيها المصنف وجعلها قولا لعدم النص الصريح فيها على هذا الوجه فان الموجود في ذلك رواية
ابي مريم الانصاري وهي متضمنة لتقدم الصدقة على قضاء الولي وعمل بها المرتضى والجماعة لا يقولون بترتيبها واعلم انه متى كان الاكبر انثى و
كان الذكر دونها في السن فالقضاء متعلق به مع بلوغه قطعا ومع عدم بلوغه كما مر وانما يسقط القضاء مع كون الاكبر انثى اذا لم يكن له الا الاناث
او لم يكن له غيرها على ما فسر به الاكبر من ان المراد به انه ليس هناك اكبر سواه وهذه الصور كلها داخلة في عبارة المصنف ومقتضية لسقوط
القضاء في الجميع وليس كذلك فكان عليه ان يستثني الاوليين او الاول القسم الا ان يذهب المصنف الى ان المراد بالولي هو الاكبر ان كان ذكرا والا فلا
كما يظهر من كلامه هنا الا ان الاجود الاول المقام الثاني في ذكر النصوص الواردة في المقام فنقول منها الصحيح المروي في الكافي عن ابن ابي عمير عن حفص بن
البختري عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت وعليه صلاة او صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه قلت فان كان اولى الناس امرأة فقال لا الا الرجال و
منها المعتبر المروي في الكافي ايضا عن حماد بن عثمان عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرجل يموت وعليه دين من شهر رمضان من يقضي عنه
قال اولى الناس به قلت فان كان اولى الناس به امرأة قال لا الا الرجال ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن محمد بن يحيى عن محمد والظاهر ان المراد محمد بن الحسن
الصفار قال كتبت اليه عليه السلام والمراد به مولانا الحسن العسكري عليه السلام ووقع التصريح بها في الفقيه كما ستقف عليه فعلى هذا يكون المراد ان
محمد بن الحسن الصفار قال كتبت الى مولانا الامام ابي محمد الحسن العسكري عليه السلام رجل مات وعليه قضاء من شهر رمضان عشرة ايام وله وليان
هل يجوز لهما ان يقضيا عنه جميعا خمسة ايام احد الوليين وخمسة ايام الاخر فوقع عليه السلام يقضي عنه اكبر ولييه عشرة ايام ولاء ان شاء الله تعالى
وفي الفقيه باسناده الى محمد بن الحسن الصفار وطريقه اليه صحيح هكذا وكتب محمد بن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام
في رجل مات الى اخر ما في الكافي ثم قال وهذا التوقيع عندي مع توقيعاته الى محمد بن الحسن الصفار بخطه عليه السلام وبه يرتفع في مواضع من
الفقيه منها ما نقل سعد ومنها ما في اواخر باب غسل الميت من الطهارة قال وكتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام

الماء الذي يغتسل به الميت كالمعادن الجنب يغتسل بشئ او الطاس من ماء الحايض بشرط الفضل الميت من الماء الذي يغتسل به الميت كالعطا
وان الجنب يغتسل ثم يتوضأ عليه السلام حدثنا الميت يغسل حتى يطهر ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع في جملة توقيعات عندي بخطه عليه السلام في صحيفة ومنها ما ذكره في باب
الرجلين يوصى اليهما فينفرد كل واحد منهما بنصف التركة من كتاب الوصايا قال كتب محمد بن الحسن الصفار الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام رجل
اوصى الى رجلين ما امرهما ان شاء الله تعالى وهذا التوقيع عندي بخطه عليه السلام ومنها الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن محمد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته
عن رجل ادركه رمضان وهو مريض فتوفي قبل ان يبرأ قال ليس عليه شئ ولكن يقضى عن الذي يبرأ ثم يموت قبل ان يقضي ومنها المعتبر المروي فيهما ايضا عن
ابان بن عثمان عن ابي مريم الانصاري عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا صام الرجل شيئا من شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مات فليس عليه شئ وان صح ثم
مرض ثم مات وكان له مال تصدق عنه مكان كل يوم بمد وان لم يكن له مال صام عنه وليه ورواه في الفقيه باسناده الى ابان بن عثمان نحوه بتغيير يسير وسند
الفقيه اقوى مما في الكافي ومنها ما رواه في الفقيه مرسلا عن مولينا الصادق عليه السلام انه قال اذا مات الرجل وعليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء
من اهله ومنها الصحيح المروي في الكافي والفقيه عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان تخرج
شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن ابي مريم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا مرض الرجل
رمضان حتى يموت فليس عليه شئ وان صح ثم مرض حتى يموت وكان له مال تصدق عنه وان لم يكن له مال تصدق عنه وليه ومنها الموثق المروي فيه
عن علي بن الحسن بن فضال عن محمد واحمد ابني الحسن عن ابيهما عن عبد الله بن بكير عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت في شهر رمضان
قال ليس على وليه ان يقضي عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان ثم لم يزل مريضا حتى مضى رمضان وهو مريض ثم مات في مرضه ذلك فليس على وليه ان
يقضي عنه الصيام فان مرض ولم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض فمات فعلى وليه ان يقضي عنه لانه قد صح فلم يقض ووجب عليه اعلم ان قوله
في صدر السند الحسن بن فضال نسبة الى الجد لان الحسن والد علي فالمناسب الحسن بن علي بن فضال لكن نسبة الحسن هذا الى جده في كل الاسانيد غير
عزيز والقول ان محمدا واحمد هما ولداه فان الحسن بن علي بن فضال ابناؤهم علي ومحمد واحمد كما ان الكشي حكى عن محمد بن مسعود انه قال عبد الله
بن بكير وجماعة من الفطحية هم فقهاء اصحابنا ذكر منهم علي واحمد ومحمد بنو الحسن بن علي بن فضال فعلى هذا يكون المراد بعلي احمد بن الحسن بن فضال انه
من اخيه محمد واحمد لد عن ابيهما الحسن بن علي بن فضال وهو يروي عن عبد الله بن بكير وهما من اصحاب الاجماع فلا يضر الارسال ومنها الصحيح المروي في قرب
من ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان وماتت في شوال فاوصتني ان اقضي عنها قال هل برئت من مرضها قلت لا ماتت
فيه قال لا تقضي عنها فان الله لم يجعله عليها قلت فاني اشتهي ان اقضي عنها وقد اوصتني بذلك قال كيف تقضي شيئا لم يجعله الله عليها فان اشتهيت
ان تصوم لنفسك فصم ومنها ما رواه في قرب الاسناد ايضا عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضى عنه
وان امرأة حاضت في شهر رمضان فماتت لم يقض عنها والمريض في رمضان ولم يصح حتى مات لا يقضى عنه ومنها الموثق المروي في قرب الاسناد عن محمد بن
مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام في امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان تخرج رمضان هل يقضى عنها فقال اما الطمث والمرض فلا
واما السفر فنعم ومنها الموثق كالصحيح المروي في زيادات التهذيب عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل سافر في رمضان فادركه الموت قبل
ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها المعتبر المروي في الكافي عن الحسن بن علي الوشاء عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول اذا مات رجل و
عليه صيام شهرين متتابعين من علة فعليه ان يتصدق عن الشهر الاول ويقضي الشهر الثاني هذه هي المنصوصات المتعلقة بالمسئلة التي اوردناها في
هذا المقام وستقف على غيرها مما ستقف عليه في بعض المباحث الاتية ان شاء الله تعالى والمقام الثالث في تحقيق الجواب في الفروع المذكورة
في السؤال المذكور بيكويم شيخ مقام در تحقيق جواب بحيثيتى كه مقتضى ايراد كلام است اينست طلب اولا اينكه هرگاه والد كسى فوت شود و بروذمه
او نماز يا روزه باشد آيا واجب است بر فرزند او اتيان بآنها وقضاي آنها يا بعضي از آنها كه بر ذمه والد باقي مانده از عبادات ففيهما دركتاب صوم عدم وجوب
تدارك نماز كرده و آن در سه باب به نظر آن حكم بوجوب فرموده اند نسبت بصوم بنحوى كه موهم اختصاص حكم است نسبت بصوم وعدم
لزوم آن نسبت بصلوة مثل عبارت شيخ و تقى و ابن زهره و حلى العقود وكافي ابي الصلاح وغير آنها ما دل في المقنع از انه اذا مات رجل

وعليه صيام فعلى وليه ان يقضي عنه الى آخر عبارة السائل فقد وفي الكافي من مات وعليه شئ من ضروب الصوم لم يؤده مع تمكنه فيجب على وليه قضاؤه
فعلى وليه القضاء عنه لكن حكم مذكور بنحوي كه ذكر شد تدارك صيام در صوم ثابت در صلوة نيز ثابت است وكلام بسياري از فقها كه موهم اختصاص
است بصوم در كتاب صوم لكن تصريح بتعميم فرموده اند در صوم و صلوة در مباحث صلوات در جامع بيان مسئله جوابية فلاحظ العبارات السائل من المقنعة
والنهاية والوسيلة والمهذب لابن البراج وغيرهم من العبادات السائل اكثر مسايل مذكوره در كتاب ارث نوشته اند لكن در صوم شيخ در كتاب مبسوط وابن
ادريس در سراير وابن حمزه وصاحب جامع وشيخ شهيد در دروس و بيان و ذكرى وصاحب مجمع وغيرهم در مباحث صلوة نيز تصريح بر اين فرموده اند قال
في المبسوط من فاتته صلوة في مرض لم يزل فيه اذا عقل الى ان مات قضاها وليه فان ادركه الوفات وجب على وليه القضاء عنه وان شئت فلاحظ عبارات جمع من الفقهاء
السائل والمستند في ذلك ايضا فالى الاجماع عليه في الغنية الصحيح السائل عن حفص بن البختري عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت وعليه صلوة او
صيام قال يقضي عنه اولى الناس بميراثه والتصريح في السؤال بالصلوة الثابتة في ذمة الميت في جوابه عليه السلام بانه يقضي عنه اولى الناس بعنوان
الاطلاق دليل على ثبوت الحكم في الصلوة ايضا كما لا يخفى وهو الظاهر ابن جنيد لكن كلام در اين مقام هست اينست كه آيا حكم مذكور ثابت
است نسبت بهر نماز كه در ذمه والد بوده باشد خواه عمدا ترك كرده باشد يا سهوا يا از ترك كرده باشد لكن مشخص شود كه نماز را در حكم بطلان
بوده است يا بجهة ترك تعليم بجهة عدم تمكن از آن يا بجهة ترك بعضي از امور معتبره در نماز خواه نماز رفته والد بوده باشد يا ان عين مثل آنكه
نماز بر طريق اجاره در ذمه والد بوده باشد يا عدم اتيان بآن فوت شده باشد يا اكر نماز از جهة اين او فوت شده باشد و بر والد نظر به اكبر ولد
بوده لازم بود كه اتيان نموده باشد قبل از اتيان بآن فوت شده باشد خواه بعد از انقضاي زمان بوده باشد كه متمكن از اتيان بآن نماز بوده باشد
و اتيان بآن ننموده باشد يا قبل از آن خواه عليه بكلام ابن ادريس يعني بعدم ثبوت وجوب است بر او كه قضا صلوة كه از والد فوت شده باشد
در مرض موت نماز كه از والد فوت شده باشد در غير مرض موت قضا آن بر والد واجب نخواهد بود خواه در حال مرض غير مرض موت فوت شده باشد
يا در حال صحت خواه سهوا فوت شده باشد يا ساهيا قال في السراير بعد ان حكم بوجوب قضاء الصوم على الولد ما هذا لفظه وكذلك ما يفوته من
صلوة مرضه الذي توفي عنها فانه يجب على الولد الاكبر قضاءه ذلك عنه فاما ما فاته من الصلوات في زمان كان صحيحا او مريضا لا يجب على الولد القضاء
عنه الى آخر عبارة السائل وافتى سبطه يحيى بن سعيد في الجامع قال يقضي الابن ما فات اباه من صلوة مرضه لكن فوت صلوة در مرض در كلام صاحب
جامع اعم است از مرض موت وغيره پس كلام صاحب جامع اكرچه اختصاص دارد بصلوة فائته در حال مرض لكن مرض شامل غير مرض موت نيز هست و
الكلام من الغنية والشرايع والتلخيص والتحرير والتبصرة وغيرها ثبوت الحكم بعنوان العموم نقل في الغنية من مات وعليه صلوة وجب على وليه القضاء عنها
الى آخر عبارة السائل وقوله وعليه صلوة شامل لجميع الانواع المذكورة وفي الشرايع قال يجب على الولد الاكبر من تركة ابيه ثياب بدنه وخاتمه وسيفه ومصحفه
وعليه ما عليه من صلوة وصيام وفي التلخيص يحبى الولد الاكبر بثياب بدنه والخاتم والسيف والمصحف وعليه قضاء ما عليه من صيام وصلوة وفي التحرير على
هذا الولد قضاء ما على ابيه من صلوة وصيام وفي التبصرة وعليه قضاء ما على الميت من صلوة وصيام واوجب جماعة على الولي قضاء ما فات من الوالد من
صيام او صلوة فاطلاق كلامهم في وجوب القضاء على الولي صادق في فوت الصلوة والصوم من الوالد وهو القول الاول الذي يظهر من النهاية والوسيلة والمهذب
لابن البراج والارشاد والتذكرة والقواعد وغيرها والوقت يفرق بين القولين المذكورين هو ان الاعم من الاول والاخص من الثاني اما الاعمية فغير خفي
الى البيان واما الاخصية فلظهوره بعدم شمول الثاني لها والمختار هو القول الثاني لعموم الصحيح حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس بميراثه في جواب
كلام السائل في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام الشامل لجميع الصور المذكورة من غير استفصال بين هذه الصور لان السؤال لو لم يظهر في الشمول اشتمل على
الصلوة غير هذا الحديث والحديث الاتي الذي رواه ابن طاوس عن عبد الله بن سنان وعلى المستند في الاولى هو ان كل صلوة لم تبرأ ذمة الوالد منها الا اذا
ثبت خلافه والقدر الثابت هو قضاء الصلوات التي فاتت منه في مرض الموت الوالد مطلقا فهو عليه واما غيره فلا وجوابه هو ان ذلك انما
يكون عند عدم ملاحظة الصحيح المذكور واما معها فلا كما لا يخفى لكن ابن ادريس مشى على اصله من عدم حجية خبر الواحد فهو مؤاخذة باصله لا بفتواه ولكن
التوفيق بينه وبين صاحب الجامع هو ان كلامه يفيد وجوب القضاء على الابن للصلوة التي فاتت من الوالد في مرضه سواء كان مرض موت ام لا كما هو المتبادر عليه

بکلام المبسوط صریح فی الاختصاص بالاولی نعم هذا یکون فی المسئلة الثانیة الرابعة والمستند فی الثالث عنوان المشابه من قوله وعلیه صلوة هو ما فات
منه فلا یشمل مثل ما کان علیه باجارة و غیرها بل یشمل لما اخل به [illegible] کلام والجواب عنه [illegible] بعد کلا [illegible] ان العموم المستفاد
الی ترک الاستفصال مطلقا [illegible] در بیان اینست که [illegible] حکم مذکور [illegible] از وجوب قضا صلوات [illegible] باشد مختص است به اولاد یا ثابت است
نسبت بکل اقارب [illegible] تشکیک در ثبوت در حق ولد و ثبت کلا [illegible] در حق غیر ولد است تحقیق این مطلب [illegible] کلام سیمیکوییم [illegible]
[illegible] شود [illegible] اول اینست که کسی [illegible] والد [illegible] والوصی [illegible] باشد یا [illegible]
که والد [illegible] بود باشد [illegible] در صورت اول [illegible] الاولات [illegible] بود باشد یا [illegible] باشد [illegible]
صورت مقتضای حدیث صحیح [illegible] که قضای صلوة [illegible] واجب [illegible] مقتضی [illegible] اولی الناس بمیراثه [illegible]
بانیکه مقطوع [illegible] اولی الناس بمیراث [illegible] در صورت [illegible] لدوا اولاوات فنقول ان الوالد [illegible] اولی الناس بمیراث المیت
[illegible] علیه قضاء الصلوات الثابتة فی ذمة المیت اما الصغری [illegible] البیان واما الکبری [illegible] المذکورة [illegible] الحدیث [illegible]
بمقتضاه ولا فرق [illegible] [illegible] الا ان [illegible] وان کانت مسلمة [illegible] الاجماع [illegible] القول
[illegible] الاجماع غیر مسلم [illegible] عدم [illegible] الاصحاب [illegible] من عدم التعرض [illegible] علی اولی [illegible]
[illegible] عدم التعرض [illegible] کلام شیخ الطائفة [illegible] قال ومن [illegible] صلوة [illegible] تضاؤها کان اکثر
الولایات [illegible] القضاء [illegible] ومعلوم ان الولی شامل [illegible] علیه [illegible] الاقل من المساوات
[illegible] وکذا الحال فی عبارة الغنیة قال ومن مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه قضاؤها [illegible] ان الابن [illegible] لکنه
باعتبار [illegible] الحکم [illegible] کان [illegible] بالابن [illegible] بالذکر [illegible] قضاء الصلوات علیه [illegible]
[illegible] الحال [illegible] کلام [illegible] الصوم [illegible] که میت [illegible] الولد باشد [illegible] وارث [illegible]
در [illegible] والد [illegible] در این حکم ظاهر اینست که حکم در حق والد ثابت [illegible] باشد [illegible] ثبوت حکم [illegible]
واین [illegible] اختصاص [illegible] ان [illegible] کلام شیخ [illegible] ثبوت
قضا [illegible] کلام [illegible] است [illegible] کلام [illegible] صورت [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در این صورت وجوب قضا [illegible] در صورت [illegible]
اینست که [illegible] بمیراث [illegible] بود [illegible] صلوة میت [illegible] در صورت [illegible]
جمع [illegible] قضا [illegible] در این صورت [illegible] والد [illegible] بمیراث [illegible] در چنین صورت وجوب
قضا صلوات ثابت در حق [illegible] صورت [illegible] باشد [illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] حکم [illegible] اینست [illegible] آنچه
مذکور شد [illegible] صورتی که وارث میت منحصر بود باشد [illegible] در صورت اجتماع بعضی
با دیگری [illegible] ظاهر [illegible] وارث میت منحصر [illegible] در این صورت مختص است [illegible]
[illegible] وارث منحصر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] قضا صلوة [illegible] میت [illegible]
[illegible] وارث منحصر [illegible] در صورت [illegible] ولد [illegible]
مطلب ثالث در بیان [illegible] در این حکم یا اعم آنست [illegible] لازم است
قضا [illegible] حکم [illegible] مقتضای حدیث صحیح آنست که [illegible] لازم است [illegible] کرد [illegible]

بارث میت بوده باشد قضا صلوات [illegible] باشد پس قضای صلواتی [illegible] باشد [illegible] عموم
عبارت مبسوط و غنیه مقتضی لزوم [illegible] ولدا ناث [illegible] در این عبارت [illegible] ظاهر [illegible] موصول [illegible] فی المبسوط
من فاته [illegible] العقل [illegible] تضاؤها ان [illegible] الوفات وجب علی ولیه القضاء عنه وفی الغنیة ومن مات وعلیه صلوة وجب علی ولیه
قضاؤها [illegible] مذکور [illegible] لزوم بود [illegible] عدم لزوم [illegible] اصالة البرائة [illegible] از تکلیف [illegible]
[illegible] شد [illegible] اصل [illegible] حدیث [illegible] اصالة البرائة [illegible] معارض [illegible] قضای [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] درین مقام [illegible]
[illegible] مفهوم [illegible] شد [illegible] مذکور [illegible]
مذکور [illegible] ثبوت حکم [illegible] موقوفات [illegible] منطوق [illegible]
[illegible] بعض [illegible] استدلال [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و این مطلب [illegible] صحیح مذکور شد لکن [illegible] در این مقام [illegible]
[illegible] الاجماع [illegible] در این مقام تحقیق این مطلب است
[illegible] عدم تسلیم حکم مذکور قال فی المبسوط والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی النهایة فان لم یصح المریض
ومات من مرضه [illegible] لولده الاکبر من الذکور ان یقضی عنه ما فاته من الصیام ولیس ذلک بواجب علیه فان برئ من مرضه ذلک
[illegible] ما فاته ثم مات وجب علی ولیه ان یقضی عنه [illegible] والتصریح فی الاولی بالولد الاکبر [illegible] المراد بالولی [illegible]
وفی الانتصار والولی هو اکبر اولاده الذکور دون الاناث وفی [illegible] والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی الوسیلة والولی هو اکبر اولاده الذکور
وفی السرائر [illegible] الواجب علی ولیه هو اکبر اولاده الذکور [illegible] اجماعا منعقدا علی ان الوالد [illegible] الاکبر [illegible]
من الصیام [illegible] یجب علی الولد الاکبر قضاء [illegible]
الابن ما فات اباه من صلوة [illegible] والولی هو اکبر اولاده الذکور وفی المعتبر یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور ما فاته من صیام
[illegible] وفی المنتهی یقضی عن المیت هو اکبر اولاده الذکور وما فاته من صیام [illegible] وفی التلخیص یقضی عن المیت اکبر اولاده الذکور
وفی الارشاد وجب علی ولیه القضاء وهو اکبر اولاده الذکور [illegible] یقضی المیت اکبر اولاده الذکور [illegible] وفی [illegible]
[illegible] یقضی عن المیت هو اکبر اولاده الذکور وفی القواعد وجب علی ولیه وهو اکبر اولاده الذکور القضاء عنه [illegible] القضاء
ثم مات قضی عنه اکبر ولده الذکور [illegible] عبارات مذکوره [illegible] است [illegible] اکبر ذکور از اولاد است
[illegible] در این مقام [illegible] صورت [illegible] قضا [illegible] باشد [illegible]
[illegible] حکم [illegible] ثبوت [illegible] ثبوت [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در این مقام [illegible] شیخ الطائفة [illegible]
[illegible] لکن [illegible] صحیح [illegible] بان [illegible]
[illegible] صورتی [illegible] بوده باشد [illegible] حدیث صحیح [illegible] بوده باشد [illegible]
[illegible] میت [illegible] اکبر ذکور از اولاد [illegible] در این مقام [illegible]
ذکور از اولاد قضای صوم و صلوة میت [illegible] اکبر ذکور از اولاد [illegible]
[illegible] مقتضای حدیث صحیح [illegible] قضای [illegible] میت لازم است [illegible] باشد [illegible]
در سابق مذکور شد حدیث [illegible] روایت نموده ابن ابی عمیر از حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یموت وعلیه صلوة

او صيام قال المحقق هنا اولى الناس بميراثه الى آخره وصورت ثاني باز مروي ودر كتاب مذكور است از حماد بن عثمن عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته
عن الرجل يموت وهو عليه دين من شهر رمضان من يقضي عنه قال اولى الناس به الى آخر ما سلف ثقة الاسلام روايت نموده است اين حديث را از حسين
بن سعيد عن محمد بن يحيى عن النوفلي عن الحسن بن علي الوشا عن حماد بن عثمن عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام اشكال در اين سند نيست مگر از جهة
جهة معلى بن محمد وتلك جهة ارسال لكن بحيث تصريحات اما معلى پس بجهة آنكه مرحوم علامه مجلسي نور الله مرقده وغيره تصريح نموده اند بانكه
او از مشايخ اجازه بوده است واما ارسال پس بسبب آنكه حماد بن عثمن كه مرسل است از اصحاب اجماع است وظاهر دلالت دو حديث بر عدم اختصاص
حكم بالاولاد مجهوليت كه محتاج باظهار نيست چنانچه مفصلا بيان شد مجملا مولى اعلم عبد بيخ است كه قضاي صلواتي كه در ذمه ميت هست بر كسي
كه اولى بارث او بوده باشد واجب … چنانچه … صادق است … اين لفظ … است در
صلوة ميت نموده … على الجنازة اولى الناس بها … لفظ در آنمقام … كرده شد بآنكه محل لفظ مذكور در حديث صحيح
مجمل كلام … است تنقيح المقام … ان الالفاظ المذكورة في النصوص الواقعة في هذا المطلب اي في القاضي للصلوة المقضية والصوم
المقضي مختلفة منها ما في الصحيح المذكور من قوله عليه السلام يقضي عنه اولى الناس بميراثه ومنها قوله عليه السلام في المرسل المعتبر اولى الناس به وجواب من يقضي
عنه المذكور في الصحيح … ومنها انه افضل اهل بيت الميت كالموثق السالف عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عليه السلام
عن رجل سافر في رمضان فادركه الموت قبل ان يقضيه قال يقضيه افضل اهل بيته ومنها انه من شاء من اهله كالمرسل السالف اذا مات الرجل و
عليه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله ومنها الولي كالموثق المتقدم فان مرض فلم يصم شهر رمضان ثم صح بعد ذلك فلم يقضه ثم مرض
فمات فعلى وليه ان يقضي عنه وشطر رواية ابي مريم الانصاري لكن بعد ان لم يكن للميت مال يتصدق عنه قال وان لم يكن له مال صام عنه وليه ومنها
اكبر ولده كقوله عليه السلام في المكاتبة الصحيحة السالفة يقضي عنه … منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل
يسافر في شهر رمضان فيموت قال يقضي عنه الى آخر ما سلف ومنها صحيحة ابي حمزة قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت
فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم ومثلها موثقة … اذا علمت ذلك
نقول احسن النصوص المذكورة سندا واظهرها دلالة صحيحة حفص بن البختري اذ مضمونها ان المامور بالقضاء عن الميت من اولى الناس بميراثه
… ان المراد منه اكثرهم ارثا … اذا كان … واما ما اشتمل على الامر بالقضاء من غير
تعيين القاضي … ان ما عين فيه القاضي … واما ما اشتمل على ان افضل اهل بيته … لوضوح ان ليس المراد منه
الافضل بحسب العلم او بحسب الزهد لانتفاء المناسبة فيكون المراد ما ذكرناه … ان المراد منه افضل اهل … بالاضافة الى …
مصداقه في الاغلب هو ما كان اكثرها … كما لا يخفى واما ما اشتمل على … من تخصيص المطلق
والمقيد لوضوح ان من شاء اعم من ان يكون اولى بميراثه … على الاول الصحيحة المذكورة واما ما اشتمل على الولي فلانا لم نجد في النصوص الواردة
في المقام تفسير الولي فيكون مجملا وما … ان ما ذكره فخر المحققين … في …
في مقام الاستدلال على اشتغال القضاء … بالنفس على الاكبر الذكور غير معلوم المستند لانا لم نجد في شيء من النصوص ما اشتمل على ذلك
فكلامه لا يخلو من … والاوجه منه ما ذكره … حيث قال وقد وردت الروايات على تفسير الولي انه اكبر اولاده الذكور … لم نصف …
رواية ضعيفة اشتملت فضلا عن الروايات الصحيحة فنقول ان تفسير الولي باكبر الذكور في محل الكلام غير معلوم الوجه … اليه
ما … في مسألة الحبوة انها للاكبر الذكور من الاولاد … المناسب ان يكون هو المامور بالقضاء لكنه ليس … يمكن التعويل عليه سيما
في مقابلة الصحيحة الظاهرة الدلالة على خلافه … تبين ان ما ذهب اليه شيخنا المفيد قدس الله روحه السعيد مقرون بالصواب قال
في المقنعة اذا مات انسان وقد صام من شهر رمضان بعضه … الكبير من ولده من الرجال ان يقضي عنه بقيته فان لم يكن له ولد من الرجال قضى عنه
اكبر اوليائه من اهله واولاهم به … شيخنا الشهيد نور الله مضجعه السعيد بعد حكاية … القدماء … في الدروس وعمل المفيد لو فقد

اكبر الولد اكبر اهله من الذكور فان فقد فالنساء وهو ظاهر القدماء والاخبار والمختار انتهى كلامه رفع مقامه ولا يخفى عليك ان كلام شيخنا …
مشتمل على مطلبين احدهما انه عند فقد اكبر الولد من الذكور يتعلق قضاء الفائت على اكبر اهله من الذكور والثاني انه عند فقد الذكور في
اهله واقاربه يتعلق تدارك القضاء بالنساء من اهله وفي الدروس … القدماء وظاهر الاخبار واقول ان نسبة المطلب الاول الى ظاهر القدماء
والاخبار مطابقة للواقع اما المطابقة لظاهر القدماء فلانه قال شيخنا الصدوق في الفقيه واذا مات رجل وعليه صوم شهر رمضان فعلى وليه
ان يقضي عنه الى ان قال وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال ان يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثله
انقله في المقنع … عبارته في السالف اول المبحث وحكى في المختلف عن والده … انه قال من مات وعليه صوم شهر رمضان
فعلى وليه ان يقضي عنه وان كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال فان لم يكن له من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومثلها الكتاب …
المال قال واذا كان للميت وليان فعلى اكبرهما من الرجال يقضي عنه فان لم يكن له ولي من الرجال قضى عنه وليه من النساء ومقتضى العبارات ثبوت
قضاء الميت على ذمة اقاربه وان لم يكونوا من ولد الميت كما لا يخفى وهو مقتضى هذا الكلام المحكي عن ابن الجنيد انه قال اولى الناس بالقضاء
عن الميت اكبر ولده الذكور واقرب اوليائه اليه ان لم يكن له ولد وهو … تقديم الاولاد على غيرهم من الاقارب اولى ما قيل وان كان الظاهر
ان المراد منها ايضا ذلك والمحكي عن ابن البراج قال … ولده الاكبر من الذكور ان يقضي عنه ما فاته من ذلك ومن الصلوة ايضا فان لم يكن له ذكر فا
لاولى به من النساء واما المطابقة لظاهر الاخبار فلما سمعت من قوله عليه السلام في صحيحة حفص بن البختري يقضي عنه اولى الناس بميراثه الشامل
للاولاد وغيرهم كما لا يخفى وقوله عليه السلام في المرسل المعتبر السالف يقضي عنه اولى الناس به وغيرهما واما نسبة المطلب الثاني الى ظاهر القدماء
وان كان لا مرية فيها كما افاده لكن النسبة الى ظاهر الاخبار غير جيدة لكون صحيحة حفص بن البختري والمرسل المعتبر السالف نصا في خلافها قال فان لم يكن
فان كان اولى الناس به امرأة فقال لا الا الرجال ومثله المرسل المذكور والاطلاق في بعض الاخبار بعد هذا التصريح غير ملتفت اليه كما لا يخفى
ويتبين مما ذكرناه … على ثبوت الولاية في القضاء للاولاد واختلفوا في انه عند انتفاء الاولاد هل الولاية ثابتة لغيرهم من
ذكور اقارب الميت ام لا فذهب شيخنا المفيد الى الاول وهو ظاهر ثقة الاسلام وشيخنا الصدوق في الفقيه والمقنع وابن الجنيد وابن البراج
واختاره شيخنا الشهيد في الدروس في كتاب الصوم وقد سمعت عبارته بعد ان جعل في كتاب الصلوة … قال والولي هو الولد الاكبر وظاهر
الروايات انه الاقرب مطلقا وهو الاحوط واختاره في الذكرى والبيان ايضا قال في الذكرى بعد نقل … عن القول بانه الولد الاكبر …
وانه كان القول بعموم كل ولي ذكر اولى بحسب ما تضمنته الروايات وفي البيان يختص الوجوب بالاكبر ويقضى عنه غيره من الاولياء …
هنا … صاحب المدارك والتوضيح والكفاية قال في المدارك مشيرا الى الحديثين المذكورين مقتضاهما عدم اختصاص الوجوب بالولد الاكبر
بل يتعلق بالاولى بالميراث من الذكور مطلقا وبمضمونهما افتى ابن الجنيد وابنا بابويه وجماعة ولا بأس به … والكفاية والتوقف …
مقتضى الاخبار الحكم بوجوب القضاء على الولي الذكر سواء كان ولدا ام لا انتهى وهو كذلك لكن لا وجه … على الترتيب لوضوح ان مقتضى
قوله عليه السلام يقضي عنه اولى الناس بميراثه … تسامح في العبارة كما في العبارات السالفة من جماعة من القدماء … المطلب مضافا
الى عدم صدق الولي على الاخ مع وجود الولد فلا تسامح وذهب شيخ الطائفة الى الثاني فلا يجب قضاء الفائت الا على اكبر الذكور من الاولاد
وقد سمعت كلامه في المبسوط والنهاية والجمل والاقتصاد ووافقه في الوسيلة والسرائر والجامع والشرائع والمعتبر والمنتهى والتذكرة والتحرير
والتلخيص والقواعد والارشاد … الاصل والاقتصار فيما خالفه على القدر المتفق عليه وقد عرفت الجواب عنه …
ان الاصل انما يصار الى مقتضاه عند انتفاء المعارض وقد عرفته وهو صحيحة حفص بن البختري ومرسلة حماد بن عثمن السالفتان وكذا ما
رواه شيخنا الشهيد في الذكرى عن ابن طاوس انه روى عن عبد الله بن سنان عن مولانا الصادق عليه السلام انه قال الصلوة التي حصل وقتها قبل ان
يموت الميت يقضي عنه اولى الناس بميراثه … الجواب عن الثاني لوضوح ان لزوم الاقتصار على القدر المتفق عليه انما هو عند
انتفاء الدليل على الزائد عليه واما معه فلا … الى مقتضاه فما ذهب اليه ابن الجنيد وشيخنا المفيد وشيخنا الشهيد في الذكرى والدروس

والبيان وصاحب الموجز والمدارك وغيرهم قوما ان المحقق ذلك فلتعلق ما كنا بصدد بيانه نقول لو مات مخص وعليه قضاء الصلوات و
دار به الظاهر من عليه ان يقضيه للنصوص المذكورة المتضمنة بجعل العاظم المذكورة فوجوب قضاء الولد لما في ذمة ابيه بطريق الحمل بل يمكن التمسك لاثبات
المرام باطلاق المروي عن ابن طاوس لظهور شمول الميت في قوله قبل ان يموت في قوله قبل ان يموت الميت للاناث ايضا مقتضى قوله يقضيه عنه اولى الناس
به لزوم القضاء على الابن ولو كان الام ايضا ولا ينافيه التعليل في قوله عليه السلام بالاضافة الى لفظ الميت فتامل وبالصحيح السالف المروي في الكافي
والتهذيب عن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته عن امرأة مرضت في شهر رمضان او طمثت او سافرت فماتت قبل ان يخرج شهر رمضان هل يقضى
عنها قال اما الطمث والمرض فلا واما السفر فنعم وهو صحيح الجميع وشك الموثق انما الغا المروي في التهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام اما الطمث
والمرض فلا واما السفر فنعم ومقتضاهما وجوب قضاء الصوم عن المرأة والغاية وان لم يذكر فيهما لكن الظاهر ان المراد هو الاولى بارثها وهو مختلف
باختلاف المورض ومصداقه الولد فيعلم عليها ثم انهما وان وردا في الصوم لكن الظاهر اشتغال الوقت والفارق بين الصوم والصلاة في ذلك وهو
مقتضى الكلام المحكي عن المحقق ونفي فيه الباس في الذكرى قال وكلام المحقق يؤذن بالقضاء عن المرأة ولا بأس به اخذا بظاهر الروايات المراد
من كلام المحقق ما حكاه عنه في رسالة البغدادية المنسوبة الى سؤال جمال الدين بن حاتم رحمه الله عن قوله الذي يظهر ان الولد يلزمه قضاء ما فات
الميت من صيام وصلاة لعذر كالمرض والسفر والحيض لا ما تركه الميت عمدا مع قدرته عليها انتهى وشيخنا ابو العباس بن فهد في موجزه قال
والام كالاب فشاركه الام مع كمال فيما ذكر من لزوم تحمل الولي فيهما فانها مستفادة من كلام المحقق المذكور وان تردد فيه في الشرائع والنافع
قال في الاول وهل يقضى عن المرأة ما فاتها فيه تردد وفي الثاني ويقضى عن المرأة ما تركته على تردد انتهى والحاصل ان المشاركة المذكورة مستفاد
من كلام المحقق وشيخنا المفيد الشهيد في الذكرى وصاحب الموجز ونقلوه عن المختار والمطلب الرابع في بيان ما يظهر من صاحب الغنية من كون
الولي مخيرا بين قضاء الصلوات التي في ذمة الميت وبين الفدية عن كل ركعتين بمد فان لم يتمكن فعن كل اربع فان لم يتمكن فمد لصلاة
النهار ومد لصلاة الليل وهو موافق لما حكاه في الذكرى عن ابن الجنيد قال قال ابن الجنيد رحمه الله والعليل اذا وجبت عليه صلاة فاخرها عن
وقتها الى ان مات قضاها عنه وليه كما يقضي عنه حجة الاسلام والصيام ببدنه وان جعل بدل ذلك مدا لكل ركعتين اجزأه فان لم يقدر فلكل اربع
مد فان لم يقدر فمد لصلاة النهار ومد لصلاة الليل ومستندهما في هذا التخيير غير معلوم واما رواية ابي مريم الانصاري فانها وان اشتملت
على الصدقة بمد لكن لا دخل لها فيما ذكراه اما اولا فلان مدلولها الصدقة عن كل يوم بمد واما ثانيا فلا دلالة فيها على تقدم الصلاة ... الصوم
الولي ... ذلك من تخيير الولي بينهما واما ثالثا فلان مدلولها تعيين كون الصدقة من مال الميت بخلاف كلامهما ثم ان الرواية المذكورة
غير ظاهرة الانطباق لما ذكره السيد المرتضى قدس الله تعالى روحه على اي حال لا ربط بينها وبين ما ذكراه بل مستندهما غير معلوم كما صرح ثم ان
التفصيل المذكور في كلامهما مدلول عليه ما رواه في الكافي في تدارك قضاء النوافل وهو ما رواه عن عبد الله بن سنان قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
رجل عليه من صلاة النوافل ما لا يدري ما هو من كثرته كيف يصنع قال فليصل حتى لا يدري كم صلى من كثرته فيكون قد قضى بقدر علمه قلت فانه لا يقدر على القضاء
من كثرة شغله فقال ان كان شغله في طلب معيشة لا بد منها او حاجة لاخ مؤمن فلا شيء عليه وان كان شغله لدنيا تشاغل بها عن الصلاة فعليه القضاء
والا لقي الله مستخفا متهاونا مضيعا لسنة رسول الله صلى الله عليه وآله قلت فانه لا يقدر على القضاء فهل يصلح له ان يتصدق فسكت مليا ثم قال فليتصدق
بصدقة قلت وما يتصدق فقال بقدر طوله وادنى ذلك مد لكل مسكين مكان كل صلاة قلت وكم الصلاة التي يجب عليه فيها مد لكل
مسكين فقال لكل ركعتين من صلاة الليل وكل ركعتين من صلاة النهار فقلت لا يقدر فقال مد لكل اربع ركعات فقلت لا يقدر قال
مد لكل صلاة الليل ومد لصلاة النهار والصلاة افضل والصلاة افضل والحاصل ان المستفاد منها يدل عليه كلامهما غير ظاهر واما
الحديث المذكور فانه وان اشتمل عليه لكنه في تدارك النوافل الفائتة واين ذلك مما فيه الكلام مما هو المذكور ضعيف لعدم ظهور مستنده ولكن
في انه هل يجوز للولي ان يقضي بعض الصلوات التي يجب عليه قضاؤها باجارة او الاستئجار الى الغير لاستيجار بعضهم له وهل يكون الحكم بسقوطها عنه بفعل الغير
ولو بعنوان التبرع من غير اذن الولي او لا والمدلول عليه جملة من العبارات هو الجواز والسقوط قال الفاضل في التذكرة لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي

سقط الصوم عن الميت والولي معا وان صام بامر الولي فالاقرب الاجزاء والشافعي فيه وجهان وكذا يجوز للولي ان يستأجر عنه من يصوم
وفي الدروس ولو استأجر الولي غيره فالاقرب الاجزاء سواء قدر او لو تبرع الغير بفعله احتمل ذلك وفيه انه لو استأجر اجنبي صاحبه على الجميع
بطل وفي صحة الاجير ولو استأجره علما مخصوصا فالاقرب الجواز وفي المسالك ولو تبرع احدهما بالجميع او استأجرا ثالثا او احدهما الآخر فالا
الاقرب الجواز ثم انهم وان ذكروه في الصوم لكن الظاهر اشتغال الوقت والفارق بينه وبين الصلاة وفي كشف الالتباس واستقرب في الذكرى عدم
جواز الاستيجار لحال الشرعية والصلاة لا تقبل التحمل عن الحي قال ويمكن الجواز لما يأتي في امثاله ان شاء الله تعالى في الصوم ولان الغرض فعلها عن الميت
هو المعتمد انتهى ما في كشف الالتباس وفي شرحه على الشرائع المسمى بغاية المرام اذا استأجر الولي غيره جاز سواء كان عاجزا او قادرا عليه وكذا الكلام
في الصلاة وهو اختيار الشهيد وابي العباس ويحتمل المنع لما قلنا في الفرع الاول انتهى وكلامه في الفرع الاول هذا لو تبرع غير الولي بالقضاء
احتمل قويا الاجزاء لانه كالدين يجوز التبرع بقضائه ويحتمل العدم لانه حق بدني وجب على مكلف به وجوبا شرعيا فلا يجوز التبرع به كـ
الغير كالعبادة اللازمة للمكلف بالاصل وفي النافع السوجي ينبغي ان لا يرتاب في انه اذا قضى غير الولي اجزأ ذلك عن الميت ولم يكن على الولي
ان يفعله ثانيا سواء كان تبرعا او عن امر الولي او استيجاره من غير فرق فانه لا شبهة في ان ما فات الميت يقبل النيابة عنه ولا اختصاص لذلك
بالولي فانه لو لم يكن ولي اجزأ عنه فعل غيره وذهب جماعة منهم الى العدم فلم يجوزوا للولي الاستيجار عليه منهم العلامة في المنتهى قال وهل
يجوز للولي ان يستأجر عنه من يصوم والاقرب في ذلك كله عدم الاجزاء عملا بالاصل وفي التحرير لو صام اجنبي عن الميت بغير قول الولي
لا قرب عدم الاجزاء ولو امره او استأجره فيقع الاجزاء نظر ومنهم شيخنا الشهيد في الذكرى مع احتماله الجواز بعده وقال فالاقرب عدم الاستيجار
لحال الشرعية والصلاة لا تقبل التحمل عن الحي ويمكن الجواز لما يأتي ان شاء الله تعالى في الصوم ولان الغرض فعلها عن الميت فان قلنا بجوازه
وتبرع اجزأت ايضا ومنهم المحقق الثاني قال في جامع المقاصد لو صام اجنبي عن الميت بغير اذن الولي او باذنه فهل الاجزاء نظر ينشأ من
كون الوجوب على الولي فلا يسقط بفعل الغير ومن ان اصل الوجوب على الميت فيسقط به وعدم الاجزاء اقوى ومنهم صاحب المدارك
قال قال الشارح قدس سره ووجه السقوط حصول المقصود وهو براءة ذمة الميت من الصوم ووجه عليه ان الوجوب يتعلق بالولي وسقوطه
بفعل غيره يحتاج الى دليل ومن ثم ذهب ابن ادريس والعلامة في المنتهى الى عدم الاجتزاء بفعل المتبرع وان وقع باذن من تعلق به الوجوب الا
عدم سقوط الفرض عن المكلف بفعل غيره وقوته ظاهرة ومنهم صاحب الكفاية قال والاقرب انه ليس له الاستيجار عليه ثم ان ابن ادريس وان لم
للاجارة بل المصرح به في كلامه ان يتبرع بعض الاولياء بجميع ما على ذمة الميت لا يوجب السقوط عن جميعهم لكن يلوح من استدلاله عدم السقوط
ولو كان باذن الولي ولو بطريق الاجارة فلاحظ ما ذكره في عبارته السالفة ثم ان الجواز والاستيجار للولي وسقوط الواجب عنه صرح به في عبارة
التذكرة والدروس والمسالك كما سمعت وهو المستفاد من شيخ الطائفة في الجمل والاقتصاد والمبسوط والمحقق في الشرائع والنافع والعلامة
في الارشاد والقواعد لتصريحهم بسقوط الواجب عن الولي بفعل المتبرع قال في المبسوط فان كانوا جماعة في سن واحد كان عليهم القضاء بالحصص
او يقوم به بعضهم فيسقط عن الباقين ونظيره في الجمل والاقتصاد ووجه الاستفادة هو ان المقصود من الكلام هو الجواز عند استواء الذكور
في السن ووجوب القضاء عليهم جميعا والمصرح به في العبارة هو الجواز عند قيام بعضهم بالجميع يسقط عنه وعن الباقي فنقول بان قيام ذلك
بالواجب على الجميع انما هو من غير جهة ... ومعلوم ان ذلك من اذن على التقادير يستلزم المطلوب اما على الثاني فظاهر واما على الثالث فلوضوح ان تحمل غير الولي
سقوط الواجب عن الغير مع اذنه فسقوطه مع اذنه بطريق اولى وبالجملة ان القطع حاصل بان عدم الاذن لا مدخلية له في تأثير السقوط كما ان الاذن
ليس مما يؤثر في عدم السقوط وهو مما لا شبهة فيه فالقائل بسقوط الواجب عن المكلف بفعل المتبرع كما هو الظاهر من العبارة نقول بسقوطه
عنه مع الاذن والاجرة ايضا وهو الظاهر ومنه يظهر الحال في كلام المحقق والعلامة قال في الشرائع ولو تبرع بعض بالقضاء سقط وفي القواعد
ولو كان له وليان فان زاد تساووا في القضاء وبالتقسيط الى ان قال فان تبرع بعضهم سقط عن الباقين فالقول بسقوط الواجب عن الولي
المكلف بالاستيجار وغيره هو الظاهر من المبسوط والجمل والاقتصاد والشرائع والنافع والقواعد والارشاد والمصرح به في التذكرة والدروس

والمسالك واختاره في الوجيز ايضا قال ويقضي الولد الاكبر الذكر المكلف حين موت ابيه ما ترك لمرض او سفر او نوم من صلوة وصوم و
تميمها كلا للاحتياط وبجودة تمكن منه لا ما ترك عمدا او تحملا باجرة او عن ابيه والمراد كالاب لا الجد والعبيد ولو اوصى بهما الميت برئ ولم يسقط
الاستيجار من ماله اشعار النهي والضمير المجرور بحرف الجر والمضاف يعود الى الولد الاكبر فالمراد ان للولد الاكبر استيجار ما وجب عليه مما فات
من والده من والده وهذا القول هو المختار لكن لا اختصاص للواجب على الولي بما فات من الوالد لعذر بل يعم كما فصلنا المقال في
ذلك فيجب عليه قضاء كل الصلوات التي تشتغل بها ذمة الوالد ولو كان السبب هو الاخلال بما اعتبر في الصلوة عامدا او تهاون ترك التعلم لكن يسقط
عنه بفعل المتبرع مطلقا سواء كان باذنه ام لا وعلى الاول باجرة وغيرها اما السقوط بفعل المتبرع فيمكن الاستدلال لاثباته بعدة نصوص
منها الصحيح المروي في باب التعزية والجزع من الفقيه عن حريز يريد قال قلت لابي عبدالله عليه السلام يصلى عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون في
ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقال خفف عنك هذا الضيق بصلوة فلان اخيك عنك وجه الاستدلال هو ان قوله عليه السلام
عن الميت اعم من الصلوة في ذمته وغيرها وترك الاستفصال مع الجواب بالجواز يفيد ثبوت الحكم فيهما بل يمكن ان يدعى ان قوله عليه السلام حتى انه ليكون
في ضيق الى اخره ملائم للاول وكذا الكلام في قوله عن ميت وقوله عليه السلام بصلوة فلان اخيك يوجه الا انه بعنوان التبرع ومنها ما رواه في الباب
المذكور من الفقيه ايضا لكن مرسلا حيث قال وقال عليه السلام من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا اضعف له اجره وينفع الله به الميت وصحيح الاصول
يعم الولي وغيره وكذا قوله عليه السلام عملا صالحا يعم الصلوات الموقتة وغيرها ومنها ما رواه في الباب المذكور مرسلا ايضا قال قال عليه السلام يدخل على
الميت في قبره الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره للذي يفعله وللميت بناء على ان الصلوة والصوم والحج يعم الموقت
وغيرها كما ان قوله عليه السلام للذي يفعله يعم الولي وغيره كما لا يخفى ومنها الصحيح المروي في باب ما يلحق الميت بعد موته من وصايا الكافي عن معوية بن
عمار قال قلت لابي عبدالله عليه السلام ما يلحق الميت بعد موته فقال سنة سنها يعمل بها بعد موته فيكون له اجر من عمل بها من غير ان ينتقص من اجورهم
شئ والصدقة الجارية تجري من بعده والولد الطيب يدعو لوالديه بعد موتهما ويحج ويتصدق ويعتق عنهما ويصلي ويصوم عنهما فقلت اشركهما في حجي
قال نعم وجه الاستدلال هو ان الولد في قوله عليه السلام الا الولد الطيب اعم من اكبر الذكور وغيره كما ان قوله عليه السلام ويصلي ويصوم عنهما اعم من الصلوة
والصوم الذين في ذمتهما وغيرهما بل الظاهر من فقرة قوله عليه السلام عنهما ترجيح الاول فالمتحصل منه تجويز الصلوة التي في ذمة الوالد الميت لبعض اولاده
مع وجود من هو اكبر منه وهو يوجب السقوط عن ذمة الوالد فتسقط عن اكبر الذكور ايضا لان الواجب عليه ما كان في ذمة والده والسقوط عنه
يوجب السقوط عنه فنقول انه اعم من ان يكون باذن اكبر الذكور فيما اذا كان غيره وعدمه بل يمكن دعوى ظهوره في الثاني فيقتضي السقوط
على الحالين اما بالاطلاق او بالفحوى ومنها ما روي عن علي بن موسى بن طاوس انه روى في كتاب غياث سلطان الورى لسكان الثرى من تاريخ
الطائفة باسناده الى عمار بن موسى من كتاب اصله المروي عن الصادق عليه السلام في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير
عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف وجه الدلالة ان قضاء الرجل العارف اما بطريق التبرع او باذن الولي مع عدم الاجرة او معها و
القدر المتيقن هو الاول فتدل على براءة ذمة الميت عن الصلوة التي في ذمته بفعل المتبرع وهو المطلوب ومنها ما رواه في باب البر
بالوالدين من كتاب الايمان والكفر من اصول الكافي عن محمد بن مروان قال قال ابو عبدالله عليه السلام ما يمنع الرجل منكم ان يبر والديه حيين وميتين
ويصلي عنهما ويتصدق عنهما ويحج عنهما ويصوم عنهما فيكون الذي صنع لهما وله مثل ذلك فيزيده الله ببره وصلته خيرا كثيرا فان الرجل في قوله عليه السلام ما يمنع الرجل
منكم وان كان المراد منه الابن لكنه اعم من اكبر الذكور وغيره وقوله عليه السلام يصلي عنهما بعد قوله حيين وميتين لا مراء فيه في جواز الصلوة عن الاب
في حال الحيوة بها الا ان يقال ان ذكر الحيات انما هو للترغيب على مطلق البر اعم من الصلوة ويكون المراد من قوله عليه السلام يصلي عنهما الصلوة عنهما في
حال الحيوة فنقول ان الصلوة فيه اعم من الموقت التي في ذمة الوالدين وغيرها فيقتضي قوله عليه السلام فيكون الذي الى اخره سقوط الصلوة عن ذمة
الوالدين ولو بفعل غير اكبر الذكور وان لم يكن مأذونا عنه ومنها ما رواه ثقة الاسلام الجليل علي بن جعفر في مسائله قال في اخرها وسألته عن الرجل
هل يصلح له ان يصلي او يصوم عن بعض موتاه قال نعم يصلي ما احب ويجعل ذلك للميت فهو للميت اذا جعل ذلك له وقوله عن بعض موتاه يشمل ولو كان الميت

غير الوالدين

غير الوالدين وكذا من في قوله من بعض موتاه تعم اليه كون الصلوة والصوم ما في ذمة الميت وقوله ما احب يرشد الى ان الرجل القاضي غير اكبر الذكور
وبعبارة اخرى من وجب عليه القضاء وقوله عليه السلام ويجعل ذلك للميت اذا جعل ذلك له الظاهر ان المراد منه انه اذا اتى به الرجل عن ذلك الميت فهو
الكرام الكاتبون في صحيفة عمل ذلك الميت كالصلوات الصادرة منه نفسه فيجوز بالنصوص المذكورة باسرها اقتضت سقوط الصلوة التي في
ذمة الميت عنه بفعل المتبرع كما لا يخفى واما السقوط عنه فيما اذا اتى الغير باذنه فللقطع بان اذن الولي للغير واستنابته اياه ليس مما يمنع عنه لو
لم يؤكده ذلك الخبر الدالة على المدعى السقوط عن الولي بفعل المتبرع هو ان النصوص المسطورة اقتضت سقوط الصلوات الثابتة في ذمة
الميت عن ذمته بفعل المتبرع فيسقط عن ذمة الولي ايضا لوضوح ان الواجب عليه ما كان ثابتا في ذمة الميت بحيث برئت ذمته بفعل المتبرع
كما هو المدلول عليه بالنصوص المذكورة انتفى مقتضى الايجاب على الولي فلزم من انتفاء المقتضي وذلك كالدين الثابت في ذمة المديون فاذا كان اشتغال
ذمته بحق الغير يوجب عليه ابراء ذمته باداء فاذا تبرع احد باداء ما يطلب المديون برئت ذمة المديون من ذلك فيسقط مقتضى وجوب الاداء منه فلا يجب
عليه ح لانتفاء الموضوع فالامر فيما نحن فيه كذلك لوضوح ان المقتضي لوجوب القضاء على الولي اشتغال ذمة الوالد مثلا بالقضاء بحيث برئت ذمته بفعل الغير
المتبرع فيسقط عنه لانتفاء الموضوع اذ ح لا يمكن للولي ان ينوي في مقام العمل بما فات باقيا في ذمة الاب لسقوطه عن ذمته عند ما سقوط ذمته
بفعل المتبرع فللنصوص المذكورة واما استلزامه للسقوط عن الولي فلما عرفت من انتفاء الموضوع ان قلت ان ذلك انما يسلم اذا كان المقتضي
للوجوب هو اشتغال ذمة الوالد حين عمل الولي وهو ممنوع لامكان ان يكون المقتضي هو اشتغال ذمته حين الموت بل قبل فعل المتبرع وهو ثابت
ولو بعد فعل المتبرع غير موجب لانتفائه والحاصل ان اللازم من فعل المتبرع هو رفع اشتغال خاص والمقتضي للايجاب على الولي مطلق
الاشتغال ولا يلزم من انتفاء الاخص انتفاء الاعم فنقول ان الساقط من فعل المتبرع هو الاشتغال بعد الممات والمقتضي للايجاب على
الولي هو الاشتغال حين الممات فالساقط بفعل المتبرع غير الموجب على الولي فلا يكون الموجب على الولي ساقطا بفعل المتبرع فلا يكون فعل
ساقطا عنه فيجب عليه ولو مع فعل المتبرع قلنا لما كان الاصل براءة ذمة المكلف من التكليف فلا يصار الى القول بثبوته الا بعد قيام الدليل
عليه فلا بد من النظر والتوفير حتى يتبين ان الثابت منه ما هو فيقتصر عليه اقتصارا فيما خالف الاصل على مورده فنقول ان المقتضي لثبوت التكليف
على الولي فيما عدا الاجماع والمتيقن من الاجماع فالمقدار الثابت منه ان اللازم على الولي قبل فعل المتبرع واما بعده فلا لما علمت من تصريح جماعة من
الاعاظم بالسقوط عنه بفعله واما النص فكذلك اذ الظاهر من صحيحة حفص البختري السابقة قوله عليه السلام في الرجل يموت وعليه صلوة او صيام قال يقضي عنه
اولى الناس بميراثه هو الوجوب على الولي ما كان في ذمة الموروث عند اشتغال الولي به واما صورة اقدام غيره بذلك تبرعا فلا ينصرف النص اليه فلا يكون
العدول من مقتضى الاصل بذلك فاصالة البراءة في الصورة المفروضة سالمة عما يصلح للمعارضة ان قيل ان قوله وعليه صيام جملة حالية والحال قيد
للرجل في قوله في الرجل يموت فالمستفاد منه ان المقتضي للوجوب على الولي موت الموروث حال اشتغال ذمته بالقضاء وهو متحقق ولو برئت ذمته بفعل المتبرع
فيما بعد فالساقط غير الموجب والموجب غير ساقط قلنا ان المتبادر من قوله عليه السلام في الجواب عن هذا السؤال يقضيه عنه اولى الناس بميراثه وجوب القضاء
على اولى الناس بالارث ما كان ثابتا في ذمة الموروث حين اشتغاله بالقضاء كما نبهنا عليه فلا يمكن التمسك به في الحكم بالوجوب فيما اذا برئت ذمته بفعل
المتبرع ح يكون الشك في اصل التكليف لا في سقوط المكلف به فلا شبهة حينئذ في جهة التمسك بالاصل اذا علمت ذلك فنقول ان المدلول عليه بالنصوص
المذكورة سقوط ذمة الميت عن الصلوة التي في ذمته مثلا بفعل المتبرع ولا يتفاوت الحال بين كونه باذن الولي وعدمه للقطع بان اذن الولي لو لم يكن
له مدخلية في السقوط لم يكن مضرا به كما لا يخفى مضافا الى امكان ادعاء الشمول بعضها الصورة الاذن ايضا نعم ان ذلك ان الولي ليس له مدخلية
في جواز المباشرة بل مدخليته انما هو في الوجوب اليه تم الكلام في جواز الاستيجار فنقول يمكن ان يتى بعنوان القاعدة كل فعل مشروع الاتيان به عن الغير
تبرعا من غير اجرة يسوغ الاتيان به عنه معها وبعبارة اخرى كل فعل صح من غير الاستنابة من غير اجرة يصح معها لوضوح انه ليس الا التأكيد في ذلك ولما كان الاستيجار
للولي مما وجب عليه فنقول قد علمت ان فعل المتبرع كما يوجب السقوط من ذمة الميت يوجب السقوط عن الولي فيتحقق كل واجب يسقط عن المكلف بفعل
غيره تبرعا يسوغ لذلك المكلف تفويضه اليه باجرة وغيرها وهو ظاهر لا خفاء فيه فعلم مما ذكر براءة ذمة الميت عن الصلوة مثلا المتبرع مع اذن الولي

وعدمه وكذا جواز الاصل الاستيجار في ذلك واستيجار الولي لما وجب على الميت من ماله كما هو الظاهر ويمكن الاستدلال لذلك ايضا بوجوه الاول هو انا
نقول يكفي في الحكم بجواز استيجار الولي فيما وجب عليه مما في ذمة مورثه انتفاء الدليل على عدم جوازه فان انتفاء الدليل على العدم دليل على جوازه لان
انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء الحرمة اذ لا تكليف الا بعد البيان لا يكلف الله نفسا الا ما آتيها وقد اطردت العبارة في الشرع على بيان
المحرمات واستقصائها قال الله تعالى قل تعالوا اتل ما حرم عليكم ربكم وقال ايضا وما لكم الا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم وروى شيخ
الطائفة في التهذيب في الصحيح عن زرارة عن احدهما عليهما السلام انه قال ان اكل الغراب ليس بحرام انما الحرام ما حرم الله في كتابه وفي الصحيح عن محمد بن
مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الجري والمارماهي الى ان قال فقال لي يا محمد اقرأ هذه الآية التي في الانعام قل لا اجد فيما اوحي الي محرما
على طاعم يطعمه قال فقرأتها حتى فرغت منها فقال انما الحرام ما حرم الله ورسوله وفي الصحيح عن مولينا الباقر عليه السلام انه سئل عن سباع الطير
والوحش الى ان قال عليه السلام ليس الحرام الا ما حرم الله في كتابه فنقول ان المستفاد من النصوص المذكورة وامثالها قاعدة كلية وهي ان كل ما لم
ينطق الكتاب بحرمته لا يكون حراما فنقول بمقتضى ذلك الا ان دل دليل من سنة او اجماع على حرمته يخصص به ذلك العموم المذكور واما مع انتفائهما
فيحكم بانتفاء الحرمة عملا بالعمومات المذكورة والقاعدة المذكورة من ان انتفاء الدليل على الحرمة دليل على انتفاء الحرمة المستفادة من الكتاب و
السنة فنقول ان استيجار الولي لما وجب عليه مما في ذمة مورثه لم يقم على حرمته دليل فيكون جائزا ويؤيده العمومات الناطقة بانتفاء العسر والحرج في
الدين اذ قد يستعسر ان يكون ما في ذمة المورث جميع سنين من الصلوة والصوم ولا يخفى ما في ارتكاب الولي بنفسه لذلك من المشقة التي
والثاني قوله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تاكلوا اموالكم بينكم بالباطل الا ان تكون تجارة عن تراض منكم بناء على ان المستفاد من الآية الشريفة
منع وجواز اما الممنوع عنه فهو التصرف في الاموال بالباطل واما الجائز فهو التصرف فيها بالتجارة عن تراض من الجانبين فالمستفاد منه
جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذلك بطريق التجارة عن تراض من الطرفين احدهما معلوم لانفصال الضمير وهو التصرف في الاموال بالتجارة
عن تراض من الجانبين والظاهر ان المراد من التجارة هو المعاملة المشتملة لاخذ العوض فيشمل مثل الاجارة ايضا والاخر غير معلوم وهو التصرف
في الاموال بالباطل الممنوع عنه والظاهر ان المراد منه ما نطق الشرع او العقل بعدم جوازه كالغصب والربا والقمار فالمستفاد من الآية الشريفة
جواز كل تصرف في الاموال اذا كان ذلك بطريق التراضي من الجانبين الا اذا دل الدليل على عدم جوازه فجواز التصرف في الاموال بطريق الاجارة
بعنوان الاطلاق مستفاد من الآية الشريفة ولم يثبت دليل على خلافه ولو فيما نحن فيه فيحكم بالجواز ولك ان تقول ان الظاهر المذكور من الآية
وان كان منافيا لحجية الاستدلال بالآية الشريفة على جواز الاستيجار ايضا لكن فيما اذا كان ذلك موجبا للتصرف في المال من الجانبين كالاجارة
المساكن والمراكب ونحوها لتصرف المؤجر في مال الاجارة والمستاجر في العين المستاجرة واما فيما نحن فيه فاجارة النفس لعمل معين فلان التصرف
في المال وان تحقق من طرف المؤجر لكنه غير متحقق من طرف المستاجر ويمكن الجواب عنه بان ليس المراد من قوله اموالكم تحقق التصرف في المال بالاضافة
الى كل واحد من المتعاقدين فانه يكفي في الصدق تحقق التصرف في المال ولو في احدهما وهو متحقق فيما نحن فيه والثالث خصوص عموم ما ورد في
الاجارة مما اتفقت المشايخ العظام اسكنهم الله تعالى في اعلى غرفات الجنان ثقة الاسلام في باب كراهة اجارة الرجل نفسه من الكافي عن محمد بن يحيى
[illegible] عن احمد بن محمد عن ابي عبد الله عن ابيه عن ابن سنان ورئيس المحدثين في [illegible] الكاسب من الفقيه عن [illegible] عن محمد بن سنان [illegible]
شيخ الطائفة في اواسط كتاب المكاسب عن احمد بن محمد عن ابيه عن ابن سنان عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته عن الاجارة فقال صالح لا باس به
اذا نصح قدر طاقته فقد آجر موسى عليه السلام نفسه واشترط فقال ان شئت ثماني وان شئت عشرا فانزل الله عز وجل فيه ان تأجرني ثماني حجج فان اتممت
عشرا فمن عندك وجه الاستدلال هو ان الظاهر من جوابه عليه السلام ان مقصود السائل هو السؤال عن اجارة الاجير نفسه فقال عليه السلام بالجواز من غير تفرقة
بين بعض الاشياء دون غيره فقال عليه السلام اذا نصح قدر طاقته قال في القاموس [illegible] والظاهر ان المراد لا باس باجارة الاجير نفسه اذا خلص نفسه
بل طاقته في الاشتغال بالمستاجر فيه وعدم ذكره متعلق الاجارة يفيد الجواز في كل شيء الا فيما دل الدليل على عدم الجواز فيه ومعلوم ان ما نحن فيه مما لم يقم
دليل على عدم الجواز فيه فمقتضى الحديث المذكور جوازها فيه وهو المطلوب ويمكن المناقشة في الجميع اما الاول فلان خلاصته منع انتفاء الدليل على العدم فان

الكلام في

الكلام لو سلم ان الظاهر من قوله عليه السلام في صحيحة حفص بن البختري السابقة يقضي عنه اولى الناس بميراثه لزوم مباشرة اولى الناس بالميراث
للقضاء بنفسه وكذا الحال في قوله عليه السلام في المرسل المعتبر السالف يقضي عنه اولى الناس بميراثه تعين مباشرة الولي القضاء بنفسه فلا يسوغ
الاستيجار فيه فاللازم فيه بعد تسليم دلالة الآية الشريفة على جواز الاستيجار في محل الكلام تخصيصها بهما ولا يصح التمسك بها في المقام
واما في الثالث فلان غاية ما يستفاد منه جواز اجارة الاجير نفسه بعنوان العموم الا فيما دل الدليل على خلافه والمفروض ان المستفاد من قوله عليه السلام
يقضي عنه اولى الناس بميراثه خلافه فتخصيص بغير ما نحن فيه فالاقتصار في جواز الاستيجار بما ذكرناه اولى وتميز الجواب عن ذلك بان [illegible]
كلا منهما ولو كان محمولا على قوله عليه السلام يقضي عنه اولى الناس بميراثه على ظاهره وهو غير ممكن لما علمت مما سلف من السقوط عن الولي فيما اذا اتى به
غير الولي متبرعا فلا بد من تقييده بما اذا لم يقم به احد او لا يقوم به فلا يمكن التمسك به في الحكم بعدم جواز صدوره من المستاجر او لا بعدم جواز
الاستيجار من الولي كما لا يخفى على المتأمل والرابع اطلاق جملة من النصوص السابقة كقوله عليه السلام من عمل من المسلمين عن ميت عملا صالحا ضعف له
وقوله عليه السلام يدخل على الميت في قبره الصلوة والصوم والحج والصدقة والبر والدعاء ويكتب اجره للذي يفعله وللميت لشموله لما لو كان ذلك
بعنوان الاستيجار ولو من الولي فنقول ان صحة العمل ممن استاجره الولي يستلزم صحة اصل الاستيجار منه وهو المطلوب وكذا الحال في الموثق
السالف اي قوله في الرجل يكون عليه صلوة او صوم هل يجوز له ان يقضيه غير عارف قال لا يقضيه الا مسلم عارف بناء على ان الرجل في السؤال
هو الولي وغيره وعلى الاول يكون الاولى في السؤال هو ان السائل اعتقد جواز التفويض للولي الى الغير لما وجب عليه مما في ذمة مورثه لكن شك في كون
المفوض اليه غير عارف اي غير عارف بالائمة كما هو المعهود في الاخبار فقرره عليه السلام مع اعتقاده جواز الاستيجار للولي لكن صرح باعتبار
الايمان في النائب وعلى تقدير ان يكون المراد من الرجل هو الميت نقول ان الظاهر اعتقاده جواز تفويض فعل الصلوات في ذمته الى الغير لكن الظاهر ان
سؤاله هو الخروج جواز كون المفوض اليه غير عارف فقرره عليه السلام على اعتقاده لكن صرح بعدم جواز التفويض الى غير العارف ومعلوم انه اعم من
ان يكون الميت ولي او لا بل [illegible] بعيد جدا سيما على المختار من كون المراد من الولي في المقام هو الاولى بالارث لا خصوص الابن الاكبر
هذا كله فيما اذا كان تفويض الولي لما وجب عليه مما في ذمة مورثه الى العامل بطريق الاجارة ويمكن للولي تفويضه اليه بطريق الصلح ايضا بل يمكن ان
يجعل [illegible] من الاجارة لعموم الصحيح [illegible] في الكافي [illegible] حفص بن البختري عن ابي عبد الله عليه السلام قال الصلح جائز بين المسلمين اذ الظاهر ان الالف
اللام في قوله عليه السلام للاستغراق فالمراد كل صلح جائز بين المسلمين ويلزم عليهم العمل بمقتضاه فقول الولي للعامل اي صالحتك من هذا المبلغ بان تصلي
من موروثي وقول العامل قبلت ذلك صلح بين المسلمين فيجب العمل بمقتضى ذلك العموم المذكور والحديث [illegible]
ذكر ان المراد منه [illegible] الصلح جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا بناء على ان الظاهر ان معناه كل صلح يجب العمل بمقتضاه
الا الصلح الذي [illegible] في مقام تحليل ما دل الدليل الشرعي على حرمته [illegible] تحريم ما دل الدليل على تحليله كذلك وقد [illegible] الحال في معنى
الحديث في بعض رسائلنا [illegible] وجواز الصلح [illegible] اسقاط حق الرجوع لا يقال انه وان كان كذلك الا ان قوله عليه السلام يقضي عنه اولى الناس بميراثه ينافي لذلك
لما [illegible] في تحقيق الحال [illegible] الوصية من الوالد [illegible] الصلوات التي في ذمته فهل يكون ذلك مسقطا
للتكليف من [illegible] هل يجب [illegible] بالوصية [illegible] الاول و
المستند في ذلك ما دل على وجوب العمل بمقتضى الوصية من الكتاب والسنة فقوله تعالى فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه واما السنة
فمنها المكاتبة الصحيحة المروية في الفقيه في باب [illegible] من التهذيب قال كتب محمد بن الحسن الصفار رحمه الله الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام رجل
اوصى الى [illegible] ان ينفذ بنصف التركة والعمل بالنصف فوقع عليه السلام لا ينبغي له ان يخالف الميت ويعمل بما امره ان شاء الله تعالى
في الفقيه وهذا التوقيع عندي بخطه عليه السلام ومنها مكاتبة اخرى مروية في الفقيه قال كتب محمد بن الحسن الصفار رحمه الله الى ابي محمد الحسن بن علي عليهما السلام
رجل اوصى بثلث ماله في مواليه ومواليات الذكر والانثى فيه سواء او للذكر مثل حظ الانثيين من الوصية فوقع عليه السلام جائز للميت ما اوصى به على ما اوصى
به ان شاء الله تعالى والمراد من الجواز في المقام ونحوه هو اللزوم اي يلزمهم لازم ان ينفذ للميت على ما اوصى به [illegible] المعتبر المروي في الباب المذكور

ز الكافي عن علي بن مهزيار قال كتب ابو جعفر عليه السلام الى ... مولانا الجواد ... فيما امرتكما من الاشهاد ويجوز وكذا النجاة فيكما في امر ... وتعاهد
لما اوصى ابو كما ... لا تنكحها بعدهما وصيتهما ولا غيرتما ما ... انما قد خرجا من ذلك رضي الله عنهما وصار ذلك في رقابكما
وكذلك الله تبارك وتعالى في كتابه في الوصية فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ان قيل ان المدعى ليس ... الوصية للوالدين
بقضاء صلوات التابعين ... المتمسك بالآية الشريفة ... فمن بدله بعد ما سمعه عائد الى وصية الوالد بالمال للوالدين
والآية هكذا كتب عليكم اذا حضر احدكم الموت ان ترك خيرا الوصية للوالدين والاقربين بالمعروف حقا على المتقين فمن بدله بعد ما سمعه
فانما اثمه على الذين يبدلونه فالآية الشريفة المنع من تبديل الوصية المتعلقة بالمال للوالدين فلا يصح التمسك بالآية الشريفة في عدم جواز
تبديل مطلق الوصية قلنا ان سياق الآية وان اقتضى ذلك الا ان القوم في تصحيح النصوص التي تمسك فيها ائمتنا عليهم السلام ارجاعها الى مطلق الوصية فها انا
اورد جملة منها في المقام للاطلاع على حقيقة الحال فنقول منها الصحيح المروي في باب انفاذ الوصية من وصايا الكافي وباب وجوب انفاذ الوصية من
الفقيه وباب الوصية لاهل الضلال من التهذيب عن محمد بن مسلم قال سألنا ابا عبد الله عليه السلام عن رجل اوصى بماله في سبيل الله ثم قال اعط لمن اوصى
به وان كان يهوديا او نصرانيا ان الله تبارك وتعالى يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه ومعلوم ان استشهاده عليه السلام بالآية
الشريفة مع كون المورد في السؤال تعلق المال في سبيل الله انما يستقيم اذا كان الغرض جعلها دليلا لمطلق الوصية سيما بعد التفات الى قوله عليه السلام
وان كان يهوديا او نصرانيا فلا يخفى وان كان في اندراج ذلك تحت المورد في السؤال من ذكر في سبيل الله لا يخفى ما فيه ومنها الصحيح المروي
باب ان الوصي اذا كانت الوصية في حق ... من الكافي وفي باب ضمان الوصي لما يغير عما اوصى به الميت من الفقيه واواخر باب الوصية الا انسان
عبده ... عن التهذيب عن محمد بن سنان عن ابن مسكان عن ابي سعيد عن ابي عبد الله عليه السلام قال سئل عن رجل اوصى بحجة فجعلها
وصية في نسمة فقال يغرمها وصية ويجعلها في حجة كما اوصى به فان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين يبدلونه
ومنها ما ورد في الكتب الثلث المذكورة عن يونس بن يعقوب ان رجلا كان بهمدان ذكر ان اباه مات وكان لا يعرف هذا الامر فاوصى بوصية عند
الموت فقال لو ان رجلا اوصى الي ان اضع ماله في يهودي او نصراني لوضعته فيهم ان الله عز وجل يقول فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه على الذين
يبدلونه ... فلنستفد من النصوص المذكورة وما ضاهاها ان الغير في قوله تعالى بدله عائد الى مطلق ما يصدق عليه انه وصية ... يصبر ...
فنقول ان المعول عليه الآية الشريفة والنصوص المذكورة وجوب العمل بمقتضى الوصية وعدم جواز العدول عنها وتبديلها مطلقا فيكون التعارض
بينها وبين الصحيحة السالفة بعض من اوليا الناس ... من تعارض العموم والعموم من وجه لصحيح ان مقتضاه وجوب القضاء على اولى الناس
بالميراث سواء صدرت الوصية من المورث في تلافي ما في ذمته من الصلوات ام لا ومقتضى الآية الشريفة والنصوص المذكورة عدم جواز التعيين
في الوصية سواء كان متعلقها الصلوة التي في ذمته ام غيرها لكن الترجيح للآية الشريفة والنصوص المذكورة للتعطي من المتن والكثرة في العدد
الاعتضاد بفتاوى من رأينا من المتصدين للمسئلة قال في البيان ولو اوصى بها الميت سقطت من الولي وفي الدروس عند البحث من قضاء الصلوات
لو اوصى الميت بقضائها سقطت عنه ووجب اخراجها ... مع عدم الاجازة وقيل من الاجر اصل المال ولو لم يوص بها ولا بأس به وفي الذكرى لو
اوصى الميت بقضائها عنه باجرة من ماله او اسندها الى احد اوليائه الى الحي فقيل لا ريب سقوطها من الولي لعموم وجوب العمل بما رسم الموصي
وفي الموجز لو اوصى بها الميت برء الولي او اوصى بالصلوة والصوم برء ... اوليها وفي كشف الالتباس ولو اوصى بها الميت باجرة من ماله او اسندها
الى احد اوليائه او الى اجنبي وقيل سقطت عن الولي المخاطب بها لوجوب العمل بما رسم الموصي وفي الروضة لو اوصى الميت بقضائها عنه ... سقطت
عن الولي وبالبعض وجب الباقي وفي الذخيرة لو اوصى الميت بقضائها باجرة من ماله او اسندها الى احد اوليائها الى اجنبي فهل يسقط عن الولي
فيه وجهان اقربهما السقوط عملا بما رسم الموصي ... الوجوب على الولي بالمتيقن وهو العالم سؤال بيان فرمايند ... الصغير
هم قدر باشد جواب احتياط شود در اين است كه فصل بين الصفين زياده از يك گام ... باشد ... زياده از اين قدر ... احتياط
مقتضي اعاده اين نماز است سؤال انفصال طول صف را بيان فرمايند ... جواب معلوم نشد كه مراد از

انفصال

انفصال صف در طول هم جرات است اگر مراد اينست كه مقدار انفراد اهل صف يعني مقدار بعد بعضي از اهل صف از يكديگر ظاهر اينست بعد بعض اهل
صف از يكديگر كه در آن صف باشد مضر بصحت صلوة اهل آن صف نباشد لكن اشكال در صحت نماز كسي ميشود كه در عقب ايشان است باين نحو كه اگر شخص
در اين شخص عقب واز باشد ... احتياط شود نسبت بآن شخص كه در عقب ايشان است كه نماز را اعاده
نموده باشد سؤال اشخاصي كه قرائت آنها بقاعده صحيح نيست چه قسم نيت بكنند و اقتدا بكنند ... جاهل باشند بايد كه واجب دارد و مستحب
دارد و در صورتي كه عالم باشد بايكه نماز مركب است از واجب و مستحب لكن نميداند كه واجب كدام است و مستحب كدام است جواب هرگاه قرائت صحيح
باشد لكن ذكر ركوع و سجود و تشهد و سلام صحيح باشد ايشان نماز جماعت ميتوانند ... باشد حتي ... صورت ... قرائت ايشان نماز جماعت ...
... عبارات ... مستحب است ... و آنكه ... كه ... واجب است ...
... تعيين ... قربه ... مستحب است و لكن اتفاق ... ايشان نمايد ...
باشد و ... مستحب ... ايشان ... نمايد ... در اين صورت قصد وجوب ... نيت ... باجزاء
واجب نمايد و ... واجب ... باعتقاد اينكه ... واجب است وقصد وجوب ... ظاهر اينست كه نماز او با طل
باشد ... اگر قصد وجوب ... مستحب ...
... لكن ... واجب ... مستحب نموده باشد ... مفصلا ... سؤال كسي كه عالم باشد ... باشد
تشخيص واجب و مستحب ... در حال قيام و تكبيرة الاحرام از اقسام اربعه مذكوره كه ... واجب و ... واجب ...
مستحب و مستحب ... بصورت ... قربة مطلقا ... واجب ... در سنت ... سنت ... واجب ... اين اقسام ...
... بگويد ... در صورت عدم تعيين جواب ظاهر اينست كه صحيح بوده باشد سؤال ... جماعت ...
صورت قرائت از ماموم ساقط است ... قرائت ... ماموم ثابت است ... اگر مفصلا بيان فرمايند جواب ... صورت قرائت ...
... ماموم در ركعتين اخيرتين ... چهار ركعتي ... ركعت ثالثه ... ماموم مسبوق بوده باشد ... در صورت
علم ... ماموم ... ركعت
ثانيه ... امام ... در اين صورت اگرچه در ركعت اولي ماموم و ركعت ثانيه امام قرائت از ماموم ساقط است لكن در ركعت ثانيه ماموم كه ركعت
ثالثه امام است قرائت ... ماموم ... در ركعتين اوليين نماز چهار ركعتي ... در اين صورت اگر ماموم ...
امام نموده ... در ركعت اولي امام ... در اين صورت ... ركعت قرائت از ماموم ساقط است و اما هرگاه ... امام نموده در ركعت ثانيه امام ... اين
صورت اگرچه قرائت از ماموم در ركعت اولي كه ركعت ثانيه امام است ساقط است لكن در ركعت ثانيه ماموم كه ركعت ثالثه امام است ايشان
بقرائت بر ماموم لازم است ... در اين صورت ... و اما هرگاه ... امام نموده در ركعت ثالثه امام در اين صورت ايشان بقرائت
بر ماموم لازم است ... در ركعت اولي ماموم بوده باشد ... ركعت ثانيه لكن ... ركعت ثالثه امام ... ركعت رابعه امام
كه ركعت ثانيه ماموم است اگرچه ... قرائت بر ماموم لازم نيست لكن در ركعت ثالثه امام كه ركعت اولي ماموم ... ايشان بقرائت لازم است
... لازم نيست تفصيل آن اينست كه اگر ... وقتي كه امام در ركوع ركعت ثالثه بوده در اين صورت ... اشكال ... نماز و
اقتدا نموده باشد ... با امام شود در ركوع قرائت از ماموم در آن وقت ساقط است اگرچه ركعت ثالثه امام است و ركعت اولي ماموم ...
... امام نموده ... وقتي كه امام تكبير ركوع گفت ... در ركوع شد ... صورت ظاهر اينست كه قرائت از ماموم ساقط
است ... در آن وقت ... و تكبيرة الاحرام ... در ركوع شود ... ايشان بقرائت نمايد و اما هرگاه ... امام ... در حال قيام امام ...
در اين صورت اگر ... ظاهر اينست كه ... اين صورت قرائت ... لازم بوده
باشد سؤال بيان فرمايند كه ... و ... باشند ...

[illegible]

سوال
نماز جمعه را در امثال این
زمان جایز میدانند یا نه و حکم
جمعه کدام یک از احکام خمسه است
جواب
صلوة جمعه در ان اعصار که غیبت
امام زمانست پس قول بوجوب
عینی ان که از جماعت از متاخرین
مستحدث شده اضعف اینست که
[illegible]

متنجس محمول اگر مایتم به الصلوة است
مثل لباس نجس که در جیب باشد نماز با او
جایز نیست و اگر ما لا یتم به الصلوة باشد
عیب ندارد پس اذان و اقامه را
بالاستقبال نشسته میتوان ایستان نمود یا نه
بلی میتوان لکن افضل در اذان و خصوص
در اقامه انست که امور معتبره در نماز
رعایت در ان شده باشد پس ایا کسی
که فسون و تنبلی حکام جور میکند و در
سفر قصد ظلم نداشته نماز را قصر کند
یا اتمام سفر حکام اگر مشروع نباشد
مثل اینکه سفر بجهت دفع ظلم است در ان
نماز قصر خواهد بود هرگاه قصد
دیگر نباشد و اگر سفر مشروع نباشد نماز تمام
خواهد بود مگر بعضی از راه اضطرار
و عدم قدرت بر ترک اختیار ان سفر را
نموده باشد در اینصورت در حق چنین
شخصی نماز قصر خواهد بود پس اگر
ثوب مصلی از اب متغیر
ایا نماز با ان صحیح است یا نه
[illegible]

[illegible]

دیوارهای خیمه با سقف آن نماز صحیح است یا نه و هم چنین اگر بر روی آن جدار غصبی چوب حلال یکسره گذارند از قبیل بالاخانه و عمارت و غیره که
زمین عمارت حلال و دیوار وی که بر روی آن چوب گذاشته‌اند و چوبهای حلال نماز در این صورت جایز است یا نه جواب در صورتی که زمین
اطاق و فضای آن مباح بوده باشد و سقف و دیوارهای آن از آلات غصب ساخته شده باشد و وقت اشتغال به نماز هیچ عضوی از اعضای
مصلی به دیوارها و سقف نرسد در چنین صورت حکم به بطلان نماز در نظر احکام شریعت مطهره مشکل است لکن احتیاط در این مقتضی
اجتناب از این است و اما هرگاه چوب مباح بوده باشد و واقع سازند دو طرف چوب را به جدار خیمه که بالاخانه در آن ساخته بشود در حالت
نماز بایستد بلی بالاخانه به جهت اشتغال به نماز در آن بالاخانه حکم به صحت چنین نماز مشکل است در وقتی که نماز در آن بالاخانه باطل باشد پس
اجتناب لازم خواهد بود سؤال کسی که تقلید نمی‌کند و حرفش این است که من در این مسئله اجتهاد کرده‌ام و یا از علما مجتهد حی که تقلید
میت را جایز میداند تقلید کرده‌ام این یک مسئله را آیا مقلد شما می‌تواند که به چنین امامی اقتدا کند یا نه جواب کسی که می‌گوید من تقلید میت [illegible]
در نماز خود نماز آن کس را باطل خواهد بود پس با حکم به بطلان نماز اقتدا به چنین کس نتوان نمود بلی اگر امام کسی باشد که تقلید مجتهد حی نموده باشد
بعد از آن مجتهد از دنیا رحلت نموده شخص مقلد به تقلید حی باقی بر آن تقلید باشد و چنین کس امامت کند کسی که تقلید مجتهدی کند که
بقای بر تقلید را تجویز نمیکند [illegible] اقتدا به چنین امام نتواند نمود [illegible] تفصیل مطلب مقتضی این است که گفته شود اگر آن امام که باقی بر
تقلید میت است [illegible] نماید [illegible] مجتهدی که بقای بر تقلید را تجویز نمیکند لازم میداند [illegible] اجتناب نماید [illegible] اجتناب
از آن نماز لازم میداند در چنین صورت [illegible] مجتهد اقتدا با امام [illegible] مثل اینکه امام ایشان نماز [illegible]
[illegible] تقلید مجتهدی [illegible] ماموم تقلید مجتهد [illegible] جایز [illegible] در چنین صورت
اقتدا [illegible] امام جایز نیست [illegible] که اعتقاد امام [illegible] که مجتهد که ماموم تقلید [illegible]
که تجویز آن نمیکند [illegible] اقتدا [illegible] مگر [illegible] عدم جواز اقتدا [illegible] امام است در نماز [illegible] مجتهد [illegible] ماموم تقلید [illegible]
[illegible] تجویز نمیکند [illegible] معلوم است که امام [illegible] در اثنای نماز [illegible] مجتهد ماموم تجویز نمیکند یا
معلوم است [illegible] در اثنای نماز [illegible] معلوم نیست [illegible] یا معلوم می‌شود
بر ماموم که امام [illegible] در اثنای نماز [illegible] و در صورت معلوم شدن بر ماموم [illegible] معلوم شدن بعد از فراغ از نماز است یا
در اثنای نماز [illegible] اقسام [illegible] است که معلوم است بر ماموم قبل از شروع در نماز که امام ایشان [illegible] مجتهد ماموم تجویز
نمی‌نماید در چنین صورت اقتدا [illegible] ماموم [illegible] جایز نیست دوم آنست که ماموم [illegible] امام ایشان [illegible] در نماز [illegible]
با رای مجتهد ماموم است در چنین صورت اقتدا جایز است سیم آنست که موافقت و مخالفت [illegible] بر ماموم مشخص نیست در چنین صورت
ظاهر این است که اقتدا جایز باشد [illegible] موافقت و مخالفت [illegible] مشخص شد در اثنای نماز [illegible] بعد از فراغ از نماز [illegible]
[illegible] چهارم آنست [illegible] بعد از فراغ از نماز مشخص شد [illegible] بعد از فراغ از نماز مشخص [illegible] امام [illegible]
است [illegible] مجتهد ماموم تجویز [illegible] ظاهر این است که نماز ماموم صحیح [illegible] اعاده بر ماموم [illegible] لازم [illegible] پنجم [illegible] رابع است لکن
مخالفت در اثنای نماز مشخص شده [illegible] قسم است یکقسم این است [illegible] مشخص شد که مستمر بوده از اول نماز تا آن وقت که حقیقت حال مشخص
شد مثل اینکه بعد از دو رکعت از نماز مشخص شد [illegible] از اول نماز تا آن وقت دوم آنست که چنین نیست [illegible] مخالفت با رای مجتهد
ماموم در همان حین واقع شد مثل اینکه امام در رکعت دوم [illegible] بعد از [illegible] امام رفع [illegible]
[illegible] تقلید مجتهد خود [illegible] ماموم حکم می‌کند به بطلان نماز [illegible] در صورت ظاهر این است نماز صحیح باشد
لکن لازم است بر ماموم [illegible] مطلع بر مخالفت شد قصد انفراد نموده نماز را خود تمام کند هرگاه چنین نماید نماز او صحیح خواهد بود سؤال
مسموع میشود [illegible] که چند نفر در زمان واحد عبادات استیجاری از نیابت میت واحد کنند یا نه [illegible] در [illegible] است یا

یا احتیاط شخص [illegible] وصیت نموده که چند عام صوم و صلوة از او استیجار شود و استیجار شده الی الان [illegible] عمل یا نه [illegible] جواب
نیابت [illegible] از جانب میت واحد [illegible] چنین است که [illegible] ترتیب در قضا [illegible] در صورتی که
واحد باشد و نایب متعدد هرگاه ترتیب در حق نایب [illegible] ترتیب در قضا [illegible] متعدد [illegible] در زمان واحد به
نیابت شخص واحد مشغول نماز بشوند مثل نماز ظهر نسبت به شخص دیگر [illegible] نماز ظهر [illegible] دو نفر دیگر وقت مشغول به نماز ظهر
شوند به نیابت شخص واحد [illegible] نماز ظهر [illegible] مقدم شود بر نماز عصر و نماز صبح
روز [illegible] سابق و نماز مغرب و عشا و نماز صبح [illegible] ترتیب حاصل [illegible] ظاهر آیت [illegible] کتاب متعدده
از شخص واحد باشد ترتیب را ملاحظه [illegible] باین نحو قرار دهد [illegible] از طلوع شمس الی الزوال مشغول شود و دیگری در آن وقت مشغول نماز شود [illegible]
مشغول نماز شود من الزوال الی المغرب مثلا [illegible] در آن زمان مشغول نماز شود [illegible] از مغرب تا نصف شب و از نصف شب الی طلوع الفجر
[illegible] نماز [illegible] یک شبانه روز را تمام نموده باین نحو
ابتدا از نماز ظهر [illegible] نماز [illegible] ابتدا از ظهر نماید ترتیب
حاصل شود [illegible] بودن این طریقه اشکال
است لکن تشکیک [illegible]
و احتیاط بودن
تمت

کتاب در ذکر زکوة و خمس سؤال از اجناسی که بجبوه تعلق دارد مثل صوف پوشاک و غیره خمس لازم است
داد یا نه و اگر مقرر بود ما یلیکه خمس را بدهند از عین مال جبوه داده آنوقت چهار سهم دیگر را بعلاوه آن باید داد یا اگر باید اجناس جبوه
قیمت کرده از غیر مال جبوه بدل خمس باید داد و جبوه را تماما باید به پسر بزرگ داد جواب اخراج خمس از اجناسی که شریعت مطهره
ناطق است باینکه از بابت جبوه با کبیر گذار داده شود لازم نیست مگر اینکه در صورتی که اوصیا عالم باشند باینکه آن اجناس از
مالی موجود شده که خمس دران لازم بود و اخراج آن نشده باشد در صورت علم اخراج خمس واجب نیست بلکه جایز نیست سؤال
هرگاه در وصیت نامچه قلمی نموده باشد که فلان مبلغ از بابت مهریه زوجه داده شود و بعد از او بدهند یا خمس اولا اخراج نموده آنوقت تمام مهریه
را بدهند یا اگر اول اخراج مهریه نمایند و بعد از آن کل تنخواه خمس بدهند جواب اولا اخراج خمس نمایند و بعد از آن از مابقی ادای مهریه
نمایند سؤال هرگاه کسی در وصیت نامچه قلمی داشته که اولا از کل تنخواه او اخراج خمس بشود و بعد نوشته باین عبارت که بعد از آن فلان
مبلغ را بوالده من برسانند و نیز قلمی نموده که سوای فلان مبلغ از مال فلان و فلان نیز حقیر است بدهند آیا در این صورت اخراج خمس
مقدم است بر اخراج دیون مرحوم یا اگر اول اخراج دیون نمایند و بعد اخراج خمس و تفرقه مابین دیون مرحوم بمقتضای عبارت موصی مرحمت
یا ضمیر مفصلا بیان فرمایند جواب ظاهر این عبارت که فلان مبلغ از مال فلان نزد من است این است که مبلغ مزبور از بابت امانت نزد او
باشد در چنین صورت اخراج خمس از آن لازم نیست بلکه جایز نیست لکن نقلا اینکه اخراج خمس از مال خود را خواسته نه از مال دیگری اگر ... مراد
بوده باشد بلکه مراد این بوده باشد که فلان مبلغ از مال آن شخص نیز بمن است در این صورت نظر بمقتضای عبارت موصی مرحوم که اولا اخراج
خمس از کل تنخواه شده لازم است اولا اخراج خمس از کل تنخواه او نمایند بعد از آن ادای دیون او یا حمل بمقتضای وصایای دیگر نمایند سؤال
بیان فرمایند که هرگاه موصی وصیت نموده باشد که اوصیا از خمس تنخواه او را بالمقصود مجتهد جامع الشرایط بسادات برسانند آیا حکم
تنخواه خمس با مجتهد بدهند که ایشان خود بارباب استحقاق برسانند بمقتضای وصیت عمل نموده اشتراط اولا اگر لازم است خود اوصیا نیز دخل
و تصرف در رسانیدن نمایند جواب ظاهر این است همین که مجتهد برساند کفایت میکند سؤال هرگاه اوصیا متعدد بوده باشند و ظاهر
عبارت موصی مرحوم مشعر این باشد که بالاجتماع وصی بوده باشند و بعضی از ایشان در یک بلد بوده باشند و بعضی دیگر در بلد موصی بوده باشند و بعضی
تنخواه موصی در یک بلد باشد که اکثر وصی در اینجا بوده باشند و علاوه بر اینکه در بلد موصی مجتهد جامع الشرایط نیز باشد که خمس از اجناس او که قرار داده
با استصواب مجتهد جامع الشرایط بسادات برسانند در حمل و نقل تنخواه از این بلد موصی تا بلدی که مجتهد دران میباشد احتمال تلف و عرف حکومت میباشد
آیا جایز است که این دو وصی حمل و نقل این تنخواه را نمایند یا خیر در صورتی که جایز نبوده آیا میتوانند که مجموع این تنخواه را از بابت خمس که موصی قرار داده نموده
که با استصواب مجتهد جامع الشرایط برسانند در این بلد برسانند یا از این تنخواه خمس را موضوع نموده بدهند و بقیه خمس را از سایر تنخواه که در بلد دیگر
وضع میباشد موضوع نمایند مثلا بعضی اگر دو وصی که در این بلد میباشند اجناسی که در بلد موصی میباشد قیمت از آن اگر بخواهند بسادات بدهند ...
بسادات میرسد بسبب اینکه قلیلکاری در بلد موصی میباشد نا تمام است و اگر بخواهند قیمت اجناس قلیلکار با تمام را قیمت کنند که بسیار است در قیمت خواهد
که پس در این صورت بخصوص خمس چه نحو باید داد مفصلا بیان فرمایند جواب خمسی که در آن بلد است که موضوع آن میباشد نقل آن به
بلد موصی که مجتهد دران نیست با احتمال تلف جایز نیست بلکه اگر نقل نماید ضامن خواهند بود در صورت تلف بلکه خمس این اموال را در صورتیکه
اذن در صورتی که بمقتضای وصیت معمول دارند بلکه ظاهر این است در صورت عدم اذن از آن وصی غایب در صورتیکه استقلال موجب تعویق در ایصال
بارباب استحقاق بوده باشد تعویق در آن جایز نیست پس در این صورت اذن از وصی غایب معتبر نخواهد بود اما خمس اجناسی که در بلد موصی
نظر باینکه موضوع ... کرده و دادن قیمت خمس آن اجناس در بلد دیگر مشکل است لهذا اگر ممکن بوده باشد که در بلد موصی بمقتضای قرار داد موصی
معمول دارند شود ... نمایند و اگر ممکن نیست ... شریعت مطهره از سید عالیشان حاجی الحرمین الشریفین حاجی میرزا ... و ... عالیشان
دیگر که در بلد موصی است حمل و نقل نمایند خمس آن اجناس را با تمیز که متعارف است در آن بلاد در صورتیکه نقل با ملاحظه جمیع اطراف بوده باشد ... قیمت

ان در بلد دیگر

ان در بلد دیگر و اگر اصلح باشد بمجتهد عصر تواند نظر بولایت عامه که دارد خمس آن اجناس را بفروشد بقیمتی که صلاح در آن داند و آن
قیمت را بازای خمس آن اجناس بارباب استحقاق برساند سؤال هرگاه شخصی عیال دیگری بوده باشد و صاحب عیال غایب باشد و علم یقینی از حال
او حاصل نباشد که صاحب عیال زکوة فطره او را خواهد داد یا نه در این صورت بر این شخص واجب است که زکوة فطره خود را بدهد یا نه جواب شخص
مذکور یا واجب النفقه آن شخص میباشد یا نه و بر تقدیر اول سبب وجوب انفاق یا ما القرابه او الملکیه او الزوجیه و بر تقدیرین اخیرین زوجه یا موسر است
یا معسر و بر جمیع این تقادیر عیلولت بالفعل متحقق است یا نه و بر تقدیر ثانی آن شخص یا موسر است یا معسر و صور متکثر است محل سؤال که جای
تفصیل همه را ندارد و لکن اقتصار میشود بچیزی که ظاهر مراد از سؤال از او معلوم میشود پس میگوییم هرگاه عیلولت بالفعل متحقق باشد و شخص معیل
هم موسر باشد فطره آن شخص معال بر ذمه معیل ثابت و لازم است در جمیع صور و اشکال بر او فطره نیست هر چند اداء فطره از معیل معلوم نبوده
باشد بلکه اداء فطره از او حتما سقوط تکلیف از معیل نخواهد بود سؤال خمس بر تنخواهی که قرض نمایند بجهت سود یک ساله ... که بعد حاصل الملک
که بعمل آید از ... و صیفی در عوض اداء آنها بدهند در عوض خمس دارد یا نه اگر حاصل یا اقساط بر سند بعمل نیاید چگونه است جواب اخراج خمس از
چنین تنخواه لازم نیست ... سؤال هرگاه ملک موقوفه بیع نمایند بجهت مصارف ضیع یا حوایج دیگر شرعا آن خمس دارد یا نه جواب خمس
لازم نیست مگر در صورتی که مستحق شود موقوف آن ملک را از تنخواه ابتیاع نموده باشد که خمس از آن نداده باشد در چنین صورت اخراج خمس از آن ملک
یا از ثمن آن لازم است و در صورت عدم معلومیت این مطلب اخراج خمس از ثمن ملک موقوف یا خود ملک لازم نیست سؤال هرگاه حیوانات را
معاوضه با حیوانات یا شیء دیگر نموده و بعد عوض خود را فروخته خمس تعلق میگیرد بتنخواه آن یا نه جواب اگر آن حیوان اول را از ... ابتیاع نموده
باشد که خمس از آن داده باشد یا اخراج خمس از آن ثمن لازم نبوده باشد در چنین صورت اخراج خمس از ثمن حیوانات که بعد عوض او منتقل شده لازم
نیست مگر در صورتی که آن حیوان از حیث ترتیب نموده ترقی در قیمت آن حاصل شده مثل اینکه حیوان را لاغر خریده و ... و صداقت
ثانی را بعد از ترتیب و ترقی قیمت بمبلغ بیشتر ... در این صورت اخراج خمس از ... لازم است سؤال وجوب ادای خمس چه وقت
است جواب وقت ظهور تحقق ربح وقت ادای خمس است لکن تاخیر ادای خمس تا یک سال جایز است بعد از انقضای سال آن ربح ...
مؤنه سال را وضع نموده هرچه از ربح زیاد باشد اخراج خمس لازم است تاخیر جایز نیست سؤال در چه چیز خمس واجب است و خمس ...
و نقره چه قدر است جواب در ارباح تجارات و زراعات خمس لازم است ... بلکه هر قدر که بعد
از وضع مؤنه سنه خود و عیال خود باقی بماند اخراج خمس آن لازم است اگر چه پنج شاهی باقی بماند یا کمتر سؤال خمس بکه باید داد جواب
خمس منقسم میشود به شش قسم سه قسم آن که عبارت از نصف خمس بوده باشد در این اعصار ... صاحب الامر ... باشد آن
آنحضرت در حال غیبت ... بمجتهد عصر رسانند یا باذن مجتهد بارباب استحقاق برسانند و سه قسم دیگر متعلق بفقرای سادات عظام که مالک مونه
سنه یا کسب که وفا بمعیشت او کند نداشته باشد سؤال هرگاه کسی ... شده مثلا از منقولات جهت حوایجات خود یا معامله باشد
بدهند یا نه جواب در سابق مذکور شد که مالی که منتقل میشود بانسان ... خمس دارد واجب نیست ... مگر در صورتی که قاطع باشد که ...
او خمس داده باشد یا معامله را بعد از ... و از آن منفعت حاصل شود از آن منفعت اخراج خمس لازم است سؤال
طلا و نقره مسکوک خمس دارد یا غیر مسکوک یا هر دو جواب فرقی مابین مسکوک و غیر مسکوک در خمس نیست ولی فرق در زکوة میباشد که اگر مسکوک
نبوده باشد زکوة آن واجب نیست سؤال نصاب زکوة در طلا و نقره چه قدر است جواب نصاب طلا بقدر بیست و یک مثقال و چهار ... یکساله
شاهی ... پنج مثقال صیرفی که ... واجب نیست سؤال زکوة بکه باید داد جواب احتیاط آن است که بشخص متدین عادل فقیر بدهند
ظاهرا چنین است سؤال مستحق زکوة چه نوع کسی است جواب مستحق زکوة کسی است که مالک مونه سنه خود و واجب النفقه خود نبوده باشد
و یا کسب که وفا بمعیشت او نماید نداشته باشد و احتیاط شدید در این است که بغیر عادل ندهند سؤال هرگاه زکوة غلات را ادا کند و بعد غلات را فروخته
تنخواه آن زکوة دارد یا نه جواب اگر عین آن تنخواه را ضبط نماید تا یک سال بر آن بگذرد اخراج زکوة لازم است سؤال هرگاه کسی طلا ...

سوال با وجود فقرا زکوة را بکافر داد یا بمخالف یا بتاجر کافر میتوان داد یا نه جواب کافر را زکوة نمیتوان داد و باید بمستحق مومن داد اگرچه مستحق نباشد [illegible] اگرچه مستحق [illegible] از جمله مصارف زکوة سبیل الله است و سبیل الله شامل جمیع قربات است و از جمله ابواب خیر است و خرج مسجد و پل و امثال آن [illegible] تا [illegible] بر هم [illegible] و باید [illegible] که ضمان [illegible] و صرف [illegible] نمایند [illegible] لازم باشد [illegible]

داشته باشد که اگر شوهر او در خویش باشد شوهر اگر کسی که دارد که از آن سال شش را بکند مواجبی که دارد نقد کفاف سال او از اخراجات میتواند زکوة با او داد یعنی اگر کسی که خلعت در این کند یا او بدهد **جواب** اگر شرایط اخذ زکوة در او موجود باشد مانعی ندارد در صورتیکه اصلا قربت داشته باشد **سوال** زید سلطنی از خمس و از مظالم بر ذمه او می باشد حال بسیار تصرف که بعد از ادای آن از جان زنیع و عمرو که گیرنده خمس و مظالم می باشد زید بری الذمه میکند با این قسم که قدری پول دست بدست کند زید عمرو را [illegible] قصد وجوب و عمرو بزید [illegible] این کیفیت [illegible] دیگر [illegible] زید بری الذمه میشود یا نه **جواب** در صورت [illegible] مستحق خمس [illegible] داشته باشد با [illegible] اگر گیرنده خواهد باو [illegible] داشته باشد [illegible] مستحق [illegible] آنچه مثل این کند و هم چنین [illegible] بعد بری الذمه خواهد شد دو هم چنین است حال در مظالم **سوال** زید سلطنی از مظالم بر ذمه او می باشد و بعضی از آن را [illegible] ممکن است که حق ایشان را که [illegible] خواهد شد تا [illegible] با وجود آنکه [illegible] خواهد کشید اما در این صورت در مظالم بذمه بری الذمه خواهد شد یا آنکه [illegible] [illegible] و اشتغال خواهد کشید **جواب** در مظالم که موجب [illegible] میشود در صورتیکه کسی باشد که مال او [illegible] باشد [illegible] صاحب [illegible] اما در صورتیکه صاحب آن مشخص بوده باشد قطعا لازم است که بصاحب مال برساند [illegible] بغیر صاحب چنین صورت [illegible] ما چون اگر [illegible] باشد یا صحت نماید که [illegible] **سوال** هرگاه زید مالی [illegible] تسلیم [illegible] یا چیزی بجهه [illegible] میکند و بعد وکیل او در سر تو [illegible] مصالحه میکند بوکیل [illegible] باغ و وکیل [illegible] الکل سر باید خمس آن باغ را بدهد [illegible] اگر قصد [illegible] خمس باشد یا قصد [illegible] با اخمس [illegible] ساقط میشود یا نه [illegible] قیمت الملک را خمس [illegible] یا نه **جواب** جواب این مسئله اول آنست که آنچه را مالک شده بمصالحه و [illegible] صداق [illegible] سوال آنچه [illegible] است ظاهر اینست که خمس در آن واجب نبوده باشد [illegible] مثل این [illegible] اینست که خمس [illegible] واجب نبوده باشد جواب این سوال [illegible] که [illegible] خمس ساقط [illegible] و بعد از انتقال بغیر [illegible] باشد یا خمس لازم [illegible] واجب بوده [illegible] در این صورت واجب نبوده باشد و اما [illegible] اگر [illegible] متصل باشد [illegible] خمس [illegible] باشد یا خمس [illegible] باشند و اگر عنوان متصل بوده باشد [illegible] احتیاط [illegible] که خمس آن [illegible] شود اما بعضی زیادتی قیمت ظاهر اینست که خمس در آن واجب نبوده باشد **سوال** اگر فقرا و مساکین در [illegible] باشند و اما سایل [illegible] در [illegible] و در تحصیل آن هم [illegible] و بعضی [illegible] و [illegible] میتوان خمس و زکوة بایشان داد یا [illegible] مستحق زکوة عالم در آن بلد و با عدم وجود مستحق عالم ایا میتوان بایشان داد [illegible] خمس را [illegible] غیر فقیر با عدم وجود او میتوان داد یا نه و ایضا با وجود مستحق زکوة در بلد جایز است نقل زکوة بغیر بلد یا نه **جواب** کسانی که [illegible] تحصیل آن هم نیستند زکوة و خمس [illegible] و مستحق خمس سید فقیر است [illegible] خود و عیال خود [illegible] باشد [illegible] فقیر [illegible] باشد خمس میتوان داد و دیگر با وجود مستحق در بلد احوط اینست نقل زکوة از آن بلد ببلد دیگر نشود **سوال** زید [illegible] و اکثر اوقات [illegible] باغ [illegible] با [illegible] زکوة [illegible] زکوة ندارد یا نصف زکوة دارد [illegible] حکم مسئله را بیان فرمایند **جواب** مقتضای سوال این است که در اکثر اوقات علف [illegible] میخورد [illegible] اکثر اوقات [illegible] زکوة [illegible] نیست [illegible] زمانی که [illegible] باشد [illegible] زکوة واجب نیست **سوال** نصاب زکوة در غلات

زکوة غله

بیان درهم

نصاب گندم و جو

دایان دهایند و هم چنین مقدار فطره را **جواب** نصاب اول طلا بیست دینار است و در نقره دویست درهم است و دینار عبارت از یکمثقال شرعی است و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفی است پس مثقال صیرفی یکمثقال شرعی و ثلث است بنابراین نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و قیمت آن [illegible] سی [illegible] بوده باشد از قرار مثقال صیرفی [illegible] دینار [illegible] تومان [illegible] میشود و اما درهم پس ده درهم هفت مثقال شرعی است و پنج مثقال و ربع صیرفی است پس دویست درهم صد و پنج مثقال صیرفی است و قیمت آن از قرار نقره [illegible] شاهی [illegible] سلیخ [illegible] تومان [illegible] و [illegible] دینار است بنابراین [illegible] درهم است دویست و شصت و دو مثقال و نیم بمثقال صیرفی است و قیمت آن [illegible] از قرار [illegible] شاهی [illegible] تومان و چهار [illegible] و سیصد و هفتاد و پنج دینار است و نصاب زکوة در گندم و جو و خرما و مویز و سقاست [illegible] و سی صاع است و حاصل از ضرب پنج در شصت سیصد است پس زکوة در گندم و جو واجب نمیشود مگر در صورتیکه [illegible] سیصد صاع برسد و هر صاع چهار مد است [illegible] پس [illegible] صاع [illegible] خواهد بود و بنابر [illegible] و [illegible] درهم و نصف درهم [illegible] صد و پنجاه و سه مثقال صیرفی و چهار [illegible] مثقال و نصف [illegible] صیرفی است و پنجاه شاه که عبارت از [illegible] شاهی است [illegible] صد و شصت مثقال صیرفی است پس پنجاه شاه [illegible] مثقال صیرفی [illegible] صیرفی و نصف [illegible] مثقال صیرفی علاوه است [illegible] بمقدار [illegible] و پنج مثقال صیرفی و سه ربع مثقال صیرفی علاوه است از یکمن تبریز که عبارت از [illegible] صاع است و یکمن شاه بمقدار پنجاه و یکمثقال و نیم زاید است از دو من تبریز که عبارت از [illegible] صاع است پس صد و پنجاه من شاه از سیصد من تبریز که عبارت از سیصد صاع است مقدار هفت هزار و هشتصد و بیست و پنج مثقال صیرفی علاوه است از سیصد صاع که نصاب زکوة است و هفت هزار و هشتصد و بیست و پنج مثقال [illegible] شاهی و چهل و پنج مثقال است پس سیصد صاع بمقدار صد و چهل و چهار من شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی است و از اینجا معلوم شد که مقدار فطره که عبارت از صاع است بمقدار [illegible] و پنج مثقال و سه ربع مثقال صیرفی از یکمن شاه کمتر است **سوال** شخصی در سالی در دو وقت زراعت مینماید و فصل حاصل [illegible] در هر فصل بحد نصاب زکوة نمیرسد لکن بعد از انضمام زراعت احد الفصلین بدیگری [illegible] از حد نصاب است آیا در این صورت زکوة واجب است یا نه **جواب** اینخصوص چند صورت میشود اول آنست که کسی زرع نموده در وقتی و قبل از حصاد نموده آن نوع زراعت دیگر نموده در مکان دیگر این صورت بی اشکال اینست که هر گاه هر دو محصول بحد نصاب برسد زکوة واجب است قطعا اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده باشد صورت دیگر آنست که بعد از حصاد نمودن زراعت اول زرع دیگر نموده این قسم اگرچه بحیثیت که زرع هر دو در یکسال بوده باشد ظاهر اینست باز لازم است زکوة [illegible] که هر دو بحد نصاب برسد اگرچه هر یک اقل از نصاب بوده باشد قال فی المبسوط اذا ادرک الغلات و الثمار [illegible] اوقاتها الی ان قال و فی ذلک اربع [illegible] الاول قال الراجح اختلف اطلاعها و ادراکها و هو ان الطلع بعضها و ادرک و جذ ثم اطلع الباقی بعد جذاذ الاول فکل هذا یضم بعضها الی بعض لانه ثمرة عام واحد و کذلک ان کان له نخل کثیرة فی بعضه رطب و فی بعضه بسر و فی بعضه بلح و فی بعضه طلع [illegible] ثم ادرک البسر [illegible] ثم ادرک البلح [illegible] ثم ادرک الطلع [illegible] یضم بعضها الی بعض لانها ثمرة عام واحد و المستند فی ذلک العمومات [illegible] من [illegible] قال ما اخرجت الارض من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب و ما بلغ خمسة اوساق و الوسق ستون صاعا فذلک ثلثمائة صاع ففیه العشر **سوال** [illegible] واجب است زکوة در گندم و جو چه مقدار است **جواب** در هر یک از گندم و جو که نصاب چنانچه [illegible] گندم مثلا تا صد و چهل و چهار من شاه الا چهل و پنج مثقال صیرفی نرسد زکوة در آن واجب نمیشود و بعد از آنکه باین مقدار رسید زکوة در آن واجب است و هم چنین در زاید از این مقدار اگرچه کم باشد اما قدر واجب از زکوة در اینها پس اگر آب گندم و جو از آب جاری باشد یا از آب باران یا محتاج باب [illegible] باشد مثل اگر [illegible] باشد در این صورت مقدار زکوة عشر حاصل آن زراعت خواهد بود یعنی از دویست من یک من [illegible] داده شود و هم چنین اگر آب آنها از چاه باشد از شتر یا از گاو و یا الات مثلا آب دهند در این صورت مقدار زکوة نصف عشر خواهد بود پس در دویست من ده من واجب خواهد بود و اگر مختلف باشد باینمعنی که بعضی اوقات از آب جاری مثلا آب میدهند و بعضی اوقات

زکوة گندم و جو

حد نصاب گوسفند

از آب چاه حکم باغلب خواهد بود پس اگر اغلب اوقات از آب جاری مثلا خورده باشد مقدار زکوة عشر خواهد بود و اگر اغلب اوقات آب چاه
داده باشند نصف عشر و اگر غلبه بهیچ طرف محقق نبود باشد همان قدر آب که از جاری مثلا خورده همان قدر از چاه داده باشند در این
صورت مقدار زکوة سه ربع عشر خواهد بود بعبارة اخری از نصف ربع عشر لازم است و از نصف عشر که نسبت بمجموع سه ربع عشر خواهد بود
سؤال نصاب گوسفند را بر اقسام بیان نمایید با آنچه واجب است در هر مرتبه جواب در گوسفند بنا بر مشهور و اقوی پنج نصاب
است اول چهل است ثانی یکصد و بیست و یک علاوه سیم دویست و یک چهارم سیصد و یک پنجم چهارصد و اما واجب در نصاب
اول یک و در نصاب ثانی دو گوسفند و در ثالث سه گوسفند و در رابع چهار گوسفند و در خامس [illegible] بعد از آن هر چه زیاده شود
در هر صد گوسفند یکی واجب است مثلا در پانصد گوسفند پنج گوسفند و در ششصد شش گوسفند و هکذا سؤال شخصی مالک چهل گوسفند
شد و بعد از شش ماه گذشت چهل گوسفند دیگر خرید آیا در این صورت دو گوسفند بر این شخص لازم است که داده باشد یا اکتفا بیکی میتوان
نمود جواب بعد از حصول حول اول بی اشکال لازم است که یک گوسفند داده باشد لکن کلام در چهل گوسفند ثانی است که آیا بعد از انقضای
حول لازم است که یک گوسفند دیگر بدهد یا نه بعضی استدلال کرده اند بحدیث فی اربعین شاة شاة بر وجوب دادن گوسفند دیگر و ظاهر
اینست که استدلال تمام نباشد چه ظاهر اینست که مراد [illegible] نصاب اول گوسفند است که چهل است و تمسک باین حدیث در حکم به
وجوب گوسفند دیگر صحیح نیست و صحیح اینست که اکتفا بهمان یک گوسفند میتوان نمود [illegible] و صحیحة الفضلاء عن الامامین
الباقر و الصادق علیهما السلام فی الشاة فی کل اربعین شاة شاة و لیس فیما دون الاربعین شیء ثم لیس فیها شیء حتی تبلغ عشرین و مائة فاذا بلغت
اربعین شاة وجب علیه شاة ثم بعد ذلک لیس فی الغنم المملوکة له زکوة الا ان یبلغ العدد [illegible] و سواء کان البلوغ الیه بسبب النتاج الحاصل
من الاربعین اولا سؤال شخصی مالک پنجاه گوسفند شد و یک حول بر آن گذشت یک گوسفند بجهت زکوة داده و بعد از آن
دو سال گذشت و بحد نصاب ثانی نرسید آیا دیگر زکوة بر این شخص واجب هست یا نه که گوسفند بحد نصاب ثانی نرسید یا نه جواب
بلی واجب است دو گوسفند بجهت انقضاء دو سال بلکه هر سال که بگذرد باز در هر سال یک گوسفند لازم است که بدهد تا وقتیکه از چهل
که نصاب اول است کمتر شود بعموم قوله علیه السلام فی کل اربعین شاة شاة و لقوله فی الشرایع و لو کان عنده نصاب فحال علیه احوال فان اخرج زکوته فی کل
سنة من غیره تکررت الزکوة فیه و ان لم یخرج وجب علیه زکوة حول واحد و لو کان عنده اکثر من نصاب کانت الفریضة فی النصاب و یجبر من
الزاید فکذا فی کل سنة حتی ینقص المال عن النصاب قال فی التذکرة لو کان عنده اکثر من النصاب و حال علیه احوال تعددت الزکوة و جبر
الناقص من النصاب بالزاید علیه الی ان ینقص عن النصاب فیسقط سؤال شخصی مالک چهارصد [illegible] گوسفند شد در یک وقت و حول
بر آن منقضی شد آیا واجب بر این شخص همان گوسفند است که در نصاب آخر واجب بود یا آنکه نظر بآنکه مشتمل است بر جمیع نصب واجب است
کل آنچه در جمیع مراتب مذکور شد جواب آنچه ظاهر میشود از تتبع کلمات فقها [illegible] اینست که هر گاه کسی مالک [illegible] نصاب
را که بحد نصاب ثانی نرسیده باشد مثل آنکه مالک [illegible] راس گوسفند شد و حول بر آن منقضی شد واجب بر آن شخص همین است که در نصاب
اول واجب است پس در این صورت یک گوسفند بر آن واجب است در صورت انقضاء یک حول و اگر بحد نصاب ثانی مثلا رسیده باشد
مثل آنکه مالک یکصد و بیست و یک راس گوسفند شد یا علاوه لکن بحد نصاب ثالث نرسیده باشد واجب بر این شخص همان چیزی است
که در نصاب ثانی واجب است یعنی دو راس گوسفند سؤال ضعیفه باشد بی شوهر و مبلغ شصت عدد اشرفی با چاقلو و شصت
تومان در مدت ده سال در مکانی جمع گذاشته و مبلغ مرقوم را خمس و زکوة نداده و بعد از ده سال هفتاد تومان را [illegible] داده و شصت
اشرفی [illegible] خمس و زکوة آن تعیین نمایید و علاوه بر مسئله اینکه [illegible] از وجه مرقوم [illegible] و یک مکان را مالک است
استطاعت از برای ضعیفه می باشد که حکم [illegible] شود یا نه [illegible] باشد
می باشد جواب اما خمس مبلغ مرقوم که لازم است اخراج شود در هر صورت که مال از جمله مالی بوده باشد که اخراج خمس آن لازم بوده باشد

از شصت عدد اشرفی دوازده عدد اشرفی است و از هفتاد تومان چهارده تومان است و خمس لازم مبلغ مرقوم همین قدر است که مذکور شد
بتکرر سنین تکرر نمیشود اگرچه آثم است در تاخیر اخراج آن ثابت قطعا در سهم سادات و اما مقدار زکوة پس آن تکرر میشود بتکرر سنه
باین عنوان که مبلغ مرقوم را از بابت خمس اخراج نموده [illegible] ملاحظه نموده هر چه میشود در سال اول ربع عشر آن باقی را بجهت زکوة اخراج نموده و در
در سال ثانی ربع عشر باقی را لازم است از بابت زکوة اخراج نماید و همچنین ربع عشر باقی را در سال ثالث و همچنین در سال رابع و هکذا تا آنکه
منتهی شود و کم از حد نصاب اول زکوة که عبارتست از بیست عدد اشرفی با چاقلو است در ذهب و دویست درهم است در نقره که عبارت از یک
صد و چهل مثقال صیرفی و قیمت آن از قرار نقره مثقالی سه عباسی شش تومان و سه هزار دینار [illegible]
میشود و اما حکایت استطاعت پس هر گاه آنچه قابل شود در همان وقت مالک بوده و مانع از مسافرت نبوده که معظور نبوده استطاعت
ثابت بوده و در تاخیر آثم و عاصی بوده است لازم است تحصیل آن نماید سؤال [illegible] شخصی زکوة گندم خود را و یا زکوة و خمس را خود نداده
باشد از آن گندم و از آن مال که خمس و زکوة نداده است چیزی بستاند و بخورد حلال است یا نه جواب این مسئله مبتنی بر اینست که خمس و زکوة
متعلق بذمه مکلف است یا بعین مال ظاهر اینست که متعلق بعین مال باشد بنابراین پس حق متحقق است در آن مال بطریق اشاعه [illegible]
نماید و قصد اخراج هم [illegible] باشد الا آن مال مشترک حرام خواهد بود و اگر از آن چیزی [illegible]
لبس حرام و نماز در آن باطل خواهد بود سؤال خمس و زکوة [illegible] جواب
اولی [illegible] سؤال در باطل زکوة [illegible]
اخراجات است [illegible] جواب [illegible] اخراجات
زراعت [illegible]
و ممکن نبوده [illegible] اخراج زکوة [illegible] ظاهر اینست که [illegible] بسیار مشکل است و الله اعلم سؤال
آیا گوسفند سائمه [illegible] زکوة آن ساقط میشود یا [illegible]
جواب علف دادن در چند روز موجب سقوط زکوة نمیشود سؤال شخصی طفل ذکوری دارد و او را بعد از هشت سال بمکتب برده
معلم سال [illegible]
دست [illegible]
داده ام [illegible] زکوة میتوانم بدهم که تحصیل علم کند یا نه جواب حیف باشد [illegible]
[illegible] تحصیل علم [illegible] و سعادت و فضیلت [illegible]
[illegible] در مراتب علوم [illegible] در تحصیل علوم [illegible]
بوده باشد و مشغول بتحصیل علم شود [illegible]
[illegible] زکوة باید
اعطا میتوانند نمود جواب شخصی [illegible] خمس [illegible] سهم غیر امام [illegible]
[illegible]
ایشان [illegible] سادات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

برئ الذمه کند و نقلش هم بجا آرد یا سعد یا تفریحانی فرمایند که تکلیف این شخص چیست سهم امام را چکند جهت بی وجه که مثل سهم
سادات عظام کم کم باسعی و اهتمام یا خود یا بواسطه و معرفت علماهائی که اعتماد تمام بایشان دارد بسادات عظام کرام که مستحق خمس هستند
برساند یا نه چنانچه بورود ادام الله ظلکم علیه مضبوطا جواب آنچه از سهم سادات است خود آن شخص معین نقد که تحقیق سید بودن سادات
و استحقاق و تشخیص بوده باشد و بعد از تصدیق و اطلاعات خطیب لبیب جل شأنه بارباب استحقاق برساند انشاء الله اتم برئ الذمه میشود
اما سهم جناب امام زمان عجل الله فرجه بااین خیالات که در استفتا قبلی شده جایز نمیشود و عدم وجود مجتهد در آن بلد موجب تخییر
حکم نمیشود و هم چنین نیست که موجب سقوط تکلیف شود و هم چنین تعلق این شخص با تبلیغ موجب سقوط آن نیشود بل نقل از آن بلد باحفظ
تلف محل اشکالات است چاره آن بسیار است اول بهتر آنست که مجتهد را دیدار یا شخص مجتهد وکیل تعیین نماید در نقل آن مبلغ و این شخص بعد از آنکه
تبلیغ کرد سهم امام است تسلیم وکیل مجتهد نمود ظاهر آنست که برئ الذمه میشود که هرگاه فرض شود که در بین راه تلف شود البته چاره کار نمود و دوم آنکه
شیطان را از خود دور نموده خود را مشغول الذمه نکند و هو العالم بحقایق الاحکام سؤال آیا تاخیر در اخراج خمس تا آخر سال جایز است یا نه
و آیا هر وصله رحم و نذر و کفاره و مؤنه تزویج و زیارت و حج در عام استطاعت از جمله مؤنه محسوب میشود و بعد از وضع اینها خمس باید بدهد
یا نه بکل چیز از وضع جواب ظاهر آنست که تاخیر در اخراج خمس جایز نمیشود یا نه تا انقضا و محفوظ تا وقت ملاحظه نموده اگر علاوه دارد خمس
آنرا باید بدهد ظاهر آنست که هر که ادا که جاهلانه تشخیص بوده باشد و صله و نذر و کفاره و مؤنه تزویج و زیارات و حج واجب در عام استطاعت
کل اینها از جمله مؤنه محسوب میشود پس اخراج خمس بعد از آنها خواهد بود سؤال هرگاه مدیون فقیر بوده باشد شرعا و زکوة هم بدهد آیا
قرار کرده باشد عوض زکوة خود را بدیگری میتواند داد یا نه جواب میتواند هرگاه مانعی از آن دیگر نبوده باشد سؤال هرگاه شخصی
از بابت زکوة مشخص داده و آن شخص زکوة گیرنده زکوة مدیون بوده باشد که متمکن از ادای آن از مال خود نیست آیا میتواند همان جنس ماخوذ
از زکوة را از بابت زکوة که مدیون است بهمان شخص زکوة دهنده در صورت استحقاق او رد نماید یا مثلا را از شخص ارشاد فرمایند سؤال
نموده اند جواب مرحمت نمایند میتواند و لکن باید بقیمت در آید نه قیمت اول در زکوة محسوب دارند جواب ظاهر آنست که همان جنس را از
بابت زکوة بهمان شخص میتواند داد اگرچه متمکن بوده باشد از ادای زکوة از مال خود و اگر جنس ماخوذ از زکوة آن شخص مدیون بوده باشد با
آنچه در ذمه او است در جنس مثل اینکه جنس ماخوذ گندم بوده باشد و زکوة در ذمه او نیز گندم بوده باشد محتاج بتقویم و ملاحظه قیمت نیست
مگر [illegible] نیست علاوه بر اطلاق جهت اینکه [illegible] قیمت موجب [illegible] میشود [illegible] بیان این مطلب آنکه
که قیمت آن گندم مثلا [illegible] که در ذمه او قرار زکوة واجب شد یا مساوی قیمت در اینوقت که میخواهد داده باشد یا مختلف و در صورت
تاثیر یا زیاده است یا اقل در صورت [illegible] موجب [illegible] میشود و در صورت اول [illegible] موجب [illegible] نمیشود کالا یخفی
علی المتتبع بلی در صورت اختلاف جنس لابد است از ملاحظه قیمت سؤال مقدار زکوة فطره چه قدر باید داد جواب هرگاه زکوة فطره
چنین شاه که حال متعارف است اگر اخراج نماید نقره واجب را اخراج نموده خواهد بود مگر [illegible] و مثقال و کسری علاوه از واجب
خواهد بود سؤال گوسفندی داریم نذری خورده می باشد و نذری در شهر که حمل هم رسیده جهت آنها و نذری را جهت کشتن نگاه داشته
که صرف کند آن خود نایم هم مخلوط می باشد زکوة آنها را بچه طریق باید داد جواب گوسفند از نذر قربانی کشتن جهت صرف حیثیت
و غیره نیست اگر نصاب گوسفند ثابت باشد و حول بگذرد با [illegible] از وقت تملک تا داخل در ماه دوازدهم حول نصاب آن باقی بوده باشد
و در بحر [illegible] با این نحو که ملک خود با گوسفند نذری اگرچه در نصف سال بوده باشد در اینوقت زکوة لازم است سؤال در نقد شرکه
کم بقدر نصاب بوده باشد مشاع مابین الکبار و الصغار بعد از مضی حول آیا کبار میتوانند این شرکت را در سهم صغار قرار بدهند و زکوة نه
دهند یا باید که بعد از وضع سهم صغار تتمه را زکوة بدهند و اگر ضیق حول بر او گذشته باشد بچه نحو است زکوة باید برسانند جواب
پولی که مشاع بوده باشد مابین کبیر و صغیر هرگاه بر آن گذشته لازم است بقدر سهم کبیر زکوة او اخراج شود اخراج باید و صغار خواهد بجهت دار

سؤال
اموال بلا مالک و رد مظالم را
شخص عادل میتواند و بفقرا
برساند یا نه جواب
مجهول المالک را حاکم شرع
باید تصرف نماید و رد مظالم را
در حق جنس خود [illegible] میتواند غیر هم
میتواند و هو العالم بالحکام

از زکوة

از زکوة کل آنها را سهم صغیر قرار بدهند و سهم کبیر را از مال خود کبیر میتواند بدهد ظاهر آنست که میتواند نمود و کیفیت اخراج زکوة در شلتوک
سقعه [illegible] است که در سال اول مقدار زکوة را موضوع نموده در سال ثانی باقی مال را بعد از وضع زکوة سال اول ملاحظه نموده هرچه زکوة او
داده باشد و هکذا در سال دیگر سؤال قرار یافت داریم زکوة آنرا بعد از وضع محل و ملیات دیوان باید داد یا آنچه عاید ارباب میشود
داده میشود یا اگر از کل محصول قبل از حقوق دیوان و مخارج محل از قبیل [illegible] و [illegible] معین بیان فرمایند و بکو بااحکام شرکت
آنرا زکوة چه نوع باید بدهند جواب اخراجات متعلقه بخصوص زراعت این سال را وضع بنمایند آنچه باقی بماند زکوة را میدهند
و اما ماخوذ دیوان پس تفصیل آن اینست اگر از عین مزروع میگیرند بااین نحو که ثلث حاصل یا نصف آن یا اکثر یا زیاد تر از عین آن حاصل
میگیرند در این صورت که مالک متمکن از دفع زکوة کل بوده باشد اگرچه بطریق مخفی در شب یا روز وقت خلوت با این نحو که هرگاه زکوة
را اخراج نمود با عدم اطلاع مباشر دیوان آنچه معهود بود که میگرفتند مثل ثلث حاصل یا قدر آن میگیرند در این صورت لازم است اخراج زکوة
از کل باید ماخوذ دیوان را وضع نمیتواند نمود و اگر اخراج نمود با تمکن میباید از عهده زکوة آنچه دیوان گرفته بر آمده باشد و اگر تمکن از اخراج
زکوة بنحوی که مذکور شد نبوده باشد با این نحو که مباشر دیوان از وقت حصاد تا آخر [illegible] میشود یا اگر در حین حصاد یا قبل از آن
[illegible] مقدار آن از کل میگیرند خواه دفع زکوة نمود یا نه در این صورت ظاهر آنست ماخوذ دیوان را میتواند وضع
اگر تحصیل دیوان را نقد میگیرند نه از عین آن حاصل پس اگر آن وجهی که میگیرند موقوف علیه اصل زراعت بوده باشد یا بنحوی که اگر آن وجه را نمی‌دهند
نمیگذارند زراعت بکنند ظاهر آنست در این صورت نیز آن وجه را میتواند وضع نمود و از آنچه مذکور شد حکم آنچه با شرکا ندرع میباید
[illegible] شد با این نحو آنچه اخراجات متعلقه بآن زراعت است وضع میتوانند نمود سؤال هرگاه در ذمه زید خمس آل رسول صلعم باشد و چنده
وعظ و نصیحت و موعظه این باز عهد و بجبر هم نمیتوانند گرفت از او هرگاه کسی خمس را از مال زید برداره و بسادات بدهد آیا از زید از
حیثیت امر بمعروف آیا خمس زید ساقط میشود یا نه جبر آن شخص که بجا آورد شغل او است جایز است یا نه جواب از بابت امر بمعروف و نهی از منکر آن
شخص را جبر میتوان نمود در اخراج خمس لکن اخذ مال او بعنوان سرقت که بقصد دادن بارباب استحقاق خمس باشد ظاهر آنست که جایز
نبوده باشد سؤال با وجود وجوب خمس در تملیکات هرگاه صاحبان آن خمس آنرا نداده و [illegible] از آن املاک از برای خود متصرفین و غیر ایشان
و سایر تصرفات مثل استعمال آنچه اجاره در صورت دارد و هرگاه خواست باشد شرکا مثل زوج و غیره که املاک را قسمت نماید یا احتیاج باطلاع
حاکم شرع می باشد یا نه و هرگاه صاحبان تملیکات خمس آنها را انکار کند آیا زوج و غیره بعضی میتوانند بگیرند یا نه جواب حاکم یا بالغ یا ملک
که در قیمت بجا توبان مثلا که کلا بیش یا شرکا شود هرگاه منفرد شود مصالحه نماید بمبلغ ده تومان از صداق او بمقدار لازم است بعد از وضع
ده تومان در علاوه که حصول تومان بوده باشد خمس آنرا داده باشد و هرگاه خمس آنرا ادا نکند در تصرف که در آن نماید مثل نزد و غیره نسبت با شخاص که
مطلع بحقیقت حال نبوده باشند عبادت آنها صحیح است و اما در حق خود سفیه در زوج او که مطلع هستند از حقیقت حال پس که بعد از علم برین
که اخراج خمس از آن تملیک لازم است نبوده باشند تا از باطل است و اگر قبل از علم بوده باشد محل اشکالات است لکن دور نیست که صحیح بوده باشد و اما
اکل میوه حاصل از اشجار آن پس آن نیز حکمش از آنچه مذکور شد ظاهر میشود با این نحو که بعد از علم بحقیقت حال حرام و جایز نیست تصرف نقل
با شرکا آن مابین سادات و مالک و اما قبل از علم اگرچه حکم بحرمت نمیتوان نمود لکن دور نیست که ضامن بوده باشد و صاحب خصوص حاکم
شرع و غیره نیست لکن باید دقت نمود تا اسامی در قیمت نشود و در صورتی که سفیه نخواهد شود و بعد از بابت نهی از منکر او را منع و زجر
توانستند نمود در این باب سؤال قلمی فرمایند در خصوص ملک بایر مجهول المالک که آیا تصرف در آن بدون اجازه از حاکم شرع امور جایز است یا
تصرف موقوف و محتاج است باجازه از حاکم شرع بعد در صورتی که شخص بدون اجازه از حاکم شرع تصرف در ملک مزبور نماید مالک میشود یا نه جواب
در صورت ثبوت موضوع یعنی مزرعه مزبور مجهول المالک بوده باشد حین زمین مال امام علیه السلام است در زمان غیبت امام علیه السلام رخصت
تصرف در آن در حق شیعیان ایشان ثابت است حاجت باجازه از حاکم شرع نیست اما اینکه اراضی مزبوره مجهول المالک مال امام علیه السلام از جمله انفال است

پس حاصل آنکه محل خلاف مابین فقهای شیعه اعلی الله تعالی مقامهم نبوده باشد و مدلول اکثر از احادیث معتبر است از جمله حدیث صحیح است
از جمله اجزای آنحضرت انفال الانفال کل ارض خربة و بطون الاودیة فهو لرسول الله صلعم و هو للامام من بعده یضعه حیث یشاء و از جمله آن
احادیث حدیث مرسل کالصحیح است که فرموده الانفال کل ارض خربة قد باد اهلها و از جمله آن احادیث حدیث موثق کالصحیح است که فرموده
الانفال ما کان من ارض خربة او بطون الاودیة فهذا کله من الفیء و از جمله حدیثی است که فرموده در بیان انفال کل قریة یهلک اهلها او یجلو
عنها و اما آنچه تعرض حد آن حیوانات نسبت بشیعیان ایشان و جواز تعرف توقف باجازه از حاکم شرع نیست پس مدلول اخبار است باخبار
معتبره و از جمله حدیث صحیح است [illegible] الاوائل و الاواخر جناب امام محمد باقر علیه السلام که فرموده وجدنا فی کتاب علی علیه السلام ان الارض لله یورثها من یشاء
من عباده و العاقبة للمتقین انا و اهل بیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن المتقون و الارض کلها لنا فمن احیا ارضا من المسلمین فلیعمرها
[illegible] فان ترکها و اخربها فاخذها رجل من المسلمین من بعده فعمرها و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها الحدیث و احادیث در این باب
مستفیض است **سؤال** هرگاه مدتی چهار یا پنج مدت دیگر مثلا در حقی که در این ایام زادها [illegible] شود که فقیر شود که وقف وقف جهت
او غیر معلوم واقف و موقوف علیه غیر مشخص بجهة بجهة مجهوله من جمیع الوجوهات آیا شخصی یا دیگری می تواند که اولا [illegible]
و تصرف مالکانه نماید **جواب** چنین چیزی که وقفیت آن معلوم نیست و همچنین مالک آن معلوم نیست پس مجهول المالک خواهد بود
و حکم مجهول المالک آنست که بنیابت مالک تصدق نمایند و متصدق در چنین تصدق بر خود نتواند داد مگر آنکه [illegible] و التصدق
ایضا نمودن مجتهد بر آن [illegible] باشد **سؤال** زکوة را می توان بشخصی که [illegible] مسائل [illegible] باشد یا یتیم که [illegible] از مسائل
بوده باشد داد یا نه **جواب** صرف زکوة در ایتام یا شخصی که [illegible] یتیم یا قیم شرعی آن [illegible] که صرف یتیم نماید عیب ندارد و اما زکوة دادن
که عالم بقواعد نماز و مسائل نماز نبوده باشد عیبی نیست لکن مشکل است که زکوة دهند [illegible] شود **سؤال** آیا کسی که معامله [illegible] کند
[illegible] شد مثلا ده تومان [illegible] نفع [illegible] یا اخراج خمس آن وقت یا بعد از انقضاء سال است [illegible]
میشود خمس اول [illegible] **جواب** ظاهر این است که [illegible] شخص بوده
باشد [illegible] استطاعت [illegible] اخراج خمس [illegible]
از وضع [illegible] **سؤال** در باب [illegible] که مجهول المالک است آیا تصرف در آن موقوف است باذن مجتهد جامع الشرایط
فتوی یا نه **جواب** اراضی [illegible] که مجهول المالک بوده باشد از جمله انفال است [illegible] بالامام [illegible] در زمان غیبت امام [illegible] شیعیان
ایشان مأذون هستند که احیا نمایند [illegible] باشد در صورتی که احیا [illegible] [illegible] باشد از برکات کسی [illegible] شخص [illegible]
[illegible] در صورتی که ارض موات بوده [illegible] معلوم نباشد [illegible] تصرف [illegible]
باشد **سؤال** هل یجب الزکوة فی الاعیان ام یجوز [illegible] او قیمتها فالذی **جواب** نعم یجب الزکوة فی العین لکن یجوز [illegible] التقیه [illegible]
[illegible] **سؤال** هل علی عامل المزارعة و المساقاة زکوة اذا بلغ نصیبه النصاب [illegible] و ان اشتمل [illegible] مالک الارض بالبعض [illegible]
علیه اذا کان البذر منهما او [illegible] **جواب** و جب علیه الزکوة عند تحقق النصاب [illegible] خلاف [illegible]
من [illegible] المزارعة [illegible] **سؤال** هل یجب الزکوة علی مالک الارض [illegible] المالک [illegible] بالاجارة [illegible]
[illegible] المالک او الحاکم [illegible] زکوة [illegible] الزکوة [illegible] المقصود ان الناظر فی
وجوب الزکوة ما هو **جواب** اذا کان الزارع مالکا لمنفعة الارض [illegible] کان ذلک تبعا للملکیة [illegible] ذلک [illegible] و لو
کان بطریق العاریة [illegible] القول [illegible] عدم [illegible] النصاب بالزرع
زکوة کسی اگر چند سال [illegible] گذشته باشد باید که [illegible] سال گذشته زکوة را از کل وضع کند یا اگر سال ثانی [illegible] زکوة سال
اولی [illegible] **جواب** مقدار زکوة در سال اولی سال ثانی وضع نمود زکوة [illegible]

دهم چنین

دهم چنین در سال ثالث مقدار هر دو زکوة را وضع نموده دهم چنین تا منتصاب اول **سؤال** زید ملکی را باجاره می دهد [illegible]
دیوان زکوة مال الاجارة بر موجر است یا بر مستاجر **جواب** ظاهر این است که بر موجر در چنین صورت زکوة واجب نباشد **سؤال**
سیادت بچه چیز ثابت می شود در صورت عدم معلومیت **جواب** اگرچه خمس دادن باشد همین که شخصی ادعای سیادت نمود و قول او
مفید ظن باشد و معارضی نداشته باشد [illegible] ثابت نباشد [illegible] در صورت [illegible] **سؤال** کسی زمینی خریده بمبلغ
چند تومان و زمین را باغ نموده است از جهت خرج [illegible] و قصد [illegible] است که بعد از آنکه باغ نمود [illegible] شد و حال [illegible]
و قیمت آن [illegible] است [illegible] **جواب** باعتقاد حقیر [illegible]
اخراج خمس آن لازم نیست اگرچه احتیاط مقتضی تدارک است **سؤال** [illegible] زکوة [illegible] ظالم [illegible] **جواب** ظاهر
که عدالت شرط نیست **سؤال** عرض می شود که حقیر بعض اوقات [illegible] که باید اذن مجتهد باشد [illegible] احتیاط [illegible]
بر وفق شرع انور انجام داده شود [illegible] حکام یا امثال ایشان [illegible] خمس یا زکوة [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] یا شهر یا ایشان یا غیر ایشان یا خود [illegible]
استعمال شود [illegible] بطعام [illegible] ایشان [illegible] بکسی [illegible] ایشان
[illegible] اختیار این طعام [illegible] فقیر [illegible] ظلم ایشان [illegible]
[illegible] طعام [illegible]
[illegible] طعام [illegible] باشد بدون اطلاع مالک [illegible] ازبابت [illegible] و قبول [illegible]
جواب این سؤال مشتمل بر چهار مطلب است اول آنست کسی که زکوة [illegible] بقصد [illegible]
[illegible] که [illegible] خمس و زکوة نداده [illegible] بحرمت اکل [illegible]
که ضیافت کند [illegible] اشکال [illegible] احتمال [illegible] ضیافت [illegible]
باشد [illegible] ضیافت [illegible]
که زکوة در آن لازم نبوده [illegible] که کسی [illegible] که خمس در آن لازم بوده [illegible]
[illegible] که خمس [illegible] باشد [illegible] ضیافت
از مال است که زکوة در آن تعلق گرفته با علم بعدم اخراج زکوة آن در این صورت میگوئیم که این شخص مهمان یا از اهل استحقاق است در
صورت خمس یا از اهل استحقاق زکوة است در صورت زکوة یا غیر مستحق خمس و زکوة [illegible] نیست در صورتی که این شخص مستحق زکوة
بوده باشد اشکالی که در این صورت می توان نمود این است که زکوة متعلق بجمیع فقرا است مادامی که مکلف بزکوة بقصد زکوة بکسی از
فقرا تسلیم نکرده مال او [illegible] بعضی از فقرا و [illegible] در این صورت تصرف [illegible] نظر بعدم اختصاص و تحقق اشتراک [illegible]
از این راه است که مستحق زکوة بعنوان [illegible] زکوة را تصرف [illegible] جواب [illegible] گفت [illegible] که [illegible] در
زکوة [illegible] میان فقرا و مالک [illegible] شرکت [illegible] مالک تصرف [illegible]
[illegible] زکوة [illegible] باشد [illegible] بعنوان [illegible] و لهذا [illegible] ارباب استحقاق
[illegible] لازم نیست [illegible] در صورت [illegible] ظاهر این است [illegible] که از عین مال زکوة است یا از مال
که زکوة در آن بوده [illegible] نسبت بمستحق زکوة جایز خواهد بود [illegible] از مال [illegible] زکوة [illegible]
مستحق زکوة [illegible] شرکت [illegible] صاحب ضیافت و [illegible] این شخص [illegible] بمقتضای [illegible]
الصدقات للفقراء و المساکین شرکت در این صورت بطریق [illegible] مالک مستحق زکوة [illegible] شرکت [illegible]

دیگری تصرف در آن نمیاید الا آنچه مذکور شد داشته می شود که بیان مقداری که از مال زکوة در آن مال هست که آن شخص بقصد زکوة در آن بنماید دفع اشتغال ذمه از مال الله شود یا بعضی که تعلق بآن لازم نیست لکن احتمال معاقب بودن در ترک امتثال تمام است نظر باینکه اعطاء آن مال را بقصد زکوة نموده پس اگر در مثل این صورت هم در غیر صورت ضیافت هر گاه قصد امتثال داشته باشد آن هم بنحو دفع خواهد بود و هم چنین است حال در مالی که خمس در آن بوده باشد از آن مال ضیافت کند در حق مستحقین خمس اینها در حق او بود که این شخص مستحق خمس یا زکوة بوده باشد و اما هر گاه مستحق خمس نبوده باشد اما در آنجا اشکال از باب خواهد بود نظر باینکه آن مال ماکول مهیا شده است از مال مالک و مستحق زکوة یا مستحق خمس و اذن نسبت باین شخص در تصرف در آن مال اگر چه از مالک ثابت است لکن آن کفایت نمیکند در اباحه تصرف نسبت باین شخص نظر باینکه تصرف در مال مشترک ما بین شرکاء موقوف است باذن همه و اذن احدهما کفایت نمیکند پس تصرف حرام خواهد بود [illegible] در عوض تلف نظر باینکه [illegible] که مالک [illegible] خمس و زکوة است پس هر گاه متصرف در چنین تصرف بوجه قرار دهد که خمس آنچه را که تصرف میکند در صورت [illegible] مال باربابش استحقاق نماید در این صورت تصرف بی عیب خواهد بود نظر باینکه این احسان است بر فقرا مطلب دوم آنست که کسی که [illegible] در خانه حکام میکند آیا اکل حاضر [illegible] تصرف و اکل آن چه صورت دارد جواب میگوئیم [illegible] که علم بحرمت آن چیز بخصوصه حاصل نباشد بمقتضای ظاهر شریعت حکم بعدم جواز تصرف در آن نمیتوان نمود بنا بر این [illegible] تصرف و اکل آن مباح خواهد بود اما هر گاه علم بحرمت آن حاصل باشد [illegible] شود اول آنست که مالک آن چیز مشخص بوده باشد دوم آنست که مالک آن مجهول است اولی آنکه استیذان [illegible]

سؤال مستحقین خمس و زکوة و رد مظالم چه اشخاص می باشد از جهت فقر اگر شخص سید و فقیر املاکی داشته باشد که منافع آن املاک وفا بمؤنة سال او نکند [illegible] املاک را بفروشد [illegible] شخص املاک را بفروشد [illegible] خواهد شد و در [illegible] تفصیل در املاک هست [illegible] یا غیر تکلیف ایشان [illegible] **جواب** مستحق خمس فقرای سادات می باشد و مستحق زکوة فقرای شیعه [illegible] در حکم باشتراط عدالت در مستحق زکوة مشکل است [illegible] تفصیل [illegible] املاک که منافع حاصله از آن وفا [illegible] که مانع از دادن خمس و زکوة نیست **سؤال** در خصوص اینکه تخمیس خمس مال [illegible] سادات بسیار [illegible] یا اکثر از سادات [illegible]

و بری الذمة در دیوان اعمال محسوب خواهد بود یا نه **جواب** در صورتی که آنچه داده قدر آن مستحق بوده باشد [illegible] امتثال امر خداوند عالم جل شانه بوده باشد و خواهد بری الذمه شود [illegible] از آن نیست اقتصار [illegible] کرامات [illegible] بالله انه هو السمیع العلیم **سؤال** اگر کسی مالی داشته باشد و خمس از آن [illegible] سادات است و از آن مال اکل و شرب و لبس [illegible] استیجار و عوض [illegible] باذن و رضا [illegible] تجارت [illegible] حق از سهم امام علیه السلام [illegible] الشرایط بوده یا موقوف باطلاع ایشان است **جواب** بعد از آنکه [illegible] لازم است و لکن تأخیر در اخراج تا سال بجهت [illegible] تأخیر در اخراج [illegible] حرام و ملبوس [illegible] دوم [illegible] بعد از آنکه [illegible] و در صورت [illegible] نمود بخلاف [illegible] خود را [illegible] از خمس [illegible] اگر [illegible] حلال باشد [illegible] الا [illegible] خداوند عالم جل شانه [illegible] برادر غایب [illegible] و اگر فرض شود که اذن [illegible] حاصل باشد [illegible]

واجب را [illegible] بعد اذن [illegible] حاصل نماید [illegible]

و اگر فرض ممکن نباشد و [illegible] داشته باشد

می تواند از حاکم شرع تحصیل اذن نماید [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد

کتاب الصوم سؤال [illegible] در ایام صوم می تواند [illegible] **جواب** داخل شدن [illegible] لکن احتیاط [illegible] **سؤال** هر گاه شخصی [illegible] در ایام رمضان غسل [illegible] واجب [illegible] صوم [illegible] بود یا باطل یا بعضی صحیح و بعضی باطل یا اگر بعضی از صور [illegible] خواهد بود **جواب** [illegible] سؤال [illegible] است [illegible]

ودر فرق بین غسل واجب ومندوب نیست بلی اگر وقت غسل نیت کند غسل نکند لکن اگر در خروج قصد تحقق غسل کند حکم بصحت غسل او میتوان کرد
واگر در وقت کون در زیر آب نیز نیت کند شاید حکم بصحت آن مستبعد نباشد مع اشکال فیه ثالث اگر تعمد ارتماس نماید فساد صوم
شود یا نه در این خلاف عظیمی بین فقها اعلی الله مقامهم فی الجنة العلیا متحقق است جمعی از قدمای اصحاب قائل بفساد صوم ولزوم قضا وکفاره
اند بلکه دعوی شهرت قدما براین نموده اند وسید مرتضی در انتصار وسید ابن زهره در غنیه بر این دعوی اجماع کرده اند وفرقی در این باب بین
ارتماسی که بجهت غسل واجب یا مندوب بوده باشد یا غیر غسل نیافته اند ومشهور میان متأخرین صحت صوم وعدم لزوم قضا وکفاره است
وبعضی قائل بفساد صوم وتفصیل بین قضا وکفاره بثبوت اول ونفی ثانی شده اند وابن عقیل را جمعی حرمت صوم در روز احتیاط نموده
از ابن براج نیز حکایت نموده اند وجمیع این اقوال متفق اند بر ثبوت حرمت وبعضی قائل بعدم حرمت اصل ارتماس شده اند وابن عقیل را جمعی نسبت
بسید مرتضی وابن ادریس داده اند واز علامه مرحوم در مختلف نسبت عدم کراهت را بابن ابی عقیل بعضی نقل نموده اند وبنابراین قول نیز قضا
وکفاره منتفی است بلکه فساد وغسل لازم نیاید وقول ثالث قویست واصل وعمومات شاهد بر اینست وخصوص موثق اسحق بن عمار نیز دلیل بر این است
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل صائم ارتمس فی الماء متعمدا علیه قضاء ذلک الیوم قال لیس علیه قضاء ولا یعیدن وشیخ مرحوم در استبصار بعد از
انکه حمل بر اختیار ایشان نموده وفرموده است لست اعرف حدیثا فی ایجاب القضاء والکفارة او ایجاب احدهما علی المرتمس فی الماء ودعوی اجماع سید مرحوم
در ایجاب قضا وکفاره مسموع نیست بعد از انکه خود بر خلاف آن رفته باشد کما عرفت قال العلامة فی المختلف لو ارتمس فی الماء قال الشیخان یجب علیه القضاء
وقال المرتضی لا یفسد وهو قوی والشیخ قول ثالث بعدم فساد الصوم وهو حسن انتهی وبهذا یعلم الجواب عن دعوی الاجماع الذی حکاه فی الخلاف عن
الشیخ ودعوی اجماع سید ابن زهره بر فرض صحت حجیت آن در امثال این مقام مقاومت نمیتواند نمود لکن شهرت نیز در ایجاب اتیان قضا بلکه کفاره
اقرب باحتیاط واوفق بجمع بین حجات است ثالث اگر ارتماس نسیانا موجب فساد صوم نمیکرد یا نه اگر بجهت غسل بوده باشد غسل باطل است اولی شود
یا نه ظاهر اینست که ارتماس نسیانی فی اشکال او فی خلاف در صحت صوم نیست وغسل نیز ظاهر این است که صحیح بوده باشد سؤال هرگاه
شخصی در نهار رمضان استمنا بکند عمدا ونسیانا عالما بالحرام وجاهلا آیا مبطل صوم هست یا نه ودر فرض ابطال آیا قضا وکفاره هر دو واجب
میشود یا قضا تنها وبر فرض وجوب کفاره آیا یک کفاره واجب است یا بیشتر جواب تفصیل سؤال با امثال دارد مع جمیعی صور است اول اگر تعمد استمنا
با علم بحرمت در نهار رمضان شد فساد صوم است یا نه ولی خالی از قوتی نیست یا عالم بابطلان صوم یا استمنا بوده یا نه در صورت اول فی اشکال
صوم وموجب قضا وکفاره هر دو می باشد لکن در صورتی که منی خارج شود والا صوم صحیح اما مأثوم است ودر صورت ثانی یعنی در صورتی که جاهل
استمنا شد فساد صوم میباشد مسلم عمل خلافا نیست جمعی قائل بلزوم قضا وکفاره شده اند مثل علامه وابن عقیل وصاحب کفایه نسبت با کثر داده اند
وجمعی مثل محقق مرحوم وعلامه وشهیدین مرحومین وصاحب مدارک وغیرهم اکتفا بقضا تنها نموده اند وجمعی قائل بلزوم هیچیک نشده اند وظاهر
قول ثانی است هرچند احتیاط با اول است ثالث تعمد استمنا است با جهل بحرمت آن در این صورت اگر عالم بوده که مفسد صوم است موجب قضا وکفاره
هر دو خواهد بود والا مثل جاهل بحرمت وجاهل بافساد است که حکم آن گذشت رابع تعمد استمنا است نسیانا یا بغفلت کند که صوم بوده اقدام بر فعل
شنیع نموده در این صورت قضا وکفاره بر او لازم نیست وصوم صحیح است لکن آثم خواهد بود باعتبار حرمت فعل رابع بیان کفاره است
یک یا بیشتر ودر این صورتی که استمنا بحرام بوده باشد خلافی است جمعی از فقها رضوان الله علیهم جمیع نموده اند کفارات ثلث فاعل
شده اند لکن ظاهر جواز اکتفا بکفاره واحد هست هرچند نهایت احتیاط در جمع بوده باشد سؤال هرگاه شخصی جاهلا بالتحریم فی الارتماس در
نهار رمضان المبارک غسل ارتماسی بعمل بیاورد آیا موجب فساد صوم خواهد بود یا نه وبر تقدیر فساد آیا قضا وکفاره هر دو واجب خواهد بود
یا نه وهرگاه شخصی در نهار رمضان افطار بعمل آورد باستمنا وبعد غسل ارتماسی بعمل آورد غسل او صحیح است یا نه جواب حکم در مسأله اولی
اینکه ارتماس هرگاه با علم بحرمت یا جهل باو شد فساد صوم ظاهر اینست بی قضا وکفاره بر مرتمس نیست خصوصا در وقتی که جاهل بحرمت باشد
لازم نیست لکن احوط اتیان قضا بلکه کفاره هم میباشد وجواب حکم در مسأله ثانیه اینکه هرگاه ابطال صوم بیکی از مفطرات نموده وبعد از آن غسل

ارتماس نماید ظاهر اینست که غسل او صحیح است وبعد بطلان غسل ارتماسی از صائم تعلق نهی است بارتماس وبنابر اینکه نهی در عبادات مقتضی فساد است
وجمیع اخبار ناهیه که در این باب نقل شده متضمن نهی صائم است وشامل مفطر وارتماس که از او صادر شد که باشد نیست ودر عموم اولویت در این باب
ممکن است سؤال در خصوص نیت صوم ومنافیات صوم که در اوطأ زمان عالی میباشد بیان فرمایند ووقت نیت را هم بیان نمایند
جواب نیت صوم چنین بنماید که من سیر خود میکنم از اکل وشرب عادی وجماع واستمنا وتعمد کذب بر خدا ورسول وائمه صلوات الله علیهم اجمعین
وایصال غبار غلیظ بحلق وارتماس وتعمد بقای جنابت وتعمد قی واز مداومت بنوم جنبا از طلوع فجر صادق الی الغروب بجهت امتثال امر الهی قربة الی الله
اگرچه حکم بلزوم این نحو مشکل است لکن با این نحو نیت قطعی الصحة است ووقت این نیت در هر شب است هر وقت که خواهد خوب است
حفظا هر ایمان نیت چنین کرد نوشته ایشان را دید یا شنید همین قدر اشاره کند که امساک میکنم از این امور معهوده از اول فجر صادق الی الغروب
بجهت اینکه بر من واجب است قربة الی الله کفایت خواهد نمود وغسل جنابت در شبهای ماه مبارک هر وقت از شب که نماید بر نیت وجوب
تواند نمود وقربة مطلقه در جمیع عبادات کفایت میکند سؤال در شروع نمودن بروزه کفاره مرتبات اول ماه اول خواهد بود یا نه وهرگاه از
اول ماه خواهد شروع کند وباعتبار ابر ماه را ندیده باشند وشکی باشد در یوم الشک را روزه بگیرد وروز بعد مشغول شود وان ماه
بیست ونه روز تمام شود واز ماه دیگر یک روز روزه خواهد داشت یا دو روز هرگاه معلوم شد که آن روز صائم شد تحریر در بیست وهشت
روزه خواهد گرفت یا بیست ونه روز ویوم الشک را هرگاه روزه بدارد خرج مینماید خواهد داشت یا اینکه بعد از یوم الشک همان ماه که سی روز یا بیست
ونه روز تمام شده کافی است جواب این سؤال مشتمل بر چند مطلب است اول اینکه روزه مرتبات اول ماه لازم نخواهد بود
بلکه حکم این است که مابین طی بخش است ماه بین اگر شهرین متتابعین را روزه بگیرد با عدم انکسار یا شهرین عددی که عبارت از شصت یوم
بوده باشد با انکسار هر دو یا اگر یکی را هلالی اختیار کند ماه دیگر را عددی مع انکسار احدهما واتمام ماه منکسر سی روز لازم است ولو غیر
بعض بوده بگیرد هلالی نیست مطلب ثانی اگر هرگاه یوم الشک را روزه گرفت وماه بعد از بیست ونه روز تمام شد از ماه دیگر یک روز روزه خواهد
گرفت بجهت تحقق تتابع یا دو روز جواب یک روز قطعا کفایت میکند در تحقق تتابع ودو یوم لازم نیست وبر فرض روزه گرفتن دو یوم از ماه بعد
قطعا بیست وهشت روز روزه بعد کفایت میکند واحتیاج به بیست ونه روز نیست حتما که معلوم نیست که گذشت صوم همان یوم الشک
کفایت میکند در تحقق تتابع نظر باینکه شهرها انروز از ماه قبل محسوب است ومعدود ماه شرعا وبنا بر این اکتفا به بیست وهشت روز میتواند نمود وتحقق
صوم شهرین لکن احتیاط اینست از ماه بعد روزه اول را روزه بدارد وتتمه را بیست ونه روز تمام کند سؤال شخصی روزه استحبابی گرفته وبعد از
ظهر فراموش کرده چیزی خورده چه باید کرد جواب چونکه ظاهر اینست که چیزی خوردن نسیانا در روزه استحبابی مبطل است وچیزی بر او نیست بلی افطار بعد
از ظهر جایز نیست واگر بعد از ظهر افطار عمدا نماید لازم است ده مسکین را اطعام نماید وبا عجز از اطعام سه روز روزه بگیرد سؤال نیت
صوم را بیان فرمایند بنحوی که مفهوم ومشخص شود جواب در صوم واجب چنین نیت کند که من فردا روزه میگیرم بجهت امتثال امر خداوند
عالم جل شانه که بر من واجب کرده است لکن باید روزه را بداند که چه چیز است پس میگویم روزه وصوم عبارتست از امساک کردن از اکل وشرب
معتاد وغیر معتاد وجماع واستمنا وارتماس وایصال غبار غلیظ بحلق وکذب بر خداوند عالم جل شانه وکذب بر جناب رسول خدا
وائمه علیهم السلام وتعمد بقای جنابت ومداومت بنوم تا طلوع فجر باین معنی که صوم عبارت است از اجتناب نمودن از این چیزها از طلوع فجر صادق
تا غروب پس چون اگر روزه میگیرم واجب قربة الی الله تعالی اینست که ترک میکنم از طلوع فجر صادق تا غروب آفتاب اشیای مذکوره را بجهت
اطاعت وفرمان بردار جناب باری تعالی واما بقای بر جنابت عمدا تا طلوع فجر افق اگرچه مستلزم بطلان صوم است لکن اجتناب از آن
در ماهیت صوم نیست بلکه صوم عبارت است از امساک از امور مذکوره از طلوع فجر تا غروب ودر صورتی که این امساک موقوف بعدم بقای بر جنابت عمدا
تا طلوع صبح نبوده باشد پس هرگاه باقی بر جنابت ماند تا طلوع فجر امساک واجتناب از امور مذکوره نمود از فجر تا غروب آن امساک شرعا صوم
نیست لکن مقصود اینست که لازم نیست تعیین نیت مطلقه این بشود که من کف نفس خود میکنم از تعمد بقای بر جنابت تا فجر بلکه یعنی شرعا

تحقق صوم است نه معتبر بمفهوم آن وهم صيغت است جواب ثاني در حق جنب يعني لازم نيست در چنين نيت ملتفت اين بشود كه
من اجتناب كنم از جواب ثاني باجابت مجملا اين دو چيز معتبر است در نيت صوم عبارتشان نه چيز است مذكور است در نهار بنحوي كه
مذكور شد **سؤال** التماس اينست حكايت قليان كشيدن در روزه ماه مبارك رمضان را در حق صايم بيان فرمايند با قايل بحرمت و
قايل بجواز و مستند طرفين **جواب** مشخص است خصوص قليان معنون در كتب اصلا از فقها نيست بلكه مذكور دخان است پس مي
گوييم آنچه تصريح فرموده بآن صاحب ذخيره و كفايه است كه قائلين بحرمت اكثر متأخرين است و قايل بجواز بعضي لكن در دخان غليظ و
عبارت آن مرحوم در هر دو كتاب اينست واكثر المتأخرين الحقوا بالغبار الدخان الغليظ الذي يحصل منه اجزاء ويتعدى الى الحلق كبخار القدر
ونحو ذلك وانكره بعضهم وهو حسن انتهى كلامه [illegible] از صاحب مدارك الطباع متأخرين است بحرمت قال والحق المتأخرون بالغبار الدخان
الغليظ الذي يحصل منه اجزاء ويتعدى الى الحلق وبخار القدر ونحوها لكن آنچه حال بنظر حقير هست از قائلين بحرمت محقق ثاني است در
جمله از مصنفات خود قال في تعليقاته على الشرائع بعد الحكم بتحريم ايصال الغبار الغليظ الى الحلق ولا بأس بالحاق الدخان الغليظ الذي
يحصل منه اجزاء غليظ يتعدى الى الحلق وكذا بخار القدر ونحوه وفي تعليقاته على الارشاد ولا يبعد الحاق الدخان الغليظ الذي ينفصل
منه اجزاء وكذا بخار القدر ونحوه وهم چنين شهيد ثاني در مسالك قال والحق بعض الاصحاب الدخان الغليظ وبخار القدر ونحوه وهو
حسن ان تحقق معها جسم ومشى على اثرهما الفاضل الخوانساري قال في تعليقاته على الروضة بمثل ما حكينا عن المسالك و در [illegible] كه از كتاب
قليان كشيده ناشي شود كه دهن پر شود در اينكه دخان غليظ است محل تأمل نيست از جهت دود منفصل ميشود اجزاء [illegible] كه
دخان غليظ را سبب بطلان صوم ميدانند لازم اينها است كه حكم كنند باينكه قليان بطريق معتاد در ميان اغلب ناس مبطل صوم بوده باشد بلي
حرفي كه در اين مقام ميتوان گفت اينست كه موضوع مشخص نيست يعني رسيدن آن بحلق معلوم نيست لكن اين خلاف انصاف است نظر
بآنچه تجربه شده هر گاه كسي [illegible] بايستد جائي كه غبار متصاعد ميشود [illegible]
[illegible] و عبارات پس [illegible] كه داخل دهن [illegible] در صورتي كه دهن [illegible] داخل در حلق ميشود
بلكه حاجت [illegible] دهن ندارد [illegible] از كسانيكه حكم فرموده اند كه ايصال غبار بحلق مبطل صوم است يعني تقييد غبار
بتغليظ نكرده اند مثل مرحوم شيخ مفيد در مقنعه و مرحوم محقق در كتاب شرايع و نافع و مرحوم علامه در كتاب منتهى و تلخيص و تبصره و مرحوم
شيخ شهيد در لمعه و شهيد ثاني [illegible] در اينكه حاجت تقييد بتغليظ نيست و عبارت آن مرحوم اينست والاصل ايصال الغبار
الى الحلق غليظا كان ام لا لحصول [illegible] و غيره كتراب وتقييد بالغليظ في بعض العبارات [illegible]
عبارات است كه تشكيكي نيست [illegible] دخان غليظ در حلق [illegible] حكم [illegible]
است بطريق اولي بلكه ميتوان ادعا نمود [illegible] عبار غليظ در اين باب [illegible] باينكه انفصال اجزاي [illegible]
است و اگر كسي بخواهد تجربه نمايد [illegible] قليان [illegible] بعد از قليان كشيدن ملاحظه آن نمايد مرحوم [illegible] شيخنا البهائي
[illegible] كه اجتناب [illegible] در حق صايم واجب دانسته [illegible] و ظاهر [illegible] كه اجتناب
نمايد از [illegible] قليان كه لا يخفى [illegible] دخان [illegible] بعضي كسي كه حال در نظر هست كه تصريح
كرده بعدم ابطال آن صاحب [illegible] است و عبارت آن مرحوم اينست الدخان لا يبطل لرواية عمرو بن سعيد عن الصادق عليه السلام في الصائم يتدخن
بعود او بغير ذلك فتدخل الدخنة في حلقه قال لا بأس [illegible] ايشان صاحب مدارك است قال والحق المتأخرون بالغبار الدخان الغليظ
يحصل منه اجزاء ويتعدى الى الحلق وبخار القدر ونحوه وهو بعيد انتهى [illegible] نقول انه ليس صريحا بالجواز و عدم الابطال [illegible] استبعاد
و بعد از ايشان صاحب كفاية است در ذخيره قال [illegible] بعد الحاق الدخان الغليظ بالغبار [illegible] المتأخرين [illegible] وانكره بعضهم وهو حسن
والمستند في الجواز مضافا الى الاصل ما رواه في التهذيب عن عمرو بن سعيد عن الرضا عليه السلام قال سألته عن الصائم يتدخن بعود او بغير

ذلك

ذلك فتدخل الدخنة في حلقه قال لا بأس وقد عرفت انه ما تمسك به صاحب [illegible] في المقام ويتوجه عليه انه ضعيف سندا ودلالة اما الاول
فلان شيخ الطائفة رواه باسناده الى الحسن بن علي بن فضال عن عمرو بن سعيد عن الرضا عليه السلام ولم يذكر طريقه اليه في المشيخة واما في الفهرست فانه
ذكر طريقه اليه لكن [illegible] كتاب الوضوء وكتاب الصلاة [illegible] ان الحديث المذكور ماخوذ من غيرهما [illegible] مجهول [illegible]
[illegible] فقد وثق كل واحد منهما النجاشي والشيخ [illegible]
الطائفة والمحقق في المعتبر عند ذكر الحديث [illegible] فالحديث موثق واما الثاني فلوضوح ان الكلام انما هو في
ادخال الدخان الى الحلق [illegible] والسؤال في الحديث المذكور انما هو [illegible] فيدخل الدخنة في حلقه [illegible]
[illegible] فيدخل الدخنة في حلقه [illegible]
فيدخل الدخنة في حلقه من غير عمد [illegible] لا بأس [illegible] المحقق [illegible] في المعتبر والعلامة رفع الله
مقامه في المنتهى في ذيل الحديث المذكور [illegible] من الصائم يدخل الغبار في حلقه قال لا بأس قال المحقق بعد الحكم بان الغبار [illegible]
للصوم ما هذا لفظه ورواية عمرو بن سعيد [illegible] لانا نقول [illegible] عليه [illegible] بدخول الغبار في حلقه [illegible]
بادخال حلقه قصدا واختيارا وفي المنتهى انا نقول بموجبها [illegible] ادخال الغبار [illegible] وقال شيخنا المحدث في الوسائل
بعد ايراد الحديث هذا محمول على الغبار والدخان الغير الغليظين او على عدم التعمد او عدم امكان التحرز ولا اشعار فيه بعدم الادخال بل ظاهره
عدم التعمد [illegible] الدخان في الحلق متعمدا
[illegible] الدخنة في حلقه من غير اختيار [illegible]
تنبيه اعلم ان عمرو بن سعيد [illegible] شيخ الطائفة في رجاله من اصحاب مولانا الرضا عليه السلام [illegible] فان الشيخ [illegible]
مولانا الصادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شيخ الطائفة في التهذيب عن سليمان بن داود المروزي قال سمعته يقول اذا تمضمض الصائم في شهر رمضان او استنشق متعمدا او
شم رائحة غليظة او كنس بيتا فدخل في انفه وحلقه غبار فعليه صوم شهرين متتابعين فان ذلك [illegible] مثل الاكل والشرب والنكاح
[illegible] الرائحة الغليظة يكون [illegible] شيخنا المفيد [illegible]
في المقنعة و شيخ الطائفة [illegible] قال في المقنعة ويجتنب الصائم الرائحة الغليظة والغبرة التي تصل الى الحلق فان ذلك
في الصيام [illegible] الكلام [illegible]
الحلق [illegible] الدخان [illegible] والمسك والزعفران [illegible] الصيام [illegible]
[illegible] والشرب [illegible] الرائحة الغليظة التي تصل الى الحلق [illegible] الاجتناب [illegible]
الحكم بلزوم الاجتناب عن الدخان الغليظ [illegible]
[illegible] الدخان الغليظ [illegible] الصوم [illegible]
[illegible]
[illegible] بالجواز [illegible]
[illegible] الحكم بعدم الجواز [illegible] الحكم بالجواز [illegible] الاحتياط [illegible]

في بطلان [illegible] سعيد

بطریق اسناد و مما یزیدک قوة فی هذا المطلب الصحیح المروی فی التهذیب من محمد بن مسلم عن احدهما علیهما السلام انه سئل عن المرأة تکتحل وهی صائمة
فقال اذا لم یکن کحلا تجد له طعما فی حلقه فلا باس و الموثق کالصحیح المروی فی الکافی من سماعة بن مهران قال سألته عن الکحل للصائم فقال اذا کان کحلا لیس
فیه مسک و لیس له طعم فی الحلق فلا باس به [illegible] السعفاء منهما [illegible] کان الی الحلق **سؤال** ضعیف
شب [illegible] ماه مبارک رمضان قبل از صبح [illegible] یقین حاصل شده که
غسل جنابت [illegible] صبح شده [illegible] ولکن روزه را [illegible] آیا روزه اش صحیح است یا نه و علی تقدیر ثانی
قضا لازم است یا کفاره هم دارد **جواب** البته روزه را بگیرد و غسل کند و قضا [illegible] کفاره لازم نباشد
سؤال هرگاه [illegible] صوم [illegible] باشد [illegible] بعد از [illegible] باشد
[illegible] روز باقی باشد یا [illegible] ظهر [illegible] شروع
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible] است [illegible] **سؤال**
هرگاه طفل غیر [illegible] در روزه [illegible] صحیح است یا باطل **جواب**
در صورت [illegible] روزه اش باطل نیست لکن [illegible] قضا [illegible] الصوم
سؤال عبارت زاد المعاد [illegible] که حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] روزه سه
روز در هر ماه [illegible] پنجشنبه اول ماه و پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اول از دهه میان ماه است آیا دلیل [illegible]
چنین است **جواب** بلی چنین است [illegible] سوم [illegible] پنجشنبه [illegible] چهارشنبه [illegible]
وسط پس هرگاه دو پنجشنبه در عشر اول اتفاق افتد [illegible] چهارشنبه [illegible] پنجشنبه [illegible]
دو چهارشنبه در عشر وسط اتفاق افتد [illegible] پنجشنبه [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible] ماه مبارک رمضان [illegible] رمضان حرام است و موجب [illegible] کفاره
قضا [illegible] کفاره [illegible] روزه [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible] اجاره صحیح [illegible] روزه اش صحیح است [illegible]
اجاره یا روزه [illegible] روزه [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] **جواب** ظاهر اینست در صورت [illegible] بعدم جواز [illegible]
ماه مبارک رمضان [illegible] صوم [illegible] کفاره [illegible] لکن احتیاط
[illegible] کفاره است [illegible] صوم [illegible]
[illegible] روز [illegible]
اجاره [illegible]
ظاهر اینست که [illegible] کفایت [illegible]
[illegible]
[illegible]

رد مظالم یا از بابت [illegible] مقدار صوم [illegible] بود یا در ماه یا [illegible]
این شخص [illegible] اجاره [illegible] صوم [illegible] حکم [illegible] کفاره در صورت جهل [illegible]
[illegible] کفاره [illegible] رعایت احتیاط [illegible] کفاره [illegible] **سؤال** شخصی [illegible]
بلوغ [illegible] در شب ماه مبارک رمضان جنب [illegible] غسل [illegible] صبح شود [illegible] غسل [illegible]
عمل [illegible] قضا [illegible] قضا یا کفاره [illegible]
باید [illegible] اطعام شصت مسکین [illegible] اطعام [illegible]
است [illegible] اطعام [illegible]
واجب [illegible] **جواب** قضا [illegible] کفاره [illegible] ظاهر اینست [illegible]
احتیاط [illegible] غسل [illegible] غسل
اطعام [illegible] شصت [illegible] اطعام [illegible]
[illegible] و اما سوال از اطعام [illegible] ظاهر اینست که جایز
[illegible] اطعام یا گندم [illegible] اطعام [illegible] عبارت از
[illegible] احتیاط [illegible]
اطعام [illegible] **سؤال** شخصی در ماه مبارک رمضان [illegible]
[illegible] صورت
[illegible] است یا [illegible]
صحیح بوده است [illegible] قضای روزه ماه مبارک رمضان [illegible] کفاره هم در این صورت لازم است یا هیچ کدام لازم نیست
جواب در صورت [illegible] ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ لازم
نبوده باشد [illegible] در چنین صورت قضا صوم
[illegible] لازم است [illegible] ظاهر اینست که کفاره [illegible] لازم است و احتیاط [illegible] رعایت [illegible]
سؤال [illegible] اول و ثانی و ثالث از برای صائم در حال جنابت از قضا و کفاره حکم [illegible] **جواب** [illegible]
جنابت [illegible] اول آنست که [illegible] غسل قبل از طلوع فجر [illegible] طلوع فجر در این صورت صوم با
قضا و کفاره [illegible] دویم آنست [illegible] غسل [illegible] غسل [illegible] غسل
[illegible] طلوع فجر در این صورت حکم [illegible] کفاره [illegible] قضا [illegible] لکن احوط
قضا [illegible] سیم آنست که [illegible] غسل [illegible] بعد از
طلوع فجر در این صورت [illegible] غسل [illegible]
[illegible] در این صورت [illegible] ظاهر اینست که
[illegible] قضا صوم [illegible]
آنست که از خواب [illegible] غسل [illegible]
ولکن [illegible] طلوع فجر در این صورت ظاهر اینست قضا و کفاره [illegible] واجب [illegible]
[illegible]

ما یوس از بیدار شدن بوده باشد در این صورت حکم کسی است که شعور باقی باشد بجنابت پس قضا و کفاره هر دو او را خواهد بود کلا
کرده انتقام هست اینست این حکم که از جانب [illegible] ثابت است در حق هر جنب [illegible] که با احتلام بوده باشد یا [illegible]
تشکیک در عموم نیست در جمیع آنچه مذکور شد که خواب اول در حق محتلم حکم است که حکم شود در آن بثبوت قضا [illegible] است
نقل حدیث صحیح مروی در کافی عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی رجل احتلم اول اللیل او اصاب من اهله ثم نام متعمدا فی شهر رمضان حتی
اصبح قال یتم صومه ذلک ثم یقضیه اذا افطر من شهر رمضان و یستغفر ربه [illegible]
الصحیح [illegible] عن معاویة بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یجنب فی اول اللیل ثم ینام حتی یصبح فی شهر رمضان قال لیس علیه شیء
قلت فانه استیقظ ثم نام حتی اصبح قال فلیقض ذلک الیوم عقوبة [illegible] بعد الاحتلام ولم یستیقظ الا بعد ان
[illegible] بقضاء صوم ذلک النهار [illegible] که کسی توهم کند در مواضع که قضا و صوم لازم است یا کفاره [illegible]
در این [illegible] بوده باشد قطعا [illegible] نیست [illegible] امساک در حق او لازم است [illegible] سایر روزه داران و قضای صوم هم
جواز افطار [illegible] لازم خواهد بود سؤال حکم مضمضه در ماه مبارک رمضان ایشان فرمایند جواب مضمضه در روزه ماه مبارک
رمضان متصور [illegible] قسم میشود اول آنست مضمضه کند که آب از حلق او [illegible] در این صورت ظاهر [illegible]
و قضای [illegible] دوم آنست که مضمضه کند [illegible] در این صورت [illegible] قضا و کفاره هر دو لازم است سیم آنست که
مضمضه کند و آب از حلق او [illegible] اختیار [illegible] باشد یا عبث باشد
در این صورت [illegible] لکن قضای او لازم است چهارم آنست که [illegible] مضمضه [illegible] وضو [illegible]
[illegible] باشد یا [illegible] تلاوت قران [illegible] قسم [illegible] سیم است قضای صوم [illegible]
لازم است پنجم که مضمضه [illegible] وضوی واجبی بوده باشد خواه نماز [illegible] بوده باشد [illegible] بی اختیار بحلق او
فرو رفت در این صورت قضای صوم [illegible] واجب نیست [illegible] نماز واجب [illegible]
[illegible] بوده باشد سؤال هرگاه صایم نظر کند باجنبیه و غیرها و نظر کردن باعث انزال شود و انزال شود قضا و کفاره بر او لازم هست
جواب این مسئله متصور [illegible] صورت میشود وجوب قضا و کفاره [illegible] محل تامل است تفصیل مقام
مقتضی اینست که گفته شود صورت اولی [illegible] آنست که کسی [illegible] نظر [illegible] باعث انزال [illegible] شد
و مع ذلک [illegible] صوم شهر رمضان نظر کرده [illegible] نظر کردن قصد انزال هم داشت در این صورت قضا و کفاره هر دو لازم است [illegible]
[illegible] قضا و کفاره [illegible] حلال باشد یا حرام باشد [illegible]
[illegible] دوم آنست که [illegible] نظر کردن موجب انزال [illegible] روزه ماه رمضان نظر کرد
و لکن [illegible] نظر کردن قصد انزال نداشت [illegible] در این صورت [illegible] قضا و کفاره هر دو لازم باشد
که نظر کردن باختیار [illegible] بوده باشد [illegible] قصد انزال
پس قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود سیم [illegible] روزه ماه رمضان نظر
کرد و انزال شد لکن نظر کردن باختیار او نبود [illegible] ظاهر اینست که [illegible] در این صورت قضا و کفاره
هیچ [illegible] چهارم آنست که [illegible] انزال [illegible]
و نظر کرد و انزال هم شد در این صورت هم ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو لازم باشد [illegible]
که نظر کرده در صورت [illegible] انزال [illegible] در این صورت قضا و کفاره
هیچ لازم نبوده باشد ششم آنست که نظر کرد و باعث [illegible] نظر کردن انزال [illegible]

صورت

صورت محل اشکال است نظر باینکه استدامه نیت معتبر است و استدامه نیت عبارت از اینست که نیت منافی [illegible] صوم نه
داشته باشد و معلوم است که صوم عبارت از امساک از اشیاء مخصوصه است از طلوع فجر صادق تا غروب از جهت کف نفس از جنب شدن
است مثلا مفروض اینست که این شخص قصد جنب شدن در بعضی از اجزای نهار شهر رمضان نموده و مخفی [illegible] که کف نفس از جنب شدن مستلزم
نیت بعدم جنابت پس این نیت در صورت مفروض منتقض شده [illegible] جنب شدن پس استدامه نیت متحقق نشد بنا بر این باید قضای صوم
لازم بوده باشد مثل اینکه کسی در صوم ماه رمضان قصد اکل نموده لکن اکل بعمل نیاورده [illegible] رعایت احتیاط در مثل این صورت ایشان بقضا
لکن کفاره ضرور نیست اگر چه احتیاط رعایت کفاره [illegible] و چونکه کلام [illegible] باینکه نیت افطار [illegible] مناسب است که اشاره
بخلاف در مسئله [illegible] پس میگوئیم علما اختلاف کرده اند در این مسئله پس قول اول آنست که قضا و کفاره هر دو لازم است و این قول ظاهر [illegible] کلام ابی
الصلاح قال فی الکافی [illegible] الاکل والشرب [illegible] او عزم علی ذلک [illegible] لزمه القضاء [illegible] صیام یوم والکفارة من کل یوم بعتق رقبة
او صیام شهرین متتابعین او اطعام ستین مسکینا دوم [illegible] مطابق قول اول است [illegible] صوم نیست فلا یجب [illegible]
والکفارة این قول شیخ طوسی است قال فی الخلاف فاذا نوی فی اثناء النهار انه قد ترک الصوم او عزم علی ان یفعل ما ینافی الصوم لم یبطل صومه [illegible]
[illegible] دلیلنا [illegible] الصوم [illegible] ذلک [illegible] قول ثالث تفصیل است
ما بین قضا و کفاره باین نحو که قضای صوم [illegible] واجب لکن کفاره واجب نیست احتیاط [illegible] در رعایت این قول است [illegible] آنچه
مذکور شد در نگاه کردن بزن [illegible] قسم اول آنست که کسی [illegible] بوده
[illegible] استماع صوت [illegible] اجنبیه [illegible] باعث انزال [illegible] استماع صوت
[illegible] انزال [illegible] در چنین صورت قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود [illegible] ثابت
[illegible] ثابت است [illegible] استماع صوت اجنبیه [illegible]
صوم [illegible] خواهد بود دوم آنست که استماع صوت اجنبیه نموده [illegible] قصد انزال نداشت
[illegible] در این صورت [illegible] استماع [illegible] در صورت ثانیه
[illegible] باعث انزال استماع صوت بوده ظاهر اینست در صورت ثانیه قضا و کفاره هر دو لازم بوده باشد سیم آنست که قصد
[illegible] استماع صوت [illegible] طلب انزال [illegible] حکم [illegible] قضا و کفاره [illegible]
[illegible] در این صورت [illegible] قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود چهارم آنست که باستماع صوت زن [illegible]
انزال [illegible] استماع [illegible] در این صورت ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچ لازم [illegible] کلام شیخ طوسی
[illegible] در این صورت [illegible]
[illegible] انزال [illegible] استماع نمود [illegible] انزال شد
[illegible] ظاهر اینست قضا و کفاره هر دو لازم باشد ششم آنست که قصد انزال باستماع صوت نموده [illegible] استماع صوت
نمود لکن انزال [illegible] باشد [illegible] در این صورت راجع میشود [illegible] افطار [illegible] کلام در این
شد [illegible] که حکم [illegible] مذکور [illegible]
مذکور [illegible] در صورت [illegible] انزال [illegible] قضا و کفاره هر دو لازم است [illegible]
[illegible] قصد انزال [illegible] باشد و لکن [illegible]
شد در صورت [illegible] ظاهر اینست که قضا و کفاره [illegible] انزال ظاهر اینست که هر دو لازم
باشد و در صورت نیت انزال و عدم تحقق آن [illegible] کلام راجع میشود که نیت افطار مبطل است [illegible] مذکور شد [illegible]

در حال صوم این نیز از آنچه مذکور شد ظاهر میشود که در صورت نیت انزال و تحقق انزال قضا و کفاره هر دو لازم است و در صورت تحقق انزال و عدم
قصد بآن و عدم اعتیاد با انزال باز ظاهر اینست که هیچ لازم نبوده باشد و در صورت اعتیاد با انزال با تخیله که میداند از حال خود که هر وقت تخیل
چنین چیزی کند انزال خواهد شد با وجود آن در حال صوم تخیل نمود و انزال شد ظاهر اینست که قضا و کفاره هر دو لازم باشد و در صورت
نیت انزال و عدم تحقق آن در جمیع صور حکم آن راجع میشود بآنکه نیت مفطر مبطل صوم هست یا نه مذکور شد و هم چنین است حال در صورت
تخیل ضعیف [illegible] آنچه مذکور شد ظاهر میشود [illegible] آنچه مذکور شد حکم دست مالیدن یا عضو دیگر [illegible] بدن زن و
هم چنین است حال در مس زن [illegible] خواه حلال [illegible] باشد یا نعوذ بالله زن اجنبیه [illegible] هر گاه زن دست خود یا موضع دیگر از
بدن خود را [illegible] مرد [illegible] یا آلت مرد را مالید [illegible] اگر چنین چیزی بخواهش مرد بوده باشد و [illegible] از این قبیل
و نیت با انزال بوده باشد و انزال هم متحقق شود قضا و کفاره هر دو لازم خواهد بود و اما هر گاه قصد انزال نداشته باشد و لکن اصل
مالیدن زن آلت مرد را یا آن [illegible] بخواهش مرد بوده باشد [illegible] مستقر شده باشد که هر وقت چنین امری میشد انزال میشده هم
چنین [illegible] انزال هم خواهد [illegible] در این صورت نیز قضا و کفاره لازم خواهد بود و اما هر گاه قصد انزال
نداشت و معتاد هم نبود با انزال در چنین صورت [illegible] قصد انزال شد ظاهر اینست که قضا و کفاره هیچیک لازم نبوده باشد لکن [illegible]
اینست که انزال مسبوق [illegible] و علامت انزال [illegible] ظاهر میشود در چنین صورت نیز [illegible] لازم است که [illegible] سبب [illegible]
[illegible] آنچه مذکور شد که موجب قضا و کفاره میشود نعوذ بالله [illegible] غیر حلال بوده باشد مثل زن اجنبیه یا [illegible]
کفاره جمع [illegible] است و از این قبیل است [illegible] تفصیل [illegible] مذکور شد ظاهر میشود **سؤال**
بیان فرمایند که [illegible] یا [illegible] داخل [illegible] **جواب** تحقیق حال [illegible]
این سؤال [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] الفاعل [illegible]
[illegible] مطلب ثانی [illegible]
احادیث [illegible] زمان حضرت لوط [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] تعلیم زنان [illegible] ثقة الاسلام [illegible]
قال سئل رجل ابا عبد الله علیه السلام [illegible] ابا ابراهیم [illegible] من المرأة [illegible]
[illegible] والملائکة [illegible] النساء [illegible]
[illegible] والله [illegible] ابلیس [illegible]
[illegible] امام موسی کاظم [illegible] زن [illegible] چنین زن [illegible]
است ملعونه [illegible] زن [illegible] ملعونه است [illegible]
[illegible] زنان ملعونه [illegible] چنین زنی [illegible]
[illegible] لعنت [illegible] اولیاء الله [illegible]
لعنت [illegible] زنان [illegible] چنین [illegible]
[illegible] شیطان [illegible] تعلیم زنان [illegible]
حال صوم ماه مبارک [illegible] موجب بطلان صوم است یا نه جواب آنست که هر گاه این عمل [illegible] قصد انزال نباشد و انزال هم متحقق شود
البته موجب بطلان صوم و باعث قضا و کفاره هر دو هست بلکه لازم کفاره جمع است و اما هر گاه قصد انزال نداشته باشد و انزال هم نشود ظاهر

اینست

اینست که موجب قضا و کفاره هیچیک نبوده باشد و اما هر گاه قصد انزال داشت و لکن انزال نشود این راجع باین میشود که نیت مفطر مبطل
باشد [illegible] که مبطل باشد در چنین صورت قضا لازم است اما کفاره [illegible] لازم نخواهد بود لکن احوط رعایت کفاره [illegible] جمع است [illegible]
[illegible] حکم انزال که موجب قضا و کفاره [illegible] صورت [illegible] ضعیف [illegible] و اما هر گاه [illegible] ضعیف [illegible] ضعیفه
باشد و [illegible] ضعیفه [illegible] معاصی [illegible] است لکن ظاهر اینست که هر گاه [illegible] ضعیف [illegible] بوده باشد
در چنین صورت حکم ببطلان صوم [illegible] ثقة الاسلام فی الصحیح عن [illegible] عیسی عن [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام
قال [illegible] فقال ان امیر المؤمنین [illegible] من هذه المسألة [illegible] رجل اتی امرأة [illegible]
[illegible] اهل المدینة قال [illegible] الکتاب [illegible] ترجم المرأة [illegible]
الجاریة [illegible] الولد [illegible] مطلب چهارم در بیان اینکه این عمل شنیع از اعظم کبائر است [illegible] ثقة الاسلام فی الصحیح عن
اسحق بن [illegible] قال سألتنی امرأة ان استأذن لها علی ابی عبد الله علیه السلام [illegible] فقالت [illegible]
فیه قال [illegible] یوم القیمة [illegible] من نار [illegible] من النار [illegible]
[illegible] فی النار [illegible] المرأة [illegible] قوم لوط [illegible] الرجال بالرجال [illegible] النساء [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] اینست که ضعیف [illegible] جناب امام جعفر
صادق علیه السلام [illegible] زنان [illegible] حضرت [illegible] زنان [illegible] بوده باشد
[illegible] آتش جهنم [illegible]
[illegible]
بوده باشد [illegible] آتش جهنم [illegible] آتش جهنم بوده باشد [illegible]
از آتش جهنم داخل [illegible] آتش جهنم [illegible] جناب امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible] زنان قوم لوط [illegible] مردان [illegible] شهوت [illegible] زنان [illegible]
[illegible] شهوت [illegible] شیطان [illegible] زنا است [illegible]
بوده باشد [illegible] زنا است [illegible] باشد و اما هر گاه [illegible]
باشد [illegible] ضعیف [illegible]
[illegible] ثقة الاسلام [illegible]
[illegible] ابا عبد الله [illegible] ابا الحسن [illegible] امیر المؤمنین صلوات الله علیه [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] قال [illegible] المرأة [illegible]
[illegible] فقال الحسن علیه السلام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] المرأة [illegible] الجاریة [illegible] الولد [illegible]
[illegible] المرأة [illegible] الجاریة [illegible]
قال [illegible] الحسن علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] توضیح [illegible]
[illegible] بامرأة [illegible] الرجم [illegible]
[illegible] الاحصان [illegible] ثم ان المسند [illegible] من اصحابنا [illegible]

حقه
ایر عن [illegible] بن الحجاج من [illegible] مسلم صحیح [illegible] ودلالته علی ثبوت الرجم فی کل محصن غیر خفیة کما عرفت فالظاهر ثبوت الاحصان والحالة
المحصن فان تحقق الاحصان فی الطرفین فترجمان جمیعا وان تحقق فی احدهما اختص بالرجم ویجلد الآخر والله العالم [illegible]
ان مصنوع است در فرج میگوییم این بچند قسم میشود قسم اول اینست که انزال نمود و انزال محقق شد در این قسم قضا و کفاره هر دو لازم است
قسم دوم آنست که انزال نشد و قصد انزال هم نداشت در این قسم قضا و کفاره هیچ یک لازم نیست قسم سیم که انزال [illegible] بود لکن انزال
این راجع میشود که حیث افطار مبطل صوم هست یا نه احتیاط مقتضی رعایت قضا بلکه کفاره است فرقی در این باب میان آن مصنوع و غیرها
مثل انزال [illegible] نیست مخفی نماند آنچه مذکور شد در صورتی است [illegible] ضعیف متصل بانزال شده باشد واما [illegible] غیر متصل
شده باشد پس اگر [illegible] خواهش [illegible] ضعیف باشد فرقی در این باب هر آنچه مذکور شد [illegible]
باشد [illegible] در فرج [illegible] با عدم [illegible] در این باب [illegible] که هم بالتحقق انزال بوده باشد
سؤال بفرمایید که حکم حایض و مستحاضه در شهر رمضان در حکم بقای بر جنابت [illegible] جواب این سؤال
مشتمل بر سه مطلب است مطلب اول سؤال از مشارکت حایض است با جنب در آنچه در جنب مذکور شد یعنی مشارکت و مخالفت هر دو ثابت است
اما شرکت پس میگوییم آنچه بر جنب واجب بود که اتیان بغسل قبل از فجر نموده باشد [illegible] و بقای بر جنابت [illegible] تا طلوع فجر [illegible]
بود قضا و صوم [illegible] والمستند فی ذلک الموثق [illegible] باب الحیض والاستحاضة من [illegible] التهذیب عن ابی بصیر عن
ابی عبدالله قال ان طهرت بلیل من حیضها ثم توانت ان تغتسل فی رمضان حتی اصبحت علیها قضاء ذلک الیوم [illegible] المنتهی حیث قال
[illegible] فی حکم الحیض فی ذلک [illegible] اذا انقطع دمها قبل الفجر
هل یجب علیها الاغتسال ویبطل الصوم لو اخلت به حتی طلع الفجر [illegible] لان حدث الحیض یمنع الصوم فکان اقوی من الجنابة وقال فی التحریر
[illegible] الجنابة من غیر [illegible] طلع الفجر [illegible] الصوم ثم قال [illegible] حکم الحایض والنفساء اذا انقطع دمها قبل الفجر
کذلک واما مخالفت پس [illegible] است که بر جنب در صورت [illegible] قضا کفاره لازم بود و بر حایض ظاهر اینست که کفاره لازم نباشد
ولکن نظر باینکه [illegible] مختلف ظاهر [illegible] کفاره [illegible] در صورت [illegible] رعایت کفاره [illegible]
[illegible] کلام در حق حایض [illegible] نقل کلام است [illegible] مقام اول [illegible] در صورت عدم تمکن حایض از غسل لازم است که تیمم نماید بدل
از غسل و [illegible] تیمم باشد تا طلوع فجر [illegible] در صورت اشتغال بتیمم [illegible] از غسل دوم در بیان حکم مسئله است [illegible] در صورت
تعذر از غسل و تیمم [illegible] ضعیف [illegible] ماه مبارک رمضان از حیض پاک شد در صورت فقد طهورین [illegible] تمکن از غسل و تیمم [illegible]
اگرچه حکم [illegible] در صلوة سقوط صلوة است لکن ظاهر اینست که حکم صوم چنین [illegible] در صورت [illegible] صوم توقف بغسل و تیمم
نداشته باشد [illegible] شرطیت طهارت نسبت بصلوة شرطیت مطلقه است لکن نسبت بصوم شرطیت مطلقه ثابت نیست بلکه [illegible] طهارت نسبت
بصوم شرطیت مقیده است [illegible] سیم آنست که حصول نقا از حیض [illegible] صورت اول آنست که [illegible] از حیض
زمان بعد از نقا وسعت غسل [illegible] دوم آنست که زمان بعد از نقا وسعت غسل [illegible] لکن
تیمم [illegible] سیم آنست که زمان بعد از نقا وسعت تیمم [illegible] باشد [illegible]
غسل [illegible] تیمم [illegible] زمان [illegible] کفایت [illegible] ظاهر اینست [illegible] صوم [illegible] لازم بود [illegible]
صوم در چنین حالت توقف بطهارت نداشته باشد [illegible] آنست که بعد از طلوع فجر مطلع شد که از حیض پاک شده است [illegible]
شود یک صورت است که علم [illegible] رساند که آن نقا قبل از فجر بوده [illegible] دوم آنست که علم [illegible] رساند [illegible] بعد از فجر پاک شد [illegible] بعد از
فجر [illegible] سیم آنست که [illegible] قبل یا بعد [illegible] احتمال [illegible] نقا بعد از طلوع فجر [illegible] بعد از طلوع فجر
شده در قسم اول ظاهر اینست که صوم [illegible] لازم بود [illegible] در همان وقت نیت صوم [illegible] در قسم ثانی ظاهر اینست که صوم واجب [illegible] نظر به

ایکه

ایکه شرط وجوب صوم بلکه صحت آن خلو از حیض است در مجموع نهار [illegible] ضعیف در [illegible] نهار حایض بود پس [illegible] است در
جمیع اجزاء نهار خالی از حیض بود [illegible] انتفاء شرط مستلزم انتفاء مشروط است [illegible] الوجوب بل الصحة مشروط بذلک [illegible]
[illegible] الصحیح [illegible] عن مولانا الصادق [illegible] قال سألته عن امرأة رأت الطهر فی اول النهار من شهر رمضان فتغتسل ولم تطعم
ما تصنع فی ذلک الیوم قال تفطر ذلک الیوم فانما فطرها من الدم واما قسم سیم چون ضعیف بعد از طلوع فجر مطلع بتحقق نقا شد لکن احتمال میدهد
که این نقا قبل از طلوع فجر تحقق شده باشد [illegible] احتمال میدهد [illegible] اصالة بقای حیض و عدم حصول نقا مقتضی اینست [illegible]
شود که نقا بعد از طلوع فجر شده باشد [illegible] واجب نخواهد بود [illegible] اصالة بقا [illegible] مقتضی اینست که تحقق نقا قبل از
شده باشد [illegible] صوم لازم نخواهد بود [illegible] الوجوب بالصحة المذکورة [illegible]
وهو اعم من ان تکون متیقنة بحصول النقاء [illegible] بل الغالب [illegible] ثبوت الطهارة [illegible]
سیما بعد کون الغالب عدم تیقن حصول النقاء [illegible] کون عدم وجوب الصوم علیها مستحبا مطلب ثانی سؤال از
شرکت مستحاضه است با جنب میگوییم این نیز مثل حایض است یعنی مشارکت و مخالفت هر دو ثابت است اما مشارکت پس از این راه است
که هرگاه مستحاضه که موجب غسل باشد در شب [illegible] غسل [illegible] باشد [illegible] در صورت اخلال بغسل با تمکن از آن [illegible] با اخلال
و قضا از او لازم است واما مخالفت پس یکی از حیثیت لزوم کفاره است که بر جنب در صورت اخلال بغسل عمدا قضا و کفاره هر دو لازم بود [illegible]
[illegible]
[illegible] باشد غسل در این صورت شرط صحت صوم نیست لکن [illegible] استحاضه [illegible] از کلمات اصحاب ظاهر [illegible]
در نهار [illegible] شرط صحة صوم [illegible] پس با اخلال بغسل در نهار موجب بطلان صوم [illegible] مستحاضه [illegible]
[illegible] قال فی النهایة [illegible] المرأة من الحیض والنفاس ثم استحاضت وصامت ولم تعمل ما تعمل المستحاضة کان علیها قضاء الصوم وفی المبسوط
فی کتاب [illegible] المستحاضة [illegible] من الاغسال [illegible] الوضوء [illegible]
علیها القضاء [illegible] فی ایام الحیض وان لم تعمل ما یجب علیها وصامت فقد روی اصحابنا ان علیها القضاء وفی کتاب الصوم منه المستحاضة اذا فعلت
[illegible] وصامت صومها [illegible]
وجب علیها قضاء الصلوة والصوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وفي الشرائع واذا اخلت بذلك كانت بحكم الطاهر وان اخلت بذلك لم يصح صلوتها وان اخلت بالاغسال لم يصح صومها وفيه في كتاب الصوم ولا
يصح صوم الحائض ولا النفساء سواء حصل العذر قبل الغروب او انقطع بعد الفجر ويصح من المستحاضة اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال او الغسل و
في المنافع ويصح من المستحاضة مع فعل ما يجب عليها من الاغسال وفي تحصيل المنافع ويصح من الصبي المميز والمستحاضة القائمة بالواجب وفي المنتهى اذا فعلت
هذه الاغسال صارت طاهرا لان الاستحاضة حدث يبطل الطهارة بوجوده فمع الاتيان بما ذكر من الوضوء حال القلة والاغسال مع الكثرة
يخرج عن حكم الحدث ويجوز لها استباحة كل ما يشترط فيه الطهارة كالصلوة والطواف ودخول المساجد وقراءة العزائم واباحة الوطي ولو لم تفعل
كان حدثا باقيا وهل يصح صومها مع قال اصحابنا يجب عليها القضاء كذا قال الشيخ رحمه الله في مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطاهر يجب عليها الصوم
ويصح منها اذا فعلت ما تفعله المستحاضة من الاغسال الى ان قال ولو اخلت بالاغسال لم تعتد بذلك الصوم وتقضيه لفوات شرطه وفيه ايضا
انما يعتبر الغسل في صوم المستحاضة في حق من يجب عليها واما من لا يجب كالتي لا يظهر الدم على الكرسف فانه لا يعتبر في صومها غسل ولا وضوء ولما
كثرة الدم التي يجب عليها غسل واحد فاذا اخلت به بطل صومها والتي يجب عليها الاغسال لو اخلت بالاول غسل النهار فكذلك ولو اخلت
بالغسل الذي للعشائين فالاقرب صحة صومها لان ذلك الغسل انما يقع بعد انقضاء صوم ذلك اليوم وفي التذكرة اذا فعلت المستحاضة ما
يجب عليها من الاغسال او الوضوء والتغيير للقطنة او الخرقة صارت بحكم الطاهر … ويجوز لها استباحة كل شيء تستبيحه الطاهر
كالصلوة والطواف ودخول المساجد ووطي الزوج وان لم تفعل كان حدثها باقيا ولم يجز ان تستبيح شيئا مما يشترط فيه الطهارة اما الصلوة فظاهر
واما الصوم فان اخلت بالاغسال مع وجوبها بطل وعليها الاعادة فلا كفارة الا مع فعل المفطر ولم يجب الاغسال فاخلت بالوضوء
لم يبطل صومها لعدم اشتراطه بالوضوء واما الوطي فالكلام فيه على ما يفصل انما اشتراط الطهارة في اباحته فالواجب لزوجها وطيها اذا فعلت ما
تفعله المستحاضة وفيه ايضا لو اخلت ذات الدم الكثير بالغسل للصلوة العشائين بطلت الصلوة والوجه صحة الصوم لو توقف قبل تجديد …
الغسل وفيه في مباحث الصوم الاستحاضة ليست مانعة من فعل الصوم وغيره من العبادات كالصلوة وشبهها اذا فعلت ما تفعله
المستحاضة بالاغسال مع وجوبها عليها لم ينعقد صومها وتقضيه لفوات شرطه ولا يجب عليها الكفارة لاصالة البراءة وانما يعتبر الغسل في
الصوم في حق من يجب عليها الغسل كالمستحاضة الكثيرة الدم اما التي لا يظهر دمها على الكرسف فانها لا يعتبر في صومها غسل ولا وضوء ولما
كثيرة الدم التي يجب عليها غسل واحد فاذا اخلت به بطل صومها والتي يجب عليها الاغسال الثلثة لو اخلت بغسل النهار او بالاوسط ابطل
صومها ولو اخلت بالغسل الذي للعشائين فالاقرب صحة صومها لان هذا الغسل انما يقع بعد انقضاء صوم ذلك اليوم وفي نهاية الاحكام و
اذا فعلت ما يجب عليها من الاغسال والوضوء صارت طاهرا تستبيح بها كلما يشترط فيه الطهارة كالصلوة والطواف ودخول المساجد و
قراءة العزائم واباحة الوطي ولو اخلت بالغسل والوضوء لم يصح صلوتها ولو اخلت بالغسل لم يصح صومها وفي التحرير اذا فعلت هذه الاغسال
صارت طاهرا وتستبيح بها مع الوضوء كلما تستبيح به ما شرطه الطهارة ويجوز وطيها ولو لم تفعل الاغسال كان حدثها باقيا ولا يصح صومها
بل يجب قضاؤه ولا اقرب اباحة وطيها وفيه في مباحث الصوم المستحاضة بحكم الطاهر يجب عليها الصوم ويصح منها اذا فعلت ما يجب عليها
من الاغسال ولو اخلت بها مع وجوبها بطل صومها وقضت وفي القواعد والغسل يجب للواجب من الوضوء ولدخول المساجد وقراءة العزائم
ان وجبا ولصوم الجنب مع تضيق الليل الا لقدره ولصوم المستحاضة مع غمس القطنة ولو اخلت بشيء من الافعال لم تصح صلوتها ولو اخلت
بالاغسال لم يصح صومها وفيه في مباحث الصوم ويصح من الصوم المستحاضة ان اخلت بالغسل او غسل النهار مع وجوبها لم يصح ووجب القضاء
وفي الارشاد والغسل يجب لما يجب له الوضوء ولدخول المساجد وقراءة العزائم ان وجبا ولصوم الجنب والمستحاضة مع غمس القطنة وفيه ايضا
لو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم ولو اخلت بالوضوء او الغسل لم يصح صلوتها وفيه في مباحث الصوم ويصح من المستحاضة اذا فعلت الاغسال
ان وجب فان اخلت به قضت وكذا الجنب لو نسي رمضان وفي التلخيص ويصح من المستحاضة مع الاغسال وفي الدروس ولها الجمع بين
الليلية والصبح بغسل قبل الصبح باسبغ الليل ولو لم تفعل اغتسلت بعد الفجر لان … الصوم … مع الافعال هو طاهر ويترك بعضها

تبطل صلوتها

تبطل صلوتها وبترك الغسل يبطل صومها والاقرب كراهة الوطي وان لم تات بالافعال وقال … لا يجوز … وفيه في مباحث
الصوم ويصح من المستحاضة اذا اغتسلت غسل النهار فلو تركت كالحائض وفي اللمعة ويصح من المستحاضة اذا فعلت الواجب من الغسل
النهاري وفي البيان وصحة الصوم يكفي فيها غسل النهار فتقضي لو تركت وفي الذكرى اما الصوم فيكفي فيه الغسل ولو اخلت به قضت لانه
الخبر وكلام المبسوط يشعر بتوقفه على القضاء حيث استدل برواية الاصحاب ثم لا يشترط في صحته غسل الليلة المستقبلة قطعا لسبق تمامه وفي
الجعفرية ومع الاغسال هي بحكم الطاهر وان اخلت بشيء منها لم تصح صلوتها ولو اخلت بغسل النهار لم تصح صومها وفي جامع المقاصد ولو اخلت بالاغسال
لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد بالاغسال النهارية فلا يشترط للصوم بيوم غسل الليلة المستقبلة قطعا وهل يشترط غسل الليلة الماضية وجهان ولو
اخلت بالغسل بطل صومها ووجب القضاء خاصة وفي تعليقه على الشرائع المراد بالاغسال غسلا النهار فلو اخلت بواحد منهما بطل الصوم
ولو اخلت بغسل الليل لم يؤثر في صوم اليوم السابق وفي مباحث الصوم منها صحة صومها موقوفة على فعل الاغسال النهارية خاصة وفي غسل
العشائين لليلة المستقبلة وفي تعليقه على الارشاد في شرح ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم المراد غسلا النهار فان غسل الليل لا
دخل له في صوم اليوم السابق بخلاف ما بعده ويجب عليها قضاء الصوم خاصة مع الاخلال وفي مباحث الصوم منها في شرح ويصح من المستحاضة ان
فعلت الاغسال ان وجبت فلو اخلت به قضت ما هذا كلامه هذا الحكم انما هو في الغسلين الواجبين نهارا فان اخلت بهما او باحدهما حيث يجبا
او بغسل الصبح حيث وجب خاصة فسد صومها ووجب القضاء اما غسل الليل فلا اثر له بالنسبة الى صوم اليوم الذي قبله ثم يعتبر غسل الليلة للصوم
بعدها وفي الموجز وحكمها طاهرة وربما اهملت تقضي العبادتين … الوطي والطلاق وبترك الوضوء الصلوة وبترك الغسل غسل النهار الصوم
ولا كفارة كالحائض انتهى والمراد بترك الوضوء تقضي الصلوة وبترك الغسل غسل النهار تقضي الصوم وفي المسالك في شرح والغسل لصلوة
الغداة ما هذا لفظه بعد طلوع الفجر ان لم يكن صائمة والا قدمته على الفجر بمقدار فعله … ان كان الغسل سابقا … وكذا تقديم …
التهجد ليلا بالصلوة ويجتزي به للفجر وغيره ايضا وفي شرح فان اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه المراد بها الاغسال النهارية …
بالنسبة الى الصوم المستقبل اما الماضي فلا يتوقف على غسل العشائين لسبق الحكم بصحته قبل الحكم بوجوبه ويعلم من ذلك عدم توقف الصوم
على الوضوء وهو كذلك اذ لا اثر للحدث الاصغر في الصوم وربما يخيل اشتراطه … كون الوضوء والغسل معا علة تامة في رفع الحدث الاكبر
وفيه في كتاب الصوم والغسل انما يشترط في صحة صومها غسل غسل النهار بالنسبة الى اليوم الحاضر اما غسل العشائين فلا يتوقف عليه الصوم
المذكور لسبق انعقاده فلا يؤثر فيه بعد ذلك نعم هو شرط بالنسبة الى الصوم المقبل فان تعطل فعله فلا بد من الغسل قبل الفجر …
ان لم يجب عليها غسلا من المستقبل والا … وحيث وجب عليها غسل فاخلت به فسد الصوم ووجب عليها القضاء اجماعا والاقوى عدم الكفارة
وكذا الحائض والنفساء اذا انقطع دمها قبل الفجر لو تعذر الغسل تيممت بدلا عنه وجوبا فلو تركته وجب القضاء وعدم الكفارة هنا اولى
وفي الروض لو اخلت المستحاضة بالاغسال الواجبة عليها في حال التوسط والكثرة لم يصح منها الصوم للنص ويظهر من المبسوط التوقف فيه
حيث استند الى رواية الاصحاب لكن مع اخلالها بالغسل يجب عليها القضاء دون الكفارة وهو اختيار المصنف في التذكرة والشهيد و
جماعة لاصالة عدم وجوبها او عدم الدليل وكذا القول في الحائض والنفساء بطريق اولى لما تقدم من الخلاف في اشتراط صومها بالغسل …
المصنف في المختلف عليها الكفارة والمراد بالاغسال الليلة المستقبلة لسبق تمامه وقد تقدم وهل يشترط في اليوم الحاضر غسل الليلة الماضية
وجهان والحق انها ان قدمت غسل الفجر ليلا اجزأ عن غسل العشائين بالنسبة الى الصوم وان اخرته الى الفجر بطل الصوم هنا وان لم …
ولم يكن غيره وفي الروضة وما يعتبر بها بغير سبيل تزيد على ما ذكر في الحالة الاولى الغسل للصبح ان كان الغمس قبلها ولو كانت صائمة قدمته
على الفجر واجتزأت به للصلوة ولو تأخر الغمس عن الصلوة فكالاولى وفي مجمع الفائدة عدم صحة صومها بمعنى وجوب القضاء فقط
لو تركت جميع الاغسال النهارية ليس ببعيد بناء على ما في مكاتبة علي بن مهزيار مع نقل الشارح الاجماع ولانه يظهر من المبسوط التوقف
في وجوب القضاء على ما نقل الشارح ايضا وفي المدارك بعد ان عنون عبارة الشرائع وان اخلت بالاغسال لم يصح صومها ما هذا لفظه هذا مذهب

الاصحاب الى ان قال ويظهر من الشيخ في المبسوط التوقف في هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وهو في محله ثم قال واعلم ان اطلاق النص يقتضي ان اخلال المستحاضة بشيء من الاغسال مقتض لفساد الصوم وهو مشكل وقيدها الشارحون بالاغسال النهارية وقطعوا بعدم توقف صوم اليوم على غسل الليلة المستقبلة وترددوا في غسل الليلة الماضية وفصل جدي قدس سره فقال والحق الى ان عبارة الروض لما انتهى ثم قال والمسئلة محل توقف فان الرواية مع تسليم سندها انما تدل على فساد ترك الاغسال كلها فاثبات ما زاد على ذلك مشكل وكيف كان فيجب القطع بعدم وجوب تقديم الفجر عليه بل يكفي فعل الصلوة ان الاخلال بما يجب عليها من الاغسال مقتض لوجوب القضاء خاصة من صوم معتقد الله شتري در رساله فارسيه فرموده جنب پس غسل در شهر رمضان وقضاي ان اذا در ماه منيق بهتر انست كه روزه نگيرد وشرط دير غسل كفاره و غير ان مراعات اين كه اما روزه مستحب و توقف باين نيت واگر غسل متعذر بوده باشد بهتر انست كه تيمم كرده بيدار باشد تا صبح طالع شود هم چنين كند كسي كه غسل حيض و نفاس بر او واجب باشد اگرچه اثبات وجوب نسبت بايشان خالي از تامل نيست و هم چنين مستحاضه اغسالي كه بر او واجب است جهت نمازها و اوقات نماز صبح اوهم روزه او صحيح است اگرچه غسل كه جهت نماز صبح بعمل مي آورد تا پيش از صبح نكنند وقال المولى الشيخ الحلي والمشهور انه يشترط للاغسال الصحة صومها وخص بعضهم الاغسال بالنهارية واشترط بعضهم ان يكون الغسل الصبح قبل طلوعه ولا ريب انه احوط وفي الذخيرة في شرحه ولو اخلت بالاغسال لم يصح الصوم ما هذا هو هذا مذهب الاصحاب لا اعلم فيه خلافا اقدم عليه وظهر الشيخ في المبسوط التوقف في هذا الحكم حيث اسنده الى رواية الاصحاب وفي الكفاية والظاهر عدم توقف الصوم على غير الغسل واما الغسل فالظاهر من الرواية ان ترك جميع الاغسال موجب لقضاء الصوم واطلاق كلام بعضهم يقتضي حصول فساد الصوم بالاخلال بشيء من الاغسال وقيد ذلك جماعة من المتاخرين بالاغسال النهارية وحكموا بعدم توقف صحة على غسل الليل المستقبل وترددوا في غسل الليلة الماضية الى ان قال والظاهر عدم وجوب تقديم غسل الفجر عليه للصوم وفي المنظومة العربية شعر وحكم طاهرين بعد ما ٭ اتت بما كان عليها لزما ٭ فلتستبح ذات الدم القليل ٭ ما ليس الحدث عن خليل ٭ في غير الصلوة والطواف ومس تنزيل بلا اختلاف ٭ والتستبح ذلك غيرها وما ٭ كان خطا الا بعد قبل اجرها ٭ فان اخلت بالصلوة تبطل ٭ كذا الطواف فيما الحمل ٭ وهكذا الصيام اذا لم تغتسل ٭ ان سال فيها ثاقب او لم يسل ٭ وليس عند الليلة المستقبلة ٭ شرطا وشك كل ذلك ان قدمت في الليل غسل الفجر ٭ وليس تاخيره من حجر ٭ ان لم يجب في الليل غسل اوجب ٭ وقد اتت فيه بغسل قد طلب سؤال شخصي در ماه مبارك رمضان مس ميت نموده وعمدا غسل مس ميت ننموده تا صبح داخل شد آيا صوم او بر او چه صورت دارد از بابت قضا و كفاره و ضعيفه حايض و نفسا نيز چه صورت دارد اگر غسل را عمدا تاخير كند تا صبح از روزه اي عمدا و اگر ضعيفه مستحاضه در شب عيد بود تكليف چيست اگر غسل را تاخير كند تا صبح جواب ظاهر اينست كه صحت صوم موقوف بر غسل مس ميت نباشد بنا بر اين هرگاه كسي در اول شب مس ميت نمود و اتيان بغسل مس ميت قبل از صبح ننمود روزه او صحيح خواهد بود و اما حايض و نفسا ظاهر اينست صحت صوم انها توقف دارد بر غسل قبل از فجر پس هرگاه حايض حيض يا نفاس در شب قطع شد تقديم غسل بر فجر لازم خواهد بود سؤال شخصي در شب جنب شده فراموش كرد اول شب را او خواهد آمد مستحب يكبر اگر عمدا باجابت باقي بماند تا صبح مي تواند آن روز را اراده يكبرد يا خير جواب ظاهر اينست كه صحت صوم مستحب توقف بر اينكه صبح را طاهر از جنابت درك كند نباشد بنا بر اين جنب با علم باجنابت نيت صوم مستحب مي تواند نمود اگرچه باقي بر جنابت باشد تا فجر طالع شود سؤال ابدهن يا خلط اگر از دهن بيرون آيد بعد از فرو بردن شخص صايم فرو برد آيا قضا و كفاره لازم است يا خير و اگر كفاره لازم باشد كفاره جمع است يا نه جواب بلغم اگر از دهن بيرون آمد بعد از ان هرگاه صايم او را در دهن برده فرو دهد موجب بطلان صوم او مي شود ظاهر اينست كه بر او قضا و كفاره هر دو خواهد بود احتياط در رعايت كفاره جمع است

٦

كتاب الحج سؤال ضعيفه عازم مكه معظمه شده در وقت رسيدن بميقات حايض شده كيفيت عمل او را در احرام و طواف و غيرهما بيان فرمايند كه دستور العمل او چه چيز است جواب حيض مانع از احرام نيست بلكه حايض غسل احرام كه مستحب است مي تواند نمود لكن ترك نماز نمايد و محرم مي شود مثل حالت غير حيض و اتيان بتلبيه نمايد و داخل مكه مي شود بعد از ان اگر حيض قطع شده غسل مي كند و اعمال عمره را تمام بعمل مي آورد و اگر قطع نشده تا روز عرفه بعضي تا زوال روز عرفه تا وقت عدول نمايد از تمتع بافراد اكتفا بهمان احرام سابق نمايد و در وقوف عرفات و مشعر و اعمال مني را بعمل مي آورد و اگر در روز عاشر ذي الحجة الحرام حيض منقطع شد عود بمكه كند بكند غسل نموده طواف حج و سعي بين الصفا والمروة و طواف نساء را بعمل مي آورد و اگر حيض منقطع نشود از طوافين هر را بعمل مي آورد انوقت عمره مفرده بعمل خواهد آورد چه او حج خواهد بود سؤال ضعيفه در حال حيض محرم در روز چهارم و ششم عادت او كه هشتم ذي الحجة بوده باشد وارد مكه شده چنين فهميد كه خون او منقطع شد غسل نمود طواف عمره و سعي و تقصير نموده محرم بحج شد و توقفين و مناسك مني را بعمل آورده روز عيد الضحى كه هشتم عادت او بوده عمر خون ديد چند عود بمكه نموده متمكن از غسل نبوده تيمم بدل از غسل نمايد و طوافين را بعمل مي آورد و بعد عود بمني نمايد و در دوازدهم ماه كه دهم عادت او بوده خون ديد بعد غسل حيض مي كند بعد يكي خون نمي بيند اكتفا بهمان طواف كه نموده نمايد يا بكه مراجعت نمايد يا حج او صحيح است يا فاسد حقيقت حال را بيان فرمايند جواب ظاهر اينست كه حج او فاسد بوده باشد تحقيق حال در اثبات مرام محتاج است بيان چند مطلب مطلب اول اينست كه ضعيفه هرگاه در ايام عادت حيض خون ديد و خون تا عشره بوده و بعد از ان قطع شود خون در مجموع عشره حيض مي باشد خواه ايام عادت او كمتر از عشره ايام بوده باشد يا نه خواه خون در مجموع عشره متصل بوده باشد يا نبوده باشد بلكه هرگاه در سه روز اول هر روز خون ديد و بعد از ان هيچ خون نديد تا روز دهم خون ديد و بعد مطلقا نديد ظاهر اينست مجموع عشره ايام محكوم بحيض خواهد بود قال شيخ الطائفة في النهاية ان رات المراة الدم يوما او يومين تركت الصلوة والصوم فان رات اليوم الثالث او فيما بعده الى اليوم العاشر فذلك دم حيض فان لم تر بعد ذلك دما الا بعد انقضاء عشرة ايام فان ذلك ليس بدم حيض وقال في المبسوط اول ما ترى المراة الدم ينبغي ان تمتنع من الصوم والصلوة فان استمر بها ثلثة ايام قطعت على انه دم حيض ولم يكن عليها شيء وان رات اقل من ذلك قطعت على انه لم يكن دم حيض وقضت الصلوة والصوم وعلى الرواية الاخرى اذا رات ثلثة ايام في جملة العشرة دما لم يلزمها قضاء الصلوة واذا قلنا لا يكون اقل من ثلثة ايام متواليات فمتى رات ثلثة ايام تركت الصلوة والصوم فان رات بعد ذلك الطهر صلت وصامت فان رات بعد ذلك دما قبل ان تستوفي عشرة ايام على اي صفة كان الدم اسود كان او احمر او اصفر على كل حال كان ذلك كله حيضا ولم يكن عليها فيما صامت وصلت شيء غير انها تقضي الصوم فيما بعد وان رات بعد ان يمضي لها عشرة ايام دما قطعت على انه ليس بدم حيض وانه من الاستحاضة وسنذكر حكمها فان رات الصفرة او الكدرة في مدة العشرة ايام حكم بانها من الحيض فان رات الدم ثلثة ايام حكم لها بانها دم حيض ثم رات يوم الخامس عشر او الثاني عشر او الثالث عشر من وقت ما رات الدم الاول كان ذلك كله محكوما بانه دم الاستحاضة وقال في الوسيلة والحايض ثلثة احوال اما ترى الدم قليلا وهو ثلثة ايام متواليات ودون ثلثة ايام او كثيرا وهو من عشرة او كثير او هو عشرة ايام او متوسطا وهو ما بين الثلثة الى العشرة واذا بلغت المراة تسع سنين فصاعدا ورات دما لم يخل من ثلثة احوال اما عرفت انه دم حيض او غيره او اشتبه عليها فان عرفت يقينا عملت عليه وان اشتبه عليها بدم القرح فالاستحاضة فهو حيض وان اشتبه بدم العذرة اعتبرت بقطنة فان انغمست فهو دم حيض فان تطوقت فهو دم عذرة وان اشتبه بدم القرح فان كان خارجا من الجانب الايسر فهو حيض والصفرة والكدرة في ايام الحيض او فيما يمكن ان يكون حيضا فهو حيض وفي ايام الطهر طهر فاذا رات الدم بعد انقضاء تسع سنين ولم يشتبه عليها او اشتبه وكان يحكم عليه بالحيض تركت الصلوة والصوم ولها اربعة احوال فاحدها ان تراه ثلثة ايام متواليات ثم ينقطع ولا تراه بعد ذلك الى انقضاء عشرة ايام والثاني ان ينقطع الدم ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام والثالث ان تراه يوما او يومين ثم ينقطع عنها ولا يعود والرابع ان ينقطع عنها بعد يوم او يومين ثم يعود قبل انقضاء عشرة ايام بمقدار ما تتم به ثلثة ايام فالاول يلزمها ان تعمل عمل الحايض في الايام التي رات فيها الدم

ثم تغتسل والثاني كان الدمان معا والطهر المتخلل بينهما حيضا والثالث يكون دم فساد ويجب عليها قضاء الصلوة والصوم والرابع يكون
جميع عشرة ايام بحكم الحايض في اصح الروايتين وقال في الجامع اقل الحيض ثلثة ايام متواليات واكثره عشرة ايام وان توالى ثلثة ايام ثم تفرق الى
العشرة فالكل حيض وقال في المعتبر لو رأت ثلثة ثم انقطع ثم رأت يوم العاشر او ما دونه كان الدمان وما بينهما حيضا وقال في التذكرة لو رأت الدم
ثلثة ايام ثم انقطع فهو دم حيض لحصول شرايطه فان رأت قبل العاشر وانقطع عليه فالجميع حيض وكذا ايام النقاء المتخللة بين الدمين اذ لا يكون الطهر
اقل من عشرة ايام وغير ذلك من عباراتهم المرعية في هذا المطلب التي لا داعي لايرادها والحاصل انها اذا رأت الدم في ثلثة ايام ثم رأت اليوم العاشر
فرأته فيه ثم انقطع بعده محكومة بانها حايض في مجموع العشرة ولو في ايام النقاء والمستند فيه الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر
عليه السلام قال اذا رأت المرأة الدم قبل عشرة ايام فهو من الحيضة الاولى ازقوله عليه السلام فهو من الحيضة الاولى يعم لما عدم اتصال الدم واطلاقه يشمل محل
الكلام وغيره كما لا يخفى ثم ان قوله عليه السلام قبل العشرة وان كان ظاهره عدم شموله لما اذا رأت الدم في بعض العاشر لكن ذيل الحديث يشمل اليوم وهو قوله
عليه السلام وان كان بعد العشرة فهو من الحيضة المستقبلة فان الاشكال في حمل الصدر على ما يكون شاملا لما اذا انقطع اليوم العاشر ايضا بان يقال ان المراد
قبل انقضاء عشرة ايام ويكون التحديد بالاضافة الى رؤية الدم ويكون ذيله قرينة على هذا التقدير واطلاقه يقتضي الحكم بالحيضية ولو فيما رأت
الدم في ثلثة ايام من جملة العشرة فعلى هذا يكون الاستناد به في محل الكلام بالاطلاق والفحوى كما لا يخفى على الناظر فيه مطلب مهم اگر حايض
صوم وصلوة مشروط است بخلو از حيض چنانچه است طواف نيز طواف در حال حيض صحيح نيست فهو اهيد بود مگر در توان نمودن تا عدم الشرايط نحو
كه جميع اعمال حج و عمره با حيض نتوان اتيان نمود مگر طواف و صلوة آن و صلوة احرام و ابن مطلب بعيد عدم صحت طواف با حيض بجميع علماء
العلماء است و بعد از اتفاق علماء اين مطلب اختلاف كرده اند در حق ضعيفه كه محرم شده بعمره تمتع و ممنوع از طواف شده بجهت حيض و
ما بين فتها ايشان كه كونها حيضه مستحضر شده كه بواسطه تأخير و مركه تا انقطاع حيض و توقف از او فوت مي شود در اين صورت عدول كند
از تمتع بحج افراد همان احرام سابق را احرام حج قرار دهد بعد بعرفات و مشعر و منى بعد از مناسك و بعد كند بمكه اگر حيض قطع شده ديوم
عيد غسل نموده طواف حج و صلوة و طواف و سعي و تقصير و طواف نساء را بجا آورده و اگر منقطع نشده انتظار كشد تا حال حيض از طوافين بعد از
انقطاع حيض طوافين را بجا آورده و از حرم عمره ساقط شود و تذكره ظاهرش آن كه اجماع است حيث قال اذا حاضت المرأة بعد الاحرام قبل
الطواف لم يكن لها ان تطوف اجماعا لانها ممنوعة من الدخول في المسجد بل تنتظر الى وقت الوقوف ان طهرت وتمكنت من الطواف والسعي والتقصير
وانشأت احرام الحج وادركت عرفة صح لها التمتع وان لم تدرك ذلك وضاق الوقت بطلت متعتها وصارت حجها مفردة عند علمائنا ويقرب منه
ما ذكره في المنتهى قال اذا دخلت مكة متمتعة طافت وسعت وقصرت ثم احرمت بالحج كما يفعل الرجل سواء فان حاضت قبل الطواف لم
يكن لها ان تطوف بالبيت اجماعا لان الطواف صلوة ولانها ممنوعة من الدخول في المسجد وتنتظر الى وقت الوقوف بالموقفين فان طهرت و
تمكنت من الطواف والسعي والتقصير وانشأت احرام الحج وادركت عرفة صح لها التمتع وان لم تدرك ذلك وضاق عليها الوقت واستمر بها الحيض
الى وقت الوقوف بطلت متعتها وصارت حجتها مفردة ذهب اليه علماؤنا اجمع وحكى شيخنا الشهيد في الدروس عن جماعة عدم العدول بل تترك
الطواف والسعي وتقصر ثم تحرم بالحج ثم تقضي طواف العمرة وطواف الحج والنساء حيث قال لا خلاف ان الحايض اذا خافت فوت الوقوف بالتربص
نقلت عمرتها الى الحج ثم تعتمر بعده الى ان قال وروى انها تسعى ثم تحرم بالحج وتقضي طواف العمرة مع طواف الحج وعليه علي بن بابويه وابن الجنيد وابو
الصلاح والحلبي والمشهور هو المختار للصحيح المروي في التهذيب عن جميل بن دراج قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة الحايض اذا قدمت
مكة يوم التروية قال تمضي كما هي الى عرفات فتجعلها حجة ثم تقيم حتى تطهر فتخرج الى التنعيم فتحرم فتجعلها عمرة وهو محمول على ما اذا خاطب
جماعة من اصحابنا المرتجاع واعتضاده بالاشهار بل دعوى الاتفاق واقوى ما دل على القول الثاني وان كان متعددا ظاهر عدم العدول الى
الافراد في الصورة المفروضة مما لا ينبغي التأمل فيه بعد ما ذكرنا مراتب مرقومه مكرر لكم كه مكلف بعد رجوع حايض در صورت مفروضه با قيمت طواف
است باتفاق علما خواه بعد از عدول از عمره تمتع بحج افراد بوده باشد چنانچه مختار و مشهور است يا با عدم عدول چنانچه مقتضى قول ثاني

ايان
پس طواف در اين حالت خواه در عمره بوده باشد يا در حج اتيان بغير مأمور به است مگر اتيان به نهى است پس باقى بر در اين حالت غير
مأمور به است و مأمور به غير باقى برات پس باقى بر موجب حصول امتثال نمى تواند شد مطلب مهم اگر كسى جاهل بموضوع يعنى
جاهل باينكه حايض است حين العمل بعد از آنكه فساد اعتقادش منكشف شود يعنى معلوم شود بعد از فراغ از عمل كه حايض بوده است حكم عامد
در فساد عمل و اگر چه مخالف با اوامر است در اينجا پس بصحت عمل بموضوع اگر چه از مشغولات لكن عمل فاسد است اما انتفاء الامر فظاهر واما
انتفاء فلكون الخلو من الحيض من شرايط صحة الطواف وانتفاء الشرط يقتضي انتفاء المشروط قال في المبسوط ومن شرط صحة الطواف
الطهارة فان طاف به جنبا او محدثا بغير وضوء لم يجزه وعليه اعادة الطواف وان كان الطواف فريضة الى ان قال ومن طاف على غير طهارة وطاف
ثم ذكر انه كان محدثا تطهر واعاد الطواف بغير ايقاع ومن نسي طواف الزيارة حتى يرجع الى اهله وواقع اهله كان عليه بدنة والرجوع الى مكة وقضي
طواف الزيارة وان كان طواف النساء وذكر بعد رجوعه الى اهله جاز ان يستنيب غيره في الطواف عنه فان ادركه الموت قضي عنه وليه وفي النهاية
من طاف طواف الفريضة وصلى ثم تبين انه على غير وضوء توضأ واعاد الطواف من اوله انتهى كلامه رفع مقامه والحكم بالاعادة فيما اذا تبين وقوع
الطواف مع الحدث الاصغر يستدعي وجوبها فيما اذا تبين وقوعه مع الحدث الاكبر بطريق اولى كما لا يخفى وفي المدارك وان سهى فطاف
محدثا ثم ذكر تطهر واعاد في الفرض وتطهر وصلى ركعتين في النفل وفي التذكرة وقد بينا وجوب الطهارة من الحدث والخبث في الثوب والبدن
ووجوب الستر فلو طاف جنبا او محدثا او عاريا او طافت المرأة حايضا او نفساء او طاف في ثوب او بدنه نجاسة عالما او ناسيا في طواف الفرض
لم يعتد بذلك الطواف وفيه ايضا لو ذكر انه طاف محدثا فان كان طواف الفريضة استأنف الطواف والصلوة وان كان قد حل بعده وفي
الشرايع من طاف وذكر انه لم يتطهر اعاد في الفريضة دون النافلة ويعيد صلوة الطواف الواجب واجبا والندب ندبا وفيه ايضا الطواف
ركن من تركه عامدا بطل حجه ومن تركه ناسيا قضاه ولو بعد المناسك ولو تعذر العود استناب فيه وفي النافع ولو ذكر انه لم يتطهر اعاد طواف
الفريضة وصلوته ولا يعيد طواف النافلة ويعيد صلوة النافلة ولو نسي طواف الزيارة حتى رجع الى اهله وواقع اعاد واتى به ومع التعذر
يستنيب فيه وفي الكفاية تردد اشبهه انه لا تجب الا مع التذكر ولو نسي طواف النساء استناب ولو مات قضاه الولي وفيه ايضا الطواف ركن
ولو تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا اتى به ولو تعذر العود استناب وفي رواية وان كان عمدا وجهلا اعاد وعليه بدنة وفي التذكرة
ايضا الطهارة شرط في الطواف الواجب فلا يصح طواف المحدث عند علمائنا وفي المنتهى الطهارة شرط في الطواف الواجب ذهب اليه
علماؤنا اجمع فلا يصح طواف الا مع الطهور من الحدث وفيه ايضا قد بينا ان الطهارة شرط في الطواف فلو طاف وهو محدث متعمدا وجب
عليه اعادة الطواف لان الطهارة شرط فيه وقد فات فيبطل المشروط كالصلوة وايضا في التحرير لو طاف الواجب وهو محدث لم يجزه وان
كان ساهيا وجب عليه اعادته وفيه ايضا الطواف ركن من تركه عامدا بطل حجه ولو كان ناسيا قضاه ولو بعد المناسك فان تعذر العود
استناب فيه وفيه ايضا لو طاف جنبا وهو محدث عامدا او ناسيا وجب لم يصح طوافه ولو كان على جسده نجاسة عامدا اعاد الى ان
قال ولو تحلل من احرام العمرة ثم احرم بالحج وطاف وسعى ثم ذكر انه طاف محدثا في احد الطوافين ولم يعلم ايهما اعاد الطوافين معا وفيه
ايضا طواف الحج ركن فيه بالاجماع كما ان طواف العمرة ركن فيها فلو اخل به عامدا بطل حجه وان اخل ناسيا وجب عليه ان يعوده و يقضيه
فان لم يتمكن استناب فيه كلا حجة طواف الوداع عنه بغير ما ذكر من عباراتهم المرعية في هذا المطلب والمستند فيه في ذلك مضافا الى
اجماع الاصحاب ما روي عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال الطواف بالبيت صلوة الا انكم تتكلمون فيه بل لا استدلال هو ان الحمل على الحقيقة
متعذر فلا بد ان يصار الى اقرب المجازات ومقتضاه الاشتراك في جميع الاحكام ومن جملة ما ثبت في الصلوة انها اذا اتى بها في حال
الحيض تفسد سواء كان عامدا او ناسيا او جاهلا فينبغي ان يكون الامر في الطواف ايضا كذلك ويؤيد ذلك ان هذا المعنى المشار اليه
المذكور في ذيل الحديث ثم ان الحديث وان كان من طرق العامة لكن الاصحاب تلقوه بالقبول ويدل عليه ايضا الصحيح المروي في الكافي
عن محمد بن مسلم قال سألت احدهما عليهما السلام عن رجل طاف طواف الفريضة وهو على غير طهور قال يتوضأ ويعيد طوافه وان كان تطوعا

وصلی رکعتین والصحیح المروی فیه وفی التهذیب عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن موسی قال سألته عن رجل طاف بالبیت وهو جنب
فذکر وهو فی الطواف قال یقطع طوافه ولا یعتد بشیء مما طاف بعد از تحقیق مراتب مرقومه میگوئیم در صورت مزبوره بمقتضای مقدمه اولی
طواف عمره و هم چنین طواف حج و طواف نساء همه در حال حیض واقع شده بمقتضای مقدمه ثالثه طواف در حال حیض باطل خواهد بود خواه
ضعیفه عالم بحیض بوده باشد یا نه و بمقتضای مقدمه ثانیه لازم بود بعد از علم اعاده هر طوافی را بنماید و مفروض اینست که نموده پس
اخلال بطواف واجب نموده با جهل بوجوب آن در این صورت پس ضعیفه مزبوره در صورت مسطوره اخلال بجمیع طوافات اربع نموده که
عبارت از طواف حج و طواف نساء و طواف عمره بوده باشد و دلیلی را که اعتقاد داریم نظر بقاعده اخلال بجزء موجب اخلال بکل است
مگر در صورتی که دلیل و کلامی بر خلاف آن کند و این در مورد سؤال ممتنع است بعلاوه جمله نصوص معتبره [illegible] اعاده است منها
الصحیح المروی فی التهذیب عن علی بن یقطین قال سألت ابا الحسن ع عن رجل جهل ان یطوف بالبیت طواف الفریضة قال ان کان علی
وجه الجهالة اعاد الحج وعلیه بدنة ومنها الصحیح المروی فیه ایضا عن حماد بن عیسی عن علی بن ابی حمزة قال سئل عن رجل ان یطوف بالبیت
حتی رجع الی اهله قال اذا کان علی جهة الجهالة اعاد الحج وعلیه بدنة واما اجزاء عبادات [illegible] باعاده [illegible]
شود پس ظاهر اینست که مراد از آنها باعاده محل طواف است و اما هرگاه [illegible] مقتضی شده باشد مثل ما نحن فیه چنین نیست بلکه لازم است
اعاده ما سلف حج نظر باینکه فقها تقسیم نموده اند افعال عمره را برکن و غیر رکن و هر دو [illegible] در مباحث حج آنست که اخلال بانها متعمدا
موجب فساد عمره یا حج بوده باشد و غیر رکن آنست که اخلال بان متعمدا موجب فساد نشود و طواف حج و طواف عمره از جمله ارکان [illegible]
دون طواف نساء پس مقتضای این کلام اینست که اخلال بطواف عمره و طواف حج عمدا موجب فساد حج بوده باشد و در صورت مزبوره
اخلال بهر دو شده جهلا والجاهل فی المقام عامد وقد مضت مستنده پس معلوم شد که اخلال بطواف عمره و طواف حج اگر چه جاهلا
بوده باشد موجب فساد حج است پس واجب است اعاده حج و اعاده طوافین تنها کفایت نمیکند بلی در صورتی نسیان طواف نساء تنها
بطواف نساء می توان نمود بلکه اکتفا بنیابت غیر می توان نمود و اما در نسیان طواف عمره و نسیان طواف حج در اینجا فقها اختلاف کرده اند
اما نسیان طواف حج مثل اخلال باوست عامدا پس موجب فساد حج است و اعاده حج لازم است یا چنین نیست بلکه باتیان طواف
فقط می توان نمود بعضی هرگاه قضای طواف [illegible] حج صحیح خواهد بود اگر چه در ماه محرم مثلا بوده باشد پس با امکان عود لازم است خود
این شخص معاودت نموده قضا نماید و با عدم امکان عود می تواند نایب تعیین نماید که از جانب او قضای طواف نماید و این حکم یعنی جواز
استنابه در نسیان طواف نساء ظاهرا اتفاقی بوده باشد نظر باینکه طواف نساء را فقها جزو غیر رکن میدانند و اخلال بان را عمدا
موجب فساد حج نمیدانند ولکن در نسیان طواف حج محل اختلاف است قال شیخ الطائفة فی المبسوط من نسی طواف النساء وان ترکه وهو حی کان علیه
القضاء فان لم یتمکن من الرجوع الی مکة جاز ان یأمر من ینوب عنه فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء وقال فی التهذیب [illegible] الذی رواه
علی بن جعفر عن اخیه علیه السلام قال سألته عن رجل نسی طواف الفریضة حتی قدم بلاده وواقع النساء کیف یصنع قال یبعث بهدی ان کان ترکه فی حج
بعث به فی حج وان کان ترکه فی عمرة بعث به فی العمرة ووکل من یطوف عنه ما ترکه من طوافه [illegible] طواف النساء لان من ترک طواف النساء
ناسیا جاز ان یستنیب غیره مقامه فی طوافه [illegible] ذلک فی طواف الحج وهذا الکلام منه صریح علی جواز الاستنابة فی الطواف المنسی غیر
طواف النساء فلا یثبت فی طواف الحج وغیره وکلامه المذکور فی المبسوط یقتضی الاستنابة فیه عند عدم تمکنه من العود الی مکة [illegible] کلام
فی [illegible] جواز الاستنابة مطلقا قال فی التذکرة الطواف رکن من ترکه عامدا بطل حجه ولو ترکه ناسیا قضاه ولو بعد المناسک فان تعذر
العود استناب فیه [illegible] ولو ترک الحاج او المعتمر طواف النساء لم یحلل له [illegible] ووجب علیه العود مع المکنة لیطوف فان لم یتمکن امر من یطوف عنه
طواف النساء فاذا طاف النائب عنه حلت له النساء ولو مات قبل طوافه طاف عنه ولیه بعد موته تحقیق المقام یستدعی ان یقال هیهنا صور الاولی
ان یکون متروکه طواف الحج عامدا والحکم فیها انه ان تمکن من الاتیان به فی وقته کما اذا تمکن من الاتیان به فی طول ذی الحجة وجب علیه ذلک [illegible]

مجر

حجه عند الاتیان به و بما بعده من السعی وغیره وان لم یتمکن منه کما اذا خرج الشهر [illegible] بطل حجه سؤال هرگاه زید استطاعت داشت
و فوت شد و حال یک دختر ده ساله دارد و [illegible] ایا بر دختر یا اولاد دختر واجب است که حج از برای او بکنند یا نه و مفروض اینست
که وصیت هم نکرده است [illegible] و بر فرض اینکه واجب است که حج بکنند از برای او یا دختر یا اولاد او یا حاکم شرع هر یک باشند بیان نمایند
جواب بر فرض تحقق استطاعت و لزوم حج و عدم ادای حج البته لازم است از اصل ترکه او وجه حجه اخراج نمایند خواه زوجه اخراج نماید
یا دختر لکن اولی اینست که هر یک [illegible] شوند با اذن و اطلاع حاکم شرع بوده باشد سؤال سایه بر سر انداختن [illegible] در حال احرام
ممنوع بوده [illegible] است که در [illegible] هم میتوان قرار گرفت یا نه واگر [illegible] لازم شد که
[illegible] کفاره مکرر میشود یا نه جواب داد رفتن در زیر سایه بر محرم حرام است لکن نشستن در خیمه
در شرع ممنوع نیست و اگر مضطر شود در ستر راس [illegible] کفاره [illegible] صورت
که فصل طویل متخلل نشود و هم چنین استفاده در ستر راس [illegible] مستور بودن راس طول کشیده باشد ظاهر اینست که موجب تکرر کفاره نشود
شود و اما هرگاه استفاده در زمان مستور بودن تحقق شده باشد یا فصل طویل مابین کشف نمودن سر [illegible] ثانیا تخلل شود ظاهر
تکرار کفاره است سؤال هرگاه زید که [illegible] رفته است و فراموش کرده است حج نساء را بعمل نیاورده است یوم چهارم ذی الحجة بخاطرش
آید که حج نساء را نکرده است آیا باید بجا بیاورد تا سال دیگر حج او صحیح است یا نه و سایر اعمال او صحیح است یا نه جواب نسیان طواف نساء یعنی طواف
نساء را فراموش کرده باشد [illegible] بعد از آن طواف نساء را بعمل آورد حج صحیح است [illegible] پس اشکال در
اعمال سؤال کسانی که از بلاد بعیده بنیابت حج بمکه معظمه زادها الله شرفا مشرف میشوند آیا بر ایشان واجب است اتیان بعمره مفرده یا نه
باید جواب اگر چه توهم از بعض کلمات جماعت از فقها رضوان الله علیهم عدم وجوب میشود نظر باینکه عمره را تقسیم فرموده اند بعمره مفرده و تمتع بها
و فرموده اند عمره مفرده فرض اهل مکه است و عمره تمتع بها فرض نائی است قال فی الشرایع تنقسم الی متمتع بها و مفردة فالاولی تجب علی من لیس من
حاضری المسجد الحرام [illegible] قال والمفردة تلزم حاضری المسجد الحرام لکن ظاهر اینست که واجب بوده باشد والمستند فی الوجوب عموم المستند فی الصحیح
المروی فی الکافی عن معویة بن عمار عن ابی عبدالله ع قال العمرة واجبة علی الخلق بمنزلة الحج علی من استطاع لان الله عز وجل یقول واتموا الحج والعمرة لله و
انما نزلت العمرة بالمدینة قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الی الحج ایجزی ذلک عنه [illegible] من استطاع الیه سبیلا الاستطاعة للعمرة وعموم [illegible]
[illegible] قال قلت له فمن تمتع بالعمرة الی الحج ایجزی ذلک عنه [illegible] ان السائل اعتقد وجوب
العمرة علی النائی ایضا لکن [illegible] ان العمرة المتمتع بها هل یکون مجزیة عن العمرة [illegible] مع الاتیان بالعمرة
المتمتع بها للحج لا اتیان بالعمرة المفردة بل یکون المتمتع بها مجزیة عنها [illegible] الصحیح المروی فی الکافی عن الحلبی عن ابی عبدالله ع
قال اذا تمتع الرجل بالعمرة فقد قضی ما علیه من فریضة العمرة [illegible] فی ذیل الحدیث
بان الاتیان بالعمرة المتمتع بها اسقط ما علیه من العمرة المفردة واللازم منه وجوب العمرة المفردة فی حق النائی ایضا فلا یکون مختصا بحاضری المسجد
الحرام ان قلت ان النائب [illegible] بالعمرة المتمتع بها فلیکن مسقطا عن العمرة المفردة [illegible] النائب [illegible] عن المنوب عنه
العمرة علیه [illegible] من استطاع علی العمرة فیجب علیه [illegible] ما رواه فی الکافی عن علی
بن ابی بصیر قال سألت ابا الحسن [illegible] عن العمرة الواجبة [illegible] فمن تمتع [illegible]
ترک التفرقة بین النائی وغیره [illegible] فان فیها ما یدل علی ان وجوب العمرة ثابت فی حق النائی ایضا فانها هکذا تنقسم الی متمتع بها و مفردة
فالاولی تجب علی من لیس من حاضری المسجد الحرام [illegible] وتسقط المفردة معها [illegible] تقتضی ان
المفردة واجب فی حق النائی ایضا لکنها تسقط بفعل العمرة المتمتع بها [illegible] المفردة [illegible] علی
حاضری المسجد الحرام [illegible] بخلاف المتمتع بها فانها لا تجب الا علی من لیس بحاضری المسجد الحرام [illegible] عبارة [illegible]

دالة على وجوب العمرة على كل مكلف قال المقصد الثاني في العمرة وهي واجبة في العمر على كل مكلف بالشرائط المعتبرة في الحج سؤال نايب بعد از
فراغ از اعمال عمرهٔ تمتع وحج بلا فاصله مى‌تواند اتيان بعمرهٔ مفرده نمايد يا نه بلكه لازمست تاخير نمايد تا اينكه بعد از فراغ از اعمال حج تمتع وحج ده روز
منقضى شود بعد از انقضاى عشرهٔ ايام شروع نمايد بعمره مفرده جواب ظاهر اينست آنچه خلافست مابين فقها چهار قول بعضى تجويز نموده‌اند
توالى عمرتين وبعضى شرط كرده‌اند فصل عشرهٔ ايام ميان دو عمره وبعضى معتبر دانسته‌اند فصل يكماه را وبعضى معتبر دانسته‌اند فصل يكسال را
اين خلاف ظاهر است ظاهر اينست در عمرهٔ مفرده است نه مطلق عمره الا انه الظاهر كلمات الاصحاب والنصوص الواردة في الباب بل بعض العبارات
كالصريح في ذلك قال في الشرايع وتستحب المفردة في كل شهر واقله عشرة ايام ويكره ان ياتي بعمرتين بينهما اقل من عشرة وقيل يحرم والاول اشبه روى
في الكافي عن علي بن ابي حمزة قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجل يدخل مكة في السنة المرة والمرتين والاربعة كيف يصنع قال اذا دخل فليدخل
مليا واذا خرج فليخرج محلا قال ولكل شهر عمرة فقلت يكون اقل قال لكل عشرة ايام عمرة بنا بر اين هرگاه فرض شود كه فراغ از عمرهٔ تمتع در روز دهم محقق
مى‌شود در روز سيزدهم مى‌تواند اتيان بعمرهٔ مفرده نمايد بلكه تاخير مشكل است نظر باحتمال فوريت قال في الشرايع وتجب العمرة على المفرد سؤال
طواف نساء معتبر در عمره هست يا نه جواب اما در عمرهٔ تمتع پس معتبر نيست بنا بر مشهور ومعروف بين الاصحاب بلكه قايل بخلافش پيدا نيست
چنانچه مرحوم علامه اعتراف باين نموده [illegible] در خصوص معتبره از ائمهٔ اطهار عليهم السلام ناطق بر اين است لكن شيخ شهيد در دروس از بعضى از
اصحاب نقل نموده‌اند كه قايل شده است باينكه طواف نساء در آن لازم است ويدل على المطلب الخبر الصحيح المروي في الكافي عن محمد بن عيسى قال كتب
ابو القاسم محمد بن موسى الى الرجل يسأله عن العمرة المبتولة هل على صاحبها طواف النساء والعمرة التي يتمتع بها الى الحج فكتب اما العمرة المبتولة فعلى صاحبها طواف
النساء بنا بر اين اعمال عمرهٔ تمتع پنج چيز است احرام وطواف ونماز آن وسعى وتقصير واعمال عمرهٔ مفرده هفت چيز است احرام وطواف ونماز آن وسعى بين الصفا
والمروة [illegible] وتقصير ويا حلق مثل عمرهٔ تمتع است با اضافه طواف نساء ودو ركعت نماز طواف نساء سؤال كسى در روز دهم عمداً
جرح نموده اول ذبح نموده بعد از آن وبعد از آن حلق راس نمايد در صورتى كه باين ترتيب عمل ننموده مثل اينكه اول ذبح نمايد كه سهواً
يا جهلاً بوده باشد يا كه خير واگر عمداً بوده باشد اشكال اثم ومستحق عقاب است لكن ظاهر اصحاب عدم وجوب اعاده است اگرچه با
بقاى وقت بوده باشد قال في الشرايع وترتيب هذه المناسك واجب يوم النحر الرمي ثم الذبح ثم الحلق فلو قدم بعضها على بعض اثم ولا اعادة
ويدل عليه ايضا فحوى الاجماع عليه صحيحة جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله اتاه ناس يوم النحر فقال بعضهم يا رسول الله حلقت قبل ان اذبح وقال بعضهم
حلقت قبل ان ارمي فلم يتركوا شيئا كان ينبغي لهم ان يقدموه الا اخروه ولا شيئا كان ينبغي لهم ان يؤخروه الا قدموه فقال لا حرج اگرچه دلالت اين
بر عدم وجوب اعاده مشكل است نظر بعدم ظهور [illegible] سؤال هرگاه
كسى ذبح نموده در منى پيش از فراغ از ذبح جايز است حلق راس نمايد يا جواز حلق موقوف [illegible] كه گوشت گوسفند را قسمت
جواب ظاهر اينست كه بعض فراغ از ذبح حلق مى‌تواند نمود ومعنى آيهٔ شريفه ولا تحلقوا رؤسكم حتى يبلغ الهدى محله اينست كه لازم باشد تاخير حلق
تا گوشت آن را حاضر بوده بلكه ظاهر اينست كه مراد اين باشد كه تاخير حلق شود تا رسيدن هدى بمنى وذبح آن روى عمر بن يزيد عن ابي عبد الله عليه السلام
اذا ذبحت اضحيتك فاحلق راسك بلكه مستفاد از بعض اخبار آنست كه هرگاه خريدن هدى كفايت مى‌كند در جواز حلق اگرچه ظاهر اين قول بعيد
است روى في الكافي عن محمد بن حمران عن ابي الحسن عليه السلام قال اذا اشتريت اضحيتك ووزنت ثمنها وصارت في رحلك فقد بلغ الهدي محله فان احببت
ان تحلق فاحلق سؤال هرگاه ترك حلق يا ترك تقصير نمايد وطواف نمايد آيا اعاده طواف لازمست بعد از حلق يا تقصير يا نه جواب ترك حلق
سهواً باشد يا جهلاً يا عمداً اگر عمداً بوده باشد يا نسياناً كه باعلم بلزوم تاخير طواف حج از تقصير يا حلق اتيان بطواف نمايد قبل از تقصير پس در صورت
لازمست بلكه گوسفندى قربانى نمايد للصحيح المروي عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام في رجل زار البيت قبل ان يحلق فقال ان كان زار البيت
قبل ان يحلق وهو عالم ان ذلك لا ينبغي فان عليه دم شاة واما اعادهٔ طواف بعد از حلق يا تقصير ظاهر كلمات بسيارى از فقها اگرچه عدم لزوم است
لكن شهيد ثانى در مسالك دعوى اجماع فرموده بر وجوب اعاده وهو المعتمد لدلالة الصحيح المروي عن علي بن يقطين قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن

عن المرأة

عن المرأة رمت وذبحت ولم تقصر حتى زارت البيت فطافت وسعت من الليل ما حالها وما حال الرجل اذا فعل ذلك قال لا باس به
يقصر ويطوف واطلاقه يشمل العامد وغيره سيما بعد ترك الاستفصال واگر سهواً بوده باشد كفاره واجب نيست لكن اعاده طواف
بعد از حلق يا تقصير لازمست وهمچنين است در صورت جهل كفاره واجب نيست لكن اعاده طواف لازمست نظر باصالت عدم امتثال
مضافا الى اطلاق صحيحة علي بن يقطين السالفة سؤال شخصى مستطيع مى‌باشد عازم حج شد جمعى از اين بلاد بقصد حج بيرون مى‌روند
آيا براين شخص است بمصاحبت آنها بيرون رود يا تاخير تا قافله ديگر جايز است جواب اگر مظنه داريد كه با تاخير متمكن از رفتن نخواهد
بود تاخير جايز است والا تاخير جايز نيست سؤال هرگاه كسى بعد از فراغ از حلق يا تقصير مراجعت بمكه نموده بجهت طواف حج
وسعى وطواف نساء وچون كه بمنى بر گردد دو ساعت يا سه ساعت از شب بيتوته كند يا كفاره بر چنين شخصى لازم است يا نه جواب
ظاهر اينست كه كفاره در چنين صورت لازم نبوده باشد نظر باينكه آنچه از اخبار وكلمات اخيار مستفاد مى‌شود آنست كه هرگاه كسى بيتوته در غير
منى نمايد لازم است يك گوسفند قربانى نمايد كما في صحيحة علي بن جعفر عن اخيه عليه السلام عن رجل بات بمكة في ليالي منى حتى اصبح قال ان كان اتاها
نهاراً فبات فيها حتى اصبح فعليه دم يهريقه وقد علق وجوب الدم على البيتوتة بمكة حتى اصبح ومقتضاه انتفاء الدم عند انتفاء البيتوتة الى
الصبح فلا يلزم فيما اذا بات بغير منى في بعض الليالي بل كلام در ترتب اثم وعدم آنست كه واجب بوده باشد تفصيل مقام اينست كه اگر
عود بمنى تا انقضاء دو ساعت از شب گذشته بجهت اشتغال بطواف وسعى بوده باشد ظاهر اينست كه اثم نبوده باشد كما هو المستفاد من
صحيحة صفوان عن ابي الحسن عليه السلام انه قال سألني بعضهم عن رجل بات ليلة من ليالي منى بمكة فقلت لا ادري فقلت جعلت فداك ما
تقول فيها فقال عليه السلام عليه دم اذا بات فقلت ان كان انما حبسه شانه الذي كان فيه من طوافه وسعيه لم يكن لنوم ولا لذة اعليه مثل ما على هذا قال
ليس هذا بمنزلة هذا وما احب ان ينشق له الفجر وهو في غير منى وصحيحة معوية بن عمار انه سأل ابا عبد الله عليه السلام عن رجل زار البيت فلم يزل في طوافه
ودعائه والسعي والدعاء حتى طلع الفجر قال ليس عليه شيء كان في طاعة الله عز وجل وقوله عليه السلام كان في طاعة الله تعليل الحكم يقتضي ثبوت
الحكم في الاشتغال بكل طاعة فاذا انتفى الاثم عن البيتوتة في كل الليل في غير منى مع الاشتغال بالعبادة ففي بعض الليل بطريق اولى واگر تا
آخر وقت باين جهت نبوده باشد بلكه لا لعذر بوده باشد ظاهر اينست كه اثم بوده باشد اگرچه كفاره واجب نبوده باشد سؤال چه قدر از شب
لازم است در منى واجب است ايا در مجموع ليل است يا بعض آن جواب آنچه واجب است بيتوته از اول الليل است تا نصف شب
بعد از نصف ليل نقل بجاى ديگر [illegible] كما هو المدلول عليه بصحيحة معوية بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال وان خرجت بعد
نصف الليل فلا يضرك ان تبيت [illegible] سؤال شخصى در حال احرام بعضى از امور محرمه بر محرم را مرتكب شده مثل اينكه لبس مخيط يا ستر
راس نموده باين سبب كفاره بر [illegible] كفاره كه مى‌بايست بدهد آيا در مكه لازمست يا نه جواب آنچه فقها ذكر فرموده‌اند
آنست كه اگر ارتكاب اين امور در احرام عمره بوده باشد لازم است قربانى را در مكه بعمل آورد واگر در احرام حج بوده باشد لازمست اين قربانى
را در منى بعمل آورد قال في الشرايع كل ما يلزم المحرم من فداء يذبحه او ينحره بمكة ان كان معتمراً وبمنى ان كان حاجاً قال في المدارك بعد ذكر هذه
العبارة وهذا مذهب الاصحاب لا اعلم فيه مخالفاً قال في القواعد ومكان الكفارات بمنى ان كان حاجاً والا فمكة وفي الصحيح المروي
في الفقيه عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله عليه السلام من وجب عليه فداء صيد اصابه وهو محرم فان كان حاجاً نحر هديه الذي يجب عليه بمنى
وان كان معتمراً نحره بمكة قبالة الكعبة سؤال كسى مستطيع بوده حج ننموده فوت شده آيا لازم است حج از ميقات گرفته شود
يا از بلد ميقات مى‌توان گرفت جواب ظاهر اينست كه اكتفا بحج ميقاتى مى‌توان نمود لكن احوط حج بلدى است لكن حج ميقاتى را از اصل
تركه اخراج مى‌نمايد وعلاوه را از ثلث كه مقرر بوده باشد كه در صورت رضاى ورثه كه كل را از اصل بوضع مى‌شود سؤال شخصى عازم
مكه معظمه شده بعد از بلوغ بميقات فوت شده حكم اين شخص در چنين صورت چه چيز است جواب هرگاه فوت اين شخص بعد از احرام
ودخول حرم بوده باشد بمنزله كسى است كه جميع اعمال حج را بعمل آورده باشد پس قضا حج در چنين صورت لازم نيست حوالة از حج

بوده باشد یا از غیر او اما هرگاه فوت قبل از احرام بوده باشد قضا لازم است و هم چنین است هرگاه بعد از احرام و قبل از دخول در حرم بوده باشد
بنا بر مشهور و حق **سؤال** شخصی حج بر او واجب بود تاخیر در ادای حج نموده در این اوقات مبتلا بمرضی شده که با آن مرض مسافرت نمیتواند
مگر بمشقت و مرض او ممکن نیست در این صورت چه کار کند **جواب** در صورتی که متمکن از رفتن یک سال بوده باشد و احتمال تمکن بعد از این هم
قائم نبوده باشد لازم است نایب تعیین نموده که نیابت از او حج نماید و اما در صورتی که احتمال تمکن از حج بنفسه فیما بعد هم بدهد بوجوب استنابه حکم
نیست و این در صورتی است که عجز از مسافرت مسبوق بوده باشد بوجوب حج و در غیر این شخص چنانچه منوط بر سؤال است و اما هرگاه چنین
نبوده باشد بلکه تمکن از زاد و راحله مسبوق بعجز بوده باشد یا در سنه واحده بوده باشد و مایوس از زوال عذر در استقبال بوده باشد
در این صورت وجوب استنابه محل خلاف است احتیاط مقتضی استنابه است اگرچه حکم بوجوب مشکل است **سؤال** در طواف واجب
است ابتدا از اول حجر الاسود نماید یا نه **جواب** اگرچه بعضی از علما حکم بوجوب ابتدای در طواف از اول حجر الاسود فرموده اند لکن این مطلب
باعتقاد حقیر لازم نیست بلکه آن قدر که لازم است آنست که ابتدا نماید در طواف از حجر الاسود و از موضعی که ابتدا نموده ختم بآن موضع نموده و
اما اینکه لازم بوده باشد که ابتدای طواف از اول حجر الاسود نموده باشد چنین نیست بلکه در مقام نهایت تعسر است خصوصا در ازدحام و کثرت حجاج
در این اوان که اول اجزاء مقدمه حجر الاسود ظاهر نیست **سؤال** در طواف لازم است که در جمیع اجزاء خط مسافت ما بین این شخص و بیت
در جمیع جوانب مساوی بوده باشد یا نه **جواب** آنچه لازم است اینست که طواف در ما بین کعبه و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام واقع
شود اما مساوات مسافت در جمیع اجزاء لازم نیست بلکه کمال عسر دارد خصوصا با ازدحام **سؤال** کسی در اوایل ذی قعدة الحرام از اعمال
عمره تمتع بها فارغ و محل شده آیا جایز است قبل از آنکه محرم شود بحج تمتع سر را بتراشد یا نه **جواب** بمقتضای این کریمه و اتموا الحج والعمرة لله
فان احصرتم فما استیسر من الهدی ولا تحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله منع از حلق راس است قبل از تقرب باین عمره در منی بنا بر این بعد
از فراغ از اعمال عمره جایز نیست حلق راس تا آنکه قبل از احرام حج تمتع بوده باشد اگر فصل ما بین فراغ از عمره و احرام حج علاوه بر
شهر بوده باشد لکن اگر کسی از راه جهل بمسئله حلق راس نماید کفاره لازم نیست **سؤال** شخصی از سمت شام عازم حج شده و از سمت
مدینه عبور نکرده و میقات ایشان مسجد شجره است احرام عمره ایشان هم از آن باید نمود و حال آنکه جحفه است و نهایت آن بعد کجا است
جواب اشکال در این نیست در صورتی که محرم شود از محاذی مسجد شجره قطعا در این صورت محرم شده خواهد بود از اهل میقات و
کلام در آن نیست در صورتی که محرم شود از محاذی مسجد شجره یا احرام او منعقد میشود یا نه لکن در صورتی که محرم از مسجد شجره نبوده اشکال
در آن نیست که مسجد شجره حال مسجد خراب است و بیت فرسخی ... در سمت ... است **سؤال** ... منع فرموده اند
در حال احرام که شخص صاحب عذر بوده باشد مثل اینکه فتق بند داشته باشد که از حرم است ... یا بجز یا کفیر ...
دیگر بسته باشد یا بجهة احتیاط کفیر در حال نوم با خود داشته باشد بجهة احتلام ... احرام نظر بکی آب معرفت یا نه **جواب** اما
کفیر پول که تعبیر از آن بهمیان کرده میشود منعی از آن در شریعت مقدسه نمیباشد بلکه در بعض تصحیح بجواز آن شده و در باب فتق بند کیسه
بجهة تسویة از احتلام آن نیز عیب بوده باشد **سؤال** هرگاه کسی استطاعت حج داشته باشد و تقصیر نموده تا بعد از مات او از ترکه
او حج بلدی یا میقاتی باید استیجار شود در صورتی که وصیت نکرده باشد **جواب** اخراج اجرت حج شخص مستطیع که امکان تدارک حج نموده باشد
ظاهر اینست که از حج لازم بوده باشد که از اصل مال موضوع شود همان قدریست که کفایت حج میقاتی نماید علاوه بر آن اگر وصیت نموده است از ثلث
مال موضوع شود مگر کبار ورثه راضی شوند که از اصل موضوع شود **سؤال** در صورتی که ضعیفه علیله حامله که ایام وضع حمل او در وسط شهر ذی الحجة
الحرام واقع میشود آیا این ضعیفه علیله بواسطه حامله و با ملاحظه اوقات وضع حمل از مسافرت بعیده علی مایدیه که مستغرق شود یا متعذر است
و بر تقدیر متعذر بودن هرگاه من بعد ممکن نشود که ساقطات یا معاف ... احتیاج بسعی نماید **جواب** بودن وضع حمل در وسط شهر ذی
الحجة مانع از مسافرت نیست که حج در این مسقط استطاعت نمیشود و اما آنچه نقل شده که ضعیفه علیله است که آن علیل بودن با حمل جمع شده

معظم

موجب مشقت شدیده بوده باشد که عادت متحمل نتواند شد در این صورت وجوب آن مشکل است مناط رجوع ضعیفه است بحال عفو نظر باینکه
عفو او بحال خود است از یکی آن **سؤال** زید بعمرو تکلیف نماید که باید شما از شیراز بمحملی بنشسته تشریف آورید و از اخراجات راحله از برای حج
سال دیگر که سنه ۱۲۳۹ بوده باشد بلکه معظم متصرف شوم و اخراجات شما من جمیع المجهات از رفتن و برگشت نمودن هر قدر که بشود من متکفل میشوم تا در مکه
که شما از وطن شما بر سانم آیا بعمرو حج واجب میشود یا نمیشود و اگر احیانا این نحو که ذکر شده حج بعمرو واجب شده در مخلفات عمرو بمحملی بنشسته در سال دیگر
از اینجا بمکه معظمه مشرف نشود و این عمرو تلاش که زید بجهة او خدمت نموده بود بیاید آنچه که زید عرض او چیز حج در مسائل مشکل ... بعلما رجوع سؤال
نماید و بنا بر آن پس خواندن ... خدمت عمرو گذارد **جواب** آنچه در جمله از کلمات فقها قدس الله ارواحهم در این باب وارد است اینست که فرموده اند
لو بذل له زاد و راحلة ذهابا و ایابا وجب علیه الحج ظاهر این کلمات اینست که بذل زاد و راحله بعمرو و کفایت نموده باشد و شامل اینکه کسی بکوید به
دیگری که من تحمل اخراجات شما میشوم ذهابا و ایابا ظاهر نیست و از این راه است که مرحوم شهید ثانی فرموده که هرگاه کسی قیمت زاد و راحله را بدهد
این کفایت نمیکند در استطاعت نظر باینکه ما ثور بذل زاد و راحله است و این شامل قیمت نیست میگوییم لفظ زاد و راحله اگرچه مذکور است در بسیاری
از کلمات فقها میباشد لکن این لفظ در اخبار که مستند مسئله است موجود نیست پس مناسب اینست که ذکر کنیم اخبار شود تا وقت اشتباه شود بچگونه
مسئله اول حدیث صحیح است مروی از حلبی عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ما السبیل قال
ان یکون له ما یحج به قلت من عرض علیه ما یحج به فاستحیی من ذلک اهو ممن یستطیع الیه سبیلا قال نعم ما شانه یستحیی دوم باز حدیث است مروی از
ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول من عرض علیه الحج ولو علی حمار اجدع مقطوع الذنب فابی فهو مستطیع للحج سیم حدیث صحیح است از محمد بن مسلم
قال قلت لابی جعفر علیه السلام قوله تعالی و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا قال یکون له ما یحج به قلت فان عرض علیه الحج فاستحیی قال هو ممن
یستطیع الحج و لم یستحیی ولو علی حمار اجدع ابتر حاصل معنی فان عرض علیه الحج الی آخر اینست که هرگاه کسی اظهار کند بدیگری که من تحمل اخراجات تو
میشوم در سفر حج که ذهابا و ایابا بذل زاد و راحله در یکدفعه یا بتدریج یا قیمة آن بدهد یا جمع ما بین هر دو نماید استطاعت که در حق چنین شخصی ثابت
است حیا یا بی حیا کند یعنی نباید حیا و مضایقه کند اگرچه باید سوار شود بحمار کوش بریده مراد فقهای قدس الله ارواحهم باید همین معنی باشد
نه اینکه مخصوص ببذل زاد و راحله باشد قال ابن ادریس فی السرائر من عرض علیه بعض اخوانه نفقة الحج فانه یجب علیه عند اکثر اصحابنا الیکم جلا نظر بمضمون
نصوص محصوره و مصنف بعمل اصحاب کس هرگاه بدیگری بکوید که من متکفل و متحمل اخراجات سفر مکه تو میشوم بحسب آن اعطاء نکرده بوده باشد بلی هرگاه
این شخص عیال نداشته باشد عمان اخراجات سفر مکه او ذهابا و ایابا کفایت میکند در تحقق استطاعت و اما اگر عیال واجب النفقه داشته انفاق
عیال او نیز معتبر در استطاعت خواهد بود با نفیقه هرگاه انفاق عیال او نکند و این شخص مونه عیال خود را نداشته باشد استطاعت در حق او ثابت نمی
شود پس نفقه عیال واجب النفقه او نیز منضم شده در استطاعت دارد و اگر کسی بکوید این منافی با آنچه فقها ذکر نموده اند که هرگاه کسی مالی که کفایت
حج کند و ببخشد بکسی قبول هبه واجب نیست مقتضای آنچه مذکور شد این است قبول هبه لازم بوده باشد و الا فرقی ما بین نمایی بنظر نمی رسد
جواب میگوییم فرق ها است کسیکه متکفل اخراجات دیگر شده ذهابا و ایابا و این شخص مطمئن از قول او بوده باشد صادق است در حق این عرفا و شرعا
که استطاعت حج دارد پس مندرج میشود در تحت عموم آیه شریفه و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا پس حج بر او واجب می
شود بخلاف حکایت هبه نظر باینکه بمحض ایجاب این شخص مالک نمیشود پس استطاعت در حق او صادق نیست از آنچه مذکور شد شخص
شود این تقریر مسموع نیست که با هم تحقق موقوف بقبول هبه بوده باشد پس هرگاه فرض شود چنین نبوده مثل اینکه کسی بکوید این مال را بتو
بخشیدم که بروی بسفر حج و بماند مقصود او با هم تحقق است از برای سفر مکه بجهة اینکه حج رفته باشد و مطمئن از قول او بوده باشد در چنین صورت
میکوییم که حج بر او واجب میشود لکن نه بجهة تحقق هبه بلکه از این جهة بیذل آن اهل راحله میشود که مذکور شد مجملا آنچه فقها فرموده اند که قبول هبه
واجب نیست در صورتی است که با هم تحقق موقوف بر مالکیت بوده باشد و مالکیت موقوف بقبول او باشد در این صورت البته قبول هبه لازم نیست پس
منافی نیست با آنچه فرموده اند که حج واجب میشود در صورت بذل زاد و راحله بنحوی که مذکور شد **سؤال** شخصی که تمام در حال عسر خود استطاعت بهم

رسانیده و مهلت اجل از برای او بهم نرسید که ادا نماید و فوت او رسید چند نفر وارث کرد است بعد از جهات که تمام اولاد ذکور یا دو نفر اناث
اموال و ترکه را قسمت نمودند از قرار قانون شرع شریف صلعم و الحال اولاد ذکور ایشان [illegible] و دین مرحوم پدر را ادا سازند از جمله
یکنفر راضی باشد که بسهم خود از این اموال و ملک بدهد به این وجه که شاید دین مرحوم پدر را ادا نماید و یکنفر ایشان در خصوص حصه خود
خود تعلل دارد و رضایت ندارد آنچه سعی داشتیم نمودیم از موعظه و نصیحت انجام نگرفت دو نفر راضی هستند که ادا نمایند یکنفر راضی نیست **جواب**
از اعظم حقوق ابا در بر اولاد آنست که غایت سعی و اهتمام نماید در برائت ذمه ابا از حقوق الناس و حقوق الله خصوص بسیار بسیار تعجب است از اولادی که از
اموال والدین خود مضایقه نمایند در اموری که اصلح بحال آنها بوده باشد خصوصا در صورت اشتغال وصیت و آنچه لازم است از اصل مال والدین [illegible] والدین
شود در صورت استطاعت حجة او اداء حج [illegible] که کفایت نماید و ادا حج میقاتی رضا [illegible] اولاد در اینقدر معتبر نیست بعضی ورثه ممانعت از اخراج
اینقدر از اصل ترکه نمیتوانند نمود و علاوه از این قدر موکول برضا و وارث [illegible] باشد چنانچه اول ذکر شد مناسب در حق والدین که قدری که
کفایت حج بلدی نماید لازم [illegible] موضوع نمایند در صورت عدم رضای کلا یا بعضا ظاهرا نیست اولا [illegible] عنوان نمود **سؤال** زید را اموال
و مواشی از قبیل گاو و گوسفند و قاطر باشد که از منافع آنها امور معیشت میکرد یا مال التجارة بقدری باشد که از منافع او امور معیشت میکند آیا در صورت
اول بر او لازم است که مواشی را فروخته حج بکند و در صورت ثانیه بر او لازم است که از اصل مال التجارة حج بکند حکم را بیان فرمایند **جواب** مناط
در استطاعت در صورت امن طریق و صحت بدن آنست که این شخص مالک بوده باشد مالی که کفایت مؤنة او را در ذهاب و ایاب و هم چنین کفایت
اخراجات عیال او را نماید تا مراجعت و بعد از معاودت نوعی نشود که او مجبور شود در امر معیشت او بسوال در چنین صورت مستطیع خواهد بود
لازم است اختیار مسافرت بجهت اعمال حج نماید خواه موجب فروش مواشی و صرف مال التجارة بوده باشد یا نه **سؤال** شخصی که در مکه معظمه رفته بعد از
فراغ از طواف فریضه فراموش نمود که دو رکعت نماز در مقام حضرت ابراهیم بجا آورد [illegible] و جنب مقام [illegible] بعد
از فراغ از صلوة روانه صفا گردیده و سعی مابین صفا و مروه [illegible] بمسجد الحرام [illegible] نماز طواف نساء
بجای آورده و باز فراموش کرده [illegible] که لازم است دو رکعت نماز طواف نساء را در مقام نیز گذارده غفلت [illegible] دو رکعت نماز طواف نساء
در زیر ناودان رحمت گذارده و بعد از مسجد الحرام بیرون رفته و روانه منی گردیده [illegible] که این مطلب نبوده تا اکنون [illegible]
گردیده مضطرب شده [illegible] شیخ سلیمان قطیفی [illegible] کمال [illegible] شیخ
سلیمان قطیفی داشت ایشان در جواب گفته فتوی اکثر اصحاب و بعضی از نصوص اعاده صلوة تنها است لکن احتیاط و خروج از اشکال بعضی
از فقها آنست که اعاده صلوة طواف فریضه و بعد بر سبیل احتیاط سعی و بعد نیز علی سبیل الاحتیاط طواف نساء و بعد دو رکعت نماز از انجا
آوری [illegible] حضور قلب حاصل [illegible] نصف شب [illegible]
تجاوز از نصف شب [illegible] با وضو و حضور قلب روانه [illegible] طواف زیارت [illegible] عید [illegible] پریشانی [illegible]
شده باشد وسوسه شیطانی شد که تتمه احتیاط طواف را اعاده نمایم لهذا [illegible] بقصد احتیاط طواف زیارت را اعاده و بعد در مقام حضرت
ابراهیم علیه السلام [illegible] دو رکعت نماز [illegible] گذاردم و بعد از فراغ از مسجد روانه و سعی مابین صفا و مروه را [illegible] احتیاط
اعاده نموده و بعد از فراغ قبل از طلوع صبح اعاده و طواف نساء احتیاطا اعاده نموده و بعد در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام [illegible] دو رکعت
طواف را بقصد وجوب گذارده [illegible] طالع شد نماز صبح را بجا آورده [illegible] شیخ سلیمان کیفیت [illegible] ایشان جواب گفتند
کمال احتیاط بعمل آمده جزاک الله هستید **جواب** آنچه فرض شده که چنین امری نسیانا شده خالی از [illegible] که کسی عالم باشد و مع ذلک آن
مطلب را فراموش نموده در صلوة طواف حج و طواف نساء خلاف آن را بعمل آورده مگر صورت مسئله مناسب با حال جاهلات [illegible] حال چونکه
فرض مفروض است و انسان محل نسیان است [illegible] حکم مسئله در صورت [illegible] آنست که [illegible] در مکه معظمه [illegible] متذکر
شود که چنین [illegible] از او صادر شده بعد در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام [illegible] دو رکعت نماز [illegible] دو رکعت بقصد طواف حج و دو رکعت بقصد طواف

نساء

نساء در صورتی که این نحو بعمل آورده [illegible] صحیح و معتبر و اطباق فقهای شیعه بر حج او صحیح و بی عیب خواهد بود و اما آنچه از علما جناب قدوة
العلما شیخ سلیمان قطیفی ذکر شده که ایشان فرموده اند که مقتضی فتوی اکثر اصحاب و بعضی از نصوص اعاده نماز تنها است صحیح لکن نسبت بکل [illegible]
و بعض نصوص [illegible] است [illegible] که حکم [illegible] کل فقها است و مدلول علیه جمیع نصوص وارده در مسئله است لکن این سهل است و اما
احتیاطی [illegible] شده بایشان که فرموده اند احتیاط مقتضی اعاده سعی و طواف نساء است بجهت خروج از اشکال بعضی از فقها این با اعتقاد [illegible]
شریعت مطهره مطابق واقع نیست نظر باینکه فرض در صورت نسیان است [illegible] در آن اشکال نموده باشد یا فتوی بخلاف آن گفته
[illegible] یا تامل در آن نموده باشد بلکه چنانچه مذکور شد حکم از قرار مسطور در صورت مفروضه که صورت نسیان بود محل وفاق مابین علما
بلکه ظاهر آنست که صورت جهل هم چنین بوده باشد نظر بحدیث صحیحی که شیخ صدوق در فقیه ذکر فرموده حیث روی باسناده عن جمیل
بن دراج عن احدهما علیهما السلام ان الجاهل فی ترک الرکعتین عند مقام ابراهیم علیه السلام بمنزلة الناسی و معلوم شد که حکم ناسی همان اکتفا باعاده
صلوة فقط است پس حکم جاهل نیز چنین خواهد بود بلی فتوی بر لزوم اعاده سعی و طواف نساء در صورت اخلال بصلوة طواف از علما
[illegible] در کفایه [illegible] که کسی [illegible] ترک صلوة حج نماید [illegible] بسعی و طواف نساء نماید در ابطال [illegible]
صورت حکم فرموده ببطلان سعی و طواف و لزوم اعاده بعد از اتیان بصلوة طواف و این خارج از محل کلام است که اخلال بنماز طواف در مقام
ابراهیم علیه السلام سهوا [illegible] ذکر شده تمام نیست بجهت [illegible] بر اعاده سعی و طواف نساء در چنین صورتی بلکه اشکال در آن از [illegible]
[illegible] احتیاط [illegible] اگر چه [illegible] اعاده سعی و طواف نساء باشد نموده بود لکن [illegible] شخص [illegible]
صلوة [illegible] مخصوص این طواف نبوده [illegible] صلوة طواف [illegible] حج صحیح و بی عیب بوده و اما
تشکیک که بعد از [illegible] طواف شده [illegible] از وساوس شیطانیت [illegible]
با اعتقاد این خادم شریعت [illegible] صحیح [illegible] ان شاء الله [illegible] تشکیک [illegible] بوده **سؤال** زید در حال حیوة
مستطیع بوده لکن نرفت و بوصی گفته که حجة از برای او استیجار کنند یا وصی از اصل ترکه حج استیجار کند یا از ثلث [illegible] استیجار کند یا میقاتی
و دیگر اینکه وصی [illegible] ثلث [illegible] خواهد خرج کند و بیست تومان نقد را از اصل ترکه واگذاشته و تقسیم ورثه نکرده و زاید بر بیست
تومان از باغ و خانه و املاک تقسیم [illegible] صلاح [illegible] صغیر [illegible] بیست تومان نقد را [illegible]
نماید [illegible] تومان را از ثلث [illegible] بیست تومان [illegible] میتواند یا نه **جواب** ظاهر از کلام موصی که حج بجهة
او استیجار نماید حج بلدی است پس لازم است نظر بمقتضای وصیت حجة بلدی استیجار نماید لکن در صورت [illegible] که کفایت حج میقاتی کند از اصل
ترکه [illegible] ثلث [illegible] تعیین [illegible] باشد [illegible] صلاح [illegible]
و اما حکایت بیست تومان [illegible] صلاح صغیر [illegible] **سؤال** زید [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
این بوده باشد که اختیار [illegible] مرض [illegible]
[illegible]
و هو اعلم بحقایق الامور **سؤال** کیفیت احرام [illegible] **جواب** [illegible]
احرام لازم است اول [illegible] حج تمتع [illegible] طواف [illegible] دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروة و تقصیر [illegible]
یا ناخن [illegible] حج تمتع [illegible]
چنین باید که [illegible] احرام و طواف کعبه و دو رکعت نماز طواف و سعی و تقصیر و احرام حج و وقوف عرفات و وقوف در مشعر الحرام و [illegible] عقبه و قربانی
و حلق یا تقصیر و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی بین الصفا و المروة و طواف نساء و دو رکعت نماز آن و بیتوته در منی در شب یازدهم و دوازدهم [illegible]

جواز ثلث روز یازدهم و دوازدهم سیزدهم قربة الی الله تعالی و بعد از این نیت سنت است که تلفظ باین کلام نماید اللهم انی ارید التمتع بالعمرة الی الحج علی
کتابک وسنة نبیک فان عرض لی شیء یحبسنی فحلنی حیث حبستنی و بعد از ان شروع نماید بمقدمات احرام مثل تطهیر بدن از اخباث و چرک و شارب و
ناخن گرفتن و نوره کشیدن بدن و بعد از ان غسل احرام نماید و نیت چنین کند که غسل احرام میکنم قربة الی الله تعالی بعد از ان غسل نماید و قبل از غسل
وضو بسازد و بعد از غسل دو جامه احرام بپوشد یکی را مثل لنگ در کمر و دیگری را مثل ردا بر دوش اندازد و هر گاه یک طرف ردا را از زیر بغل راست
بدوش چپ اندازد هم صحیح و طرف دیگر را از زیر بغل در آورده بدوش [illegible] اندازد هم جایز است و در وقت اراده پوشیدن دو جامه باین نحو نیت
نماید که من دو جامه احرام میپوشم در عمره تمتع واجب قربة الی الله بعد از ان سنت است که شش رکعت نماز احرام نماید در هر دو رکعت بیک سلام و اگر اقتصار
[بر] دو رکعت نماید عیب ندارد در رکعت اول بعد از حمد سوره قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی قل هو الله احد بخواند بعد از ان نیت احرام نماید باین نحو که محرم
میشوم در عمره تمتع که [illegible] در حج تمتع واجب قربة الی الله و [illegible] بعد از نیت احرام چنین نیت نماید که من اجتناب میکنم [illegible] عمره تمتع از صید بر نمودن و
دلالت بر ان نمودن و اشاره بان [illegible] و ذبح ان نمودن و [illegible] خوردن گوشت ان و جماع [illegible] و نظر بشهوت
بزن نمودن و بوسه [illegible] بشهوت و عقد نمودن و شاهد بر عقد شدن و وکیل [illegible] و سرمه سیاه [illegible] کشیدن و انگشتر [illegible]
نمودن بجهت زینت و کذب و فحش و افتخار نمودن و گفتن لا والله و بلی والله [illegible] استعمال عطر نمودن و بو [illegible] عطر [illegible]
طعام [illegible] مثل زعفران [illegible] و اخراج [illegible] از بدن [illegible] بو [illegible] یکی از [illegible]
[illegible] ناخن گرفتن و [illegible] و از پوشیدن جامه دوخته و کشیدن [illegible] و [illegible]
پوشیدن [illegible] کردن [illegible] و [illegible] [illegible]
اگر [illegible] و [illegible] و [illegible] و سلاح [illegible] قطع نمودن [illegible]
و [illegible] قربة الی الله [illegible] اجتناب [illegible] نماید [illegible]
[illegible] بعد از ان قربة الی الله تعالی عمره
نیت تلبیه نماید باین نحو که من تلبیه میکنم [illegible] احرام عمره تمتع قربة الی الله [illegible] لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک
والملک لا شریک لک لبیک و [illegible] حرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نداره **سؤال** [illegible] محرم شود بعمره تمتع واجب بعد از [illegible] و قبل از طواف حایض شد تکلیف [illegible]
حیض در اثنای طواف شد [illegible] **جواب** [illegible]
اعمال [illegible]
قبل از فراغ از طواف و سعی [illegible] صفا و مروه [illegible] وقوف بعرفات و مشعر [illegible]
[illegible]
[illegible] طواف و سعی ما بین الصفا والمروة
[illegible] وقوف عرفات [illegible] احرام [illegible]
حیض [illegible] وقوف بعرفات [illegible] حج تمتع [illegible] طواف [illegible]

[illegible] فعل ان است [illegible] و حج [illegible] وقوف بعرفات [illegible] مشعر [illegible] مناسک [illegible]
رمی جمره عقبه و قربان کردن و تقصیر کردن [illegible] طواف [illegible]
[illegible] طواف حج و صلوة طواف و سعی بین صفا و مروه و طواف نساء [illegible]
در شب یازدهم و دوازدهم [illegible] ایام تشریق [illegible] یازدهم و دوازدهم و سیزدهم [illegible] تاخیر [illegible] بعد از انقضاء
ایام تشریق [illegible] تاخیر طواف حج و سعی و طواف نساء در حج افراد و قران تا اخر ذی الحجه [illegible] جایز است [illegible]
[illegible]
[illegible] طواف و سعی بین الصفا والمروة و طواف
نساء و دو رکعت نماز [illegible] طواف [illegible] حج [illegible] افراد و قران تا اخر [illegible] ذی الحجة جایز است [illegible]
[illegible] قال فی [illegible] یوم النحر [illegible] المتمتع ان یوخر الزیارة
الطواف عن الیوم الثانی من النحر و یوم النحر افضل ولا باس للمفرد والقارن ان یوخرا ذلک وفی النهایة اذا فرغ من مناسکه بمنی فلیتوجه الی مکة ولیزر البیت یوم
النحر ولا یوخره الا لعذر فان اخره لعذر زار من الغد ولا یوخر اکثر من ذلک هذا اذا کان متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز له ان یوخر الی ای وقت
شاء وفی المبسوط اذا فرغ من مناسکه یوم النحر توجه الی مکة لزیارة البیت یوم النحر ولا یوخره فان اخره لعذر زار من الغد ولا یوخره اکثر من
ذلک اذا کان متمتعا فان کان مفردا او قارنا جاز ان یوخره الی ای وقت شاء والافضل التقدیم وفی الخلاف والافضل ان لا یطوف طواف الحج الا یوم
النحر ان کان متمتعا ولا یوخره عن ایام التشریق واما المفرد والقارن فیجوز لهما ان یوخرا الی ای وقت شاءا والافضل التعجیل [illegible]
[illegible] ولا یوخره [illegible] المتمتع و غیره [illegible]
[illegible] المتمتع [illegible]
لا یجب وفی الاقتصاد اذا فرغ من الحلق مضی من یومه الی مکة لزیارة البیت وطواف الحج فان لم یفعل [illegible] مع الاختیار وان
کان مفردا او قارنا جاز له تاخیره الی بعد انقضاء ایام التشریق [illegible] الطواف [illegible] الرابع عشر من ذی الحجة
بناء علی ان تعلیق الحکم بغایة یقتضی [illegible] فیما بعدها [illegible] ان الکلام انما هو فی [illegible] الطواف و تعلیق [illegible] انقضاء ایام
التشریق انما هو من جهة انقضاء [illegible] بذلک [illegible] الثالث عشر [illegible]
[illegible] ان تعلیق الحکم بغایة انما یقتضی [illegible] التعلیق [illegible]
لیس کما عرفته [illegible] وفی جمل العقود فاذا فرغ من ذلک مضی [illegible] الی مکة [illegible] البیت [illegible] الحج [illegible] اذا کان متمتعا فان کان
غیر متمتع جاز له تاخیره عن ذلک وفی الوسیلة فاذا فرغ المتمتع من المناسک توجه الی مکة لزیارة البیت ولم یوخر الی الغد لغیر عذر و غیر المتمتع یجوز
له التاخیر والتقدیم وفی المراسم ثم لیتوجه الی مکة ولیزر البیت ولا یوخر الزیارة من یوم النحر [illegible] الی الغد فلا حرج ولا یجوز للمتمتع ان
یوخر الزیارة والطواف عن ثانی النحر واما القارن والمفرد [illegible] عن الثانی فلا جناح وفی السرائر فاذا فرغ المتمتع من مناسکه یوم النحر بمنی
[illegible] رمی جمرة العقبة [illegible] والذبح والحلق او التقصیر [illegible] التخییر [illegible] کما ذکرناه ولا باس بتقدیم [illegible]
الترتیب فلیتوجه الی مکة یوم النحر لطواف الحج و سعیه [illegible] لا یوخره [illegible] البیت [illegible] طواف الحج [illegible]
اکثر من ذلک فان اخره فلا باس علیه [illegible] بالطواف والسعی طول ذی الحجة [illegible] من شهور الحج [illegible] ذلک [illegible] التاکید للمتمتع
ولا یجوز له تاخیره [illegible] المحرم [illegible] وفی الشرایع [illegible] یوم النحر [illegible] المضی الی مکة للطواف والسعی
لیومه فان اخره فمن غده [illegible] فی حق المتمتع فان اخره اثم [illegible] طوافه و سعیه و یجوز للقارن والمفرد تاخیر ذلک طول ذی الحجة علی
کراهیة وفی النافع ثم یمضی الی مکة للطواف والسعی لیومه او من الغد [illegible] المتمتع [illegible] و موسع للقارن والمفرد طول ذی الحجة

علی کراهیة و هذه العبارات و ما ضاهاها صریحة فی جواز التاخیر فی الطواف عن ایام التشریق للمفرد و المستند فی ذلک مضافا الی اطلاق الا[illegible]
الصحیح المروی فی الکافی عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام فی زیارة البیت یوم النحر قال زره فان شغلت فلا یضرک ان تزور البیت من الغد و لا
تؤخر ان تزور من یومک فانه یکره للمتمتع ان یؤخره و موسع للمفرد ان یؤخره و الصحیح المروی فی باب زیارة البیت من التهذیب عن معویة بن عمار ایضا
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئلته عن المتمتع متی یزور البیت قال یوم النحر او من الغد و لا یؤخر و المفرد و القارن لیسا بسواء موسع علیهما قال
فی التهذیب و یدل ایضا علی انه موسع للقارن و المفرد الی الیوم الثالث و اکثر من ذلک ما رواه الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن اسحق
بن عمار قال سئلت ابا ابرهیم علیه السلام عن زیارة البیت یؤخر الی الیوم الثالث قال تعجیلها احب الی و لیس به باس ان اخره انتهی و الحاصل ان جواز تاخیر
الطواف و تعین [illegible] الی آخر ذی الحجة [illegible] اشکال [illegible]
[illegible] حرکت می کند [illegible] بعد از آنکه از حیض پاک شد غسل می کند طواف [illegible] سعی ما بین صفا و مروه [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible] طواف [illegible] بعد از آن دو رکعت نماز طواف [illegible] مقام حضرت ابرهیم علیه السلام
[illegible] بعد از آن سعی ما بین صفا و مروه [illegible] بعد از آن تقصیر [illegible] بعد از آن اتیان بطواف نساء [illegible]
[illegible] حج تمتع [illegible] بعد از فراغ از نصف شوط طواف نساء دو رکعت نماز این طواف [illegible]
[illegible] مقام حضرت ابرهیم علیه السلام [illegible] عمره تمتع [illegible]
حیض قبل از اشتغال بطواف [illegible] بعد از اشتغال بطواف [illegible] یا بعد از فراغ از طواف و قبل از اتیان [illegible]
بوده باشد یا بعد از صلوة و قبل از سعی بوده باشد [illegible] تفصیل است [illegible]
حیض بعد از فراغ از طواف و صلوة بوده باشد دوم آنست که عروض حیض بعد از فراغ از طواف و قبل از اتیان برکعتین طواف بوده باشد [illegible]
[illegible] طواف عمره تمتع [illegible] اتیان بسعی ما بین صفا و مروه [illegible] تقصیر [illegible]
[illegible] بعد از آنکه از حیض پاک شد اتیان به دو رکعت نماز طواف می کند در مقام حضرت ابرهیم علیه السلام
بعد از تقصیر [illegible] عرفات و هکذا و المستند فیه الصحیح المروی فی الکافی عن ابی الصباح الکنانی قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة طافت
بالبیت فی حج او عمرة ثم حاضت قبل ان تصلی الرکعتین قال اذا طهرت فلتصل الرکعتین عند مقام ابرهیم علیه السلام و قد قضت طوافها و ما رواه فی [illegible]
عبد الله بن صالح عن ابی الحسن علیه السلام [illegible] المراة [illegible] الصفا و المروة [illegible] متعتها و الصحیح المروی [illegible] عن معویة
بن عمار قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة طافت بالبیت ثم حاضت قبل ان تسعی قال تسعی قال و سئلته عن امرأة سعت بین الصفا و المروة فحاضت
بینهما قال تتم سعیها صورت سیم آنست که [illegible] طواف حایض [illegible] بعد از تجاوز از نصف
مثل اینکه بعد از اتمام شوط رابع حایض شود دوم آنست که قبل از اتمام شوط رابع یا قبل از بلوغ به شوط رابع حایض شود در صورت اول [illegible] تمتع
[illegible] از حیض پاک [illegible] بعد از غسل
حیض از همان موضع از طواف [illegible] طواف را تمام می کند [illegible] بعد از اتمام چهار شوط از طواف [illegible] بعد از غسل اتیان [illegible] شوط
[illegible] اتمام آن طواف بعد از آن اتیان به دو رکعت صلوة طواف نماید در مقام حضرت ابرهیم علیه السلام [illegible] شوط خامس بوده
باشد مثل اینکه بنصف شوط خامس [illegible] حایض شد بعد از غسل [illegible] از طواف باقی مانده [illegible] صلوة طواف نماید
[illegible] تمتع [illegible] وقت احرام حج تمتع [illegible] حج تمتع [illegible] وقت مضیق بوده باشد مثل
اینکه عروض حیض در روز هشتم از شهر ذی الحجه بوده باشد [illegible] مسجد الحرام [illegible] احرام حج [illegible] بعد از [illegible] وقوف در عرفات
و وقوف در مشعر [illegible] بعد از پاک شدن و غسل حیض اتیان بطواف حج و بقیه از طواف عمره [illegible] مقام

از طواف [illegible]

در چه چیز است اول آنست که آیا لازم است تقدیم بقیه از طواف عمره بر طواف حج یا لازم است تقدیم طواف حج بر بقیه از طواف عمره یا فرق است
دو حیث که قایل شویم بتقدیم بقیه از طواف عمره بر طواف حج فقط یا بگوییم که تقدیم اعمال عمره در حج تمتع بر اعمال حج لازم بوده [illegible] اشتغال به
اعمال حج در اثنای طواف عمره با عدم ضرورت بوده [illegible] پس اشتغال به بقیه اعمال عمره مقدم بر بقیه اعمال حج لازم خواهد بود و دلیل
علیه الصحیح المروی فی الکافی عن محمد بن ابی عمیر عن حفص بن البختری عن العلاء بن صبیح و عبد الرحمن بن الحجاج و علی بن رئاب و عبد الله بن صالح کلهم
یروونه عن ابی عبد الله علیه السلام قال المراة المتمتعة اذا قدمت مکة ثم حاضت تقیم ما بینها و بین الترویة فان طهرت طافت بالبیت و سعت بین
الصفا و المروة و ان لم تطهر الی یوم الترویة اغتسلت و احتشت ثم سعت بین الصفا و المروة ثم خرجت الی منی فاذا قضت المناسک و زارت البیت
طافت بالبیت طوافا لعمرتها ثم طافت طوافا للحج ثم خرجت فسعت فاذا فعلت ذلک فقد احلت من کل شیء یحل منه المحرم الا فراش زوجها
فاذا طافت اسبوعا اخر حل لها فراش زوجها مدعی آنست که حکم مذکور که عبارت از ابقای ضعیف بوده باشد بر حج تمتع مشروط است به
صورتی که تمکن [illegible] از ادراک طواف در روز [illegible] یا از دهم بعبارة اخری مختص است بصورتی که معلوم باشد که ضعیف تا روز یازدهم از حیض
پاک نخواهد شد بنحوی که تمکن نخواهد بود بعد از پاک شدن از ادراک طواف در همان روز بنا بر این هرگاه مستحضر باشد که پاک نخواهد شد
تا روز چهاردهم مثل اینکه روز هشتم ذی الحجه حایض شد عادت مستمره او شش روز یا هفت روز بوده [illegible] پس در این صورت
لازم است که عدول کند از حج تمتع بحج افراد مثل سابق یا عالم است پس باقی بر حج تمتع خواهد بود اگر چه شخص [illegible] پاک نخواهد
شد حکم سابق که عدم جواز تاخیر طواف در حج تمتع مختص بغیر این صورت [illegible] مسئله محل اشکالات [illegible] اول استقصای کلمات
اصحاب خواهد بعد از آن تحقیق مسئله شروع [illegible] قال فی المقنعة اذا حاضت المراة و هی فی الطواف قطعت و انصرفت فان کان ما طافته
اکثر من النصف بنت علیه اذا طهرت و ان کان اقل استانفت و الحایض تقضی المناسک کلها الا الطواف بالبیت فانها لا تقربه حتی تطهر لان
الطواف حکم الصلوة و الصلوة موضوعة عن الحایض [illegible] و فی النهایة فان حاضت قبل الطواف
انتظرت ما بینها و بین الوقت الذی تخرج فیه الی عرفات فان طهرت طافت و سعت و ان لم تطهر فقد مضت متعتها و کانت حجة مفردة تقضی المناسک
کلها ثم تعتمر بعد ذلک عمرة مبتولة فان طافت بالبیت ثلثة اشواط ثم حاضت کان حکمها حکم من لم یطف و اذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت
قطعت الطواف و سعت بین الصفا و المروة و قصرت ثم احرمت بالحج و قد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک و طهرت تممت الطواف و ان کانت
قد طافت الطواف کله و لم یکن قد صلت الرکعتین عند المقام فلتخرج من المسجد و لتسع [illegible] بالحج و تقضی المناسک ثم تقضی الرکعتین
اذا طهرت و اذا طافت بالبیت و سعت بین الصفا و المروة و قصرت ثم احرمت بالحج و خافت ان یلحقها الحیض فیما بعد فلا یمکن من طواف الزیارة و طواف
النساء جاز ان تقدم بالطوافین معا و السعی بین الصفا و المروة ثم تخرج فتقضی المناسک کلها ثم ترجع الی منزلها فان کانت قد طافت طواف الزیارة و بقی
علیها طواف النساء فلا تخرج من مکة الا بعد ان تقضیه و ان کانت قد طافت منه اربعة اشواط و ارادت الخروج جاز لها ان تخرج و ان تتم الطواف و فی
المبسوط المتمتع اذا اهل بالحج لا یجوز ان یطوف و یسعی الا بعد ان یاتی منی و یقف بالموقفین الا ان یکون شیخا کبیرا لا یقدر علی الرجوع الی مکة او مریضا
او امرأة تخاف الحیض فیحول ذلک بینهم و بین الطواف فلا باس بهم ان یقدموا طواف الحج و السعی و اما المفرد و القارن فیجوز لهما ان یقدما الطواف قبل
ان یاتیا عرفات و اما طواف النساء فلا یجوز الا بعد الرجوع من منی مع الاختیار فان کان هناک ضرورة تمنعه من الرجوع الی مکة او امرأة تخاف الحیض
جاز لهما تقدیم النساء ثم یاتیان بالموقفین و منی و تقضیان المناسک و یذهبان حیث شاءا و فی المبسوط فان حاضت قبل الطواف انتظرت ما بینها
و بین الوقت الذی تخرج الی عرفات فان طهرت طافت و سعت و ان لم تطهر فقد مضت متعتها و یکون حجة مفردة تقضی المناسک کلها ثم تقضی العمرة بعد
ذلک مبتولة و ان طافت بالبیت ثلثة اشواط ثم حاضت کان حکمها حکم من لم یطف و اذا طافت اربعة اشواط ثم حاضت قطعت الطواف و سعت و
قصرت ثم احرمت بالحج و قد تمت متعتها فاذا فرغت من المناسک و طهرت تممت الطواف فان طافت الطواف کله و لم تصل عند المقام ثم حاضت
خرجت من المسجد و سعت و قصرت و احرمت بالحج و قضت المناسک کلها ثم قضت الرکعتین اذا طهرت و طافت البیت و سعت بین الصفا و المروة

وطهرت ثم احرمت بالحج وخافت ان يجيئها الحيض فيما بعد فلا تتمكن من الطواف للزيارة وطواف النساء جاز لها ان تقدم الطوافين معا والسعي ثم
تخرج فتقضي باقي المناسك وتمضي الى منزلها فان كانت طافت طواف الزيارة وبقي عليها طواف النساء فلتخرج مع كره الا بعد ان تقضيه وان كانت
طافت من طواف النساء اربعة اشواط وارادت الخروج جاز لها الخروج وان لم تتم الطواف وفي الاقتصاد اذا حاضت وقت الاحرام فعلت ما يفعله المحرم ويؤخر
الصلوة والغسل ومتى حاضت قبل طواف العمرة وفاتها ذلك بطلت متعتها وجعلتها حجة مفردة وتقضي العمرة فيما بعد فان حاضت في خلال
الطواف وكانت اربعة اشواط تركت بقية الطواف وقضتها بعد ذلك وتسعى وتقصر وقد تمت متعتها وان كانت ثلثة اشواط او اقل فقد بطلت متعتها
تجعلها حجة مفردة ومتى خافت من الحيض عند عودها جاز لها تقديم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج الى عرفات وفي الجمل والعقود فان حاضت وقت
الاحرام فعلت ما يفعله المحرم ويؤخر الصلوة فان حاضت قبل ان تطوف طواف العمرة وفاتها جعلت حجها مفردة وتقضي العمرة بعد ذلك وتسعى وتقصر
وتم متعتها وان كان اقل من ذلك جعلت حجتها مفردة فاذا خافت من الحيض جاز لها تقديم طواف الحج وطواف النساء قبل الخروج الى عرفات وفي الكافي
فاذا حاضت المتمتعة قبل ان تفرغ من اعمال العمرة جعلتها حجة مفردة وقال الفقهاء باسرهم يحتاج الى تجديد الاحرام ولنا اجماع الفرقة واخبارهم
وفي الوسيلة والحايض يصح احرامها دون صلوتها فان تركت لظنها انها لا يصح منها وجاوزت الميقات فان امكنها الرجوع اليه رجعت واحرمت
منها فان لم يمكنها احرمت من موضعها فاذا دخلت مكة ولم يمكنها الخروج الى خارج الحرم رجعت واحرمت منه فان لم يمكنها احرمت فان كانت طاهرا
طافت وسعت وقصرت واحلت فاذا كان يوم التروية احرمت بالحج وقضت مناسكها على ما ذكرناه فان حاضت خلال الطواف وقد
طافت اربعة اشواط او اكثر قطعته وبنت عليه وخرجت من المسجد وسعت وقصرت واحلت واحرمت بالحج يوم التروية وخرجت الى منى وعرفات فاذا
رجعت الى مكة قضت المناسك ثم قضت مناسك الحج ثم اتمت الطواف وسعت وركعتين وان حاضت قبل ان تطوف اربعة اشواط بطلت متعتها
ولزمها الاقامة على احرامها للخروج الى منى وعرفات والمشعر وقد صارت حجتها مفردة فاذا فرغت منها قضت العمرة مبتولة وان دخلت مكة حايضا فحكمها
حكم من حاضت قبل ان تطوف اربعة اشواط فان لم تحض واتمت العمرة واحرمت يوم التروية بالحج وخافت الحيض جاز لها تقديم الطوافين طواف الحج و
طواف النساء والسعي فان حاضت في طواف النساء وقد طافت اربعة اشواط لم يجز لها الرجوع حتى تطوف وفي الوسيلة ايضا العمرة على ضربين مرتبطة
بالحج وغير مرتبطة فالمرتبطة على ضربين لما تقدمت عليه او تأخرت عنه فالمتقدمة هي العمرة المتمتع بها الى الحج والمتأخرة هي عمرة القران والافراد فان تمتع بها الى الحج
اما المعتمر في اشهر الحج او في غيرها فالاول لا يصح له الا ان يجعلها مفردة لو نوى ذلك وان لم ينو التمتع جاز والثاني لا يصح واذا اعتمر عمرة القران ان
شاء احرم بعد انقضاء ايام التشريق وان شاء اخر الى استقبال المحرم فاذا اراد ها خرج الى التنعيم واحرم منها وشرطها على ما ذكرناه في الحج ومن اعتمر
الحج ولبى فاذا دخل الحرم قطع التلبية وطاف طواف النساء فان كان الحج واجبا او نفلا كانت العمرة كذلك سؤال هرگاه كسى رمى بعضى جمرات را فراموش
كرده تا ايام ترتيب لازم است يا آن فراموش شده را بعمل آورد واگر يكروز را فراموش كرده بترتيب لازم نيست قضا كند يا نه جواب ظاهر اينست كه اعادهٔ
ترتيب لازم باشد يعنى هرگاه در جمرهٔ اولى را فراموش كرده در هر سه جمره لازم است وهرگاه در جمرهٔ ثانيه فراموش كرده باشد در جمره ثانيه وثالثه
بايد وكسى هرگاه روز يازدهم مثلا رمى هر سه جمره را فراموش كرده باشد در روز دوازدهم اول قضاى روز يازدهم را بعمل آورد بعد از آن رمى جمرات بقصد
روز دوازدهم بعمل آورد سؤال در قتل مار وعقرب وافعى وموش وكيك كفاره هست يا نه در صورتى كه كشتن [illegible] جواب قتل
مار وعقرب وموش در حق محرم جايز است كفاره ندارد [illegible] اشكالى در جواز قتل آنها نيست در صورت خوف از آنها در صورت عدم
خوف احوط اجتناب است در حديث معتبر كالصحيح وارد است كلما خاف المحرم على نفسه من السباع والحيات وغيرها فليقتله فان لم يردك فلا ترده
وفي الصحيح اذا احرمت فاتق قتل الدواب كلها الا الافعى والعقرب والفارة واما كشتن كيك [illegible] اينست كه كفاره در آن نيست لكن حكم بجواز آن
نميتوان نمود لكن احتياط مقتضى اجتناب از آن است واما شپش كفاره اش يك كف از طعام است ظاهر اينست از قتل زنبور هم ضمان باشد كما في
الصحيح عن يحيى الازرق قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن محرم قتل زنبورا فقال ان كان خطأ فليس عليه شيء قلت لا بل متعمدا قال
يطعم شيئا من الطعام ودر قتل ملخ بسيار كفاره آن يك گوسفند است واما هرگاه ملخ بسيار باشد بحدى كه احتراز از آن نتوان نمود در اين صورت كفاره [illegible]

بوده اما قتل پشه پس [illegible] جواز آنست روى زرارة عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن المحرم يقتل البقة والبرغوث اذا آذاه قال
نعم لكن چون مرحوم شيخ در كتاب تهذيب حكم بعدم جواز فرموده اجتناب نمودن اسلم خواهد بود سؤال كفاره احرام عمره در مكه واجب
است بعمل آورد يا بمنا است وهمچنين كفاره احرام حج را در منى واجبست بعمل آورد يا بمنا است در هر جا بخواهد جواب هرگاه موجب
كفاره در حالتى كه احرام عمره بوده باشد بعمل آورده باشد لازم است كفاره را در مكه معظمه بعمل آورد واگر موجب كفاره در حالتى كه محرم بحج
بوده باشد بعمل آورده باشد لازم است كفاره را در منى بعمل آورده باشد سؤال هرگاه نايب [illegible] فوت شود [illegible] واجب است
[illegible] تا سال [illegible] حج كند [illegible] جواب اجاره از عقود لازمه است عمل بمقتضاى
[illegible] در صورتى كه مدت اجاره دو سال باشد لازم است اعمال حج را در اين دو سال بعمل آورد تأخير از دو سال با عدم عذر جايز نيست سؤال
[illegible] تمتعا تا اعمال حج را بعمل آورد مى تواند [illegible] بوده يا نه جواب احتياط در اين مقتضى اينست قبل از اتيان باعمال
حج از مكه بيرون نرود مگر در صورت ضرورت [illegible] شهر كه محرم شده [illegible] تمتع يا اگر محرم شود [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] از آنجا وقت وقوف بعرفات [illegible] سؤال هرگاه كسى در حال احرام صيد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] كفاره [illegible]
[illegible] سؤال در حال احرام [illegible] كفاره [illegible] دارد يا نه كفاره [illegible]
[illegible] جواب كفاره [illegible]
[illegible] لازم است [illegible]
[illegible] كفاره [illegible]
پس احتياط رعايت آنست [illegible] نميتوان نمود سؤال هرگاه كسى [illegible]
[illegible] جواب ظاهر اينست [illegible] اعمال حج را بعمل [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه محرم [illegible]
[illegible] جواب [illegible] كفاره [illegible]
سؤال هرگاه محرم [illegible] جواب [illegible]
[illegible] قدرت بلعدم قدرت تكليف [illegible] ساقط است [illegible]
[illegible] ساقط است [illegible] سؤال هرگاه كسى [illegible] جمرات
[illegible] فراموش كند [illegible] جواب اگر رمى جمرات [illegible]
[illegible] ايام تشريق است فراموش كرده [illegible] قضا [illegible] جمرات [illegible]
جمرات [illegible] روز [illegible] ايام تشريق است [illegible]
[illegible] قضا بعمل آورد [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه كسى [illegible] طواف [illegible]
[illegible] جواب در صورتى كه [illegible] طواف [illegible]
[illegible] طواف [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه
[illegible] يك گوسفند [illegible] كفاره [illegible] جواب در صورتى كه [illegible]

نشود و متمکن از ثمن و قیمت آن باشد قیمت را [illegible] از اهالی مکه کو سفند خریده در تمام ماه ذی الحجه کشته و اگر در ذی الحجه از سال ممکن
نشود تا ماه ذی الحجه سال آینده صبر نماید و اگر متمکن از ثمن نباشد [illegible] بصوم سه روز در حج و هفت روزه در غیر مکه
سؤال هرگاه کسی محرم فوت شد آیا لازم است که او را [illegible] تا آن که محل شود یا [illegible] فوت شده [illegible] و بعد از فوت
هدی لازم است جواب کسی که [illegible] فوت شد لازم است اتیان بعمره مفرده نماید تا محل شود [illegible] در این حال که [illegible] فوت شد
نیت احرام بعمره نموده [illegible] اعمال عمره مفرده را اتمام نماید بعد از آن [illegible] در حال احرام [illegible] مستحب [illegible] مخصوص است که ایام تشریق
در منی توقف نموده بعد از آن اتیان بعمره نماید سؤال هرگاه کسی اجتناب نکرد در حال احرام از [illegible] لازم است که شب سیزدهم
بماند در منی یا نه [illegible] اجتناب نکرده [illegible] جواب هرگاه در حال احرام اجتناب از صید و زن نموده باشد جایز است [illegible]
[illegible] در منی [illegible] بلکه [illegible]
نیست بلکه لازم است که شب سیزدهم [illegible] در منی توقف نموده باشد [illegible] اجتناب از صید [illegible]
نکرده باشد [illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible]
[illegible] جواب اگر [illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible]
[illegible] جواب اگر اجتناب از صید و زن در حال احرام کرده [illegible]
کرده باشد [illegible] در حال احرام از صید و زن نموده باشد [illegible] کفاره
آن [illegible] است سؤال زید پول [illegible] قرض کرده [illegible] در احرام [illegible]
خرج نماید [illegible] احرام [illegible]
در احرام [illegible]
می‌شود [illegible] جواب [illegible]
زید [illegible]
زید [illegible] یکی از مواقیت بهمان شخص تسلیم نموده باشد [illegible]
پول که قبل از وصول بمواقیت [illegible] تعیین نموده [illegible]
[illegible] لازم است [illegible] یکی از مواقیت بمقتضای
قرار داد و تسلیم آن شخص معهود نموده تا بری
الذمه شود و هو
العالم

کتاب الجهاد

سؤال هرگاه کسی [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سؤال [illegible]
[illegible] غیر مطیع الاسلام [illegible]

[illegible]

می‌شود یا نه جواب اما در خصوص اموال [illegible] زنان [illegible] نیست و لکن [illegible] زنان و اطفال ایشان جایز است [illegible]
و اطفال کفار خواه بطریق [illegible] باشد و خواه بطریق [illegible] بیع [illegible] از کفار [illegible]
[illegible] مشتری مالک می‌شود [illegible] جایز است [illegible] زنان نصاری [illegible]
که غیر مطیع الاسلام بوده باشند [illegible] که مسلم [illegible] مالک می‌شود سؤال سارق [illegible] جواب
[illegible] جایز است [illegible]
[illegible]

کتاب الکفارات

سؤال [illegible] صوم کفاره [illegible] سال [illegible] جایز است یا نه [illegible] کفاره ماه
مبارک رمضان [illegible] صوم شهرین [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
کفاره که [illegible] لازم است [illegible]
[illegible]
قال [illegible] من وجب علیه صیام شهرین متتابعین فی افطار یوم من شهر رمضان او قتل خطا او کفارة ظهار [illegible]
بالصیام [illegible] قبل ان یکمل صیام شهرین [illegible]
[illegible]
رعایت تتابع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سؤال هرگاه [illegible]
کفاره ماه مبارک رمضان [illegible] اطعام شصت مسکین [illegible] شصت مسکین
غیر سید باشند یا اگر سید باشند [illegible] جواب [illegible] سادات [illegible]

شهر [illegible]

مگر اختصاص ایشان پی اشکال است و هم چنین در حقی که حصول کفایت موثر بوده و لیکن ایشان نکند هر چند ممکن از غیر سادات بوده باشد اما در غیر
این دو صورت پس خالی از اشکال نیست لکن جواز باز شاید از بعض اصحاب بوده باشد هر چند اجتناب اوفق با احتیاط و اقرب بسبیل نجات است سؤال
هرگاه بر ذمه شخصی قضا و کفاره ماه مبارک لازم آید و مراد از خصال کفارات مقرره قادر نبوده باشد بجهت فقر و خصوص عتق رقبه و اطعام
شصت مسکین و بجهت مرض یا ضعف و هرم صوم شهرین متتابعین حکم این شخص در این مطلب چه خواهد بود جواب در صورتی که متمکن از اداء خصال
از کفارات ثلث نبوده باشد ظاهر حصول امتثال است بتصدق بقدر امکان لکن احوط انضمام صیام ثمانیة عشر یوم است بآن و اگر متمکن نباشد اگر
متمکن در تصدق بهیچ وجه نبوده باشد استغفار نماید سؤال آیا تواند کسی که کفاره شش روز ماه مبارک رمضان در ذمه او بوده باشد شصت
مسکین را پیدا کند و هر یک را کفاره شش روز بدهد یعنی بعد اقل واجب کفاره و چه قدر گندم است و آیا نان خورش دادن هم واجب است یا نه و بر تقدیر
لزوم چه قدر است باید بدهد جواب سؤال مشتمل بر چند چیز است اول آنکه هر مسکین را [illegible] از کفاره یک [illegible]
ایست که می تواند و ثانی آنکه اقل واجب چه قدر است ظاهر اینست که اکتفا در کفاره هر روز بمقدار که عبارت از چهار یک تبریزیست می تواند نمود [illegible]
[illegible] در صورت مسطوره بهر مسکین هر چند یک مد باشد تسلیم نماید امتثال حاصل میشود انشاء الله تعالی و ثالث آنکه دادن نان خورش
واجب نیست بلکه ظاهر اینست عدم وجوب است لکن احتیاط با امکان مرغوبست سؤال زن مبتداه خون دید که بودن آن بصفت حیض و
عدم آن هر دو محتمل معلوم نیست و بعد از چهار روز منقطع شده غسل کرد و در روز پنجم یا ششم با او مواقعه نمود و بعد از مواقعه خون ظاهر شده تا روز هفتم
خون دید و بعد منقطع شد غسل کرد و در روز هشتم ثانیا او مواقعه نمود و بعد از آن نیز خون دید یک روز و لکن مجموع ده روز بود آیا در صورت مذکوره کفاره
بر زوج واجب است یا نه و در صورت وجوب چه قدر نصف دینار یا ربع دینار طلای مسکوک می باشد هرگاه قیمتا از نقره مسکوک یا پول سیاه بدهد جایز است
و مصرف کفاره ایشان فقرا یا اینکه آیا عدالت کسی که آن شرط است یا نه و اسم صغیر هم جایز است دادن جواب در صورت مذکوره وطی دویم [illegible]
حیض بوده است بلکه وطی اول در وسط حیض بوده است و وطی ثانی در آخر حیض شده لکن ظاهر اینست که لزوم کفاره بصحت ثابت نبوده باشد نقل
بجهل بموضوع و ظاهر اینست وجوب کفاره در صورت جهل بموضوع است سؤال هرگاه در ماه رمضان بفعل حرامی روزه ضایع شده باشد کفاره
چه خواهد بود جواب مسئله محل خلاف است ظاهر اینست که کفاره جمع است یعنی عتق رقبه و صیام شهرین متتابعین و اطعام شصت مسکین و این قول
مختار جمعی از فحول فقهاء است مثل شیخ صدوق در فقیه و شیخ طوسی در تهذیب و استبصار و مرحوم علامه در کتاب صوم و کتاب کفارات از قواعد
و هم چنین در کفارات تحریر و مرحوم شهید در دروس و لمعه و شهید ثانی در مسالک و روضه و غیرهم و مستند ایشان حدیث حسن است که شیخ
صدوق در عیون اخبار الرضا روایت نموده عن عبد الواحد بن عبدوس عن علی بن محمد بن قتیبة عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح الهروی قال
قلت للرضا علیه السلام یا ابن رسول الله قد روی عن آبائك فیمن جامع فی شهر رمضان او افطر فیه ثلث کفارات وروی عنهم ایضا کفارة واحدة فبای الحدیثین
ناخذ قال بهما جمیعا متی جامع الرجل حراما او افطر علی حرام فی شهر رمضان فعلیه ثلث کفارات عتق رقبة وصیام شهرین متتابعین واطعام ستین مسکینا
وقضاء ذلك الیوم وان کان نکح حلالا او افطر علی حلال فعلیه کفارة واحدة سؤال کسی که بر او قضا و بعضی از ایام ماه مبارک رمضان یا صوم کفاره [illegible]
روزه [illegible] باشد [illegible] ماه رمضان ثانی [illegible] قضا [illegible] ایام آن [illegible]
چه کند و تقدیم قضا بر کفاره یا جواز تقدیم قضا یا کفاره یا تقدیم کفاره بر قضا واجب بود و عدم آن و کیفیت نیت در اداء [illegible] بیان فرمایند
و اگر کفاره جمع باشد و از بعض خصلات عاجز شده باقی واجب است یا نه جواب اگر از قضاء ماه مبارک تاخیر شد تا سال دیگر باز آید هر روز
یک مد است و علماء شاه که عبارت از یکصد و شصت مثقال صیرفی است بمقدار شش مثقال صیرفی و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال صیرفی علاوه
از یک [illegible] اگر باز [illegible] من شاهی بدهد [illegible] علاوه از واجب [illegible] و احتیاط [illegible] و ظاهر اینست
یک مسکین یک کفاره لازم نباشد [illegible] هرگاه تاخیر [illegible] قضاء رمضان [illegible] باشد تا سه سال ظاهر اینست اکتفا [illegible] بیک مد می توان نمود [illegible]
[illegible] و اما تقدیم قضا بر کفاره و تاخیر قضا ظاهر اینست هر دو جایز بوده باشد لکن احتیاط در [illegible] قضا است [illegible] کفاره مستلزم تاخیر

قضا شود

قضا شود تا سال دیگر اگر اینوقت مدتی است که تقدیم قضا متعین بوده باشد مجملا مسئله مذکوره چند صورت می شود اول اگر تقدیم کفاره سال
است بر قضای همان سال و ثانیه تقدیم کفاره سال ثانی است بر قضای سال سابق و ثالثه تقدیم قضای سال ثانیست بر کفاره سال اول ظاهر
اینست هیچ ایها محذوری نبوده باشد [illegible] و ابهام در صورتیست که اختیار صوم در کفاره نموده باشد و اما غیر صوم مثل اطعام و عتق
رقبه پس شکی در جواز آنها بر قضا نمی باشد اگر چه کفاره از سال ثانی بوده باشد اما فوریت اما در قضا اگر چه محل خلاف است لکن ظاهر اینست که فوری
واجب نبوده باشد هر وقت که خواهد بجا آورد مگر در صورتی که ظن شود که با تاخیر متمکن نخواهد شد بجهت بعضی عوارض در این صورت تاخیر
نمی توان نمود اگر تاخیر نمود تا وقت تنگ شود در آن وقت واجب است [illegible]
[illegible] کفاره اگر چه مستند علام تاخیر تا سال دیگر معلوم نیست لکن [illegible] مسارعت و مبادرت مستحب است خصوص [illegible]
که تاخیر [illegible] کفاره [illegible] صورت [illegible] مطلق کفاره [illegible]
لکن در [illegible] که کفاره که موجب آن معصیت بوده باشد مگر کفاره در [illegible] معصیت [illegible] لازم
بوده باشد سؤال هرگاه کسی قضای روزه ماه مبارک [illegible] تا ماه مبارک دیگر [illegible] کفاره [illegible] بسال [illegible]
[illegible] واجب میشود یا نه [illegible] جواب
کفاره [illegible] قضای ماه مبارک رمضان یک مد از گندم است و مقدار یک مد [illegible] شاهی است [illegible] مثقال [illegible]
صیرفی و سه ثمن مثقال صیرفی و نصف ثمن مثقال صیرفی [illegible] مثقال صیرفی [illegible] شش مثقال
و نصف مثقال [illegible] هرگاه [illegible] کفاره [illegible] واجب [illegible]
[illegible] مثقال و سه ثمن مثقال و نصف ثمن مثقال لکن احتیاط اینست [illegible] مثقال [illegible]
مثقال [illegible] از یکصد [illegible] و اما اگر کفاره [illegible] سال [illegible]
[illegible] لکن احتیاط مقتضی رعایت اینست [illegible] کفاره مخالفت صوم [illegible] ماه مبارک رمضان است
که [illegible] است که عتق [illegible] یا صیام دو ماه متوالی یا اطعام شصت مسکین بوده باشد و این کفاره لازم است [illegible] بوده باشد

که کفاره مخالفت در صوم نذر و این بود و اما عهد قلبی یعنی که کسی بقلب خود عهد نمود با خالق عالم

که چنین کار نکند یا بکند لکن تلفظ بصیغه ننموده اگر چه این عهد یا نذر که در مخالفت

آن کفاره لازم بوده باشد نیست لکن چون بنده ذلیل با خالق

عظیم جلیل خود چنین قرار داده مخالفت ننماید

با عدم حرج خارجی مناسب

باید که نیست

٢

کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر سؤال شخصی عیال داره و ایشان را هر چند بامور دین موعظه نمیشنوند چه باید کرد جواب
از باب امر بمعروف لازم است ایشان را بامور دین وادار و اول بنصیحت و تهدید و تخویف از عقوبات الهی جل شانه اگر ثمر نبخشید بکلم خلق و شدت
سؤال امر بمعروف و نهی از منکر در چه مقام است جواب هر کس دانست فلان امر منکر و حرام است و قدرت بر منع آن دارد شرط باشد لازم است
منع نماید سؤال هرگاه طفل غیر ممیز مس کتاب قرآن نماید منع آن بر کسی که مطلع شود واجب است یا نه جواب بر ولی واجب است منع و بر
دیگران [illegible] سؤال هرگاه جماعتی در چهار خانه مسلمانی از نواحی مسجد نایند و لیلا و نهارا بجهت [illegible] در معبد خود
اوقات مسلمانان که در چهارخانه مسجد بوده باشند تضییع نمایند در شب خواب [illegible] ایشان قطع نمایند [illegible] اطفال [illegible] مسلمانان

اگر بگیرند یا مسلمانان را میرسد که نگذارند و منع نمایند که این طریق بنا نمایند یا هو طریق رفتار نمایند منع نمایند جواب هرگاه بروایت صحیح از کاشف اسرار
و دقایق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت [illegible] مسجد [illegible] مکان ان بنا مسجد کرده باشد جمیع اهل اسلام جایز
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب [illegible] باشد جایز نیست
تا طرف مسلمانان منع آن میتوانند نمود

وهو العالم

کتاب التجارة سوال بیان فرمایند حکم این مسئله شرعیه را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]

[illegible] سوال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سوال [illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible] سوال [illegible] جواب [illegible]

رد نماید و اگر قیمتی بوده باشد و عین موجود نبوده باشد همان را رد می نماید و اگر ممکن از رد عین نبوده باشد قیمت او را اظهر این است که لازم در رد
قیمت قیمت آن است حین المطالبه **سؤال** زید با عمرو معامله کرده است بثمن رایج و عمرو مشتری [illegible] که ثمن رایج راس موعد [illegible]
می باشم و زید مدعی است که من مستحق ثمن رایج حین العقد می باشم آیا ادعای عمرو مسموع می باشد یا نه و دیگر در صورتی که ثمن رایج حین العقد
دو ثمن باشد آیا عمرو مخیر است در اینکه هر یک از دو ثمن را خواسته باشد بدهد [illegible] یا باید تنصیف نماید دو ثمن را یا زید مخیر است [illegible]
است که دو ثمن حین العقد حالا که راس موعد است اختلاف بهم رسانیده است آیا مشتری مخیر است که هر یک خواهد بدهد یا باید تنصیف نماید
جواب معتبر رایج ثمن حین العقد است پس هر گاه ثمن در راس موعد اختلاف بهم رسانیده باشد با ثمن حین العقد خواه بزیادتی یا بنقصان
لازم است که از آنچه معین بود حین العقد [illegible] بایع مطالبه علاوه بر آن در صورت زیادتی نتواند و مشتری [illegible] اقل در صورت
نقصان [illegible] نخواهد بود الا برضای طرفین و اما [illegible] اقل شود که ثمن حین العقد مختلف بوده تعیین بعض ثمن از آن [illegible]
نیز لازم است حین العقد تعیین شود که ثمن اشرفی است یا روپیه یا بعضی از اول و بعضی از ثانی در صورت عدم تعیین بیع صحیح نخواهد بود **سؤال**
شخص ظالم مسلط [illegible] زید بعنوان حق و حساب بخواهد از زید [illegible] کمال تعلل و مسامحه [illegible] شخص ظالم زید را [illegible]
محبوس نماید تا چند یوم متوالی [illegible] زید [illegible] وصول نشود بعد از آن یک نفر از قبل [illegible]
و اجازه زید ملک زید را بعمرو [illegible] و ثمن او را گرفته تسلیم ظالم می نماید در صورت مفروض [illegible] ملک بدون اذن و اجازه و امضای [illegible]
در صورت [illegible] که اجرت المثل زمان تصرف [illegible] از عمرو بگیرد یا نه در صورت فساد بیع [illegible] بکدام یک رجوع نماید
جواب این شخص که مدعی است که من ملک زید را با عدم اذن و امضای او [illegible] فساد عقد است ولی ادعا او مسموع نیست باید ثابت
نماید بعد از ثبوت مشخص است که بیع فاسد است و مالک مطالبه اجرت المثل ایام تصرف می تواند نمود و مشتری با جهل بحقیقت حال مطالبه
اجرت المثل و مثل ثمن را از بایع می تواند نمود و اما با علم بحقیقت حال که بایع مالک مبیع نیست و ماذون نیز از قبل مالک نبوده [illegible]
صورتی که عالم بود که این ثمن را بایع بظالم خواهد داد مشکل است **سؤال** زید باغی را بیع خیاری بعمرو [illegible] بعد از
چند [illegible] زید [illegible] بوده است [illegible] بمبلغی بعمرو که مشتری اول است [illegible] زید [illegible]
حالا [illegible] که این باغ [illegible] بیع خیار [illegible] ملک من است [illegible] باغ را [illegible] قیمت [illegible]
و قدر [illegible] شده است و زید [illegible] شده است که خیار [illegible] حال زید فوت
شده ورثه زید [illegible] **جواب** بفرض ثبوت مضمون مسطور باغ مال عمرو است مادام فسخ از عمرو واقع نشده است تصرف غیر در آن با
عدم اذن عمرو جایز نیست و باغ مزبور [illegible] لازم است [illegible] یا [illegible]
سؤال شخصی که [illegible] **جواب** نماء حاصل از
ملک مال مالک است **سؤال** هرگاه زید ملکی [illegible] معین [illegible] عمرو [illegible] وکیل [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] از وکیل [illegible] اقرار است
[illegible] ملک [illegible] وکالت وکیل را ثابت نماید و با عدم [illegible]
اثبات [illegible] **سؤال** [illegible] دانگ [illegible] ملک معین [illegible]
با [illegible] دانگ [illegible] مال [illegible] دانگ [illegible]
دانگ [illegible] زوجه [illegible] بکدام یک [illegible] این شخص
[illegible] **جواب** اگر [illegible]
[illegible] دانگ [illegible] مشتری [illegible]

بکوانده

یک دانگ را از دو دانگ مشتری یک دانگ و نیم خواهد بود و آن مشتری بسبب نیم دانگ باقی مختار بر فسخ مبایعه می باشد نظر بتبعیض صفقه و اگر مبایعه یک
دانگ و نیم شایع سابق بوده باشد آن بیع نسبت به نیم دانگ از یک دانگ و نیم باطل خواهد بود و اگر مشتری یک دانگ و نیم [illegible] یک دانگ بیع
را مضی نموده [illegible] یک دانگ مسلط [illegible] لکن مطالبه نیم دانگ از این یک دانگ و نیم دانگ [illegible] می تواند نمود **سؤال**
هرگاه شخصی [illegible] یکسال [illegible] مبلغ [illegible] شرط بیع [illegible] صحیح است یا نه و بر
فرض عدم صحت بیع شرط [illegible] قیمت [illegible] معامله [illegible] هذا [illegible]
[illegible] یکسال [illegible] در این صورت [illegible] بایع [illegible] **جواب** ظاهر این است که [illegible]
کرد [illegible] که فلان ملک را بشما [illegible] بمبلغ ده تومان [illegible] لازم است که بعد از یکسال بشما داده باشم و در ضمن آن عقد
شرط نماید که اگر تا یکسال کل این وجه را بشما داده باشم مختار و مسلط بر فسخ مبایعه بوده باشم و الا بیع لازم و خیار ساقط بوده باشد **سؤال** هرگاه
زید از عمرو ملکی را بمبلغ سی صد تومان [illegible] و بعد [illegible] و بجهت [illegible]
ملک مزبور [illegible] تومان [illegible] مشتری [illegible] در این صورت [illegible]
مبلغ [illegible] تومان [illegible] صحیح است یا باطل **جواب** حکم بطلان [illegible]
[illegible] مشتری [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه زید ملکی [illegible] تومان [illegible]
[illegible] مشتری [illegible]
از انقضای یکسال [illegible] بیع [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] تواند [illegible]
[illegible] **جواب** ثبوت خیار غبن [illegible] مشتری موقوف [illegible] مشتری ثابت [illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible] واقع شده است [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] حاکم شرع [illegible] جامع الشرایط ثابت [illegible] العقد [illegible]
[illegible] مشتری [illegible]
[illegible] خیار غبن [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه بایع بیع
[illegible] مشتری [illegible]
[illegible] مشتری [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** هرگاه عقد واقع شده [illegible]
[illegible] مالک [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible] دانگ [illegible] بیع خیار [illegible]
[illegible] دانگ [illegible] بیع [illegible] دانگ [illegible] شرط [illegible]
[illegible] **جواب** اگر فسخ مبایعه [illegible] دانگ [illegible]
[illegible] دانگ باغ [illegible] دانگ [illegible] بایع [illegible] مشتری [illegible]

بعکس [illegible] بیع قطعی [illegible] باشد عقد سابق [illegible]

[illegible] سؤال [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible]

نقل

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

نسیرا او النقد مثل ما فیهما من الفضة ویکون ما یبقی من ثمن السیف والنصل انتهی کلامه [illegible] من هذا الکلام [illegible] علی المرام کما لا یخفی علی اولی النهی والافهام
قال فی السرائر والسیف المحلاة والمرکب المحلاة بالذهب والفضة فان کانت محلاة بالفضة وعلم مقدار ما فیهما جاز بیعهما بالذهب والفضة
نقدا ولا یجوز نسیئة فان بیع بالفضة فیکون ثمن السیف اکثر مما فیه من الفضة جاز وان کان اقل مما فیه او مثل ما فیه لم یجز بیع ذلک لان [illegible]
السیف والسرج او یشتریهما اعنی السیف والسرج نسیئة فی غیره بمثل الفضة والذهب **سؤال** هرگاه زید و عمرو در مجلسی گفتگو و بحث در باب
ابریشم در ترقی و تنزل آن اختلاف نمایند زید مقدار ابریشم بیع سلف بعمرو [illegible] اتفاقا [illegible] نرخ ابریشم ترقی نماید [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] معامله [illegible] در معامله شرط [illegible] نظر باختلاف
در اصل بیع مجهول و نامشخص است ایا در هیچ صورت بیع صحیح است یا فاسد **جواب** چونکه معلوم است که معامله فیما بین طرفین بیع سلف
بوده و معتبر در بیع سلفیات که مشتری در مجلس مبایعه تسلیم ثمن نماید ببایع [illegible] تسلیم ثمن نشده بنابراین بی اشکال معامله
باطل خواهد بود [illegible] معتبر در بیع سلفیات که قبض ثمن [illegible] بشود یا اگر بایع [illegible] مشتری بوده باشد بعد از تحقق عقد ثمن را [illegible]
[illegible] محسوب نماید [illegible] واقع نشده باشد [illegible] اشکال معامله باطل است [illegible] مشتری تسلط دارد [illegible] بیع
نماید [illegible] سلفیات که [illegible] ثمن نموده باشد [illegible] طرفین قرار داده باشند [illegible]
تسلیم مبیع نمود مشتری نیز در اینوقت تسلیم ثمن نماید در اینوقت اگرچه مبایعه بطریق سلف که مذکور در سؤال است شده لکن باز مبایعه
باطل است نظر باینکه ثمن [illegible] موصل خواهد بود و این نیز باطل است [illegible] بطلان این [illegible] کرده اند پس
مبایعه که صحیح است سه قسم است اول آنست که ثمن [illegible] و مثمن مؤجل بوده باشد [illegible] دویم آنست که ثمن [illegible]
و ثمن مؤجل [illegible] ابریشم که [illegible] مبلغ [illegible] قرار [illegible] که ثمن را بعد از انقضا
دو ماه [illegible] صحیح است [illegible] این بیع [illegible] سیم عکس [illegible] ثمن معجل است و ثمن مؤجل [illegible] بیع سلف
[illegible] اشکال معتبر در این قسم آنست که ثمن [illegible] عقد مبایعه [illegible] تسلیم بایع نمایند اگر چنین بوده باشد این بیع صحیح است
و اگر تسلیم ثمن نموده باشند بی اشکال باطل است **سؤال** هرگاه [illegible] مبلغ [illegible] حاضر باشد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] باشد [illegible] من [illegible]
[illegible] **جواب** اگر [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] لازم نیست [illegible] تعیین [illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] سلف [illegible] صحیح
[illegible] **جواب**
هرگاه [illegible] لازم نمود باشد هرگاه بیع [illegible] باشد [illegible] لازم است
[illegible] صورت [illegible] لازم [illegible] بیع [illegible]
مال الغیر بوده [illegible] ثمن [illegible] هرگاه [illegible] عقد
لازم [illegible] بوده باشد [illegible] صورت [illegible] لازم است [illegible] استحقاق [illegible]
[illegible] مشکل است لکن [illegible] **سؤال**
هرگاه [illegible] شرط [illegible] باشد [illegible]
این [illegible] از بابت بیع شرط [illegible] **جواب** این

حیثیت قسم است اول آنست که [illegible] از بابت [illegible] بیع شرط [illegible] وصاحب حق [illegible] از بابت [illegible] بیع [illegible]
[illegible] وصاحب حق [illegible] از بابت [illegible] از بابت بیع شرط [illegible]
معتبر [illegible] است وکلام صاحب حق مسموع نیست [illegible]
[illegible] بیع شرط [illegible] وصاحب حق [illegible] از بابت [illegible] کلام [illegible] مسموع
نیست **سؤال** سلم روغن [illegible] چه صورت دارد **جواب** اما روغن [illegible] که بیع سلم [illegible] عیب بوده باشد و اما [illegible]
[illegible] که سلم جایز نیست **سؤال** بیع معاطاة را بیان فرمایند **جواب** بیع معاطات [illegible] بیع معاطات است این بیع
[illegible] صیغه نداشته باشد لکن شرایط بیع [illegible] بوده باشد [illegible] صیغه **سؤال** [illegible]
چه صورت دارد **جواب** حرام است و موجب عقوبت است [illegible] بوده باشد یا غیر [illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible] صورت دارد [illegible] بنقد یا نسیه [illegible]
[illegible] چه صورت دارد و هرگاه [illegible] بیع و [illegible] ثمن مؤجل بوده باشد چه حکم دارد و هرگاه [illegible]
از ثمن [illegible] بوده باشد [illegible] چه صورت دارد **جواب** [illegible] باشد
[illegible] که قیمت [illegible] ملاحظه [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible]
نجس باشد [illegible] **جواب** ظاهر اینست که مبایعه
[illegible] خواه مشتری مسلم باشد یا کافر [illegible] اعلام نماید یا نه نیست **سؤال** هرگاه مسلمی یا شیعه [illegible]
اطلاع دارد که شیء نجس شده با وجود این [illegible] **جواب** [illegible] نجس [illegible] قابل تطهیر نبوده باشد جایز نیست خواه مشتری عالم بوده باشد
یا نباشد [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] بیع شرط [illegible]
یا مشتری **جواب** ظاهر اینست که [illegible] **سؤال** زید روغن [illegible]
یا نه **جواب** جایز است **سؤال** هرگاه زید [illegible] بعنوان قرض [illegible]
[illegible] بیع [illegible] صحیح است یا نه [illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] **جواب** هرگاه قرض [illegible] مبلغ [illegible]
[illegible] اما هرگاه [illegible] ظاهر اینست [illegible] بیع مال
المضاربه [illegible] صورت [illegible] معلوم [illegible]
بیع مال المضاربه مشترکست [illegible] عامل و رب المال [illegible] **سؤال**
زید [illegible] عمرو [illegible] زید [illegible]
[illegible] قیمت [illegible] ترقی و تنزل [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
وقت [illegible] **جواب** در صورت [illegible] مستحق [illegible]
[illegible] **سؤال** هرگاه زید [illegible] بیع [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible] وکالت [illegible]
[illegible] بیع [illegible] **سؤال** هرگاه [illegible] بیع شرط [illegible]
[illegible] **جواب** جایز هرگاه

در تصرف زید بایع بوده باشد و زید انتفاع از او بعوض مبایعه میبرده باشد آن بیع بمقتضای قواعد شرعیه محکوم بصحت است خصوصا [illegible]
که مشهور و معروف بوده باشد که خانه مال او است چنانچه مفروض من سؤالات است و ولد زید یا دیگری بعد از تحقق مبایعه و انتقال بدیگری
ادعا نماید بمشتری که خانه مال حقت [illegible] کلام از او مسموع نیست مگر که [illegible] شرعیه ثابت [illegible] **سؤال** اطفالی را که اهل کتاب
انجیل بوده باشند در این صورت موافق شریعت نبوی بیع و شری میتوان نمود یا نه **جواب** جمیع فرق کفار خواه صاحب کتاب بوده یا نه
باشند در صورتی که تحت اسلام و مطیع اینها بوده باشند بیع و شرای اینها جایز است بعد از آنکه یکی از مسلمانان مالک اینها شد مملوک او
[illegible] که ادا آزاد نموده است هر کسی که خواهد میتواند فروخت **سؤال** بعضی اشخاص معامله میکنند با جمعی مثلا ده تومان [illegible]
دهند جنس من شاه شیره میخرند بوعده یکساله ثمن معجل و ثمن موجل [illegible] بایع بازای جنس من شیره موجل ایا بیع [illegible]
از این ثمن موجل صحیح است یا نه **جواب** اگر مبایعه مطابق شرع [illegible] بوده باشد که بایع در صورتی که در مثل ثمن [illegible] اختیار
داد [illegible] باشد این [illegible] ثمن مشخص نیست [illegible] معین مشخص [illegible] شد بمبلغ ده من شیره و شرط [illegible]
ده من شیره را بعد از انقضاء ده ماه مثلا [illegible] و شرط دیگر [illegible] بایع [illegible] من شیره سابق [illegible] مبایعه
بوده باشد و الا فلا بیع لازم [illegible] **سؤال** سید عبدالله نامی [illegible]
ملازمان [illegible] از مسائل [illegible] از او سؤال کرده اند و ایشان جواب گفته اند [illegible] سؤال نموده اند که آیا
سر [illegible] ماکول اللحم [illegible] باشد میتوان خورد یا ایشان [illegible] حکم را مستند
علما زمان [illegible] **جواب** اولا [illegible] سید
عبدالله نام [illegible] ثانیا [illegible] سید [illegible] شنیده [illegible] عبدالله
[illegible] سید عبدالله نام گفته که اکل [illegible] ماکول اللحم جایز است [illegible] شریعت [illegible]
از این [illegible] قطعا [illegible] ماکول اللحم بوده باشد در حالت اختیار
[illegible] استصباح [illegible] حکم [illegible] باشد بعد از
[illegible] ماکول اللحم بوده باشد [illegible]
است [illegible] و اما انتفاع از آن [illegible] استصباح [illegible] جایز نیست [illegible]
[illegible]
سؤال زید [illegible] مبلغ معین [illegible]
و ملک [illegible] مشتری [illegible] ملک [illegible] بایع [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] مبیع [illegible] معین [illegible] باشد با وجود آنکه مبیع [illegible] مشتری [illegible]
در این صورت آیا مبایعه مذکوره [illegible] صحیح است یا باطل **جواب** [illegible] بیع [illegible] صحت مبایعه نیست [illegible] بعد از مبایعه
[illegible] بایع لازم است که [illegible] مبیع [illegible] مشتری [illegible] مبیع [illegible] مشتری [illegible]
[illegible] مقدار [illegible] مبیع [illegible] **سؤال** هرگاه زید [illegible] مبیع [illegible]
عقار [illegible] شرعیه [illegible] بعد از [illegible] شرایط [illegible]
چند وقت قیمت ملک [illegible]
[illegible] ملک [illegible] یا نه **جواب** هرگاه [illegible]
ثمن نموده باشد [illegible] بایع [illegible] دو مثقال [illegible] مبیع [illegible] باشد ثمن معین را تا دو ماه

باین نحو یا بین مذکور شده باشد که بایع گفته این دکان را [illegible] فروختم بهشتاد [illegible] مثقال [illegible] شرط نمودم که [illegible]
مبلغ را بعد از انقضای دو ماه [illegible] تسلیم نموده باشی و مشتری گفته باشد [illegible] خریدم بهمین مبلغ بهمین شرط [illegible]
عرفیه نبوده باشد بیع صحیح و عمل بمقتضای آن لازم است قبل از انقضای موعد اگر بدیگری مبایعه نماید باطل [illegible] **سؤال**
هرگاه زید خانه معینه خود را بثمن مبلغ [illegible] تومان و هشت [illegible] بیع شرط کند و مشتری دو تومان و هشت [illegible] ثمن مبایعه
[illegible] **جواب** هرگاه [illegible] بایع [illegible]
کرده باشد [illegible] مشتری [illegible] بایع [illegible] مسلط بر فسخ [illegible] بایع
[illegible] مبیع را انتقال [illegible] بایع
سؤال [illegible] استحقاق [illegible]
[illegible] بایع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] بایع [illegible]
[illegible] فساد بیع [illegible]
[illegible] فساد بیع [illegible] سال [illegible] اثبات فساد [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
است که بمقتضای قواعد شرعیه مبایعه [illegible] مسلمانان [illegible] محکوم است بصحت [illegible] اثبات فساد [illegible]
[illegible] ثابت است [illegible]
[illegible]
[illegible] بایع بوده [illegible] فساد [illegible]
[illegible] بایع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مشتری [illegible]
[illegible] بایع [illegible]
[illegible]
[illegible] **سؤال** [illegible]
[illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]
[illegible]

امر اقتضا کوید و حرمت آن از جملهٔ امور مسلمات است خواه در اشعار بوده باشد یا در حکایات یا در عنوان مرثیه یا در اذکار دیگر جمیع اینها حرام مگر از [illegible]

[illegible]

حرام و موجب عقاب است **سؤال** [illegible]

[illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

[illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

سؤال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

کتاب [illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible]

[illegible]

متقل

[illegible]

نموده باشد و بعد از قبول مصالحه نموده باشد بی عیب خواهد بود و هرگاه همان موقوف علیه
صاحب وجه را وکیل نماید در تجدید مصالحه پس وان شخص بمقتضای
وکالت صیغه مصالحه را واقع ساخته باشد
مصالحه صحیح خواهد
بود

کتاب احکام الموالی علیه هرگاه زید طفل صغیر چندی داشته باشد و خود از عهده نفقه اطفال بر نیاید و عاجز باشد و صغار ملک یا خانه یا غیر اینها چیزی داشته باشند و عسرت بکشند پدر بولایت می تواند مال اینها را بفروشد و صرف اینها بکند که تلف نشوند جواب در صورتی که صورت مرقومه مطابق واقع بوده باشد بلی والد می تواند اموال ولد صغیر خود را در معرض بیع در ...

[illegible]

ضعیفه خواهد بود و اموال متعلقه بطفل مذکور در صورت اشتغال وصیت باید بقیم منصوب از حاکم شرع بوده باشد خواه [illegible] یا غیر [illegible]
تعلق نظر از خصومت که تسلط خود بر تصرف اموال صغیر داده اعلم سؤال اسمعیل نامی فوت کرده ورثه از پسر صغیر و دختر صغیر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الضمان والحوالة [illegible] سوال هرگاه زید [illegible]

[illegible]

کتاب البیع سوال [illegible]

[illegible]

تلاده دراین صورت آیا بایع یا مصالح را غرما برسد که فسخ نماید یا نه جواب ظاهر اینست در صورت مسطوره با امکان اخذ ثمن و مال المصالح

بهر نحو که بوده باشد خیار فسخ نداشته باشد ... ممکن از استیفای ثمن و مال المصالح نبوده باشد می‌تواند فسخ نمود والله اعلم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس صلح باطل خواهد بود باعتبار انحصار تحقق متعلق بان وکر این نحو قسم را متعلق صلح قرار

دهند تکلم قسم بکر را متعلق صلح قرار دهند شرعیت چنین قسم شخص

نیست لهذا حکم بصحت چنین صلحی در این وقت

مشخص نیست

كتاب الشركة

سؤال [illegible]

[illegible]

[illegible]

که در آن مال الشرکه ... خواهد بود و مطالبهٔ حق السعی نمی‌تواند نمود و اگر ... صادق بوده باشد ... عامل بوده ...
اجرت نخواهد بود ... صورت مزبور ... بوده باشد نظر باینکه ... مالک است ...
داشت بالعموم مطالبهٔ اجرت بوده بنابراین ... مطالبهٔ حق السعی نمی‌تواند نمود ... لازم است
... تسلیم مالک نماید و هو العالم **سؤال** دو نفر شریک شده باشند ... یکنفر در اصفهان و دیگری در همدان
... مشغول ... بوده باشند ...
[illegible]
جواب [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی شرکا ممکن است که از موضع دیگر ببرند و دیگر صاحب باغ و اسطرخ می‌باشد متضرر می‌شود آیا در این صورت
بعضی از شرکا می‌توانند که در وقت نوبت خود آب بگردانند و از غیر مقسم ببرند یا خیر
جواب در صورتی که تغییر مجرای آب موجب ضرر مسلمانی شود
و عدم تغییر موجب ضرر مالک نوبت آب نشود
ظاهر اینست که تغییر ندهد
عنوان و احمد
هو العالم
۴

کتاب ... سؤال [illegible]

[illegible]

طرامور آنها موقوف بر انفراد است

کتاب المضاربة سوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

مال متعلق بآن شخص عامل باشد جهت تمسک بآنچه مذکور شد غلط محض است مکر

در چنین صورت اکر بطریق در کار او در اصل مضاربه بالو

رفتار نماید بسیار با مروت و با انصاف معمول داشته

خواهد بود

کتاب المزارعة سوال [illegible]

[illegible]

بان العامل هنا لک موافقه بالاتفاق [illegible]

اذا کان البذر باسره من العامل لا ینعکس الامر فیما اذا کان

البذر باسره للغاصب

کتاب الودیعة سوال [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب در صورتی که مراتب مرقوم

مطابق واقع بوده باشد بعمرو غرامتی نخواهد

بود

کتاب العاریة سوال [illegible]

[illegible]

معین او را خواهند نمود و دویم آنست که عالم است بر اینکه عدالت او در حق او نخواهند نمود سیم آنست که نه عالم است به آن ...

[illegible]

نیت

[illegible]

[illegible]

او نها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

في الثالث فيفصل بين الدرهم والدينار وغيرهما فان كان احدهما او جمعا ضمن الضمان

ولو كان التلف من غير تفريط وتعدّ وان كان غيرهما فلا ضمان الا ان كان

التلف مستندا الى تفريط او عدوان والحمد لله والشكر

للمنزل الواهب الفياض

المثال

كتاب الاجارة سؤال اجاره بموت موجر يا بموت مستاجر باطل ميشود يا نه و در صورت بطلان اگر اگر عقود لازمه است ... جواب ظاهر در نزد اين خادم شريعت مطهره اجاره صحيحه لازم است و بموت موجر و مستاجر ... باطل نميشود ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در چنین صورت رجوع شود بکتبی که امور عقود مفوض باو است ... اگر مشخص شود که
چنین امور را هم تفویض باو نموده بمقتضای آن عمل شود و اگر مشخص نشده
رجوع شود در این باب بحکام شرع

کتاب الوکالة سؤال هرگاه زید دعوی ملکی بعمرو داشته باشد [illegible]

باسمین

[illegible]

در صورت سؤال موکل اکتفا بکتابت نموده پس عقد منعقد نشده است تا عقود بران مترتب شود اگر کوئی که سیرت جواب فرا گرفته که اکتفا بکتابت مینماید جواب اینست که غالب آنست که کتابت حکایت از تحقق وکالت مینماید یعنی که موکل اولا گفته که من فلان شخص را وکیل خود نمودم بعد از ان اعلام وکالت بوکیل خود مینماید بکتابت و مؤید اینست در خصوص سؤال بعض کتابت است وجها یا ساب الفقیه المحقق الاردبیلی فی باب الزیادات من فقه النکاح من کتاب النکاح عن ابن ابی عمیر قال سئلته عن رجل کتب الی امرأته بطلاقها او کتب بعتق مملوکه ولم ینطق بلسانه قال لیس بشئ حتی ینطق به **سؤال** دو خواهر نیز او وکیل طلاق خود قرار داده اند و من بعد خواهر خود شان رفته النعه مدخول بها کرده اند و بها الخلع خود بدون اذن وکیل در این باب بیان فرمایید که تصرف ایشان صحت دارد یا نه و دیگر اینکه وکالت برهم میخورد یا نه **جواب** مشخص است تصرف موکل در مال خود موقوف باذن وکیل نیست البته جمیع تصرفات او در مال خود ممضی است و حاجت باذن وکیل نیست و اما بطلان وکالت وکیل بتصرف موکل پس آنچه وکیل در آن بود معین در خصوص آنچه موکل در آن تصرف نموده مشخص است و اما نسبت بغیر آن که وکالت بعض بهان بوده که موکل تصرف در آن نموده معلوم است که وکالت بغیر ثابت نبوده تا باطل شود و اما هرگاه وکالت عنوان عموم بوده ظاهر اینست که وکالت نسبت بغیر آن باقی و برقرار است **سؤال** تخصیص نفقه را امام و فرض نماید بر عهده مدیون ضمن عقد لازم مدیون صاحب دین را وکیل خود نماید که در صورتیکه اصل الدین در مدت معین بصاحب دین نماید صاحب دین بجنس معادل آن کیل نماید مثل اینکه مقداری از گندم بوصف معین موجود و کالرعن المدیون ابتیاع نماید بمبلغ معینی که در وعده معین بکیال بانضمام اصل دین کار ساز صاحب دین نماید در صورتیکه صاحب دین اجرای صیغه نماید بوکالت مدیون و بالاصالة خود که طرفین ایجاب و قبول هر دو شخص صاحب دین باشد در صورت مذکوره صحیح است یا باطل و هرگاه صاحب دین دیگری را وکیل خود نماید که با آن اجرای صیغه نماید که طرفین ایجاب و قبول دو نفر باشد صحیح صورت دارد **جواب** محل اشکال در مقام اول آنست که حوالیه نکردن چون توکیل است و دعوی این است که من چنین توکیل نکرده ام صاحب دین در این صورت مشخص است که محتاج بر اعتراف خصم ثالث است که صحت حوالیه که این ایجاد همین عنوان که وکیل اکره ام چنین صورت هر که چه توکیل او قدم مادرت در توکیل غیر نیز بوده باشد و غیر او وکیل بوده باشد و بمقتضای وکالت اجرای صیغه نموده باشد صحیح است و عمل بمقتضای آن لازم خواهد بود که در حیث هرگاه خود صاحب دین متصدی ایقاع طرفین عقد شود آن نیز صحیح و عمل بمقتضای آن لازم باشد **سؤال** هرگاه زید عمرو را وکیل نماید در ضمن عقد لازم که هرگاه ابراهیم که صلاح داند بهر کسی که خواهد اجاره بدهد آیا صاحب ملک را میرسد که پیش از آنکه وکیل تصرف در ملک نموده تصرف کند **جواب** توکیل اگرچه در ضمن عقد لازم بوده باشد موجب آن نمیشود که رفع تسلط مالک از ملک خود شود بلکه توکیل در ضمن عقد لازم موجب این میشود که وکیل نمیتواند عزل کرد آن باشد یعنی که مالک بر قرار بوده باشد در این شخص او را عزل نماید تصرف در آن بمقتضای وکالت و لهذا میتوان گفت که هرگاه ملک منتقل شود بسبب تصرف مالک تصرف وکیل در ملک بمقتضای وکالت ممنوع است زیرا که ملک مال غیر شده بلکه حق مرتبه مسؤولیت که هرگاه او را وکیل نموده باشد در ضمن عقد لازم که اجاره او معتبر باشد چنانچه توکیل در ضمن عقد لازم موجب این نمیشود که موکل در آن تصرف نتواند نمود اگرچه تصرفی که مبطل وکالت بوده باشد مثل اینکه وکیل را بکند که خانه را اجاره بدهد و از او معتبر باشد در ضمن عقد لازم بعد خود موکل متصدی بیع آن میشود **سؤال** میرزا محمد امین دختر آخوند زاده را عقد نموده بعقد انقطاعی بعد در دار السلطنه اصفهان میرزا باقر میرزا اسمعیل او وکیل نموده در ضمن عقد لازم که دختر او را مطلقه نماید بعضی اطلاق او کیل تفویض نماید و حسب الاقرار وکیل آنست که قبل از وقوع طلاق که عقد از موکل بهیه مدت وکیل در باب طلاق و وکیل نیستم میرزا باقر مهیا میرزا این العابدین او وکیل نموده طلاق را جاری ساخت و بعد از آن عقد در عالم چه مسطور است شیوعا میرزا محمد علی تفویض عقد نموده است که اعیان و اشراف ... نموده منکر ربع است که حکم شرع است بیان فرمایند و قبل از اجرای عقد ثانی بعد از وقوع طلاق میرزا محمد حسین دختر ... در ... شهاده که بعد از ... اعیان که ... طلاق عتق ... شرعی حاصل ... بشهادت ... وکالت میرزا محمد انکار طلاق نموده و اکثر از ... ثقات ... شهادت نموده و علم ... حاصل شده است **جواب**

از عاد وکیل که قبل از وقوع طلاق منعقد شرعی نمیباشد که وکیل طلاق قبل از وقوع طلاق ... عدم صحت طلاق بعد از عقد ثانی بوده یا اقوا و بر جمیع تقادیر ظاهر اینکه موافق سؤال اینست که او در ضمن عقد لازم وکیل نموده در طلاق بنا بر این اعتبار شرعی ظاهر اینکه قبل از صدور طلاق بوده باشد که در صورتیکه موکل انکار عطف براساس که او در ضمن عقد لازم وکیل نکرده است او نوشته محتاج بر اعتراف و اما حکایت انکار او را بر نمی توان داشت که او انکار شده که من نبوده اطلاق عقیدام ظاهر اینست که اینکه وکیل در ضمن عقد لازم جهت طلاق او طلاق نموده است چنانچه مخرج سؤال است بنا بر این عقد پیشتر حواله بوده و اگر چنین نبوده است ملک مقصود انکار اصل وکالت است یا این که من طلاق ... اکنون سوال ... تحقیق شود که اول انکار مجمع بر انشاء بر عقد بعد بوده ظاهر اینست حیثیت ... که ... ازطلاق خواهد بود بین وزوج در این صورت محکوم برائیست که زوجه اولیست بنا بر این عقد که شده باطل خواهد بود و تغریق که شده صحیح خواهد بود **سؤال** زید آمده بادعای اینکه من وکیل عمرو در باب ... ملک عمرو ... یکی از ... وکیل عمرو کرده زید وکیل من بوده و ملک مرا بدون اذن من فروخته ... بیان بوده که ... که حتی نیست که من وکیل نبودم و هو ... ملک خود را ... بر بازیابی ... که ... زید که وکیل عمرو بوده پس ... باید ... ملک ... زید نقل ... را نماید ... بر آمده باید **جواب** چون که مفروض اینست که عمرو صاحب ملک مدعی است که بکر ملک عمرو را ... زید ... هذا الحکم حسب ... و ... ملک ... بکر ... عوض ... ملک ... در ملک تقدیم نموده مثل اجرت اجاره ... آن ملک نموده ... مقابل
ان استیفا منفعت نموده در چنین صورت نظر بآنچه تقریر نمود که من وکیل بوده ام چنانچه مفروض سؤالات
ظاهر اینست که بکر مطالبه اجرت از زید که در اول مدعی وکالت بوده میتواند نمود
هرگاه بکر عالم بوده ... شده
باشد

کتاب الوقوف والصدقات وما الحق بالوقف

بسم الله الرحمن الرحیم وبه استعین وبه نستعین الحمد لله رب العالمین ... یوم الموعود المحمود لله الواقف علی الضمایر عباده وجاعل الصدقات الجاریات موصلة للفوز بجزیل مثوباته والصلوة والسلام علی اکمل بریته وسید انبیائه وآله وعترته الطاهرین من اهل بیته سیما ابن عم الواقف بمواقف مرضاته **وبعد** فیقول المفتقر الی رحمة ربه الباری ابن ... سید العارف ... الموسوی ... شرح الله صدره ... بمقتضی ... اما ... الاول والاخر اذ ... وقف بعض الاکابر ... خصوص کتاب ... جعله ... ما دام حیوة ... وبعده ... الحکم ... الواقف ... لا ... فی الحکم ... التجاشی ... لاشتمال التأمل ... النصوص ... المسئلة ... فی ... الاقبض کلها ... المعتول فی المسئلة وکان ... ان تطلع علی حقیقة الحال ... **فصل** اما النصوص فمنها صحیحة محمد بن مسلم المروی فی ... عن ابی جعفر ... انه قال فی الرجل یتصدق علی ولده وقد ادرکوا اذا لم یقبضوا حتی یموت فهو میراث وعدم شمول لمحل الکلام ظاهر اذ الظاهر من سوق الکلام ان الواقف ... الوقف لم ... امر التولیة ... الموقوف علیهم ... فی اشعار ... بل الواقف ... امر التولیة ... الوقف الی نفسه ... لا یخفی ... کما ... علیه ... الموثق کالصحیح المروی ... عن ابن بکیر عن الحکم بن عتیبة ... فی ... ان ... قال تصدقت ... علی ... وقبضها ثم ولدها بعد ذلک اولاد ... ان ... ویتصدق بها علیهم ... فقال ... ابا عبد الله ... بذلک ... فقلت ... انما ... قلت ... فقال الصادق ... لا ترفع صوتک ... ما سلف ... علی الاشتقاق الی ... القبض ... فی

الموضع الذی انعقد الاجماع علی اعتبار القبض فیه اذ غایة ما فیه تحقق القبض من الموقوف علیه وای ذلک من الدلالة علی الاعتبار سیما فیما فیه المقال ومنها صحیحة صفوان بن یحیی المروی فی ... والفقیه ... عن ابی الحسن ... قال سئلته عن الرجل یقف الضیعة ثم یبدو له ان یحدث فی ذلک شیئا فقال ان کان وقفها لولده ولغیرهم ثم جعل لها قیما لم یکن له ان یرجع فیها وان کانوا صغارا وقد شرط ولایتها لهم حتی بلغوا فیحوزها لهم لم یکن له ان یرجع فیها وان کانوا کبارا لم یسلمها الیهم ولم یخاصموا حتی یحوزوها عنه فله ان یرجع فیها لانهم لا یحوزونها عنه وقد بلغوا وعدم شمولها لمحل الکلام ... ومنها روایة عبید بن زرارة المرویة فی الفقیه ... عن ابی عبد الله ... قال فی رجل تصدق علی ولده ... ان لم یقبضوا حتی یموت فهو میراث ... صحیحة محمد بن مسلم المذکورة ... المذکورة لمحل الکلام ما لیس فیه کلام ومنها التوقیع الرفیع المروی ... عن مولینا الصاحب علیه وعلی آبائه التحیة والتسلیم ... فی امر الوقف ... ما یحصل ... والتسلیم الیه او استغنی عنه ... الی من یقوم بامر الناحیة ... او من یجعل الواقف قیما للموقوف ... الکتاب فی ذلک المقام ... واما ما سئلت عنه من امر الرجل الذی یجعل لناحیتنا ضیعة ویسلمها من قیم یقوم بها ویعمرها ... لم یجعل صاحب الضیعة قیما علیها ... یقتضی ... ولم یسلم الی من یتولی امر الناحیة او من یجعل الواقف قیما للموقوف ... الحضا النظر ... سوق الکلام ... العبرة بعموم اللفظ لا بخصوص المحل ... الموقوف علیه او المتولی ... التسلیم ... کان المتولی نفس الواقف ... والحاصل ... هو ان ... تحقق ... تسلیم الموقوف الی الموقوف علیه او المتولی ... الوقف ... الموقوف ... فی اثبات الحکم ... الواقف امر التولیة الی نفسه ... وذهب الیه ابن ادریس ... العلامة ... فی المختلف عن ابن ادریس من شرائط صحة الوقف ان لا یدخل شرط خیار للواقف فی الرجوع فیه ... الاول ... واما الثانی ففیه اشکال باعتبار الاختلاف فی ان الوقف یجوز ان یشترط ... النظر الیه لنفسه فی الوقف ... فیما نقلنا فی الفتوی ... اشتراط القبض فی الموقوف ... علیه ... اما اذا کان کذلک فلا یمکن التمسک بها ... واما الاجماعات المنقولة ... العبادات المشتملة علی الاجماع ... قال شیخ الطائفة فی الخلاف من شرط لزوم الوقف عندنا القبض ... دلیلنا اجماع الفرقة ... التصرف فیه ... الموقوف علیه ... ما لا اشکال فیه وقال فی المختلف ... ذلک ... الاجماع علیه وفیما تقدم علیه

قال یشترط فی صحة الوقف الشروط الی ان قال ومنها ان یکون الموقوف معلوما مقدورا علی تسلیمه الی اخره والمراد من الکلام ان المعتبر بالاضافة الی الواقف تسلیم الموقوف الی الموقوف علیه ... وظهور عدم شمول لمحل الکلام ما یغنی عن اظهاره وقال فی التذکرة لا یصح وقف ما لا یمکن اقباضه لان الاقباض شرط فی صحة الوقف عندنا ومعلوم ان المراد اقباض الواقف الموقوف علیه او من یقوم مقامه ... فی الصحیح شرط اجماعا ... کما فی البیع اما التخلیة او الامساک بالید او النقل بحسب حال الموقوف ... المنقول کالکتب یکون القبض المعتبر فیه الامساک بالید واذا کان غیر المنقول یکون المراد من القبض المعتبر فیه هو التخلیة بین العین الموقوفة والموقوف علیه ... ولا یکون شاملا لمحل الکلام وفی المسالک بعد ان ... عبارة الشرایع ... القبض شرط لصحة الوقف فلا ینعقد بدونه ... فی البیع ... والامر فیه کما سلف وفی القواعد واما الموقوف علیه فیشترط قبضه فی صحة الوقف وفی جامع المقاصد فی شرحه ... ما یعتبر من قبل الواقف وهنا بیان ما یعتبر من قبل الموقوف علیه وهو اشتراط قبضه فی الصحة ولا خلاف فی ذلک ... عدم شمول لمحل الکلام ... لم یکن الوقف ... بعد ... الوقف بالمتولی ... وهو غیر القبض الذی تقدم اشتراطه ... القبض ... من دون اقباض الواقف وتسلیطه ... الحکم بالقبض واشتراطه انما یکون بتسلیط الواقف علیه ... بلا خلاف وفی شرط ... الموقوف ... اوحاکم ... العقد لازما ... فی امر ... الکلام ... القابض ... من ... الواقف ... الموقوف علیه ... التعویل علی ... فی الحکم باشتراط القبض ... الوقف فیما اذا جعل الواقف امر التولیة الی نفسه ... فی ... وفی هذا المرام قال فی المبسوط اذا وقف شیئا زال ملکه اذا قبض الموقوف علیه او من یتولی عنه فان لم یقبض لم یمض الوقف ولا شبهة فی ... وفی النهایة شرایط الوقف شیئان الی ان قال والثانی ان یقبض الوقف ... فمن وقف مالا ... الوقف بالاطلاق ... ولا یقبضه الموقوف علیه او من یتولی عنه ... الوقف ویقبض ... ولا یکون شاملا للمحل ... وفی المهذب لابن البراج اذا وقف وقفا ولم یخرجه من یده ویقبضه الموقوف علیه او من یتولی عنه ... ومعلوم ان ... الموقوف من الید واقباض الموقوف علیه ... المتولی ... وفی السرائر اذا وقف ... عن ملکه الا اذا قبض الموقوف علیه او من یتولی عنه وان لم یقبض ... ومعلوم ان ... شرط ... ولا یجوز ... الواقف وفی الجامع ... وصورتها ... وتصدقت ... وان قبض الموقوف علیه ... ولا یصح وقف ما لا یمکن اقباضه ... التسلیم ... الوقف عندنا ... لان المعتبر فی الوقف تسلیم الموقوف الی الموقوف علیه ... لم یکن التسلیم فیه لم

يصح الوقف فيه وظاهر ان التسليم الموقوف الى المتولي مثلا انما يكون اذا لم يكن الواقف متوليا والا فلا يصح التسليم وفي التحرير الموقوف كل
عين مملوكة يمكن الانتفاع بها مع بقائها ويصح اقباضها فلا يصح بيع ما ليس بعين ولا وقف الابق ولا ما لا يمكن اقباضه وفي ... وشرطه
القبول والقربة ولا قياس وفي الارشاد ويشترط في العقد ... والدوام والاقباض وفي القواعد والقبض شرط في صحته فلو وقف ولم
يسلم الوقف ثم مات كان ميراثا ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جعلها الخيرة ام لا كما علم مما فصلناه واما اذا لم يكن كذلك كما فيما نحن فيه اذ المفروض ان الواقف وقف بعض املاكه على جهة مخصوصة و
جعل تولية الوقف لنفسه حال الصحة فلا بد من الحكم باللزوم بمجرد تحقق الصيغة عملا بمقتضى العموم في الادلة لعدم شمول المخصص له
اليه قطعا فيقتصر في الحكم بخلاف القبض وهكذا الحال في غيره مما سنقف عليه من الامور التي تعول عليها في الحكم باللزوم في محل
الكلام من غير افتقار الى الاقباض والقبض والمعتبر بالحكمة بين الموقوف والموقوف عليه او ما يقوم مقامه هو الصحيح المروي في الكافي
عن محمد بن يحيى قال كتب بعض اصحابنا الى ابي محمد عليه السلام في الوقوف وما يعرض فيها فوقع عليه السلام الوقوف على حسب ما يوقفها اهلها [illegible]
ان المدرك على النحو المسطور وان كان مكاتبة لكن الخبر بالكتابة لما كان معتبرا يكون الحديث صحيحا على ان المروي به في الفقيه والتهذيب
ان المكاتب هو محمد بن الحسن الصفار حيث قال كتب محمد بن الحسن الصفار رضي الله عنه الى ابي محمد الحسن بن علي عليه السلام في الوقوف
وما روي فيها فوقع عليه السلام الوقوف تكون على حسب ما يوقفها اهلها ان شاء الله ولا شك ان من وقف على جهة مخصوصة يكون المتولي
غير الواقف ولم يتحقق منه الاقباض والوقف القبض وقع كل وقف وجب امضاؤه على حسب ما يقفه الواقف فهذا الوقف يجب امضاؤه
على حسب ما يقفه الواقف اما الصغرى فظاهرة واما الكبرى فلعموم الصحيح المذكور لكون الوقوف فيه مفيدا للعموم لاستغراق لكونه
جمعا محلى باللام فالمستفاد من الحديث قاعدة كلية وهي ان كل فرد من افراد الوقف يجب تقريره على النحو الذي قرره الواقف عليه
فاذا فرض ان الواقف وقف ملكا على المدرسة واهلها وجعل توليته لنفسه لزم بمقتضى الحديث المذكور وجوب ابقاء ذلك الوقف
على ذلك النحو المقرر فكما يتحقق المخالفة بجعل صرف الموقوف لغير المدرسة واهلها يتحقق بتغيير المتولي بجعل التولية لغير من جعلها
رضيه الواقف كذا يتحقق بجعل الموقوف للوارث والحكم بملكيته لهم كما لا يخفى بل المخالفة ح على التقدير الاخير اشد كما لا يخفى على من له
ادنى تامل في الحكم بان المتبادر من الحديث [illegible] جواز صرف الموقوف في غير الجهة التي عينها الواقف اذ الكلام [illegible]
وكيف مع ان المخالفة في صورة الحكم بالانتقال الى الوارث اشد واقوى من تلك الصورة اذ المخالفة هنا باعتبار الموضوع والحكم وهناك
باعتبار الحكم فقط ان قيل لا كلام لنا في كلية الكبرى وانما الكلام في الصغرى فانه [illegible] صدق الوقف على ما يتوقف على الاقباض و
القبض فما لم يتحقق الاقباض لم يتحقق ماهية الوقف فلا يمكن ان يقال [illegible] انه وقف حقيقة قلنا هذا الكلام ظاهر الفساد
لما عرفت مما حققناه من ان الوقف حقيقة تحبيس الاصل واطلاق المنفعة [illegible] اللفظ [illegible] هو وقفت مثلا [illegible]
فبتحققه يتحقق الوقف قطعا ولذلك نقول فيما اذا وقعت على الموقوف [illegible] بجعل الواقف التولية لنفسه في اقتضاء الحكم
المذكور الحكم بلزوم العمل بمقتضى عقد الوقف وعدم جواز تغييره اصلا وان لم يتحقق الاقباض كما لا يخفى لكن لما قام الدليل على جواز الرجوع
هناك [illegible] الاقباض قلنا بذلك الدليل فيكون ذلك الدليل مخصصا للعموم المفهوم من الحديث ولكن لما كان التخصيص على خلاف
الاصل فلا بد فيه من الاقتصار على [illegible] القدر المتيقن وقد عرفت مما بيناه انه اذا لم يجعل الواقف
توليته الوقف لنفسه مثلا فهو مندرج تحت العموم في الصحيح المذكور ومشكوك [illegible] تحت المخصص او موهوم فلا يجوز التخصيص لعدم
التخصيص من غير مخصص فلا بد من الحكم باللزوم [illegible] العموم في كلام الامام المعصوم عليه السلام وستقف فيما ياتي
على ما يؤيد في هذا المقام [illegible] الامور المذكورة الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن جميل
قال قلت لابي عبد الله عليه السلام الرجل يتصدق على ولده [illegible] ان يرجع فيها قال لا الصدقة لله عز وجل [illegible]
وان كان [illegible] في الحكم [illegible] ثم بدا له ان يرجع فيها [illegible]
يشترون [illegible] الصدقة لله عز وجل فما جعل لله فلا رجعة فيه الحديث فنقول ان
المدار [illegible] الواقف نفسه متوليا للصدقة [illegible] لا يجوز الرجوع فيها اما الكبرى فلان قوله عليه السلام الصدقة
لله عز وجل ذكر في مقام التعليل للحكم بعدم جواز الرجوع في الصدقة [illegible] فما جعل لله فلا رجعة فيه كما لا يخفى

واما الصغرى فهي مع ظهورها في نفسها يظهر من تتبع النصوص الواردة والكلمات بل لا يحتاج الى الاطالة اما النصوص فمنها الصحيح المروي في الفقيه
عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن شعيب عن ابي كهمس عن ابي عبد الله عليه السلام قال ستة تلحق المؤمن بعد وفاته ولد يستغفر له ومصحف
يخلفه وغرس يغرسه وبئر يحفرها وصدقة يجريها وسنة يؤخذ بها من بعده وظاهر ان المراد من الصدقة الجارية هو الوقف وقال العلامة
في التذكرة احتجاجا على الوقف بالحديث النبوي المعروف اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلاث ولد صالح يدعو له وعلم ينتفع به بعد موته وصدقة جارية
ما هذا لفظه قال العلماء المراد بالصدقة الجارية الوقف والنصوص الموصلة الى هذا المطلب في غاية الكثرة بل نقول ان النصوص الواردة
في مباحث الوقف اكثرها مشتملة على لفظ الصدقة منها ما ذكرنا وستقف على جملة منها واما النصوص المشتملة على لفظ الوقف فنادرة بالنسبة
الى ما ذكر كما لا يخفى على المتتبع ومنها الصحيح [illegible] ومنها الصحيح المروي في
الفقيه عن ربعي بن عبد الله عن ابي عبد الله عليه السلام قال تصدق امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام بدار له في المدينة في بني زريق فكتب
بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به علي بن ابي طالب وهو حي سوي تصدق بداره التي في بني زريق صدقة لا تباع ولا توهب ولا
تورث حتى يرثها الله الذي يرث السموات والارض واسكن الصدقة خالاته ما عشن وعاش عقبهن فاذا انقرضوا فهي لذوي الحاجة
من المسلمين ومنها ما رواه في الكافي والتهذيب عن عجلان بن ابي صالح قال املى علي ابو عبد الله عليه السلام بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به
فلان بن فلان وهو حي سوي بداره التي في بني فلان بحدودها صدقة لا تباع ولا توهب ولا تورث حتى يرثها وارث السموات والارض فانه قد
اسكن صدقته هذه فلانا وعقبه فاذا انقرضوا فهي على ذوي الحاجة من المسلمين ومنها الصحيح المروي في التهذيب عن ايوب بن عطية قال سمعت ابا
عبد الله عليه السلام يقول قسم رسول الله صلى الله عليه وآله الفيء فاصاب عليا ارضا فاحتفر فيها عينا فخرج منها ماء ينبع في السماء كهيئة عنق البعير فسماه
عين ينبع فجاء البشير يبشره فقال بشر الوارث هي صدقة بتا بتلا في حجيج بيت الله وعابري سبيله لا تباع ولا توهب ولا
تورث فمن باعها او وهبها فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين لا يقبل الله منه صرفا ولا عدلا والحاصل ان الصدقة في نفسها وان
كانت اعم من الوقف لكن الذي يظهر من تتبع النصوص الواردة في امثال المقام ان المراد منها ها هنا خصوص الوقف ولذا ترى الاصحاب [illegible]
في صحيحة محمد بن مسلم ومقبولة عبيد بن زرارة وغيرهما مما اوردناها في اول البحث [illegible] خصوص الوقف [illegible] الاصحاب فيها [illegible]
في المقام فنقول قال في المقنعة والوقوف في الاصل صدقات لا يجوز الرجوع فيها وقال في النهاية الوقف والصدقة شيء واحد وقال في المهذب الوقف
في الاصل صدقة وفي الوسيلة كتاب الوقوف والصدقات والمراد من الصدقات ها هنا الوقوف لانه لم يذكر من الصدقة في ذلك المقام غير
الوقف فيكون عطفا تفسيريا للوقوف وفي السرائر كتاب الوقوف والصدقات وجوه العطايا [illegible] في حال الحياة [illegible] بعد الوفاة
بعد الوفاة الوصية [illegible] في حال الحياة [illegible] الوقوف
في الاصل صدقات [illegible] فنقول ان المستفاد من صحيحة جميل [illegible]
[illegible]
[illegible]
والرابع من الامور المذكورة صحيحة محمد بن مسلم [illegible]
الدلالة [illegible]
[illegible] انه قال في الرجل يتصدق على ولده [illegible]
هو الذي [illegible]
ورواه [illegible]
الوقف [illegible]

بالصدقة الوقف [illegible] المشايخ العظام [illegible] في باب الوقف [illegible] القاعدة الممهدة [illegible] ان النكرة
اذا اعيدت معرفة كان الثاني عين الاول بناء على ان النكرة المذكورة [illegible] يكون [illegible] فيه وفيها
حكمهم في الحكم [illegible] بجواز الرجوع فيها [illegible] قبل القبض [illegible]
المدلول عليه باطلاق قوله [illegible] يرجع فيها كان [illegible] الاطلاق هو المدلول عليه [illegible] لا يرجع في الصدقة [illegible] والتصريح [illegible]
[illegible] الاطلاق [illegible] ان الوقف [illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible] التعميم في صحيحة جميل [illegible] التعليل
[illegible] التعليل [illegible]
[illegible] الاصول [illegible] صحيحة محمد بن مسلم [illegible] لا يرجع في الصدقة
اذا ابتغى بها وجه الله عز وجل [illegible]
هذا الحديث [illegible] الرجوع فيها [illegible] الاقباض [illegible] العموم
[illegible] تخصيص العام [illegible]
[illegible] الاقباض [illegible] الوقف [illegible] التولية [illegible]
لكن جعل التولية [illegible] الوقف [illegible]
بكون الوقف [illegible] التولية [illegible] التفصيل
في هذا المقال [illegible] هذا المقام [illegible] صحيحة محمد بن مسلم [illegible]
في الدليل [illegible] في هذا المقام [illegible] الصحيح المروي في الكافي و
التهذيب عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال انما الصدقة [illegible]
اعطى لله عز وجل شيئا ان يرجع فيه [illegible] الصدقة
في الحديث اما اعم من الوقف او خصوص الوقف [illegible] الصدقة [illegible]
انما الصدقات للفقراء والمساكين الآية [illegible] الصدقة [illegible]
الترغيب في مطلق الصدقات [illegible] الصدقة في الحديث على خصوص الوقف [illegible]
لا يخفى ثم لا يخفى انه لا [illegible] قوله عليه السلام [illegible] فانه يرجع فيه [illegible]
[illegible] الرجوع [illegible] الرجوع في الهبة [illegible] عن ابرهيم بن عبد الحميد عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله من رجع في هبته فهو كالراجع في قيئه [illegible]
[illegible] في الموثق [illegible] عن عبيد بن زرارة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن
الرجل يتصدق بالصدقة [illegible] الصدقة [illegible] او نحل ان يرجع في هبته [illegible]
ولا ينبغي لمن اعطى لله شيئا ان يرجع فيه فنقول ان المراد من الصدقة فيها اما اعم من الوقف او خصوص الوقف [illegible]
[illegible] الدليل على جواز الرجوع [illegible] الاقباض [illegible]
عليه [illegible] الحكم باللزوم [illegible] العموم [illegible] هذا المقام [illegible] النصوص [illegible]
بن مسلم [illegible] في الرجل يتصدق بالصدقة [illegible] الصدقة [illegible]
بالصدقة [illegible]

من تراثه كما يظهر من صحيحة [illegible] من محمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا تصدق الرجل على ولده بصدقة فانه
يرثها والصحيح المروي في الكافي عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن صدقة ما لم تقسم ولم تقبض فقال جائزة انما اراد الناس النحل
فاخطؤوا [illegible] هو اللزوم كما يظهر من تتبع النصوص [illegible] صحيحة محمد بن مسلم [illegible]
انما اراد الناس النحل فاخطؤوا [illegible] الصدقة [illegible] الاقباض والقبض [illegible]
ان الصدقة [illegible] الواقف [illegible] التولية الى نفسه [illegible]
اولى من طرحه [illegible] ان من وقف بعض املاكه على جهة مخصوصة [illegible] تولية الوقف
لا يعتبر [illegible] الاقباض [illegible] صيغة الوقف [illegible]
بعد التتبع في المسألة [illegible] الاقباض [illegible] المسألة
ومسئلة القبض والاقباض [illegible] الجواب [illegible] المستفتي [illegible]
جواب [illegible] حقيقة الحال سؤال [illegible]
تحصيل علوم [illegible] املاك [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اجاره [illegible] الاقباض [illegible]
[illegible]
وقف موقوف [illegible] صحيحة محمد بن الحسن الصفار الوقوف حسب ما يوقفها اهلها
لزوم [illegible] موقوف [illegible]
[illegible]
رجوع [illegible]
[illegible] شرعية [illegible]
[illegible]
تحقق وقف [illegible]
[illegible]
[illegible] التهذيب [illegible] صحيحة [illegible] في الرجل يتصدق [illegible]
من ولده [illegible] بالصدقة في الحديث الوقف [illegible]
[illegible] الموقوف عليه [illegible] الوقف [illegible]
والمستفاد منه الحكم بلزوم الوقف [illegible] الموقوف عليه [illegible] وقف

بنا بر اعتقاد این قائل صحیح و لازم است بعد از فوت واقف بر بطن ثانی لازم است [illegible]
جوابات که [illegible] استفتا [illegible] جواب [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
ایشان شده [illegible] صورت آنچه [illegible]
بدانکه اجماع است که قبض [illegible] شرط است و [illegible]
[illegible]

خلاف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باسین

المعلوم ان كل وقف لم يتحقق فيه تسليم الموقوف واقباضه الى الموقوف عليه او المتولي يجوز للواقف فيه الرجوع لانا نقول ان الاتيان بهذا اللفظ
هنا في غير موقعه لو سلم انه كذلك انما يتم اذا لم يكن في الجواب ما يرتبط بالسؤال صريحا او ضمنا وفيما نحن فيه لم يكن كذلك اذ قوله عليه السلام
الى الحوز جزء الشرط المذكور وهو قوله ... واما ما سلف من ان امر الوقف في نحو المحل الجزائية لا يعقل ... ربطها بالمحل
الشرطية والرابط في محل الكلام وان لم يكن مذكورا لكنه في قوة المذكور والتقدير فكلام السائل ... الواقف الذي على ناصيته الى الحوزه
كما اقتضاه الكلام وعلى تقدير الاغماض عن ذلك وتسليم ان معنى الكلام كل وقف لم يتحقق فيه اقباض الموقوف الى الموقوف عليه او المتولي يجوز
للواقف فيه الرجوع نقول ان التسليم والاقباض ظاهر فيما اذا كان امر الوقف الى غير الواقف فالمستفاد صريحا ان كل وقف لم يكن
امره مفوضا الى الواقف اذا لم يتحقق فيه تسليم الموقوف الى الموقوف عليه فلا يجوز للواقف فيه الرجوع فهو مسلم فلا دلالة له على القبض
فيما اذا كان امر الوقف مفوضا الى الواقف فلا وجه للتمسك به في محل الكلام اذ المفروض فيه تفويض امره الى الواقف فلا
بد في حكم شرطه من الرجوع الى العمومات وقد عرفت مقتضاها ... ان ترك الاستفصال ... تفويض امر الوقف الى الواقف وعدمه
يفيد ثبوت الحكم المستفاد من الجواب في القسمين فاللازم منه اعتبار الاقباض ... ثبوت التولية للواقف قلنا لا عموم في
الجواب حتى يتوهم في صورة تحقق التولية للواقف لما عرفت من ان معناه كل ما لم يسلم صاحب الوقف الموقوف الى الموقوف عليه مثلا و
الحاصل ان ترك الاستفصال انما يقتضي ثبوت الحكم المستفاد من الجواب في جميع محتملات السؤال اذا لم يكن الجواب ظاهرا في بعضها واما
فيما نحن فيه على ما عرفت فلا كما لا يخفى وجهه والحاصل ان الاقباض وتسليم الموقوف انما يعتبر بالاضافة الى الموقوف عليه او الناظر
فلا بد للواقف ان يسلم الى واحد منها في صورة كون الوقف ... بغير التسليم الى الموقوف عليه فيما اذا لم يعين الواقف الناظر
في ضمن صيغة الوقف والى الناظر فيما اذا عينه واما اذا كان الوقف على الجهة ... لا بد من التسليم الى الناظر ليحصل الموقوف
تحت تصرفه ومعلوم ان ذلك انما هو اذا لم يحصل النظارة لنفسه واما معه فلا معنى لتسليم الموقوف واقباضه الى الغير لما عرفت من ان
المقتضي لاعتبار التسليم انما هو في غير تلك الصورة فالعمومات غير سالمة عن المعارضة فلا بد من المصير الى مقتضاها ...
لا بد في المقام من التزام احد امرين فيما اما المصير الى انه لا يجوز للواقف ان يفوض امر التولية الوقف الى نفسه ويقال باعتبار الاقباض ...
الاطلاق ... ويقال ان اعتبار التسليم والاقباض في غير تلك الصورة وحيث قد علم مما بيناه فيما سلف بطلان الاول تعين
الثاني وهو مستلزم للاعتراف باللزوم في الوقف من غير اقباض وهو المدعى وسيقف على مزيد توضيح في ذلك ...
حيث ... كه صاحب اين مقاله مطلع ... كال الدقه ... باشد ...
باصل كتاب كال الدقه رجوع نموده ... در همان وقت كه اين فتوى نوشته شد در كتاب ...
... مذكورات ... شرح كبير ... در اوان تحرير فتوى رجوع ... قطعا ولكن ...
... مذكور ... بعض الثقات ... اين رساله است ...
صورتي كه موقوف در تصرف متولي نبوده باشد ...
در اول منفصل است ...
... مناسب است ...
واما تمسك ... در اين مقام ...
... مذكوره ...
دارد بر اعتبار قبض ...
جبر ... وقف نمود بر كبار اولاد ...

بور ... و اما اينكه توليت وقف را واقف بجهة خود قرار داده ... در حقيقت ... مقتضي آنست
كه واقف ... متعرض امر توليت نشده ... در اين صورت ... كه امر توليت مفوض ... موقوف عليه ...
خاص است واما ... اجماع مركب در اين مقام ... حكم وقف ...
است در اينكه وقف خاص است ... توليت ... واقف ... اجماع مركب ثابت ... اعتبار قبض ... در اين مقام ثابت
است باجماع بسيط ... اجماع مركب حاجت نيست ... اجماع مركب ... در محل خلاف است ...
در مسئله ... مشتمل ... بوده باشد مختلف باشند ... در جميع افراد ...
... در اين مقام حكم ...
ساير افراد ... اجماع مركب مثل نجاسات ... ملاقات نجاست ...
نجاست ...
جميع افراد ماء قليل بملاقات جميع نجاسات ... اجماع مركب ... جميع افراد ...
حديث ... در اين مقام الحاق ساير ... اجماع مركب ...
...
در مقام استدلال ...
...
صحيحة صفوان السالفة وهو قوله عليه السلام وان كانوا كبارا لم تسلمها اليهم ولم يخاصموا حتى يحوزوها عنه فله ان يرجع فيها لانهم لا يحوزونها عنه وقد بلغوا
... الرجوع ... على اولاده الكبار ... لم يقبضوه باقباضه ومعلوم ان
مفهوم التعليل عام فيفيد جواز الرجوع في الوقف في كل ما لم يتحقق القبض من الموقوف عليه باقباض من الواقف ...
ماهو ...
وقبض موقوف عليه ...
... اجماع مركب ...
... قبض ...
... توليت ...
اين دعوى ...
ومدارس ...
كلام ...
نموده باشد ... وقف بر جهت ...
... من غير اعتبار القبض ...
... الشيخ السعيد ابن شهيد الشيخ يحيى
بن سعيد ... وهو وقف الى ... الموقوف عليه ...
كلام ...
... لم يتحقق ...

بل بطريق اولى كما ستقف عليه والموجود في ... كلام العلامة في الارشاد حيث قال ولا يشترط في الوقف على صغار اولاده
القبض وكذا الجد والوصي ... لا يتوقف الحكم بلزوم الوقف على القبض فيما اذا وقف الاب على صغار اولاده وكذا الحال فيما اذا
وقف الجد على صغار احفاده وكذا فيما اذا وقف الوصي ... ومعلوم لكل احد ان ذلك انما هو لثبوت الولاية المذكورة
على الموقوف عليه واللازم ... الشرطية فيما نحن فيه ... ثبوت التولية ... باعتبار الاقباض و
التسليم في الوقف انما هو لدخول الموقوف في تصرف الموقوف عليه ...
المبني عليه ...
تحصيل الحاصل ...
الموقوف ...
ولا يشترط ...
ذكره ...
المحصل ما ذكره ... في الارشاد ... الحكم باللزوم في محل الكلام ...
... في المقام ...
في التذكرة لا يصح وقف ما لا يمكن اقباضه لان الاقباض شرط في صحة الوقف ...
الشارد ... التسليم وهو شرط في الوقف ...
وقال في الروضة في بيان ... الواقف للقابض ...
في عدم شموله ... التولية ...
ومنع التسويغ للواقف ان يجعل امر التولية لنفسه ...
فاكثر من ...
...
لعدم ...
النظر لنفسه في الوقف ...
الموقوف ...
الحكم باللزوم ...
التولية لنفسه ...
في شرائط الوقف ...
الدوام والاقباض ...
اليها لنفسه ...
...
الكفاية ...
فالمتحصل من جميع ما ذكرناه ...
بل لا ...

كيف يكون للمصنف الخبير المالف ... رئيس الاصحاب في موقف الحساب دعوى الاجماع المركب مع ما عرفت من ان الحكم ...
...
...
... التسليم ... القبض ...
فكيف يدعى الاجماع المركب على ان التسليم ...
ورفع الموانع من تصرف الموقوف عليه ...
فالاختلاف ...
الله الملك الموفق ...
دارد ...
رجوع ...
والد ...
... اجماع ...
چون معلوم شد كه قبض ...
ممكن ...
كه واقف ...
اگرچه ...
كراست ...
يتصدق ...
على امره والضمير ...
...
...
است ...
است ...
...
... موقوف ...
...
...
لازم است ...
...
...
موقوف ...

ان يجب انت بعلاوه وعين الطلاع نوسوه على جامع بحول فهوه المقبض ... ربع قال في الشيخ القبض ... اجماعا وصفة كا
في البيع اما التخلية الى آخره وفي الشرائع يصح وقف المشاع وقبضه كقبضه في البيع ومثله في القواعد والتحرير وغيرهما والحاصل ان الظاهر تحقق كلامهم
ان القبض المعتبر في هذا المقام هو المراد منه في مباحث البيع وغيره فينبغي الرجوع في تحقيقه الى تلك المباحث قال في المبسوط وكيفية القبض نظير
في البيع فان كان مما لا ينقل ولا يحول فالقبض فيه التخلية وذلك مثل العقار والارضين وفي السرائر القبض في الثمر الموضوع على الارض النقل
وفي ... التخلية وفي التذكرة عندنا ان القبض في الكيل الوزن في المكيل والموزون والقبض باليد فيما ينقل ويحول والنقل في الحيوان والتخلية
فيما لا ينقل ولا يحول ولو باع الثمرة على رؤوس النخل فالقبض فيها التخلية لا النقل وغيره ... ذكروا ... ان المراد من التخلية
هو التخلية بين البيع والمشتري او بالعكس كما وقع التصريح به في كثير من كلماتهم قال في المختلف قبض الثمرة على رؤوس النخل هو التخلية بينها وبين المشتري
وفي الوسيلة وقبض المكيل والموزون بالكيل والوزن والمعدود بالعد ... وقبض الارضين والعقارات التخلية بين المتاع وبينها ...
وشبهه والقبض في المنقول كالحيوان ... والمكيل والموزون والمعدود ... وفي غير التخلية ... بعد رفع اليد ...
[illegible]

عدم كون القبض شرطا فيما اذا كان الوقف على الوقف الصغير اذ هو في قوة الاستثناء من السابق مكان قال وشرط الوقف ان يقبض الموقوف
عليه او وليه باقباض الواقف الا اذا كان الواقف هو الوالد وكان الموقوف عليه ولده الصغير فان الوقف غير مشروط بالقبض ومنه
يتضح الحال فيما اذا كان الوقف على مصلحة كبناء مدرسة وتعميرها مثلا وكان امر الوقف مفوضا الى نفسه فان المقتضي لاشتراط
القبض هنالك متحقق هنا بل بطريق اولى كما لا يخفى ويدل عليه ايضا ما ذكره فيما بعد قال ويصح الوقف على المساجد والقناطر الى ان قال
وان شرط في الوقف ان يليه بنفسه جاز [illegible] كان الموقوف عاما كالوقف على المساجد والجوامع والفقراء وان
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وجامع المقاصد والشيخ والمسالك والروضة وغيرهم وقال في التحرير ولو وقف لم ينعقد بدون الاقباض فلو مات الواقف قبل القبض بطل
الوقف لوضوح ان مقتضاه ان المعتبر تحقق القبض قبل موت الواقف ولو تخلل فصل طويل بين العقد والقبض ويقرب منه الكلام السابق
من الحلبي قال وانما تصدق على احد الوجوه المذكورة واستهلاكه [illegible] بقي الشروط قبل التسليم فكانت الصدقة على [illegible] ضمنه
وان كانت على من يجب عليه او ليس [illegible] حكم فيها باحكام الوصايا وفي التذكرة لا يشترط في القبض الفورية فلو تراخى القبض عن العقد
حكم باشتغال الهبة من حين القبض لا من حين العقد وهذا وان ذكره في الهبة لكن لا فرق بين الوقف والهبة فيما ذكر بل الحكم بجواز التراخي
في الوقف اسهل كما ستقف عليه وفي الايضاح مثل الجواز التراخي والاصح انه كذلك وفي الدروس ولا يشترط في القبض الفورية وفي جامع
المقاصد والاصح عدم الاشتراط وفي الشيخ الثاني لا يشترط فورية فلو تأخر عن العقد جاز وفي المسالك الاقوى انه لا يشترط فيه
الفورية للعقد للاصل واشتغالا ودليل يدل عليه وغيره بعد الحكم بعدم صحة وقف العبد الآبق لتعذر التسليم ما هذا لفظه لكن في
بان القبض المعتبر في الصحة غير فوري وح فلا مانع من وقوع الصيغة صحيحة ويصح الوقف مراعات الصيغة لقبضه بعد ذلك وان طال
الزمان فان تعذر بطل وفي الروضة وسنرى ظهوره انه لا يعتبر فورية وفي الكفاية والاقوى عدم اشتراط الفورية للعقد واحتمل بعضهم اعتبار
ذلك وفي شرح المفاتيح وفي وقف العبد الآبق والبعير الشارد قولان والاكثر على المنع لتعذر اقباضهما وتسليمهما الى الموقوف عليه وقرب
الشهيد الجواز مع مراعات تحقق الاقباض فان حصل ذلك ولو بعد حين صح لعدم لزوم فورية الاقباض والمستند في ذلك صحيحة محمد بن مسلم
السابقة فان الحيل يتصدقه [illegible] اذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث لوضوح ان المستفاد منه انه اذا تحقق القبض قبل موت
الواقف يكون لازما ولو تخلل تأخر القبض عن العقد بكثير ومثله رواية عبيد بن زرارة السابقة وهو المستفاد من صحيحة صفوان بن يحيى
السابقة ايضا لقوله عليه السلام فيها وان كانوا كبارا لم يسلمها اليهم ولم يخاصموا حتى يحوزوها عنه فله ان يرجع فيها لانهم لا يحوزونها عنه وقد بلغوا ويمكن
استفادة المرام منه في موضعين احدهما التعليل لانه ظاهر في كفاية الحوز اي قبض الموقوف عن الواقف مطلقا سواء تخلل الفصل بين العقد والاخذ
ام لا والثاني قوله لم يسلمها اليهم [illegible] ذكرنا ان تحقق ذلك فلو وقع الاخذ بعده [illegible] لو وقف العين الموجرة على غير المستأجر
فسلمها الى الموقوف عليه او المتولي بعد انقضاء مدة الاجارة يكون الوقف صحيحا ولازما من غير اشكال واما القسم السادس اي اذا وقف العين
الموجرة على الموقوف عليه المعين ولم يتحقق الاقباض الى ان مات الواقف فح وان كان الوقف باطلا لكن نقطع بعدم بطلان الاجارة
في ذلك اصلا اذ كان الموقوف غير العين الموجرة لو مات [illegible] بعدم تحقق الاقباض الى ان مات الواقف حكم بالبطلان [illegible] للاجارة
في ذلك اصلا وان جميع [illegible] مذكور [illegible] كما حكم [illegible] ببطلان وقف عين موجرة [illegible] مقاصد [illegible]
[illegible] بعد انقضاء مدة الاجارة ونحو ذلك [illegible] العين الموجرة [illegible]
والتحرير [illegible] ذلك انه حمل العبارة على [illegible] المالك [illegible]
الوقف باطلا [illegible] وقف عين مستأجر صحيح [illegible]
قبض واقباض بالاجارة [illegible] ببطلان اجارة [illegible] لوضوح عدم الامكان [illegible]
فيها في ذلك فصلا من العراجة وكيف مع ان هذه الدعوى لا يمكن ان يصدر من [illegible] الفضلاء مثل العلامة
الذي هو تاج الفقهاء ورئيس الاجتهاد ومروج الاحكام والسداد بحر العلم المواج سراج الفضل الوهاج وذلك لما عرفت من صحة وقف
العين الموجرة على المستأجر ولزومه من غير اشكال وكذا صحته ولزومه فيما اذا كان على غيره [illegible] مع تفويض الامر الى المستأجر وهكذا الحال
فيما اذا كان الوقف على [illegible] بعد انقضاء مدة الاجارة وفي اثنائها بعد الاذن من المستأجر وصحة الوقف في
الصورة المذكورة [illegible] الموت [illegible] وانما الكلام فيما اذا وقف العين الموجرة على معين غير
المستأجر ولم يتحقق الاقباض الى ان مات فح وان حكم ببطلان الوقف لكن لا مدخلية للاجارة في ذلك قطعا [illegible] فيما اذا تعلق الوقف بغير

العين الموجرة فكيف يمكن لمن له ادنى ربط بمباحث الفقه ومباحثه ان يصدر منه مثل ذلك والحاصل انك بعد الاحاطة بما فصلنا لا تبقى
شاكا في فساد الدعوى المذكورة سيما بعد صراحة العبارة فيما ذكر ويؤيده ايضا في فساد هذه الدعوى ما اوردناه من التحرير والتذكرة مما
يدل على صحة وقف العين الموجرة في بعض الصور المفروضة فليلاحظ ما قال الماتن ذكره في هذا المقام فنقول قال في التذكرة ولو اجر ثم
وقفها نعقد الشافعية يصح لان القبض ليس شرطا عندهم وهو مملوك بالشرائط المذكورة وليس فيه الا العجز عن صرف المنفعة الى جهة الوقف
في الحال وهو لا يمنع الصحة كالموقوف حكرا في يد الغاصب واما عندنا فان اقبضه باذن المستأجر فلا باس والا لم يصح القبض ولم يلزم
الوقف وقوله والا لم يصح القبض الى آخره صريح في صحة الوقف فيما اقبض العين الموجرة الموقوفة من غير اذن المستأجر لكن قال لا يلزم الوقف
وهذا الكلام صريح في صحة الوقف في جميع الصور المفروضة والاينبغي ان يقول والا لم يصح الوقف وستقف فيما ذكره في التحرير على ما يشهد بالجهة
وقف العين الموجرة [illegible] الحكم [illegible] كوقف العين الموجرة [illegible] الامور المسلمة قال وقف الوارثة الموصى بخدمته شهرا كوقف المستأجر اي كوقف
المالك العين الموجرة ولما ذكرت عبارة الماتن على صحة الوقف في الموصى بخدمته شهرا كونه المراد من هذه العبارة الصحيحة وما جعلوا وقف المستأجر مشبها
به يظهر ان الصحة هناك من الامور المسلمة ثم هذا ان قيل انه لم يكن المراد من العبارة المعنى المذكور فما المراد منها قلنا الظاهر ان المراد منها التنبيه على عدم
صحة الوقف من المستأجر فالمستأجر في عبارة القواعد اسم الفاعل علا ما يأتي قبلا اولا لا ما يملكه الواقف لان المراد منه ما لا يمكن عينه ومنفعته
ومن هذا ما يملك منفعته لا عينا قال في التذكرة لا يجوز وقف العبد الذي استحقت منفعته على التأبيد والارض كذلك لعدم الانتفاع بهما
في الحال ولا بعد الحال وكما لا يجوز وقف العين الخالية من المنفعة كذا لا يصح وقف المنفعة من دون العين فلا يجوز وقف المنافع من مالك
منافع الاعيان دون رقابها كالمستأجر انتهى كلامه رفع مقامه وفي هذا الكلام دلالة على صحة وقف العين الموجرة بعنوان الاطلاق لقوله
لا يجوز وقف العبد الذي استحقت منفعته على التأبيد لظهور ان التقييد بالتأبيد انما هو للتنبيه على جواز الوقف فيما اذا لم يستحق منفعته
بل استحقت شهرا او سنة وهكذا ان الصحيح الوقف في مثل هذا صحة وقف العين الموجرة ايضا لاتفاق والتقرير فيهما اصلا ومن جميع ما ذكر ظهر لك
ظهورا بينا ان ما ذكره المورد من عبارة القواعد والتحرير غير صحيح بل هو [illegible] لا اعتبار به على تقدير ان يكون المستأجر في عبارة القواعد اسم المفعول
كما يشهد به عبارة التحرير فغير خاف [illegible] من حمل العبارة على ما ذكره [illegible] الوقف من المستأجر لا من المالك لما فصلناه ويؤيده المطوي [illegible]
في عبارة القواعد الاجارة وفي عبارة التحرير وهو الموصى بخدمته لوضوح ان الحكم بعدم صحة الوقف المتعلق بالموصى بخدمته على الاطلاق
انما يستقيم اذا صدر من الموصى بخدمته لا الموصى له [illegible] اذا لم يكن الوصية بخدمته دائما مما لا ينبغي التأمل فيه وقد عرفت
ان الصحيح في تلك الصورة مدلولا عليه بالعبارات السابقة من التذكرة قال في جامع المقاصد وهو ان الوصية بالمنفعة لو كانت دائما فمنع صحة
الوقف حتى توهم ان العين مع سلوبية المنفعة يكون كوقف ما لا منفعة فيه والظاهر من كلام الاصحاب بيطل [illegible] فيصح الوقف في ذلك
الصورة اتفاقا وفي الصحة في غيرها [illegible] للعبارات السابقة لا سيما اذا كان الوقف على الموصى له او على غيره لكن يكون التولية مفوضا الى الموصى له
الواقف او القبض الى الموقوف عليه او المتولي بعد انقضاء مدت الخدمة الوصية ثم لا يخفى ان ما ذكره من عدم ظهور كلام الاصحاب ليس لعدم تعرضهم
لما سمعت مما اوردناه من التذكرة قال في التذكرة وقف الورثة الموصى بخدمته شهرا كوقف المستأجر والظاهر ان المستأجر هنا اسم مفعول والمراد ان
وقف الورثة الموصى بخدمته شهرا كوقف المالك للعين المستأجرة فكما يصح هذا يصح ذاك ويظهر من هذا الكلام ان الصحة في الثاني مما لا ينبغي
التأمل فيه بل من الامور المسلمة كما نبهنا عليه انفا [illegible] شارح قواعد بيان كرده كه خواه از جانب مالك بكر يا اذن مستأجر وخواه از جانب
مستأجر پس اين [illegible] لكن [illegible] است اما اولا پس [illegible] چونكه قبض واقباض بالاجاره ممكن نيست وجوه علامه
تصريح فرموده اند كه وقف عين مستأجر صحيح نيست خواه لمن [illegible] مالك پس باشد وخواه از مستأجر پس كه [illegible] قبض واقباض
را در عين موجره دليل عدم صحة وقف دانستن صحيح نيست در [illegible] مالك پس [illegible] واما ثبت بمستاجر
شخص نيست عدم صحة وقف بالاضافه بمستاجر چه عدم [illegible] عين است نه بجهت عدم امكان قبض واقباض واما ثانيا پس [illegible]

موجباست كه وقف عين موجره از مالك هرگاه باذن مستاجر بوده باشد صحيح است اين صحيح نيست چه صحت وقف وفساد او [illegible] است
نمودن صحيح است بلى اذن مستاجر پيش او [illegible] امكان اقباض وعدم آنست شايد او اين باشد و[illegible] شده است
واما ثالثا پس بجهت آنكه [illegible] مطلب مستند باو است [illegible] شارح [illegible] در اين مقام [illegible] المحققين
است وثانى سيد عميد الدين [illegible] اين عبارت قواعد [illegible] وثالث محقق ثاني [illegible]
فرموده كه تعميم فساد وقف نموده باشد خواه وقف از مالك بود يا از مستاجر [illegible] نيز [illegible] مقام [illegible] صحيحه
وتفاسير [illegible] نكرده [illegible] بعد عنوان العبارة السابقة [illegible] المالك العين ثم وقفها قال [illegible] المالك
المستاجر فلا باس والا لم يصح القبض ولا يتم لزوم الوقف فح وقف المالك العين الموجرة لا مانع من صحته [illegible] العين المغصوبة [illegible]
يحتمل ان يريد بها عدم صحة وقف المستاجر [illegible] لا [illegible] ما في الباب انه لا يتم الا بالقبض ويحتمل ان يريد بها عدم
الوقف من المستاجر لانه غير مالك العين فلا يملك نقلها [illegible] فيها صيغ الوقف [illegible]
على العبارة تفريع [illegible] بعدم صحة وقف العين الموجرة غير صحيح لما ذكره في التذكرة [illegible] مع الاقباض باذن المستاجر صحيح لازم
ومع الاقباض من دون اذنه صحيح غير لازم [illegible] عدم الاقباض [illegible] ما في الباب انه لا يتم [illegible] الا بالقبض [illegible]
بالفساد [illegible] العبارة [illegible] وقف العين الموجرة [illegible] يكون المراد وقف المستاجر [illegible]
بعدم صحة الوقف ح صحيح لما ذكره [illegible] العبارة [illegible]
مع انه [illegible] القواعد تعميم القول بالفساد سواء كان الواقف هو المالك او المستاجر وكلام هذا المحقق صريح في صحة [illegible]
الوقف [illegible] المالك [illegible] الشارح [illegible]
فساد الوقف فيما اذا تعلق بالعين الموجرة [illegible] ان يكون [illegible]
[illegible] السموات والارضين [illegible] العلماء العاملين [illegible]
[illegible] تسليم [illegible] ثبوت اشتراط [illegible] كفايت [illegible] تحقق
شرط [illegible] موقوف [illegible] تحقق وقف [illegible] قبض [illegible]
[illegible] قبض ملك است [illegible]
[illegible] ملكيت [illegible]
ملك زراعت كرده است [illegible]
[illegible] اجماع است [illegible]
شود كه زراعت كردن [illegible] مستاجر ملك موقوف [illegible]
[illegible] قبض [illegible]
[illegible] موقوف [illegible] عبارت [illegible]
اقباض وتسليم است [illegible] قبض واقباض [illegible]
بعض [illegible] اقباض [illegible]
است كه عبارت [illegible] قبض [illegible]
[illegible] اجماع [illegible] كلام [illegible]
تولیت [illegible] وقف [illegible] واقف توليت وقف را [illegible]

بعض ملكين كه علما شرط دانسته اند در وقف نيست [illegible] اشكال نيست [illegible] بلكه [illegible]
فقهاء [illegible] واما ما صدر من العلامة في المختلف حيث
قال هو ان حمزة في صحة الوقف تسليم الوقف من الموقوف عليه او وليه الا ان يجعل ولاية الوقف لنفسه مدة حياته قال وهذا القول يشعر بان
شرط الولاية لنفسه يكون القبض شرطا لما رواه عبيد بن زرارة عن الصادق عليه السلام انه قال في رجل تصدق على ولد له قد ادركوا قال اذا لم يقبضوا
حتى يموت فهو ميراث وعدم الشرط يستلزم عدم المشروط فهو مما لا ينبغي ان يصدر [illegible] لوضوح ان اللازم هو العمل بمقتضى العموم
الدال على لزوم العمل بمقتضى كل وقف لا اذا اقام الدليل على التخصيص [illegible] الاصل [illegible] الرواية المذكورة هو ما
كان الوقف على ولده الكبار ولم يتحقق اقباض الموقوف اليهم الى ان مات الواقف ويظهر من ذيل الرواية ان تولية الوقف غير مفوضة الى الواقف في
ذلك من دلالتها على شرطية القبض فيما اذا فوض التولية الى الواقف لا سيما اذا كان الوقف على بطون [illegible] ويكون التولية مفوضة الى الواقف
فلا ينبغي القول باعتبار تسليم الموقوف فح الا ان قيل بانه يجب على الواقف المتولي ان يعزل واحدا ثم يسلم الموقوف اليه ثم استرده منه وهو مما لا
ينبغي التأمل في فساده لاشتغال الدليل عليه [illegible] الاصحاب حتى العلامة [illegible] بانه يجوز للواقف ان يجعل التولية لنفسه
[illegible] الموقوف اليه [illegible]
سواء انك لما نبهنا عليه فيما سلف من اشتغال الدليل عليه [illegible] قبض [illegible] لازم است كه حكم كرده شود بلزوم وقف
[illegible] تحقق بعد از انكه شخص [illegible] موقوف بر قبض [illegible]
كه توليت مفوض [illegible] واقف ووقف بر جهت [illegible] باشد شخص [illegible]
[illegible] شخص شده [illegible] حلال [illegible] دليل [illegible] شخص شده كه
اكثر فقها [illegible] مصلا بيان شده [illegible] عقود
وتوليت وقف [illegible] قرار [illegible] تحقق [illegible] لازم [illegible] الموقوف في اجارة
[illegible] الوقف [illegible] عرفت من عموم الدليل واشتغال المخصص [illegible] كلام [illegible]
است وعبارت [illegible] ثبوت اشتراط بعنوان عموم [illegible] بعد از تسليم [illegible]
[illegible] عبارت [illegible] موقوف [illegible] عبارت [illegible]
وتسليم است [illegible] واقف [illegible] تحقق نيست [illegible]
بيان شد كه دليل [illegible] قبض [illegible] مقام [illegible] قبض [illegible] مقام با
[illegible] موقوف [illegible] تسليم [illegible]
شرط [illegible] قبض [illegible] ابن الجنيد [illegible] قبض است
وبعض [illegible] قبض [illegible] تسليم [illegible]
ثبوت واعتبار [illegible] موقوف است بالاضافه
بموقوف عليه [illegible] تحقق [illegible] اقباض وتسليم وقبض [illegible]
بود باشد [illegible] قبض [illegible] موقوف است بالاضافه [illegible] موقوف
عليه بوده باشد [illegible] شرط [illegible]
كفايت [illegible] تحقق شرط [illegible] قبض كه لا يخفى [illegible] صدق الحكم
موقوف [illegible] الفرق بين قبل التسليم وبعده [illegible] قبل التسليم [illegible] لزوم العمل

بمقتضى كل وقف بمجرد صدور العقد كما هو مقتضى العقود اللازمة خرج ما دل الدليل على خروجه وهو ما اذا كان الموقوف في [illegible]
الواقف ولم يكن امره مفوضا الى نفسه [illegible] للحكم باللزوم [illegible]
[illegible]
الاجارة اصدق تعريف لما الملك [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الموقوف او من يتولى اليه وان لم يقبض لم يمض الوقف ولم يلزم بنفس الوقف وان لم يقبض وكلا ولانتج قوله ان لم يقبض لم يمض الوقف ولم يلزم يدل على ان مع انتفاء القبض ينتفي اللزوم لا الصحة ومنهم شيخنا ابو الصلاح قال في الكافي اذا تصدق على احد الوجوه المذكورة واشهد على نفسه بذلك ومات قبل التسليم وكانت الصدقة على مسجد او مصلحة فهي ماضية وان كانت على من يصح قبضه او وليه فهي بحكم فيما باحكام الوصايا اذ الظاهر ان المراد انه اذا كان الوقف على من يصح قبضه ولم يقبض ومات قبل التسليم يكون الحكم فيه حكم الوصية تعتبر باجازة الورثة وامضائهم يلزم والا فلا فيكون قبل الامضاء صحيحا لكن اللزوم متوقفا على امضاء الورثة ومنهم السيد ابن زهرة قال في الغنية اما قبض الموقوف عليه او من يقوم مقامه في ذلك فشرط في اللزوم وادعى الاجماع عليه ومنهم ابن ادريس قال في السرائر اذا وقف شيئا زال ملكه عنه اذا قبض الموقوف عليه او من يتولى عنه وان لم يقبض لم يمض الوقف ولم يلزم فان قبض الموقوف فلا يجوز له الرجوع فيه بعد ذلك ومنهم المحقق قال في الشرايع ولا يلزم الا بالاقباض ومنهم العلامة في التذكرة قال ولو اجر ارضه ثم وقفها انعقد الشافعي يصح الان قال واما متعلقا فان القبض باذن المستاجر فلا والا لم يصح القبض ولا يتم لزوم الوقف الصحيح ان مقتضى قوله فلا يتم لزوم الوقف صحته ومنهم المحقق الثاني قال في جامع المقاصد اذا اجر المالك العين ثم وقفها قال في التذكرة ان اقبضها باذن المستاجر فلا باس والا لم يصح القبض ولا يتم لزوم الوقف فيصح وقف العين الموجرة لا مانع من صحته وكذا المغصوبة ومنهم شيخنا الشهيد قال في الدروس والجزم بدون القبض والظاهر من هذه العبارات ان القبض شرط في اللزوم فالمستفاد من ظواهرها ان الوقف من غير قبض يصح بمعنى انه قد حصل منه زوال الملك عن المالك نوعا ولا مستقرا لكن يجوز له الرجوع قبل القبض واما بعده فلا وصرح المحقق في شرح المفاتيح وستقف على عبارته والظاهر من جملة من العبارات انه شرط الصحة قال في النهاية وان وقف ما يملك ولا يخرجه من يده ولم يقبضه الموقوف عليه او من يتولى عنه لم يصح الوقف وكان باقيا على ملكه عليه من الملك وقال في المهذب حيث يحصر بامرين احدهما صحة الوقف فيما يقف الانسان اما يملك او ياذن والاخر ان يقبض ويخرجه من يده الى من هو وقف عليه وفي الغنية يفتقر صحة الوقف الى شروط الى ان قال ومنها ان يكون الموقوف معلوما مقدورا على تسليمه وفي الوسيلة واما يصح بثمانية اشياء كون الوقف ملكا للواقف وما له الى ان قال وان يفعل ذلك تقربا الى الله وتسليم الوقف الى الموقوف عليه او من وليه وفي موضع اخر من الشرايع والقبض شرط في صحته فلو وقف ولم يقبض ثم مات كان ميراثا وفي القواعد والقبض شرط في صحته فلو وقف ولم يسلم الوقف ثم مات كان ميراثا والانصاف ان كلا منهم في المقام مضطرب اذ قد اتفق لبعضهم في موضع من كتابه ما يقتضي ان القبض عنده شرط اللزوم لا الصحة مع انه قد صرح في موضع اخر من ذلك الكتاب ما يقتضي انه من شرايط الصحة وها انا انقل الى الشهيد الثاني الذي كلامه باسرها الى معنى واحد فقال في المسالك لا خلاف بين اصحابنا في ان القبض شرط الصحة الوقف فلا ينعقد بدونه كلا ينعقد بالايجاب بدون القبول او بالعكس فيكون القبض جزء السبب الناقل للملك وعبارة المصنف تشعر باللزوم ولا يفيد ذلك ولكنه فيما سياتي سيصرح بما ذكرناه حيث يقول في القسم الرابع والقبض شرط في صحته وتظهر الفائدة في النماء المتخلل بين العقد والقبض مع تقدير حصوله فلا للواقف على ما حققناه وعلى ظاهر كونه شرط الاسيا في ان يكون للموقوف عليه لتحقق الوقف وانه لم يلزم فان كان اللزوم غير معتبر في الملك النما حيث يتحقق العقد الناقل وان كان لجواز الفسخ المصنف وفيه ان المحققين كابن علي في البيع بخيار ونحوه وفي الكفاية ميل الى القبض وهو شرط في صحة الوقف بمعنى ان الانتقال مشروط بالقبض فقبله يكون العقد صحيحا في نفسه لكن ليس باقل يجوز للواقف الفسخ فيما ذكره تامل اما فيما ذكره في المسالك فلانه نفى الخلاف في ذلك ينافي ما علمت من ان الكل من جماعة من علمائهم انه شرط اللزوم ثم انه نفى الخلاف في كون القبض شرط الصحة العقد للاجماع بعده فيكون القبض جزء السبب الناقل للملك كلا يخفى وايضا لا يخفى ما في جعل القبض جزء السبب الناقل للملك القطع بان النقل انما يتحقق من العقد ومن المعلوم ان العقد انما يحصل من الايجاب والقبول مثلا او نحوهما فلاحظ ساير العقود وغاية ما هناك ان ترتب الاثر المطلوب من العقد قد يتوقف على شرط لا يناسب الحكم بكونه من جزء السبب فلاحظ عبارات ائمة الفقه واما فيما ذكره في الكفاية فلان الصحة في المعاملات انما يطلق عند ترتب

الاثر

الاثر والاثر المطلوب فيما نحن فيه هو الانتقال فالحكم بصحة العقد مع الحكم بان ليس بناقل غير ملايم وايضا ان المناسب الحكم بجواز الفسخ حدوث العلاقة وشبوتها بين الموقوف المحقق والملايم لذلك كون القبض شرط اللزوم وحيث قد عرفت اضطراب كلام القوم في المسئلة فالمهم في المقام صرف الهمة الى مستند القولين وابراز المختار فنبين فنقول يمكن الاستدلال على كون القبض شرطا للصحة بصحيحة محمد بن مسلم المتقدمة المروية فيها اذا لم يقبضوا حتى يموت فهو ميراث بناء على انه لو كان الوقف صحيحا من غير قبض وتحقق الانتقال لو كان العود الى الورثة حين مات الواقف قبل القبض متوقفا على الفسخ والظاهر من الحديث خلافه اذ الظاهر منه انه يخرج الى الورثة بكونه ميراثا ومقتضاه بقاء الملك على حاله بعد الوقف من غير قبض فيكون الانتقال متوقفا على القبض وهو المطلوب وشطر من رواية عبيد بن زرارة ويمكن الاستدلال للقول بانه من شرط اللزوم بمعنى ان الانتقال قد يتحقق بالعقد لكن يجوز له الرجوع قبل القبض بامور منها التوقيع السابق كلام الامام عليه السلام صاحب الضيعة بالخيار وهكذا السلم فلا خيار لصاحبه وهذا القول هو المختار والمستند في ذلك مضافا الى ما ذكر الصحيح الذي الحقت المشايخ الثلاثة نور الله مرقدهم علاوة على روايته في الفقيه والتهذيب والاستبصار عن علي بن مهزيار قال كتبت الى ابي جعفر عليه السلام ان فلانا ابتاع ضيعة فوقفها وجعل لك في الوقف الخمس ويسال عن رايك في بيع حصتك من الارض او يقومها على نفسه بما اشتراها به او يدعها موقوفة فكتب عليه السلام الي اعلم فلانا اني امره ببيع حصتي من الضيعة وايصال ثمن ذلك الي وان ذلك رايي ان شاء الله او يقومها على نفسه ان كان ذلك ارفق به والحديث في غاية القوة والاعتبار لاطباق المشايخ العظام على رواية محمد في الاصول الاربعة ودلالته على المدعى ظاهرة اذ الموقوف انه قد وقف الضيعة وجعل خمسا للوقف المعصوم عليه السلام وسلم منه حصته قبل الاقباض فامره عليه السلام ببيع حصته وايصال ثمنها اليه عليه السلام مع دليل على تحقق الانتقال بمجرد العقد لعدم امره عليه السلام ببيع حصته من الضيعة وبوجه اخر وهو انا نقول لو لم يخرج بالعقد من ملك الواقف فلا معنى لتقويمه على نفسه ولو صح لكان وجه تقويم المحتمل مال على نفسه واللازم باطل لقوله عليه السلام او يقومها على نفسه ان كان ذلك اوفق به مضافا الى ان الضيعة لو تقومها ما يدل على حصته في قوله عليه السلام ببيع حصتي من الضيعة يعرف انه ان يتولاه او يقوم حصته من تلك الضيعة على نفسه ومعلوم انها انما يكون ذلك اذا تحقق الانتقال بالعقد وهو المطلوب وبوجه ثالث وهو ان الكلام في السؤال اعتقاد السائل انتقال الموقوف عليه بمجرد الوقف ولو لم يحصل الاقباض لقوله ويسال عن رايك في بيع حصتك من الارض الى الامام وتقريره عليه السلام بل ذكره ما يرشد الى صحة هذا الاعتقاد كلا حرف وتقريره عليه السلام كانها امره وقوله حجة فدلالته على المدعى ما لا اشتباه فيه وقد عرفت انه صحيح السند في غاية القوة والاعتبار فلا بد من المصير الى مقتضاه الا ان ما جاز الرجوع للواقف لوضوح ان ذلك ان ارتد فاذا لم يرض به الامام صلى الله عليه الرحمن يسقط جواز الرجوع كلا يخفى وليس هناك الا بيع الموقوف ويمكن ان يقال ان عدم جوازه انما هو بعد اللزوم واما قبله فلا لما تقدم للحديث الصحيح عليه فكما يجوز للواقف الرجوع بكل عن الوقف قبل الاقباض دون بعده فليكن كلامه بالاضافة الى الموقوف عليه كذلك بالاضافة الى البيع مثلا فيجوز قبل اللزوم لا بعده وان ابيت من ذلك نقول يمكن ان يكون ذلك الموضع من المواضع التي نطقت الادلة الشرعية بجواز بيع الموقوف فيها وكما ان المقتضي موجود والمانع مفقود فلا بد من المصير الى مقتضاه اما الاول فلما عرفت مضافا الى ان وضع العقود انما هو لذلك واما الثاني فلما لم يظهر مانعا من ذلك عدا ما يقتضي جواز الرجوع قبل الاقباض من النصوص السالفة والاجماعات المنقولة وشيء منها لا يصلح للمانعية لوضوح انه لا يتحقق من غير انتقال اصلا بل يتحقق مع الانتقال وعدم اللزوم ومعلوم ان العام لا يدل على الخاص بل الرجوع المشتمل عليه صحيحة صفوان بن يحيى السالفة وما ورد في الاخبار الدالة على الحفظ واما صحيحة محمد بن مسلم فلا يظهر منها منافاة لذلك اذ غاية ما يستفاد منها ان الموقوف يكون ميراثا فيما اذا مات الواقف قبل قبض الموقوف عليه واللازم منه بطلان العقد بالموت كما يلزم منه انتفاء ترتب الاثر حتم قبل الموت فلم لا يجوز ان يحقق الانتقال الى الموقوف عليه بمجرد العقد ويكون الموت قبل الاقباض مبطلا كالرجوع والفسخ حال الحيوة كالعقود الجائزة مثل الوكالة فانه بمجرد العقد يترتب الاثر عليه ويزول ذلك الاثر فيما اذا انفسخ العقد او مات

العاقد فليكن عقد الوقف قبل الاقباض ايضا كذلك ومما ذكرنا ظهر الحال في رواية عبيد بن زرارة والحاصل ان مقتضى الانتقال موجود وما ذكر غير صالح للمانعية لما علمت فوجب القول بذلك ان قلت ان ما ذكرت وان كان مبينا لكنه متوقف على كون المصير اليه ما يقتضيه صحيحة علي بن مهزيار المذكورة وهو ممنوع نعم يصح الحال في ابراز المراد يستدعي ان يقال ان تلك الصحيحة لا يقتضيها جواز بيع الموقوف قبل تحقق الاقباض لا يمكن العمل بها لا مستقصا لانصحاب المواضع التي جاز بيع الموقوف فيها ولم يعد احد منهم ذلك منها فهو مما اطبقوا على خلافه ولذلك شيخنا الصدوق نور الله مرقده حمل الحديث على غير الوقف الابدي كلا ما قال في الفقيه بعد ان اورد الصحيح المذكور ما هذا لفظه قال مصنف هذا الكتاب هذا وقف كان عليهم دون من بعدهم ولو كان عليهم وعلى اولادهم ما تناسلوا ومن بعد على فقراء المسلمين الى ان يرث الله الارض ومن عليها لم يجز بيعه ابدا قلنا المتبع هو البرهان وانه لم يبق الى زمان الاعيان وبعد تسليم دلالة الحديث الصادر عن العلوم الالهية الواصل الينا باطباق المشايخ الاجلاء على روايته باسانيد صحيحة في الاصول الاربعة المعتمدة في ذلك مستند الاعلام من الاصحاب لذلك ومن ادعى حصر الاحكام المستفادة من الاحاديث الصادرة من ينابيع العلم الرباني فيما دون فقهاؤنا الاجلة في كتبهم المعهودة وكيف ان الفرعيات التي تستنبط منها التي لم يتعرض لها اصحابنا قدس سرهم اوامرهم اكثر من ان يحصى ومن اراد ان يطلع على حقيقة الحال وصدق المقال فعليه بمطالعة مجلدات مطالع الانوار وصفات اوضح الادلة والوجيه الدالة على حقيقة ما انشانا الطاعة علينا الاثار المختبرة حيث خاض العلماء في بحار ما صدر منهم عليهم السلام واستخرجوا اللالي من اصداف الفاظهم على قدر استعدادهم ويكون الامر كذلك الى قيام القائم عجل الله فرجه وكل من يخوض فيها بقلب نوراني يطلع على ما لم يطلع عليه من تقدم عليه جد الكابر الاستعداد عن الاستعداد ولا استعداد من المغيض الموفق الرؤوف للعباد ويكون ما استفاده منها حجة عليه وعلى من هو حجة عليه الا اذا عارضه ما هو اقوى منه من عقل او اجماع قطعي ونحوهما اذا علمت ذلك نقول ان الصحيح المذكور المحتوي على الجواز ونعم مرتبة الايجاب لا تحلو شيئا والموقوف الى الموقوف عليه قبل الاقباض فلا بد من المصير اليه لا شيئا ما يصلح لمعارضته واقتضائه الجواز في بيع الموقوف في تلك الصورة قد عرفت انه لا مانع منه ذلك كذلك في الاداء بعضد اطباق المشايخ العظام على ايراده في كتبهم المعتبرة وهو دليل على انهم عملوا به الا ان بعضهم ربما اوله شيخنا الصدوق بعد ايراده هذا النحو من مثل ما ذكره يرجع الى ان الموقوف هناك كان منقطعا الى تلك الطبقة دون من بعدهم ولا شبهة ان امر البيع ح اشكل لوضوح ان الحبوس بانقطاع ملك الحابس يرجع اليه او الى ورثته بعد الحبوس فكيف يسوغ له بيعه ولا ريب ان التزام بيع الموقوف في الصورة التي نبهنا عليها اولى من ذلك كلا يخفى مضافا الى انا نقول انه يمكن ادراج مورد النص فيما ذكره المشهور وعده من المواضع التي جوزوا بيع الموقوف فيها فيها انا اورد في الحديث للاطلاع على حقيقة الحال فاقول قد ورد عن المشايخ العظام عن علي بن مهزيار بعد ما تقدم نقله من غير فصل انه قال كتبت اليه ان الرجل ذكر ان بين من وقف بقية هذه الضيعة عليهم اختلافا شديدا وانه ليس يامن ان يتفاقم ذلك بينهم فان كان ترى ان يبيع هذا الوقف ويدفع الى كل انسان منهم ما كان وقف له من ذلك امرته فكتب عليه السلام بخطه الى اعلمه ان رايي له كان قد علم الاختلاف ما بين اصحاب الوقف ان بيع الوقف امثل فليبع فانه ربما جاء في الاختلاف تلف الاموال والنفوس فنقول ان من المواضع التي نص المشهور بجواز بيع الموقوف هو ما اذا وقع بين الموقوف عليهم خلف يؤدي الى خراب الوقف والظاهر ان مستندهم في ذلك الصحيحة المذكورة والمعول عليه بهذا الحديث ان الموقوف عليهم هو جنس هذه الضيعة فامره ببيع حصته منها لظهور الخوف من وقوع التلف والاختلاف بين من وقف عليهم تلك الضيعة كما يظهر من شيخنا الطائفة ما ذكره في التهذيب والاستبصار بعد ان اورد الحديث المذكور بتمامه فليلاحظ فعلى هذا لا اشكال اصلا لكن بقي في المرام المقام ايراد اخر ينبغي التعرض له وهو ان يقال ان الوقف على ما مر الكلام فيه معنى تحبيس الاصل وتسبيل المنفعة وهو اما حقيقة او ما هو عليه التقديرين نقول كل موضع يحكم فيه بتحقق الوقف ينبغي الحكم بتحقق المعنى المذكور هناك وهو انما يناسب القول بان القبض من شرايط الصحة دون اللزوم لوضوح انه على القائل بتحقق الوقف مع عدم الاقباض ومع اشتغاله لذلك المعنى لوضوح جواز تصرف الواقف فيه على اي نحو شاء ببيع وصلح وهبة وغيرها

علامة

علامة على الاول فان الوقف بناء على هذا لم يتحقق فلا مانع من التصرفات المذكورة ح ويمكن الجواب عنه بوجهين احدهما ان التحبيس المذكور انما هو للموقف اللازم لا مطلقا فلا اشكال الا من جهة اطلاق كلامهم في مقام التفسير لكن ما ذكروه ما يدل على جواز التصرف للواقف في الموقوف قبل الاقباض وانه انما يلزم بعده قرينة التقييد فلا اشكال والثاني ان المراد من تسبيل المنفعة انما هو بالاضافة الى الموقوف عليه او يسوغ له الواقف التصرف في نماء الموقوف على اي نحو شاء كتصرف الملاك في املاكهم فيكون المراد من حبس الاصل حبسه بالاضافة اليه ايضا فالمعتبر في الوقف هذا المعنى فلا ينافيه جواز تصرف الواقف في الموقوف في بعض الاوقات انواع التصرفات ولا يخفى عليك انه بناء على هذا الجواب ينهدم بنيان بعض ما اوردناه في توجيه بيع الوقف المدلول عليه بالصحيحة المذكورة قبل هذا الموضع بل التحقيق يتضح به حقيقة الحال ويمكن الجواب من الاشكال بجواب اخر وهو ان تحبيس الاصل الذي هو الحبس المستلزم لعدم جواز التصرف فيه للواقف انما هو مع بقاء الوقفية والتصرف الذي من الواقف في الموقوف قبل الاقباض من الابطال ورفع العقد فلا اشكال ويمكن ان يقال انه يرجع من الاعتبار المال الى الجواب الاول وعلى ايحاله لا اشتغال عن القول بالانتقال بعد استفادته من الحديث المحقق بانواع الاعتبار فله الشكر والحمد المتزايد على ان وهب العلم ايدنا في هذا المقام تبيين استحكام بنيان بعض ما نبهنا عليه في بعض المباحث السالفة واحلنا هناك بيانه الى المباحث الاتية فتلقاه بالشكر والمنة ومن الفروع بين القولين الحقائق النماء المتخلل بين العقد والقبض للموقوف عليه على المختار وللواقف على غيره والثالث هو انك قد علمت من المباحث السالفة ان من المواضع التي لا يتوقف لزوم الوقف فيها على القبض بالمعنى المذكور هو ما اذا كانت الولاية للواقف على الموقوف عليه وهو مما لا اشكال فيه لا ريب يعتريه والكلام في هذا المقام في انه هل يتوقف على نية الولي القبض عن المولى عليه بمعنى انه يجب ان يقصد الولي عن قبل ما يوليه بالاتصاد الضيعة حال كون الموقوف في تصرف الولي كذلك فيحكم باللزوم ولا يتوقف اللزوم على قصد القبض عنهم وتعلل الكلام من المحقق الثاني هو الاول قال في جامع المقاصد بعد ان حكى عبارة القواعد ولو وقف على اولاده الاصاغر كان قبضه قبضا عنهم وكذا الجد والوصي ما هذا لفظه المتبادر من قوله كان قبضه قبضا عنهم انه بمجرد كونه مقبوضا في يده كاف في حصول القبض عنهم وان لم يقصد القبض عنهم ويشكل بان القبض المحسوب للولي اليهم ما لم يقصد به من له الولاية عليه ونحوه حاصلا ان القبض عن الموقوف عليه لا بد منه في لزوم الوقف وهو انما يتحقق اذا نوى الولي ذلك لوضوح انه اذا لم يقصد انه للغير يكون لنفسه فلا يتحقق شرط اللزوم ويتوجه عليه ان ذلك انما يسلم فيما نحن فيه اذا كان الواقف غير الولي واما هو فلا اشتراط الدليل عليه فلا يكون في صورة المصادفة مضافا الى ما ستقف عليه من ان الكلام من صحيحة محمد بن مسلم وحلا وكلا هما عليه في بعض المباحث السالفة والمختار هو الثاني وفاقا لظاهر النهاية والمهذب والوسيلة والسرائر والجامع والشرايع والنافع والقواعد والارشاد والتحرير والدروس والمسالك والكفاية والمفاتيح وشرحه ورياض المسائل بمختصره وعبارات كثيرة من هؤلاء الاماجد وان اوردناها في المباحث السالفة لكنها لما كانت متشتتة اصبنا جمعها في هذا المقام ايضا الايضاح حقيقة الحال فنقول قال في النهاية اذا وقف على ولده الكبار فلا بد من تقبيضهم الوقف والا لم يصح على ما بيناه فان كان اولاده صغارا جاز الوقف وان لم يقبضهم اياه لان الذي يتولى القبض عنهم والكلام ان لم يلزم تقبيضهم اياه لان الذي يتولى القبض عنهم هو اذا وقف عليهم غيره فكيف يصار الى تقبيضهم اياه فيما اذا كان الواقف نفسه ومعلوم ان الاحتياج الى القبض الوالد عنهم في الصورة المفروضة انما هو لدخول الموقوف في تصرفه ولما كان هذا المعنى حاصلا فيما اذا كان الواقف هو الوالد فلا معنى لاعتباره وظاهره يقتضي اللزوم ولو مع اشتغاله بنية القبض عنهم وفي المهذب واذا كان للانسان اولاد صغار وكبار وقف على الكبار لم يكن بد من ان يقبضهم ما وقفه عليهم وان لم يقبضهم ذلك لم يصح الوقف وجرى في ذلك مجرى الاجنبي فان اوقف عليهم ولم يقبضهم كان الوقف باطلا فان وقف على الصغار كان وقفه صحيحا وان لم يصح منهم القبض لذلك في حال الصغر لانه هو الذي يتولى عنهم ذلك وتوليه لهم يقوم مقام قبضهم وقد اسلفنا المقال في جابر ومنه ما اوردناه في كلام النهاية يهتدي الى حقيقة الحال وما يدل على قوة في استفادة المرام كلامهم في مباحث الهبة قال في النهاية اما الذي ليس له الرجوع فيه فهو كل هبة وهبها الانسان لولده

جهر ولد الكل او غيره اذا كان مقبوضا فان لم يكن مقبوضا جاز له الرجوع فيه وان مات كان ميراثا الا ان يكون الهبة على ولده يكون
صغيرا فانه لا يكون له فيها رجوع من حال لان قبضه قبضهم وفي المهذب والذي لا يجوز له الرجوع فيه من ذلك هو كل هبة وهبها لاولاده الاصاغر
لان قبضه قبضهم وظاهرها الحكم باللزوم وان لم ينو القبض عنهم كما لا يخفى وفي الوسيلة وانما يصح بثمانية اشياء كون الواقف مالكا للتصرف
في ماله الى ان قال وان يفعل ذلك تقربا الى الله تعالى وتسليم الوقف من الموقوف عليه او ممن وليه الا اذا جعل ولاية الوقف لنفسه مدة حياته او كان
الموقوف عليه ولده الصغير وهو في الدلالة على المرام اوضح مما ذكره في السرائر او الولد ... من كبير وصغير اذا كان كل بالغا لا يجوز للواهب
الرجوع فيها بعد قبضها على حال سواء اصاب الولد القبض شيئا ام لم يصب وكذلك الولد الصغير لان قبض الوالد قبض عنه فلا يحتاج
المقبض والمراد من قوله فلا يحتاج الى القبض بعد الهبة لحصوله قبلها ومقتضاه كفاية القبض السابق من غير حاجة الى نية القبض عن الصغير

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعقد رهینی یا اجاره بدهد و بعد از تحقق عقد اجاره معلوم شود که مال الاجاره متعارف املاک مزبوره اشباه آنها یا متعارف اضعاف
از مقدار مزبور بوده و میباشد در این صورت آیا متولی مزبور تسلط بر اخذ کردن اجرت المثل املاک مزبوره دارد و نسبت بمستاجر یا که
مستحق همان مقداری است که معاقده واقع شده و هرگاه مستحق اجرت المثل باشد آیا تسلط فسخ مواجره را بعنوان غبن دارد یا آنکه متوقف
بهیچ وجهی من الوجوه تسلط از برای او نباشد تا مدت مواجره منقضی گردد جواب ادعای غبن که موجب خیار فسخ عقد در حق مغبون
میباشد مشروط بدو شرط است یکی آنکه آن متعلق عقد که در مورد سؤال املاک موقوفه است در حین عقد علاوه بر آن مقدار که
عقد بر آن واقع شد گنجایش داشته باشد بنحوی که عادت مسامحه در آن نمیکنند و ثانی آنکه مغبون در حین عقد عالم با آنچه زیادتی
گنجایش دارد نبوده باشد بلکه جاهل بحقیقت حال بوده باشد در صورت اجتماع شرطین ظاهر اینست که مغبون فسخ میتواند نمود خواه در عقد
بیع بوده باشد و خواه در اجاره و بعد از آنکه این مطلب که عبارت از اجتماع امور مذکوره بوده باشد ثابت شود یا باعتراف غابن یا به
بینه معتبره نزد حاکم شرع در این صورت مغبون مخیر است ما بین آنکه فسخ نماید عقد را یا آنکه باقی گذارد بهمان نحو که واقع شده و اما ابقای
عقد و عدم فسخ ظاهر اینست که مسلط بر مطالبه علاوه بر آنچه عقد بر آن واقع شده نبوده باشد ... سؤال

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان نماینده

[illegible]

[illegible]

صفت

[illegible]

باشد جواب اگر آن شخص مدعی ابطال وقفیت دارد پس مطالبه ارث چه معنی دارد و اگر معترف بوقفیت نیست محتاج به اثبات و اگر
معترف بوقفیت بوده باشد و مدعی این بوده باشد که سهم از موقوف که سهم فرزند متوفی بود، باشد می باید منتقل بوارث شود اینجا توقف
بر آنست که وقفنامه ملاحظه شود که کیفیت وقف چه نحو بوده، با آنکه مذکور در سؤال اینست که وقف بر اولاد و اولاد شده اجلا این سؤال بسیار
بسیار بیجا شده است وهو اعلم سؤال مسجدیست واقع در قریه وطن شام نام بعلم آنکه مسجد بوده بود، از علامات داخله از قبیل محراب
آن که بسمت مغرب واقع است و کاوشی که آن جرو فوق کاوش مسجد مذکور می باشد و از بعضی از جماعت بوده که ساکن در اصفهان می بوده اند
می باشد بعضی از اهل قریه شنیده اند از آنها که مدعی این بوده اند که این مسجد مسجد آبا و اجداد ما بوده، در صورت مفروض می توان آن مسجد
را خراب نمود بجهة آنکه جماعت مسلمین را کفایت میکند و در فرض آنکه محراب خراب باشد ثانیا بنا کرده شود اصل زمین را ملک کرد
می شود انشاء الله مسجد بنا شود و دیگر بعد از بیت واقع در آن قریه که تعزیه حضرت سید الشهداء را برپا میدارند و وقفیت آن بجهة تعزیه
آنجناب غیر معلوم آیا می توان بنا مسجد کرد در آنجا جواب بر فرض اینکه شخص بوده باشد که مسجد بوده بوده نظر باینکه مفروض در سؤال
اینست که اهل آن متوجه شده اند و شخص نیست که باعث باشد بنا برین ظاهر اینست که توان اعتبار منهدم نمود باین قصد که در موضع دیگر
آن مسجد بجهة عبادت اهل اسلام بنا کرده شود و بعض از مادی بعض بوده که مسجد آبا بوده باشد مانع نیست جلا بر فرض تفرقه اهل آن خراب
نمودن آن بجهة بنای مسجد بی عیب است بنا برین حاجت بخراب نمودن تکیه جناب سید الشهداء علیه الاف التحیة والثنا نخواهد بود بر فرض
امکان خراب نمودن وهو اعلم سؤال بنده در میان دالان حجره دارم شخصی که الحال خادم مدرسه می باشد دکان بقالی را اول احداث کرده
احداث را تصرف نموده از بابت آنکه خادم می باشد و نفع از جهة خرید و فروش بطلبه میرسد آیا شرعا صورتی دارد بودن ایشان بکیفیتی که
بوجهی اند بوده یا خیر معلوم نیست که سابق چنین هم بوده یا خیر جواب این سؤال مشتمل بر دو مطلب است یکی اینست کسی که خادم
مدرسه است تصرف در اطاق از اطاقهای مدرسه نموده اگر آن تصرف در آن اطاق بجهة خادم بوده است در این صورت ظاهر اینست
که عیب نداشته باشد و اگر چنین نیست ظاهر اینست که صورت نداشته باشد دوم اینست که همین شخص خادم در دالان مدرسه دکان بقالی
قرار داده اولا اگر شخص نیست احداث است با بعضی احتمال لیکن واقف چنین قرار داده باشد قائم باشد عیب ندارد و اگر فرض کنیم شخص
است که این احداث است واقف چنین قرار نداده است اگر این بوکو فرض داخلست باین نحو نظر باینکه واقف مدرسه که ساختن شخص
این بوده که طلبه در آن مدرسه ساکن شوند مشغول تحصیل علوم باشند و احداث این دکان و دکان موجب ترغیب طلبه میشود در سکنی
نمودن در آن مدرسه و باعث کثرت و اجتماع طلبه میشود در آن نظر باینکه اگر این دکان نباشد محتاج بطی مسافت بعیده است و این
موجب تنفر از این مدرسه میشود در چنین صورت با اعتقاد حقیر چنین دکان بجهة ترتب چنین ثمره مخالف شریعت مطهره نخواهد
بود اگر احداث بوده باشد و باعث بر احداث آنچه مذکور شد نبوده باشد صورت ندارد سؤال اگر کسی در پشت بام طاق
وقفی مدرسه بجهة محافظت ملاحظه نموده دیوار بکشد در میان پشت بام بجهتی که اصل دیوار بکلی بی جهت و بنیان و اساس جدید
واقع شده باشد و نفع بجهة مدرسه هم داشته باشد بعضی که محفوظ از زد و غیره می باشد و مقید از پشت بام مسجد مدرسه را اعتبار
کشیده دیوار موضوع از پشت بام مدرسه این نوع تصرف شرعیست و جناب مستطاب حقیقت مآب اصلاح از بنای وقف جایز میدانند
جواب این تصرف باین قصد که مفروض در سؤال است البته صورت ندارد خصوصا در صورتی که پشت بام مسجد بجهة این
تصرف خارج از مسجد شده باشد پشت بام مسجد مسجد است سؤال هرگاه [illegible] املاک خود را وقف کرده بر اولاد ذکور خود
تولیت آن با اولاد اناث خود و بعدها با اکبر اولاد ذکور اکبر مشار الیها بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسل بشرط تقدم الاعلی علی
الاسفل هرگاه اکبر اولاد ذکور مشار الیها فوت شده و چند برادر دارد و اولاد ذکور دارد تولیت این املاک با اولاد ذکور شخص
میت خواهد بود یا آنکه برادر جواب چونکه برادر جزو اکبر اولاد ذکور بعد از فوت او اکبر اولاد ذکور مشار الیها می باشد لهذا

باوجود برادر که اکبر ذکور اولاد مشار الیها است تولیت مفوض باو خواهد بود اکبر اولاد اولاد ذکور مشار الیها را در این وقت
دخلی در امر تولیت نخواهد بود سؤال چنانچه قناتی باشد وقف بر مسلمین که آب آن جاری باشد بجهة وضو [illegible]
مسلمین و شخصی باید از اول قنات مذکوره تنقیه نماید تا آخر ها آن و بعد چند پشته ها آن قنات بایره در فوق دهانه قنات
مذکوره پیدا نموده و چاهها آنرا پر تنقیه نموده و تنقیه نموده و راه از آن بقنات وقف مذکوره مفتوح نموده و چند پشته دیگر
زمین موات در فوقها آنها از نو کنده و آب آنها را نیز بر سر قنات وقف الحال آخر و عامل آن عمل خواهد [illegible] تنقیه این قنات
وقف و پشته ها بایره و چاههای نو کن پیدا شده تحصیل نموده بغیر قسمت آب قدیم قنات وقف خواهد بود و هرگاه شخص از مجاری آن قنات
وقف الحال آخر یا بعضی [illegible] از مجاری آن قنات بجهة تمام مسلمین صرف وضو و غسل و شرب و سایر مایحتاج نمایند آیا این شخص مالک
این پشته ها که احیا نموده از قنات بایره میشود یا نه و در آب تازه که تحصیل نمود این تصرف جایز است یا نه [illegible]
منع نماید یا [illegible] باشد که بعضی از این جمعی مسلمین تصرف دیگر نمایند و مجاری دیگر [illegible]
[illegible] که بقدر یا نصف ربع شاه از قنات وقف دور باشد چنانچه از نو در آن زمین چاه و پشته بکند یا مالک میشود یا نه جواب تحقیق
حال در جواب این سؤال محتاج بتحقیق سه مطلب است اول آنست که هرگاه قنوات وقف بوده باشد بر طائفه یا اهل بلدی و این قنات
باعتبار طول زمان محتاج بتنقیه بوده باشد و تنقیه آن موجب زیادت آب شود آیا اصلا می تواند تنقیه آن نماید تحقیق در این مقام در نظر
این قاصر تفصیل است بیان آن اینست که اگر این شخص تنقیه کرده تنقیه آن قنات نموده مقصود او اینست که تنقیه آن قنات نموده که آب
آن زیاده شود قاطبه موقوف علیهم از آن آب منتفع شده باشند مثل انتفاع آب قنات بنحو قرارداد و واقف این تنقیه از این شخص جایز
خواهد بود خواه این شخص از جمله موقوف علیهم بوده باشد یا نبوده باشد در این صورت اگر از موقوف علیهم مانعت این شخص در این تنقیه
قنات در چنین صورت موقوف باذن و رضا موقوف علیهم نیست و اگر مقصود این شخص تنقیه این بوده که آب زاید از سبب تنقیه زاید حق
خود متصرف شود چنانکه یا باجلاء از موقوف علیهم مانعت این نتوانند نمود یا با عدم رضای ایشان تنقیه [illegible] نموده نظر باینکه حق
مسلم است که موقوف بعد از تحقق شرایط وقف مال موقوف علیهم میشود تصرف در مال غیر بمحض موقوف بدون اذن او جایز نیست و کسی توهم نکند
این احسان محض است نظر باینکه عموم ما علی المحسنین من سبیل مخصوص است بادله اربعه در عدم جواز تصرف در مال غیر بمحض که باذن
مالک بر فرض محض حسین میگوییم اگر چه این احسان است نسبت ببعضی لکن اساءه است نسبت ببعض نظر باینکه محتمل است قاطبه موقوف
علیهم اتفاق نمایند بر تنقیه آن قنات یا شخص صاحب تنقیه نباید مقصود او ایصال نفع نسبت بجز آنها بوده باشد جلا در صورتی که
مقصود منفع او تنقیه این بوده باشد که زیادتی محض خود بوده باشد یا بعضی از موقوف علیهم ظاهر اینست که تنقیه از موقوف علیهم مانعت
او می توانند نمود با عدم رضای همه یا اول آنها این فعل در حقیقت مجوز نبوده باشد در صورتی که این فعل غیر جایز را مرتکب شده آب
قنات بجهة این تنقیه زیاده شده حکم مالکیت این شخص بیع این مقدار زیاده آب را بسیار بسیار مشکل است مکر ظاهر اینست که مالک
نشود نظر باینکه این آب زاید ناشیست از ملک موقوف علیهم پس مال آنها خواهد بود پس این شخص در چنین صورت که با عدم اذن
ارباب یا با مانعت ارباب یا مسئول شرع اخراجات کرده نموده مطالبه آن اخراجات نمی تواند نمود بل هرگاه بعضی از آن دارند باقی بوده باشد
انتزاع آن می تواند نمود در صورتی که منفرد با اصل قنات نبوده باشد یا اصلاح آن نماید آنچه ذکر شد بنا براین بود که عین موقوفه منتقل
شود بموقوف علیهم چنانچه [illegible] در مسئله است بر فرض محض [illegible] میگوییم محل خلاف در عین موقوفات و اما انتقال امر عین موقوفه
بموقوف علیهم محل تامل نیست در انتقال قنات است پس ملکیت آب در حق موقوف علیهم محل تامل نیست پس تنقیه قنات نظر باینکه مستلزم
تصرف در آب قنات است اگر مقصود از تنقیه تحصیل زیادتی آبست و ایصال زیادتی بقاطبه موقوف علیهم کلامی در آن نیست و اگر مقصود
این باشد که زیاده مختص خود بوده باشد یا بطائفه معینه از موقوف علیهم باز میگوییم این تصرف جایز نیست نظر باینکه تصرف در مال مشترک موقوف

باذن قاطبه شرکا است یا ولی شرعی ایشان بعلاوه لیکن میگوییم در اینکه عین موقوفه بحکم مملوک بوده است بنا به تحقیق شکی نبوده
باشد همین قدر کفایت میکند در محل کلام مطلب دوم سهم [illegible] چاهها و قنات بایره و آب حاصل از تنقیه آنست میگوییم چون که مفروض
اینست که راه از آن بقنات وقف مفتوح نموده که آب از چاهها بایره بعد از تنقیه آن راه داخل در مجرای آب قنات وقف متصل
باب آن میشود و لیکن در صورتی که منظور این شخص این بوده باشد که از این آب مثل آب قنات وقف قاطبه موقوف علیهم از آن منتفع
شده باشند مثل انتفاع از آب آن قنات بی اشکال بی عیب است و این شخص در این عمل ماجور و مثاب است خواه این چاههای
بایره در حریم قنات وقف واقع شده باشد یا خارج آن در هر دو صورت بی عیب است و اما هرگاه مقصود این شخص این بوده
باشد که خود بتنهائی یا با جمله از موقوف علیهم از آن آب منتفع شده باشد در این صورت سایر موقوف علیهم مانعت این می توانند نمود
بعین مانعت از فتح این راه بقنات و دخول آب بقنات و امتزاج آن آب با آب قنات می توانند نمود با در فرق مابین آنکه چاههای بایره در حریم
آن قنات وقف بوده یا خارج از حریم نباشد مطلب سیم در احداث چاهها جدید و آب حاصل از آنست و حکم آن همان است که آب
آنها نیز داخل که مفتوح نموده بقنات وقف وارد باب قنات وقف میشود حکم آن از آنچه در مطلب دوم مذکور شد مشخص میشود در یکصورت
بی عیب و بانی آن ماجور و مثاب خواهد بود موقوف باذن احدی از موقوف علیهم نیست بخلاف در صورت دیگر و فرق میان دو
صورت باز ما بین آنکه در حریم قنات وقف واقع شده باشد یا در خارج آن نیست متعرض شده حکم آنکه در غیر حریم احیا کرده
سؤال هرگاه ملکی سالها در تصرف زید بتصرف ارباب تصرف بوده در هر عصری زید بجهتی بوده و تصرفات مالکانه و اشتقاق میشود و بیاره
تملیک زوجه خود تقدیم صحت خود نمود و بیاره بمعرض بیع در آورده حصه خود را و هکذا خلفا عن سلف تا اکنون که انتقال بعد بیکانه
معارف و مشاهیر اهل صلاح و سداد و ایشان در معرض وقف در آورده اند و وقف میکنند و تحقیق در وقف مذکور باستفاضه مشتمل بر عدول
اکثر بتواتر ثابت و سالها و بسیار میگویند بر وقف بلا منازع و لا مشارک و لا داعی للفساد و با جملة دیده و تصرف تمامی با انواع تصرفات
استفاضه بر ملکیت باستفاضه تامه در جمیع مراتب طبقات حاصل است سیما در طبقه اخیره در این وقت یکنفر در مقام ادعای وقفیت
سابقه بر وقفیت حالی بر آمده و ایکجدا علای من وقف نموده و در محکمه شرع جمعی را برده که تمام ایشان شهادت میدهند بر وقفیت
که مستند علم بعضی سماع مستفیض بوده که شنیده ام از اجداد و آباء و مردم که میگفتند املاک وقف است و بیاره بدرجه علم نارسیده بر سبیل ظن
آنهم مستند بسماع استفاضه است آیا این شهود سماعی معارض با ید و تصرفات مالکانه متمادیه و استفاضه تامه می کنند تا حکم بر قضیت
تصرفات مذکوره می توان نمود یا نه جواب تحقیق الحال فی جواب هذا السؤال یستدعی نقل الکلام فی مقامات الاول فی ذکر ما یدل علی
حجیة الید من النص ما ورد من اهل العصمة علیهم الاف السلام و التحیة و الثانی فی بیان ما یدل علی حجیة الاستفاضة فنقول اما المقام الاول
فما یدل علی حجیة الید ما یحضرنی الان ما ورد من العترة الطاهرة علیهم الاف السلام و التحیة ما اتفقت المشایخ الثلثة نوراللّه قبورهم
علی روایته ما نقله ثقة الاسلام فی باب شهادة الواحد و یمین المدعی من کتاب الشهادات من الکافی و اما رئیس المحدثین شیخنا ابو جعفر محمد بن
علی بن الحسین ففی باب من یجب رد شهادته و من یجب قبول شهادته من الفقیه و اما شیخ الطائفة شیخنا ابو جعفر محمد بن الحسن ففی باب البینات
من التهذیب و سلسلة السند فی الکتب الثلثة ینتهی الی القسم بن محمد عن سلیمان بن داود المنقری عن حفص بن غیاث عن ابی عبد اللّه
قال قال رجل ارایت اذا رایت شیئا فی ید رجل ایجوز لی ان اشهد انه له قال نعم فقال الرجل اشهد انه فی یده ولا اشهد انه له فلعله لغیره فقال ابو
عبد اللّه علیه السلام افیحل الشراء منه قال نعم فقال ابو عبد اللّه علیه السلام فلعله لغیره فمن این جاز لک ان تشتریه و یصیر ملکا لک ثم تقول بعد الملک هو لی و تحلف
علیه ولا یجوز ان تنسبه الی من صار ملکه من قبله الیک ثم قال ابو عبد اللّه علیه السلام لو لم یجز هذا ما قامت للمسلمین سوق و السند فی الکتب الثلثة الی القسم
محمد صحیح و ان کان سند الفقیه الیه اصح اذ فی سند الکافی و التهذیب ابرهیم بن هاشم و حدیثه معدود من الحسان المشهور و ان کان صحیحا علی الصحیح
و اما القسم بن محمد فهو ابن محمد الاصبهانی علی ما یظهر من شیخنا الصدوق و هو و ان لم یذکر فی کتب الرجال بالجرح و التعدیل لکن یظهر من تصحیح العلامة طریق

الصدوق الی سلیمان بن داود المنقری لکن النجاشی قال انه لم یکن بالمرضی حیث قال القسم بن محمد القمی یعرف بکاسولا لم یکن بالمرضی له کتاب
النوادر اخبرنا ابن نوح قال حدثنا الحسن بن حمزة قال حدثنا ابن بطه قال حدثنا البرقی عن القسم و فی الخلاصة القسم بن محمد القمی المعروف بکاسولا
لم یکن بالمرضی قال ابن الغضائری انه یکنی ابا محمد حدیثه یعرف تارة و ینکر اخری و یجوز ان یخرج شاهدا و یمکن ان یکون هو الاصبهانی و القمی [illegible]
[illegible] من تخلیص المقال و نقد الرجال انهما واحد و لعل الوجه فیه انه لم یذکر فی الفهرست و رجال النجاشی و الخلاصة الا فی عنوان واحد و لما فی الفهرست
من ان القاسم بن محمد الاصبهانی معروف بکاسولا و قد عرفت من النجاشی انه ذکر فی القمی انه یعرف بکاسولا و فی الفهرست ایضا انه یروی عنه احمد بن
ابی عبد اللّه قال القسم بن محمد الاصبهانی المعروف بکاسولا له کتاب اخبرنا به جماعة عن ابی المفضل عن ابن بطة عن احمد بن ابی عبد اللّه عن القسم بن محمد
و قد عرفت من النجاشی انه یروی ابن بطة عن البرقی و هو احمد بن ابی عبد اللّه عن القسم بن محمد فالظاهر انهما واحد لکن کلام النجاشی لم یکن صریحا فی
التضعیف و کذا کلام ابن الغضائری و کذا ذکر العلامة ذلک فی الباب الثانی للاحتمال ان یکون وجهه توقفه فی شانه لا ان تصحیح الطریق لما کان
فی غیر الخلاصة یمکن ان یطلع بعد و تاخره بعدا ان لم یکن مطلعا علیه قبل ثم و اما سلیمان بن داود فهو [illegible] انه لیس بالمتحقق [illegible]
جماعة من اصحابنا [illegible] من اصحاب جعفر بن محمد [illegible] و فلیس یطابق
لما فیه لما عرفت و کذا ما فی نقد الرجال حیث قال و نقل العلامة قدس سره عن [illegible] من اصحاب [illegible] من اصحاب جعفر بن محمد
[illegible] کلام النقد و هو غیر مطابق لما فی الخلاصة و لا لما فی [illegible] لما عرفت ان الموجود فی [illegible] عن جماعة من اصحابنا من اصحاب
جعفر [illegible] من اصحابه [illegible] الحال و الحکایة عن الخلاصة لا یقال یمکن ان یکون الوجه فیما حکاه و فی النقد حمل من اصحابنا کلام
[illegible] فی قوله [illegible] ما ذکرنا [illegible] و الذی روایة سلیمان بن داود عن حفص بن
[illegible] اما بواسطة [illegible] و بواسطتین [illegible] ما رواه شیخ الطائفة فی باب کیفیة الصلوة من زیادات [illegible] باسناده [illegible]
بن علی بن محبوب [illegible] القسم بن محمد عن سلیمان بن داود عن اسمعیل بن عبد السلام عن ابی حنیفة قال سئلت ابا عبد اللّه علیه السلام عن [illegible]
فی الصلوة ایقطع الصلوة قال ان [illegible] ذلک هو افضل الاعمال فی الصلوة و ان کان ذکر [illegible] الصلوة فاسدة و
اما روایته عنه [illegible] بلا واسطة فلا یحضرنی الان و بعد عدم خفی علی المطلع باحوال الرواة ما قال الیوم ذکر شیخ الطائفة فی رجاله
من اصحاب مولینا الصادق علیه السلام و لو کان من اصحابه [illegible] لذکره فیهم کما لا یخفی علی المطلع بحاله و اما حفص بن غیاث فهو و ان کان من قضاة
العامة لکن ذکر شیخ الطائفة فی العدة انه عملت الطائفة بما رواه حفص بن غیاث و غیره من ذکره هناک فسند الحدیث معتبر بالاعتبار
و علی فرض تسلیم الضعف نقول ان ضعف السند غیر مضر لاعتبار اعتضاده بالاعتبار و عمل الاصحاب کما لا یخفی [illegible]
فیما نحن بصدده ما یعنی من التکلم فیه کما لا یخفی و ما یدل علی المدعی ایضا ما رواه علی بن ابرهیم فی تفسیره فی سورة الروم فی قوله تعالی و ات ذا
القربی حقه و المسکین و ابن السبیل بسند صحیح انه رواه عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عثمان بن عیسی عن ابی عبد اللّه قال لما بویع لابی بکر و
استقام له الامر علی جمیع المهاجرین و الانصار بعث الی فدک من اخرج وکیل فاطمة علیها السلام بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فجاءت فاطمة
الی ابی بکر فقالت یا ابا بکر منعتنی میراثی من رسول اللّه صلعم و اخرجت وکیلی من فدک و قد جعلها لی رسول اللّه صلعم فقال لها
علی ذلک شهودا فجاءت بام ایمن فقالت لا اشهد حتی احتج یا ابا بکر علیک بما قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله فقالت انشدک
یا ابا بکر الست تعلم ان رسول اللّه صلعم قال ان ام ایمن امراة من اهل الجنة قال بلی قالت فاشهد ان اللّه اوحی الی رسول اللّه صلعم
و ات ذا القربی حقه فجعل فدک لفاطمة بامر اللّه و جاء علی فشهد بمثل ذلک فکتب لها کتابا بفدک و دفعه الیها فدخل عمر فقال ما هذا
الکتاب فقال ابو بکر ان فاطمة ادعت فی فدک و شهدت ام ایمن و علی فکتبت لها بفدک فاخذ عمر الکتاب من فاطمة فمزقه فقال هذا
فیء المسلمین و قال اوس بن الحدثان و عایشة و حفصة یشهدون علی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله انه قال انا معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکنا
صدقة و ان علیا زوجها یجر الی نفسه و ام ایمن فهی امراة صالحة لو کان معها غیرها لنظرنا فیه فخرجت فاطمة من عندهما باکیة حزینة فلما

كان بعد هذا جاء علي عليه السلام الى ابي بكر وهو في المسجد وحوله المهاجرون والانصار فقال يا ابا بكر لم منعت فاطمة من ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وآله وقد ملكته في حياة رسول الله صلعم فقال ابو بكر هذا فيء للمسلمين فان اقامت شهودا ان رسول الله صلعم جعله لها والا فلا حق لها فيه فقال امير المؤمنين عليه السلام يا ابا بكر تحكم فينا بخلاف حكم الله في المسلمين قال لا قال فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادعيت انا فيه فمن تسأل البينة قال اياك كنت اسأل البينة على ما تدعيه على المسلمين قال فاذا كان في يدي شيء فادعى فيه المسلمون فتسألني البينة على ما في يدي وقد ملكته في حياة رسول الله صلعم وبعده ولم تسأل المسلمين البينة على ما ادعوا علي كما سألتني على ما ادعيت عليهم فسكت ابو بكر فقال عمر يا علي دعنا من كلامك فانا لا نقوى على حجاجك فان اتيت بشهود عدول والا فهو فيء للمسلمين لا حق لك ولا لفاطمة فيه الحديث فانه طويل وهو مروي في الاحتجاج عن حماد بن عثمان عن ابي عبد الله عليه السلام لكن طريقه الى حماد غير معلوم لكنه غير مضر بعد تحقق سند المذكور ويمكن في قوله فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه اما جزاء الشرط او صفة الشيء وعلى التقدير يكون قوله ادعيت عطفا على فعل الشرط باسقاط العاطف وعلى الاول يكون قوله فمن تسأل البينة جزاء الثاني وعلى الثاني فالشرطية تكون على تقدير الصفة يكون المناسب ان يقال ... لا سيما على تقدير الجزائية لكون الجزاء مسببا على الشرط فعلى هذا يكون مقتضى الكلام كون الشيء في يد سببا لملكيته ... الحديث على اللزوم كما لا يخفى على اولي الافهام والمقام الثاني في جملة ما وصلت الينا من كلمات اصحابنا رضوان الله عليهم وفي هذا المطلب منقول قال شيخ الطائفة اعلى الله محله الكريمة ... فاما ان كان في يده دار يتصرف فيها مدة من غير منازع بالهدم والبناء والاجارة والاعارة وغيرها من التصرف ... للشاهد ان يشهد باليد بلا اشكال واما بالملك المطلق فلا يخلو المدة من احد الامرين اما ان يكون طويلة او قصيرة فان كان طويلة مثل ... من غير منازعة قال بعضهم يشهد له بالملك ... تدعو ان من تصرف ... من غير منازع كان تصرف في ملكه وقال غيره ان البينة تشهد له باليد والتصرف واما بالملك مطلقا فلا لان اليد قد يكون بملك ... ولو كانت ملكا لوجب اذا حضر عند الحاكم فقال المدعي ادعي دارا في يد هذا انه لا يسمع دعواه لانه قد اعترف بالملك له فلما سمعت دعواه ثبت ان اليد لا يدل على الملك ... على هذه الشروع تتفق كثيرا فلا يدل على ملك ... له بالملك وقال انه ... بالملك ... ان يشهد له بالملك لا يجوز ان يشتري ثم يدعيه ملكا له انتهى كلامه اعلى الله مقامه ... من كلام ... الخلاف ... والقول الاخر ... المتصرف على الملك وان قصرت المدة ... الخلاف ... الارتضاء ... بعد مع الارتياب ... خلاف الشهادة التي لا يجوز الا على القطع ... المذكور مع ان الحلف لا يجوز الا على القطع والبت ... لا يخفى على من ارجع النظر ... المقام ... ان في المقام صورا الاولى ان اجتمع في ملك استفاضة ويد وتصرف بالهدم والعمارة والاجارة ونحوها والظاهر منهم اطباقهم على كون الملك ... مع كونه ملكا ... وجواز الشهادة له بذلك وهو مقطوع به

كلامهم بل في كلام جماعة عليه الاجماع قال في القواعد واذا اجتمع في الملك اليد والتصرف والتسامع جازت الشهادة فانه لا يحس به هذا الاجتماع منتهى الامكان وفي الارشاد واذا اجتمع في الملك اليد والتصرف بالبناء والهدم والاجارة وشبه ذلك بغير منازع جازت الشهادة بالملك المطلق وفي الدروس ومتى اجتمع في ملك استفاضة ويد وتصرف بلا منازع فهو منتهى الامكان فللشاهد القطع بالملك وفي التنقيح كل الملك اقسام ثلاثة الاول اعلاها وهو حصول الاستفاضة واليد والتصرف بغير منازع وهو منتهى الامكان وللشاهد القطع بالملك اجماعا وفي المسالك اذا اجتمع في ملك يد وتصرف واستفاضة بالملك فلا اشكال في جواز الشهادة له بالملك بل هو غاية ما يمكن العلم به في الشهادة وفيه ان الشهادة في هذا الموضع لم يعتبروا فيها العلم لكن اكتفوا فيها بالظن الغالب لاتفاقهم على انه مع اجتماع الثلاثة اعني اليد والتصرف والتسامع يجوز الشهادة بالملك ... غاية الامكان وفي ... ومتى اجتمع في ملك استفاضة ويد وتصرف بلا منازع فهو منتهى الامكان فللشاهد القطع بالملك انتهى كلامه رفع في الخلد مقامه ومن قال بكفاية الاثنين من الامور المذكورة او واحد منها على ما سيقف ... ان الاجماع المنقول ... والثاني ... الثاني منها كما اذا تحقق فيه يد وتصرف او يد واستفاضة او تصرف واستفاضة ... الاول ان يكون فيه يد وتصرف بالمعنى المذكور والظاهر انه محكوم بكونه ملكا له ويجوز الشهادة له بذلك سواء طالت المدة ام لا وفاقا للخلاف والسرائر والشرائع والقواعد و الارشاد والدروس ... وغيرهم وهو المحكي عن ابن البراج وابي الصلاح قال في الخلاف من كان في يده شيء يتصرف فيه بلا دافع ولا منازع بانواع التصرفات جاز ان يشهد له بالملك طالت المدة او قصرت وبه قال ابو حنيفة وقال الشافعي جاز ان يشهد له باليد قولا واحدا واما الملك فينظر فيه فان طالت مدته فعلى وجهين قال الاصطخري جاز ان يشهد له بالملك وقال غيره لا يجوز وان قصرت المدة مثل الشهر والشهرين فلا يجوز قولا واحدا دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وايضا الخلاف فانه يجوز ان يشتري منه فاذا حصل في يده ... حكم فلولا ان ظاهر تصرفه يدل على حكم لم يجز له ... وقال في السرائر ومن رأى في يد غيره شيئا وراه يتصرف فيه تصرف الملاك جاز له ان يشهد بانه ملكه كما يجوز له ان يشتري على انه ملكه ... ولولا انه كان يجوز ان يشهد بالملك لما جاز له ان يدعيه ملكا له بعد شرائه ... فاما الشهادة باليد فلا شبهة في جوازها وقال بعضهم يشهد له بالملك ... الثالث ... في الشرائع لا ريب ان المتصرف بالبناء والهدم والاجارة بغير منازع يشهد له بالملك المطلق ... باليد فقط ... ما في الخلاف ... والقواعد والارشاد ... والمستند ... ماتقدم من ... الحديث ... ولو تحقق ... والثالث ان يكون فيه يد واستفاضة ... فقط والظاهر انه محكوم بكونه ملكا لذي اليد ... الشهادة ... الخلاف والقواعد والارشاد والدروس ... في الخلاف قال اذا ادعى دارا في يد

رجل فقال هذه الدار التي في يديك لي وحكى فاقر المدعى عليه واقام المدعي البينة انها كانت في يده امس او منذ سنة لم تسمع هذه البينة وللشافعي فيها قولان احدهما مثل ما قلناه وهو ما نقله المزني والربيع ونقل البويطي انها تسمع واختلف اصحابه على طريقين فقال ابو العباس المسألة على قولين وقال ابو اسحق المسألة على قول واحد وهو انها لا تسمع كما قلناه وهو اختيار ابي حامد ... المذهب دليلنا ان المدعي يدعي الملك في الحال والبينة تشهد له بالامس فقد شهدت له بغير ما يدعيه فلم تقبل فان قالوا انا شهدت له بالامس بالملك مستدام الى ان يعلم زواله قلنا لا نسلم ان الملك ثبت بها حتى يكون مستداما ... موجود فلا يزال الثابت بامر محتمل ... بل استصحاب ... والبينة شهدت ... في يده امس ... على الملك ... شهادة البينة على ... الملكية ... الاستصحاب ... الى ان يثبت انه ... بل وهو هنا ثابت وهو اليد المتصرفة ... من الحج الشرعية ... ولو ... ان شيئا يملكه احد بالامس ... اليوم في يد غيره ... شاهد واحد ... في يد زيد ... ان كان ... الملك ... لانه يدعي ... البينة ... كان ذلك ما ينقل ويحول ... ان ظاهر اليد ... في القواعد ولا ريب ان مجرد اليد والتصرف بالبناء والهدم والاجارة المتكررة بغير منازع ... يشهد له بالملك المطلق ... اليد كذلك على الاقوى وفي القواعد هل يكفي اليد في الشهادة بالملك المطلق الاقرب ذلك وفي ... ومتى اجتمع في ملك استفاضة ويد وتصرف بلا منازع فهو منتهى الامكان فللشاهد القطع بالملك ... قول قوي والمستند ... الحديثان المتقدمان ... في يده دار فلا شبهة في جواز الشهادة باليد وهل يشهد بالملك المطلق قيل نعم وهو المروي وفيه اشكال ... ان اليد لو اوجبت الملك لم تسمع دعوى من يقول الدار التي في يد هذا لي كما لا تسمع لو قال ملك هذا لي ... ويمكن دفع الاشكال بان اليد ... ظاهرة ... بخلاف قوله انها ملك ... مع ان ذلك منقوض بالوقال الدار التي يتصرف ... بالاجارة والهدم ... فجواز الشهادة ... مع ان تلك الدعوى مسموعة ... والهدم والعمارة ونحوها ... من غير منازع فيه ... الخلاف وفاقا للشيخ الشهيدين ... القسم الاول ... القسم الاول من الاقسام السابقة عليها ... ما استقف عليه والمستند فيه الحديثان المتقدمان ... فدك وهي في يد غير فاطمة عليها السلام لكنها المتصرفة فيها بالمعنى المذكور ... العرفي والعادة ... الا اذا دلت قرينة على خلافه ... فان كان في يد المسلمين شيء يملكونه ادعيت انا فيه فمن تسأل البينة الى اخر الحديث ... في القسمين الاولين ... في القسمين

المذكورين يقول به هنا ايضا كما نبهنا عليه والثالث ان يكون فيه استفاضة فقط ويجيء الكلام فيه في المقام الثالث وهنا نقول ان الاستفاضة على قسمين احدهما ان تكون مفيدا للعلم والامر فيه ظاهر لان هو المتبع ايما تحقق والثاني ان يكون مفيدا للظن والكلام انما فيه فنقول المقام الثالث في بيان هذا المرام فنحن نذكر اولا ما يعرف من كلمات الاصحاب في هذا المقام ثم نشير الى ما هو المختار في هذا المرام فنقول اختلف الاصحاب في حجية الاستفاضة الظنية بعد اطباقهم على عدمها على وجه العموم فاثبتها جماعة في موارد مخصوصة بل نسب ذلك الى المشهور في بعض مواضع قال شيخ الطائفة في الخلاف يجوز الشهادات على الوقف والولاء والعتق والنكاح بالاستفاضة كالملك المطلق والنسب وفي بيع وما يكفي فيه السماع فالنسب والموت الملك المطلق ... الوقف ... في هذا عندي ... ان السماع اما ان يكون من جماعة يكون قولهم مفيدا للعلم او لا بل يفيد الظن ... فالاول مما لا شبهة فيه واما في الثاني ... وفي هذا الفصل الثالث في مستند علم الشاهد و ضابط العلم القطعي ومستنده اما الشاهد الى ان قال واما السماع خاصة وذلك فيما يثبت بالاستفاضة وهو النسب والموت والملك المطلق والوقف والنكاح والعتق وولاية القاضي ويشترط توالي الاخبار من جماعة يغلب على الظن صدقهم ... العلم ... النسب والملك المطلق والوقف والنكاح والموت والولاية والولاء والعتق والرق ... الاستفاضة ... والنكاح والعتق وولاية القاضي ... الشهيد ... الاستفاضة ... العلم ... عند الاصوليين ... بالاستفاضة اثنان و عشرون النسب الى ... الموت والنكاح والولاية والعزل والولاء والرضاع وتضرر الزوجة والوقف والصدقات والملك المطلق والتعديل والجرح والاسلام والكفر والرشد والسفه والحمل والولادة والوصاية والحرية واللوث وقيل والغصب والدين والعتق والاعسار اذا علمت ذلك نقول ان هنا مقامات الاول هل يجوز الشهادة بالسماع المستفيض المفيد للظن القوي او لا والثاني هل يجوز للحاكم الحكم بتلك الشهادة المستندة الى ذلك فلو شهد عدلان وعلم ان مستند شهادتهما السماع المستفيض المفيد للظن ... بذلك ... والثالث هل يجوز الحكم بالسماع المستفيض ... الحاكم ... العبارات المذكورة ... المقام الاول ... الخلاف ... مستند الشهادة اما المشاهدة او السماع ... والشاهد ... والشهادة المستندة الى السماع ... جواز الشهادة ... المقام الثالث ... المقام الاول والثاني ... المذكورة ... الحكم بالاستفاضة ... يكون ذلك ... الحاكم ... حكم الحاكم ... جواز الشهادة ... بالاستفاضة ... المذكور

فينبغي جواز الشهادة ايضا وايضا ان الجواز من حيث انه حكم تكليفي لا معنى لانكاره از قول العادل او سمعت ذلك من جماعة
حصل لي الظن المتاخم من العلم مثلا بصدقهم مع كونه مطابقا للواقع ما الوجه للحكم بتحريمه بل ينبغي ان يكون النزاع في جواز التعويل في
مقام الحكم على تلك الشهادة ام لا فمن انكر جواز الشهادة بالسماع المستفيض ينبغي ان يكون مقصوده انكار التعويل في مقام الحكم
عليها ومن اثبته يكون مقصوده جواز التعويل واما احتمال كون النزاع في ابراز الشهادة مع تصريح القطع وعدمه فبعيد وان كان محتملا
لكنه مما لا يجري في القول بالجواز مع كونه تواليا عرفيا فالظاهر ان المراد هو الاول نعم هذا يكون حول القائل بجواز الشهادة بالسماع المستفيض المفيد
للظن في قوة قوله يجوز للحاكم الحكم بالشهادة التي يكون مستندها ذلك نعم هذا يكون المقام الاول والثاني في المال متحدا لحصر جواز
التعويل في مقام الحكم على تلك الشهادة وذلك انما هو للقول بجواز الحكم بالسماع المستفيض ولقائل ان يكون ان استلزام الاول
والثاني للثالث وان كان مسلما لكن استلزام الثالث لهما ممنوع والحاصل انه يمكن ان يقال ان القول بجواز الحكم بالاستفاضة لا يكون
مستلزما لجواز الحكم بالشهادة التي يكون مستندها الاستفاضة لظهور الفرق بين الاستفاضة المحقق لوجوب الحكم وغيرها بانه
ان شهادة العدلين بالاستفاضة لا يوجب العلم للحاكم بها [illegible] قول العدلين ظاهرا [illegible] قاطعا بالشهود [illegible]
خلاف فلا يلزم من القول بالحكم بالاستفاضة الحكم بالشهادة التي يكون مستندها الاستفاضة ومن هنا تبين انه يمكن التفرقة بين ما اذا كانت [illegible]
العدلين بان وقفية ذلك الشي [illegible] من قول جماعة اورثهما العلم بتحقق الاستفاضة [illegible] فيقبل في الثاني دون الاول فتامل وهنا مقام
اخر وهو مثل المقام الثاني الا ان الشهود التي يكون مستندهم الاستفاضة الظنية غير عدول وهنا ان حصل القطع للحاكم بتحقق الاستفاضة يكون
جواز الحكم [illegible] مبنيا على جواز الحكم بالاستفاضة الظنية وعدمه ويجي الكلام فيه ولا ينبغي الحكم بعدم الجواز [illegible]
كلام شيخ الطائفة [illegible] للشهادة على الوقف [illegible] تقدم نقله هو ما اذا كان الشاهد [illegible]
عدم جواز الحكم فيما اذا كان الشهود التي مستندهم الاستفاضة الظنية غير عدول [illegible] القطع للحاكم بتحقق الاستفاضة
الظنية فقد عرفت انه مبني على جواز الحكم بتلك الاستفاضة [illegible] وهذا المقام في تحقق هذا الكلام [illegible] انه محل خلاف بين الاصحاب
وحاصل الكلام [illegible] عدم جواز الحكم بها مطلقا ولو كانت مفيدة للظن القوي المتاخم للعلم [illegible] والثاني
جوازه كذلك والثالث التفصيل بين الظن المتاخم بالعلم وغيره [illegible] الاستفاضة [illegible]
اليد [illegible] مستفيض فالوجه ترجيح اليد [illegible] العلامة [illegible] في التحرير وفي القواعد
[illegible] بالشهادة بالاستفاضة [illegible] وهذا هو التحقيق [illegible]
بالنص والاجماع واما الاستفاضة [illegible]
[illegible] ذلك [illegible] التحقيق [illegible]
[illegible] النقرف [illegible] الاستفاضة [illegible] السؤال [illegible]
[illegible] الاستفاضة [illegible] الوقف [illegible]
لان ذلك [illegible]
واما [illegible] الوقف [illegible]
[illegible] الوقف [illegible] الملكية [illegible]
كما عرفت [illegible] سوال [illegible]
[illegible] از قديم الايام [illegible] باشد [illegible]
شارعين ومتصرفين [illegible]

المالاب بنويسد مي تواند منعا بدون رضا شارعين ومتصرفين [illegible] يا بالعكس [illegible]
شرط دراين [illegible] وضو و غسل [illegible] در صورتي كه وقف بودن [illegible] معلوم نباشد لكن [illegible]
از قديم الايام الى الان [illegible] اسلاف [illegible] جواب [illegible] مسبوق بوده
باشد [illegible] شخصي بوده باشد [illegible]
[illegible] در صورت عدم رضاء متصرفين [illegible] از قديم الايام الى الان
بوده [illegible] شخصي [illegible] باشد [illegible]
بوده باشد [illegible] سوال بيان فرمايند [illegible] وقف [illegible]
[illegible] وقف [illegible] باعث بطلان وقف [illegible]
بيان فرمايند جواب [illegible] معتبرات [illegible]
[illegible]
كلام در چهار مقام [illegible] اول [illegible] وقف [illegible]
[illegible] دوم آنست [illegible] سيم آنست [illegible]
[illegible]
از حكم شرع [illegible]
[illegible]
[illegible] چهارم آنست [illegible]
[illegible] آنست [illegible]
باشد مقام دوم در بيان امور معتبره [illegible] اول آنست [illegible]
[illegible] وقف [illegible]
[illegible] دوم آنست [illegible]
[illegible]
غاصب [illegible]
[illegible] وقف [illegible]
[illegible]
در مالك [illegible] مقام سيم در امور [illegible] اول آنست [illegible]
باشد [illegible] دوم آنست [illegible]
[illegible]
[illegible] وقف [illegible]
[illegible] سيم آنست [illegible]
[illegible] وقف [illegible]
[illegible] چهارم آنست [illegible]

نخواهد بود پنجم آنست كه وقف بر نفس واقف نبوده باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دوم آنست [illegible]
[illegible]
[illegible] سيم آنست [illegible]
[illegible]
چهارم آنست [illegible]
[illegible] مقام چهارم در بيان صيغه وقف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الكتاب على زيد [illegible]
الكتاب على زيد [illegible]
[illegible] سوال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] جواب [illegible] وقف باطل است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جواب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سوال [illegible]

معدوم شود و این ملک مزبور را واقف قبل از وقف بشخصی اجاره داده بوده است در مدت شش سال مثلا در اثنای مدت اجاره و قبل
از انقضای مدت اجاره آن ملک را وقف نموده و تولیت وقف را در حال حیوة خود بجهة خود قرار داده و بعد از وفات خود بجهة دیگری قرار
داده واقف قبل از انقضای مدت اجاره فوت شد ملک مرقوم در بلدی واقعست و شخص واقف در بلدی دیگر صیغه وقف را جاری
نموده و در همان بلد فوت شد بعد از اجرای صیغه وقف بلکه ملک در آنجا واقع است نیامده آیا چنین وقفی صحیح است بقرار داد
مزبور معمول شود یا باطلست نظر بعدم تحقق قبض که شرط وقفست پس مال وارث خواهد شد جواب تحقیق حال در
این سؤال محتاج بیان چند مطلب است مطلب اول آنست که واقف بشخص دیگر یا بغیر مستاجر متولی وقف نمود دوم آنست که
واقف همان شخص مستاجر را متولی نمود سیم آنست که واقف تولیت وقف را تا حیات خود بجهة خود قرار داده و بعد از خود
بجهة غیر خود صورت اولی متصور بچند صورت میشود اول آنست که واقف باقی باشد تا آنکه مدت اجاره منقضی شود بعد از آن …
را بقبض متولی داده در این صورت ظاهرا وقف صحیح و لازم است اگرچه … در این صورت نیست مگر عدم
اتصال زمان قبض بزمان وقف و این ظاهرا مضر نیست دوم آنست که مستاجر در همان مدت … اجاره را فسخ نموده
و ملک را بتصرف متولی داده بعد از آن اجاره نموده در این صورت نیز وقف صحیح و لازم است سیم آنست که هیچیک تحقق نه
شده بلکه واقف در اثنای مدت اجاره فوت شد قبل از تحقق قبض از متولی در این صورت وقف باطل است … بمثل سایر ترکه
معمول میشود و اما در صورت ثانیه و ثالثه ظاهرا اینست که وقف صحیح و لازم بوده باشد سؤال چه میفرمایند در خصوص اینکه شخصی
ملکی را وقف نموده باین طریق که حاصل و منافع آنرا صرف رد مظالم و استیجار صوم و صلوة از برای واقف بشود و هم چنین استیجار
تلاوت ختم قرآن از برای واقف شود آیا این وقف صحیح است یا نه و ایضا چه میفرمایند در خصوص اینکه شخصی … ثلث ملک را وقف
کرده که حاصل و منافع آن صرف رد مظالم و … و مستحقین زکوة شود و ذکر نکند که رد مظالم خود صرف شود
آیا متصرف بخودش میشود یا نه جواب این مشتمل بر چند مطلب است اول آنست که شخصی ملک را وقف نماید که حاصل و منافع آن صرف
رد مظالم و استیجار صوم و صلوة از برای واقف شود چنین وقفی درست است … بفساد این وقف
نیست لکن باینکه مسموع شد که بعضی از فضلاء عصر حکم بصحت فرموده بعضی شبهات بر فساد مذکور بخاطر میرسد … باتفاق علما از
جمله ارکان وقف موقوف علیه است … وقف محکوم بفساد است بجهة انتفای موقوف علیه
که از جمله ارکان وقفست و بنا بر اول یا موقوف علیه غیر واقف است … بجهة آنکه اینست که حاصل و منافع …
صرف رد مظالم و صوم و صلوة … واقفست پس موقوف علیه خود واقف خواهد بود و این باتفاق علماء شیعه باطل است و لذا این قرار که …
شد … اگر قرار دهد که منافع موقوف صرف استیجار صوم و صلوة یا تلاوت و ختم قرآن بجهة واقف شود و ایضا بخصوص رد
مظالم میگویم … صاحب حق
شخصی و معین است … مظالم غیر معین … از حقوق … و زکوة …
که شخصی ملکی را وقف نماید … واقف شود هم صحیح است در رد مظالم قال العلامة … فی التذکرة ولو
وقف علی غیره … الوقف علیه و شرط ان یقضی من ربع الوقف زکوته و دیونه و ان یخرج ما یحتاج الیه فی نفقته و …
لانه وقف علی غیره او شرط … بطل … ولو شرط …
دیونه … اموات که بعضی از فضلاء عصر حکم بصحت چنین وقفی نموده … حکم بصحت اینکه وقف
بر مصارف میت فی الحقیقة وقفست بر مصارفی که ثوابات آن عاید میت میشود پس وقف بر صوم و صلوة و تلاوت … قرآن
وقف بر احیا نیست که قابل صوم و صلوة و تلاوت … است

اگر هرگاه وقف بر قابل صوم و صلوة شده باشد پس این اشخاص … مالک منافع حاصل از موقوف خواهند بود با وجود مالکیت منفعت
استیجار صوم و صلوة و تلاوت قرآن از آن اشخاص از منافع موقوف مزبور … و انجا از بعض فضلاء در جواب همین استفتا نوشته
مناسب دانست که ذکر نماید … بعد از آن تعبیر بعدم صحت آن نماید تا موجب اضلال کسانیکه اهل فن نیستند نشود و عین
نوشته ایشان اینست در صورت مسطوره ظاهرا وقف صحیح است بجهة وجود مقتضی از عموم صحت وقف و غیره و فقد مانع چه مانعی …
نماید بجز توهم … وجه اول آنکه اینها از قسم وقف بر نفس است که ممتنع است شرعا وجه دوم آنکه رد مظالم فی الحقیقة
ادای دین میت و وقف بر آن وقف بر ادای دین خود است و حال آنکه ادا از مال مدیون باید بشود و بعد از وقف بر تقدیر صحة عین
موقوف از ملک واقف خارج پس ادای دین او از غیر مال او خواهد بود و هر دو وجه ضعیف است اما اول پس بجهة آنکه ظاهر فتاوی
اعلام و اجماع که مستند … از آن جمله احتجاج باخبار است که منع از وقف بر نفس خود شده و اگر … وقف بر خود
که از موقوف علیه که در ایام حیوة از آن منتفع شود … و عموم ظاهر نیست بلکه خلاف ظاهر است چنانچه مخفی نیست بر بصیر
بصیر و اما ثانی پس ادای دین از مال مدیون … متصور نباشد و ممکن نشود مثل اینکه متبرعی ادای
دین حی یا میتی نماید هر چند بدون اذن و اطلاع مدیون یا وارث یا وصی باشد که ذمه مدیون بری الذمه خواهد شد و دین
تعلق بترکه خواهد گرفت و هکذا هرگاه از سهم غارمین در زکوة محسوب شود حیا او میتا و هکذا هرگاه واقف ملکی وقف کند بجهة
ادای دین یا دین از مؤمنین چرا … صحیح و شایبه فساد در آن نمیباشد و هکذا هرگاه خود وقف کند بجهة ادای دین از آن چرا این
موکدات و اقرب بسبیل قربات است و عموم صحة وقف شامل اینست مثل الوقوف علی حسب ما یوقفها اهلها و غیر آن هرگاه
وقف بر صوم و صلوة و رد مظالم باید و بعد از آن مصرف دیگر … ظاهرا چنین … منقطع الاخرست و حکم آن …
صوم و صلوة معین … اختصاص بایام تکلیف تا زمان فوت … و هکذا رد مظالم که متناهی است و بالجمله تابید وقف در این فرض
باشد مگر آنکه تعقیب بامری که موجب تابید باشد نماید مثل وقف بر ختم قرآن یا تلاوت … تابید نماید والله العالم انتهی
کلام بعض … این کلام … ظاهر … اعلام … ظاهر نیست بلکه خلاف ظاهر
مقتضی اینست که وقف بر خود که در حال حیوة از آن منتفع نشود صحیح است و این قطعی الفساد است چه وقف بر نفس … این صورت
صحیح است یا از این باب است که وقف بر خود باید بعد از ممات که تحقق وقف موقوف بوده باشد بممات در این صورت وقف معلق
خواهد بود باتفاق علما از جمله امور … در وقف تنجیز است پس وقف باطل خواهد بود یا از این قبیل است که وقف بر نفس
باشد در حال حیات لکن نفع موقوف عاید او نشود در حال حیات بلکه عاید او شود بعد از ممات سؤال علماء عظام امامیه و فقهای
کرام اثنی عشریه چه میفرمایند … وقف مؤبد نموده … نصف … عام …
بوده باشد و نصف دیگر وقف اولاد بوده باشد … نصف از نصف که ربع کل بوده باشد بر سید کمال الدین که یکی از اعقاب
واقفست و نصف دیگر وقف بر … سید شمس الدین و سید نور الدین … علی السویة و بعد از ایشان بر اولاد
اولاد ایشان بهمین کیفیت که یاد کرده شد پس بر اولاد اولاد ایشان بطریق ترتیب نه تشریک و بعد از آن بر اولاد اولاد اولاد بطنا
بعد بطن و نسلا بعد نسل والعیاذ بالله بعد انقطاع نسل وقف باشد بر اقارب جناب واقف مشار الیه بترتیب مذکور انتهی کلام
جمعی از علما و مجتهدین در عبارت ترتیب و تشریک شبهه کرده اند که قید بترتیب آیا متعلق است ببطون ثلثه مذکوره یا آنکه بعد از بطون
ثلثه الی یوم القیمة ملحوظ است در صورت تعلق بکل بطون الی یوم القیمة موقوف علیهم جمع کثیر باشند و تقدم بعضی بر جمعی معلوم
مثل هم نسبت برادرزاده و بعضی دیگر مجهول … دیگر آنکه الیوم معلوم نیست که موجودین از اولاد سید کمال الدین میباشند یا از اولاد
آن دو برادر دیگر … در صورت مسطوره تقسیم موقوفات فیمابین اولاد چگونه میشود بترتیب یا بالسویه مسئله دیگر که مجتهدین اختلاف

در این مسئله نمایند آیا موقوف علیهم باید تابع رای متولی شوند … که متولی تقلید هر مجتهدی که نماید موقوف علیهم باید تابع متولی
شوند یا هر یک برای مجتهدی که خواهند میتوانند عمل کرد استدعا آنکه قربة الی الله و طلبا لمرضاته فتوی شرعی را قلمی نمایند که
عندالله و عند رسول ضایع نخواهد شد و یوم لا ینفع مال و لا بنون مثاب و ماجور خواهند بود جواب بسمه تعالی شانه …
بفهم این قاصر میرسد آنست که هر طبقه از طبقات که بوده باشد بطن اعلا مقدم است بر بطن اسفل اما تقدیم میر کمال الدین مثلا بر اولاد
خود نظر باینکه استحقاق کسی از نماء موقوف من حیث الوقفیة موقوف بر اینست که متصف باشد بوصف موقوف علیه بودن نظر بقرار داد
واقف که فرموده بعد از آن بر اولاد ایشان اتصاف بموقوف علیه بودن اولاد موقوف بانتفاء والد است پس با وجود والد اولاد او متصف
بوصف موقوف علیه بودن نیست و اما تقدیم اولاد میر کمال الدین مثلا بر اولاد اولاد او پس مقتضی این در کلام واقف دو چیز است اول
عبارت پس بر اولاد اولاد ایشان و ثانی کلام واقف بطریق ترتیب نه تشریک و اما تقدیم اولاد اولاد میر کمال الدین مثلا بر اولاد اولاد اولاد
او پس آن نظر بکلام واقف است که فرموده و بعد از آن بر اولاد اولاد اولاد پس وصف موقوف علیه بودن نسبت باولاد اولاد اولاد هم
منوط و مشروط بعدم اولاد اولاد است پس با وجود اولاد اولاد اولاد اولاد اولاد را حظی و بهره نخواهد بود و اما تقدم اولاد اولاد
اولاد بر اولاد اولاد اولاد اولاد پس … است که بعدم اتصاف موقوف علیه بودن اولاد اولاد اولاد اولاد در صورت عدم وجود اولاد
اولاد اولاد قطعی است و هم چنین است در صورت انتفاء اصل وقف پس انتفاء موقوف علیه بودن اولاد اولاد اولاد اولاد محکوم بر بقا است
تا ثابت شود مقتضی موقوف علیه بودن و هم چنین عدم استحقاق از نماء موقوف قطعی الثبوت بود پس آن نیز محکوم بر بقا است تا ثابت
شود مقتضی استحقاق و در صورت مفروضه تحقق مقتضی معلوم نیست نظر باینکه امری که دال بر مقتضی باشد در کلام واقف نیست مگر این
لفظ و بعد از این بر اولاد اولاد اولاد بطنا بعد بطن و نسلا بعد نسل نظر بعدم تصریح بترتیب میگویم این قابل اینکه مقتضی تقدیم باشد
نیست اما بنا بر قول باینکه بطنا بعد بطن مفید ترتیب باشد پس ظاهر است و اما اگر مفید ترتیب نبوده باشد پس نظر باینکه در طبقه اولی قرار
واقف بر تقدیم او بر طبقه ثانیه و هم چنین در طبقه ثانیه قرار در تقدیم او بر طبقه ثالثه و هم چنین در طبقه ثالثه قرار تقدیم آن بر طبقه رابعه
شده و این ظاهر است که مراد واقف در جمیع طبقات تقدیم اعلا بر اسفل بوده لکن رعایت این در طبقه اولی و ثانیه و ثالثه بقلت موقوف علیه و عدم
انتشار موقوف علیه مقتضی رعایت ترتیب است در صورت انتشار موقوف علیه و کثرت آن بطریق اولی خصوصا در صورتیکه قرار واقف رعایت
ترتیب بوده باشد در صورت انقراض اولاد اولاد اولاد و هکذا در اقارب واقف چنانچه تصریح بآن شده در کلام واقف و ایضا نظر باینکه استحقاق
… مقتضی عدم انتقالست در صورت وجود اعلا باسفل … در صورت عدم وجود اعلی ثابت است و اما با وجود اعلا پس
معلوم نیست … ترتیب در طبقات … استفتا مشتمل بر آنست اینست که شخص معلوم
نیست که موجودین از اولاد میر کمال الدین میباشند یا از اولاد دو برادر او میگویم … صورت … اولی آنست که بعضی اولاد میر
کمال الدین و اولاد برادر او موجود میباشند لکن مشخص نیست … در این صورت که بعضی از موجودین مدعی این باشند که ما از اولاد میر کمال الدین
میباشیم و معارضه بجهة او معلوم نباشد عمل بمقتضای قول او میکنیم و آنچه که واقف بجهة میر کمال الدین قرار داده بمدعی تسلیم او نمایند و … تسلیم
دیگران و ظاهر اینست که در اولاد و اولاد اولاد اولاد و هکذا تفاوت مابین ذکور و اناث نبوده باشد در اینکه جمیع موقوف علیهم میباشند
و اگر هیچیک مدعی این مطلب نبوده باشد … اعقاب میر کمال الدین و دو برادر او هر دو موجود میباشند و لکن مشخص نیست
که کدام یک از اعقاب میر کمال الدین میباشند و کدام از اعقاب دو برادر و هیچیک هم مدعی نبوده باشند یا باشند لکن معارض موجود باشد در این
صورت اگر ممکن بوده باشد بفحص و بحث تشخیص نمایند در صورت عدم امکان رجوع بقرعه شرعیه نمایند عمل بمقتضای قرعه نمایند
صورت ثانیه آنست که مشخص است که اعقاب واقف موجودات لکن مشخص نیست که از اولاد میر کمال الدین بوده باشند یا از اولاد دو برادر
او … رجوع … کیفیت … میر کمال الدین …

دو برادر میر کمال الدین و ثالث مشتمل بر وجود اقارب واقف اخراج میفرمایند هر یک که خارج شد عمل بمقتضای آن مینمایند
اینست که از اعقاب میر کمال الدین موجود است و لکن از اعقاب دو برادر میر کمال الدین موجود نیست یا از اعقاب یکی از دو برادر میر کمال الدین
موجود است و از اعقاب برادر دیگر موجود نیست اگر چه کلام واقف تصریح در چنین صورتی نیست لکن دور نیست در مثل این صورت سهم
آنچه معدوم و منقرض شده حکم شود باینکه منتقل شود باقارب واقف چنانکه در صورتیکه کل نسل واقف منقرض شود و هم چنین است حال
هرگاه کل نسل میر کمال الدین منقرض شود و نسل دو برادر او موجود باشد و احتمال اینکه در صورت انقراض نسل احد اخوین میر کمال الدین …
منتقل شود سهم او بورثه واقف من حیث الارث اگر چه … ارباب وقف منقطع الاخر لکن دور نیست که مراد از انقراض نسل کل بوده باشد
انقراض نسل کلا و انقراض نسل بعضی از موقوف علیه … در استفتا … حاصل آن اینست که اقارب واقف که موجود …
بعضی تقدم آنها معلوم است چنانچه بعضی تاخر آنها معلوم است و بعضی مشتبه الحال میباشند …
مضمون کل مجهول ففیه القرعة … بحقایق احکام … سؤال اگر در مسجدی درخت میوه داری
بوده باشد و کیفیت وقف آن معلوم نباشد آیا کسی میتواند در میوه آن تصرف نماید یا نه و هرگاه درخت میوه کنار مسجد بوده و …
باشد حکمش … یا نه جواب در صورت عدم ظهور کیفیت ظاهر اینست که جمیع مؤمنین از ثمر آن درخت منتفع توانند
شد و تصرف بعضی بنحوی که مانع از تصرف غیر بوده باشد … قطع نظر از صلاح موقوف جایز نیست و اگر مسجد … بوده باشد و کیفیت
وقف معلوم نباشد ظاهر اینست که صرف میشود … سؤال بنده کان … خلیفه سلطان …
… املاک … چند را وقف نموده در باب تعیین متولی موقوفات مزبوره … که مسطور …
و آن عبارت اینست و تولیت آنرا تفویض نمودم اولا بنفس خود مادامت حیا … و بعد از آن تفویض
نمودم بولد عزیزم امیر سید علی و بعد از او باولاد ذکور او و بعد از ایشان باولاد ذکور ایشان چنانچه هر یک از ذکور اولاد ذکور حصه …
تصرف نماید که هر کدام موجود باشند بهمین ترتیب میباید مادامی که در طبقه و شعبه ذکور اولاد ذکور باقی باشد تقدم ابا در هر شعبه بر
اولاد خود و اگر عیاذا بالله یکی از ذکور اولاد ذکور المنتسب الیه بالابوة و ان نزل مفقود باشد تولیت حصه او باولاد اناث او متعلق
بوده باشد و اگر اناث او مفقود بوده باشد … ذکور باقی اولاد ذکور در آن شعبه باشد متعلق باشد و اگر العیاذ بالله در اولاد
او جمیع طبقات و شعب ذکور منسوبین الیه بالابوة مفقود شوند ثلث تولیت باناث اولاد ایشان متعلق بوده باشد بشرط تقدم بطن
سابق بر لاحق در هر شعبه و ثلثان دیگر ببرادران میر سید علی مشار الیه هر کدام که موجود باشند متعلق بوده باشد و بعد از فقد ایشان بذکور اولاد
ایشان انتهی کلام الواقف طاب ثراه و بعد از چند واسطه تولیت … حصه از موقوفات مزبوره منتقل گردید بمیرزا لطف الله که از اعقاب واقف است
و میرزا لطف الله مزبور را دو پسر بوده میرزا علی و میرزا محمد تقی و حسب الشرط واقف تولیت حصه میرزا لطف الله مابین دو پسر او میرزا علاء الدین و میرزا محمد تقی …
مناصفه تقسیم شد و میرزا علا … حصه تولیت آن منتقل شد بولد ذکور او میرزا لطف الله ثانی و میرزا لطف الله ثانی …
عقب … ذکور و اناث و میرزا محمد تقی را اولاد … میرزا هاشم و … سهم …
و کیفیت … اناث که همشیره میرزا لطف الله ثانی … و این سؤال … قربة الی الله و طلبا لمرضاته … استنباط
میشود بیان فرمایند که تولیت حصه میرزا لطف الله ثانی شرعا بکدام یک از این سهم … باشد آیا باولاد اناث میرزا محمد تقی است که همشیره میرزا لطف
الله ثانی است یا با همشیره زاده … یا بامیرزا محمد هاشم حکم شرعی را بیان فرمایند جواب … ظاهر …
اختصاص تولیت وقف مزبور است بمیرزا محمد هاشم … ذکور … اولاد اناث میرزا محمد تقی که همشیره میرزا لطف الله ثانی است و میرزا …
در تولیت وقف مزبور حظی و بهره نیست اما همشیره میرزا لطف الله … باعتبار اینکه مرحوم واقف طاب ثراه انتقال تولیت و تعدد بعد از …
بجمیع اولاد ذکور و اناث … ذکور موقوف علیهم … باقرب … شعبه است … اناث

میرزا محمد تقی ارا قارب اناث میرزا لطف الله ثابت است که متولی شرعی وقف مزبور بعد از فوت میرزا محمد تقی گردید پس احتمال انتقال تولیت وقف

[illegible]

بیکدیکر

[illegible]

در خصوص اینکه شخص وقفیات امام زاده را متصرف می باشد بعنوان تولیت و متوفی از متنا و تولیت و عدم معرفت متولی که
امر شرعی کرده با تولیت چه نحو باشد شخص دیگر مجتهد یا غیر مجتهد بدون اطلاع متولی مذکور املاک موقوفه را اجاره یا بنحو
دیگر تصرف نموده باشد [illegible] علیکم **جواب** از
قراری که در این مقام قلمی شده که تصرف شخص بعنوان تولیت بوده [illegible] در صورت تصرف
غیر متولی مسطوره آن موقوف با عدم اذن متولی [illegible]
در صورت مسطوره با عدم اذن متولی تصرف [illegible]
سوال از جواز و عدم جواز و هو العالم
بحقایق الاحکام

کتاب الهبات

کتاب الهبات سوال هرگاه شخصی در حال صحت خود بگوید که فلان اشیا را بفلان بخشیدم و اگذاشتم و [illegible]
[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

باقی بوده باشد بلی در این صورت چون مسلط بر رجوع بوده بنا بر این می تواند مال موهوب را رد بواهب نماید پیش بودن آن با ختیار
این شخص بوده و این موجب مخالفت شده و اما حکایت ملک مرقوم پس در آن تفصیل است بیان آن اینست که در آن مرض املاک را بتصرف
داد بعد بشخص دیگر این شخص بعد حق هست که مالک ملک همین قدر گفت که این ملک از او باشد

[illegible]

[illegible]

کتاب الهدایا سؤال شخصی که از دولت قاضی و غایت که جامع الشرایط باشد شل کلایت این طرف هدایا و بعضا را اعطا است یا نه
جواب اگر از بابت رشوه باشد حرام است بلکه از معاصی کبیره است و اگر از بابت هدیه بوده باشد ضرر ندارد و فرقی در این باب نیست
و هرچند که جامع الشرایط بوده باشد یا نه

کتاب الوصایا سؤال زید وصیت کرده که ثلث مال او را برای من استیجار حجة الاسلام و صوم و صلوة میت صرف کرده باشند
و مجموع متعلقات او از منقول و غیر منقول ثلث او مبلغ شصت تومان شده است

[illegible]

[illegible]

ظاهر اینست که قبول شود مثل اینکه مالی در دست او است ادعا نماید که از مال فلان شخص است که من وصی او هستم و عوض
ادای مصارف او صرف خواهم نمود پس که معارض در این ادعا نبوده باشد مثل اینکه ورثه منکر وصایت او نباشند در این صورت
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نحو بوده باشد که اگر منع در این مرض فوت شود لیکن وصایا یا اعمال او بعید و بعد ولد از آن وصایا نیز ثابت باشد عمل بمقتضای آن فوت
نمایند و تعلقا از آن جایز نیست نظر باینکه مفروض اینست که ثلث ترکه علاوه است از این وصایا سؤال زید و عمرو و اخوین با هم
شریک بوده باشند و عمرو وصی ... با اتفاق هم در جمیع این باب ... مات در وجود ... عمرو اخو خود را وصی بعد
جمیع امور خود نماید اولاد زید هم صغیر بوده باشند عمرو هم وصی بر صغار هم بوده باشد چون عمرو وصی شریک هم بوده و جمیع طلب خود وصی
بوده باشد از موصی می تواند بعلم خود عمل نموده اداء دیون موصی را نماید هرگاه خود طلب کار بوده باشد می تواند استیفا نماید یا وجود صغیر ورثه
موصی می تواند ممانعت بکند یا نه جواب وصی هرگاه علم داشته باشد باشتغال ذمه موصی بحقوق الناس می تواند بمقتضای علم خود عمل نموده
اداء دیون موصی را نماید در صورت علم وصی باشتغال ذمه و اشتغال احتمال اداء از موصی در حال حیوة و عدم احتمال ابراء از جانب صاحب حق و اداء
دیون موصی محتاج بقسم استظهار نیست و هم چنین وصی شریک موصی هرگاه خود طلبی داشته باشد از موصی استیفاء حق خود را از ترکه موصی
می تواند نمود و عذر اولاد صغیر که معارض او شود در این باب سؤال زید تمام وصیت نماید که فلان مبلغ بهمشیره زادههای او که سه همشیره باشند
از بابت ثلث بدهند و یکی از سه همشیره متوفات که ... وارث منحصر است بعد همشیره آیا حصه آن از وصیت بعد همشیره میرسد یا نه
جواب در صورت مفروضه ظاهر اینست که سهم همشیره متوفات را می دهند بوارث شرعی او و چون که مفروض اینست که وارث شرعی متوفات
منحصر است در دو همشیره پس سهم متوفات را بدو همشیره او میدهند بالمساوات سؤال شخص موصی وصی از برای خود تعیین نموده
و ثلث از برای خود قرار داده که وصی بمصارف صوم و صلوة و رد مظالم و زکوة برساند و این شخص موصی سه نفر اولاد ذکور دارد که همه وارث
او می باشند آیا آن وصی از بابت زکوة یا از بابت رد مظالم باولاد موصی می تواند بدهد یا نه جواب بلی می تواند داد هرگاه مستحق زکوة
اخذ زکوة بوده باشند بلکه در این صورت باولاد موصی دادن ... اولی بوده باشد و اگر رد مظالم از مظالمی است که بغیر سید میدهند
اعطاء باولاد موصی در صورت فقر و استحقاق می تواند بدهد بلکه اولی است رد مظالم مذکور ... است سؤال ضعیفه در سن نود
سال رسیده باشد بحال خود باشد و سه ماه بیمار باشد و وصیت نموده خلاف یکدیگر یکی ده یوم قبل از موت و یکی پنج یوم قبل از
فوت استشهاد چنان است که مقرر فرمایند که آن وصیت صحیح است و وارث معترض ... ضعیف است جواب ضعیفه در سن نود سال
رسیدن باعث آن نمیشود که تصرفات در مال خود نتواند نمود هم چنین وصیت او ... بوده باشد مجملا وصیت ضعیفه محکوم بصحت است
مگر بصورتی که کسی مدعی فساد است اثبات فساد آن نماید و اما تعدد وصیت پس اگر وصیت اخیر کلا معارض و منافی با وصیت اول است
لازم است عمل بمقتضای وصیت آخر شود و اگر چنین نیست که جمع مابین هر دو وصیت ممکن است عمل بهر دو وصیت نمایند و اگر در بعضی
منافات دارد و در بعضی یک منافات ندارد در آنچه منافات دارد عمل بمقتضای وصیت آخر و در آنچه منافات ندارد عمل بهر دو
نمایند سؤال هرگاه شخصی وصیت نموده در حال صحت اموال خود را سه ثلث نماید و دو ثلث را تقسیم اولاد خود ذکورا و اناثا نماید
و یک ثلث را بجهت خود منظور داشته و مصرف هم قرار داده که بعد از مصارف معین برسانند و اولاد هم امضا را ... نموده اند الا بعضی
از آنها که صغیر بوده اند و حرف و کلامی در عدم امضاء نموده و حال که از این مراتب گذشته قدری از ثلث خود را فروخته است و قدری هم
بیکی از اولاد خود صلح نموده در حال صحت و مابقی را بمصارف سابقه که قرار داده بوصی خود امر نموده که صرف نماید آیا ... باید بعد
از امضا میرسد که بعد از فوت والد رجوع نمایند و مطالبه سهم خود نمایند یا خیر و آیا امضائی که در کلام سبب صغیر بوده صحیح است یا نه
و آیا بیع و صلحی که در حال صحت از ثلث خود نموده صحیح است یا خیر و سبب هم خود یک تقسیم اول شود یا خیر خلاصه فرمایند که مرجع ثلث
و اضعاف آن کجا ... در این مسائل اعلام فرمایند که ... و این ... در این ورثه ها هست ...
... سواد ... جواب این سؤال مشتمل بر چند مسئله است
اول اینست که هرگاه کسی وصیت نمود و متعلق وصیت علاوه بر ثلث او شد و کبار ورثه مطلع شدند و این وصیت را ... حال

حیوة آیا بعد از ممات عدول می تواند نمود یا نه ظاهر اینست که امضاء کبار ورثه خواه در حال حیوة موصی بوده باشد یا بعد از ممات موجب
لزوم آن می شود و اینمطلب در امضاء بعد از وفات موصی محل وفاق است اما امضا در حال حیوة اگر چه محل خلاف است لکن مختار و
مشهور مابین فقها در این صورت نیز چنین است پس عدول نمیتوانند نمود و این مشهور مابین فقها است بلکه می توان دعوی اتفاق
متاخرین فقها قدس الله اسرارهم بر این نمود و مستند اینمطلب احادیث معتبره است از جمله حدیث صحیح است که ثقه جلیل القدر محمد بن
مسلم از جناب کاشف الاسرار و الدقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده عرض کرده است خدمت آنحضرت مردی وصیت
کرده و در ترکه ورثه حاضر بوده اند پس اجازه آن وصیت نمودند لکن بعد از ممات موصی نقض آن وصیت کرده اند آیا جایز است مر ایشانرا نقض آنچه را
که اقرار داشته و اقرار کرده بودند در حال حیات حضرت در جواب فرمودند لیس لهم ذلک و الوصیة جایزة علیهم اذا اقروا بها فی حیوته
و مسئله ثانیه اینست که هرگاه بعض از ورثه صغیر بوده باشند و ولی شرعی او امضا نماید آیا امضا موجب لزوم می شود یا نه این مسئله محل اشکال
است بلی هرگاه ولی غیر از موصی بوده مثل اینکه فرض شود مادر چنین وصیتی نمود و والد صغیر از جانب صغیر امضا داشت در این صورت
... که مشخص نمیشد که این امضا بر خلاف مصلحت صغیر شده ممکن بود که بگوئیم عمل بمقتضای آن لازم بوده باشد و اما هرگاه ولی خود
موصی ... بوده باشد اجازه فعل خود را جز خود نموده باشد حکم بلزوم عمل بمقتضای آن بسیار مشکل است بلکه
ظاهر اینست که عمل بمقتضای آن نتواند نمود نظر بعموم ادله بر عدم صحت وصیت در علاوه از ثلث مثل حدیث صحیح محمد بن ابی عمیر ...
عن عمار الساباطی عن ابی عبد الله علیه السلام قال المیت احق بماله مادام فیه الروح ان اوصی به فلیس له الا الثلث خلاصه عمل بمقتضای ادله
دالة بر عدم صحت وصیت متعلقه بر زاید بر ثلث لازم نیست مگر آنچه را دلیل دلالت کند بر خلاف در این صورت این دلیل مخصص عموم خواهد
بود مفروض اینست که مخصص نداریم مگر اجماعی که دلالت می کند در صورت امضاء ورثه عمل بمقتضای آن می توان نمود و این شامل محل کلام نیست
قطعا پس در مثل مفروض وجود مخصص نسبت بعموم ظاهر نیست پس عمل بمقتضای عموم لازم است پس ... محل کلام اجازه موصی
از قبل صغیر مثمر ثمر نخواهد بود بلی هرگاه فرض کنیم بحدی که قطعا صلاح صغیر در آن بوده باشد مثل اینکه علاوه از قدر الحصه صغیر را به
او مشغول نماید جهت لزوم آن امضا از محل کلام خارج است موجب لزوم در صورت ... نمیشود مسئله ثالثه اینست آیا بیع و صلحی
که بعد از آن در آن ثلث خود نموده صحیح است یا باطل اشکال در صحت آن نیست ظاهر نیست نظر باینکه عدول از وصیت در حق وصی جایز است
هر وقت از اوقات که خواهد عدول تواند ... و فعلا نیز چنین بیع و صلح از جمله عدول فعلی است اشکال در صحت آن نیست مسئله رابعه
اینست که آیا این بیع و صلح در بعض از ثلث موجب فساد در تقسیم شود یا خیر ... که حکم شود بر فساد تقسیم سابق ... در اقسام
هست اینست که تقسیمی که نموده آیا بعنوان لزوم بوده یا نه مثل اینکه بعد از تثلیث اموال دو ثلث مال را ببعضی از اسباب ناقله شرعیه منتقل نموده
بود یا خیر اگر منتقل نموده باشد حکم بصحت که مذکور شد و اگر منتقل ... نموده باشد ... که مشخص بوده باشد همین محض تقسیم بوده
و ناقل شرعی نبوده ... در این صورت کل اقسام باقی بر ملکیت موصی و از جمله ترکه او خواهد بود لکن نسبت بیع و صلح در بعض از ثلث
مفروض حکم بصحت ... از اسباب ناقله شرعیه در این صورت هرگاه قسمتی ... بمقتضی مقرره در شریعت مطهره بوده باشد در
این ... نظر باینکه مفروض اینست از دو ثلث ... ثلث خود است بلکه اگر چنین نمیشود بعد از وضع متعلق بیع و صلح که باید
بعض از ثلث واقع شده بعض از دو ثلث ... بر ثلث میت می شد ... سؤال شخص ناظر ... تعیین
او چه چیز است و هرگاه وصی ... دخل و تصرف در امور او نماید بدون اطلاع ناظر آیا ... است یا خیر و وصی باید در امر وصایت مطیع ...
او عمل نماید یا بالعکس آیا ناظر بعد از قبول نظارت و تصرفات ... تواند خود را معزول نماید جواب منصب وصی اینست که
هر تصرفی از تصرفات در مال موصی نماید ... با اطلاع و استصواب ناظر نماید ظاهر اینست که تصرفات وصی با عدم اطلاع ناظر ... بوده باشد
و اما قبول نظارت اگر چه اطلاع بر آن بعد از موت موصی بوده باشد ظاهر اینست که ... باشد سؤال زید مریض ... که بعد از

فوت ... بعد از فوت زید ملک موصی بفروشد و ثمن را تسلیم صاحب طلب نموده و الحال غبنی در مال
مزبور ظاهر شده و در صورتی که مشتری بعلت ظهور غبن مبایعه را فسخ کند آیا آنچه وجه داده است از بابت قیمت ملک از ... موصی
موصی می تواند مطالبه کند یا اینکه تسلط بصاحب طلب ندارد و باید وجه را از وصی مطالبه کند جواب چون که مفروض در سؤال اینست که
تسلیم ثمن بارباب طلب قبل از ظهور غبن و فسخ مبایعه شده بنا بر این مشتری بعد از تحقق غبن و فسخ مبایعه مطالبه مثل ثمن را از وصی
تواند نمود ظاهر اینست که تسلط بارباب طلب نداشته باشد سؤال بیان فرمایند که شخصی ... شده قبل از فوت وصیت نموده
که قدری از ... مرا یا قدری از مال مرا بفلان کس بدهید و معین نکرده که چه قدر باشد آیا وصیت مزبور اعتبار دارد یا نه جواب
وصی در این باب تامل نماید که از قراین احوال مشخص شد که مقصود موصی چه بوده عمل بمقتضای آن نماید بهر نحو که مشخص شود و در صورت
عدم معلومیت باین نحو که هیچ مشخص نشود ... مال او را بکسی بدهند ... که مشخص نموده باشد که مراد موصی
اقل از این است والا عمل بمقتضای مراد آن نماید سؤال زید وصیتی نموده و چند نفر را وصی قرار داده در وصیت نموده که بعد از ادای دیون ...
در اصل وصیت آنچه که می باید از اصل ترکه موضوع نمایند و مابقی ... را ثلث ... از نقد و جنس و کل ما یطلق علیه اسم المال ...
... قیمت نمایند بنظارت شخص معظم الیه و بکر از بابت صوم و صلوة سی و پنج سال مبلغ
تومان بدهند مبلغ بیست و پنج تومان از بابت رد مظالم بمستحقین بدهند و صد ختم قرآن هر قدر که صلاح دانند بدهند و اخراجات
نعش هم مبلغ معینی نمایند و کفن را هم از اصل ترکه بدهند و مبلغ یکصد و بیست و پنج تومان از اصل ترکه ... بدهند و الحال
حضرات اوصیا بنا بر تقریر خود وصایای موصی را بعمل آورده و ... را هم با امضای کبار ورثه و جهاز را از اصل موضوع نموده و صد ختم قرآن را
بنحوی که صلاح دانسته و جهاز را داده اند و سایر وصایا را هم بعمل آورده و از وجه ثلث مبلغ یکصد و هشتاد تومان علاوه آمده این مبلغ ...
بین الورثه قسمت شود یا ... بجهت موصی صرف نمایند جواب نظر بعموم ما ترک المیت من حق فهو لوارثه ... لازم است
جمیع اموال متروکه از میت قسمت شود مابین ورثه مگر آنقدر که مشخص شود خلاف آن و عبارت موصی ثلث متروکات را نقد و جنس
نظر باینکه تعیین مصارف نموده و احتمال دارد اولی آنست که موصی معتقد این بود که ثلث او کفایت علاوه بر مصارف که ذکر نموده نمی
کند و ثانی آنکه معتقد علاوه بود لکن منظور نظر او بود که بگوید علاوه را وصی ... بهر مصرف که صلاح داند مصروف نماید بنا
بر احتمال اول علاوه از ثلث لازم است تقسیم مابین ورثه شود بخلاف احتمال ثانی نظر باینکه مقتضای عمومات از کتاب و سنت تقسیم کل
ترکات است بورثه مگر آنچه مشخص شود که وصیت متعلق با او بوده و در علاوه تعلق وصیت مشکوک فیه است بنا بر این بحسب ظاهر
شریعت مطهره لازم است تقسیم شود علاوه از مصارف در صورت مفروضه بورثه و لکن هرگاه در ورثه کبیر بوده باشد احتیاط در حق ایشان
آنست که علاوه را اذن داده ... در مطلق مصارف بر از جانب میت نموده باشد و اما وصی در صورت عدم اذن ورثه تصرف
در آن نمیتواند نمود و هو العالم سؤال هرگاه موصی وصیت چند ختم قرآن نموده باشد و ضعیفه ... فقیره بوده باشد که تلاوت قرآن
را بنحوی که مشهور است ... و در ... قرآنها نوشته شده است تلاوت بکند و اکثر حروف را ... از مخارج ادا کند و وصی شک
داشته باشد که شاید بعضی حروف را بمخارج خود ادا کند و وصی می تواند وجه تلاوت را باین ضعیفه بدهد یا خیر جواب انصراف
وصیت بدادن ختم قرآن بزن خصوصا در صورتی که شک در صحت قرائت او بوده باشد در نظر حقیر مشکل است سؤال هرگاه ضعیفه
فقیره که قرآن ... می تواند بخواند اما وصی تشکیک دارد در اداء حروف از مخارج او و نمیتواند فقر او را ... ناظران موصی ثابت نماید اما وصی
علم بفقر او باشد می تواند از بابت رد مظالم موصی چیزی بضعیفه مزبوره بدهد یا باید فقر او ... ناظران مشخص شود هر چند که از
قول وصی ... ناظران ... حاصل شود جواب در صورتی که قول وصی مفید علم ... ناظر باشد اکتفا می توان نمود
سؤال هرگاه شخص متوفی دو وصی بالاشتراک و الانفراد داشته باشد و دو ناظر که در وصیت نامه هم تصریح شده که اخراجات مصارف که از

داده نموده باید باستصواب دو ناظر باشد آیا وصی باستصواب و اطلاع یکنفر از دو ناظر می تواند امور وصایت را بعمل آورد یا خیر و بر فرض
که نتواند و باید باطلاع و استصواب هر دو ناظر بعمل آورد آیا ... ناظر ... نماید نظر خود را ... قرار ... که
وصی نصف ... از این مصارف باستصواب یکی و ... صحیح است یا نه جواب در صورتی که تصریح بالاشتراک و الانفراد
نموده باشند و وصی لازم است باطلاع هر دو ناظر بعمل آورد باشد در چنین صورت اکتفا باطلاع یکی نمیتواند نمود اما هرگاه تصریح
بالاشتراک و الانفراد نموده باشد اطلاع هر دو ناظر لازم نیست اکتفا باطلاع احدهما میتواند نمود و هم چنین است حال در تقسیم یعنی هر
گاه تصریح بالاشتراک و الانفراد نموده باشد ظاهر اینست که چنین تقسیم و تقسیط نمیتوانند نمود و اما هرگاه تصریح نموده باشد ...
پس تقسیط نمیتوانند نمود سؤال هرگاه کسی در حال حیات وصیت کرده باشد که قرض مرا ... بدهید ...
... و صغیر ... حال فوت شده است ... خواهد که قرض ... از ترکه بردارد می تواند یا نه جواب
در صورتی که دین ثابت باشد یا وصیت کرده باشد که فلان قدر دین ... از ترکه من بدهید قطعا لازم است از اصل ترکه ادای دین
را نمایند و کلام ورثه در این باب که سهم صغیر ... مسموع نیست بلکه مخالف شرع است لکن این در صورت ثبوت
دین یا ثبوت وصیت است سؤال در خصوص اینکه زید وصی تعیین کند که بعد از فوت ثلث مال او را صرف ... نماید وصی مطلع شود ...
... که اموال ... حیات ... باشد ... فوت او برسد و وصی هم بشرط خود عمل نماید
نهایت قدری از ثلث نزد او باقی باشد و موصی ... اموال و اسباب ... داشته باشد ... موصی شخصی که مدیون موصی
بوده باشد فوت شده ورثه می گویند که آن قلیل از ثلث که در نزد وصی ... باشد ... ثلث بورثه ... از بابت رد مظالم بدهد که آن ورثه ...
... دین خود بوارث موصی بدهند که هم ثلث ... باشد ...
که چنین بکند جواب ... مقصود ... از این استفتا ... اگر مقصود اینست که ... ثلث را وصی ... تواند بورثه مدیون داده
باشد بعنوان رد مظالم ... مطلق ... در اداء دین ... آن که مدیون موصی است نمود باشد این موقوف
بر اطلاع بر مضمون وصیت ... و کیفیت وصیت موصی است پس اگر مضمون وصیت ... باشد که شامل مطلق ... باشد
... صرف ... ثلث را در مصرف مطلق ... مطابق با مقتضای وصیت موصی بوده باشد ... در صورتی که ورثه مدیون فقیر و اهل
استحقاق بوده باشند بلکه هرگاه شخص ... ترکه که ادای دین او نماید مخالف نشده باشد لکن در صورت مسطوره که صرف مطابق با
مقتضای وصیت موصی نبوده باشد ... خواهد بود ... مقصود اینست که وصی لازم است و متعین است که ... ثلث را صرف
در مصارف مذکوره نموده باشد بنحوی که تخلف از آن جایز نباشد ... بلکه ...
بنا بر آنچه ظاهر از صورت استفتا است بلی هرگاه وصیت موصی بخصوص همین مصرف تعلق گرفته باشد خارج از محل سؤال خواهد بود
سؤال هرگاه ضعیفه وصیه خواهد قیام با امور وصایت نماید و یکی مانع او بشود و گوید من قیام باین امور نمایم ... آیا
از بابت امور وصایت محسوب است و بر وصیه چیزی لازم نیست یا اگر وصیه مسلط است که ... و بمصرف برساند جواب
نظر باینکه وصی ... لازم است که بمقتضای وصیت عمل داشته باشد بنا بر این بکسی ممانعت نمیتواند نمود اگر
چه زوج او بوده باشد در صورتی که تفویض وصیت بکسی باشد خواه ... زن باشد یا مرد غیر وصی ... دخل و تصرف در امور موصی نمیتواند
نمود مگر باذن و وکالت از جانب وصی پس هرگاه غیر وصی اقدام بامور وصایت موصی نماید با عدم اذن و وکالت محض تبرع خواهد بود سؤال
زید متوفی ثلث اموال زید در نزد وصی زید موجود و عمرو که یکنفر از ورثه زید متوفی است چندی بعد از فوت زید ...
و متوفی گردید و ... و مشغول الذمه مسلمانان ... آیا در صورت مفروضه وصی زید متوفی می تواند از وجه ثلث اموال زید
عمرو متوفی را که ورثه زید متوفی است از شغل ذمه مسلمانان ... یا خیر جواب زید وصی ... مصارف معینه قرار داده است ...

باید بکر چنین وصیت کرده است که وصی ثلث مال اورا بمصارف بر صرف نماید در صورت ثانیه که قرار داد موصی این شده که وصی ثلث اورا مصروف بمطلق مصارف بر صرف نموده باشد ظاهر اینست که وصی تواند ثلث موصی را اداء دین بعض از ورثه موصی نموده باشد خواه متوفی شده باشد یا زنده باشد لکن در صورت ثبوت مطلب که اشتغال ذمه وارث متوفی مثلا بوده باشد بحقوق ناس و ترکه او وفا باداء دین نماید در چنین صورت هرگاه شخص متوفی مدیون بوده باشد خواه وارث موصی بوده باشد یا از وارث او نبوده باشد همین که مدیون بودن او ثابت باشد و ترکه نداشته باشد که از آن اداء دین او شود بقدری که ترکه او کفایت نکند وصی میتواند از مال موصی در صورت مفروضه اداء دین آن مدیون متوفی را نموده باشد واما هرگاه تعیین مصارف خیریه نموده باشد پس آن مصارف مشخص باشد از اداء دین مفروض است مانند که منافی دین است مثل اینکه قرار داده ثلث اورا صرف صوم و صلوة او نمایند یا بنای مساجد و مدارس نموده باشد و هکذا در چنین صورت قطعا لازم است که وصی صرف ثلث نموده باشد بهمان مصارف مشخصه و تعدی از آن مصارف بغیر آن نمیتواند نمود مگر در صورتیکه ثلث علاوه از آن مصارف باشد و در علاوه تفویض امر بوصی نموده باشد در چنین صورت چیز بعوض که اداء قرض شده میتواند نمود سؤال هرگاه زید وصیت کند بعمرو که قدر معین از مال اورا بوجه شرعی حاصل کند و هر سال از حاصل او بنظارت بکر بمصارف تعزیه رساند و عمرو آن مال را ضیعه بجهة بدل و حسب الوصیه هر سال بمصارف تعزیه رساند و بعد از مدتی عمرو نیز وفات نماید و قدری از آن مال بر ذمه او باقی مانده باشد و ترکه او وفا باداء دین او نکند ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

لیلة الوحشه ... مبلغ دو تومان ... جواب ...

صوم و صلوة ... بعد باز لازم است ... صوم و صلوة ... مبلغ شش تومان ...

[illegible]

جواب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سؤال ... جواب ... [illegible]

[illegible] ... سؤال ... جواب ... [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

كتاب النكاح سؤال زید نامی طفل صغیره ... متعه نموده مدت ... سال و بعد از چند مدت

آن طفل صغیره فوت کرد ... و بعد مدت دیگر مفارقت میان عمرو مذکور و زوجه خود ... کرد ...

و دختر متوفی شده میتواند زوجه ... جواب هرگاه چنین صغیره ... سال

صغیره باشد چنین عقدی بحکم ... است مادر صغیره مادر او میشود ...

... سؤال هرگاه ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] يرجع الى الاول حتى يخرج الى وطنها من عدتها انتهى ومعلوم انه [illegible]

واستقرار الصحة لكن الكلام مطلق [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

الا انا قد بینا ثبوت رجع العقد فی التجرد عنده و فی وجه الاقرب انتهی کلامه و من تمسک بالاولویة فیما نحن فیه الوطی العقد المتعهد ذکشف
اللثام والسید المحقق الاستاد دام الله تعالی شرحه علی الشرایع [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

سوال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الايجاب ادخال الحشفة ولو عليلا اما الغسل فانما يجب لعنوبة الجميع ومن المذهب البالغ ويتعلق الحكم بادخال الحشفة وان لم يجب الغسل

وفي التنقيح المراد هنا ادخال الذكر ولو بمقدار الحشفة [illegible]

الموقب ام الموطى [illegible]

الصغير والكبير [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من قبل الاب الا ان لولاية الجد رجحانا ولو ثبت هنا بغير خلاف بين اصحابنا الا من يجعل الجد في حاشيته فانه يجعل لاية الجد

يسوغ الاب في هذا الحال والصحيح ان ولاية بعد الاب ثابتة باقية في الوجوع والاصل بقاؤها وقال اصحابنا الذي تقوى في نفسي في

اصول المذهب ويشهد بصحته النظر والاعتبار والله اعلم الظاهر ولا فرق بين الاب والجد في ... اذا عقد على غير البالغ

[illegible]

قال في الجامع والذي بيده عقدة النكاح الاب والجد ... ولا يجوز عليك ان تتوسط الكلمات

[illegible]

كل عقد من النكاح والبيع وغيره ... قال اذا كانت بكرا لا يجوز لها العقد على نفسها الا باذن ابيها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من ارجاع الضمير الى اليتامى في قوله تعالى اذا المعنى النكاح عدم توقف ذلك البلوغ على النكاح على اذن الغير كما لا يخفى فظاهر الاية
الشريفة استقلال البالغ حد البلوغ في نكاحه وان لم يتصف بالرشد المعتبر في دفع الاموال وهو المطلوب ويدل عليه النصوص الدالة ايضا كما
السالف من ابن محبوب عن ابي ايوب الخزاز عن يزيد الكناسي عن ابي جعفر عليه السلام قال الجارية اذا بلغت تسع سنين ذهب عنها
اليتم وزوجت واقيمت عليها جاز تزويجها من غير توقف على اذن احد فقوله عم اذا بلغت تسع سنين في قوة كلما بلغت كونها
في مقام البيان ولكونه العموم مع ما مر في المقام العرفي وهو اعم من كونها متصفة بالرشد المعتبر في دفع الاموال ومن سيما بعد كون الغالب
عدم الاتصاف بذلك كما لا يخفى وهكذا الحال في قوله عليه السلام اذا بلغت تسع لا تستصبى في جواب السائل عن البنت كم لا تستصبى
الظاهر من ان السائل غرضه من السؤال الذي يرتفع فيه الاحكام الثابتة للصبية التي منها عدم جواز العقد عليها من غير اذن ولي واجاب
عليه السلام بما حاصله انها اذا بلغت تسع سنين تخرج عن تلك الاحكام ولما ترك الاستفصال في ذلك يظهر ان المراد خروجها عن جميع
تلك الاحكام ومنها عدم توقف نكاحها على الاذن ولما لم يعتبر في ذلك وصفا مخصوصا يظهر ان المراد بعنوان الاطلاق وهو المطلوب
وكذا الحال في قوله عليه السلام اذا بلغت عشر سنين في الجواب حيث سئل عن الجارية يتمتع منها الرجل قال نعم الا ان يكون صبية تخدع قلت
اصلحك الله فكم الحد الذي اذا بلغته لم تخدع وهكذا قوله عليه السلام اذا تزوجت البكر بنت تسع سنين ليست مخدوعة فنقول ان المستفاد
من النصوص المذكورة استقلال البنت اذا بلغت تسع سنين في نكاحها وان لم تتصف بالرشد المعتبر في دفع الاموال ويرشد اليه ايضا الصحيح
المروي في باب انقطاع يتم اليتيم من الفقيه عن صفوان بن يحيى عن عيص بن القسم عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن اليتيمة متى يدفع
اليها مالها قال اذا علمت انها لا تفسد ولا تضيع فسألته ان كانت قد زوجت فقال اذا زوجت فقد انقطع ملك الوصي عنها وقد
نبهنا فيما سلف على انه روى في اواخر كتاب الوصية من الكافي ايضا لكن سند الفقيه اقوى وعبر الارشاد عنه عليه السلام حتى يجاز دفع مال
اليتيم اليه منهما اذا علم انه لا تفسد المال ولا تضيع ثم سئل فقيل ان كانت قد زوجت لعل المراد من ذلك انه هل يجوز لا اكتفاء في دفع المال
الى اليتيمة بتزويجها اجابهم بقوله الا تزوجت فقد انقطع ملك الوصي عنها لعل المراد انه بعد التزويج انما يجب سلب ولاية الوصي على
نفسها ولا يكون ذلك في سلب ولايته عن مالها فلا يسوغ الاحتواء في دفع المال بالتزويج بل لا بد من العلم بعدم افسادها المال والحكم
تضييعها اياه فالمستفاد منه على كل حال انه يجب دفع المال الى اليتيم من غير ريب وما يجوز التزويج ولا يجوز دفع المال اليه ويؤيده
ايضا الصحيح المروي في باب الولي والتزويج في الخطبة من نكاح الفقيه عن داود بن سرحان عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في رجل يريد ان
يزوج اخته قال يؤامرها فان سكتت فهو اقرارها وان ابت لم يزوجها فان قالت زوجني فلانا فليزوجها ممن ترضى واليتيمة في حجر
الرجل لا يزوجها الا ممن ترضى وهو مروي في الكافي ايضا لكن في سنده سهل بن زياد وسند الفقيه اقوى وفي الحديث على ما في الكافي
هكذا واليتيمة في حجر الرجل لا يزوجها الا برضاها ويمكن الاستدلال بما دل على ان لا يقضي النكاح الا الاب كالصحيح المروي في الكافي
عن زرارة بن اعين قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول لا ينقض النكاح الا الاب اذا التحقق في ذلك نقول ان مقتضى الاية الشريفة والنصوص المذكورة
هو جواز ما تزوج من اكمل تسع سنين من البنات القاطنة للاب من غير اعتبار على اذن احد من الحكام وغيرهم فلا بد من الحكم اليه
الا عند وجود المعارض المقتضي لثبوت ولاية الحاكم وهو اما الاجماع او الكتاب او السنة وانتفاء الاخير ظاهر وكذا الاجماع وكيف
قد عرفت ان من جملتهم من صار الى عدم الاختصاص بما اقتضاه الاية الشريفة والاطلاق النصوص المذكورة بل لم نظفر على من صرح
بثبوت الولاية في التزويج فيما نحن فيه الحاكم من تقدم على المحقق قدس سره وقد عرفت ان المصرحين بذلك كلهم ممن تأخر عن المحقق
في الشرائع حكم الحاكم بعدم ثبوت الولاية للحاكم على بالغ رشيد ثم حكم بثبوت الولاية على البالغ غير رشيد او من تجدد فساد عقله اذا كان
النكاح صلاحا له ويظهر من قوله او تجدد فساد عقله ان المراد من قوله غير رشيد من بلغ فاسد العقل كما صرح به في الشرائع عند بيان ثبوت
الولاية للوصي ايضا قال الحكم بعد ذلك في حصول ولاية الحاكم ايضا في النكاح لما مر عن الشرائع ولاحظ عبارة ان الحوكيما العلامة في القواعد

والمراد

والمذكور قال في الاول ولاية الحاكم تختص بالنكاح على البالغ فاسد العقل او من تجدد جنونه بعد بلوغه ثم قال ومن تجدد جنونه قرينة
على ارادة الظاهر من قوله فاسد العقل لان المراد من البالغ غير رشيد كما لا يخفى على المتامل والصريح في الارشاد والتلخيص والتبصرة ان ولاية الحاكم
في التزويج انما هي على المجنون فقط وقد عرفت ما هي عباراته في الكتب المذكورة فيما سلف فلاحظ وهذا الاختلاف في العبارات يقتضي [illegible]
ولو في من الوصف الدال على ثبوت ولاية الحاكم في التزويج هو خصوص عدم الرشد المعتبر في دفع المال اليه خصوص الاول كان مراده في ذلك التعبير بغير الرشيد
بالمحقق في الشرائع في الاول وحمل ما بعد فيما يأتيهم من فاسد العقل او المجنون على غير صحيح لا تتفاء الدال عليه سيما بعد ما عرفت من تحقق
الاول على خلافه المتحصل مما ذكر ان المجنون هو القدر المتفق عليه فالقدر الذي يمكن دعوى الاجماع عليه بعد تسليمه انما هو ثبوت الولاية
للحاكم على المجنون خاصة فدعوى الاجماع في العبارات السالفة متيجة لك الثالث ان المتأخرين المصرحين بثبوت الولاية للحاكم في التزويج اطبقوا
المحصور على المجنون او فساد العقل غير كاف في الحكم بثبوت الولاية للحاكم عليه بل لا بد هنا من شرط اخر وقد اختلفت كلماتهم في اداء ذلك ايضا
ففي الشرائع والنافع اكتفوا في ذلك بكون النكاح صلاحا كما في التذكرة والتحرير مع انه اعتبر في الشرائع في ولاية الوصي الضرورة حيث قال والموصى له
تزويج فاسد العقل اذا كان به ضرورة الى النكاح والفرق بين القيدين ظاهر واعتبر في الارشاد الحاجة الى النكاح وهو اخص من اعتبار المصلحة
فالقدر المتفق عليه هو اعتبار الحاجة كما ان النص على جواز فاسد العقل في مثل هذا النحو يحتاج الى عقلها بل هو محتاج الى العاطفة
فيكون محتاجا الى الزوجة واما الصبية فقد تكون الحاجة واعتبار نكاحها لا انتفاء ما يترتب على عدمها وما ذكر من الاشكال في الحكم بثبوت
الولاية فيما اذا كانت مسلمة لكن اختيار التزويج لاحتمال انه لا يتفق لها مثل هذا الزوج لمثل هذه المصلحة سيما اذا كان هذا احتمال معارضة
اتفاق من حصول مثلها كما لا يخفى فترجيح ما ذكر تبين ان القول بثبوت الولاية للحاكم في محل الكلام ليس له مستند يعتمد عليه الا اذا بلغت
مجنونة وكونه محتاجة واحتياجها الى النكاح لا يمكن دعوى الاجماع على ثبوت الولاية للحاكم قال في المبسوط اما المجنون فان كان جنونه دائما
لا يفيق فان لم يكن به الى النكاح حاجة لم يزوجه وان كان اليه حاجة مثل ان يراه يتبع النساء ويجب ان يزوجه اذ ربما يكون ذلك سبب برئه
والثاني تقول انه يمكن الاستدلال لاثبات المرام بالصحيح المروي في الكافي والفقيه عن الفضيل بن يسار ومحمد بن مسلم وزرارة وبريد بن معاوية
عن ابي جعفر عليه السلام قال المرأة التي قد ملكت نفسها غير السفيهة ولا المولى عليها تزويجها بغير ولي جائز وجه الاستدلال هو انه الظاهر ان قوله عليه السلام
غير السفيهة ولا المولى عليها تفسير لقوله عليه السلام وقد ملكت نفسها والمراد ان المرأة التي لم تكن سفيهة ولا المولى عليها يجوز لها ان تزوج
نفسها من تريد من غير توقف على الاستيذان من احد فالمستفاد منه عدم جواز تزويج السفيهة والمولى عليها بغير ولي واما المولى عليها فالظاهر
ان المراد بها مثل الامة فالامر فيها غير مفتقر الى البيان لوضوح ان تزويجها موكول الى مواليها فالكلام في السفيهة فنقول ان مقتضى الصحيح المذكور
عدم جواز تزويجها بغير ولي فنقول ان البالغة السفيهة اما ان كانت اب او جد للاب اولا وعلى الاول ليس لها رشيد او لا فعلى الاول انه لا كلام في المستفاد
والمستفاد من الصحيح المذكور عدم جواز تزويجها في مثل الصورة المذكورة بغير ولي واما الكلام في الولي والظاهر ان في الصورة الاولى هو الاب
او الجد لوضوح ان الولاية في التزويج وكذا المال كانت ثابتة لهما قبل بلوغها فالاستصحاب يقتضي بقاءها الى ان يتحقق الرافع ولم يتحقق
بيانها اذا بلغت سفيهة وفي الصورة الثانية هو الوصي المقتضي لثبوت الولاية لها او ما لها قبل ان بلغت فالوصي لها قبل بلوغها مع تخصيص
عليه السلام بعدم جواز تزويج الصبية بغير ولي فيحرم جواز ذلك للوصي في الصورة المذكورة ولها مسوغ تزويجها ايضا الصورة
ظاهرة للقطع بثبوت الولاية له قبل بلوغها فيحكم ببقائها الى ان يتحقق الرافع ولم يتحقق فيما اذا بلغت سفيهة واما الكلام على ما عرفت
من ان تخصيص عدم جواز الولي في التزويج غير ولي تقتضي جوازه مع ثبوت الجواز بعدمه وهو مطلق مع المفروض ايضا وليس الثاني تقول انه ما ذكر في الثاني
التمسك بالاستصحاب لثبوت الولاية في المال فيمكن المعارضة في الاستصحاب بعدم ثبوت الولاية في التزويج للوصي قبل بلوغها مع سفيهة
ويمكن الجواب عن ذلك انه لا قائل بالقول بثبوت الولاية في التزويج للوصي فيما اذا نصوص الموصي بذلك كما هو مختار شيخ الطائفة في الخلاف والعلامة
في المختلف وشيخنا الشهيد في غاية المراد والمحقق الثاني في جامع المقاصد وشيخنا الشهيد الثاني في الروضة والمسالك قال في الخلاف اذا

اذا اوصى الى غيره بان يزوج بنته الصغيرة صحت الوصية وكان له تزويجها ويكون صحيحا سواء عين الزوج او لم يعين وان كانت كبيرة صح
وفي المختلف بعد ان حكى القول بالاطلاق عن المبسوط والتفصيل عن الخلاف نقلا للفظ والوجه ما قاله الشيخ في الخلاف وفي غاية المراد والمختار
مذهبه في الخلاف صار المحقق الثاني الى ثبوت الولاية في تلك الصورة هذا هو المختار وقال اذا اوصى الاب هل يثبت ولاية الوصي في النكاح
تبعه الشهيد الثاني في اثبات التصريح بالوصية في النكاح بلوح من عبارة القائلين بالثبوت الثالث حيث فرضوا المسألة فيما اذا اوصى اليه بان
يزوج ولده الصغير وهو ظاهر الدليل الذي يتمسك ان النكاح ليس من التصرفات التي تشغل الذهن البهائم الاطلاق فلا يكاد يعلم الموصى
بها من دون التصريح وفي الروضة في ثبوت ولاية الوصي على الصغيرين مع المصلحة مطلقا او مع تصريح له في الوصية بالنكاح اقوال اختار هنا الثالث
هنا انتهى ما خالف ما في شرح الارشاد اختار الجواز مع التنصيص مطلقا وقبل العلامة في المختلف وهو حسن لان تصرفات الوصي منوطة بالغبطة وقد
تتحقق في نكاح الصغير لجرم بعد الاصابة ثم قوى ان ما حكاه العلامة في المختلف عن المبسوط حيث قال الحبل التي في المبسوط انه يثبت ولاية النكاح على
الصغيرة وقال في الخلاف اذا اوصى الى غيره في الاخر سابقا على ما في كتاب الوصية حيث قال واما التزويج فليس للوصي ان يزوج الاثنى
ليس على اطلاقه وربما اوهم ذلك كلام الشيخ ان يزوج الصغيرة التي على ولاية الاب ولاية النكاح ولا سيما اذا كان صغيرا انتهت هذا اذا بلغ هذا الصغير
فظهرت فان بلغ رشيدا فالامر بالغ الولاية وبطل ولاية الوصي وان بلغ غير رشيد ففيه تفصيل فانه لا يكون الا مجنونا فالحكم فيه كالحكم في الصبي سواء كان
مجنونا او غير مجنون كان سفيها او كان غير رشيد في الرأي فانه لا ينفك الحجر عنه بالبلوغ بلا خلاف ويكون ولاية الوصي باقية كما كانت
في جميع الاشياء الا ما كان اما التزويج فان كان لا يحتاج اليه فانه لا يزوجه وان احتاج اليه بحيث لا يطيق الصبر حتى لا يرى وحده
ان التزويج اسهل عليه الا لزوجة اكثر من واحدة فان فيها الكفاية انتهى كلام المبسوط ولو ان احتاج اليه من حيث الاول الخروج المراد من بلغ
غير رشيد فيقتضي ولاية الوصي في التزويج عليه وقت احتياجه اليه وانما الكلام على القول بعدم ثبوت الولاية للوصي في التزويج على الصغيرين مطلقا
ولو مع تنصيص الموصي به الشيخ فقوله كان الولاية الثابتة في المال قبل البلوغ محكوم بالبقاء بالاستصحاب بخلاف انتفاء الولاية في التزويج قبله
محكوم بالبقاء فلا وجه للتمسك بالاستصحاب في الحكم بثبوت الولاية في التزويج فيمن بلغ سفيها فلا يمكن الحكم بثبوت الولاية في التزويج للوصي
بل نقول ان الولاية في التزويج انما يكون هو الحاكم لقوله صلى الله عليه وآله السلطان ولي من لا ولي له وحينئذ ما ذكر من الوصف على الولاية السفيهة انه لا
دخل له في التزويج لما عرفت انه مقتضى الاستصحاب لكن يمكن المناقشة في اثبات ولاية الوصي في التزويج بالصحيح المروي في الشرع عما يجوز عقد الجد مع
وجود الاب من ثبوت عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها وجه الاستدلال هو ان
الولاية في المال انما هو للوصي في صيغة عليه انه له امرها فمقتضى الصحيح ولايته في التزويج ايضا استصحابه عدم الولاية في المال فيجب لا بد الا الوصي على
ومن يقف على ما ينبغي الاطلاع عليه في الكلام فيما اذا كان البالغة السفيهة في ان لها جد او ابن هنا لشيء عليها ايضا فنقول انه الدال على
الفضلاء المذكورة انه لا تزويجها الولي بما جاز فمقتضى ولي تاج هو الحاكم لقوله عم السلطان ولي من لا ولي له بتزويجها وبدليل عليه ايضا صحيحة
عبد الله بن سنان المذكورة للقطع بثبوت الولاية في التعويض في المال فيصدق عليه انه ولي امرها فيكون وليا في التزويج ايضا بمقتضى الصحيحة
المذكورة فتعين المقام سيد وان قيل انه كان مقيدا لمن يتحقق الحال متوقف على معرفة السفاهة التي هي المعتبرة في ثبوت الولاية
في التزويج بمقتضى الصحيح المذكورة فنقول السفاهة في اللغة والعرف فساد العقل وخفته قال ابن الاثير في النهاية السفه في الاصل الخفة
الطيش وفي التنزيل تعالى فان كان الذي عليه الحق سفيها السفيه الخفيف العقل وفي الصحاح السفه ضد الحلم واصله الخفة وفي القاموس
السفه محركة وكسحاب ضد الحلم او نقيضه وهذا اي كالعقل وهذا المعنى هو المتبادر منه في العرف فالسفيه هو ضعيف العقل والتي
في كل صنف هو اقل الصنوف في ذلك الصنف فالسفيه من الرجال هو الذي يخف عقله بالاضافة الى اغلب افراد الرجال والسفيه من النساء
هي التي يخف عقلها بالنسبة الى اغلب افراد النساء والسفيه من الذكور بالاطفال هو الذي يخف عقله بالاضافة الى اغلب افراد
افراد هذا الصنف فالمتحصل مما ذكر ان البالغة تسع سنين على ما عرفت من بلوغها اغلب افراد هذا الصنف في الحال العقلاء الانسان في الاطفال

بل قول

بل قول عقله بالاضافة الى اغلب افراده والاول المتعلق بالمسائل السفيهة فلا ولاية للحاكم في تزويجها بل هي مستقلة في ذلك بخلاف الثاني فان
له ولاية عليها في تزويجها مع الحاجة اليه والعاقد المدلول عليها بصحيحة الفضلاء وهي هذا الصحيح ومراجع بعض ما الحمل في هذا المقام هو
هذا المعنى وما لم اصيب انفه من السفه بانه يجوز او حيث ولاية الحاكم على من بلغ سفيها او سفيهة احتمال ان لا يجمل السفه في هذا المقام على ما فسره في
ذي باب الحجر الى المعروف من الخ في ابواب الحجر ثم عن الصحيح قال في الشرائع اما السفيه فهو الذي يصرف امواله في غير الاغراض الصحيحة وفي النافع والسفيه
هو الذي يصرف اموال الغير في غير الاغراض الصحيحة ومقتضى ان يكون ذلك السفه في باب الحجر بدون الرشد فلا يمكن ان يقرب المعنى من السفيه وهو الذي يصرف
امواله في غير الاغراض الصحيحة والحاصل ان السفاهة المانعة عن دفع المال بغير السفاهة المانعة عن الاستقلال بالتزويج الموجبة لثبوت
الولاية للحاكم عليه اذ السفاهة المانعة عن دفع المال هي عدم تحقق الرشد المعتبر بحفظ المال وضبطه واصلاحه المعتبر في دفع المال فانه لم يكن من ملكه
حفظ المال وضبطه واصلاحه لم يكن رشيدا فلا يدفع اليه المال لقوله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا
اليهم اموالهم المفهوم المستفاد من عدم استيناس الرشد لا يدفع اليهم اموالهم وانما عبر واعبر انه لم يكن رشيدا بالسفيه لقوله تعالى ولا تؤتوا
السفهاء اموالكم التي جعل الله لكم قياما وارزقوهم فيها واكسوهم وقولوا لهم قولا معروفا ولما انطبق اعلى غير الرشيد المراد منه من لم يكن له ملكة
حفظ المال واصلاحه اطلق السفيه تبعا للاية الشريفة ولم يكن المراد من السفه في ابواب النكاح المعتبر في ثبوت ولاية النكاح هذا المعنى عند ان
الملاك اطلق السفيه عليه لئلا يوقع الخلط بينهم واطلق فساد العقل وصرح بحل هذا المعنى من شيخنا الشهيد الثاني في الروضة حيث زاد وا
سفيها بعد عبارة المختصر فاسد العقل فليس في ما ينبغي العبارة هكذا الحاكم والوصي يزوجان من بلغ فاسد العقل وزاد هنا او سفيها
والمراد من بلغ فاسد العقل او سفيها اوضح من سبيل هنا والعقل لذلك انه لو زوجه ان سفيه وعنته وفساد العقل شامل لهما والقرآن
انما يطلق الزيادة على السفيه في صحيحة الفضلاء على ما صرح به في باب الحجر او ضمن لم يكن بملكة حفظ المال واصلاحه او من صرف المال في
غير الاغراض الصحيحة وهو غير صحيح بل الظاهر ان المراد منه ما هو المتبادر منه في العرف والعادة فانه لكن ان يحمل السفيه في الصحيح المذكور على ما ذكر
في باب الحجر يعني ما ذكره في الحجر فالحديث هكذا المرأة التي قد ملكت نفسها غير السفيهة الا المولى عليها تزويجها بغير ولي جائز مع ان المراد
من التي ملكت نفسها هي التي الكلام فيها انما يتعلق بها فلا يكون الا رشيدة قلنا انه عليه السلام ذكر الشرط الذي لم يملك نفسها الا باحداد
الاصح ان نفسها مالكا انه عليه السلام هنا اعترض غير السفيهة الخارجة فالمراد ان المرأة التي ملكت نفسها التي هي عبارة عن غير السفيهة ولا
المولى عليها فان تزويجها بغير ولي جائز فمقتضاه ان المراد بالمولى عليها الاماء والمراد بالسفيه خفيفة العقل بناء على الذي الذي قد
نبهنا عليه فالمراد ان المرأة ان لم تكن خفيفة العقل ولا مملوكة فانها مستقلة في تزويجها بخلاف السفيهة مع المعنى المذكور وهو الذي
المخالف مع فساد العقل فالمتحصل مما ذكرنا ان السفيه على المعنى المعروف في ابواب الحجر ممن غير السفيه المذكور في ابواب النكاح عدم
ثبوت الولاية عليه في التزويج والنسبة بينهما عموم مطلق فكل سفيهة في باب النكاح سفيهة في باب الحجر ولا عكس اذ بعض السفيهة
في باب الحجر ليس كذلك الحكم ليس له ملكة حفظ المال وضبطه واصلاحه وليست سفيهة في باب النكاح فلم يكن للحاكم عليها في التزويج بل النكاح
الصادر منها محكوم بالصحة لما ذكرنا وعليه الحاكم نفقة مطالبة بيان التخلاص والاولى لذلك السفيه اعم والتخصيص مع التيمم فتقول ان الاولى ان ذلك
وان ظهر مما سلف لكنا نشير اليه ثانيا تنبيها للطلب وتنبيها لما لا يذكر فيها وهي منقول الدليل على ذلك امور الاول الاستصحاب من ان
الصغيرة في حال الصغر لا يمكن الحاكم عليها ولاية في التزويج كما هو المعروف بين الاصحاب وهو المحكوم بالثبوت والبقاء الا ان يتحقق الرافع ولم
يتحقق الا في السفيه بمعنى خفيفة العقل لانها بمعنى ما لم اذكر لا خلاف في ما نحن فيه والاستصحاب عدم استقلال البنت في تزويجها للقطع بذلك في
حال الصغر وهو محكوم بالبقاء حال ثبوت المزيل تحقق الرافع والقدر المسلم تحقق الرافع فيما اذا كانت رشيدة فلا يحل دون غيرها فلا بد انما
هو انا نقول ان الرافع حكم الاستصحاب بالاضافة الى الحاكم موجود وهو الصحيح المذكور وصحيح عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام
قال الذي بيده عقدة النكاح هو ولي امرها للقطع بان امرها في الصورة المفروضة هو الحاكم اذ المفروض انتفاء الاب والجد والوصي

قولها في المال هو الحاكم فيكون ولي ان النكاح وهو يكفي لرفع الاستصحاب المقتضي لعدم ثبوت الولاية للحاكم خلاف الاستصحاب ...
البنت لانتفاء المعارض له فلا يكون مستقلة في تزويجها في الصورة المفروضة وانما الولاية هناك للحاكم ...
والثالث لقوله تعالى وابتلوا اليتامى حتى اذا بلغوا النكاح فان آنستم منهم رشدا فادفعوا اليهم اموالهم ...
حد النكاح ... ثم يتصف بالرشد الموقوف عليه دفع المال والثاني ... فلا يسوغ دفع المال اليه والبلوغ في النكاح

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المسطورة از الاب والوصی فالمستفاد منها ثبوت الولایة للاب فی النکاح بعنوان الاطلاق وکذا الوصی ... حال ... وعقلها ...
... العموم ... ثبوت الولایة للوصی علی الصغیرة ایضا ... الاب ... سیاق الایة الشریفة ...
العفو ... تحقق ... فاسدة العقل ... الولایة ...
ان المراد ... الایة الشریفة ... الصغیرة ایضا ... الزوجات ...
... الایة الشریفة ... الصداق ...
... العفو ... عقدة النکاح ...
... مع استغنائها ...
... فی التزویج ... جامع بین
... الشهید الثانی ...
... الصغیرة ... فاسد العقل ...
... الشرعی ... فی النکاح ... النکاح ...
... فی صورة ...
... الاولیات ...
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

يجوز للرجل بعد انقضاء اجل المتعة التزويج باختها وان لم ينقض عدتها على الاشهر بين علمائنا وقال الصدوق اذا انقضى اجلها الرجل بالخيار [illegible] قال ابو جعفر [illegible] لنا انه فرقة باين فاشبهت المطلقة ثلثا [illegible] حتى يعقد عليها عقدا مستانفا فساغ التزويج بالاخت كالنكاح الدائم والمستند في ذلك الكتاب والسنة اما الكتاب فايات الظاهر منها قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم بناء على انه استثنى [illegible] قوله تعالى حرمت عليكم امهاتكم وبناتكم واخواتكم وعماتكم وخالاتكم وبنات الاخ وبنات الاخت وامهاتكم اللاتي ارضعنكم واخواتكم من الرضاعة وامهات نسائكم وربائبكم اللاتي في حجوركم من نسائكم اللاتي دخلتم بهن فان لم تكونوا دخلتم بهن فلا جناح عليكم وحلائل ابنائكم الذين من اصلابكم وان تجمعوا بين الاختين الا ما قد سلف ان الله كان غفورا رحيما والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم كتاب الله عليكم واحل لكم ما وراء ذلكم ان تبتغوا باموالكم [illegible] اخت المتمتع بها خارجة عما [illegible] الاية الشريفة فيسوغ التزويج بها ولو قبل انقضاء العدة اما الصغرى فغير محتاجة الى البيان واما الكبرى فلعموم قوله تعالى واحل لكم ما وراء ذلكم واما السنة فمنها الصحيح المروي في باب عدة المختلعة والمباراة من طلاق الكافي عن ابي بصير يعني المرادي عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالته عن رجل اختلعت منه امراته ايحل له ان يخطب اختها من قبل ان تنقضي عدة المختلعة قال نعم قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة والصحيح المروي في باب الجمع بين الاختين من نكاح الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل طلق امراته او اختلعت او بانت اله ان يتزوج باختها قال فقال اذا برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعة فله ان يخطب اختها والصحيح المروي في الباب المذكور عن محمد بن اسماعيل بن بزيع عن ابي الحسن الرضا عليه السلام [illegible] في رجل اختلعت منه امراته [illegible] ان يخطب اختها قبل ان تنقضي عدتها فقال اذا برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعة فله ان يخطب اختها رواه [illegible] عن محمد بن يحيى عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن اسماعيل بن بزيع [illegible] الاولى ان الفرق في النصوص المذكورة بين المطلقة بالطلاق الرجعي والباين في الحكم بعدم جواز العقد على اختها في اثناء العدة في الاول وجوازه في الثاني يرشد الى ان المناط في الجواز انما هو البينونة [illegible] بعد انقضاء الاجل ايضا فيبقى الحكم بجواز العقد على اختها ولو في اثناء العدة والثاني ان قوله او بانت في كلام السائل في صحيح الحلبي [illegible] بالطلاق يرشد الى ان المراد من البينونة هي البينونة التي بغير الطلاق [illegible] والثالث [illegible] في النصوص المذكورة وليس له عليها رجعة [illegible] التعليل المستفاد منه قاعدة كلية [illegible] في اثناء العدة [illegible] والجواب اما عن الاية الشريفة فنقول ان العموم فيها وان كان مسلما لكن [illegible] الحال في ذلك [illegible] حرمت عليكم امهاتكم [illegible] واحل لكم ما وراء ذلكم [illegible] الربيبة من النساء اللاتي دخلتم بهن [illegible] واحل لكم ما وراء ذلكم [illegible] المذكورات [illegible] العقد [illegible] النكاح [illegible] العدة [illegible] اخت المتمتع بها [illegible] العقد [illegible] الاية الشريفة [illegible]

خصوصية

خصوصية تكون مقتضية لذلك فلاجل انتفائها في محل الكلام لا يمكن الحكم بالاشتراك فلا يمكن التعدي عن مورد النص واما في الوجه الثاني فنقول ان الضمير في بانت عائد الى المراة في قوله في رجل طلق امراته او المباراة [illegible] فلا يمكن التمسك به في اثبات الحكم في الانقطاع واما من الوجه الثالث فنقول ان الضمير في قوله عليه السلام فله ان يخطب اختها عائد الى المراة في قوله في رجل طلق امراته وقد عرفت ان المتبادر من هذا اللفظ المعقودة بالعقد الدائم [illegible] بالعقد الدائمي التي بانت من زوجها سواء كانت البينونة بالطلاق او الخلع والفسخ يجوز لزوجها تزويج اختها في اثناء العدة [illegible] جواز تزويج اخت المتمتع بها قبل انقضاء [illegible] فالنصوص الصريحة الدالة على عدم حلية عقد اخت المتمتع بها في اثناء عدتها سالمة عن المعارض فيجب المصير الى مقتضاها [illegible] في صحيح ابي بصير المرادي [illegible] الضمير في اختها في كلام السائل عائد الى المراة في قوله اختلعت منه امراته وقد عرفت في ذلك ان المتبادر من هذا اللفظ [illegible] هو المعقودة بالعقد الدائمي [illegible] ان يخطب اخت المراة المعقودة بالعقد الدائمي فيما اذا اختلعت [illegible] يجوز العقد على اخت الزوجة المختلعة قبل انقضاء عدتها [illegible] على الجواز [illegible] وليس له عليها رجعة كما في صحيح المرادي [illegible] صحيح الحلبي [illegible] التعليل [illegible] العلة [illegible] الموضوع [illegible] النص [illegible] ان يقال [illegible] في صحيح المرادي عن تزويج الرجل باخت امراته المختلعة قبل انقضاء عدتها فاجاب عليه السلام بالجواز [illegible] انقطاع الزوجية [illegible] الزوج الرجوع اليها [illegible] باخت امراته المختلعة قبل انقضاء عدتها [illegible] علاقة النكاح من الزوجة [illegible] الرجوع اليها [illegible] الزوج الرجوع اليها [illegible] التزويج باختها في اثناء عدتها كالمختلعة والمباراة والمطلقة ثلث تطليقات والمفسوخ عقدها [illegible] مورد السؤال [illegible] المختلعة [illegible] المباراة والمطلقة [illegible] قد برئت عصمتها وليس له عليها رجعة [illegible] وجواز تزويج الرجل باخت زوجها [illegible] المذكورات [illegible] والمباراة والمطلقة ثلث تطليقات [illegible] اخت المتمتع بها بعد انقضاء اجلها [illegible] انقطاع العلاقة [illegible] والحاصل [illegible] التصريح بالعلية [illegible] يسوغ التعدي [illegible] يوجد فيه العلة [illegible]

انما هو بعنوان العموم ومعلوم ان [illegible] بعدم جواز التزويج باخت المتمتع بها في اثناء عدتها [illegible] عموم التعليل [illegible] بالاشتهار بين الاصحاب [illegible] قال في المختلف يجوز للرجل بعد انقضاء اجل المتعة التزويج باختها وان لم تنقض عدتها على الاشهر [illegible] بين علمائنا [illegible] في المختلف [illegible] ابن البراج وابن ادريس [illegible] بعدم الجواز [illegible] الصدوق [illegible] وصاحب الجامع وقد عرفت ان الظاهر من شيخ الطائفة في التهذيب والاستبصار [illegible] ثقة الاسلام في الكافي [illegible] الرواية الدالة على عدم جواز العقد على اخت المتمتع بها في اثناء العدة ثم اورد رواية ابي الصباح الكناني [illegible] على الجواز في اخت المختلعة [illegible] ومعلوم ان الظاهر من هذا [illegible] الترتيب [illegible] صاحب الكتاب [illegible] النصوص [illegible] المشايخ العظام اعاظم الاسلام [illegible] شيخنا الصدوق [illegible] في الفقيه [illegible] قال [illegible] شيخ الطائفة [illegible] ثقة الاسلام في الكافي والصدوق في الفقيه وشيخ الطائفة في التهذيب والاستبصار [illegible] الجامع والمحكي عن الكيدري [illegible] القول بالجواز [illegible] الاصحاب [illegible] المطلقة بالطلاق الباين من جواز العقد [illegible] قبل انقضاء عدتها [illegible] اخت المتمتع بها في اثناء العدة [illegible] كلام شيخ الطائفة في التهذيب [illegible] طلاقا يملك رجعتها فيه فلا يجوز له العقد على اختها في الحال ثم استدل لذلك بصحيح الحلبي [illegible] ابي الصباح الكناني ثم قال فاما المتعة فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز له العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها [illegible] المناط [illegible] شيخ الطائفة [illegible] المطلقة بالطلاق الباين في اثناء العدة [illegible] المطلقة بالطلاق الرجعي [illegible] اخت المتمتع بها في اثناء [illegible] شيخ الطائفة [illegible] الجواز [illegible] الجواز [illegible] الكافي والفقيه والخلاف والتهذيب والاستبصار [illegible] الجامع [illegible] الكفاية والمحكي عن الكيدري خلافا [illegible] المختلف والتحرير [illegible] الحكم بكون جواز العقد على اخت المتمتع بها في اثناء العدة [illegible] العلامة [illegible] ابن البراج وابن ادريس [illegible] جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق الباين قبل انقضاء عدتها [illegible] المطلقة بالطلاق الباين والمتمتع بها بعد انقضاء اجلها [illegible] جواز العقد على اخت المطلقة بالطلاق الباين قبل انقضاء العدة [illegible] اخت المتمتع بها قبل انقضاء [illegible] الحكم بجواز العقد على اخت المطلقة بطلاق الباين قبل انقضاء العدة [illegible] الحكم بجواز العقد على اخت المتمتع بها قبل انقضاء عدتها

كابن البراج

كابن البراج وابن ادريس كذا صدر [illegible] بعدم جواز العقد على اخت المتمتع بها الا بعد انقضاء عدتها كالشيخ الصدوق في المقنع [illegible] في الجامع وغيرهما [illegible] في المقنع اما الخلع فلا يكون [illegible] كان اكثر مما اعطاها من الصداق وقد بانت منه وحلت للازواج بعد انقضاء عدتها وحل له ان يتزوج اختها من ساعته [illegible] اذا تزوجت بامراة متعة الى اجل مسمى فلما انقضى اجلها احببت ان تتزوج اختها فلا تفعل حتى تنقضي عدتها [illegible] في الجامع [illegible] الجمع بين الاختين [illegible] ولو طلق زوجته طلاقا [illegible] رجعيا لم تحل له الاخرى حتى تنقضي العدة فان طلق باينا حل له [illegible] في السرائر [illegible] فلا يجوز له العقد على اخت المتمتع بها الا بعد انقضاء عدتها [illegible] لولا الرواية الدالة على عدم حلية العقد على اخت المتمتع بها الا بعد انقضاء [illegible] رواية ابي الصباح الدالة على جواز [illegible] المطلقة بالطلاق الباين متصلا بالاول ثم نقول ان شيخ الطائفة قد صدر منه كلام في التهذيب والنهاية والاستبصار والمبسوط [illegible] فلا يحل له العقد على اختها [illegible] بالعقد على اختها في الحال فاما المتعة فقد روي فيها انه اذا انقضى اجلها فلا يجوز له العقد على اختها الا بعد انقضاء عدتها [illegible] الاستبصار [illegible] جاز له العقد على اختها في الحال [illegible] محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرار عن يونس قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام [illegible] قال قرات في كتاب رجل الى ابي الحسن الرضا عليه السلام جعلت فداك الرجل يتزوج المراة متعة الى اجل مسمى فينقضي الاجل بينهما هل له ان ينكح اختها قبل ان تنقضي عدتها فكتب لا يحل له ان يتزوجها حتى تنقضي عدتها [illegible] الحسين بن سعيد [illegible] كتاب رجل [illegible] الكتب [illegible] المتعة [illegible] الطلاق باينا او رجعيا او فسخا جاز له العقد على اختها [illegible] المبسوط [illegible] اخت المتمتع بها [illegible] المطلقة بالطلاق الباين [illegible] شيخ الطائفة [illegible] اخت المتمتع بها [illegible] المطلقة بالطلاق الباين [illegible] التزويج باختها قبل انقضاء عدتها [illegible] المطلقة بالطلاق الرجعي [illegible] انقضاء عدتها [illegible] المطلقة بالطلاق الرجعي [illegible] العقد على اختها قبل انقضاء عدتها [illegible] الكبرى [illegible] المطلقة بالطلاق الرجعي [illegible] العقد على اختها قبل انقضاء عدتها

الصغرى ظاهرة واما الكبرى فلان هذا الظاهر من كلمات الاصحاب والمختار عند الشارح والجواب عن معظم الاشكال هي ان قبل انقضاء حتى ان
كان لزوجها رجعة فطلقها فلا يكون ... تحت قوله عليه السلم لم يكن له عليها رجعة ... ان كلمة لم يقلب المضارع ماضيا و
الحاصل ان جواز خطبة العقد على الاخت ... قوله عليه السلم له ان يخطب اختها معلق ... برئت عصمتها ولم يكن له عليها رجعة
فالحكم بالجواز معلق بامرين ... الثاني قيد للاول ... عند انتفاء الشرط ... انقضاء
العقد على اخت المطلقة في اثناء العدة ... اذا برئت عصمتها ... لم يكن له عليها رجعة ... الرجوع ... بعد
... المطلقة ... العقد ...
المزوج العقد على اختها ... في هذا المقام ... المطلقة من البذل ...
... عن بذلها ... الزوج الرجوع اليها ...
له العقد على اختها لكونه المطلقة ... وهو قوله عليه السلم ... عصمتها وليس له عليها رجعة ومعلوم
انه ... عن البذل ... ليس له الرجوع اليها ... فيبقى الحكم بجواز العقد على الاخت قبل انقضاء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الى المحقق الاردبيلي فانه استشكل في ذلك نقلا في شرح العبارة التي القضاه كالارشاد وبعد ان حكى عن التذكرة والمحقق الثاني
ما اسلفنا ذكره ما هو القطع ولكن هذا الاشكال لان الظاهر انهم يجوزون التوكيل في الطلاق [illegible]
يجوزون التوكيل بتزويج امراة وطلاقها قبله وكذا في شراء عبد وعتقه من غير نزاع الى ان قال والحاصل ان القول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فستون دينارا او عوان يصير في الصغر [illegible] عقد ثمانون دينارا وان القت جنينا كامل الصورة ثمانون دينارا وان القت حيا ثم مات
ثم [illegible] وان مات الجنين في الجوف ففيه نصف الدية ويجب الدية [illegible] ان كان الروح فيه [illegible] ويجب للزوج خاصة ان كان
الجناية هي قال [illegible] اذا ضرب بطنها فالقت جنينا [illegible] ثم مات [illegible] ان كان قبل ان تلج الروح مائة
دينار على [illegible] وان كان [illegible] ولجت الروح فالدية كاملة [illegible] القت حيا ثم مات [illegible] قال [illegible] اجماع
الفرقة واخبارهم وفي النهاية الجنين اول ما يكون نطفة وفيه عشرون دينارا ثم يصير علقة وفيه اربعون دينارا وفيما بينهما بحساب ذلك ثم يصير
مضغة وفيها ستون دينارا وفيما بين ذلك بحسابه ثم يصير عظما وفيه ثمانون دينارا وفيما بين ذلك بحسابه ثم يصير مكسوا عليه اللحم خلقا سويا
شق له العينان والاذنان والانف قبل ان تلجه الروح وفيه مائة دينار وفيما بين ذلك بحسابه ثم تلجه الروح وفيه الدية كاملة وفي [illegible] الجنين
[illegible] في البطن واول ما يكون نطفة وفيها بعد وضعها في الرحم الى عشرين يوما عشرون دينارا ثم بعد العشرين يوما لكل يوم دينار
الى اربعين يوما اربعون دينارا وهي دية العلقة [illegible] وفيما بينهما بحساب ذلك ثم تصير مضغة وفيها ستون دينارا وفيما
بين ذلك بحسابه ثم يصير مكسوا عليه اللحم خلقا سويا شق له العينان والاذنان والانف قبل ان تلجه الروح وفيه عشر [illegible] دينار [illegible]
[illegible] فالقت [illegible] عند سقوط [illegible] الضارب [illegible] ان كان عمدا وضمن الدية [illegible] ان كان شبيها وضمنها العاقلة ان كان خطاء
وكذا لو بقي [illegible] او مات [illegible] او كان ممن لا يعيش مثله وفي المسالك [illegible] الحكم لا يختص [illegible] الدية [illegible]
[illegible] كانت مستقرة ام لا [illegible] من الجناية [illegible] الروح [illegible] حكم [illegible] ان يعيش لا
[illegible] الدية وفي القواعد لو خرج الجنين [illegible] واستهل ثم مات فالدية كاملة [illegible] وجود [illegible]
بعد الضرب [illegible] ثم مات [illegible] الدية [illegible] يعيش [illegible] لا يعيش [illegible] ستة اشهر [illegible]
[illegible] عند سقوط [illegible] الضارب ان [illegible] الدية [illegible] الخطأ [illegible] وكذا لو بقي [illegible]
ومات او كان مثله لا يعيش وفي التحرير لا يشترط في وجوب الدية الكاملة ان يكون سقط لستة اشهر [illegible] حيا كانت
دية كاملة وان كانت [illegible] ستة اشهر [illegible] الولد [illegible] بعد انقضاء ستة اشهر [illegible] انقضاء
نطفته [illegible] المطلب الثالث في وقت ولوج الروح في الجنين [illegible] اختلف كلام الاصحاب [illegible] في هذا المطلب [illegible]
[illegible] في النهاية [illegible] ابن ادريس في [illegible] ولوج الروح [illegible] اربعة اشهر [illegible]
النهاية [illegible] والقواعد [illegible] الدية [illegible] نطفة [illegible] في الرحم عشرون دينارا وان كان علقة فاربعون
[illegible] فستون وان كان [illegible] ثمانون [illegible] تكميل الخلقة [illegible] بحسابه [illegible] كل يوم
زيادة دينار [illegible] النطفة [illegible] عشرين يوما ثم تصير علقة وكذا بين العلقة والمضغة وكذا بين المضغة والعظم وكذا
بين العظم و[illegible] من حين وقوع النطفة الى [illegible] العلقة [illegible] اربعة اشهر [illegible] وقت ولوج الروح
[illegible] ولوج الروح [illegible] النطفة [illegible] اربعة اشهر [illegible] في النطفة عشرين
دينارا [illegible] في العلقة اربعون دينارا وفي المضغة ستون دينارا وفي العظم ثمانون دينارا فاذا كسي لحما ففيه مائة دينار حتى يستهل فاذا استهل
ففيه الدية كاملة فان خرج في النطفة [illegible] دم [illegible] الدية [illegible] وعشرون دينارا فان قطرت قطرتان فاربعة وعشرون وان قطرت
اربع قطرات [illegible] وعشرون [illegible] ثلاثون دينارا [illegible]
[illegible] كان علقة فاربعون دينارا فان خرجت [illegible] بالدم فان كان [illegible] اربعون دينارا [illegible]
[illegible] العرق [illegible] العلقة [illegible] اللحم
[illegible] فيه [illegible] دينارا وان كان في المضغة [illegible] العظم [illegible] فيه اربعة وثلاثون وحتى

الحدود والحكم بين الناس في حال
اقامة الحدود يجوز لاحد اقامتها الا
بقول فاما الحكم بين الناس والقضاء بينهم
[illegible] في زمن عدم ظهور الامام بقوله وفرضي
هذا الكلام كل واحد من الامرين كما لا يخفى على المتتبع [illegible]
العلماء [illegible] الخلاف في المسئلة بل كل من [illegible] الخلاف [illegible] القول بالجواز [illegible] اقامة
الحدود في حال الغيبة [illegible] الشيخان ومثله ذكره في المنتهى [illegible] كشف الرموز اما البحث في الفقهاء فقد قال الشيخان وسلار
[illegible] ذلك الى الفقهاء وفي [illegible] الشيخان [illegible] القول بالجواز هذا القول مذهب الشيخين وجماعة من
الاصحاب وفي غاية المرام [illegible] عبارته [illegible] للفقهاء [illegible] اقامة الحدود الى [illegible] الشيخ وابن
الجنيد وسلار الى [illegible] في المذهب البارع [illegible] بخصوص النهاية حيث قال الثالثة للفقهاء اقامة الحدود
على العموم وهو مذهب الشيخ في [illegible] وهذه المسئلة [illegible] اما الكلام شيخنا [illegible] في [illegible]
[illegible] في كلام [illegible] الحد ليس لاحد الا الامام [illegible] الامام [illegible] لكن لا يلزم منه [illegible] الفقهاء [illegible]
[illegible] الامام [illegible] شيخنا الطبرسي في مجمع البيان [illegible] يقيم الحدود [illegible]
[illegible] الفقهاء [illegible] ما ذكر [illegible] الخلاف [illegible]
هذه الدعوى لكون القول بالجواز [illegible] الاصحاب [illegible] ما [illegible] الكلام فان ابن ادريس [illegible]
من المتاخرين [illegible] شيخنا [illegible] في غاية المرام [illegible] القول [illegible] للفقهاء اقامة الحدود [illegible] الشيخ [illegible]
الجنيد وسلار [illegible] ابن ادريس من اقامة الحد في حال الغيبة [illegible] شيخنا ابن فهد في المهذب
حيث قال الثالثة للفقهاء اقامة الحدود [illegible] وهو مذهب الشيخين [illegible] وهذه المسئلة [illegible]
الكلام شيخنا [illegible] كلام [illegible] الا الامام [illegible] الامام [illegible] لكن لا يلزم منه [illegible]
[illegible] الفقهاء [illegible] الامام [illegible] شيخنا الطبرسي في مجمع البيان [illegible] ليس لاحد
ان يقيم الحدود [illegible] الفقهاء [illegible] ما ذكر من نفي الخلاف
[illegible] هذه الدعوى لكون القول بالجواز [illegible] الاصحاب [illegible] الكلام فان ابن [illegible]

[illegible] الشيخ انه لا يجوز اقامة
[illegible] من قبل السلطان الجائر [illegible]
[illegible] في ذكر [illegible] شيخنا
[illegible] اقامة الحدود من الفقهاء [illegible]
[illegible] المخالف الواقع وكلام ابن ادريس حيث
قال [illegible] من اصحابنا [illegible] المسلمين [illegible] اقامة الحدود ولا [illegible] الامام والحكام الفاعلون
باذنهم في ذلك [illegible] التعرض على حال [illegible] بل كلام في ذلك المقام [illegible] في [illegible]
[illegible] المقام [illegible] ما [illegible] الاشارة [illegible] في كلام [illegible]
[illegible] الى الفقهاء [illegible] المؤمنين [illegible] الشريعة [illegible] في حال [illegible]
[illegible] اقامة الحدود والحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين [illegible]
قوله لا يجوز اقامة الحدود والمخاطب بها الا الائمة والحكام القائمون باذنهم في ذلك [illegible] عدم الجواز [illegible] ظهور الامام [illegible]
لكن [illegible] الى غير الفقهاء بناء على ان المراد من قوله الحكام القائمون باذنهم [illegible] والحاصل ان [illegible] الاشارة في
كلامه ما ذكر لوجوه [illegible] الاجماع في كلام [illegible] القول بجواز اقامة الحدود من الفقهاء في زمن الغيبة [illegible] علماء
الشيعة وغيرهم [illegible] من تقدم على ابن ادريس [illegible] شيخنا الشهيد المفيد في المقنعة وسلار بن
عبد العزيز في المراسم وابو الصلاح في [illegible] وشيخنا الطوسي في كتبه وغيرهم [illegible]
الاصحاب بل المسلمين [illegible] ومنها قوله من تمكن من انفاذ حكم وهو من اهل [illegible] بين الناس او فصل بين المختلفين [illegible]
لوضوح ان انفاذ الحكم اعم [illegible] اقامة الحدود [illegible] الفصل بين المختلفين ومنها قوله [illegible]
فقهاء اهل البيت [illegible] الفصل بين المختلفين والقضاء [illegible] لا يوجب الحق الا
ان قال ومن [illegible] القضاء [illegible] الاحكام في اقامة الحدود وغيرها [illegible] التعرض [illegible]
[illegible] ومنها ما ذكره في مباحث الحدود حيث قال واذا تكامل شهود الزنا [illegible] الحاكم [illegible]
ويقيم الحد على الشهود [illegible] الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة [illegible]
ان [illegible] الحكام [illegible] الحدود [illegible] الحاكم فيها وهو لا

ومنها

وحتى يزاد [illegible] حتى تتم الثمانون فاذا اكمل العظم لحما [illegible] اربعة اشهر فقد صار [illegible]
حيث [illegible] من صاحب [illegible] ان تمام الخلقة وولوج الروح بعد انقضاء خمسة اشهر وعشرة ايام [illegible] الجنين
[illegible] في النطفة عشرون دينارا وفي العلقة اربعون دينارا وفي المضغة ستون وفي العظم ثمانون فاذا تم خلقه فمائة دينار [illegible]
[illegible] الذكر الف دينار وفي الانثى خمسمائة دينار [illegible] ولم يسقط [illegible] الانثى [illegible]
[illegible] وفي جنين اليهودية [illegible] وفي جنين الامة [illegible] فان كان الجنين
[illegible] الخمر [illegible] في جنين اليهودي والنصراني والمجوسي [illegible] وفيما بين النطفة والعلقة
[illegible] يكون النطفة اربعين يوما ثم علقة اربعين يوما ثم مضغة اربعين يوما ثم عظما اربعين يوما ثم يكسى اللحم [illegible]
الروح في [illegible] ستة اشهر [illegible] خمسة اشهر [illegible] الجنين [illegible] الدية [illegible]
ولوج الروح في الجنين اربعة اشهر [illegible] قال الشيخ الطائفة في الخلاف يجب غسل السقط اذا [illegible] تمام الصلوة عليه
[illegible] الصلوة عليه الا [illegible] ست سنين [illegible] الصلوة [illegible] حتى يبلغ [illegible] باقي الفقهاء يجب الصلوة
عليه [illegible] اجماع الفرقة [illegible] اربعة اشهر يجب غسله ويدفن [illegible] وان كان لا [illegible] اربعة اشهر [illegible] الاجماع
[illegible] بين ما ذكره في الاول والثاني [illegible] الحيوة عند اربعة اشهر [illegible] المحقق في المعتبر [illegible] السقط
[illegible] اذا استكمل شهور اربعة [illegible] قال ابو حنيفة ومالك [illegible] في خرقة [illegible]
[illegible] ان حيا [illegible] الملائكة [illegible] ادم [illegible] سنة [illegible] ولوج الروح قبله
[illegible] المذكور [illegible] اشكال [illegible] ثبوت الحيوة
قبل [illegible] الحيوة [illegible] توضيح الحال [illegible] ان قال
ان المراد ان الحكم حاصل بثبوت الحيوة للجنين فيما اذا استكملت اربعة اشهر [illegible]
[illegible] ثبوت الحيوة قبله [illegible] الحلول [illegible] الحكم [illegible] الوضع [illegible] يجب
تغسيل [illegible] السقط اذا استكملت اربعة اشهر [illegible] سعيد بن المسيب وابن سيرين [illegible]
[illegible] ادم [illegible] سنة [illegible]
رواه احمد [illegible] قال في [illegible] السقط اربعة اشهر [illegible] قال ابو حنيفة ومالك يدرج في خرقة ويدفن [illegible]
الجنين الارث [illegible] الارث [illegible] الحيوة [illegible] المذهبين [illegible]
صريح في ذلك [illegible] العشرة [illegible] قدس الله روحه [illegible] الارث [illegible] حال
[illegible] الحيوة حال [illegible] في استحقاق الارث [illegible]
[illegible] السقط [illegible] اربعة اشهر [illegible]
[illegible] ابن سيرين [illegible] السقط الذي [illegible] اربعة اشهر لا يجب [illegible]
[illegible] الموت [illegible] تحقيق في اربعة اشهر [illegible] اليد [illegible] ايضا اما
السقط فهو الذي تضعه المرأة ميتا [illegible] اربعة اشهر [illegible] غسل وكفن [illegible] وان كان [illegible]
خرقة ودفن من غير غسل [illegible] تغسيل السقط اذا تم له اربعة اشهر [illegible]
[illegible] النبي [illegible] اربعة اشهر [illegible] الروح [illegible] فيجب تغسيله
وفي نهاية الاحكام والسقط الذي له دون اربعة اشهر لا يجب [illegible] العدم [illegible] الحيوة [illegible] بل [illegible]

ظهار بابی لفظ کر حکم شده مشکل است بلکه ممکن نیست سؤال هرگاه زید زینب را ... بواسطه توکیل ... مطلقه
نماید ... توکیل ... اجتماع شرایط صحت طلاق ... صیغه طلاق ... عدم تحقق شرایط
حین الطلاق ... اتفاق نمایند ... تقدیر اول ...
... توکیل ... تحقق شرایط طلاق ... صیغه طلاق ... التوکیل
... و تکذیب ... عدم اجتماع شرایط صحت طلاق ... طلاق مذکور صحیح
است ... عدم اجتماع شرایط و فساد طلاق ...
... جواب ...

[illegible]

[illegible]

كالزوجية ما كان حلالا فيحل هذا الملتزم [illegible] الصلح [illegible] من الدليل المذكور [illegible] الاصحاب انهم
بالقبول [illegible] . شيخنا الصدوق في الفقيه في باب الصلح قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله البينة على المدعي واليمين على المدعى عليه والصلح
جائز بين المسلمين الا صلحا احل حراما او حرم حلالا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المقيس عليه فلوضوح ان امكان الرجوع فيه الى الممات مخصص بما سبب ثبوت التوارث وهو مشتق في محل الكلام واما في طرف المقيس فلان الموجب اشتغال حق الرجوع فيه وعدم امكانه فيمكن ان يكون هذا مانعا من التوارث ويمكن التمسك لاثبات التوارث هنا بالاستصحاب لكن بالتقريب السالف بل بان يقال ان التوارث بينهما قبل الطلاق ثابت بالكتاب والسنة والاجماع قال الله تبارك وتعالى ولكم نصف ما ترك ازواجكم ان لم يكن لهن ولد فان كان لهن ولد فلكم الربع مما تركن الى قوله تعالى ولهن الربع مما تركتم ان لم يكن لكم ولد فان كان لكم ولد فلهن الثمن مما تركتم ومقتضى الآية الحكم بثبوت الحكم المدلول عليه بالآية الشريفة الى ان دل الدليل على الطلاق والقدر الثابت في غير الطلاق الرجعي مطلقا وفيه بعد انقضاء العدة واما اذا كان الممات في اثنائها فلا فيجب الحكم بالثبوت عملا بالاستصحاب هذا ما يقتضيه النظر في بادي الامر لكن الجزم في امثال المقام على الامر بالمصالحة فانه اسلم وانجى من المواخذة تنبيها ان الاولى لا يخفى ان ما ذكرنا سابقا من عدم جواز العقد على اخت المطلقة الا بعد انقضاء العدة حيلتها واما اذا اتفق لها الموت في اثناء العدة فالظاهر عدم وجوب التربص الى انقضائها بل يجوز العقد ولو في اثنائها كما اذا مات في غير طلاق فانه يجوز له العقد على اختها ولو قبل انقضاء زمان يعادل زمان العدة كما اذا مات احدى الاربع من الزوجات يسوغ للرجل التزويج باخرى من غير لزوم ترقب فصل لما الموثق المروي في التهذيب عن عمار الساباطي قال سألت ابا عبد الله عن الرجل يكون له اربع نسوة فيموت احديهن فهل يحل له ان يتزوج اخرى مكانها قال لا حتى تأتي عليها اربعة اشهر وعشرا الا بعد من قبيل تطهر او تضع مع ان المذكور فيه انما هو العدة للمرأة المتوفى عنها زوجها لا للرجل المتوفى عنه الزوجة ولذا حمله شيخ الطائفة على الاستحباب وقال بعد ان اورده قال محمد بن الحسن هذا الخبر محمول على ضرب من الاستحباب لانه اذا ماتت المرأة جاز للرجل ان ينكح امرأة اخرى مكانها في الحال انتهى كلامه اعلى الله مقامه الثاني لا يخفى ان عدم جواز الرجوع للزوج على الزوجة بعد المصالحة انما هو بناء على المصالحة واشتغال الصحيح اما عند تحقق ما يبطلها فلا ينبغي التأمل في الجواز لا في غيره مما ذكر من الانفاق والتوارث الا بعد انقضاء العدة والحمد لله اولا وآخرا والشكر والمنة وصلواته على اكمل من خلقت له الشريعة وافضل من تمت به الولاية سيد الرسل واصحاب العصمة والجلالة والطهارة هذا ما جرى به القلم في مزرعة سدة من مزارع كوددن من محال اصفهان في ضحوة اليوم الثامن والثلاثين السابع من اسبوع الايام العاشر من العشر الاول من الشهر السادس من السنة الخامسة من العشر الرابع من المائة الثالثة من الالف الثاني من هجرة اكمل البرية عليه وعلى آله الاف السلام والثناء والتحية

سؤال زید هند را بعقد خود درآورده بصداق معینه و تملیکات از املاک نیز نموده بعنوان مصالحه با وصیت بعد از دخول هند ادعای تصرف و کیل نموده که مهر و تملیکات متوفیات از زوج زید یک مستشکل باشد مصالحه نماید و زوج در عوض نصف مهر به مطلقه نماید و ادعای مهر و تملیکات داری یک جزء مصالحه نموده و زوج زید با مطلقه خود حال بعد طلاق قبل از دخول بوده ایا زوج را میرسد که نصف مهر را زوجه مطالبه نماید یا تمیز ازدواج صورت تسلط بر اخذ عوض نصف مهر ایا حکم تملیکات نیز مثل حکم مهر است یا تسلط بر مطالبه این تملیکات را ندارد جواب اما تملیکاتی که بعنوان صلح بزوجه منتقل شده بعنوان ایرادی مصالحه نموده بزوج و زوج قبل از دخول زوجه را طلاق گفته اشکالی نیست که زوج تسلط مطالبه ندارد از انکه داده و نظر باصالت برائت ذمه زوجه باصالت و اصالت عدم تسلط زوج بر مطالبه نصف و اما اشتغال ذمه بجواز مطالبه و اما مطالبه نصف مهر پس گویم اینکه مشکل مقصود بی صورت میشود یک صورت اینست که مصالحه میکند مهر خود را به زوج مشروط باینکه زوج او را مطلقه نماید باین طریق که یکی من مهر خود بتو مصالحه نمودم در عوض آن شرط کردم که اگر مرا طلاق بگویی تا دوره مثلا اختیار فسخ مصالحه را داشته باشم و زوج بعد از آن مصالحه او را طلاق گفت تا دوران احتمال صورت دیگر آنست که مصالحه مهر میکند بکسی که بجامع مهر میکند و غایت بذل را طلاق خود قرار میدهد مثل طلاق خلع باین نحو که بجهت ساقط کردن بکسی یکی از حق مهر را تا نماید بزوج او در صورتیکه زوج او را طلاق گوید پس زوج طلاق گفته من حضور یا بعد از یا وکیل نماید در صورت بذل مهر او را مطلقه سازد و کیل طرفین حسب ترکیب و کالت حکم و وکلی خلا ز بذلت صداقها لزوجها لا طلقها بر وکالت عنه فهی طالق ان بذلت عنها طالق در ایشان اول اشکالی نیست که زوج در صورت سقوط مطالبه نصف مهرا را ندارد نظر بمقتضای نص صحیح وارده در مسئله اجماع واطلاق کلمات اصحاب ما الصحیح فهما الموثقا المروی في باب الطلاق الذي يحل بها من طلاق الكافي وفي شرح كلام الفقه من تزويج امرأة ولم يسم لها مهرا

صحیح طلاق [illegible]

ودخل بها كان لها مهر مثلها صحيح محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة فمهرها الف درهم ودفعها اليه فوهبت له خمسمائة درهم وردتها عليه ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال ترد عليه الخمسمائة الباقية لانها انما كانت لها خمسمائة درهم فهبتها اياها واياه ولعينه سواء ومنها الصحيح المروي في عبارة المقنعة وفي حق كل واحد من الزوجين لان لا يتزوج على صاحبه من سنة ومن ابن محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب بن عبد ربه قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فبعث اليها فردتها عليه ووهبتها له وقالت انا فيك ارغب من هذا الالف هي لك فتقبلها منها ثم طلقها قبل ان يدخل بها قال لا شيء لها ويرد عليه خمسمائة درهم وهو المروي في الباب المذكور من الكافي مع اختلاف قليل في اللفظ ومنها الموثق المروي في الموضع المذكور من التهذيب عن سماعة قال سألته عن رجل تزوج جارية او تمتع بها ثم جعلته من صداقها في حل ايجوز ان يدخل بها قبل ان يعطيها شيئا قال نعم اذا جعلته في حل فقد قبضته منه وان خلاها قبل ان يدخل بها ردت المرأة على الزوج نصف الصداق وحديث شهاب المذكور مروي في الباب المذكور من الكافي والفقيه وفي باب طلاق التي لم يدخل بها من التهذيب لكن السند في الفقيه من السند في الكافي والتهذيب لانه رواه باسناده الى شهاب وطريقه اليه صحيح كما في المشيخة وما في الكافي عن شهاب بن عبد ربه مقصور عن ابي علي الاشعري عن سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن شهاب بن عبد ربه وهو واحد لكن المروي في ما في الفقيه صحيحا خلافا لما في الكافي والتهذيب اذ الراوي عن شهاب مع انه هو الحسن بن محبوب من غير واسطة ويرويه في ما في الكافي والتهذيب عنه بواسطة صالح بن رزين والسند في الكافي هكذا محمد بن احمد بن الحسن بن محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب وفي التهذيب احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن صالح بن رزين عن شهاب بن عبد ربه فلا بعد سقوط في سند الفقيه وفي المتن ايضا اختلاف فالمتن المذكور انما هو على ما في التهذيب وفي الفقيه في الباب المذكور سأل شهاب ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة بالف درهم فادتها اليه فوهبتها له وقالت انا فيك راغب فطلقها قبل ان يدخل بها قال يرجع عليها بخمسمائة درهم ومثله ما في الكافي لكن بتغيير يسير غير مخل في المعنى المدلول عليه بان الجميع واحد

سؤال دو نفر که در سن بیست و سه سالگی یا چهارده سالگی باشد و حایض نمیشود و نفر زوج میخواهد او را مطلقه نماید چه مقدار از زمان مواقعه کردن که او را میتواند مطلقه نماید یا اینکه حاجت استبراء است که مقتضای زوجه اند تا سه ماه میان زمان مواقعه و زمان طلاق تفکیک نموده طلاق واقع جواب بل صغیره هرگاه سن مشتمل حیض بود و حیض نبیند در این صورت بعد از آنکه از حیض و دفع سه ماه منقضی شد طلاق میتوان گفت سؤال زید هند را بعقد دائم خود درآورد و قبل از ترویج با تاخر زوجه دخول نموده و جاهل بحرمت مسئله حرمت تزویج است موطوئه بوده و چند سال هند در تصرف او بوده بعد از آنکه عالم بمسئله شد باو رجوع کرد و مدت یک سال بود زیاد و بعد از آن هند نکوه بیع عالم بمسئله شد قول او کرده بود لیکن بجهت مصالح دینوی خود که مهر مسطوره در قبال از این نکاح را تمام بکند تجاهل نموده و زوج مهر را تمام بزوجه داده و احتیاط طلاق بزوجه مسطوره داد کن طلاق در ایام حیض بود و بعضی اصرار بعد نکاح داشتن عوده بعقد منقطع حرمت در آنجا است متعدی که احتیاط در این مسئله چیست زوج ثانی که طلاق داده در ایام حیض صحیح است یا نه و چگونه یکسال زوج اولا ملقوف نموده عده باید نگاه دارد یا نه جواب بر فرض صدق قول مطلقه عقد مزبور باطل و صاحب طلاق نخواهد بود که ثمرتی با عدم طلاق در این مسئله نیست تا آنکه هرگاه مزبور شک میکند که یکسال بگیرد عده دارد و قبل از آنکه بعقد انقطاع زوج ثانی به آن بعقد زوج اول باو تعریف نموده بهذا عقد زوج ثانی بی عیب بعد دخول که باعث بطلان است بهذا وقوع طلاق در حیض حرمتی نخواهد بر فرض صدق قول مطلقه بهره منسبه زوج ثانی طلاق حیض سؤال زید زوجه مدخوله بهای خود را مطلقه بطلاق رجعی نموده در بین عده رجوع نموده و چند یوم فاصله کا فقد تو نشست که من از رجوع خود گذشتم ایا در این صورت زوجیت باطل است یا آنکه محتاج بطلاق ثانی می باشد و زوجه مزبوره بجبال غیر میتواند در آید جواب بعد از آنکه زوج در عده رجعیه رجوع نمود حکم زوجیت بعد از رجوع ثابت میشود منهیه بعد از رجوع زوجه او میشود بغیر طلاق زوجیت تمام نمیگردد و لهذا از اگر ان مطلقه محتاج بطلاق جدید است و با عدم طلاق علاقه زوجیت برقرار است سؤال زید زوجه مدخوله بهای خود را بطلاق رجعی مطلقه نموده بعد از رجوع را مصالحه نمود بعد بعض اوان تقدیم بزوج توصیه و بعد از کیفیت موضع شده که

علما آنست که حق الرجوع قابل اسقاط نیست و صلح باین طریق صحیح نیست لهذا رجوع نموده ایا در این صورت بنا بر اینکه رای علما در این حالی میتواند

روزمره خود را متصرف شود یا نه تقلید همان مجتهد که عمل بقول او نموده رجوع نموده

ان زوج ایل مجوزات یا نه و جانپه مطلق بگوید کسن بقول

مجتهد

۲۲

کتاب العتق سؤال هرگاه غلامی رعیان دو برادر مشاع باشد و احدهما فوت شود و از او صغیری باند و غلام بگریزد و بعد از آنکه بدست آید این برادر میگوید که حق غلام را بسبب گریختن ایا این غلام آزاد میشود یا نه جواب بلی هرگاه کسی حق خود را از غلام آزاد نماید یا ابهای آن را یا سهمهای او را یا کوشاهای او را بین ظاهر اینست هرگاه انها کرده باشد و سهم را آزاد میشود آن غلام میشود ولکن ظاهر او در مستقر کلام است ایشان مصلحت را منطلق میلولت آن شخص هرگاه مزبوره سوال اینست که غلام مشترکیست میان دو نفر اگر چه احتمال سرایت قایم است لکن در اینجا در این مقام اینست که این شخص سهم صغیر را حریت کل را آزاد نماید سؤال هرگاه جاریه یکدختر ام ولد بوده باشد و وارث شرعی مالک جاریه را بدیگری تزویج نماید و اطفال آن جاریه که جبیره در جهان تزویج میشود بجهت تنگدستی آزاد نموده که حق خود را بود میاید یا بعنوان کود تزویج میشود جاریه داده باشد و صبیه را اگر دختر باشد که صرف ولد نموده نماید تزویج جاریه را از این مرحله الطلاق باشد ایا جاریه در این صورت میتواند خود را بود میایید یا کرده یا نه جواب من کرایه طلب باید که وارث شرعی مالک جاریه را بدیگری تزویج نماید فهمیدم نظر باینکه جاریه ام ولد بوده که مولای او فوت شده و ولد او در حیات بوده باشد آن جاریه در این صورت از سهم ولد خود از ترکه والد آزاد میشود و هرگاه ترکه بیت لعیض ولد و جاریه حصه در همین جاریه بود باشد و وارث حصه در همان ولد جاریه مذ باشد نظر بانحصار وارث در همان ولد جاریه با بارث آزاد میشود و هرگاه حصه در همان ولد بود باشد بلکه اولاد متعدد داشته باشد و ترکه منحصر در همان جاریه بود باشد باز جاریه از سهم ولد آزاد میشود لکن لازم است بر آن جاریه سعی و کسب نموده معادل قیمت سهم غیر ولد خود را بآنها ساند باشد ملاحظه وارث مولای ام ولد بعد از فوت مولا لعدایید یکره تزویج میتوان نمود بلکه آن جاریه خود بر همین صورت مرتزویج او باطن او از وارث و اگر مقصود این است که اولاد مولای ان جاریه را بطفل آن جاریه تزویج دیگری نموده اند عیب ندارد لکن جاریه ازاد نموده که حق خود را تزویج میبرو یا رهن دکرده و از وجه بعضی نداره جاریه بلکه اولاد نصیب ولد خود آزاد شده تزویج کرده معنی داره بعد ازاینکه حق جاریه حق را بود شده یا کرده هیچ معنی ندارد و آنچه در آن قبلی شده دفع جاریه از این مرحله اطلاع نداشته باشد که مراد اینست بعضی زوج نداند که این جاریه ام ولد ما است باشد ام ولد است ولکن ندانند ام ولد آزاد میشود با تزویج جاریه نسخ خود را معنی ندارد و رفع این جهل با عتقاد او مال وارث میشود جاریه هم متصدی بیع خود تواند شد خلاصه این استفتا بسیار بیجا است سؤال هرگاه زید جاریه مملوکه خود را داده باشد یکی از بنات صبیه خود باجمعی کار آزاد نمایند بلفظ عربی عبارتی صادر شده باشد که دلالت بر این کرده باشد که این جاریه در ملک دختر او است و صبیه هبه و غیر هبه از قبیل مشتملات اصلا واقع نشده باشد یا این نوع دادن موجب انتقال شرعی میشود یا صاحب جاریه در ملک زید باقیست و در صورت انتقال ایا انتقال بطور لزوم خواهد بود در زید و در عدد یا جایز خواهد بود یا باطل بلکه هم خواهد بود و زید را عقلا اگر چه بعدا از چندین سال بوده باشد جایز خواهد بود یعنی تعریفی که در اصل یا بواسطه عدد ایاجاریه در ملکیت زید باقی بماند و زید او را یکی از اولاد خود تحلیل شرعی نماید و یا انشا وقت تحلیل اراده کند که او را بهمان حق منتقل لازم شرعی نماید ایامی تواند یا نه و بر تقدیر تواند تحلیل باطل

بمحالها خود باقی خواهد بود یا نه جواب نظر باینکه فرض اینست امری که موجب انتقال بوده باشد واقع نشده لهذا جاریه بر ملکیت زید باقی است بحیثی دارد که منفعت از صبیه در اسباب ملکیت شرعی بوده باشد موجب خروج از ملکیت مالک نمیشود لهذا هرقدر که از اوقات که زید خواسته باشد مسلط بر استرداد جاریه خواهد بود اگر چه بعد از انقضاء مدت طویلی بوده باشد بنا بر اینکه مالک جاریه در این صورت مسلط بر استرداد جاریه بود باشد و استرداد خود هر وقت که خواسته باشد تحلیل او بر نموده یا تحلیل بدیگری باید بر تواند تحلیل نمود بعد از آنکه تحلیل بود نوعا نموده ایا میتواند که جاریه را بهمان دختر یا بدیگری منتقل نماید در اثنای مدت تحلیل این عبارت در سؤال مشعر باین است که مدت تحلیل معین نموده پس میگویم این تحلیل یا در مدت معینه بوده است یا مطلق اگر مطلق بوده باشد پس اشکال منتقل میتوان نمود و بعد از انتقال ظاهر این است که تحلیل باقی نباشد مگر بصورتیکه شخص منتقل الیه ثانیا بهمان شخص حلال یا تحلیل نماید و اگر تحلیل در مدت معینه بوده باشد هرگاه چه عبارت سؤال ظاهر در این است که مالک جاریه بار تواند جاریه را منتقل نموده باشد خصوصا در صورتیکه شخص منتقل الیه عالم بوده باشد بحقیقت حال لکن اشکال دور زوال آن است در بقیه مدت نظر باینکه نقل شده است از مشهور فقها که تحلیل امری از باب تملیک منفعت میباشد بامر این وضع منفعت ملک که محتاج بمزیل است لکن ظاهر با اعتقاد این خادم شریعت مطهره تحلیل محض اباحه است مثل اینکه کسی مکانی را معینه خود را بکسی مباح میکند در وقت معینه شخص منتقل است که منفعت ایام موجب لزوم نمیشود بلکه تابع میراث است بعد از انکه عین منتقل بدیگری شد اباحه مالک اول منتفی است مگر محتاج است تعریف مدت تا بامر از مالک ثانی پس در این صورت اگر شخص منتقل الیه تحلیل جاریه را بهمان شخص نمود حلال خواهد بود والا فلا اگر چه بنا بر تملیک هم میتوان اشکال در لزوم آن نمود نظر باینکه اسبابی که موجب لزوم میشود محصول است و محض ملک از این قبیل نیست سؤال شخصی سه زن که عقد است و مفقود از آن زن با کره بوده است و یکی از شوهر دیگر اولاد دار است و مجاز این شخص آمده است اولاد هم نه مانده است ولد وحرمی اولاد هم نرسانیده اند و حال آن ضعیفه که اولاد از شوهر دیگر دارد میخواهد من اولاد من خود هم را برفص نماید آن شخص طلاق بگویم ایا تسلط داده باز جواب اگر مقصود اینست که برزوج واجب باشد باو رضا از میل که زوجه خود را طلاق گفته باشد بجهت آنکه احتمال داره که اگر بدیگری شوهر نماید اولاد هم خواهد بجا نمیشود چنین طلاق وجوبی ندارد بلکه در صورت علم بحصول ولد بر فرض طلاق بجهت زوجه بازهم موجب طلاق نمیتوان

بود

کتاب الجعالة سؤال هرگاه زید از بلاد بعیده بنزد عمرو جنس ارسال داده و میرسید که جنس مزبور را فروخته و از قرار صدی سه حق السعی برداره عمرو جنس را فروخته از قرار صدی پنج حق السعی برداره ایا این عمل عمرو باعث آن میشود که مطلقا حق السعی بحق بوده و دادم مزبور باید ضامن باشد یا انکه عمل او را جعل صحیح است تا آنکه ابدا صدی سه را بایدی دهد یکدیگر مقرر شده میان انکه قبل از اصل ورضایی بالفعل و قصد صدی پنج نماید یا انکه صحیح عمل بقصد صدی سه داشته باشد موافق نوشته صاحب مال لکن بعد از عمل او را بصدی پنج قرارکرده متصلا مشتری را بیان نماید جواب در صورتیکه حین الفعل عمل را بقصد اخذ صدی سه نمود باشد بجای قرار داد مالک بوده اشکالی نیست در اینکه سوای حق السعی نمود و بعضی اشکال نیست در اینکه حین عمرو علاوه از صدی سه حق العمل نتوان نمود بلکه مالک قرار داده صدی سه داده باشد و این شخص عامل حین العمل قصد نموده باشد که من این عمل را بکنم بایندیت که صدی پنج بردارم تقاضا صدی پنج را نمیتواند برد به بلکه اشکال در این مانت صدی سه میتوان نمود نظر باینکه مالک اذن تصرف را با اجره داده بود بکیفیت مخصوص معلوم است که این شخص بان کیفیت تصرف نموده بلکه تصرف بکیفیت نموده که مالک اذن نموده است در چنین صورت آن شخص متصرف در آن تصرف غاصب کرده و غاصب حق اجرت نخواهد در صورتیکه این قطع نماید صدی سه را بر تقدیر یا مالک راضی بود حق اجرت را بقصد اخذ علاوه داشته باشد یا نداشته باشد

[illegible]

كتاب الاقرار

سؤال [illegible] جواب [illegible]

كتاب النذر

سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

كتاب الطعام والشراب والصيد والذبائح

[illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

كتاب الغصب

سؤال [illegible] جواب [illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

تحصیل نماید و علاوه بر شارع نماید تا رفع ضرر از مارّه شده باشد ... [illegible]

نحو مذکور شود و ممکن باشد تغییر و تبدیل اصل شارع ... [illegible]

از ملک خود در جنب آنهم کفایت کند در رفع ضرر

ضرر خراب کردن

کتاب الشفعه سؤال هرگاه ملکی در میان دو نفر مشاع بوده باشد و یکی از ایشان خواهد که حصه خود را بفروشد ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... صالحه منفعت باطل باشد یا اگر چنین اقرار ... جواب ...

ثبوت آنست که ثلث باقی ... ثلث مال دیگری بوده یا اگر ... ثلث ... برایکه

در آنوقت که ثلث باقی مال دیگری بوده ... یا اعتراف ...

برای مطلب ... حجت آن ... خواهد

بود ...

کتاب احیاء الموات سؤال

هرگاه دو قنات ... باشد و صاحب یکی از آن دو قنات ... این قنات ...

شاخها و بیخ که بسایر بملک غیر افتد بر مالک درخت لازم است که دفع اذیت نماید اگر نماید صاحب باغ می‌تواند دفع اذیت از خود نماید
اول بگوید [illegible] بسمت دیگر [illegible] ممکن بوده باشد و اگر ممکن نبوده باشد مگر بقطع ظاهر اینست که قطع تواند نمود لکن احوط این است
که باذن حاکم شرع نماید سؤال نهری [illegible] قدیم الایام جدا شده و بعضی از عمارات شرب آن [illegible] در شارع عام
واقع شده و عمارات [illegible] جواب اگر مشخص بوده
[illegible]

[illegible]

مگر در صورتی که مشخص بوده باشد که بنای [illegible] شارع نشده باشد [illegible]
[illegible]

[illegible]

کتاب اللقطه سؤال [illegible]

[illegible]

[illegible] و المستند فی ذلک ما رواه [illegible]

[illegible]

کتاب المعایش سؤال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پدر هم شریک نیست جواب اموال میت در صورت مفروضه مختص اولاد برادر پدری و مادری است و با وجود اولاد برادر پدری و مادری اولاد برادر پدری
فقط را حظی از ارث نیست سوال شخصی فوت شده ولد بلا واسطه و نوه هم بود آیا با وجود فرزند بلا واسطه نواده مستحق ارث هست یا نه
جواب با وجود فرزند بلا واسطه نواده مستحق ارث نیست کما یدل علیه الصحیح المروی عن سعد بن ابی خلف عن ابی الحسن الاول
علیه السلام قال بنات الابنة یقمن مقام البنات اذا لم یکن للمیت بنات ولا وارث غیرهن وبنات الابن یقمن مقام الابن اذا لم یکن للمیت اولاد ولا وارث
غیرهن سوال شخصی فوت شده و ورثاء او منحصر است در خال امی و عم پدری و مادری در این صورت بیان فرمایند که ترکه میت مابین ایشان چه
نوع قسمت می‌شود و در صورتی که خال ابی بوده باشد و عم ابی بوده باشد در هر دو صورت طریق قسمت ارث را بیان فرمایند جواب ثلث ترکه
میت در چنین صورت متعلق بخال او است و دو ثلث دیگر مختص بعم او است و فرقی مابین اینکه هر دو ابی یا امی باشند یا ابوینی یا امی فقط یا ابی فقط
باشند سوال شخصی فوت شده زوجه دارد

مسکر

باشد

سهم زوجه ... صورت ربع است جواب ظاهر اینست حکم ولد ولد حکم ولد است ...

... ولکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکن لهن ولد فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن من بعد وصیة یوصین بها او دین

ولهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد فان کان لکم ولد فلهن الثمن مما ترکتم ...

[illegible]

[illegible]

... سؤال ... جواب ...

[illegible]

خواهد بود والله

العالم

کتاب القضاء والشهادات سؤال ...

[illegible]

[illegible]

که تکلیف عامی منحصر در تقلید و فتوی مجتهد ... بحق در حکم اسمات و مجتهد مخطی مثاب و معذورست و جمعی از دو طایفه رحمهم الله علی ما یاتی
و منع احدی از حکم الله جایز نیست و عمل بآن مقتضی فساد عظیم است و موجب حیرت عوام ... لازم می آید که ... حکم ... شانه
هم حق این دو ... و نه حق آن بود ... بلکه ... اختلاف ... در این وقت و رجوع ... بسیار از ... حکمی الوقوع
است مثلا هرگاه مجتهدی حکم کند بوجوب قتل فلان کس بفلان سبب و مجتهد دیگر حکم کند بحرمت قتل او بجهت انکار آن سبب را موجب قتل ...
پس طایفه قتل او را واجب دانند و طایفه حمایت او را واجب دانند ... و مرج ... لازم می آید که فعل واحد ... واحد در ...
واحد ماموربه و منهی عنه بوده و واجب و حرام باشد ... الی ... حل این معضل ...
بر آرند و من اعیاها فکأنما احیا الناس جمیعا جواب آنچه اشکال نموده اند باوصف باعضال ... اعتقاد ... اشکال ...
لکن نظر بمقتضای انصاف چنین نیست ... باعث بر اصل ایراد ... اصلی شرعیت و ... قواعد ...
و این اعضال ... صاحب الشریعة ... علیهم ... السلام و التحیة ... کرما ... علماء ...
دفع دعاوی و قطع نزاع مابین متخاصمین موقوف است بر ... رجوع طرفین بجهت مجتهد ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عین مغصوب که گذشت قبل از اتیان بیمین معادل مدعی به را تصرف او دارد یا بعد از این اتیان بیمین نماید که این تصرف او از بابت عاریه بوده باشد که
واضح نشود با امانت منافع پس آنچه از منافع که تلف شده مطالبه آن نمیتواند نمود و آنچه از آن که موجود است مطالبه میتواند نمود و اگر بطریق امانت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الحدود والدیات

سؤال صغیره در بیان صورة شوهر بوده و شخصی تعرض بر او نمود [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible]

[illegible] **جواب** [illegible]

[illegible] **سؤال** [illegible] **جواب** [illegible]

[illegible]

قال بعد ان عنون عبارة عده ولو بنج نفسه او شرب مرقدا لا لعذر فهو كالسكران وفيه نظر بما عرفت من الكلام هنا منشأه النظر انه كالسكران لان زوال العقل
بفعله واختياره مع نهي الشرع عنه فاجريت عليه احكام المختار ومن زوال اثر عقله بالبنج لا اعتبار في الافعال بالقصد والارادة فيبعد ما يكون الا
ملحقا بالساهي والفرق بينه وبين السكران وجود النص عليه والاجماع دون هذا والاقوى عندي انه كالسكران والقول الثاني عدم ثبوت القصاص
ذهب اليه العلامة في جملة من كتبه مع اشكال فيه قال في القواعد وهل يثبت القود على السكران اقربه عدم الثبوت وفيه اشكال لاجراء
العاقل في الاحكام وفي الارشاد وفي السكران اشكال اقربه سقوط القود والدية عليه لا على عاقلته وكذا المبنج نفسه وشارب المرقد وفي
التحرير اما السكران ففي ثبوت القود في حقه اشكال اقربه السقوط لعدم تحقق العمد ايضا [illegible] قال الشهيد ان الشارع لم يعذر السكران
مطلقا بل نزله منزلة الصاحي فيقتص منه وهو اختيار الاكثر ومن ان القصد شرط في العمد وهو منتف في حقه وتنزيله منزلة الصاحي كلام ممنوع ولعل هذا
اظهر والقول الاول هو المختار بل لا ينبغي فيه الاشكال لقوله تعالى ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فان من قتله السكران قتل مظلوما والوضوح
ان المراد من القتل مظلوما ما لم يقم دليل على اباحته وكل من كان كذلك فقد جعل الله سبحانه لوليه تسلطا على القصاص منه وقوله تعالى يا ايها الذين آمنوا كتب
عليكم القصاص في القتلى الحر بالحر والعبد بالعبد والانثى بالانثى وقوله تعالى وكتبنا عليهم فيها ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف و
الاذن بالاذن والسن بالسن والجروح قصاص وقوله تعالى ولكم في القصاص حياة يا اولي الالباب وجه دلالتها ان الحيوة في القصاص هو ان من اراد
القتل اذا علم بانه لو قتل يقتل ترك القتل لذلك فوضع القصاص هنا موجبا للحيوة كلا الطرفين فلو قيل بان القتل مع السكر لا يوجب قصاصا [illegible]
انتفت الحكمة المذكورة اذ لكل احد ان يشرب المسكر ويقتل من اراد قتله لعلمه بانتفاء القصاص حينئذ [illegible] القصاص ولو كان القتل حال السكر [illegible]
القتل حال الصحو لتشريع القصاص بسبب التشبه لاجل القتل ايضا ويدل على المدعى مضافا الى العمومات المذكورة خصوص المعتبرة في باب
حكم الرجل يقتل رجلين او اكثر من الفقيه وباب الاشتراك في الجنايات من التهذيب عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان قوم يشربون
فيسكرون فيتباعجون بالسكاكين كانت معهم فرفعوا الى امير المؤمنين عليه السلام فسجنهم فمات منهم رجلان وبقي رجلان فقال اهل المقتولين يا امير
المؤمنين اقدهما بصاحبينا فقال عليه السلام للقوم ما ترون فقالوا نرى ان تقيدهما فقال علي عليه السلام فلعل ذينك اللذين ماتا قتل كل واحد منهما صاحبه قالوا
لا ندري فقال علي عليه السلام بل اجعل دية المقتولين على قبائل الاربعة واخذ دية جراحة الباقيين من دية المقتولين وفي التهذيب وذكر اسمعيل بن الحجاج
بن ارطاة عن سماك بن حرب عن عبد الله بن ابي الجعد قال كنت انا رابعهم فقضى علي عليه السلام هذه القضية فينا وجه الدلالة هو انه ترك القود
لعدم معلومية القاتل ومنه ظهر ثبوته مع معلوميته وهو المطلوب والذي يظهر من صاحب كشف الرموز ان عدم امكان الحكم بالقود في السكران انما
هو من جهة عدم معلومية القاتل واما مع المعلومية فالحكم بالقود ثابت وهو المسلم حيث قال بعد ان اورد الرواية المذكورة ما هذا لفظه وهذه
اقرب الى الصواب لان القاتل غير متعين واشتراكهم في القتل ايضا مجهول لجواز ان يكون حصل القتل من واحد فلا يجوز الحكم بالقود فيرجع الى الدية
لئلا يبطل دم امرء مسلم ثم حكى عن ابن ادريس ما تقدم نقله عنه فقال وليس بشيء لان القاتلين غير معلومين ولا نعلم ان القاتل واحد او اثنان او ارتفع
انتهى كلامه والظاهر ان ثبوت القود عند معلومية القاتل عنده مسلم بل الظاهر انه هو المسلم لا ينبغي ان يكون في الواقع كذلك وما عسى ان يقال
ويعترض في انتفاء القود على السكران بغير صحيح لان حاصله ان القود انما يكون في قتل العمد وهو مع السكر غير متحقق لانتفاء القصد الى الفعل حال السكر [illegible]
ظاهر التطلع تحقق القصد من السكران الى ما به يتحقق الجناية في غالب الاحوال وهذا القدر يكفي لصدق قتل العمد الذي هو المناط في ثبوت القود ثم على فرض
تسليم ذلك نقول انه كما لم يكن قتل عمد لم يكن شبه عمد لاشتراكهما في تعلق القصد بما يتحقق به الجناية الى المجني عليه انما يكون الامتياز بينهما بتعلق القصد بالـ
جناية المقتضية الى القتل غالبا [illegible] فلا يكون القتل الصادر من السكران قتل عمد ولا شبه عمد ولا يكون خطأ ايضا اذ المعتبر في
قتل الخطأ ان يكون الجناية منسوبة الى غير المجني عليه لكن وقعت عليه فتعلق القصد بالجناية معتبر في الاقسام فلو فرض انتفاء القصد في السكر
يلزم ان لا يكون القتل الصادر منه مندرجا تحت شيء من الاقسام الثلاثة فيلزم ان يكون دم المقتول هدرا ولا ريب في فساده ثم على تقدير تسليم
ذلك نقول انه انما ذلك الحكم اذا لم يكن زوال العقل باختياره واما اذا كان كذلك فلا ونعم ما افاد المحقق ابن حمزة الطوسي في الوسيلة قال [illegible]

زال العقل

زال عقله بفعله حكمه حكم العاقل فالظاهر ان المسألة مما لا ينبغي التأمل فيه كيف مع ان من زال عقله بفعله واختياره بالشرب لو لم يكن امره اشد واصعب
فلا اقل ان يكون مساويا فالحكم بالقود على السكران الذي كلامنا فيه مما لا ينبغي التأمل فيه وقد سمعت دعوى الاجماع من [illegible] عليه [illegible]
نعم من العلامة رحمه الله الشهيد الثاني ان الخلاف فيما اذا بلغ السكر حدا يرتفع معه القصد والارادة واما اذا لم يبلغ الى ذلك الحد كما في غالب
الاحوال سيما فيمن اعتاد الشرب مرة بعد اخرى فالظاهر انه لا كلام في ثبوت القود [illegible] ثقة الاسلام في باب
الجماعة يجتمعون على قتل واحد من كتاب الديات الكافي وشيخ الطائفة في باب الاشتراك في الجنايات من ديات التهذيب في الصحيح عن محمد بن
قيس عن ابي جعفر عليه السلام قال قضى امير المؤمنين عليه السلام في اربعة شربوا فسكروا فاخذ بعضهم على بعض السلاح فاقتتلوا فقتل اثنان وجرح اثنان فامر بالـ
مجروحين فضرب كل واحد منهما ثمانين جلدة وقضى دية المقتولين على المجروحين وامر ان يقاس جراحة المجروحين فترفع من الدية وان مات احد المجروحين
فليس على احد من اولياء المقتولين شيء ولا يتوهم منافاته لما مر من ثبوت القود على السكران لوضوح ان المورد في الحديث صورة الجهل بالقاتل
وعدم معلوميته بخصوصه للاحتمال ان يكون المقتولان [illegible] كل واحد منهما قاتلا للاخر كما يرشد اليه رواية السكوني السابقة فلا يكون الحديث المذكور منافيا
للحكم بالقود على السكران عند معلومية القاتل وتعينه كما لا يخفى وهو ظاهر واما الكلام في هذا المقام في انه هل يمكن لنا العمل بالصحيح المذكور
فيما اذا اتفقت واقعة مثل مضمونه والظاهر لا لكونه حكاية من قضاء وهو قضية في واقعة فيمكن ان يكون هناك خصوصية موجبة لذلك و
يؤيده ان الحكم المذكور فيه انما يناسب اذا كان المجروحان قاتلين للمقتولين ويكون جراحتهما مستندة الى المقتولين اذ ح يلائم اخذ دية المقتولين
من المجروحين واستيفاء دية جراحة المجروحين من دية المقتولين واما اذا كان كل واحد من المقتولين قاتلا للاخر او واحد منهما قاتلا للاخر ويكون
القاتل في الاخر احد المجروحين او لا بما او يكون قاتلهما معا واحدا من المجروحين وكذا الحال في جراحة المجروحين فلا يلائم مع الحكم بل المناسب
لمقتضى القواعد الشرعية عند انتفاء المعلومية الرجوع الى القرعة الشرعية وما ذكر يكشف الحال في امكان التمسك بالحديث المذكور في اثبات
القول الثاني في مقام الاستدلال فقد علم مما ذكرنا انه لا يمكن ان يجعل الحديث المذكور مبنى على تأسيس القاعدة الكلية واما التمسك به في اثبات
القول الثاني فكذلك لوضوح ان بعض الملائم لا يعين الحمل على الملائم لاحتمال ان يكون المراد غيره ويكون هناك خصوصية موجبة للحكم المذكور لو كان
المراد هو المعنى الملائم ويكون هناك خصوصية موجبة للعدول عن القود وهذا معنى قولهم وقائع الاحوال اذا تطرق اليها الاحتمال كساها ثوب الاجمال
فلا يصح التمسك بها في مقام الاستدلال ولا يمكن الاستناد الى الحديث لا في اثبات القول الثاني ولا تأسيس قاعدة كلية نعم في المقام حديث آخر يمكن ان
يرجع اليه في تأسيس قاعدة كلية وهو ما رواه شيخ الطائفة في اواخر كتاب الحدود من التهذيب عن عبد الله بن الحكم قال سألته عن اربعة نفر كانوا
يشربون في بيت فقتل اثنان وجرح اثنان قال يضرب المجروحان حد الخمر ويغرمان دية المقتولين ويقوم جراحتهما فيرد عليهما ما ادبا من الدية فان مات الاخير فليس
عليهما شيء وهذا الحديث ربما يظهر منه [illegible] استفصال [illegible] بين معلومية القاتل للمقتولين وعدمها دليل ثبوت الحكم في الحالين فيستفاد منه قاعدة كلية وهي
كلما تحقق الشرب من اربعة نفر فقتل اثنان وجرح اثنان يغرم المجروحان دية المقتولين وينقص من ديتهما دية جراحة المجروحين سواء علم ان المجروحين
هما القاتلان ام لا وسواء علم ان جراحة المجروحين مستندة الى المقتولين ام لا فالظاهر منه انتفاء القود عن السكران فعلى هذا يكون الحديث المذكور
مستندا للقول الثاني كما لا يخفى والجواب عنه ان [illegible] الحديث وان كان [illegible] لكن لضعف سنده لا يمكن التعويل عليه لان شيخ الطائفة رواه باسناده
عن محمد بن علي بن محبوب عن محمد بن حسان عن ابي عمرو الارمني عن عبد الله بن الحكم [illegible] في الخلاصة [illegible]
للقواعد الشرعية لا يمكن التعويل عليه [illegible] من الكتاب والسنة [illegible] ضعف السند [illegible]
المخالفة لوضوح انه مع العلم بان المجروحين قتلا [illegible] كيف يحكم بغرامتهما دية المقتولين وايضا مع العلم بان جراحة المجروحين ليست مستندة الى القاتلين
كيف يحكم باستيفاء دية جراحتهما من دية المقتولين فلا يبقى الا حمله على صورة الجهل وقد عرفت ان المناسب ح الرجوع الى القرعة ويقوى الحمل
في هذا الحديث كالصحيح محمد بن قيس المذكور فانه يغرم المجروحان دية المقتولين مع ان المقرر في رواية السكوني انه قضى بدية المقتولين على قبائل الاربعة
على ان حاله لا يمكن التمسك به في اثبات القول الثاني [illegible] جميع ما ذكرنا ان الحكم بثبوت القود على السكران مما لا ينبغي التأمل فيه لسلامة الجميع عن [illegible]

والمتشرعة ما يصح التقاضي به وتمضيه **سؤال** چند نفر [illegible]
[illegible] **جواب** حكم قاتل آنست كه [illegible]
[illegible] قصاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
على انسان فامسكه واحد منهم وقتله الاخر وكان الثالث عينا لهم ينظر لهم ما يصير اليهم امر بقتل القاتل وخلد الممسك في الحبس حتى يموت
بعد ان يهلك بالعقوبة ويسمل عين الثالث وفي الانتصار ومما انفردت به الامامية القول بان النفر اذا قتل احدهم وامسك الاخر وكان
الثالث عينا لهم حتى فرغوا انه يقتل القاتل ويحبس الممسك ابدا حتى يموت ويسمل عين الناظر لهم وفي النهاية اذا اشترك نفسان في قتل واحد بان
امسك احدهما وقتله الاخر قتل القاتل ويحبس الممسك حتى يموت فان كان معهما ثالث ينظر لهما سملت عيناه وفي المبسوط اذا امسك رجلا فجاء آخر فقتله
فعلى القاتل القود بلا خلاف واما الممسك فان كان امسكه للقتل [illegible] وان كان امسكه للعب او الضرب ولم يعلم انه يقتل فقد عصى ربه ويعزر
[illegible] انه يحبس حتى يموت وقال بعضهم [illegible] وان كان للقتل فعليهما القود [illegible] وروى اصحابنا
انه يسمل عينه وفي الخلاف ان كان معهم ربيئة ينظر لهم فانه يسمل عينه ولا يجب عليه القتل وقال ابو حنيفة يجب القود على القاتل دون الممسك وقال مالك يجب [illegible]
الممسك دون القود ما حكيناه وقال الشافعي لا يجب القود الا على المباشر دون الممسك والدية فعلينا ما قدمناه وفي المسالك الاولى سواء وفي الكافي اذا اشترك
ثلثة نفر في قتل امسك احدهم وضربه الاخر والثالث عين لهم فالحكم ان يقتل القاتل ويخلد الممسك الحبس حتى يموت ويسمل عين الرقيب وفي الوسيلة ان
اشترك جماعة في قتل واحد لم يخل من ثلثة اوجه [illegible] يوجب القصاص على كل واحد [illegible]
[illegible] القصاص على القاتل [illegible] والحبس
على الممسك وسمل العين على [illegible]
[illegible] الحبس حتى يموت وسملت عين من نظر لهم وفي الغنية اذا اجتمع نفر في قتل رجل [illegible]
احدهم وضربه الاخر وكان الثالث عينا لهم قتل القاتل وحبس الممسك [illegible] حتى يموت [illegible] سملت عيناه [illegible]
[illegible] ان امسك واحد وقتل الاخر ونظر لهما ثالث قتل القاتل وحبس الممسك [illegible]
عين الناظر [illegible] لو امسك واحد وقتل اخر فالقود على القاتل دون الممسك لكن الممسك يحبس ابدا [illegible] لهما ثالث لم يضمن لكن يسمل عيناه
وفي التحرير لو امسك واحد وقتل اخر قتل القاتل وحبس الممسك دائما ولو نظر لهما ثالث سملت عيناه ولا يرجع احدهم على الولي اذا سملت وذلك يقول ان
العبارات المذكورة باسرها دالة على ان الناظر اذا كان ربيئة للقاتل والممسك يسمل عيناه بل في جملة منها دلالة على [illegible]
فهو مما لا ينبغي التأمل واما الكلام فيما اذا كان هناك ناظر لم يكن [illegible] مع القاتل والممسك والمقتول وينظر اليهم [illegible]
الطائفة في التهذيب [illegible] في القتل [illegible] والرؤية والقتل ثم اورد الرواية [illegible]
المذكورة وهو مقتضى كلام المحقق في النافع والعلامة في القواعد والارشاد والشرح [illegible] كلام السيد الاستاذ [illegible] في المقام
ثم في مختصر الكبير والصغير [illegible] يسمل عيناه ايضا قال في النافع لو امسك واحد وقتل الاخر ونظر ثالث فالقود على القاتل ويحبس الممسك ابدا [illegible]
عين الناظر وفي القواعد لو امسك واحد وقتل [illegible] ويحبس الممسك [illegible] والشرح ويمكن التفصيل في المقام
بان يقال ان الناظر المذكور اما ان يكون راضيا بفعل الممسك والقاتل ومائلا اليه ومتمكنا من الحيلولة او لا وعلى الثاني اما ان يكون مضطرا في
الكون في ذلك المحل [illegible]
[illegible] والاول ان يكون راضيا بفعلهما او مائلا اليه ومتمكنا من المدافعة فيمكن ان يقال [illegible]

مقتضى النافع والقواعد والارشاد والشرح [illegible] كلام السيد الاستاذ نور الله مرقده في شرح الكبير والصغير [illegible] قدس الله روحه الشريف [illegible]
النافع عليه فقال ايضا ولو امسك واحد وقتل اخر ونظر اليهما ثالث فالقود على القاتل ويحبس الممسك ابدا حتى يموت ويفقأ عين الناظر [illegible]
استفادته من جملة من العبارات السالفة ايضا كعبارة النهاية والانتصار والجامع والشرائع والتحرير اذ يكفي في صدق نظر لهما رضاه بفعلهما وميله اليه [illegible]
ان المتبادر [illegible] وعلى اي حال ينبغي الرجوع الى المستند فنقول ان المستند في ذلك ما رواه ثقة الاسلام في الكافي وشيخ الطائفة في التهذيب عن
علي بن ابراهيم عن ابيه عن النوفلي عن السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام ان ثلثة نفر رفعوا الى امير المؤمنين عليه السلام واحد منهم امسك رجلا واقبل الاخر فقتله
والاخر يراهم فقضى في الرؤية ان يسمل عينيه وفي الذي امسك ان يسجن حتى يموت كما امسكه وقضى في الذي قتل ان يقتل ورواه شيخنا
الصدوق في الفقيه ايضا [illegible] على ثبوت الحكم في الصورة المفروضة قال رفع الى امير المؤمنين صلوات الله وسلامه عليه ثلثة
نفر واحد منهم امسك رجلا واقبل الاخر فقتله والاخر يراهم فقضى في صاحب الرؤية ان يسمل عيناه وقضى في الذي امسك ان يسجن حتى يموت كما امسكه
وقضى في الذي قتل ان يقتل [illegible] ان الظاهر ان كلمة في للسببية فيكون المراد انه عليه السلام قضى بسبب الرؤية ان يسمل عينيه
اذ المفروض في السؤال ان ذلك المحكوم بسمل عينه هو الذي رأى الممسك والقاتل والمقتول [illegible] في الفقيه [illegible]
متصور البيان ويمكن الجواب عنه بان الحديث من حكايات الاحوال وقضية واحدة والظاهر ان الحديث المذكور هو المستند في الحكم المذكور في كلمات الا[illegible]
وقد عرفت ان الناظر الذي يكون نظره للممسك والقاتل لا مطلق من يتحقق منه الرؤية بالمقتول والقاتل والممسك وقد عرفت كلامهم [illegible]
عنوان العبارة السالفة [illegible] وقد دل على الحكم الاخير ما رواه السكوني عن ابي عبد الله عليه السلام ان ثلثة نفر الى اخر الحديث ثم قال [illegible]
وتبعه الاصحاب وفي كشف اللثام في شرح العبارة السالفة من القواعد وسملت عين الناظر لهما [illegible]
[illegible] كما في الخلاف [illegible] وخبر السكوني عن قضاء امير المؤمنين [illegible]
[illegible] لا ينبغي [illegible] ثبوت سمل العين بالاضافة اليه واما الناظر فلا يمكن الحكم باشتراكه
في ذلك [illegible] ولو كان راضيا بفعلهم [illegible] لمخالفته الحكم الاصل [illegible] الاقتصار على القدر المتيقن [illegible] كلمات الاصحاب
ومما يؤيد [illegible] ان في حكاية الممسك والقاتل ان الممسك في الغالب لا ينفك عن الرؤية فلو كانت [illegible] الرؤية [illegible] العين
لذلك ينبغي الحكم في الممسك [illegible] العين ايضا وهو خلاف النصوص [illegible] فيظهر من ذلك ان مطلق الرؤية غير موجب لذلك
[illegible] اذا تعدد القاتل كما اذا كان عشرة مثلا [illegible] بالاجماع والنصوص [illegible] قتلهم جميعا [illegible]
التسعة وقتل واحد منهم [illegible] موجبا لسمل العين سمل عيونهم ولم يقل به احد
مضافا الى ان نقول الحديث المذكور [illegible] في ابواب القضاء والاحكام من الفقيه [illegible]
[illegible] امسك رجلا واقبل الاخر فقتله والثالث في الرؤية [illegible] نقض في الرؤية ان يسمل عيناه والظاهر ان المراد [illegible]
[illegible] العلامة المجلسي [illegible] الفارسية
[illegible] في ترجيح الحديث [illegible] سمل العين [illegible]
[illegible] وفي القاموس سمل عينه فقأها [illegible] الجوهري [illegible] ان تسمل عيناه اي
تفقأ [illegible] الرواية المذكورة [illegible]
[illegible] الرواية [illegible] سمل العين [illegible]
[illegible] اللغة [illegible] سمل العين [illegible]
في تفسير الفقأ ان الفقأ عبارة عن شق حدقة العين حيث قال الفقأ الشق [illegible]
قال فقأ العين [illegible] بان شق حدقتها [illegible] ابو حنيفة [illegible] الفقأ [illegible]

بعروقها انتهى نعم هذا مقتضى ما ذكر في تعريف السمل ان يشق حدقة العين اولا ثم يقلع بعروقها ومقتضى ما في الصحاح ان سمل العين مجرد قلعها
من غير حاجة الى الشق وهذا المعنى هو المعنى الذي بنى عليه المولى التقي المجلسي لما نقل سمل العين في الحديث عليه قال في شرح الفقيه في شرح الحديث
المذكور وقد تقدم في باب القضاء وفي هذا الباب اخبار صحيحة في القتل والحبس ما قلع عين ... المخصوص بهذا الخبر كما اعترف به الاصحاب ...
علو ابه وفي الصحاح اسمل العين فقوها وفي فقات عينه فقاء وفقاتها تفقئة اذا اخرجتها وفي نخفت عينه اخرجتها بخقا اي عورتها ...
للغة عارت العين وعورت عورا واعورت هو ذهاب البصر وفي القاموس العور ذهاب حس احد العينين وفي اساس اخفق واعور ...
نعم هذا يكون معنى سمل العين ذهاب نورها وعيبها فيكون اسمال العين ازهاب نورها واعوارها لكن الظاهر من الكلام السالف من الصحاح ان
سمل العين عبارة عن فقأها بحديدة محماة كما هو الظاهر من مجمل اللغة قال السمل الثوب الخلق وسملت عينه تسمل اذا فقئت بحديدة محماة والظاهر
من المغرب والقاموس ان سمل العين عبارة عن فقئها مطلقا ولو لم يكن بحديدة محماة بل ولو لم يكن بحديدة فلاحظ عبارتها السالفة لا ...
ما ذكره في الصحاح والكنز ايضا ... وفي تفسير الفقا ما هو الفقاء فقأ شكافتن وچشم كور كردن ... وفي الصحاح فقأت ...
وحاصل اختلافهم يرجع الى وجوه منها ان سمل العين هل هو عبارة عن فقئها او اخراجها الا بل عبارة عن فقئها بحديدة محماة ومقتضى المغرب
والقاموس والكنز هو الاول ومقتضى الجوامع والصحاح هو الثاني ومنها ان مقتضى المجمل والصحاح ان سمل العين عبارة عن فقئها بحديدة محماة كما
علمت ومقتضى ظاهر المغرب انه عبارة عن شق حدقتها اولا ثم قلعها فلاحظ عبارته السالفة ومقتضى ما في القاموس انه مشترك بين القلع والفقء
وغيرهما لانه قال في تفسير السمل سمل عينه فقأها وقال في تفسير الفقاء فقأ العين والبثرة ونحوها كسرها وقلعها او بخقها كفقأها ويمكن
حملها في المغرب عليه ومنها ان مقتضى الصحاح ان سمل العين عبارة عن قلعها فقط ... وثمرة الاختلاف ... اذ على ما في الصحاح لا
يتيسر الامتثال الا بقلع العين وعلى ما في القاموس لا يتيسر ... بحيث يتحقق ذهاب نور البصر ... ان على ما في ...
يتحقق الامتثال بقلع العين كما عرفت وعلى ما في المجمل والصحاح ... العين الا ...
يتحقق الامتثال بفقء العين مطلقا ولو لم يكن بحديدة محماة ... على ما في المجمل والصحاح ... وحيث تحققت المرجح وهذا الاختلاف
وهي عظيمة مهمة فلا بد من نقل الكلام في التحقيق فنقول ان ما في الصحاح من حصر سمل العين على قلعها ...
لكلمات ما عليه اهل اللغة وغيرهم ويمكن ان يكون هذا هو الوجه في كلام المولى التقي المجلسي ... انهم من سمل العين في الحديث قلعها حيث
قد عرفت ما ... لا يجوز الاجتزاء باخراج العين باي نحو كان كما هو مقتضى القاموس والكنز والمغرب ...
من اشكال الاطباق ... الرواية المقبولة باختيار لفظ السمل في هذا المقام فلو كان المراد ... بل كان المناسب ان ...
عين الثالث ... في المقام اختيار ما يحصل به القلع بالامتثال وهو اختيار الفقاء بحديدة محماة ... وعمل اللغة والصحاح ...
من اعيان ائمة اللغة ... لو كان مراده المطلق يكون ذلك من افراده ... من التصريح ... وكشف اللثام ... في اثر القضاء واما
كيفية استعمالها فالظاهر من كشف اللثام انه يكون على الفور ... ويمكن ان يقال ... الحديدة المحماة ...
الاستقامة على الحدقة لا ... وفي اللثام ... سمل العينين ... الاجتزاء بسمل احدهما مقتضى المقنعة
والانتصار والكافي والوسيلة والمراسم والغنية والجامع والشرائع والنافع والقواعد والارشاد والتبصرة هو الثاني فلاحظ عباراتهم
انما ... بلفظ العين الشامل للواحدة ولا تمييز ... والارشاد ولو امسك واحد وقتل ثالث ونظر ثالث قتل القاتل وخلد
الممسك السجن وسملت عين الناظر وفي التبصرة ولو امسك واحد وقتل اخر ونظر ثالث قتل القاتل وخلد الممسك السجن وسملت عين الناظر
والظاهر من النهاية والسرائر والتحرير ... الاول ... لما عرفت من ان المستند ... هو الرواية المذكورة وهو على ما في
الفقيه والتهذيب ... قال في الفقيه قضى امير المؤمنين عليه السلام في ثلاثة نفر ...
لصاحب الروح ان تسمل عيناه وفي التهذيب ... ان تسمل عيناه واللفظ في الكافي ... بالجمع ... لكن ...

من الكافي من صيغة التثنية هكذا قضى في الرواية ان يسمل عينيه وما في الفقيه والتهذيب دليل على صحة ما في نسخ الكافي من صيغة التثنية ...
الى ان المناسب في الاتيان بالرفع ... في المقام ... عليه وهو ان القتل لا يكون حقا لولي المقتول فيسوغ له الاستيفاء والعفو
فعلى هذا لا بد في الحابس والسامل ان يتولاه النائب عن ولي المقتول ام لا فيكون ذلك من حقوق الحاكم فلا تسلط لولي الدم على عفوه واستيفائه
بين الاصحاب ظاهره الزعم الاول يسوغ الولي الاستيفاء والعفو فاذا كان المستوفي غيره لا بد ان يتولى النيابة عنه ... الصحيح من
ذلك ... والمشار هو الثاني لانه الظاهر من النصوص الواردة في المسألة فيها انا اورد هنا في المقام ... الحال فاقول منها
الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال قضى علي عليه السلام في رجلين امسك احدهما وقتل الاخر فقال يقتل القاتل و
يحبس الاخر حتى يموت غما كما حبسه عليه حتى مات ومنها الصحيح المروي في الكافي والتهذيب عن يونس عن ... عن سماعة قال قضى امير المؤمنين عليه السلام
في رجل شد على رجل ليقتله والرجل فر منه فاستقبله رجل اخر فامسكه عليه حتى جاء الرجل فقتله فقتل الرجل الذي قتله وقضى على الاخر الذي امسكه
عليه ان يطرح في السجن ابدا حتى يموت فيه لانه امسكه على الموت ومنها الصحيح المروي في الكافي والفقيه عن حريز عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يخلد في
السجن الا ثلاثة الذي يمسك على الموت حتى يقتل والمرأة المرتدة عن الاسلام والسارق بعد قطع اليد والرجل سؤال ...
... مقصد ... رفته ... بعضي از اجناس ... آورده ... صاحب ... مطلع شده ...
... باشد ... آنها شده آن ...
اين ضربها ... در حال ... او بوده ... ديگر ... ولكن برادر
سيد ... وارث سيد مقتول ... وارث ... طفل صغير ... جواب
تحقيق حال در جواب سؤال موقوفست بر بيان چند مطلب اول آنست كه اين قتل قتل عمدست يا شبه عمد ... اين قتل عمد
اگر چه از بعضي عبارات فقها توهم اين ميشود كه قتل شبه عمد بوده باشد ... قتل عمد ... تحقق
شده ... الآن ... باشد ... قتل ميشود ... مشخص شده
باشد ... قتل ... ظاهر ميشود منها
الصحيح المروي في الكافي ... عن بعض اصحابه عن احدهما عليهما السلام قال قتل العمد ... والخطأ ان يريد الشيء فيصيب
غيره ومنها الصحيح المروي في ... عن الحلبي قال قال ابو عبد الله عليه السلام العمد كل ما اعتمد شيئا فاصابه بحديدة او بحجر او بعصا او بوكزة فهذا كله عمد والخطأ
من اعتمد شيئا فاصاب غيره ومنها الموثق المروي في ... عن ابان ... عن ابي العباس عن ابي عبد الله عليه السلام ... ان ... الرجل بالشيء الذي لا يقتل مثله
قال هذا خطأ ... بالشيء الذي يقتل مثله ... مطلب دوم آنست كه ... قصاص ...
النفس بالنفس ... مطلب ...
... عن يونس بن عبد الرحمن عن بعض اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال من قتل مؤمنا متعمدا ...
الا ان يرضى اولياء المقتول ان يقبلوا الدية او يتراضوا باكثر من الدية او اقل من الدية فان فعلوا ذلك ... عليهم ... الدية عشرة الاف
درهم او الف دينار او مائة من الابل ...
عدد ... باشد ...
... تومان ... دو هزار درهم ... سيصد دينار
... سيصد ... تومان ... مثقال ... چهار
... هزار دينار ... مثقال
... سيصد دينار ... هزار درهم ... يكصد ... هزار دينار ... سيصد

با ترده تومان ... مذكور ... مطلب سيم آنست ... مقتول ... اين ... يكي ... يكشد ...
يكنفر ... اكر ... يكشد نصف ... مقتول ... قاتل ... اوليای مقتول ... قاتل
دادن ... ومستند في ذلك مضافا الى الاجماع نصوص معتبرة كالصحيح المروي في الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في عشرة اشتركوا في قتل رجل قال
يخير اهل المقتول فايهم شاؤوا قتلوا ويرجع اولياؤه على الباقين بتسعة اعشار الدية والموثق المروي فيه عن الفضيل بن يسار قال قلت لابي
جعفر عليه السلام عشرة قتلوا رجلا فقال ان شاء اولياؤه قتلوهم جميعا وغرموا تسع ديات وان شاؤوا تخيروا رجلا فقتلوه وادى التسعة الباقون الى اهل
المقتول الاخير عشر الدية كل رجل منهم قال ثم الوالي بعد يلي ادبهم وحبسهم والصحيح المروي فيه ... عن ... عن ...
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اجتمع العدة على قتل رجل حكم الوالي ان يقتل ايهم شاؤوا وليس لهم ان يقتلوا اكثر من واحد ان الله عز وجل يقول ومن قتل
مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا فلا يسرف في القتل والصحيح المروي فيه ايضا عن عبد الله بن سكان عن ابي عبد الله عليه السلام في رجلين قتلا رجلا قال
ان اراد اولياء المقتول قتلهما ادوا دية كاملة وقتلوهما ويكون الدية بين اولياء المقتولين فان ارادوا قتل احدهما فقتلوه ادى المتروك نصف الدية
الى اهل المقتول وان لم يؤد دية احدهما ... والصحيح المروي فيه عن ابن سكان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قتل الرجلان والثلاثة
رجلا فان ارادوا قتلهم ترادوا فضل الديات ... ولا يخفى ان ترك الاستفصال في جملة من النصوص المذكورة والاطلاق
في بعضها يقتضي الحكم بجواز قتل الجميع ... في نسبة القتل شدة وضعفا كما هو الغالب ... عند اجتماع جماعة في قتل واحد
في الغالب ... في نسبة القتل ... من خطيئة غيره ... يتحقق زهوق النفس من الضرب
الا من ... ويكون المعتبر ... اصل الضرب ... الدية ... قال العلامة في القواعد ...
جمع على واحد فضربه كل واحد سوطا ... وجب القصاص على الجميع ولا يعتبر التساوي ... بل ... ثم ... الجميع فالجناية
عليهما بالسوية ... ان المعتبر ... نسبة القتل الى الجميع ... كل واحد ...
واما ما ذكره شيخ الطائفة في المبسوط حيث قال اذا قتل جماعة واحدا ... يكون كل واحد منهم ...
قتله وهو ان لا يكون ... الكفار ... والثاني ان يكون جناية كل واحد منهم لو انفرد بها
كان فيها التلف ... ومنه ... انه لا يصدق قتل الجميع ... على
انه يجوز لولي الدم قتل الثلاثة مثلا اذا قتلوا واحدا ... كلام ... المقام يستدعي ان يقال هنا
... كلام المبسوط ... الصادر من كل منها ما يكون مستقلا في التلف ... الصادر من كل واحد منهما
في التلف ... الجموع ... القتل ... حقيقة ... ومنها ان الثابت تحقق القتل
... الضرب ... لا ... الثاني ... ان يكون احدهما مستقلا في ذلك ... الضرب الصادر
من الاخر ... في القتل اصلا ... صدق النسبة ... حقيقة ...
في حق كل واحد منهما ... الاحتمال ... صدق النسبة ... العرف والعادة صدق النسبة
حقيقة ومنها ان وجد في المقتول جراحتان يكون كل واحد منها متلفا لكن ... من واحد
والاخرى من اخر ولم يمكن العلم ... والظاهر صدق النسبة ... ومنها ان يكون ... احدهما متلفة دون
الاخرى ... الاول ... والثالث ...
صدور ... واحد ... حقيقة ... الجميع ... المتلفة وان لم يكن
متلفة ... في العرف والعادة الا ان ...
انها لم يكن متلفة ... الكلام فيكون الحال

فاعل الجراحة المتلفة واما مع عدم المعلومية فيمكن الرجوع الى القرعة قال الشيخ الطائفة في المبسوط اذا جرحاه احدهما مات جراحة الاخر واحدة
فمات منهما ... فعلى هذا لولي بالخيار بين ان يقتلهما معا وبين ان يعفو عنهما فياخذ من كل واحد منهما نصف الدية وبين
ان يقتل احدهما ويعفو عن الاخر ... نصف الدية ... ومنها ان يكون ما
في المقتول جراحتان ايضا لكن احدهما متلفة ولم يعلم الحال في الاخرى فيمكن ان يكون متلفة كما يحتمل ان يكون غيرها ...
فيه ... ذكره ... فذلك نقول ان الحال في محل السؤال ينكشف ... المقال
فان الثابت في المقتول ... جماعة ... احدهما متلفة ... ولم يعلم حالها ... جراحة
اخرى من السكين يمكن ان يكون ... والظاهر صدق النسبة ... فالظاهر ان لولي الدم قتلهما مع اداء الدية
احدهما ... الرابع فان الدية التي يؤديها الولي هل يجب ان يؤديها الى القاتلين اولا ثم يقتلهم ام
لا ... القتل ... الى اوليائهم ... الاصحاب في هذا المقام ... من جماعة منهم ... قال
في الشرائع اذا اشترك جماعة في قتل واحد قتلوا به والولي بالخيار بين قتل الجميع بعد ان يرد عليهم ما فضل عن دية المقتول فياخذ كل
واحد منهم ما فضل من ديته عن جنايته وبين قتل البعض ويرد الباقون دية جنايتهم وفي النافع لو اشترك جماعة في قتل حر مسلم فللولي
قتل الجميع ويرد على كل واحد ما فضل من ديته عن جنايته وله قتل البعض ويرد الاخرون قدر جنايتهم وفي الجامع اذا قتلوا واحدا عمدا
قتلوا به بعد ان يرد عليهم ما فضل من ديتهم ... من ...
الدية وفي التحرير اذا اجتمع جماعة في قتل واحد قتلوا الجميع بان اختار الولي ذلك بعد ان يرد عليهم ما فضل عن دية المقتول فيأخذ كل منهم
ما فضل من ديته عن جنايته وان اختار قتل واحد منهم قتله وادى الباقون الى ورثته قدر جنايتهم الى ان قال فلو قتل عشرة واحدا واختار الولي
قتلهم ادى اليهم تسع ديات يقتسمونها بينهم بالسوية ولو قتل اثنين ادى الثالث ثلث الدية الى اوليائهما ... ولو قتل واحدا ادى الباقيان
الى ورثته ثلثي الدية ... وفي القواعد اذا اشترك اثنان فصاعدا في قتل واحد ويرد الباقون دية جنايتهم عليه ...
ويرد الباقون دية جناياتهم على المقتولين وفي الارشاد ولو اشترك جماعة في قتل واحد فللولي قتل واحد ويرد الباقون دية ما فضل من جنايته ...
قتل الكل فيرد ما فضل عن دية المقتول ويرد الباقون دية جناياتهم على المقتولين وقتل الجميع ويرد ما فضل عن دية المقتول فيأخذ كل منهم ما فضل عن ديته
عن جنايته وفي التبصرة اذا اشترك جماعة في قتل حر مسلم كان للولي قتل الجميع بعد رد فاضل دية كل واحد عن جنايته عليه وله قتل البعض ويرد
المتروك قدر جنايتهم على المقتص منه وفي اللمعة لو اشترك في قتله جماعة قتلوا به بعد ان يرد عليهم ما فضل من ديته وفي الروضة في شرح قوله
اشترك ثلاثة في قتل واحد واختار وليه قتلهم ادى اليهم ديتين يقتسمونها بينهم بالسوية فنصيب كل واحد منهم ثلثا دية ويسقط ما يخص
الجناية وهو ثلث الباقي ... من جماعة من الاصحاب هو الثاني قال في المقنعة واذا اشترك اثنان في قتل نفس على العمد كان اولياء
المقتول مخيرين بين ان يقتلوا الاثنين ويؤدوا الى ورثتهما دية كاملة يقتسمونها بينهم نصفين او يقتلوا واحدا منهما ويؤدي الباقي
الى ورثة صاحبه نصف الدية ... القول في الثلاثة اذا قتلوا الواحد واكثر من ذلك ان اختار اولياء المقتول قتل الجميع واداء فضل
الديات الى ورثة صاحبهم الى دية الجميع وان اختاروا قتل واحد منهم قتلوه وادى الباقون الى ورثة صاحبهم بحساب ... من الدية وفي النهاية
اذا قتل اثنان واحدا او اكثر منها ... كان اولياء المقتول مخيرين بين ان يقتلوا واحدا منهم ... ويؤدي الباقون على ورثته مقدار
ما كان نصيبهم لو طولبوا بالدية فان اختار اولياء المقتول قتلهم جميعا كان لهم ذلك اذا ردوا الى ورثة المقتولين ما فضل عن دية
صاحبهم يتقاسمونه بينهم بالسوية وفي المراسم ان اراد الاولياء القود فلهم ان يقتلوا الكل ويرد على ورثتهم ما فضل من دية الرجل وفي
الوسيلة كان الولي مخيرا بين قتلهما معا وبين قتل احدهما وبين العفو فان قتلهما ادى دية واحدة الى ورثتهما وان قتل واحدا رد الاخر على ورثة
المقتول نصف ديته وفي الكافي لابي الصلاح انه ان كان القاتلون جماعة والمقتول واحدا فاولياؤه مخيرون ان شاؤوا اعفوا وان شاؤوا قتلوا الجميع

وادعا ديات من يريد على واحد الى ورثة الجميع وبين ان يقتلوا واحدا ويرد الباقون ما يجب عليهم من اقساط الدية الى ورثته وفي السرائر اذا قتل اثنان
واحدا او اكثر منهما عمدا كان اولياء المقتول مخيرين بين ان يقتلوا واحدا منهم يختارونه ويرد الباقون الى ورثته مقدار ما كان نصيبهم لو طولبوا بالدية
ولو اختار اولياء المقتول قتلهم جميعا كان لهم ذلك ان ادوا الى ورثة المقتول ما يفضل عن دية صاحبهم يتقاسمونه بينهم بالسوية بدليل اجماع
اهل البيت عليهم السلام وقال ايضا اذا امرأتان رجلا عمدا قتلتا فان اكثر من اثنين كان للاولياء قتلهن ويؤدون ما يفضل عن دية صاحبهم على الاولياء

فان لم تلقه فلا ضمان عندهم لانه لا يقطع بوجوده فلا يضمن بالشك وان القت الحمل بطرحه فان القت حيا فمات العزه والكفارة والعزة في تجهيزه فيهما
ديته امه او نصفه عشرة ابيه عند قوم وعند اخرين عشرة اشرون القت حيا اخيها فات بغيبته كاملة والكفارة ...
احوال انما ان يكونا عالمين او الحاكم عالما او يكون الولي عالما او الحاكم جاهلا او جاهلين فان كانا عالمين فالضمان على الحاكم لان الولي ...
[illegible]

سوال [illegible]

جواب [illegible]

عبارت

[illegible]

سوال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

سوال [illegible]

جواب [illegible]

[illegible]

سوال [illegible]

جواب [illegible]

القاتل من اهل الابل مائة مسنة الى ان قال واكثر هذه انها مسنة ربع مسنة من ماله وان كان قتل في الحرم او في اشهر الحرم تغليظ دية وثلث لما ان من جنى
عليه العقوبة لجا الى الحرم او مشهد من مشاهد الائمة عليهم السلام ضيق عليه حتى يخرج فيستقاد منه الى ان قال وان كان القتل خطأ الى آخره ولا اخفاء في ان مقتضى
هذا الكلام اختصاص هذه الزيادة بقتل العمد وعدم ثبوتها في غيره لكن كلام الوسيلة من صرح بالاختصاص من المتأخرين هو الفاضل المحقق في كشف
اللثام قال والظاهر اختصاص ذلك في العمد يشعر به عبارة النهاية وتعليل الاصحاب بالانتهاك ولكن عليه الفاضل فيما يتحقق من التعيين والمختار
هو التعميم فتثبت الزيادة في جميع الاقسام ولو في الخطأ كما هو المصرح به في المبسوط والسرائر والجامع والنافع قال في المبسوط الدية تغلظ في العمد
وشبه الخطأ وتخفف في الخطأ المحض فهذه مخففة ابدا الا في ثلاثة مواضع المكان والزمان والرحم اما المكان في الحرم والزمان في اشهر الحرم والرحم بان يقتل
ذا رحم بالنسب كالابوين والاخوة والاخوات واولادهم وفيمن تغلظ من لا يغلظ بالزيادة في الدية وانما يغلظ باسنان الابل وعندنا انها تغلظ
بان يوجب دية وثلث وقطع الاطراف تغلظ ايضا بالزمان والمكان والرحم عنده ولم يذكر اصحابنا التغليظ الا في النفس وفي السرائر قد ذكرنا ان
الدية تغلظ في العمد المحض وشبه الخطأ وتخفف في الخطأ المحض فهذه مخففة ابدا الا في موضعين المكان والزمان فالمكان الحرم والزمان الاشهر
الحرم فعندنا انها تغلظ بان يوجب دية وثلثا ولم يذكر اصحابنا التغليظ الا في النفس وفي الجامع بعد بيان اقسام القتل والعمد او الدية في العمد
والدية في الخطأ وشبه العمد ما هذا لفظه فان قتل في شهر حرام والاشهر الحرم ذو القعدة وذو الحجة والمحرم ورجب او في الحرم عمدا او خطأ فالدية او ضعفا
دية وثلث وفي التحرير بعد ذكر اجناس الدية وتغلظ هذه الدية بامور ثلاثة الاول الوقوع في حرم الله تعالى الى ان قال والثاني الوقوع في الاشهر الحرم
ثم قال والتغليظ في هذين بالزام دية وثلث الجاني من اي الاجناس كان والثالث كون القتل عمدا او شبه عمد والتغليظ هنا ليس بزيادة المقدار
بل بالصعوبة والتأجيل انتهى وفي المفاتيح ادعى الاجماع على التعميم قال وفي الاشهر الحرم دية وثلث من اي التقديرات كانت بالاجماع والنصوص وهذا هو
الظاهر من الشرائع والنافع والارشاد والتحرير قال في الشرائع بعد بيان الاقسام الاربعة للقتل والاجناس الستة للدية ما هذا لفظه ولو قتل في
الشهر الحرام الزم دية وثلثا من اي الاجناس كان تغليظا ويقرب منهما في النافع وفي الارشاد بعد بيان الدية في الاقسام الاربعة ولو قتل في الشهر الحرام والحرم الزم دية و
ثلث ولا تغليظ في الاطراف ومثلها في القواعد وفي التحرير ويغلظ على القاتل في الاشهر الحرم بثلث الدية من اي الاجناس كان والمستند فيه الصحيح المروي
في الفقيه في باب من وجب عليه صوم شهرين متتابعين ومن كتاب الصوم من الكافي عن زرارة قال قلت لابي جعفر عليه السلام رجل قتل رجلا في الحرم قال عليه دية وثلث ويصوم شهرين
متتابعين من اشهر الحرم ويعتق رقبة ويطعم ستين مسكينا والصحيح المروي في التهذيب عن زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام في رجل قتل في الحرم قال عليه
دية وثلث ويصوم شهرين متتابعين من اشهر الحرم رواه شيخنا الصدوق في باب القاتل في الشهر الحرام والحرم من يب ... ما صدر من شيخنا الشهيد
الثاني في المسالك حيث قال اما تغليظها في الحرم فلا نص عليه صريحا وانما يعدان كونه ملحقا بما ذكره المحقق في النكت حيث قال
القاتل في الاشهر الحرم يلزمه دية وثلث روى ذلك كليب بن معاوية عن ابي عبد الله عليه السلام وعليه فتوى الاصحاب وهنا في قتل الحرم توقف ومعنى خطاب
الشيخين يدل على ذلك وفي النافع بعد حكايته عن الشيخين ولا اعرف الوجه ... قد عرفت الدليل والخبر الصحيح المروي في باب العقد ومنع الدية من
الفقيه والباب المذكور من يب عن فضالة بن ايوب عن كليب بن معاوية قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من قتل في شهر حرام فعليه دية وثلث و
منها في الثالث على المرام الصحيح المروي في الكافي عن يونس بن عبد الرحمن عن كليب الاسدي قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل يقتل في الشهر الحرام ما ديته
قال دية وثلث رواه شيخنا الصدوق في الفقيه باسناده عن ابي القسم ... عن كليب ... في الكافي وترك الاستفصال ... يكون القتل
عمدا او خطأ دليل ثبوت الحكم في القسمين على ان شيخنا الصدوق في الباب المذكور روى في الصحيح عن زرارة قال سألت ابا جعفر عليه السلام عن رجل قتل
رجلا خطأ في اشهر الحرم قال عليه الدية وصوم شهرين متتابعين من اشهر الحرم ثم قال وفي رواية ابان عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال عليه دية وثلث والظاهر
ان المرجع للضمير في قوله ... الى الرجل القاتل خطأ المذكور فيكون صريحا في المدعى لكن لا يبعد ان يقال انه ساقط ... والتغليظ ... الى ما رواه
في التهذيب عن ابان بن عثمان عن زرارة قال قلت لابي عبد الله عليه السلام في رجل قتل في الحرم الى آخر الحديث المذكور فلاحظ الكتابين حتى يتضح لك الحال
لكن في الباب المذكور من صوم الكافي بسند فيه سهل عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل قتل رجلا خطأ في الشهر الحرام قال تغلظ عليه الدية و

وعليه عتق رقبة او صيام شهرين متتابعين والظاهر ان التغليظ في الدية اشارة الى الزيادة المذكورة **سؤال** دية قتل خطا كه بر عاقله است آيا
مطلق است يا مخصوص بانحو **جواب** خير مطلقا نيست بلكه دية قتل خطا بر عاقله بوده باشد بلكه چند صورت است كه دية بر خود قاتل است
اول آنست كه قاتل اعتراف نمايد براينكه او خطا او كشته است ظاهر چنانچه از تتبع كلمات اصحاب اتفاق فقها بر آنكه دية در چنين صورت بر خود
قاتل است بر عاقله نيست قال شيخنا الصدوق في الهداية ولا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة وفي المقنع واعلم ان العاقلة لا تضمن
عمدا ولا اقرارا ولا صلحا وقال شيخنا المفيد في المقنعة وفي الخطأ المحض الدية وهي مائة من الابل عشرون بنت مخاض وعشرون ابن لبون
ثلاثون حقة وثلاثون بنت لبون ويضمنها عاقلة القاتل وهم عصبة الرجال دون النساء ولا يضمن الاخوة لام منها شيئا ولا من اخوال المقتول
ولا خوات ... المحقق الاخوة والاخوال منها شيئا فلولد لم يكن عليهم منها شيء وهي بعد ذلك واذا قامت البينة على الانسان بانه قتل خطأ
الزمت عاقلته الدية على ما بيناه وترجع العاقلة على القاتل فان كان له مال اخذت منه ما ادته من مال وان لم يكن له مال فلا شيء عليه ويجب على قاتل
الخطأ مع الدية الكفارة وهي عتق رقبة مؤمنة فان لم يستطع ان يعتق رقبة فليصم شهرين متتابعين فان لم يستطع فاطعام ستين مسكينا
ان شاء الله وقوله واذا قامت البينة الى آخره يقتضي بمفهومه انه اذا لم يقم عليه البينة بان ثبت ذلك باقراره لا يلزم عاقلته الدية وهو تقييد على
تقييد للاطلاق في قوله واذا اشترك اثنان في ... خطأ كانت الدية على عاقلتهما جميعا نصفين وعلى كل واحد منهما الكفارة
على الكمال وقال شيخ الطائفة في النهاية ولا يلزم العاقلة من دية الخطأ الا ما قامت به البينة فاما ما يقر به القاتل او يصالح عنه فليس عليهم منه
شيء ويلزم القاتل ذلك في ماله خاصة وفي المبسوط الدية اذا كانت على العاقلة لم تحمل العاقلة من احد امرين اما ان يكون من اهل الابل او من غير
اهلها الى ان قال هذا اذا كانت تحمل العاقلة واما اذا كانت على القاتل وهو اذا قتل عمدا او اعترف بالخطأ او كان شبه العمد فالحكم فيه كالحكم
في العاقلة سواء وهو صريح في كون الدية على القاتل اذا اقر القاتل وفي الكافي ... دية الخطأ يرجع بها العاقلة على مال القاتل وفي الوسيلة دية النفس
ضربان احدهما يجب على العاقلة وهو دية قتل الخطأ المحض اذا ثبت بالبينة من غير مصالحة والآخر يجب على القاتل وهو دية عمد الخطأ ودية الخطأ المحض
اذا ثبت القتل باعتراف القاتل او الدية بالمصالحة وفي الجامع ولا تعقل العاقلة ما دون الموضحة وان كان خطأ الى ان قال ولا ما اقر به الى ان قال
الا ان يصدقوه ولا ما صالح عليه وفي الغنية ولا يعقل العاقلة صلحا ولا اقرارا وفي السرائر والعاقلة لا تعقل البهائم ولا تعقل الا من قتل الخطأ
المحض على ما قدمناه اذا قامت به البينة ولا يعقل اقرارا ولا صلحا وفي النافع لا تعقل العاقلة عمدا ولا اقرارا ولا صلحا ولا جناية الانسان على نفسه وفي
التحرير لا تعقل العاقلة اقرارا ولا صلحا ولا جناية عمد الا مع عدم القاتل ... تحمل العاقلة صلحا بان ينكر القاتل عن القتل ولا بينة فيصالح
على الدية او بعضها او بعض الاروش بان يقر القاتل على نفسه بقتل الخطأ بل يلزم المقر الدية في ماله وفي القواعد انما يعقل العاقلة ما ثبت بالبينة وتصديق
العاقلة فلو اقر الجاني بالقتل خطأ الزمه ولم يجب على العاقلة شيء باقراره الا ان يصدقه قال وكذا لا يضمن العاقلة لو ثبت اصل القتل بالبينة فادعى
الخطأ وانكرت العاقلة الخطأ فالقول قولهم مع اليمين فيحلفون انه لا يعلمون الخطأ وكذا لا يعقل العاقلة صلحا ولا عمدا مع وجود القاتل وهذا الكلام
منه صريح على تقييد الاطلاق في المباحث السابقة كقوله ... الى الدية وهي على العاقلة لا يضمن القاتل منها وفي الارشاد ولا يعقل العاقلة عمدا ولا صلحا ولا
مع وجود القاتل ... ان اوجب الدية ... ولا ما يجنيه على نفسه خطأ ولا اقرارا وفي ... المسالك في شرح العبارة السابقة من النافع ... اذا
اقر الجاني بالقتل خطأ مع عدم ثبوته على الدية لا يلزم العاقلة منها شيء بلا خلاف في شيء من ذلك ... الا اصالة البراءة واختصاص المخرج
منها من النص والفتوى بدية الخطأ المحض الثابت بغير البينة ولا يخفى عليك ان العبارات المذكورة باسرها دالة على انتفاء الضمان عن العاقلة
في صورة اقرار القاتل بل الضمان يجب عليه بل الظاهر من العبارات المذكورة انه لا ... عليه وقد سمعت دعوى نفي الخلاف من كلام السيد الاستاد قدس الله
تعالى روحه والمستند في ذلك مضافا الى ... الكتاب والسنة اما الكتاب فقوله تعالى وما كان لمؤمن ان يقتل مؤمنا الا خطأ ومن قتل مؤمنا خطأ فتحرير
رقبة مؤمنة ودية مسلمة الى اهله الا ان يصدقوا وقوله تحرير رقبة اما فاعل او مبتدأ او خبر وعلى الاول يكون التقدير فعليه تحرير رقبة وعلى
الثالث فالواجب عليه تحرير رقبة وعلى جميع التقادير يكون مدلول الكلام وجوب تحرير الرقبة على القاتل ومعلوم ان دية مسلمة عطف على تحرير رقبة

ظاهر الآية الشريفة كون الدية على القاتل خرج ما دل الدليل على خروجه وهو ما اذا ثبت القتل بالبينة فيبقى غيره مندرجا تحت الآية وهو المطلوب
واما السنة فعدة نصوص منها الصحيح الذي رواه المشايخ الثلاثة نور الله تعالى مراقدهم على ما رواه في باب العاقلة من الكافي والفقيه وباب الديات من
من زيادات يب عن الحسن بن محبوب عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام قال لا تضمن العاقلة عمدا ولا اقرارا ولا صلحا ومنها ما رواه
في الباب المذكور من التهذيب عن النوفلي عن السكوني عن جعفر عن ابيه عليهما السلام ان امير المؤمنين عليه السلام قال العاقلة لا تضمن عمدا ولا اقرارا ولا صلحا ومنها
ما رواه في اواخر الباب المذكور من يب رواه عن زيد بن علي عن آبائه عليهم السلام قال لا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة قال واتاه رجل فاعترف
عنده فجعله في ماله خاصة ولم يجعل على العاقلة شيئا باسناده عن محمد بن احمد بن يحيى عن ابي جعفر عن ابي الجوزاء عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد
عن زيد بن علي عن آبائه عليهم السلام هكذا في نسخ التهذيب والظاهر عن آبائه عليهم السلام قال الى آخره والمروي مرسلا في الفقيه حيث رواه مرسلا هكذا
قال امير المؤمنين عليه السلام لا تعقل العاقلة الا ما قامت عليه البينة الى آخره وطريقه الى محمد بن احمد بن يحيى صحيح واما محمد بن احمد ... شيخ
الاجلاء وثقه النجاشي وغيره واما ابو جعفر في المقام هو احمد بن محمد بن عيسى المشهور واما ابو الجوزاء فهو منبه بن عبد الله الذي قال النجاشي في
حقه انه صحيح الحديث ووثقه العلامة في الخلاصة الا ان في الفوائد التي ذكرها في اواخر الخلاصة واما الحسين بن علوان فما حكي عن ابن عقدة انه قال
ان الحسين بن علوان كان اوثق من اخيه واحمد عند اصحابنا يقتضي وثاقته وفي كشي بعد ذكر الحسين بن علوان وجماعة هؤلاء من رجال العامة
الا ان لهم ميلا ومحبة شديدة وقيل ان الكلبي ان الحسين بن علوان كان مستورا ولم يكن مخالفا واما عمرو بن خالد فقد ذكر الكشي وشيخ الطائفة انه
بتري لكن حكى الكشي في ترجمة محمد بن سالم بياع القصب عن ابن فضال توثيقه حيث قال ان عمرو بن خالد كان ثقة ... عن ابن فضال
انه قال ان زيد بن علي عليه السلام ... في بيان حال زيد ... المقال ... حسن حال ... ما يظهر مما ذكر في ترجمة سليمان
بن خالد روى عن عمار الساباطي قال كان سليمان بن خالد قد خرج مع زيد بن علي حين خرج قال فقال له رجل ونحن وقوف في ناحية وزيد واقف في ناحية ما تقول
في زيد هو خير ام جعفر قال سليمان قلت والله ليوم من جعفر خير من زيد ايام الدنيا قال فحرك دابته واتى زيدا وقص عليه القصة قال ومضيت
نحوه فانتهيت الى زيد وهو يقول جعفر امامنا في الحلال والحرام ومنها ما يظهر مما رواه شيخنا الصدوق في المجلس العاشر من الامالي وفي باب
ما جاء عن الرضا عليه السلام في زيد بن علي عليه السلام من العيون عن حمزة ... قال كنت جالسا عند الصادق عليه السلام اذ جاء زيد بن علي بن الحسين عليهما السلام فقام
الصادق ... فقال له الصادق عليه السلام اعيذك بالله ان تكون المصلوب بالكناسة فقالت ام زيد والله ما يحملك على هذا القول غير الحسد
لابني فقال عليه السلام يا ليته حسدا ثلاثا ثم قال حدثني ابي عن جدي عليهم السلام انه يخرج من ولده رجل يقال له زيد يقتل بالكوفة ويصلب بالكناسة يخرج من
قبره نبشا تفتح لروحه ابواب السماء يبتهج به اهل السموات يجعل روحه في حوصلة طير اخضر يسرح في الجنة حيث يشاء ومنها ما رواه في الباب الثالث من
منه الباب المذكور من العيون قال حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن ابيه عن محمد بن الحسين بن ابي
الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت عن داود بن عبد الجبار عن جابر بن يزيد الجعفي عن ابي جعفر محمد بن علي عن آبائه عليهم السلام قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله للحسين عليه السلام يا حسين يخرج من صلبك رجل يقال له زيد يتخطى هو واصحابه يوم القيامة رقاب الناس غرا محجلين
يدخلون الجنة بغير حساب ومنها ما رواه في المجلس الرابع والخمسين منه عن احمد بن محمد القزويني قال حدثنا احمد بن عيسى العلوي الحسيني قال حدثنا
عبد الله بن ... قال حدثنا ابو سعيد عباد بن يعقوب قال حدثنا علي بن هاشم بن بريد عن محمد بن عبيد الله بن ابي رافع عن عون بن عبد الله قال كنت
مع محمد بن علي الحنفية في فناء داره فمر به زيد بن الحسن فرفع طرفه اليه ثم قال ليقتلن من ولد الحسين رجل يقال له زيد بن علي وليصلبن بالعراق من نظر
الى عورته فلم ينصره اكبه الله على وجهه في النار ومنها ما رواه في الباب المذكور قال حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس ... قال حدثنا ابي عن محمد بن
الحسين بن ابي الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن ابي الجارود زياد بن المنذر قال اني لجالس عند ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليهما السلام
اذ اقبل زيد بن علي عليهما السلام فلما نظر اليه ابو جعفر عليه السلام وهو مقبل قال هذا سيد من اهل بيته والطالب باوتارهم لقد انجبت ام ولدتك يا زيد
ومنها ما رواه في المجلس السادس والخمسين منه عن محمد بن الحسن بن الوليد ... قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن عبد الله البرقي

عن ابيه عن محمد بن الحسن ... عن عبد الله بن سنان عن الفضيل بن يسار قال انتهيت الى زيد بن علي عليه السلام صبيحة يوم خرج بالكوفة فسمعته
يقول من يعينني منكم على قتال انباط الشام فوالذي بعث محمدا بالحق بشيرا ونذيرا لا يعينني منكم على قتالهم احد الا اخذت بيده يوم القيامة فادخلته الجنة
باذن الله فلما قتل اكتريت راحلة وتوجهت نحو المدينة فدخلت على الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام فقلت في نفسي لا اخبرنه بقتل زيد بن علي فيجزع عليه فلما دخلت
عليه قال يا فضيل ما فعل عمي زيد قال فخنقتني العبرة فقال لي قتلوه قلت اي والله قتلوه قال فصلبوه قلت اي والله صلبوه قال فاقبل يبكي ودموعه تنحدر على ديباجتي
خده كانها الجمان ثم قال يا فضيل شهدت مع عمي قتال اهل الشام قلت نعم قال فكم قتلت منهم قلت ستة قال فلعلك شاك في دمائهم قال فقلت لو كنت شاكا ما قتلتهم قال
فسمعته يقول اشركني الله في تلك الدماء مضى والله عمي زيد واصحابه شهداء مثل ما مضى عليه علي بن ابي طالب واصحابه ومنها ما رواه في المجلس الثاني والستين قال حدثنا
احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن ابي عمير عن حمزة بن حمران قال دخلت على الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام فقال لي يا حمزة حمزة خ
من اين اقبلت قلت من الكوفة قال فبكى عليه السلام حتى بلت دموعه لحيته فقلت له يا ابن رسول الله ما لك اكثرت البكاء فقال ذكرت عمي زيدا وما صنع به
فبكيت فقلت له وما الذي ذكرت منه فقال ذكرت مقتله وقد اصاب جبينه سهم فجاءه ابنه يحيى فانكب عليه وقال له ابشر يا ابتاه فانك ترد على رسول الله
وعلي وفاطمة والحسن والحسين صلوات الله عليهم قال اجل يا بني ثم دعا بحداد فنزع السهم من جبينه فكانت نفسه معه فجيء به الى ساقية تجري
عند بستان زائدة فحفر له فيها ودفن واجري عليه الماء وكان معهم غلام سندي لبعضهم فذهب الى يوسف بن عمر من الغد فاخبره بدفنهم اياه فاخرجه يوسف
بن عمر فصلبه في الكناسة اربع سنين ثم امر به فاحرق بالنار وذري في الرياح فلعن الله قاتله وخاذله والى الله جل اسمه اشكو ما نزل بنا اهل بيت نبيه
بعد موته وبه نستعين على عدونا وهو خير مستعان ومنها ما رواه في المجلس الحادي والثمانين قال حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق ... قال حدثنا احمد بن
محمد الهمداني مولى بني هاشم قال حدثنا المنذر بن محمد قال حدثنا جعفر بن سليمان عن عبد الله بن الفضل ... عن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام
... يكون رجل منا اهل البيت ... ومنها ما رواه في المجلس الثاني
والتسعين قال حدثنا ابي رحمه الله قال حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن الحسن المؤدب عن احمد بن علي الاصبهاني عن ابراهيم بن محمد الثقفي قال حدثنا ابي
... الشيباني قال حدثنا جعفر بن زياد الاحمر عن زيد بن علي بن الحسين بن علي عليهم السلام انه قرأ وكان ابوهما صالحا فقال ... كنزهما
... ثم قال زيد حفظهما لصلاح ابيهما فمن اولى بحسن الحفظ منا رسول الله جدنا وابنته امنا وسيدة نسائه جدتنا واول من آمن به
وصلى معه ابونا ومنها ما رواه في باب ما جاء عن الرضا عليه السلام من العيون عن ... ابي عبدون عن ابيه قال لما حمل زيد بن موسى بن جعفر الى المأمون وقد كان خرج
بالبصرة واحرق دور ولد العباس وهب المأمون جرمه لاخيه علي بن موسى الرضا عليه السلام وقال يا ابا الحسن لئن خرج اخوك وفعل ما فعل لقد خرج قبله زيد بن علي
فقتل ولولا مكانك مني لقتلته فليس ما اتاه بصغير فقال الرضا عليه السلام يا امير المؤمنين لا تقس اخي زيدا الى زيد بن علي عليه السلام فانه كان من علماء آل محمد غضب لله عز وجل
فجاهد اعداءه حتى قتل في سبيله ولقد حدثني ابي موسى بن جعفر عليهما السلام انه سمع اباه جعفر بن محمد يقول رحم الله عمي زيدا انه دعا الى الرضا من آل محمد ولو
ظفر لوفى بما دعا اليه ولقد استشارني في خروجه فقلت له يا عم ان رضيت ان تكون المقتول المصلوب بالكناسة فشأنك فلما ولى قال جعفر
بن محمد ويل لمن سمع واعيته فلم يجبه فقال المأمون يا ابا الحسن اليس قد جاء فيمن ادعى الامامة بغير حقها ما جاء فقال الرضا عليه السلام ان زيد
بن علي عليه السلام لم يدع ما ليس له بحق وانه كان اتقى لله من ذلك انه قال ادعوكم الى الرضا من آل محمد وانما جاء ما جاء فيمن يدعي ان الله نص عليه
ثم يدعو الى غير دين الله ويضل عن سبيله بغير علم وكان زيد بن علي عليه السلام والله ممن خوطب بهذه الآية وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم
ومنها ما رواه في الباب المذكور من العيون عن عبد الله بن سيابة قال خرجنا ونحن سبعة نفر فاتينا المدينة فدخلنا على ابي عبد الله الصادق عليه السلام الصادق
فقال اعندكم خبر عمي زيد فقلنا قد خرج او هو خارج قال فان اتاكم خبر فاخبروني فمكثنا اياما فاتى رسول بسام الصيرفي بكتاب فيه اما بعد
فان زيدا خرج يوم الاربعاء غرة صفر فمكث الاربعاء والخميس وقتل يوم الجمعة وقتل معه فلان وفلان فدخلنا على الصادق عليه السلام فدفعنا اليه الكتاب
فقرأه وبكى ثم قال انا لله وانا اليه راجعون عند الله احتسب عمي انه كان نعم العم ان عمي كان رجلا لدنيانا وآخرتنا مضى والله عمي شهيدا
كشهداء استشهدوا مع رسول الله وعلي والحسن والحسين صلوات الله عليهم ومنها ما رواه في روضة الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن صفوان

بن يحيى عن عيص بن القسم قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول عليكم بتقوى الله وحده لا شريك له وانظروا لانفسكم فوالله ان الرجل ليكون له
الغنم فيها الراعي فاذا وجد رجلا هو اعلم بغنمه من الذي هو فيها يخرجه ويجيء بذلك الرجل الذي هو اعلم بغنمه من الذي كان فيها والله لو كانت لاحدكم نفسان
يقاتل بواحدة يجرب بها ثم كانت الاخرى باقية تعمل على ما قد استبان لها ولكن له نفس واحدة اذا ذهبت فقد والله ذهبت التوبة فانتم احق ان تختاروا لانفسكم
ان اتاكم آت منا فانظروا على اي شيء تخرجون ولا تقولوا خرج زيد فان زيدا كان عالما وكان صدوقا ولم يدعكم الى نفسه انما دعاكم الى الرضا من
آل محمد ولو ظهر لوفى بما دعاكم اليه انما خرج الى سلطان مجتمع لينقضه فالخارج منا اليوم الى اي شيء يدعوكم الى الرضا من آل محمد عليهم السلام فنحن نشهدكم
انا لسنا نرضى به وهو يعصينا اليوم وليس معه احد وهو اذا كانت الرايات والالوية اجدر ان لا يسمع منا الا مع من اجتمعت بنو فاطمة
معه فوالله ما صاحبكم الا من اجتمعوا عليه اذا كان رجب فاقبلوا على اسم الله عز وجل وان احببتم ان تتأخروا الى شعبان فلا ضير وان احببتم
ان تصوموا في اهاليكم فلعل ذلك ان يكون اقوى لكم وكفاكم بالسفياني علامة ومنها ما رواه في اواخر الروضة عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين
عن عبد الرحمن بن ابي هاشم عن عنبسة بن بجاد العابد عن ابي جعفر عليه السلام قال كنا عنده وذكروا سلطان بني امية فقال ابو جعفر عليه السلام لا يخرج على
هشام احد الا قتله قال وذكر ملكه عشرين سنة قال فجزعنا فقال ما لكم اذا اراد الله عز وجل ان يهلك سلطان قوم امر الملك فاسرع بسير الفلك
فقدر على ما يريد قال فقلنا لزيد هذه المقالة فقال اني شهدت هشاما ورسول الله صلى الله عليه وآله يسب عنده فلم ينكر ذلك ولم يغيره فوالله لو لم يكن
الا انا وابني لخرجت عليه ومنها ما رواه في اواسط روضة الكافي عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن رجل ذكره عن سليمان بن خالد قال
قال لي ابو عبد الله عليه السلام كيف صنعتم بعمي زيد قلت انهم كانوا يحرسونه فلما شف الناس اخذنا خشبته فدفناه في جرف على شاطئ الفرات فلما
اصبحوا جالت الخيل يطلبونه فوجدوه فاحرقوه فقال افلا اوقرتموه حديدا والقيتموه في الفرات صلوات الله عليه ولعن الله قاتله ومنها ما رواه
هناك ايضا عن عدة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن علي الوشاء عمن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله عز وجل اذن في هلاك
بني امية بعد احراقهم زيدا بسبعة ايام ومنها ما رواه الكشي في ترجمة اسمعيل بن محمد الحميري عن نصر بن الصباح قال حدثنا اسحق بن محمد البصري قال
حدثني علي بن اسمعيل عن فضيل الرسان قال دخلت على ابي عبد الله عليه السلام بعد ما قتل زيد بن علي رحمه الله فادخلت بيتا جوف بيت فقال لي يا
فضيل قتل عمي زيد قلت نعم جعلت فداك فقال رحمه الله اما انه كان مؤمنا وكان عالما وكان صدوقا اما انه لو ظفر لوفى اما انه لو ملك لعرف كيف يضعها
ومنها ما ذكره شيخنا المفيد في ارشاده كان زيد بن علي بن الحسين عين اخوته بعد ابي جعفر وافضلهم وكان عابدا ورعا فقيها سخيا شجاعا وظهر بالسيف يأمر
بالمعروف وينهى عن المنكر ويطلب بثارات الحسين اخبرني الشريف ابو محمد الحسن بن محمد عن جده عن الحسين بن يحيى قال حدثنا الحسن بن الحسين عن
يحيى بن مساور عن ابي الجارود زياد بن المنذر قال قدمت المدينة فجعلت كلما سألت عن زيد بن علي قيل لي ذاك حليف القرآن قال ابو
هيثم قال سألت خالد بن صفوان عن زيد بن علي وكان يحدثنا عنه فقلت اين لقيته قال بالرصافة فقلت اي رجل كان فقال كان ما علمت
يبكي من خشية الله حتى تختلط دموعه بمخاطه ثم قال واعتقد كثير من الشيعة فيه الامامة وكان سبب اعتقادهم ذلك فيه خروجه بالسيف
يدعو الى الرضا من آل محمد فظنوه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها به لمعرفته عليه السلام باستحقاق اخيه للامامة من قبله ووصيته عند وفاته
الى ابي عبد الله عليه السلام وكان سبب خروج ابي الحسين زيد بن علي رضي الله عنه بعد الذي ذكرناه من غرضه في الطلب بدم الحسين عليه السلام انه دخل
على هشام بن عبد الملك وقد جمع له هشام اهل الشام وامر ان يتضايقوا له في المجلس حتى لا يتمكن من الوصول الى قربه فقال له زيد انه
ليس من عباد الله احد فوق ان يوصى بتقوى الله وانا اوصيك بتقوى الله يا امير المؤمنين فاتقه فقال له هشام انت المؤهل نفسك للخلافة
الراجي لها وما انت وذاك لا ام لك وانما انت ابن امة فقال له زيد اني لا اعلم احدا اعظم منزلة عند الله من نبي بعثه وهو ابن امة فلو كان
ذلك يقصر عن منتهى غاية لم يبعث وهو اسمعيل بن ابراهيم عليهما السلام فالنبوة اعظم منزلة عند الله ام الخلافة يا هشام وبعد فما يقصر برجل ابوه رسول
الله صلى الله عليه وآله وهو ابن علي بن ابي طالب عليه السلام فوثب هشام من مجلسه ودعا قهرمانه وقال لا يبيتن هذا في عسكري فخرج زيد وهو يقول
انه لم يكره قوم قط حد السيوف الا ذلوا فلما وصل الى الكوفة اجتمع اليه اهلها فلم يزالوا به حتى بايعوه على الحرب ثم نقضوا بيعته و

اسلموه

اسلموه فقتل رحمة الله عليه وصلب بينهم اربع سنين لا ينكر احد منهم ولا يغير بيد ولا لسان ولما قتل بلغ ذلك من ابي عبد الله الصادق عليه السلام كل مبلغ
وحزن له حزنا عظيما حتى بان عليه وفرق من ماله على عيال من اصيب معه من اصحابه الف دينار روى ذلك ابو خالد الواسطي قال سلم الي ابو عبد الله عليه السلام
الف دينار وامرني ان اقسمها في عيال من اصيب مع زيد فاصاب عيال عبد الله بن الزبير اخي فضيل الرسان منها اربعة دنانير وكان مقتله يوم الاثنين
لليلتين خلتا من صفر سنة عشرين ومائة وكان سنه يومئذ اثنين واربعين سنة ومنها ما في باب فضل المساجد من التهذيب عن عبد الرحمن
بن سعيد الخزاز عن ابي عبد الله عليه السلام قال كان بالكوفة مسجد يقال له مسجد السهلة لو ان عمي زيدا اتاه فصلى فيه واستجار الله لاجاره عشرين سنة
ومنها ما رواه ثقة الاسلام في باب الدعاء للكرب والهم والخوف من كتاب الدعاء من اصول الكافي عن سماعة بن مهران قال لما بعث ابو الدوانيق
الى ابي عبد الله عليه السلام رفع يده الى السماء ثم قال اللهم انك حفظت الغلامين لصلاح ابويهما فاحفظني لصلاح آبائي محمد وعلي والحسن والحسين
وعلي بن الحسين ومحمد بن علي اللهم اني ادرأ بك في نحره واعوذ بك من شره الى ان قال عليه السلام يا امير المؤمنين انه لم ينل منا اهل البيت احد ملكا الا
سلبه الله ملكه فغضب لذلك واستشاط فقال علي رسلك يا امير المؤمنين ان هذا الملك كان في آل ابي سفيان فلما قتل يزيد حسينا سلبه الله
ملكه فورثه آل مروان فلما قتل هشام زيدا سلبه الله ملكه فورثه مروان بن محمد فلما قتل مروان ابراهيم سلبه الله ملكه فاعطاكموه فقال صدقت هات
ارفع حوائجك فقال عليه السلام الاذن فقال هو في يدك متى شئت فخرج الي الربيع فقال قد امر لك بعشرة آلاف درهم قال لا حاجة لي فيها قال اذا تغضبه فخذها
ثم تصدق بها واما العلماء المتقدمون لهم فمنهم شيخنا الصدوق قدس الله روحه فانه قال في العيون ما هذا لفظه قال ابو جعفر بن بابويه
مصنف هذا الكتاب لزيد بن علي عليه السلام فضائل كثيرة عن غير الرضا عليه السلام احببت ايراد بعضها على اثر هذا الحديث ليعلم من
ينظر في كتابنا هذا اعتقاد الامامية فيه انتهى ولا يخفى دلالة هذا الكلام على كمال المدح بل على اطباق الامامية عليه ومنهم شيخنا المفيد
السعيد وهو في الارشاد قد بالغ في المدح البليغ كما مر من كلامه ومنهم صاحب اعلام الورى وهو على ما صرح به العلامة الحلي
وبعض الفضلاء الشيخ الجليل الطبرسي صاحب التفسير المسمى بمجمع البيان قال في الكتاب المذكور عند ذكر اولاد مولانا علي بن الحسين عليهما السلام ما هذا لفظه
كان زيد بن علي بن الحسين افضل اخوته بعد ابي جعفر الباقر عليه السلام وكان عابدا ورعا سخيا شجاعا فظهر بالسيف يطلب بثارات الحسين ويدعو
الى الرضا من آل محمد عليهم السلام فظن الناس انه يريد بذلك نفسه ولم يكن يريدها لمعرفته باستحقاق اخيه الباقر عليه السلام الامامة من قبله ووصيته عند
وفاته الى ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ومنهم النجاشي فانه قال في رجاله في ترجمة احمد بن محمد بن خالد البرقي قال احمد بن محمد بن خالد بن
عبد الرحمن بن محمد بن علي البرقي ابو جعفر اصله كوفي وكان جده محمد بن علي حبسه يوسف بن عمر بعد قتل زيد عليه السلام ثم قتله ومنهم شيخ الطائفة فانه قال في
الفهرست في ترجمة احمد بن محمد المذكور مثل ما ذكره النجاشي بعينه من غير تفاوت ومنهم شيخنا الشهيد قدس الله روحه وحشره مع السعداء قال في
الذكرى في مسئلة الصلوة على المصلوب بعد ان ذكر ان الرضا عليه السلام قال اما علمت ان جدي صلى على عمه ما هذا لفظه يعني الصادق عليه السلام
وزيدا رضي الله عنه ووافقه شيخنا الشهيد الثاني في الروضة في الاتيان بمثل هذا التعبير ومنهم الفاضل الاسترابادي قال في رجاله الوسيط
هو جليل القدر عظيم المنزلة قتل في سبيل الله وطاعته وورد في علو قدره روايات يضيق المقام عن ايرادها

واما ما يؤيد كلام المعترض فامور منها ما رواه في الاحتجاج عن زرارة بن اعين قال قال لي زيد بن علي وانا عند ابي عبد الله عليه السلام يا فتى ما تقول
في رجل من آل محمد استنصرك قال قلت ان كان مفروض الطاعة نصرته وان كان غير مفروض الطاعة فلي ان افعل ولي ان لا افعل فلما خرج قال ابو
عبد الله عليه السلام اخذته والله من بين يديه ومن خلفه وما تركت له مخرجا

سوال چهارم اقرار

سؤال چهارم چه اقراری که معتبر است در حکم بثبوت زنا یا لواط آیا لازم است که اقرار نزد حاکم شرع بوده باشد یا لازم است مثلا هرگاه
نزد حاکم شرع اقرار نشود ولکن اقرار او بعدد مذکور نزد حاکم شرع بر وجه معتبر ثابت شود کفایت میکند در حکم یا نه جواب مستفاد از کلام
اصحاب ثانی است پس هرگاه اقرار اربع مرات در زنا و لواط یا مرتین در موضعی که مرتین کفایت در ثبوت حکم باشد قال في المقنعة يجب
حد السحق واللواط بالاقرار كما يجب حد الزنا بذلك ولا يجب حتى يكون الاقرار به اربع مرات كما يجب حد الزنا باقرار اربع مرات والبينة
فيه شهادة اربع رجال عدول من اهل الاسلام كما تكون البينة في الزنا واللواط على ما ذكرناه وفي النهاية في بيان حد الزنا ولا يجب الحد الا باقرار من
الفاعل او بقيام البينة بشهادة اربع رجال عدول يشهدون بالرؤية للفرج بالفرج على التحقيق الى ان قال فاذا اقر الانسان على نفسه بالزنا اربع
مرات على اختيار منه للاقرار وجب عليه الحد فان اقر مرة او مرتين او ثلثا لم يجب عليه حد بهذا الاقرار وفي النهاية حيث حكم الزنا يثبت باحد
امرين اقرار الفاعل بذلك على نفسه مع كمال العقل من غير اكراه ولا اضطرار اربع مرات دفعة بعد اخرى فاذا اقر اربع مرات بالوطي في الفرج حكم له بالزنا
ووجب عليه ما يجب على فاعله وان كان ما اقل من ذلك او اقر اربع بالوطي فيما دون الفرج لم يحكم له بالزنا وكان عليه التعزير بحسب ما يراه الامام
والثاني قيام البينة بالزنا وهو ان يشهد اربع نفر عدول على رجل بانه وطي امرأة ليس بينهما عقد ولا شبهة عقد وشاهدوه وطيها
في الفرج واذا شهدوا كذلك قبلت شهادتهم وحكم عليه بالزنا وكان عليه ما على فاعله حسبما بيناه ان شاء الله تعالى وان شهد دون الاربعة
الذين ذكرناهم عليه بالزنا ولم يشهد بالمعاينة كان على كل واحد منهم حد الفرية وان شهد عليه اقل من الاربعة عدولا كانوا او اثنين او ثلثة وادعوا
المشاهدة كان عليهم اجمع حد الفرية الاربعة واختلفوا في شهادتهم فبعضهم شهد بالمعاينة وبعضهم بغير ذلك كان ايضا عليهم حد الفرية وفيه
في حد اللواط حيث الحكم فيه يثبت باحد امرين قيام البينة على فاعله وهي اربعة شهود عدول يشهدون على الفاعل والمفعول به بالفعل ويدعون
المشاهدة كالميل في المكحلة كما ذكرناه في باب الزنا سواء وان لم يشهدوا كذلك كان عليهم حد الفرية الى ان قال ومتى ثبت الحد ايضا باقرار المرء على نفسه
اربع مرات كما ذكرناه في باب الزنا فاعلا كان او مفعولا به فان اقر دون ذلك لم يجب حد اللواط وكان للوالي تعزيره لاقراره على نفسه بالفسق واذا
شاهد الامام الفعل بعض الناس كان له ان يقيم الحد عليه وفي الخلاف لا يجب الحد بالزنا الا باقرار اربع مجالس وان اقر مرة واحدة فلا يثبت به عليه
وبه قال ابو حنيفة وقال الشافعي اذا اقر مرة واحدة لزمه الحد بكرا كان او ثيبا وبه قال في الصحابة ابو بكر وعمر وفي الفقهاء حماد بن ابي سليمان ومالك وقال
ابن ابي ليلى لا يثبت الا بان يعترف اربع مرات سواء كان في مجلس واحد او اربعة مجالس دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وايضا في الكافي لابي الصلاح في
حد الزنا ما يكون المرء زانيا في الشرع بان يقر به اربع مرات عاقلا مختارا او يشهد به اربعة رجال عدول في وقت واحد ولفظ واحد يتحقق المعنى
بما بين الفرج كالميل في المكحلة او يعلم سلطان الحق ذلك وفي حد اللواط يثبت في الشريعة بما يثبت به الزنا من اقرار اربع مرات او شهادة اربع نفر او علم الحاكم
مع الشرط المعتبر في الزنا وفي الوسيلة في الزنا وانما يثبت باحد شيئين بالبينة وباقرار الفاعل على نفسه والبينة اربعة رجال من العدول وقيل
ثلثة رجال وامرأتان او رجلان واربع نسوة ولم يثبت بشهادة رجلين واربع نسوة الا الجلد دون الرجم وانما تقبل البينة مع ثبوت العدالة بثلثة شروط حضورها
في مجلس واحد واعتبار المشاهدة مثل الميل في المكحلة واتفاق معاني الشهادات في الرؤية والمكان والوقت والتقييد بالوطي في الفرج الحرام فان اختلفت
الشهادات في شيء سوى التقييد لم يثبت الزنا ووجب الحد على الشهود الى ان قال واما ثبوته باقرار الفاعل فيصح باربعة شروط باقرار الفاعل اربع مرات
في مجالس متفرقات وكونه عاقلا كامل العقل مختارا فان رجع قبل ان يتم الاربع سقط ويتخير الحاكم التعزير عليه بالرجوع وان رجع بعد الاربع لم يسقط ان كان
موجب الجلد وسقط ان كان موجبه القتل ويجب على الامام اقامة الحد اذا شاهده من غير قيام بينة واقرار من فاعل وان كان يتعلق بحقوق الناس لم يجز له ذلك
الا بعد مطالبة صاحب الحق باستيفائه حد اللواط وغيره في اللواط يثبت بمثل ما يثبت به الزنا من البينة والاقرار على الوجوه المذكورة على حد
وفي المراسم والزنا على ضربين الى ان قال ولا يثبت الا بشهادة اربعة رجال على الوجه الذي ذكرناه في مجلس واحد والاقرار اربع مرات وفي السرائر يثبت حكم
الزنا بشيئين احدهما اقرار الفاعل الكامل العقل الحر بذلك على نفسه من غير اكراه ولا اجبار اربع مرات في اربعة اوقات دفعة بعد اخرى فاذا اقر اربع
مرات على ما قدمناه وكان مقرا بالوطي في الفرج حكم له بالزنا ووجب عليه ما يجب على فاعله وان اقر اقل من ذلك او اقر اربع مرات بالوطي فيما دون الفرج لم

يحكم

فان كان مرابع بعد ان مس برالم الحجارة طلب مواد خلي سبيله لما اذا كان الفرار قبل ان يمس برالم الحجارة فيرده ثم يرجع وحصل كثير الاعترافات في الحد الذي
وجب نفسه بالقرار بين الرجم وغيره فان الانكار اوجب السقوط في الرجم دون غيره قال في الطائفة في النهاية ومن اقر على نفسه بحد ثم جحد لم يلتفت الى
الا الرجم فانه اذا اقر بما يجب عليه الرجم ثم جحد قبل ذلك خلي سبيله في المبسوط والذي رواه اصحابنا ان الاعتراف الذي يوجب الرجم اذا رجع عنه فانه يسقط
اما فيما عدا ذلك او ان الذي يوجب الحد فلا يسقط بالرجوع وقال [illegible] انه يسقط وهو مذهب الاول وفي السرائر من اقر على نفسه بحد ثم انكر ذلك
لم يلتفت الى انكاره الا الرجم فانه اذا اقر بما يوجب الحد بالرجم ثم جحد قبل ان يرجم خلي سبيله ولا يكون الامام هاهنا مخيرا في تخلية سبيله بل يجب عليه ذلك
وقال في الجامع عند البحث عن حد الزنا لو اقر اربعا بما يوجب الرجم ثم رجع لم يرجم وان رجع فيما لا يوجب الرجم لا القطع وسائر الحدود لم يقبل رجوعه وفي
الشرائع ولو اقر بما يوجب الرجم ثم انكر سقط الرجم ولو اقر بحد غير الرجم لم يسقط بالانكار وفي التحرير لو اقر بما يوجب الرجم ثم انكر سقط الرجم ولو انكر
حد القذف اعترف بغير الرجم لم يسقط بالانكار وفي التلخيص ولو انكر اقرار ما يوجب الرجم ثم انكر سقط دون غيره وفي الارشاد ولو انكر اقرار الرجم سقط
الحد ولا يسقط بانكاره غيره وفي التبصرة ولو اقر اي الزاني بما يوجب الرجم ثم انكر سقط ولو كان جلدا لم يسقط وفي القواعد ولو انكر اي الزاني
ما اقر به من الحدود لم يلتفت اليه الا بما يوجب الرجم فانه يسقط وفي لحاق القتل به اشكال وفي اللمعة ولا يسقط الحد بتصديق الشهود ولا بتكذيبهم
وفي الروضة في شرحها اما مع التصديق [illegible] واما مع التكذيب فلان تكذيب المشهود عليه لو اثر لزم تعطيل الاحكام وفي المناهج ولو انكر بعد
الاقرار لم يسقط الا اذا كان رجما للنصوص المحصل من كلماتهم اختلافهم فيما اذا انكر الزاني ما ثبت بالاقرار قبل اقامة الحد عليه على اقوال الاول
انه موجب لسقوط الحد مطلقا جلدا كان او رجما او قتلا او غيرها وهو المدلول عليه بكلام ابي الصلاح في الكافي وقد سمعت من الظاهر ما ذكره
نعم في الغنية قال ولو اقر الزاني [illegible] قبل قيام البينة عليه ثم تاب وصلح سقط الحد عنه وكذا ان رجع عن اقراره بالزنا قبل
اقامة الحد عليه او في حاله وهذا القول هو الظاهر من كلام شيخ الطائفة في الخلاف قال اذا اقر بحد ثم رجع عنه سقط الحد وهو قول ابي حنيفة
والثاني احد الروايتين عن مالك وكذا رواية اخرى عنه انه لا يسقط وبه قال الحسن البصري وسعيد بن جبير [illegible] دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم
فان ماعز اقر عند النبي صلى الله عليه وآله بالزنا [illegible] والثاني [illegible] الا في الجلد فلا يسقط وهو مختار صاحب الوسيلة [illegible] عبارته المذكورة والثالث
تفصيل الاقوال ان كان رجما فالانكار موجب لسقوطه وان كان غيره فلا يسقط وهو مختار شيخ الطائفة في النهاية والمبسوط وابن ادريس في السرائر
وشيخنا يحيى بن سعيد في الجامع والمحقق في الشرائع والعلامة في التلخيص والتحرير والتبصرة والارشاد والقواعد لكن مع الاشكال في القتل
وهو مختار شيخنا الشهيد في اللمعة ولو اقر ثم انكر سقط الحد ان كان ما يوجب الرجم ولا يسقط غيره والمختار من الاقوال هو الثالث [illegible]
الاقوال ان كان هو الرجم يسقط بالانكار [illegible] هو المستند في ذلك نصوص معتبرة كالصحيح المروي في
الكافي والتهذيب عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال من اقر على نفسه ثم جحد لم يرجم وما رواه فيه عن جميل بن دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما
عليهما السلام في رجل اقر على نفسه بالزنا اربع مرات وهو محصن رجم الى ان يموت او يكذب نفسه قبل ان يرجم فيقول لم افعل فان قال ذلك ترك ولم
يرجم وفي اخرى لا يرجم الزاني حتى يقر اربع مرات بالزنا اذا لم يكن شهود فان رجع ترك ولم يرجم [illegible]
[illegible] الا الرجم [illegible] دليل على ان هناك سقوطا [illegible] من اقر على نفسه بحد [illegible] الا الرجم فانه اذا اقر
برجم ثم جحد يسقط والحاصل ان المدعى [illegible] وهو عدم سقوط غير الرجم [illegible]
سقوط الرجم اللازم بذلك بالانكار بعده والحديث مع صحة سنده دليل عليه فالحديث دال على المطلبين واف بهما من دون ريب وشين واما
بالثاني فلان قوله عليه السلام [illegible] سقوط الرجم اللازم بالاقرار بالانكار وكذا الحال في قوله عليه السلام
فان رجع ترك ولم يرجم [illegible] عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل اقر على نفسه بحد ثم جحد بعد فقال اذا
اقر على نفسه عند الامام انه سرق ثم جحد قطعت يده وان رغم انفه وان اقر على نفسه انه شرب خمرا او بفرية فاجلدوه ثمانين جلدة قلت فان اقر على
نفسه بحد يجب فيه الرجم اكنت راجمه فقال لا ولكن كنت ضاربه الحد [illegible]

على نفسه بحد اي العنوان المجحود اذا كان بعد الاقرار الذي اوجب رجم المقر هل يكون مثل ما ذكره في صدره من السرقة وشرب الخمر فلا يكون المجحود
ح موجبا لسقوط الرجم او للايجاب عليه السلام بما حاصله ان المجحود بعد الاقرار الموجب للرجم موجب لسقوطه [illegible]
في الجلد اي في خصوص حد السرقة وحد الشرب وحد الفرية والحاصل ان سقوط الرجم في الزنا بالانكار بعد ما ثبت بالاقرار [illegible]
ومدلول عليه بالنصوص المذكورة وغيرها فهو مما لا ريب فيه واما غير الرجم من القتل او الجلد فلا اذا اقر بالزنا [illegible]
قبل اقامة الحد عليه فلا يمكن الحكم بسقوط القتل عنه بسبب الانكار للاستصحاب وعموم ما حكي عنه صلى الله عليه وآله من ان اقرار العقلاء على انفسهم
جائز وما دل على عدم جواز تعطيل الحدود [illegible] المذكورة والصحيح
المروي في الكافي عن جميل بن دراج عن بعض اصحابه عن احدهما عليهما السلام قال اذا اقر الرجل على نفسه بالقتل قتل اذا لم يكن عليه شهود فان رجع وقال
لم افعل ترك ولم يقتل [illegible]
سهل واما الثالث فلوضوح ان الظاهر من قوله اقر الرجل على نفسه بالقتل [illegible] الاقرار بموجب القتل
[illegible] بموجب القتل سواء كان ذلك
الموجب موجبا للقتل المحقق في ضمن الرجم او غيره [illegible]
قوله عليه السلام من اقر على نفسه بحد اقمته عليه الا الرجم [illegible] الانكار بعد
اقرار [illegible]
الرجم [illegible]
والموتون بالصواب مضافا الى [illegible] قوله صلى الله عليه وآله اقرار العقلاء على انفسهم جائز وقوله [illegible] والحافظون لحدود الله
[illegible]
بالموثق المروي في الكافي عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اقر الرجل على نفسه بحد او فرية ثم جحد جلد [illegible]
[illegible]
بعد الانكار [illegible] اوجب اقرار اول [illegible] مقتضى الاقرار وان كان غير الجلد يسقط [illegible]
فظاهر [illegible] عدم سقوط الجلد بالانكار وان كان مسلما [illegible]
[illegible]
[illegible] في المبسوط والنهاية [illegible] بعد اقراره [illegible] في خصوص الرجم
فانه اوجب سقوطه والثاني هو ان الفرار ممن يستحق الرجم [illegible] في المقنع فان زنى رجل
بامرأة محصنة والرجل غير محصن [illegible] الحد [illegible] المرأة غير محصنة والرجل محصن رجم الرجل [illegible] المرأة مائة
جلدة وان كانا محصنين [illegible] ثم رجما [illegible] فيرجم [illegible]
[illegible] حتى يموت اذا شهد عليه الشهود بالزنا وان اقر على نفسه بالزنا [illegible] شهد عليه الشهود لم يرد اذا فر وفي المقنعة
اذا قامت البينة على رجل محصن بالزنا او اقر [illegible] على نفسه كما ذكرناه [illegible] ثم ترك [illegible]
الصدر ثم بعد ذلك فان فر من الحفرة وقت الرجم وكان عليه شهود بالزنا رد اليها [illegible] فان فر منها ولم يكن عليه شهود وانما اخذ
باقراره ترك ولم يرد [illegible] وهو على نفسه [illegible] المرأة [illegible]
فيها الى وسطها [illegible] ان كان عليها شهود [illegible]
النهاية المحصن الذي يجب عليه الجلد والرجم [illegible]

قد قامت عليه بينة امر ان يحفر له حفيرة ويدفن فيها الى حقويه ثم يرجم والمرأة مثل ذلك تدفن الى صدرها ثم ترجم فان فر واحد منهما من الحفيرة رد حتى
يستوفى منه الحد بالرجم وان كان الرجم وجب عليهما باقرارهما على انفسهما فعل بهما مثل ذلك غير انه اذا فر او كان قد اصابهما شيء من الحجارة لم يرد و
يترك حتى يمضيا وان فر قبل ان يصيبهما شيء من الحجارة رد على كل حال [illegible] وفي المبسوط اذا وجب على الزاني الرجم [illegible]
ترك وان كان ثبت عليه بالبينة [illegible] تركه ولم [illegible] وفي الكافي لابي الصلاح [illegible]
كان حدهما رجما فليحفر حفيرة [illegible] ان كانت اقامة الحد بعلم الامام او بينة وان كانت باقرار [illegible]
عليها التراب ثم يرجمهما [illegible] بالرجم الامام حتى يموت [illegible] فان فر [illegible]
[illegible]
الرجم باعترافه [illegible]
[illegible]
انه كان [illegible]
فان اقر [illegible] اربع مرات [illegible] ثم يرجم والمرأة [illegible] وان كان بالشهادة [illegible]
[illegible] وان كان بالاقرار [illegible] وان كان [illegible]
يموت وفي [illegible] وكذا ان يرجع عن اقراره [illegible]
اقامة الحد [illegible]
[illegible] وفي السرائر [illegible]
ما ذكرناه [illegible]
العرض والايجاب [illegible]
[illegible]
الحد بالرجم فان كان الرجم وجب عليها باقرارها على انفسها فعل بها مثل ما تقدم ذكره [illegible]
الحفيرة لم يرد اليها بل يترك يمضي حيث شاء فان كان فر قبل ان يصيبه شيء من الحجارة رد الى الحفيرة على كل حال [illegible]
لم يرد اذا اصابه شيء منها وان كان الحد قد وجب عليه باقراره دون البينة [illegible]
[illegible]
كان قد وجب عليه الحد باقراره او البينة واذا اريد اقامة الحد على الزاني بالجلد او الرجم ينبغي للامام ان يعلم الناس بالحضور [illegible]
[illegible]
المرجوم [illegible]
الا ان [illegible] وفي الشرائع يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ان ثبت زناه بالبينة ولو ثبت بالاقرار لم يعد وقيل
ان فر قبل اصابته بالحجارة اعيد وفي النافع ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر اعيد ولو ثبت الموجب بالاقرار لم يعد
وقيل ان لم تصبه الحجارة اعيد وفي التحرير يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها وترجم بالحجارة الصغار [illegible]
[illegible]
وان ثبت بالاقرار فقولان [illegible] وهو اختيار المفيد والثاني [illegible] وان لم يصبه [illegible]
[illegible]

يشترط اصابة الحجارة وفي القواعد ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها بعد ان يؤمر بالتغسيل والتكفين ثم يرمى بالحجارة الصغار [illegible]
[illegible] ان ثبت الزنا بالبينة ولو ثبت بالاقرار لم يعد وقيل [illegible]
وان ثبت بالاقرار وفي التلخيص يدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها [illegible] ان ثبت بالبينة [illegible] وفي التبصرة [illegible]
الرجم ويدفن المرجوم الى حقويه والمرأة الى صدرها فان فر احدهما وقد ثبت بالبينة اعيد وان كان بالاقرار لم يعد [illegible]
[illegible]
[illegible]
وحاصل الاختلاف [illegible]
بين الذكور والاناث [illegible]
عليه بكلام شيخنا المفيد [illegible]
في الكافي والغنية فلاحظ عباراتهما المذكورة وفصل شيخ الطائفة بين الرجل والمرأة [illegible] في النهاية يدفن فيها
الى حقويه ثم يرجم والمرأة مثل ذلك تدفن الى صدرها ثم ترجم ووافقه في الوسيلة والسرائر والجامع والشرائع والنافع والتحرير والارشاد و
القواعد والتلخيص والتبصرة واللمعة [illegible]
[illegible]
كذلك وهو مختار المقنعة والكافي والغنية والثالث هو التفصيل [illegible] وهو مختار النهاية و[illegible]
والسرائر والجامع والشرائع والنافع والتحرير والارشاد والقواعد والتلخيص والتبصرة واللمعة والرابع عكسه [illegible]
[illegible]
[illegible]
الثاني [illegible]
المبسوط بين الرجل والمرأة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
شيخنا المفيد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باقراره موجب لسقوط الرجم [illegible] المقنع والمقنعة والكافي
والمراسم والغنية والجامع والشرائع والنافع والارشاد والقواعد والتلخيص والتبصرة والتفصيل [illegible] النهاية والوسيلة والسرائر
[illegible]

اعتداد الزمان لانه رعاية الجهات فيرجع في تعيين الزمان على [illegible] هذا نقل الخلاف المطول من كلمات الاصحاب في هذا المقام والمهم في هذا الجواب
التعرض لما هو المستند في الاختلافات المذكورة ليتبين ايها احرى بالقبول فنقول اما المستند لسقوط الرجم بالفرار فيما اذا كان موجبه الاقرار
بعنوان الاطلاق وعدم السقوط فيما اذا ثبت موجبه بالبينة مثلا فهو ما رواه في الفقيه مرسلا قال وسئل الصادق عليه السلام عن المرجوم يفر قال ان
كان اقر على نفسه فلا يرد وان كان شهد عليه الشهود يرد وما رواه في التهذيب عن الحسين بن خالد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اخبرني عن المحصن اذا هو هرب
اصابه بعض الحجارة ... والمحصن يرجم ... والمحصن
المحصن يهرب من الحفيرة ... الى التوبة ... عن ابي عبد الله ... الا يقتل والمطلق ...
والمختار هو القول بالتفصيل بين ان الفرار ان يكون موجبا للسقوط اذا كان بعد ان اصابه الم الحجارة والا فلا بل يرد فهنا دعويان احدهما سقوط
الرجم فيما اذا كان الفرار بعد ان اصابه الم الحجارة والثانية عدم سقوطه فيما اذا كان قبله اما على الثانية فما مر من عموم ما اطلق من الادلة ...
لعدم الفرار المستند على الرجم جايز لاستصحاب ما رواه في الكافي عن جميل بن دراج عن بعض اصحابنا عن احدهما عليهما السلام في رجل اقر على نفسه بالزنا
اربع مرات وهو محصن رجم الى ان يكون يفر قبل ان يرجم فيهرب من الحفيرة قال ذلك ترك اذ لم يرجم بعد العلم ... حكم برجم المقر
نفسه الا في صورة تكذيب نفسه ومعلوم ان الفرار من محل الرجم ليس تكذيبا للنفس ... ان فراره رجوع عن الاقرار
فكلامهما حجة لا تعويل عليه ... يقتضي الاقرار سيما بعد الالتفات الى قوله عليه السلام ... وعلى الاولى الصحيح المروي
في التهذيب عن ابان عن ابي العباس قال قال ابو عبد الله عليه السلام اتى النبي صلى الله عليه وآله رجل فقال اني زنيت ... وعذاب الدنيا اهون علي من عذاب
الآخرة فقال رسول الله صلى الله عليه وآله ... ثم امر برجمه ... فرجم
وهو يسعى الحجارة خرج يشتد فلقيه الزبير فرماه بساق بعير فعقله فادركه الناس فقتلوه فاخبروا النبي صلى الله عليه وآله بذلك فقال هلا تركتموه ثم قال لو استتر
ثم تاب كان خيرا له وعن الصدوق ما رواه في الكافي والتهذيب عن الحسين بن خالد قال قلت لابي الحسن عليه السلام اخبرني عن المحصن اذا هو هرب من
الحفيرة هل يرد حتى يقام عليه الحد فقال يرد ولا يرد فقلت وكيف ذلك فقال اذا كان هو المقر على نفسه ثم هرب من الحفيرة بعدما يصيبه شيء من الحجارة لم يرد
وان كان انما قامت عليه البينة وهو يجحد ثم هرب رد وهو صاغر حتى يقام عليه الحد وذلك ان ماعز بن مالك اقر عند رسول الله صلى الله عليه وآله بالزنا فامر
به ان يرجم فهرب من الحفرة فرماه الزبير بن العوام بساق بعير فعقله فسقط فلحقه الناس فقتلوه ثم اخبروا رسول الله صلى الله عليه وآله بذلك فقال هلا تركتموه
اذا هرب يذهب فانما هو الذي اقر على نفسه ... لو كان علي عليه السلام حاضرا معكم لما ضللتم قال ووداه رسول الله صلى الله عليه وآله من بيت مال المسلمين
ووجه الدلالة على السقوط فيما اذا كان الفرار بعد ان اصابه الم الحجارة ظاهر واما على العدم فيما اذا كان الفرار قبله فلان التقييد بقوله عليه السلام بعد
ما يصيبه شيء من الحجارة يقتضي ذلك ... والصحيح المروي في ... عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له المرجوم يفر من الحفيرة فيطلب قال
ولا يعرض له ان كان اصابه حجر واحد لم يطلب وان هرب قبل ان يصيبه الم الحجارة رد حتى يصيبه الم العذاب والصحيح المروي في الفقيه عن صفوان
عن غير واحد عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام ... ان كان اصابه الم الحجارة فلا يرد وان لم يكن اصابه الم الحجارة يرد والنصوص المذكورة وهذا
دليل على تقييد الاطلاق في المرسل المذكور ... بالاخبار ... شيء من الحجر ... المرسل ... الضعف في السند
والادلة الموجبة لاقامة الحد ... اللاعتضاد ... القول الثاني بالاجماع والنصوص وهو الاعراض عن
الرجم فيما اذا كان الفرار بعد ان مس الم الحجارة ... والثالث ... في الحكم بسقوط الرجم بالانكار بعد الاقرار في الاول وبالفرار
على الرجم في الثاني ... بالواقع ... بالواقع من ... اشكال من عموم النصوص السالفة كقوله
عليه السلام في صحيح محمد بن مسلم من اقر على نفسه عند الامام ... حق من حدود الله ... الامام ... لم يكن كذبا
والحاكم عالم ... بوقوع الواقعة ... الحد سواء كان طريقه اقرار المقر ... فاذا اقر بالزنا اربع
مرات عند الحاكم واوجب ذلك علم الحاكم بالواقعة ... سبيل من الاسباب الموجبة لاقامة الحد فعدم ... التكذيب مع كونه من المعاصي العظيمة

لو لم يكن سبيلا للاشتباه كيف اوجب ... سقوط السبب مع تحقق سببين من اسباب القطع ... بالانكار المسبوق بالاقرار ... اوجب السقوط لكونه
انكارا للاقرار السابق الموجب لتنزيل الحاكم والحاصل انه بعد حصول العلم للحاكم من اقرار المقر تحقق سبيل من الاسباب الموجبة لاقامة الحد ثم مع الانكار
يشك في زوال السبب الموجب لاقامة الحد عنه ومع الشك لا يمكن الحكم بالسقوط وهو ... وما ... ذلك هو ان الاقرار الموجب لاقامة الحد هو
الاقرار اربع مرات ... والاقرار ... الحاكم بوقوع ما اقر به ... بعد وجوب الحكم ... العلم مع عدم ثبوت الاقرار
اربع مرات ... في ... الصورة ... اذا شهد بالزنا شاهدان عدلان ... العدالة ... العلم ... الحاكم
الحاكم بعلمه مع انه لم يشهد لدية اربعة شهود عدول وحيث انتهى الكلام الى هذا المقام ... الكلام الى البحث عن ... الحاكم بعلمه
في امثال المقام فنقول قال السيد ... الانتصار ... ان الامام والحكام ... ان يحكموا
بعلمهم في جميع الحقوق والحدود من غير استثناء ... الحاكم ... ابي ... فان قيل كيف
يستجيزون ادعاء الاجماع من الامامية في هذه المسألة وابو علي بن الجنيد يصرح بالخلاف فيها ويذهب الى انه لا يجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في شيء من الحقوق
والحدود قلنا لا خلاف بين الامامية في هذه المسألة وقد تقدم اجماعهم ابن الجنيد وتأخر عنه ... ابن الجنيد ... في الرأي والاجتهاد و
... وكيف يخفى اطباق الامامية في وجوب الحكم بالعلم وهم ينكرون توقف ابي بكر عن الحكم لفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ... لما
ادعت انه نحلها اياها ... لانه كان عالما بعصمتها وطهارتها وانها لا تدعي الا حقا ... البينة ...
مع القطع بالصدق فكيف خفي على ابن الجنيد هذا الذي لا يخفى على احد ثم قال والذي يدل على صحة ما ذهبنا اليه زايدا على الاجماع المتردد قوله تعالى
الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقوله السارق والسارقة فاقطعوا ايديهما ... او سارقا قبل القضاء او بعده وجب
عليه ان يقيم ... الحد ... الحد ... في الاموال ... قيل ... انه زان
... الزانية والزاني والسارق والسارقة ... بعلمه ... ان يكون ... السرقة ... او شهد عليه الشهود ... اقر ...
او شهد عليه الشهود ... ان يطلق عليه القول بانه زان وكذا السارق ... الاحكام المخصوصة ... الشرع ...
ما فعل شيئا من ذلك والزاني في الحقيقة من فعل الزنا ... السارق ... العلم ... الشهادة والاقرار
انتهى كلامه رفع مقامه وفي الخلاف للحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاحكام من الاموال والحدود والقصاص وغير ذلك سواء كان من حقوق الله
او حقوق الادميين فالحكم فيه سواء ولا فرق بين ان يعلم ذلك بعد التولية في موضع ولايته او قبل التولية او بعدها قبل عزله وفي غير موضع
ولايته الباب واحد وللشافعي فيه قولان ... الادميين ... ما قلناه ... ابو يوسف ... الى ان قال دليلنا
اجماع الفرقة واخبارهم وايضا قوله تعالى يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق وقال ... فاحكم بينهم با
لقسط ومن حكم بعلمه فقد حكم بالعدل والحق ... الشاهدين ... الحاكم حكم بقولهما ... لا بالقطع واليقين ...
بعلمه حكم بالقطع واليقين ... بالخبر المتواتر ... ما قلناه ...
وان لم يكن له بينة لكن الحاكم ذكر انه اقر به ... يقضي بعلمه ... لا يقضي ... ان الحاكم اذا كان ... يقضي بعلمه
وفيه ... مذهبنا ... للامام ان يحكم بعلمه ... الحكام ... ان يحكموا بعلمهم في السراير
... الحاكم ان يقضي بعلمه في جميع الاشياء من الاموال والحدود والقصاص وغير ذلك سواء ... الولاية وقبلها
بدليل اجماع الطائفة وايضا قوله تعالى ... فاحكم بالقسط وقوله يا داود انا جعلناك خليفة في الارض فاحكم بين الناس بالحق ومن حكم
بعلمه فقد حكم بالحق والعدل وايضا قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقوله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما
ومن علم الامام او الحاكم زانيا او سارقا وجب عليه امتثال الامر ... في الحد ... في الاموال لان ...
مال ... البينة ... الظن صدق المدعي ... الظن ... اوجب الحكم مع ظن ...

يجب مع العلم ... الكافي ... الصلاح ... الشريعة ... عادلا ... وحد ... عدو الله
ان قال او يعلم سلطان ... في الشريعة ... الزنا من الاقرار اربع مرات او شهادة اربعة ... او علم الامام على الشيء
المعتبر في الزنا والمستند في ذلك ... الاجماع المنقول ما رواه في باب ... من ... باب الحدود عن الحسين بن خالد عن ابي عبد الله
عليه السلام قال سمعته يقول الواجب على الامام اذا نظر الى رجل يزني او يشرب الخمر ان يقيم عليه الحد ولا يحتاج الى بينة مع نظره لانه امين الله في خلقه
واذا نظر الى رجل يسرق فالواجب عليه ان يزبره وينهاه ويمضي ويدعه قلت كيف ذاك قال لان الحق اذا كان لله فالواجب على الامام اقامته واذا كان
للناس فهو للناس ... الامام ... ويقتضي عموم التعليل في قوله عليه السلام لانه امين الله في خلقه وقوله عليه السلام
لان الحق اذا كان لله فالواجب على الامام ... ثبوت الحكم ... من حقوق الله ... الامام بتحقق موجبه ... اذا علمت
ذلك نقول الحكم ان ... الانكار المسبوق بالاقرار الموجب للرجم يوجب سقوط الرجم فيما اذا كان الاقرار من حيث هو موجبا للرجم
وهكذا الحال في النصوص الواردة في الباب ... بالانكار فيما اذا ... الحاكم بكذبه ... الرجم ... الحال في الفرار
عن محل الرجم في الصورة المذكورة ... ولو كان بعد ان اصابه شيء من الحجارة ... التعليل المذكور ...
... الثاني ... رجوع من الاقرار ... في الكافي ... عن العذاب
لم يتعرض ... الى الرجوم بعد ان ... الحفرة ...
من اكثر الاصحاب ذلك ... شيخنا المفيد ابي الصلاح وابن زهرة هو التفصيل بين ما كان مقتضي الرجم هو الاقرار ...
رد التراب في الاول ... في الثاني ... هذا التفصيل ... الحاكم
منزلة البينة ... رد التراب ...
اذا كان المقتضي اقرار ... بعد ان اصابه الم الحجارة موجب لسقوط الرجم ... التراب ...
التفصيل المذكور ... النصوص الواردة في الباب ... المقام ... الصحيح
المروي في الكافي ... عن يونس عن اسحاق بن عمار عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله عليه السلام تدفن المرأة الى وسطها اذا ارادوا ان يرجموها ويرمي الامام ثم الناس
بعد باحجار صغار ومنها الموثق المروي في الكافي عن سماعة بن مهران عن ابي عبد الله عليه السلام قال تدفن المرأة الى وسطها ثم يرمي الامام بالحجارة
معها الدفن ... عن سماعة عن ابي عبد الله عليه السلام قال تدفن المرأة الى وسطها ثم يرمي الامام ويرمي الناس باحجار صغار ولا يدفن الرجل اذا رجم
الا الى حقويه ومنها الصحيح المروي في الكافي ... عن ابي بصير ... صالح بن ميثم عن ابيه قال اتت امرأة
... امير المؤمنين عليه السلام فقالت يا امير المؤمنين اني زنيت فطهرني طهرك الله فان عذاب الدنيا ايسر من عذاب الآخرة الذي لا ينقطع فقال لها
... الى ان قال ... امير المؤمنين صلوات الله عليه ... يا قنبر ناد في الناس الصلاة جامعة ...
حتى غص المسجد باهله وقام امير المؤمنين صلوات الله عليه ... ثم قال يا ايها الناس ان امامكم خارج بهذه المرأة الى هذا الظهر ليقيم عليها
... ان امير المؤمنين ... ولا يعرفكم ...
ثم ... الحجارة ... بالمرأة ... والحجارة ...
... الكوفة ... ثم ... اصبعه ...
يا ايها الناس ان الله تبارك وتعالى عهد الى نبيه صلى الله عليه وآله عهدا ... لا يقيم الحد من لله عليه مثله
عليها ... امير المؤمنين والحسن والحسين صلوات الله عليهم ...
... امير المؤمنين ... في المحاسن ايضا وكذا شيخنا الصدوق
في الفقيه ... عن ابي بصير قال قال ابو عبد الله عليه السلام

انه جاء رجل الى امير المؤمنين عليه السلام فقال اني زنيت فطهرني فقال امير المؤمنين عليه السلام ... فقال اتقرأ من القرآن شيئا قال نعم فقال ممن انت قال انا
... من مزينة او جهينة ... امير المؤمنين ... ثم رجع اليه فقال يا امير المؤمنين اني زنيت فطهرني
فقال ... زوجة ... قال نعم ... غائبة ... قال لا ...
امير المؤمنين عليه السلام ... ثم رجع في الرابعة فقال اني زنيت فطهرني فامر امير المؤمنين عليه السلام بحبسه ثم نادى امير المؤمنين عليه السلام ايها الناس ...
... امير المؤمنين عليه السلام ...
... ثم نادى ايها الناس ان هذه من حقوق الله ...
... امير المؤمنين عليه السلام ... اربع تكبيرات ... الحسن ... الحسين ... امير
المؤمنين ... امير المؤمنين عليه السلام ايها الناس من اتى هذه القاذورات فليستتر ... الله ...
الستر ... هذا الحديث ... الاسلام في الكافي ... ابراهيم ...
عليه السلام لكن في المتن ... النصوص التي اوردناها
عند ... في الفقيه ... الصادق عليه السلام ... عيسى بن مريم ...
اني زنيت فطهرني ... الرجل ... تعالى
في جنبه حد ... الناس ... بين نفسك وبين هواها ... قال
... في الفقيه عن يونس بن يعقوب عن ابي مريم عن ابي جعفر عليه السلام
قال اتت امرأة امير المؤمنين عليه السلام فقالت اني قد فجرت فاعرض بوجهه عنها فتحولت حتى استقبلت وجهه فقالت اني قد فجرت فاعرض عنها بوجهه
ثم استقبلته فقالت اني قد فجرت فاعرض عنها بوجهه ثم استقبلته فقالت اني قد فجرت فامر بها فحبست وكانت حاملا فتربص بها حتى وضعت
ثم امر بها بعد ذلك فحفر لها حفيرة في الرحبة ... الى الحقو ... وغلق الباب ... بحجر ...
بحجر وقال بسم الله اللهم على تصديق كتابك وسنة نبيك ثم امر قنبرا فرماها بحجر ثم ... وقال يا قنبر ائذن لاصحاب محمد صلى الله عليه وآله ...
بحجر بحجر ... ثم ... فقالوا يا امير المؤمنين انا قد دفناها ... فكيف
نصنع ... قال ادفعوها الى اوليائها ومرهم ان يصنعوا
... القوم ... النصوص المناسبة للمقام ... المقصود بيان
ما ينبغي ان يكون المرجوم عليه حال الرجم ... عبارات الاصحاب ... الاقوال الاول ما يظهر
من شيخنا الصدوق في المقنع ... عبارته المذكورة ... المرجوم فيها ... رد التراب ... مقتضاه
ثبوت الحكم سواء كان مقتضي الرجم ... الاقرار او البينة ...
ما يظهر من شيخنا المفيد في المقنعة وهو التفصيل بين الرجل والمرأة ... في الحفيرة ...
ثم ... الدفن ... في الحفرة من غير رد التراب ... التفصيل
... الثالث هو التفصيل بين من ثبت موجب الرجم عليه بالاقرار او بالبينة او علم الحاكم ...
... في الحفيرة من غير رد التراب ... الى ... وبين الرجال والنساء
... ابي الصلاح في الكافي وابن حمزة ... في الغنية ...
... من رد التراب ... بعنوان الاطلاق ...
... شيخ الطائفة في النهاية وابن ادريس في السرائر والمحقق في الشرائع والنافع والعلامة في ... الارشاد والتحرير

التنقيح وشيخنا الشهيد في الغاية واما عبارة المراسم فهي تحتمل الموافقة للاول والرابع ولا يبعد دعوى الظهور في الثاني اذ قولهم قيام فيها فاقوى
بناء على ان المتعارف من الاقامة في الحفيرة هو ان يكون ذلك برد التراب اليه وان امكن فرض الضيق في الحفيرة بحيث لا يتعذر في الاقامة فيها الى
الخارج وهنا قول خامس يظهر من كلام فخر المحققين في المبسوط وهو التفصيل بين الرجل والمرأة بعدم لزوم اصل الحفر في الاول دون الثاني كما نبهنا
عليه فيما سلف ويظهر من قوله [illegible] اصحابنا الآخر ان التفصيل المذكور ليس لاصحابنا وانما هو للعامة وعلى اي حال ان اللازم [illegible] المختار من بين
الاقوال ان يقال ان حفر الحفيرة في مقام الرجم وجعل المرجوم فيها مما لا ينبغي التامل فيه سواء كان المرجوم رجلا او امرأة ثبت موجب الرجم [illegible]
او بغيره من البينة او علم الحاكم والنصوص [illegible] باسرها دالة عليه [illegible] وانما الكلام في رد التراب اليه بعد وضعه في الحفيرة وعدم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خاتمة في المتفرقات سؤال ضعیفه تشکیکی در سیادت او هست لکن سن او به پنجاه و هفت رسیده خون حیض می‌بیند

عمل نوکر در قبل از پنجاه می‌باید باین شرط حکم بجهت نسب و سیادت او می‌توان نمود یا نه جواب خون حیض دیدن دلیل بر سیادت

نمیشود بجهت آنکه جمعی از فقهاء از جمله محقق مرحوم در کتاب شرایع قایل شده‌اند که سن یأس در غیر قرشیه پنجاه سال است و در قرشیه

این قول و صحبت حول بتفصیل مابین قرشیه و غیرها باین نسا قرشیه حیض می‌بیند تا شصت سال و غیر قرشیه تا پنجاه سال غایت

...

وارتحلوا من ارض الشام قال فابى ان يعطيهم ذلك رسول الله صلعم الا ان ينزلوا على حكم سعد بن معاذ فقالوا ارسل الينا ابا لبابة وكان مناصحا لهم
لان عياله وماله وولده كانت عندهم فبعثه رسول الله صلعم فاتاهم فقالوا ما ترى يا ابا لبابة انتزل على حكم سعد بن معاذ فاشار ابو لبابة بيده
الى حلقه انه الذبح فلا تفعلوا فاتاه جبرئيل فاخبره بذلك قال ابو لبابة فوالله ما زالت قدماى من مكانهما حتى عرفت انى قد خنت الله ورسوله
فنزلت الاية فيه فلما نزلت شد نفسه على سارية من سوارى المسجد وقال والله لا اذوق طعاما ولا شرابا حتى اموت او يتوب الله على فمكث سبعة ايام لا يذوق
فيها طعاما ولا شرابا حتى خر مغشيا عليه ثم تاب الله عليه فقيل له يا ابا لبابة قد تيب عليك فقال لا والله لا احل نفسى حتى يكون رسول الله صلعم هو الذى
يحلنى فجاءه فحله بيده ثم قال ابو لبابة ان من تمام توبتى ان اهجر دار قومى التى اصبت فيها الذنب وان انخلع من مالى فقال النبى صلعم يجزيك الثلث
ان تصدق به ولا يخفى المستفاد من هذه الرواية ان المعصية الداعية لابى لبابة الى شد نفسه بتلك الاسطوانة هى الخيانة المشروحة المذكورة
وذكر شيخنا الطبرسى ايضا فى مجمع البيان فى سورة التوبة فى تفسير اية واخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسى الله ان يتوب عليهم
ان الله غفور رحيم ما هذا لفظه قال ابو حمزة الثمالى بلغنا انهم ثلثة نفر من الانصار ابو لبابة بن عبد المنذر وثعلبة بن وديعة واوس بن حذام
تخلفوا عن رسول الله صلعم عند مخرجه الى تبوك فلما بلغهم ما انزل الله فيمن تخلف عن نبيه صلعم ايقنوا بالهلاك واوثقوا انفسهم بسوارى المسجد
فلم يزالوا كذلك حتى قدم رسول الله صلعم فسال عنهم فذكروا له انهم اقسموا لا يحلون انفسهم حتى يكون رسول الله صلعم الذى يحلهم وقال
رسول الله صلعم وانا اقسم لا اكون اول من حلهم الا ان اومر فيهم بامر فلما نزل عسى الله ان يتوب عليهم عمد رسول الله صلعم فحلهم فانطلقوا
فجاءوا باموالهم الى رسول الله صلعم فقالوا هذه اموالنا التى خلفتنا عنك فخذها وتصدق بها فقال صلعم ما امرت فيها بامر فنزل خذ من اموالهم
صدقة تطهرهم وتزكيهم وصل عليهم ان صلوتك سكن لهم **سؤال** من عبد ذليل [illegible] وكثرة الافلاس الى سيد جليل [illegible]
فى فلك الاشفاق يلتمس بعد حوالة عموم غموم الحرمان الى لطف المعين [illegible] الاعوجا [illegible] وتفاوت [illegible]
درك لعل ذلك الجناب العلامة والحضرة الفهامة يمن على بحله ويمنح عليه بتحقيقه وهو ان الدعاء التى يستحب ان يدعى بها فى كل يوم من شهر
رمضان وهو طويل مشهور اجلا بحيث لو ظلا عنه كتاب يعمل للادعية فقل اولها وهو الدعاء المصدر باللهم هذا شهر رمضان الذى انزلت
فيه القران المؤيل بالحرمين من حيث [illegible] ومن حيث لا احوص وصلى الله على محمد واله وسلم تسليما كثيرا وفيه مواضع لا يتشبث ما نوهب
معاشر لا ماسية اليمن حصر موضع لليلة القدر فى شهر رمضان او الليالى الافراد الثلث منه او الليلتين الاخيرتين منها منها قوله عليه السلام اللهم
صل على محمد وال محمد ووفقنى فيه لليلة القدر ومنها قوله عليه السلام اسئلك باسمك بسم الله الرحمن الرحيم ان كنت قضيت فى هذه الليلة
الى آخره وان لم تكن قضيت ومنها قوله عليه السلام اللهم انى اسئلك ان تصلى على محمد وال محمد وان تجعل فيما تقضى الخ اما الاولى فان
الحكم باستحباب الدعاء به فى كل يوم يوجب عدم وجود ليلة القدر فى شهر رمضان فان حسن طلب التوفيق لليلة القدر فى كل يوم يلاحظ
تحققها فى الليالى المتاخرة بعد ذلك اليوم قطعا وهو بضمير متيقن وحق ليلة القدر يستلزم عدم تحققها فى الليالى الماضية قبل ذلك
اليوم قطعا فحسن طلب التوفيق لليلة القدر فى اليوم الاخر من الشهر يوجب تحققها فيما بعد شهر رمضان وعدمه فيه قطعا وهذا
ما ذكرنا من اللازم خلاف القول باستتار ليلة القدر فى شهر رمضان لا يعنى لهذه الفقرة معنى وعلى القولين الاخيرين لا معنى لها
بعد الثامن عشر او العشرين وفى الثالث والعشرين وما بعدها ولو حمل على التقية اتفاقا الى ذهاب بعض الناس الى استتار
ليلة القدر فى جميع السنة نقول هذا يوجب اسقاط هذه الفقرة عند عدم التقية ولا اراكم ترضون به فان شيخ الطوسى قدس الله
نفسه القدوسى والكفعمى وابن طاوس والعلامة المجلسى طيب نفوسهم قد ذكروا هذا الدعاء بتمامه فى كتبهم الوافية بقراءتها اصلا لكونها
مستحوذة بلعن الثلث ومن يحذو حذوهم وغيره ما التقية فيما اشد وترك ذكره فى الكتب اسد واما الثانى فلعدم موافقته
للاولى من الاقوال الثلثة لتعلق عن عدم كلا ولى من رمضان ودخول الاول من شوال وما بعدها وعدم مطابقته للقولين الاخيرين ايضا
لعدم التعلق على تحقق الشك فى جميع ليالى الشهر غير الاولى وفى الاول من شوال بل وما بعدها وفى احتمال الحمل على التقية ما ذكرناه واما الثالث

فالكلام فيه قريب من الكلام فى الاول لو لم يكن اياه ثم ان السؤال لا عن الاجل الحاصل لعدم تحقق المبلغ لعدم تحقق تقدم حوم موطنه ومنع يحضرتكم
جواب عبد اهداء السلام الى من ادعى عن اول الكلام وهو من احد قرنى اولهما دون الثانية بل لا يستبعد فى نظرى انه وان جرى به
القلم لكن ليس ذلك ما اعتقد به الراقم واكمن حمل الفقرة فيه على ما يطابق الواقع والقرينة حالى واشتغالى العالم واما الاشكال
الذى ذكرتموه فهو فى محله ولقد كان حظ ببالى فى سوالف الزمان اوان تشرفى بجوار ائمة الانام عليهم افضل التحية والسلام واورد هناك
على جناب السيد السند جامع المكارم فى الزمن العلى المعظم المرحوم السيد محسن رفع الله قدره لكن الجواب عنه على القول
الذى ذكرتم من استتار ليلة القدر فى شهر رمضان ممكن بل سهل وذلك لان القول بذلك لا يكون الا عن دليل وهو ظاهر وذلك
الدليل يوجب التخصيص لما ان الدعاء المذكور انما يدعى به فى غير اليوم الاخر وما يناسب هذا الحمل ويؤيده ما فى الدعاء وهو لفظه فى قوله
ووفقنى فيه لليلة القدر فكل يوم مذكور فى كلام شيخ الطائفة مخصص بذلك لذلك كما فى صفة زمان طويل بركت الدعاء فى اليوم الثالث
والعشرين الى اخره لذلك والحمل على التقية ايضا لا باس به واما الاشكال الذى اورده عليه فيمكن دفعه بانه ليس من دأب المحدثين حديثا
من تقدم اسقاط كل ما يتبع قرينين الاحاديث كما لا يخفى على المطلع بكتب الاخبار وان المناسب على هذا التقدير التنبيه فى كتب الا ان
عليه لكنه ليس بشئ صحيح كان ترك التقية على المناسب فى الكتب غير عزيز واما ما ذكرتم من كون الكتب التى اشتملت على هذا الدعاء
من شيخ الطائفة وابن طاوس والكفعمى مشحونة بلعن الثلث ومن يحذو حذوهم فلم يعرف ان هؤلاء الاماجد العظام قصدوا بلعنهم
مرحبا فى كتبهم فى موضع فضلا عن كونها مشحونة بذلك لكن عدم الوجدان لا يستلزم لما رضيتم من ادعى الوجود وما راجعت الكتب للتفحص
ذلك فى هذا الان اصلا وثم ان ما ذكرتم بذلك فى كتبهم كلا حكم احق ان يتبع ويصدق وان كان فى نظرى بعيدا فى الغاية لكن بعد امكان
بالقطع بالوجه يوجب ذلك وهنا لى فى الاعتقاد انى ما كنت اعتقدت به فيما قبل لكن ان عينتم موضع التصريح كان احسن واما نيابة
الماشى فعلمها انها ما جرت لوضوح ان الكلام فى العراقية لا فى الاشارة واما العلامة المجلسى قدس الله روحه فالامر كما ذكرتم لكن معلوم انه قد
نقل الدعاء من كتب السالفين وقد عرفت ان التغيير والاسقاط غير معهود فيما بينهم ويمكن الجواب من وجه اخر وهو ان الدعاء المذكور
يدعى به تعبدا وقد ورد عنهم عليهم السلام الدعاء به فى كل يوم فيقول فى كل يوم لذلك وهو نظير الدعاء الذى ورد فى صلوة الميت اللهم انا لا نعلم
منه الا خيرا فانه يدعى به ولو كان الميت فاسقا ظاهرا ويمكن ان يكون الوجه غير ما ذكر وان امكن التوجيه بوجه اخر ان الفقرات الثلثة كلها
محتملة ويمكن الجواب عن الفقرة الاخيرة بجواز ان يقول ان قوله تجعل فيما تقضى وتقدر من الامر العظيم المحتوم فى ليلة القدر من القضاء الذى
لا يرد ولا يبدل الى اخره غاية ما يقتضيه ذلك سؤال ان يجعل من الامر المحتوم فى ليلة القدر كذا سواء كانت من ليلة القدر فى هذا
الشهر او شهر رمضان الاتى فصدا لكان يكون من الشهر الماضى فى اليوم وبعده بل فى الشهر الاتى وهكذا الحال فى قوله وفقنى
فيه لليلة القدر على افضل حال تحب ان يكون عليها احد من اوليائك فقيل القضاء لليلة القدر من هذا الشهر فيكون شهر رمضان الماضى
وبعد انقضائه فيه شهر رمضان الاتى فقبل الثالث والعشرين من الشهر يكون من التقييد فيه فهذا الشهر وبعده الى اخر الشهر فيه
شهر الاتى ولا اشكال غاية ما فى الباب انه خلاف الظاهر لكن ما التزم انما هو بعد قيام الدليل لا حرج فيه اتم **سؤال** اية الكرسى عبارت
از اية الله لا اله الا هو الحى القيوم الى قوله وهو العلى العظيم يا عبارت از اية شهر مذكور الى قوله هم فيها خالدون **جواب**
الحق
الظاهر هذا خلاف است ميان فقها است از جماعت اظهر فقها ظاهر ميشود كه اية الكرسى تا هم فيها خالدون بود وجمعى منهم شيخ الطائفة
قال فى المصباح فى عمل ذى الحجة مشيرا الى اليوم الرابع والعشرين منه ما هذا لفظه فى هذا اليوم تصدق امير المؤمنين عليه السلام بخاتمه وهو راكع
تدعو عن الصادق عليه السلام انه قال من صلى فى هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرء فى
كل ركعة ام الكتاب مرة واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه عدلت
عند الله مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسئل الله عز وجل حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا قضاها كائنة ما كانت ان شاء الله عز وجل

وهذه الصلوة رويناها فى يوم الغدير بعينها انتهى وهذا الكلام منه اشارة الى ما ذكره فى يوم الغدير وهو هذا انه كان يوم الغدير وهو حضر عند
امير المؤمنين عليه السلام اولى مسجد الكوفة اوحيث كان من البلاد فاغتسل فى صدر النهار منه فاذا بقى الى الزوال نصف ساعة فصل ركعتين تقرء فى كل ركعة
فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسى عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات الى اخره وچون كه اية الكرسى درنماز روز جمعه وچهارم تفسير
فرموده الى قوله تا هم فيها خالدون وبعد فرموده انتهى ابن بعينها اظهار انست كه دو روز عيد غدير ذكر فرموده انتهى پس با ملاحظه ابتدا اية الكرسى را ظاهر ذكر فرموده
مشخص است اين يعنى آن در وقتى ميشود كه آن مرحوم معتقد اين بوده باشد كه اية الكرسى ممتد است تا هم فيها خالدون وهو العلى العظيم تفسير كرده در نماز روز عيد
جمعه وچهارم مذكورات يا از جهت مرحوم شيخ است با نحو كه مذكور شد حديث اية الكرسى مطلق بود يا از جهت حديث اكر اول است سيكيم اين
معنى كه كاصاحب تفسير معتقد اين بوده باشد كه اية الكرسى ممتد است تا موضع مذكور نيز دلالت اين كلام بنا بر اين تقدير كه صاحب كلام معتقد
استداد آن تا خالدون از فرط ظهور محتاج بيان نيست ذكر ثانيا حديث [illegible] واول بسيار بعيد است بار عدول عن جملة [illegible]
كه آن مرحوم معتقد استداد اصل اية الكرسى است تا خالدون چنانچه بيان شد واز آنجه مذكور شد شخص ميشود كه مراد آن مرحوم از اية الكرسى در كتاب مفتاح
ومبسوط در نماز روز عيد غدير تا خالدون حو اهو هو فانهما يستحب ان يصلى الانسان يوم الغدير اذا بقى الى الزوال نصف ساعة بعد ان
يغتسل ركعتين يقرء فى كل واحدة منها الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسى عشر مرات وانا انزلناه عشر مرات فاذا سلم دعا بعدها بالدعاء
المعروف وعبارت آن مرحوم در مبسوط مثل عبارت نهايه است ونيز آنچه در كتاب مصباح فرموده الدعاء بعين مراد ايشان است درانكه كتاب بكند ديگر اكر
لفظ اية الكرسى در كتب ايشان مذكور شده باشد مگر اينكه قرينه برخلاف يافت شود واحتمال اكر مراد آن مرحوم از لفظ بعينها اصل اية الكرسى است تا خالدون
كه مذكور شد بسيار بعيد است از كلام اين ممكن نيست مگر با تحقق قرينه قويه وآن متبع است مجملا ظاهر از آنچه از آن مرحوم در كتاب مصباح ذكر نموده
آنست كه آن مرحوم معتقد اين بوده باشد كه اية الكرسى ممتد است تا هم فيها خالدون وهو كما اطلب حضرت كرده كو رضوان الله بعد از اين در
بيان ذكر است عبارت مرحوم علامه وغيره ولا يخطب ومنهم سيدنا ابن طاوس فان كلامه فى الاقبال مطابق للكلام المذكور لشيخ الطائفة فانه نقل
فيما ذكره من فضل زايد فى هذا اليوم العظيم الشان روينا ذلك من جماعة من الاعيان وكانوا من اصحابنا باسنادهم الى ابى جعفر الطوسى الذى قال روى عن
الصادق عليه السلام انه قال من صلى فى هذا اليوم ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله على ما من به عليه وخصه به يقرء فى كل ركعة ام الكتاب مرة
واحدة وعشر مرات قل هو الله احد وعشر مرات اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون وعشر مرات انا انزلناه فى ليلة القدر عدلت عند الله مائة الف حجة الى
ان قال وهذه الصلوة بعينها رويناها فى يوم الغدير وقد شرح الحال فى دروكه الشريفة على المرام ما اسلفناه فى كلام جده العلامة ومنهم العلامة اعلى الله
مقامه فى الكرامة فى جملة من كتبه المعتبرة قال فى القواعد وصلوة الغدير ركعتان قبل الزوال بنصف ساعة يقرء فى كل منهما الحمد مرة وكلا من القدر والتوحيد
واية الكرسى الى هم فيها خالدون عشرا وفى التذكرة يستحب ان يصلى قبل الزوال بنصف ساعة يوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من
ذى الحجة شكرا لله ركعتين يقرء فى كل ركعة الحمد مرة والاخلاص عشر مرات والقدر عشر مرات واية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون قال الشيخ وهى الصلوة
بعينها رويناها فى يوم الغدير وجعل ان اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون وفى نهاية الاحكام يستحب ان يصلى يوم الرابع والعشرين من ذى الحجة وهو
يوم الصدقة بالخاتم قبل الزوال بنصف ساعة ركعتين يقرء فى كل ركعة الحمد مرة وكل واحد من الاخلاص واية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون والقدر
عشر مرات قال الشيخ وهذه الصلوة بعينها رويناها فى يوم الغدير وهو يعطى ان اية الكرسى فى صلوة الغدير الى خالدون ومنهم شيخنا الكفعمى
قال فى الجنة الواقية فى مقام بيان صلوة يوم الغدير ما هذا كلامه وصفة صلوة هاتين الركعتين ان تقرء فى كل ركعة منها بعد الحمد التوحيد واية الكرسى
الى خالدون والقدر عشرا فهى تعدل عند الله مائة الف حجة ومائة الف عمرة ولم يسئل الله تعالى حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا قضاها كائنة ما
كانت ثم قال وصلوة يوم الصدقة بالخاتم وهو الرابع والعشرون من ذى الحجة وهى كالغدير كما وكيفا ووقتا وثوابا وفى البلد الامين صلوة يوم الغدير
ركعتان مروية عن الصادق عليه السلام قال من صلى فيه ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة شكرا لله تعالى على ما من به عليه وخصه به يقرء فى كل ركعة الحمد مرة
وكلا من التوحيد واية الكرسى الى خالدون والقدر عشرا الى اخر ما ذكره وقال السيد الامام بقوله الى آخر الايتين والتوحيد كلام فى الجنة الواقية ومنهم

شيخنا الشهيد فى البيان قال ثالثها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة يقرء فى كل ركعة الحمد مرة وكلا من التوحيد واية الكرسى والقدر
عشرا وثوابها مائة الف حجة وعمرة ويعطى ما سأل الى ان قال ورابعها صلوة يوم الرابع والعشرين من ذى الحجة وفيه تصدق على عليه السلام بخاتمه يصلى
فيه قبل الزوال بنصف ساعة بصفة صلوة الغدير انتهى كلامه رفع مقامه وچون دلالت كردن اين كلام بر اينكه اعتقاد آن مرحوم امتداد اية الكرسى
است تا خالدون آنست چون كه اية الكرسى در صلوة روز جمعه وچهارم مبين شده است كه تا خالدون وچه است ودر صلوة روز غدير مطلق آ
حكم بر اينكه صلوة بيست وچهارم مثل صلوة غدير است با اكر صلوة بيست وچهارم بيان شده است كه مراد از اية الكرسى تا خالدون مى باشد لازم
اينست كه حاكم باين حكم معتقد اين بوده باشد كه اية الكرسى ممتد است تا موضع مذكور لكن ظاهر اول كلام آن مرحوم در ذكرى خلاف اينست قال
ومن الصلوات المستحبة صلوة يوم الغدير وهى مشهورة بين الاصحاب ثم ذكر الحديث الى ان ثم قال ومنها صلوة يوم المباهلة وهو الرابع و
العشرين من ذى الحجة فى اظهر الروايات وروى انه الخامس والعشرون منه الى ان قال وعن الصادق عليه السلام انه يصلى فيه ركعتان بصفة
صلوة يوم الغدير الا انه قال فى اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون نقل اينكه اكر اعتقاد آن مرحوم اين بوده كه اية الكرسى ممتد است تا خالدون
فرقى ما بين روايتين نبود مگر باجمال وتفصيل واين موجب استثنا نميشود ممكن است كه مراد محض تصريح بوده باشد نه بيان مخالفت ما بين
حديث دريعمار نيست مگر اينكه در حديث روز بيست وچهارم تصريح شده است تا هم فيها خالدون بخلاف حديث غدير واين اگرچه بعيد است
لكن مويد است بانچه در بيان فرموده بيان مواهد شد محملا چون كه متصل كلام آن مرحوم در بيان اينست كه معتقد اين بوده است كه اية الكرسى
ممتد است تا خالدون وعبارت ذكرى ممكن است حمل شود بنحوى كه مطابق با آن بوده باشد چنانچه ممكن است كه حمل شود بنحوى كه هم
با آن نباشد اولى اگرچه بعيد بود باشد اولى است بعلاوه ميكوئيم كتاب بيان متاخر است از كتاب ذكرى در تصنيف بنا بر اين بر فرض تسليم
تخالف ما بين كتابين ما فى البيان دليل است بر عدول از آنچه در ذكرى فرموده پس اعتنائى بان نخواهد بود واما متاخر بودن از ذكرى در تصنيف
پس اظهار داردبان كلام ان جزء كه در اوايل دروس دلالت دارد بر آن كلام آن مرحوم در بيان نظر باينكه مواضع متعدده كتب
بيان فرموده الى بكتاب ذكرى منها ما فى اواخر مباحث دفن الميت فالكلام فى هذا الحال الميت ينفعه بقوا سوينا هذا فى كتب الذكرى ومنها
ما فى اواخر مباحث صلوة الجمعة قال ويستحب الاكتحال بالاثمد عند النوم وتر او ثواب تمام الاداب مذكور فى الذكرى ومنها ما فى مباحث
القضاء قال والمشهور عدم جواز التنفل لمن عليه قضاء رواية فيجوز الا بمضار القضاء وقد حققناه فى الذكرى ومنهم المحقق الثانى فى
الجعفرية ومنها صلوة يوم الغدير قبل الزوال بنصف ساعة وهى ركعتان يقرء فى كل ركعة الحمد مرة وكلا من القدر والتوحيد واية الكرسى الى
قوله هم فيها خالدون عشرا الى اخر ما ذكره ومنهم المولى المتقى النقى المجلسى قال فى كتاب لوامع صاحبقرانى عند تكلم بيان صلوة الغدير ما هذا
لفظه هو كه در اين روز دو ركعت نماز كند با اينكه قبل از زوال نيم ساعت غسل كند ودر هر ركعت يكمرتبه حمد وده مرتبه قل هو الله احد وده مرتبه
اية الكرسى تا هم فيها خالدون وده مرتبه انا انزلناه فى ليلة القدر بخواند الخ ومنهم المحدث الكاشانى قال فى الخلاصة اذكار لليوم
الغدير صلوة ركعتين قبل الزوال بنصف ساعة يقرء فى كل ركعة الحمد مرة وقل هو الله احد عشر مرات واية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون
عشر مرات والقدر عشر مرات صادق الحق مراد مقول صادق است كه مرحوم آنحضرت امام جعفر صادق عليه السلام منحصر شده [illegible] مشتمل
بر مطلق اية الكرسى است تفسير مذكور دليل است بر اينكه صاحب تفسير معتقد است كه اية الكرسى ممتد است تا خالدون وقال ايضا
فى الفصل الحادى عشر الموضوع لبيان اداب المسافر من الكتاب المذكور ما هذا لفظه ولا يحصى ما ظهر للمسافر ان يقرء خلفه اية الكرسى الى
هم فيها خالدون ومنهم صاحب الوجيزة قال فى كتاب مفاتيح النجاة فى مقام بيان اعمال الرابع والعشرين من ذى الحجة ما هذا لفظه سنت است كه
نماز كه در روز عيد غدير گذشت بجاى آورد انتهى وچون كه مستند اين روز بيست وچهارم مشتمل است بر اية الكرسى تا هم فيها خالدون
چنانچه بيان شد ومستند نماز غدير مشتمل است بر مطلق اية الكرسى چنانچه بيان خواهد شد پس حكم بر اينكه نماز روز بيست وچهارم نماز
غدير است در وقتى ممكن است كه حاكم اين حكم معتقد امتداد اية الكرسى بوده باشد تا هم فيها خالدون وقال ايضا قبل ذلك عند بيان

الجيب ما هذا النقط و بتوسيد اية الكرسي على التنزيل و اية الكرسي على التنزيل چنانچه بعضى از علما ذكر نموده اند اينست الم الله لا اله الا
هو الحى القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فى السموات و ما فى الارض و ما بينهما و ما تحت الثرى عالم الغيب و الشهادة هو الرحمن الرحيم لا
يظهر على غيبه احدا من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه تا قول الناس هم فيها خالدون و الحمد لله رب العالمين انتهى ما فى المفاتيح النجاة و منهم العلامة
السمى المجلسى قال فى زاد المعاد اما كيفيت نماز روز عيد غدير نماز مشهوريست كه از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده اند كه هر كه در اين
روز نيم ساعت پيش از زوال شمس دو ركعت نماز بجا آورد و در هر ركعت سوره حمد يكمرتبه و قل هو الله احد و انا انزلناه و اية الكرسى تا هم فيها
خالدون هر يك ده مرتبه بخواند برابر باشد نزد حق تعالى با صد هزار حج و صد هزار عمره و در كلمات عبارات مذكوره برانكه صاحبان آنها
معتقد استدلال اية الكرسى باشد تا هم فيها خالدون آنست كه چونكه مستند نماز روز عيد غدير مشتمل است بر اية الكرسى مطلق و اين بزرگوار
در مقام تفسير كردن بوده اند تا هم فيها خالدون مستحق است اين تفسير بصورت تفسير تواند شد كه ان بزرگوار معتقد امتداد اية الكرسى
بوده باشند تا خالدون كه لا يخفى وجهه على من له ادنى تأمل فالمناسب فى المقام ايراد المستند المذكور فلك الاطلاع به من اعظم ملام خطبته فى
الوصول الى المرام فنقول روى شيخ الطائفة نور الله مرقده فى التهذيب عن الحسين بن الحسن الحسينى قال حدثنا محمد بن موسى الهمدانى
قال حدثنا على بن حسان الواسطى قال حدثنا على بن الحسين العبدى قال سمعت ابا عبد الله الصادق عليه السلام يقول صيام يوم غدير خم يعدل صيام
عمر الدنيا لو عاش انسان ثم صام ما عمرت الدنيا لكان له ثواب ذلك و صيامه يعدل عند الله عز و جل فى كل عام مائة حجة و مائة عمرة مبرورات متقبلات
و هو عيد الله الاكبر و ما بعث الله عز و جل نبيا الا و يعيد فى هذا اليوم و يعرف حرمته و اسمه فى السماء يوم العهد المعهود و فى الارض يوم الميثاق
المأخوذ و الجمع المشهود من صلى فيه ركعتين يغتسل عند زوال الشمس قبل ان يزول مقدار نصف ساعة يسأل الله عز و جل يقرأ فى كل ركعة سورة
الحمد مرة و عشر مرات قل هو الله احد و عشر مرات اية الكرسى و عشر مرات انا انزلناه عدلت عند الله عز و جل مائة الف حجة و مائة الف عمرة
و ما سأل الله عز و جل حاجة من حوائج الدنيا و الاخرة الا قضيت كائنة ما كانت الحاجة و ان كانت الحاجتان فى تلك الحاجتان و الايمان قضيتها
بعد ذلك الحديث بعد از انكه مطلع برمستند نماز عيد غدير شدى بدانكه لفظ اية الكرسى در اين حديث مطلق است و تفسير اين بزرگوار در مقام
بيان اينكه نماز اية الكرسى را تا هم فيها خالدون بخوانند ليست كه معتقد استدلال مى باشد تا موضع مذكور بوده و منهم السيد السند الطاهر
السيد بهاء الدين الحسينى فى شرحه على الجعفرية فانه و ان تعلم الشرع اوسع العبادة المذكورة من الجعفرية ساكتا عن القدح فيها بل على وجه تطرق
من الاذهان بحقيتها مضافا الى انه استدل لذلك بقوله لرواية و المراد بالرواية هو الحديث المذكور و معلوم ان ذلك انما يستقيم عند
اعتقاد امتداد اية الكرسى الى خالدون كما لا يخفى و منهم شارح الاخر كلامه فى الالفية على المرام اظهر ما ذكره قال و منها صلوة يوم الغدير و هو ثامن
عشر من ذى الحجة و قال الصادق عليه السلام ما بعث الله عز و جل نبيا الا و يعيد فى هذا اليوم و يعرف حرمته و سن فى ذلك اليوم هكذا الخروج الى الصحراء
المروع عقد الصلوة اقتداء برسول الله صلى الله عليه و آله و وقتها قبل الزوال بنصف ساعة لمن يكامل له اهلية امامة الجماعة و هى اى صلوة الغدير
ركعتان بعد الغسل فى ذلك اليوم مستحبا يقرأ فى كل ركعة منها الحمد مرة و كلا من القدر و التوحيد و اية الكرسى الى قوله هم فيها خالدون عشر
مرات للرواية انتهى كلام شارحها و قال فيما بعد ذلك و منها صلوة الرابع و العشرين من ذى الحجة كصلوة يوم الغدير و منهم العلامة السمى
المجلسى و قد سمعت عبارته فى زاد المعاد و قال فى مرآة العقول بعد ان اورد الحديث فى روضة الكافى عن اسمعيل بن عباد عن ابى عبد الله
عليه السلام و لا يحيطون بشىء من علمه الا بما شاء و آخرها و هو العلى العظيم و الحمد لله رب العالمين و آيتين بعدها ما هذا لفظه و قوله و آيتين بعدها
اى كذا و آيتين بعدها و هو يؤيد ان اية الكرسى يطلق على الى هم فيها خالدون و ثلث ايات كما يدل عليه بعض الاخبار انتهى كلامه
رفع مقامه و لا يخفى ان قوله عليه السلام فيكون ثلث ايات ما عدا الى اية الكرسى فلا يتم الا اذا كانت الى خالدون ظاهرة و منهم شيخنا البهائى و قال
فى مفتاح الفلاح فى تعقيب صلوة الصبح ثم اقرأ آخر الكتاب و اية الكرسى الى هم فيها خالدون و منهم المولى الفاضل جمال الدين الخوانسارى قال فى
ترجمة مفتاح الفلاح ما هذا لفظه بعد از آن بخوان فاتحه الكتاب و اية الكرسى را الله لا اله الا هو الحى القيوم و تكرار نموده اند تا هم فيها

اگرچه آنچه ذكر نموده اند ترجمه عبارة مذكوره از مفتاح الفلاح مى باشد لكن چون مفهوم متعرض قدح نشده اند اين ظاهر اذعان بحقيقة
آنست و چونكه كلمات مذكوره كرده الست بر امتداد اية الكرسى الى خالدون صادر شده است از اكابر و اعاظم فقها قدس الله تعالى ارواحهم
شايد از اين راه بوده باشد كه جمعى كثير از علما امثال شيخنا جعفر نجفى قدس الله نفسه روح القدس در كشف الغطا اعتقادى را اختيار نموده قال
فى مقام بيان الاسور المكروهة حال التخلى ما هذا لفظه و منها الكلام على الخلاء و يستثنى منه ذكر الله و قراءة اية الكرسى الى خالدون تا حال بيان
قائلين امتداد اية الكرسى تا هم فيها خالدون بوده كلمات ايشان بوده و اما قائلين برانكه اية الكرسى منتهى ميشود بالعلى العظيم پس ايشان جمع
از علما صاحب باشند منهم شيخنا الشهيد الثانى قال فى شرحه على الارشاد و الظاهر ان المراد باية الكرسى الاية التى يذكر فيها الكرسى اولها الله لا اله
الا هو الى قوله و هو العلى العظيم و قال فى شرحه على النفلية بعد ان ذكر و يقرأ الحمد و اية الكرسى ما هذا لفظه لا نص هنا على تحديدها و الاطلاق
يقتضى ان اخرها العلى العظيم و ان كان بعض الموارد يقتضى ما الى خالدون فهو بقرينة و منهم المولى المحقق الاردبيلى قال فى جمع الفائدة و الظاهر من
اية الكرسى الى العلى العظيم كما هو المتعارف عند القراء و المفسرين و منهم صاحب مجمع البحرين قال و اية الكرسى معروفة و هى الى قوله و هو العلى العظيم
ظاهر اينست كه مراد از اين كلام اين بوده باشد كه اصل اية الكرسى معروف نزد اينكه مراد آن بوده باشد كه معروف اينست كه اية الكرسى تا و هو العلى
العظيم بوده باشد و الا صاحب مجمع بقول و هى الى العلى العظيم كما لا يخفى على المتأمل و منهم الفاضل الجليل القزوينى و قد صرح فى مواضع من شرحه
على الكافى منها ما ذكره فى باب الدعاء فى ادبار الصلوات من كتاب الدعاء من اصول الكافى قال اية الكرسى الى اخرها عبارة است از الله لا اله الا هو
الحى القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فى السموات و ما فى الارض من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون
بشىء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات و الارض و لا يؤده حفظهما و هو العلى العظيم و منها ما ذكره فى باب الحرز و العوذة من الكتاب المذكور فى
شرح الحديث الصحيح الحسنى الذى رواه قتيبة الاعشى قال علمنى ابو عبد الله عليه السلام قال قل بسم الله الجليل اعيذ فلانا بالله العظيم من الهامة و السامة
و اللامة و العامة و من الجن و الانس و من العرب و العجم و من نفثهم و بغيهم و نفخهم و باية الكرسى ثم تقرؤها ثم تقول فى الثانية بسم الله اعيذ فلانا
بالله الجليل حتى تأتى عليه حيث قال ما هذا لفظه يعنى تعليم كرد مرا امام جعفر صادق عليه السلام در تعويذ كه كه بگو بنام خداى جليل پناه مى دهم فلانرا از نقص نعمت
پيامبرى فلانرا بالله كه بزرگ است از گزند و آنكه كشنده و گزنده و كشنده و چشم بد و بلا و كرفتگى ها و از آدميان و از پريان و از انس و از
عرب و عجم و از شر ايشان و دروغ ايشان و از وسوسه ايشان و باية الكرسى بعد از آن مى خوانى اية الكرسى را كه الله لا اله الا هو الحى القيوم لا تأخذه
سنة و لا نوم له ما فى السموات و ما فى الارض من ذا الذى يشفع عنده الا باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون بشىء من علمه الا بما شاء
وسع كرسيه السموات و الارض و لا يؤده حفظهما و هو العلى العظيم بعد از آن مى گوئى بار دوم كه بسم الله اعيذ فلانا بالله الجليل حتى انتهاء
تا آخر تمام كن و منها ما ذكره فى شرح الحديث الموثق المروى فى باب فضل القرآن من كتاب فضل القرآن من الكافى عن يعقوب بن
شعيب عن ابى عبد الله عليه السلام قال لما امر الله عز و جل هذه الايات ان يهبطن الى الارض تعلقن بالعرش و قلن اى رب الى اين تهبطنا
الى اهل الخطايا و الذنوب فاوحى الله عز و جل اليهن ان اهبطن فوعزتى و جلالى لا يتلوكن احد من آل محمد و شيعتهم فى دبر ما افترضت
عليه الا نظرت اليه فى كل يوم سبعين نظرة اقضى له فى كل نظرة سبعين حاجة و قبلته على ما فيه من المعاصى و هى ام الكتاب و شهد الله انه
لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم و اية الكرسى و اية الملك حيث قال و لكن اول اية ام الكتاب كه در سورة آل عمران است هو الذى
انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات فاما الذين فى قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة
و ابتغاء تأويله و ما يعلم تأويله الا الله و الراسخون فى العلم يقولون آمنا به كل من عند ربنا و ما يذكر الا اولوا الالباب و آية ثانية از سورة
آل عمران شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم آيه ثالثه اية الكرسى است كه در
سورة بقره است الله لا اله الا هو الحى القيوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فى السموات و ما فى الارض من ذا الذى يشفع عنده الا
باذنه يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يحيطون بشىء من علمه الا بما شاء وسع كرسيه السموات و الارض و لا يؤده حفظهما و هو العلى العظيم

ايد واعم اية الملك كرمه سورة آل عمران قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل

من تشاء بيدك الخير انك على كل شيء قدير [illegible]

عبارات [illegible] ومنهم مولانا الصالح المازندراني في شرحه على الاصول قال الطول آية الكرسي من قوله الله لا اله الا هو الى العلي العظيم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الدالة هو ان النظر من كلام السائل مع جلالته وكونه من اهل اللسان اى اية اعظم سوال عن الاية الواحدة التى اعظم من غيرها وجواب رحمه الله
عليها آخر عن هذا السوال بقوله اية الكرسى بر تشديد الى ان اية الكرسى اية واحدة فالاثم مراتبها وصفها بالعظم ما عرفت من انتفاء التشكيك فى اية
الكرسى من حيث البداية وانما الكلام فى النهاية فحيث ما انها اية واحدة كما هو الملائم لظاهر اللفظ مع انها وصفها بالعظم واما القول بان من لفظ
الجلالة الى القيوم اية واحدة وما لا تاخذه سنة الى العلى العظيم اية اخرى كما حكاه شيخنا الطبرسى فى مجمع البيان فلا شبهة فى ضعفه وشذوذه و
منها ما روى فى جملة من الكتب المعتبرة من العامة فى كتاب تيسير الوصول الى جامع الاصول وغيره عن ابى هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله
انه قال لكل شىء سنام وان سنام القرآن سورة البقرة وفيها آية هى سيدة آى القرآن وهى آية الكرسى ومن الدلالة ظاهر ومنها ما روى ايضا فى الكتاب
المسطور وغيره من ابى بن كعب عن رسول الله صلعم انه قال يا ابا المنذر اتدرى اى آية من كتاب الله معك اعظم قلت الله لا اله الا هو الحى القيوم
فضرب فى صدرى فقال ليهنك العلم يا ابا المنذر وغير شىء كلا يخفى على المتتبع فيما ذكرناه ومنها ما روى فى جملة من كتبهم ايضا كالمصابيح وتيسير الوصول
وغيرهما عن ابى هريرة انه قال وكلنى رسول الله صلعم بحفظ زكوة رمضان فاتانى آت فجعل يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك الى رسول الله
صلى الله عليه وآله قال انى محتاج وعلى عيال ولى حاجة شديدة فخليت عنه سبيله فقال اما انه فخليت عنه فاصبحت فقال النبى صلى الله عليه وآله يا ابا هريرة
ما فعل اسيرك البارحة قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة فخليت سبيله فقال اما انه سيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك
الى رسول الله صلعم قال دعنى فانى محتاج وعلى عيال لا اعود فرحمته فخليت عنه سبيله فاصبحت فقال رسول الله صلعم يا ابا هريرة ما فعل اسيرك البارحة
قلت يا رسول الله شكى حاجة شديدة وعيالا فرحمته فخليت سبيله فقال اما انه كذبك وسيعود فرصدته فجاء يحثو من الطعام فاخذته فقلت لارفعنك
الى رسول الله صلعم وهذا آخر ثلث مرات انك تقول لا تعود ثم تعود فقال دعنى اعلمك كلمات ينفعك الله بها اذا اويت الى فراشك فاقرأ آية
الكرسى الله لا اله الا هو الحى القيوم حتى تختم الاية فانه لن يزال عليك من الله حافظ ولا يقربك شيطان حتى تصبح فخليت سبيله فلما اصبحت فقال
لى رسول الله صلعم ما فعل اسيرك البارحة فقال زعم انه يعلمنى كلمات ينفعنى الله بها فقال اما انه صدقك وهو كذوب انتهى اقول صدقه فى
اية الكرسى وذكر خواصه وكذبه كذلك فى عدم العود مع الدلالة على المدعى هو ان المراد من ختم الاية تلاوتها الى العلى العظيم فيكون انها آية الكرسى وذلك
وهو المطلوب سؤال التماس اينكه بعضى ايتغفر دعا كه از جناب سيد الساجدين امام زين العابدين عليه الصلوة والسلام مروى است
كه در اواسط شب تلاوت ميفرمود اند بيان فرمايند جبر حول نفسى حلوم وخيم خفاق ما دمه كه محل اشكالات ولى عقده اينكه اللهم
انى ذكرت الموت وهول المطلع والوقوف بين يديك فغصنى مطعمى ومشربى مقصود لفظ مطلع است كه صيغه اسم مفعول است يا بين چه
جواب اين لفظ چند احتمال دارد اول انكه به تشديد طا وكسر لام بوده باشد از اسم فاعل والف ولام بمعنى الذى باشد يعنى
بشود ايچه كار بين هر كاه متذكر ميشوم هول الذى يطلع على الشدايد بعد الموت يعنى متذكر ميشوم هول كسى را كه مطلع ميشود بر شدايد
كه بعد از موت ثابت است تا آنكه در بين اكمال شرعى نيز مثل اول است لكن بفتح لام اسم مفعول باشد از باب افتعال وتقدير چنين است
هو الذى اطلع عليه يعنى چنين ميشود هر كاه متذكر ميشوم موت را هول انچه را كه مطلع ميشوند بر آن واين شود كه در بين حوادث
آشاميدن سيم آنكه به تخفيف طا بوده باشد وفتح لام مطلع انسى محل اطلاع است چنانكه فى القرآن وفى الحديث لو ان لى فى الارض
جميعا لافتديت به من هول المطلع قال الاسمعى هو موضع الاطلاع من اشراف الى انحدار يعنى مانند اين چنين خواهد بود متذكر ميشوم
مرون را هول موضعى كه آن محل اطلاع بر شدايد است شبيه باشراط تا حيثيت بر بين اهل وشبهه سوال دهم بر كالمه اهل
اذلات چه از اهل ايمان وشيعيان ائمه اثنا عشر عليهم السلام بر حسب مستوراتى كه حاجى زين العابدين شيرازى از مرتبه شيطان و
معاندين طريقه بر جميع مسلمانان است وكافر اهل ايمان كه خلاف ازو اخذ موقف حسب باشد لازم است احتراز
واجتناب از اين خبيث بى ايمان بوده دين سعيد وشريعت مطهره را ضايع سازد معاندين شريعت مطهره
محافظت نمايد بلكه در نجاست كه ايشان منزل نايد چه كافر اهل اين بلد لازم است كه ايشان را از آن بلد اخراج نمود چه كسى كه

در هر دو نامه پس شكر ديگر شيطان نايد هر كسى كه اعانت او نمايد مانند كسى است كه اعانت يزيد ومعويه وابو سفيان نمى نمايد
چنانچه از بعض اسرار الهى جناب امام على نقى عليه السلام بهمين مضمون وارد شده فرموده من ذهب الى واحد منهم حيا او ميتا فكانما ذهب الى زيارة
الشيطان وعبادة الاوثان ومن اعان واحدا منهم فكانما اعان يزيد ومعوية وابا سفيان اعاذ الله تعالى عباده من شرهم وجعل العن عليهم
سؤال التماس اينكه بيان فرمايند كه عمر شريف جناب على بن الحسين امام زين العابدين عليه السلام در واقعه كربلا بمعالجه چند بوده جواب
مقتضاى آنچه ثقة الاسلام در اصول كافى وشيخ سعيد شيخ مفيد در ارشاد ومقنعه وشيخ الطائفه در تهذيب وشيخ طوسى در كتاب
اعلام الورى وصاحب كشف الغمه وشيخ شهيد در دروس وغيرهم ذكر فرموده اند اينست كه سن شريف آن معصوم در ان وقت
بيست و دو سال كمتر بوده وتوضيح مطلب مقتضى اينست كه عبارات اعاظم مذكوره ايراد شود بعد از ان تبيين شود بر اهل بصيرت كه شيخ ثقة
الاسلام فى باب مولد على بن الحسين عليه السلام ولد على بن الحسين فى سنة ثمان وثلثين وقبض فى سنة خمس وتسعين وله سبع وخمسون سنة وقال الشيخ
المفيد فى ارشاده وكان مولد على بن الحسين عليه السلام بالمدينة سنة ثمان وثلثين من الهجرة الى ان قال وتوفى بالمدينة سنة خمس وتسعين
من الهجرة وله يومئذ سبع وخمسون سنة وفى المقنعة على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام ولد بالمدينة سنة ثمان وثلثين من الهجرة وقبض عليه السلام
بالمدينة سنة خمس وتسعين وله يومئذ سبع وخمسون سنة وقال فى التهذيب على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السلام زين العابدين وامام المتقين
وكنيته ابو محمد ولد بالمدينة سنة ثمان وثلثين من الهجرة وقبض عليه السلام بالمدينة سنة خمس وتسعين وله يومئذ سبع وخمسون سنة وفى اعلام الورى
ولد عليه السلام فى المدينة يوم الجمعة ويقال يوم الخميس النصف من جمادى الاخرة وقيل لتسع خلون من شعبان سنة ثمان وثلثين من الهجرة وقيل سنة ست و
ثلثين وقيل سنة سبع وثلثين الى ان قال وتوفى عليه السلام يوم السبت لاثنتى عشرة ليلة بقيت من المحرم سنة خمس وتسعين من الهجرة وفى كشف الغمة اما ولادته
فى الخميس الخامس من شعبان سنة ثمان وثلثين من الهجرة فى ايام جده امير المؤمنين قبل وفاته بسنتين وفى الدروس الامام ابو محمد زين العابدين على بن
الحسين عليهما السلام ولد بالمدينة يوم الخميس خامس شعبان سنة ثمان وثلثين وقبض بها يوم السبت ثانى عشر المحرم سنة خمس وتسعين عن سبع وخمسين سنة
پس ميگويم كلمات اين بزرگواران صريح است كه ولادت با سعادت آنجناب امام الموحدين على بن الحسين امام زين العابدين در سنه سى وهشت هجرى
وشهادت با سعادت جناب سيد الشهداء عليه وعلى آبائه وابنائه الاف التحية والثناء در سنه شصت وهجرى اتفاق افتاده بنا بر اين
عمر شريف جناب على بن الحسين امام زين العابدين عليه السلام در آن وقت بيست و سه سال كم تا بيست بوده بلكه نظر بقول صاحب كشف الغمه وشيخ سعيد
شهيد كه روز تولد آنجناب در روز پنجشنبه يا روز يكشنبه پنجم شهر شعبان بوده سن شريف جناب امام زين العابدين عليه السلام در آن وقت بيست ودو سال
وپنج ماه وچيزى بوده نظر باينكه شهادت با سعادت جناب سيد الشهداء روحنا وروح العالمين له الفداء در روز عاشورا شهر محرم الحرام سنه شصت
وليك هجرى بوده بنا بر اين وقت عمر شريف جناب على بن الحسين امام زين العابدين عليه السلام در آن جنگ كه مذكور شد بعضى بيست و دو سال و
چند ماه و چيزى واما بنابر آنچه در كتاب اعلام الورى است پس بنا بر قول زيادتر است چنانچه بر قول كه ترات از آن وفى مجمع البحرين على بن الحسين
هو الامام زين العابدين ولد فى سنة ثمان وثلثين وقبض فى سنة خمس وتسعين عاش بعد الحسين خمسا وثلثين سنة وفيه دلالة على ان عمره
عليه السلام بعد قتل ابيه كان اثنين وعشرين سنة انتهى كلام المجمع وفيه موافقة للاولى ان عمره حين قتل ابيه كما لا يخفى مانند آنچه حكايت شد در
مقدار سن شريف آنجناب در وقت جابر فرموده اعاظم مذكوره از مشايخ عظام است واما بنا بر آنچه مرحوم علامه رفع الله مقامه اعلام ذكر فرموده اند
در كتاب منتهى وتحرير وقواعد الاحكام چنين است كه سن شريف آنحضرت در آن وقت بيست وهشت ميشود نظر باينكه آنمرحوم در هر سه كتاب
مسطور تعيين ولادت با سعادت جناب امام زين العابدين عليه السلام در سنه سى وسه فرموده اند قال فى المنتهى على بن الحسين زين العابدين
كنيته ابو محمد ولد سنة ثلث وثلثين من الهجرة وقبض عليه السلام بالمدينة سنة خمس وتسعين وله يومئذ سبع وخمسون سنة وفى التحرير على بن
الحسين زين العابدين كنيته ابو محمد ولد بالمدينة سنة ثلث وثلثين من الهجرة وقبض بالمدينة سنة خمس وتسعين وله سبع وخمسون
سنة انتهى كلامه وداعى السيد السند السيد المصطفى فى رجاله جمع آنچه اخبار كه در وقت ولادت آنجناب ذكر فرموده اند منافات دارد

بالحجاز اگر در بیان مدت عمر شریف ایشان ذکر فرموده اند نظر باینکه هرگاه زمان ولادت آنسرور در سال سی و سه شده باشد و زمان انتقال روح مطهر
آنجناب بعالم قدس در پنجاه و هشت بوده پس مدت عمر شریف آنحضرت از شصت تجاوز نمیشود پس حکم باینکه مدت عمر شریف آنجناب پنجاه و هفت است
صحیح خواهد بود مجملا اختلافی مابین مرحوم علامه و سایر اعاظم علما مذکورین در زمان انتقال روح مطهر آنجناب بعالم قدس نیست نظر باینکه کل حضرات
برآنکه زمان انتقال روح مطهر در سنه خمس و خمسین شده لکن اختلاف مابین ایشان در زمان ولادت آنحضرت است مرحوم علامه در دو کتاب مذکور
فرموده در سنه ثلث و ثلثین بوده و سایر اعاظم مذکورین فرموده اند در سنه ثمان و ثلثین بوده بعبارة اخری اعاظم مذکورین فرموده اند ولادت آنسرور
در سال سی و هشت از هجرت بوده و مرحوم علامه فرموده که پنج سال قبل از آن بوده مشخص است اتفاق در زمان وفات و اختلاف در زمان ولادت
منافی است با اتفاق در مدت عمر مع ذلک مرحوم علامه موافقت فرموده با اعاظم مذکورین در زمان وفات و مدت عمر و اختلاف فرموده در زمان
ولادت و هو من العجایب و العجب منه ایراده فی کتابین [illegible] الکتاب المتأخر [illegible] فی الکتاب السابق مع ظهور الخلل [illegible]
مایل [illegible] بر اینکه سهو قلم شده ولی سهو یا در زمان ولادت شده یا در بیان مدت عمر حمل بر اول اولی است نظر باینکه بتصریح اعاظم مذکورین زمان
ولادت در سال سی و هشت بوده [illegible] المعصوم [illegible] بجا [illegible] العاصم [illegible] تاریخ ولادت با سعادت جناب علی بن الحسین
علیهما السلام [illegible] کردن کلام مرحوم علامه مذکور است [illegible] در کلام [illegible] صاحب کتاب عمدة الطالب [illegible] نقل [illegible]
قال [illegible] و لعلی بن الحسین سنة ثلث و ثلثین [illegible] یوم الطف [illegible] و عشرین [illegible] کلام [illegible] در کلام مرحوم علامه
ولادت با سعادت جناب امام زین العابدین علیه السلام قبل از شهادت جناب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] بوده بهفت سال [illegible] [illegible] الاسلام [illegible]
اعاظم مذکورین ولادت آنسرور قبل از شهادت آنجناب بوده بدو سال نظر باینکه شهادت آن امام [illegible] فی انواع العذاب در سال چهلم
از هجرت بوده [illegible] الاسلام و لعلی امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] سنة [illegible] علیه السلام فی شهر رمضان [illegible] سنة اربعین من
الهجرة قال شیخنا المفید فی ارشاده کان مولد علی بن الحسین علیهما السلام بالمدینة سنة ثمان و ثلثین من الهجرة فبقی مع جده امیر المؤمنین علیه السلام سنتین [illegible]
شد در کلام شیخ شهید [illegible] مدت عمر شریف آن بزرگوار در وقت شهادت جناب امیر المؤمنین علیه السلام دو سال [illegible] بوده **سؤال** [illegible]
کننده جناب حضرت امام محمد باقر علیه السلام در وقت شهادت جناب سید الشهداء علیه السلام در کربلا حاضر بود و چند ساله بود [illegible] حقیقت حال را اطلاع [illegible] باشد
جواب [illegible] [illegible] در بیان تاریخ ولادت با سعادت [illegible] مقدار [illegible] عمر شریف آنجناب [illegible]
در آنوقت [illegible] در وقت شهادت جناب سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء سه سال و کسری بوده قال ثقة الاسلام و لد ابو جعفر علیه السلام سنة سبع و خمسین و
قبض علیه السلام سنة اربع عشرة و مائة و له سبع و خمسون سنة و قال شیخنا المفید فی المقنعة [illegible] محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام باقر علم الدین و امام المتقین
کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة اربع عشرة و مائة و کان سنه یومئذ سبعا و خمسین سنة و قال فی الارشاد ولد علیه السلام
بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض بها سنة اربع عشرة و مائة و سنه یومئذ سبع و خمسون سنة و قال فی التهذیب محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی
طالب علیهم السلام باقر علم الدین کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة اربع عشرة و مائة و کان سنه یومئذ سبعا و خمسین
سنة و فی کتاب اعلام الوری ولد علیه السلام بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة یوم الجمعة غرة رجب و قیل الثالث من صفر و قبض علیه السلام سنة اربع عشرة و مائة
فی ذی الحجة و قیل فی شهر ربیع الاول و قد تم عمره سبعا و خمسین سنة الی ان قال و عاش مع جده الحسین علیه السلام اربع سنین و مع ابیه بعد ابیه تسعا و ثلثین سنة [illegible]
[illegible] ان تنتقض بما ذکره اولا من کون تولده غرة رجب و تنتقض کلام [illegible] ان بقائه علیه السلام مع جده الحسین علیه السلام ثلث سنین و [illegible] عشرة ایام
لا اربع [illegible] کون شهادة مولینا الحسین فی عاشر محرم مما لا ریب فیه و هو صریح [illegible] الیوم قال [illegible] یوم عاشورا
یوم السبت و قیل یوم الاثنین و قیل یوم الجمعة سنة احدی و ستین من الهجرة و فی کشف الغمة اما ولادته و ولادة مولینا الباقر علیه السلام فبالمدینة فی ثالث
صفر سنة سبع و خمسین من الهجرة قبل قتل جده الحسین علیه السلام بثلث سنین و فی الملهوف محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام باقر علم الاولین و الآخرین کنیته ابو جعفر
ولد بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض بالمدینة سنة اربع عشرة و مائة و کان سنه یومئذ سبعا و خمسین سنة و فی المختصر محمد بن علی علیهما السلام باقر علم

الاولین و الآخرین کنیته ابو جعفر ولد بالمدینة سنة سبع و خمسین من الهجرة و قبض سنة اربع عشرة و مائة و فی الدروس الامام ابو جعفر محمد بن
علی الباقر علیه السلام لعلم الفقه ولد بالمدینة یوم الاثنین ثالث صفر سنة سبع و خمسین و قبض بها یوم الاثنین سابع ذی الحجة سنة اربع عشرة و مائة
اذا علم ذلک فنقول ان شهادة سیدنا سید الشهداء فی احدی و ستین من الهجرة فی عاشر محرم [illegible] یکون ولادة مولینا الامام الباقر علیه السلام قبل شهادته
علیه السلام قریبا من اربع سنین علی ما فی کشف الغمة و الدروس و ثلث سنین و کسر [illegible] و اما کونه علیه السلام حین الشهادة فی کربلا [illegible] [illegible]
مشهودات کان [illegible] ذلک لکن لم یحضرنی من صرح بذلک عدا العلامة المحبی المجلسی فی جلاء العیون حضرت امام محمد باقر علیه السلام در انحال
حاضر بود و چهار سال بود و قال فی تذکرة الائمة ولادت با سعادت آنحضرت یعنی امام محمد باقر علیه السلام در روز جمعه یا سه شنبه پنجم ماه صفر یا
رجب و بعضی در روز دوشنبه سیم ماه صفر گفته اند سال پنجاه و هفتم هجرت در مدینه مشرفه واقع شد و قبل از آن فرموده اند حضرت سید العابدین
بیست و دو ساله بود در کربلا و حضرت امام محمد باقر علیه السلام چهار ساله بود در کربلا با پدر حاضر بود انتهی بعضی مانند مرحوم مسطور در چند کتاب که
فرموده که ولادت آنحضرت در پنجم ماه رجب در سال پنجاه و هفت بود و شهادت جناب سید الشهداء چنانچه آن مرحوم در همین کتاب و غیره ذکر فرموده
در سال شصت و یکم از هجرت بوده بنابراین آنحضرت در آنوقت سه سال و شش ماه و پنج روز بوده نه چهار سال بلی نظر با جبر از بعضی نقل
فرموده در ترتیب چهار سال میشود و علی التقدیرین پنج سال صحیح نیست **سؤال** مراد از علی بن الحسین که در زیارت عاشورا مذکور است
که فرموده السلام علی الحسین و علی علی بن الحسین جناب امام المتقین امام زین العابدین است یا برادر بزرگوار آنسرور است **جواب**
ظاهر اینست که مراد برادر بزرگوار آنجناب بوده باشد که تعبیر از آن در این اوقات بعلی اکبر میشود که در کتاب سعادت مآب والد بزرگوار
خود جد بزرگ در ضیعه شهادت فایز گردیده کلام در اینمقام آنست که گفته میشود که در اینمقام دو احتمال است اول آنست که مراد از علی بن الحسین
در اینمقام جناب حضرت امام زین العابدین بوده باشد و برادر بزرگوار ایشان که بدرجه رفیعه شهادت فایز شده بود در تحت و علی ابناء
الحسین بوده باشد و احتمال ثانی آنست که مراد از علی بن الحسین بود در اینمقام آنحضرت آنسرور بوده باشد و مراد از ابناء الحسین من عدا آن
حضرت بوده باشد و کلام ختم شامل حضرت امام زین العابدین هم نبوده باشد موید احتمال اول عدم افراد ذکر اخوان جناب سید الشهداء و هم
حضرت اولاد جناب حضرت امام حسن علیه السلام چنانچه این بزرگواران بدرجه رفیعه شهادت رسیده اند و لکن ظاهر احتمال ثانی است
مقصود از سلام علیهم در اینمقام کسانی هستند که در آنوقت بدرجه رفیعه شهادت فایز گشته بین کلام شامل جناب امام زین العابدین علیه السلام
نخواهد بود و افراد ذکر آن بزرگوار از بین سایر بعضی بزرگواران جهت از بزرگی ایشان است بجناب سید الشهداء علیه الاف التحیة و الثناء پس هر زیارت
کننده در حین تلاوت اینکلام قصد آید برادر بزرگوار جناب امام زین العابدین را که در السنه مشهور بعلی اکبر است و هم چنین قصد نماید
از اصحاب حسین سایر شهدا که در رکاب سعادت مآب جناب سید الشهداء بدرجه رفیعه شهادت فایز شده اند نائل شوند باشد حیا [illegible]
نیست که علی بن الحسین اطلاق بر هر دو بزرگوار میشود اعنی جناب امام زین العابدین و برادر شهید ایشان کلامی که در اینمقام هست آنست
که کدام یک از این دو بزرگوار اکبر سنا بوده اند اینمطلب محل خلاف مابین علما است جماعتی از اعاظم علما تصریح فرموده اند بر اینکه جناب
امام زین العابدین علیه السلام بزرگتر بوده منهم شیخنا المفید قال فی ارشاده کان للحسین علیه السلام ستة اولاد علی بن الحسین الاکبر کنیته ابو محمد
و امه شاه زنان بنت کسری بن یزدجرد و علی بن الحسین الاصغر قتل مع ابیه بالطف الی ان قال و عبد الله بن الحسین قتل مع ابیه صغیرا
اربعة سهم [illegible] و منهم شیخنا الطبرسی قال فی اعلام الوری کان له علیه السلام ستة اولاد علی بن الحسین الاکبر زین العابدین امه شاه
زنان بنت کسری یزدجرد بن شهریار و علی الاصغر قتل مع ابیه امه لیلی بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود و الناس یغلطون [illegible] الاکبر
و منهم علامه مجلسی قال فی جلاء العیون و چون حضرت عباس شهید شد نه کسی از اهل رسالت بغیر از اولاد کرام آنحضرت [illegible] بعض
که بعلی اکبر مشهور است نزد پدر بزرگوار آمد و آهنگ میدان کرد و آنحضرت در آنوقت هیجده سال از عمر شریفش گذشته بود
انتهی در سابق مشخص شد که از عمر شریف جناب امام زین العابدین در آن وقت بیست و دو سال و کسری گذشته بود پس جناب امام زین العابدین

از جلیس بزرگوار خود کربلا رتبه شهادت فایز شد و از نزد پدر کرامی و جاهی که بکرات خطاب خلاف ان تقیح فرموده اند بعضی کم فرمود ایلی

و این که علی اکبر همین که بدرجه رفیعه شهادت فایز شد سن شریف بزرگتر بوده است از جناب امام زین العابدین علیهم السلام ابن ادریس مع المبالغة

والاصرار قال فی السرائر بعد ان حکی عن شیخنا المفید ان المقتول بالطف هو علی الاصغر وان علیا الاکبر هو زین العابدین ما هذا لفظه

قال محمد بن ادریس رحمه الله والاولی الرجوع الی اهل هذه الصناعة وهم النسابون واصحاب السیر والاخبار والتواریخ مثل الزبیر بن بکار فی کتاب

انساب قریش وابی الفرج الاصفهانی فی مقاتل الطالبیین والبلاذری والمزنی صاحب کتاب اخبار الخلفاء والعمری النسابة حقق ذلک فی

کتاب المجدی فانه قال وزعم من لا بصیرة له ان علیا الاصغر المقتول بالطف وهذا خطأ الی ان قال وای عصابة الحقنا واین نقص بیضل

علی ما ذهبنا الیه ان المقتول علی الاکبر وکان علی الاصغر الامام المعصوم بعد ابیه الحسین علیه السلام فانه کان لزین العابدین یوم الطف

ثلث وعشرون سنة ومحمد بن علی الباقر علیه السلام حول ثلث سنین ومنهم صاحب کتاب کشف الغمة التاسع فی اولاده علیهم السلام قال کمال الدین

کان له علیه السلام من الاولاد ذکور واناث عشرة ستة ذکور واربع اناث فالذکور علی الاکبر وعلی الاوسط وهو سید العابدین علیه السلام وسیاتی ذکره

فی بابه وعلی الاصغر ومحمد وعبد الله وجعفر اما علی الاکبر فانه قاتل بین یدی ابیه حتی قتل شهیدا الی ان قال وقال الحافظ عبد العزیز علی الحسین

بن علی علیهما السلام ستة اربعة ذکور وابنتان علی الاکبر قتل مع ابیه وعلی الاصغر وجعفر وعبد الله وسکینة وفاطمة ونسل الحسین من علی الاصغر

ثم قال قلت قد اهمل الحافظ ذکر علی زین العابدین علیه السلام حیث قال علی الاکبر وعلی الاصغر وابنتیه حیث قال ان نسل الحسین من علی الاصغر

فسقط فی هذه الروایة علی الاصغر والصحیح ان العلیین من اولاده ثلثة کما ذکره کمال الدین وزین العابدین علیه السلام هو الاوسط ومنهم

شیخنا الشهید قال فی الدروس عند ذکر زیارة مولینا الحسین علیه السلام اذا زاره فلیزر ولده علی بن الحسین وهو الاکبر علی الاصح انتهی وهو

مطابق لما وجد فی تاریخ ابن الجوزی الحنبلی قال ذکر اولاد الحسین علیه السلام علی الاکبر قتل مع ابیه یوم کربلا ولا بقیة له الی ان قال وعلی الاصغر

وهو زین العابدین والنسل له ولم یتبین لی فاضل القولین حتی ترجح احدهما علی الاخر فالیبین یجمع بماند نابر قول انکه مقتول علی اکبر

است قول بانکه علی اکبر شهید سن او بیست سال بود بصحیح نزدیکتر است بنا بر انکه مشخص شد که سن شریف جناب امام زین العابدین علیه السلام

در آنوقت بیست ودو سال بود پس باید سن علی مقتول علاوه بر بیست ودو سال بود چنانچه شیخ مرحوم علامه مجلسی در

جلاء العیون حکایت فرموده یا کمتر یا زیادتر سؤال سن شریف جناب سید الشهداء علیه آلاف التحیة والثناء در وقت شهادت چه مقدار بود

جواب بدانکه اکثر علماء شیعه کسی خلاف کرده باشد در زمان شهادت آنسرور آنچه از کلمات علماء شیعه نقل شده آنست که زمان شهادت آنسرور

در سنه شصت ویک هجری بوده بلی اختلاف در میان علما است در زمان ولادت ایشان ثقة الاسلام کلینی فرموده که ولادت سعادت آیات

آنسرور پنجم ماه شعبان سال سیم از هجرت بود چنانچه قال فی الکافی ولد علیه السلام فی سنة ثلث وقبض فی شهر المحرم من سنة احدی وستین من الهجرة وله سبع وخمسون

سنة واشهر موافقت فرموده اند با ایشان شیخ مفید در مقنعه وشیخ طوسی در تهذیب قال فی المقنعة ولد بالمدینة آخر شهر ربیع الاول سنة

ثلث من الهجرة وقبض علیه السلام قتیلا بکربلا من ارض العراق یوم الاثنین العاشر من المحرم قبل الزوال الشمس سنة احدی وستین من الهجرة وله یومئذ ثمان وخمسون

سنة وفی تهذیب ولد علیه السلام بالمدینة آخر شهر ربیع الاول سنة ثلث من الهجرة وقبض علیه السلام قتیلا بکربلا من ارض العراق یوم الاثنین وقیل یوم الجمعة

وقیل یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال سنة احدی وستین من الهجرة وله یومئذ ثمان وخمسون سنة وقال شیخنا المفید فی ارشاده ولد بالمدینة

لخمس لیال خلون من شعبان سنة اربع من الهجرة وجائت به امه فاطمة علیها السلام الی جده رسول الله صلی الله علیه وآله فاستبشر به وسماه حسینا وعق عنه

کبشا وقال فی اعلام الوری ولد علیه السلام بالمدینة یوم الثلثا وقیل یوم الخمیس لثلث خلون من شعبان وقیل لخمس خلون منه سنة اربع من الهجرة النبویة

ولم یکن بینه وبین اخیه الحسن علیه السلام الا الحمل والحمل ستة اشهر وجائت به امه فاطمة علیها السلام الی رسول الله صلی الله علیه وآله فسماه حسینا وعق عنه

کبشا وعاش علیه السلام سبعا وخمسین سنة وخمسة اشهر وکان مع رسول الله صلعم ست سنین ومع امیر المؤمنین سبعا وثلثین ومع اخیه الحسن

سبعا واربعین سنة وکانت مدة خلافته عشر سنین واشهرا وقتل صلوات الله علیه یوم عاشورا یوم السبت وقیل یوم الاثنین وقیل یوم الجمعة

سنة احدی وستین

سنة احدی وستین من الهجرة وفی کشف الغمة ولد علیه السلام بالمدینة لخمس خلون من شعبان سنة اربع من الهجرة وفی المنتهی ولد علیه السلام بالمدینة آخر شهر ربیع

الاول سنة ثلث من الهجرة وقبض علیه السلام بکربلا من ارض العراق قتیلا یوم الاثنین وقیل یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال سنة احدی وستین

من الهجرة وله یومئذ ثمان وخمسون سنة وفی التحریر ولد علیه السلام بالمدینة آخر شهر ربیع الاول سنة ثلث من الهجرة وقبض علیه السلام بکربلا من ارض العراق

یوم الاثنین وقیل یوم السبت وقیل یوم الجمعة عاشر المحرم قبل الزوال سنة احدی وستین من الهجرة وله ثمان وخمسون سنة وفی الدروس ولد بالمدینة

آخر شهر ربیع الاول سنة ثلث من الهجرة وقیل یوم الخمیس ثالث عشر شهر رمضان الی ان قال وقتل بکربلا یوم السبت عاشورا سنة احدی وستین عن ثمان و

خمسین سنة هذه عبارات الاعاظم المذکورین والاختلاف فیها من وجوه والاول ان المعروف من کلام ثقة الاسلام وشیخنا المفید فی المقنعة وشیخ الطائفة

فی التهذیب والعلامة فی المنتهی والتحریر وشیخنا الشهید فی الدروس ان ولادته فی سنة ثلث من الهجرة والمذکور فی عبارة الارشاد واعلام الوری و

کشف الغمة انها فی سنة اربع من الهجرة ولعل الانسب بولادة سیدتنا وسیدة نساء العالمین الثانی لان المعروف من کلمات

ثقة الاسلام ان الاساس ان ولادة سیدتنا الزهراء علیها آلاف التحیة والثناء بعد از بعثت رسول مختار بپنج سال معروف است که جناب

خاتم جناب رسول خدا صلعم بعد از بعثت سیزده سال در مکه تشریف داشتند بعد از آن بمدینه هجرت فرموده اند پس زمان مهاجرت جناب

رسول خدا صلعم هشت ساله بوده اند پس در سال سیم از هجرت عمر شریف سیده نساء ده سال بوده است

سعادت آیات حضرت امام حسن علیه السلام قبل از ولادت جناب سید الشهداء بوده پس باید ولادت جناب امام حسن در وقتی که سن شریف

سیده نساء بوده باشد بخلاف اکثر علما و تولد جناب سید الشهداء در چهارم از هجرت بوده باشد دوم آنست که مرجح بر کلام ثقة الاسلام

آنست که عمر شریف جناب سید الشهداء پنجاه وهفت سال وچند ماه بوده و مرجح بر کلام شیخ مفید و شیخ طوسی که ولادت

جناب سید الشهداء در آخر شهر ربیع الاول بوده در سال سیم موافق آنست که شهادت آنجناب در سال شصت ویک بوده در روز عاشر محرم

بنا بر این سن شریف آنحضرت در آنوقت پنجاه وهفت سال و نه ماه و ده روز میشود و هشت سال این بنا بر آنکه تولد آنحضرت در اواخر ربیع الاول

بوده باشد چنانچه مذکور است در مقنعه و ارشاد و تهذیب و منتهی و تحریر است واما بنا بر آنچه در پنجم ماه شعبان بوده باشد پس هشت عمر

شریف آنحضرت پنجاه وهفت سال و پنج ماه و شش روز میشود و هشت این بنا بر آنست که تولد شریف ایشان در سال سیم از هجرت بوده باشد واما

هرگاه در سال چهارم بوده باشد هشت عمر شریف ایشان پنجاه و شش سال و پنج ماه و کسری میشود سؤال زنی

نزد اقوام و دوستان که محرم شرعی نیستند او و شوهر دارد و آن زن نزد ایشان آید و شرم میکند و روی خود را بپوشد و نزد ایشان نمی کند

جواب نظر بمضمون آیه شریفه قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم شکی نیست که اجتناب از امثال این امور ازین جهت

اولی بطریق احتیاط است سؤال اصل مؤمنینی که اسباب ظلم از مباحات یا حرام و ظالم حاصل شود جهت شغل ظلم باشد مثل شحنه و امثال

[illegible] رفع ظلم و ضعفا باشد و رفع اعانت ظلم باشد و در شرع حکم آن چیست آیا بایست این عمل بکند جواب اصل نویسندگی واعانت ظالم

شکی نیست که حرام است اما این قسم سخن بنا بر حلیت باشد که اگر کسی چنین شغلی داشته باشد که مقصود او از اعانت ظالم نبوده باشد

رفع تعدی از فقرا و ضعفا و اعانت ارباب مسکنت و رعایا این طریق است لکن تحقیق این بسیار مشکلات است سؤال [illegible]

اختیار کرده باشد بجهت تحصیل علم بجهت آنکه در وطن تحصیل ممکن نیست و والدین منع میکنند اطاعت والدین واجب است یا تحصیل علم واجب

تکلیف در رفتن بوطن بکند یا بجهت اطاعت والدین جواب در صورتیکه مطلقا ترقی در آن باشد و در بلاد دیگر تحصیل ممکن

ممکن نبوده باشد اطاعت والدین در چنین صورت لازم نیست لکن اگر ممکن باشد جمع در تحصیل علم و اطاعت والدین را راضی نموده بار رضای

آنها مشغول شود بهتر خواهد بود والله اعلم سؤال اهل صوفیه جمعی از دینی و فضلاء ایمان از علما و سادات و کاسب

و رعایا از اهل تصوف باشند و غیرهم اعاذهم الله تعالی [illegible] روایت شده حدیث صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر که

از امام علی بن موسی شیعیان ما روایت کرده اند که قال رجل من اصحاب الصادق علیه السلام قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول

نقال علیهم انهم اعداؤنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم
و یأولون اقوالهم الا فمن مال الیهم فلیس منا و انا منهم براء و من انکرهم ورد علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلعم حاصل معنی
اینکلام معجز نظام [illegible] از مذاق قاطعه مرید [illegible] آنست که کسی از شیعیان [illegible] علیهم الا الخیر و السلام عرض کرد
خدمت کاشف حقایق و دقایق جناب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که ظاهر شده اند در این زمان طائفه [illegible] این طائفه صوفی می نامند
[illegible] در باره این طائفه جناب حضرت در جواب فرمودند این طایفه دشمنان ما هستند پس هر که مایل شود باین طائفه البته از جمله ایشان
می باشد که دشمن ما خواهد بود و در روز قیامت محشور با این طائفه خواهد بود نزدیک است قومی خواهند آمد که ادعا نمایند که از جمله
شیعیان بوده و دوستان ما خواهند بود میل خواهند نمود باین طائفه و خود را شبیه باین طائفه خواهند نمود و خود را ملقب بلقب ایشان خواهند
نمود و در مقام تصحیح و تأویل اقوال ایشان خواهند بر آمد پس بدانید که هر کس میل باین طائفه کند از شیعیان ما محسوب نخواهد بود و ما
از چنین اشخاص بری و بیزار می باشیم و هم چنین نقل شده بسند صحیح از این بزرگوار که احمد بن محمد بن ابی نصر بوده باشد و محمد بن اسمعیل
بزیع که هر دو از اکابر و اعاظم محدثین شیعه می باشند که ایشان روایت نموده اند [illegible] حضرت امام رضا
که آنحضرت فرمودند من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه او قلبه فلیس منا و من انکرهم فکانما جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلعم
حاصل معنی اینکلام صادر از مخزن اسرار [illegible] و منبع [illegible] سبحانی آنست که [illegible] طائفه صوفیه مذکور شود نزد کسی و آن کس بزبان
یا بقلب انکار ایشان نکند از شیعیان ما نخواهد بود و کسی که انکار این طایفه کند مثل این است که جهاد کرده باشد با کفار در رکاب حضرت [illegible]
رسول خدا [illegible] و ایضا [illegible] که [illegible] شیعه است و حضرت [illegible] جناب حضرت امام
علی النقی و امام حسن عسکری [illegible] مشرف شده [illegible] روایت نموده که در خدمت جناب امام علی النقی مشرف بودم در مسجد
در مسجد جناب رسول خدا [illegible] جماعتی از صوفیه داخل آن مسجد شدند و نشستند در گوشه مسجد بطریق استداره و مشغول بذکر شدند
جناب حضرت امام [illegible] خطاب فرمودند باصحاب خود که لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء الشیاطین [illegible]
و [illegible] التقشف و التصنع [illegible] فمن ذهب الی زیارة احدهم حیا او میتا
فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان و من اعان واحدا منهم فکانما اعان یزید و معویة و ابا سفیان فقال رجل من اصحابه و ان
کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه شبه المغضب و قال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما تدری انهم اخس طوایف الصوفیة و الصوفیة
کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و انهم نصاری و مجوس هذه الامة اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله [illegible] و لو کره الکافرون
حاصل معنی اینکلمات [illegible] آنست که [illegible] امام علی النقی [illegible] با جماعتی از صوفیه [illegible]
بطریق استداره و مشغول بذکر شده بودند [illegible] باصحاب خود فرمودند که [illegible] ایشان [illegible] التفات نکنید بسوی این جماعت که مشغول [illegible]
[illegible] اینست که [illegible] این طایفه [illegible] جانشین شیطان و خراب کننده دین خدا
رحمن می باشند و [illegible] و [illegible] این طایفه [illegible] و عقل
و اعتقاد [illegible] که کسی بقصد [illegible] اموات [illegible] احیای ایشان
مثل اینست که بزیارت شیطان بقصد [illegible] رفته باشد و کسی که اعانت کند یکی از این طائفه را نمود [illegible]
که اعانت یزید و اعانت معویه و اعانت ابو سفیان کرده باشد بعد از آنکه اصحاب آنحضرت اینکلام حقیقت انتظام را از آن سید عالیمقام
استماع نمودند بعضی از آنها عرض کردند که [illegible] این طائفه [illegible] اعتقاد بامامت ائمه اثنی عشر [illegible]
[illegible] نظر کرده [illegible] کسی [illegible] غضب [illegible] این کلام [illegible] کسی که از شیعیان [illegible]
[illegible] طایفه صوفیه [illegible] جمیع فرق صوفیه [illegible]

انها مغایر با طریقه ما است و طائفه صوفیه نصاری و مجوس است جناب رسول خدا صلعم می باشد این گروه هستند که جد و جهد می کنند
در اینکه نور خدا را [illegible] خاموش کنند لکن اشتباه کرده اند خلاف [illegible] را بدرجه کمال خواهد رسانید اگرچه
هر گاه کسی اعتقاد بامامت ائمه علیهم الاف السلام و التحیة داشته باشد و مطلع شود بر صدور چنین [illegible] از انوار مقدسه ائمه حجت
[illegible] در حق این فرقه خبیثه خاسره [illegible] چگونه ممکن است [illegible] انوار مطهره بوده باشد بعد از
اطلاع بر این حدیث [illegible] باشد از بغض و عداوت این طائفه [illegible] بعد از التفات [illegible] صحیح بر اینکه [illegible] انکار این فرقه
خبیثه [illegible] موجب خروج از شیعه بودن [illegible] چگونه راضی [illegible] باز [illegible] و مواده با آنها و بعد از علم بر اینکه
فضیلت انکار این فرقه [illegible] شهادت در رکاب سعادت [illegible] علیه الاف التحیة و الثناء خواهد بود چگونه می توان [illegible]
از این شرافت کبری [illegible] بعد از معرفت اینکه امام عاشر علیه صلوات الله العلیم الغافر [illegible] این اشخاص خلفاء شیاطین می باشند
چگونه راضی میشود که اعتقاد بامامت [illegible] داشته باشد [illegible] نظر با [illegible] که اعتنا باین طائفه نماید بعد از اطلاع بر
اینکه حضرت امام [illegible] کسی که مشی نماید بقصد زیارت [illegible] از ایشان [illegible] ایشان بوده باشد یا زنده [illegible] کسی است که مشی نماید
جهت زیارت شیطان و بقصد عبادت اوثان [illegible] تعقل [illegible] ایشان [illegible] اگر [illegible]
[illegible] بشخص [illegible] شریعت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] احوال [illegible] گمراه [illegible] استرشاد یا به
عنوان [illegible] موجب [illegible] روز قیامت است [illegible] اجتناب از آن لازم است سؤال
اینکه مشهور است [illegible] زیارت جناب حضرت فاطمه [illegible] من زار فاطمة [illegible] وجبت له الجنة این حدیث است یا نه اگر حدیث باشد التماس این
است بیان حال حدیث را فرموده که صحیح است یا نه جواب عین این لفظ حال در نظر نیست کردیم با اینکه [illegible] شیخ صدوق [illegible] در کتاب
عیون بسند صحیح ذکر فرموده حدیثی را که قریب باین مضمون است قال [illegible] محمد بن موسی [illegible] رضی الله عنهما قال [illegible]
عن ابیه عن سعد بن سعد قال سئلت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن زیارة فاطمة بنت موسی [illegible] فقال من زارها فله الجنة
[illegible] سعد بن سعد [illegible] شیخ طوسی [illegible] انتهی فرموده اند و عرض کرد
خدمت حضرت امام رضا علیه السلام از ثواب زیارت حضرت فاطمه [illegible] هر کس زیارت
کند فاطمه را بهشت [illegible] مشهور [illegible]
است راجع باین میشود و هو العالم

[illegible]

باسمين

في تحقيق اقامة الحدود في زمان الغيبة من مصنفات بسم الله الرحمن الرحيم وبه استعين وعليه اتوكل فخر الافاضل علامة العلماء سلمه الله

الحمد لله المتوحد بالقدم والكمال المتقدس بتقدس جلاله عن مشابهة الاشباه والامثال والصلوة والسلام على من
اصطفاه الله تعالى نجاة عن الضلال وعلى ابن عمه الخليق من طينته المنجي عن الشدائد والاغلال وآله وعترته الهداة
لما يخرج من ظلم الاضداد والانكال وبعد يقول الملتجئ الى باب سيده الكريم المتعال الذي يكون العفو عن السيئات لديه احب من
المواخذة الخطيئات ابن محمد تقي الموسوي محمد باقر وقاهما الله من الشدائد في العرصات هذه مقالة في تحقيق اقامة الحدود في هذه
الاعصار التي غابت حجة الله تعالى عن الانظار عجل الله فرجه وكحل عيوننا بتراب نعال الرجوع اشرف البرية واكمل المخلوقات عليه وعلى آبائه
وابنائه الاف التحية من بارئ الارضين والسموات فنقول قال في الصحاح الحد الحاجز بين الشيئين وحد الشيء منتهاه تقول حددت الدار احدها
حدا وفلان محدود اذا كان ارضا به نصرا والحد المنع ومنه قيل للبواب حداد وفي اصطلاح اهل الميزان هو المعرف للشيء المشتمل على ذاتياته
وقيل التعريف بالفصل القريب حد وبالخاصة رسم وان اشتمل كل منهما على الجنس القريب فتام والا فناقص ومنهم من عرفه هو المعرف
للشيء مطلقا وان اشتمل على خاصة وفي الشرع اختلف كلامهم في ذلك فمنهم من قال انه عقوبة مقدرة يسمى حدا وما ليس كذلك يسمى تعزيرا
ولا يخفى ان الظاهر من العبارة ان يكون التقسير في اسم عائدا الى كلها فمقتضاه ان يكون تلك الاشياء حدا وليس كذلك فلعل المراد ان تلك العقوبة
تسمى حدا فالمراد ان الحد عقوبة مقدرة لمعصية معينة وغيرها طرده منقوض ببعض التعزيرات كما في تزويج الذمية على المسلمة
ووطء الرجل زوجته حائضا او في نهار شهر رمضان وفي اتيان البهائم ونحوها مما يكون العقوبة غير مقدرة مع انه ليس من افراد الحدود
وروي في باب ما يجب فيه التعزير من حدود الكافي عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل تزوج ذمية على
مسلمة ولم يستأمرها قال يفرق بينهما قال قلت فعليه ادب قال نعم اثنا عشر سوطا ونصف ثمن حد الزاني وفي الباب عن محمد بن مسلم قال
سألت ابا جعفر عليه السلام عن الرجل يأتي المرأة وهي حائض قال يجب عليه في استقبال الحيض دينار وفي استدباره نصف دينار قال قلت
جعلت فداك يجب عليه شيء من الحد قال نعم خمسة وعشرون سوطا ربع حد الزاني وفي الباب ايضا عن اسماعيل بن الفضل الهاشمي
قال سألت ابا الحسن عليه السلام عن رجل اتى اهله وهي حائض قال يستغفر الله ولا يعود قلت فعليه ادب قال نعم خمسة وعشرون سوطا ربع حد
الزاني وفي الباب عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله عليه السلام في رجل اتى امرأته وهو صائم قال ان كان استكرهها فعليه كفارتان وان
كانت طاوعته فعليه كفارة وان كان اكرهها فعليه ضرب خمسين سوطا نصف الحد وان كان طاوعته ضرب خمسة وعشرين سوطا وضربت
خمسة وعشرين سوطا وفي باب الحد في نكاح البهائم عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام وعن اسحاق بن عمار عن ابي ابراهيم عليه السلام
وعن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا عليه السلام في الرجل يأتي البهيمة فقالوا جميعا ان كانت البهيمة للفاعل ذبحت فاذا ماتت احرقت
بالنار ولم ينتفع بها وضرب هو خمسة وعشرين سوطا ربع حد الزاني وان لم تكن البهيمة له قومت واخذت ثمنها منه ودفع الى صاحبها
وذبحت واحرقت بالنار ولم ينتفع بها وسيأتي في تحقيقه وكذا ينتقض طرده بالقصاص سواء كان في الاطراف او في النفس لصدق
انه عقوبة مقدرة لمعصية خاصة وهكذا الحال في قطع يد قاطع اليد وقصاص النفس فالحق بان يقال انه

عقوبة مقدرة للزاني واللائط والقاذف والسارق والشارب والمحارب والساحر والمرتد وهكذا يسلم عن ذلك واما ما
ذكره شيخنا الشهيد الثاني في مقام التحديد في المسالك حيث قال وهو لغة المنع الى ان قال وشرعا عقوبة خاصة تتعلق
بايلام البدن بواسطة تلبس المكلف بمعصية خاصة عين الشارع كميتها في جميع افراده والتعزير لغة التأديب وشرعا عقوبة
او اهانة لا تقدير لها باصل الشرع غالبا انتهى فلا يخفى لان التحديد انما هو للتعريف وما ذكره انما يناسب فيما اذا حصل معرفة الحد
من غير طريق التعريف كما لا يخفى على المتأمل قال الفاضل الاسترابادي في آيات الاحكام وهو عقوبة قدرها الشارع على
كبيرة زجرا عنها وضبط ما عرفت وعلى اي حال فالاهم الاشتغال الى ما هو اهم من ذلك فنقول اختلف الاصحاب قدس الله
ارواحهم في انه هل يسوغ اقامة الحدود والتعزيرات في هذه الاعصار للفقهاء ام لا فقيل بالجواز لكل احد لكن على ولده
واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من الظالمين وبالعدم في غيره ذلك مطلقا ولو للفقيه الجامع لشرائط الفتوى وهو كلام شيخ
الطائفة في النهاية قال اما اقامة الحدود فليس يجوز لاحد اقامتها الا لسلطان الزمان المنصوب من قبل الله او من نصبه الامام لاقامتها
ولا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال قصور ايدي ائمة الحق وتغلب الظالمين ان يقيم الانسان الحد على ولده واهله
ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من الظالمين وامن بوائقهم فمتى لم يأمن ذلك لم يجز له التعرض لذلك على حال ومن استخلفه سلطان
ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها عليهم على الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن السلطان الحق لا باذن سلطان
الجور ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام فان تعدى فيما جعل
اليه الحق في ذلك لم يجز له القيام ولا لاحد معاونته على ذلك اللهم الا ان يخاف في ذلك على نفسه فانه يجوز له ح ان يفعل ذلك
في حال التقية ما لم يبلغ قتل النفوس فاما قتل النفوس فلا يجوز فيه التقية على حال فاما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين فلا
يجوز ذلك ايضا الا لمن اذن له سلطان الحق في ذلك فقد فوضوا ذلك الى الفقهاء شيعتهم في حال لا يتمكنون فيه من تولي نفوسهم فمن
تمكن من انفاذ حكم او اصلاح بين الناس او فصل بين المختلفين فليفعل ذلك وله بذلك الاجر والثواب ومنهم من منع من اقامتها
على غير العبيد كابن ادريس قال في السرائر بعد ما نقل الكلام المذكور من النهاية وامن بوائقهم ما هذا لفظه قال محمد بن ادريس مصنف
هذا الكتاب والاقوى عندي انه لا يجوز له ان يقيم الحدود الا على عبده فحسب دون ما عداه من الاهل والقرابات لما قد ورد في العبيد من
الاخبار واستفاض به النقل بين الخاص والعام وقد روي ان من استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها
عليهم على الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان الحق لا باذن سلطان الجور ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك
ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام الى ان قال قال محمد بن ادريس مصنف هذا الكتاب والرواية اوردها شيخنا
ابو جعفر في نهايته وقد اعتذرنا له فيما يورده في هذا الكتاب اعني النهاية في عدة مواضع وقلنا انه يورده ايرادا من طريق الخبر لا اعتقادا
من جهة الفتيا والنظر لان الاجماع حاصل منعقد من اصحابنا ومن المسلمين جميعا انه لا يجوز اقامة الحدود ولا المخاطب بها الا الائمة
والحكام القائمون باذنهم في ذلك واما غيرهم فلا يجوز له التعرض بها على حال ولا يرجع عن هذا الاجماع باخبار الآحاد بل باجماع مثله
او كتاب الله او سنة متواترة مقطوع بها فاذا خاف الانسان على نفسه من ترك اقامتها فانه يجوز له ان يفعل في حال التقية ما لم يبلغ قتل النفوس
فلا يجوز له فيه التقية عند اصحابنا بلا خلاف بينهم واما الحكم بين الناس والقضاء بين المختلفين فلا يجوز ايضا الا لمن اذن له سلطان
الحق في ذلك وقد فوضوا ذلك الى فقهاء شيعتهم المأمونين المحصلين الباحثين عن مآخذ الشريعة الديانين القيمين بذلك في
حال لا يتمكنون فيه من تولي نفوسهم فمن تمكن من انفاذ حكم وهو من اهله او اصلاح بين الناس او فصل بين المختلفين فليفعل
ذلك وله بذلك الاجر والثواب ما لم يخف في ذلك على نفسه ولا على احد من اهل الايمان ويأمن الضرر فيه فان خاف شيئا من ذلك لم يجز له
التعرض له على حال قال شيخنا الراوندي في فقه القرآن في تفسير قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة ما هذا لفظه

فالخطاب وان كان متوجها الى الجماعة فالمراد به الائمة بلا خلاف لان اقامة الحد ليس لاحد الا للامام او من نصبه الامام وقال شيخنا ابو العباس
في جمع البيان في تفسير الآية فاجلدوا والخطاب للائمة او من كان منصوبا بالامر من جهتهم لانه ليس لاحد ان يقيم الحدود الا الائمة
وولاتهم بلا خلاف ومنهم من جوز اقامتها على جميع الناس لكن للفقيه الجامع لشرائط الفتوى بشرط الامكان وهو الاكثر قال في المقنعة اما
اقامة الحدود فهو الى سلطان الاسلام المنصوب من قبل الله تعالى وهم الائمة الهداة من آل محمد عليه وعليهم السلام او من نصبوه لذلك من الامراء
والحكام وقد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان فمن تمكن من اقامتها على ولده وعبده ولم يخف من سلطان الجور اضرارا
به على ذلك فليقمها ومن خاف من الظالمين اعتراضا عليه في اقامتها او خاف ضررا بذلك على نفسه او على الدين فقد سقط عنه فرضها وكذلك
ان استطاع اقامة الحدود على من يليه من قومه وامن من بوائق الظالمين فقد لزمه اقامة الحدود عليهم فليقطع سارقهم ويجلد زانيهم ويقتل
قاتلهم وهذا فرض متعين على من نصبه المتغلب على الظاهر خلافة او الامارة من قبله على قوم من رعيته فيلزمه اقامة الحدود وتنفيذ الاحكام والامر
بالمعروف والنهي عن المنكر وجهاد الكفار ومن يستحق ذلك من الفجار ويجب على اخوانه من المؤمنين معونته على ذلك اذا استعان بهم ما لم يتجاوز
حدا من حدود الايمان او يكون مطيعا في معصية الله تعالى من نصبه من سلطان الضلال فان كان على وفاق للظالمين في شيء خالف الله تعالى به لم
يجز لاحد من المؤمنين معونته فيه وجاز لهم معونته بما يكون به مطيعا لله تعالى من اقامة حد وانفاذ حكم على حسب ما يقتضيه الشريعة دون ما
خالفها من احكام اهل الضلال وقال ابن ادريس اما القتل والجراح في الانكار فالى السلطان او من يامره السلطان فان تعذر الامر لمانع فقد فوضوا
الى الفقهاء اقامة الحدود والاحكام بين الناس بعد ان لا يتعدوا واجبا ولا يتجاوزوا حدا وامروا عامة الشيعة بمعاونة الفقهاء على ذلك ما استقاموا
على الطريقة ولم يحيدوا فان اضطرتهم تقية اجابوا داعيها الا في الدماء خاصة فلا تقية فيها وقد روي ان للانسان ان يقيم على ولده وعبده الحد
اذا كان فقيها ولم يخف من ذلك على نفسه والاول اثبت قوله والاول اثبت لاحتمال ان من جهة تخصيص الاطلاق اما الاولى فلان الرواية
المذكورة لما اقتضت اختصاص الجواز بالولد والعبد ولم يكن ذلك بمعنى منه اشار اليه بقوله والاول اثبت اي جواز اقامة الحدود بعنوان الاطلاق
اثبت واولى من هذا التخصيص واما الثاني فلان المقتضي اطلاقا كان رواية جواز اقامة الحد على الولد والعبد للوالد والسيد بعنوان الاطلاق
ولو حال الحضور للامام عليه السلام لكنه ثابت بجهة عنه كما يستفاد من قوله فالى السلطان او من يامره السلطان فقال والاول اثبت ثم قال ومن
تولى من قبل ظالم وكان قصده اقامة الحق واضطر الى التولي فليعتمد تنفيذ الحق ما استطاع وليقض حق الاخوان وفي كلام ابي الصلاح تنفيذ
الاحكام الشرعية والحكم بمقتضى التعبد فيها من فروض الائمة مختص بهم دون من عداهم ممن لم يؤهلوه لذلك فان تعذر تنفيذها بهم وبما
لما هو لها من قبلهم لاحد الاسباب لم يجز لغير شيعتهم تولي ذلك ولا التحاكم اليه ولا التوسل بحكمه الى الحق ولا تقليده الحكم مع الاختيار
ولا لمن لا يتكامل له شروط النيابة عن الامام في الحكم من شيعته الى ان قال حتى تكاملت هذه الشروط فقد اذن له في تقلد الحكم وان كان مقلده
ظالما متغلبا وعليه متى عرض له ذلك ان يتولاه لكون هذه الولاية امرا بمعروف ونهيا عن منكر تعين فرضهما بالتعريض للولاية عليه وان كان
في الظاهر من قبل المتغلب فهو نائب عن ولي الامر في الحكم ومأهول له لثبوت الاذن منه ومن آبائه لمن كان بصفته في ذلك ولا يحل
له القعود عنه ان لم يقلد من هذه حاله النظر بين الناس فهو في الحقيقة ماهول بالاذن [illegible] ماموريه بالتحاكم
[illegible] حقوق الاموال اليه والتمكين من انفسهم بحد او تاديب تعين عليهم لا يحل لهم الرغبة عنه [illegible] وفي الغنية يجب ان يتولى القضاء
ان يكون عالما بالحق في الحكم المردود اليه بدليل اجماع الطائفة وايضا [illegible]
في الحكم من [illegible] نائب عن رسول الله صلى الله عليه وآله [illegible] من دون العلم [illegible] ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم
الكافرون ومن حكم بالتقليد لم يقطع على الحكم بما انزل الله [illegible] وفي تقسيم القضاة رجل قضى بين الناس على جهل
فهو في النار ومن قضى بالفتيا فقد قضى على جهل ويجب ان يكون عدلا بلا خلاف [illegible] ينبغي ان يكون كامل العقل
من اراد فاعلم [illegible] وقوم على القيام بما فوض اليه ويجوز للحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاشياء من الاموال والحدود والقصاص وغير ذلك مما

علم فصالنا الولاية وقبلها بدليل اجماع الطائفة وفي [illegible] للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام عبدا كان او امة مزوجة كانت
او غير مزوجة عند نا وعند جماعة وقال قوم ليس له ذلك ومن قال [illegible] منهم من قال له التعزير بغيره وهو الصحيح ومنهم من قال ليس له ذلك
واما الحد فعند نا ان له اقامته عليهم [illegible] لما رواه على عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله قال اقيموا الحدود على ما ملكت ايمانكم وهذا عام واما القطع بالسرقة
فالاولى ان يقول ذلك لعموم الاخبار وقال بعضهم ليس له ذلك فاما القتل بالردة فالاولى [illegible] ومنهم من قال ليس له ذلك والاول اصح
عندنا ومن قال للسيد اقامة الحد عليه جعله كالحاكم والامام يحكم الحاكم والامام باقامة الحدود من اقرار وبينة وعلم فللسيد ان يسمع البينة
والبينة الجرح والتعديل كالامام فمتى ثبت ذلك عنده عمل به ومن قال ليس له ذلك كالامام يسمع البينة ويبحث عنها فاذا صحت عنده حكم بها
وكانت الاقامة الى السيد وكان للامام ما اليه والسيد ما اليه واما اقامتها اليه يحكم بعلمه فقد ثبت عندنا ان الحاكم ان يحكم بعلمه في جميع الاشياء
في اصحابنا من قال كذلك في الحدود والظاهر من قال مثل ذلك من قوله وفي الحكم ان يحكم بعلمه في جميع الاحكام من الاموال والحدود والقصاص
وغير ذلك وسواء كان من حقوق الله او حقوق الادميين فالحكم فيه سواء ولا فرق بين ان يعلم ذلك بعد التولية في موضعه ولايته او قبل التولية
او بعدها قبل عزله وفي غير موضعه وقال به احد نقل الخلاف والاقوال بين العامة فقال ودليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفيه
ايضا من فعل ما يجب به الحد في ارض العدو من المسلمين وجب عليه الحد الا انه لا يقام عليه الحدود في ارض العدو بل يؤخر
الى ان يرجع الى دار الاسلام وقال الشافعي يجب الحد واقامته سواء كان هناك امام او لم يكن وقال ابو حنيفة ان كان هناك
امام وجب واقيم وان لم يكن فيه امام لم يقم الا ان قال دليلنا على وجوب الحد قوله تعالى الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما
مائة جلدة ولم يفصل وقوله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء ولاجماع الفرقة على ذلك وفي الجامع مشيرا الى الامر بالمعروف و
يجبان باليد واللسان والقلب ويبدأ بالوعظ والتخويف فان لم ينجع ادب فان لم ينجع الا بالقتل والجرح فعل فان لم يمكن فبا
لقلب وقيل اذا بلغ الى القتل والجراح لم يجز الا باذن الامام والاول اصح وغير [illegible] ويباشر الحدود ويتولى الحدود امام الاصل او خليفته
او من ياذنان له فيه وللسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه والوالد على ولده وللامام ان يحكم بعلمه في حقوق الله كالزنا واللواط من
غير مطالبة احد وفي حقوق الناس الدين وحد القذف عند المطالبة وخليفته كذلك وقيل لا يحكم خليفته بعلمه في حقوق الله ويحكم
به في حقوق الناس وفي الشرائع مشيرا الى النهي عن المنكر ولو افتقر الى الجراح او القتل هل يجب قيل نعم وقيل لا الا باذن الامام وهو
الاظهر ولا يجوز لاحد اقامة الحدود الا للامام مع وجوده او من نصبه لاقامتها ومع عدمه يجوز للمولى اقامة الحد على مملوكه وهل يقيم
الرجل على ولده وزوجته فيه تردد ولو ولي وال من قبل الجائر وكان قادرا على اقامة الحد هل له اقامتها قيل نعم بعد ان يعتقد انه
يفعل ذلك باذن امام الحق وقيل لا وهو احوط ولو اضطر السلطان الى اقامة الحدود جاز حينئذ اجابته ما لم يكن قتلا ظلما فانه لا تقية في الدماء
وقيل يجوز للفقهاء العارفين اقامة الحدود في حال غيبة الامام كما لهم الحكم بين الناس مع الامن من ضرر السلطان الوقت ويجب على الناس
مساعدتهم على ذلك ولا يجوز ان يتعرض لاقامة الحدود ولا الحكم بين الناس الا عارف بالاحكام مطلع على ماخذها عارف بكيفية ايقاعها
على الوجوه الشرعية وفي النافع مشيرا اليه اما لو افتقر الى الجروح او القتل لم يجز الا باذن الامام وكذا الحدود لا ينفذها الا الامام او من نصبه
وقيل يقيم المولى الحد على زوجته وولده ومملوكه وكذا قيل يقيم الفقهاء الحدود في زمان الغيبة اذا امنوا ويجب على الناس مساعدتهم وفي
كشف الرموز واما البحث في الفقهاء فقال الشيخان وسلار تفويض ذلك الى الفقهاء ولنا فيه نظر وفي كره لا يجوز اقامة الحدود الا للامام او
من نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال غيبة الامام ان يقيم الانسان الحد على مملوكه اذا لم يخف ضررا
على نفسه وماله وغيره من المؤمنين وامن بوائق الظالمين قال الشيخ رحمه الله وقد رخص في حال الغيبة اقامة الحد على ولده وزوجته
اذا امن الضرر ومنع ابن ادريس ذلك في الولد والزوجة وسلمه في العبد وفي رواية حفص بن غياث انه سال الصادق عليه السلام من يقيم الحدود السلطان
او القاضي فقال اقامة الحدود الى من اليه الحكم وهل يجوز للفقهاء اقامة الحدود في حال الغيبة جزم به الشيخان على ما جاء في الرواية

لما يأتي ان للفقهاء اقامة الحدود في الحكم بين الناس فكان اليهم اقامة الحدود ولما في تعطيل الحدود من الفساد وقد روى ان
من استخلفه سلطان ظالم على قوم وجعل اليه اقامة الحدود جاز له ان يقيمها عليهم على الكمال ويعتقد انه انما يفعل ذلك باذن سلطان
الحق لا باذن سلطان الجور ويجب على المؤمنين معونته وتمكينه من ذلك ما لم يتعد الحق في ذلك وما هو مشروع في شريعة الاسلام
فان تعدى من جعل اليه الحق لم يجز له القيام به ولا لاحد معاونته على ذلك ومنع ابن ادريس ذلك نعم لو خاف انسان على نفسه من ترك
اقامتها جاز له ذلك للتقية ما لم يبلغ قتل النفوس فانه لا تقية فيها وان بلغ الحال ذلك لم يجز فعله ولا تغتر بما في الحال وفي المنتهى لا يجوز لاحد
اقامة الحدود الا للامام او من نصبه الامام لاقامتها ولا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال وقد رخص في حال الغيبة للامام ان يقيم الانسان
الحد على مملوكه الى ان قال قال الشيخ ره وقد رخص في حال الغيبة اقامة الحد على ولده وزوجته اذا امن ضرره ومنع ابن ادريس ذلك وعلم
في العبد الى ان قال فصل يجوز للفقهاء اقامة الحدود في حال الغيبة جزم به الشيخان عملا بهذه الرواية وعندي في ذلك توقف وقال فيما بعد
ذلك بفاصلة قليلة قال الشيخان ره يجوز للفقهاء العارفين اقامة الحدود في حال غيبة الامام كما لهم الحكم بين الناس مع الامن من الضرر الى
ان قال وهو قوي عندي وفي التحرير لا يجوز لاحد اقامة الحدود غير الامام او من نصبه الامام لاقامتها وقد رخص في حال غيبة الامام ان يقيم
الانسان الحد على مملوكه اذا لم يخف ضررا على نفسه ولا ماله ولا على احد من المؤمنين قال الشيخ وقد رخص ايضا في حال الغيبة اقامة الحدود
على الولد والزوجة مع الامن ومنعه ابن ادريس وهل يجوز للفقهاء اقامة الحدود حال الغيبة جزم به الشيخان وهو قوي عندي ويجب على
الناس مساعدتهم على ذلك وفي القواعد واما اقامة الحدود فانها للامام خاصة ومن ياذن له ولفقهاء الشيعة في حال الغيبة ذلك الاولى
في حال الغيبة اقامة الحد على مملوكه وفي اقامته على ولده وزوجته تردد بالجواز ولو ولي من قبل الجائر عالما بتمكنه من وضع الاشياء مواضعها
ففي جواز اقامة الحد له نية انه نائب عن سلطان الحق نظر فان الزمه السلطان بها جاز ما لم يكن قتلا ظلما فلا تقية فيه ان بلغ حد التلف
نفس وفي الارشاد مشيرا الى النهي عن المنكر لو افتقر الى الجرح او القتل افتقر الى اذن الامام على راي ولا يقام الحدود الا باذنه ويجوز اقامتها
على المملوك وقيل على الولد والزوجة وللفقيه الجامع لشرائط الافتاء وهي العدالة والمعرفة بالاحكام الشرعية عن ادلتها التفصيلية اقامتها
الحكم بين الناس بمذهب اهل الحق ويجب على الناس مساعدته على ذلك والترافع اليه ولو اثر الغريم ظالما الى ان قال والوالي من قبل الجائر
اذا تمكن من اقامة الحدود قيل جاز له معتقدا نيابة الامام والاحوط المنع وفي التبصرة ولو افتقر الى الجراح لم يفعله الا باذن الامام والحدود
لا يقيمها الا الامام ويجوز للرجل اقامة الحد على عبده وولده وزوجته اذا امن الضرر وللفقهاء اقامتها حال الغيبة مع الامن ويجب على الناس
مساعدتهم وفي التلخيص مشيرا الى الامر بالمعروف والنهي عن المنكر ويجبان بالقلب مطلقا وان لم يؤثر فباللسان فان لم يؤثر فباليد ما لم
يبلغ الجراح فيشترط الامام على راي الا في المملوك والولد والاهل على راي وكذا اقامة الحد وسواء الوالي من الجائر والقادر يقيمها نيابة
الاصل على راي ولو اضطر الى ما لا يجوز استعمل الحد وكذا الوالي من الجائر لا القتل ويجوز النيابة عن العادل وقد يجب ويحرم عن غيره مع
استحلال المحرم ويجوز للامر وللفقهاء العارفين الحكم والفتوى ويجب مساعدتهم والمؤثر لغيرهم ظالم وفي لمعة بعد ذكر الخلاف ونسبته
الى السيد عدم افتقار النهي عن المنكر الى اذن الامام ولو افتقر الامر الى الجرح والقتل فاعقد النظر والاقرب ما قاله السيد وقال فيما بعد ذلك
مشيرا الى اقامة الحدود والاقرب عندي جواز ذلك للفقهاء الى ان قال والعجب ان ابن ادريس ادعى الاجماع في ذلك مع مخالفته مثل
الشيخ وغيره من علمائنا فيه وفي من يقضي الامام بعلمه مطلقا وبعزم في حقوق الناس وفي حقوقه تعالى قولان اقربهما القضاء وفيه
في مباحثة الامر بالمعروف والحدود والتعزيرات الى الامام ونائبه ولو عموما فيجوز في حال الغيبة للفقيه الموصوف بما
يأتي في القضاء اقامتها مع المكنة ويجب على العامة تقويته ومنع متغلب عليه مع الامكان ويجب عليه الافتاء مع الامن وعلى
العامة المصير اليه والترافع اليه في الاحكام فيعصي مؤثر المخالف ويفسق ولا يكفي في الحكم والافتاء التقليد الى ان قال ويجوز للزوج
اقامة الحد على زوجته اذا شاهد او اقر الرقيق او قامت عنده بينة تثبت عند الحاكم على قول وللاب لاقامة على ولده كما ان نزل

حتى يتضح الحال ويحمل كلامه على ما حمله عليه غير بعيد وان وافقه فخر المحققين في الايضاح وشيخنا الصيمري في غاية المرام في ذلك وغيرهما
كما ستقف عليه في تنقيح المقام يستدعي ان يقال ان هنا مقامات الاول في جواز اقامة المولى الحدود على مملوكه فنقول الظاهر انه لا خلاف فيه بين الا
في الجملة وقد وقع التصريح به في جميع ما وقفنا عليه الا انه لا ينتقل الى اذن الامام ع في المبسوط وشرط الخلاف قال السيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام
سواء كان عبدا او امة مزوجة كانت الامة او غير مزوجة وبه قال ابن مسعود وابن عمر وابو حميد وفاطمة وعايشة وحفصة وفي التابعين الحسن البصري
وعلقمة والاسود وفي الفقهاء الاوزاعي والثوري والشافعي واحمد واسحق وقال ابو حنيفة واصحابه ليس له ذلك ولا اقامة على كل تحد وقال مالك ان كان
عبدا اقام عليه السيد الحدود وان كان امة فليس له ان يقيم فصل ذلك وان كانت غير مزوجة لم يقم عليها دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفيه ايضا لو راى السيد
اقامة الحد على مملوكه في شرب الخمر والزنا والقطع في السرقة ويقتله بالردة ووافقنا عليه الشافعي في شرب الخمر قولا واحدا وفي القطع والسرقة قولان
الاصح مثل ما قلناه وفي القتل بالردة على وجهين دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفيه ايضا يقيم السيد الحد على مملوكه باعتراف او بالبينة ويعلم
ووافقنا الشافعي في الاعتراف وله الحد وفي البينة من قولين وكذا في العلم دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وفيه ايضا اذا كان السيد فاسقا
او فاسقا او مكاتبا او امرأة كان له اقامة الحد على مملوكه وللشافعي فيه وجهان احدهما مثل ما قلناه والثاني ليس له ذلك لان الفسق يمنع
مشروعية دليلنا عموم الاخبار التي وردت بان للسيد اقامة الحد على مملوكه ولم يفصل والحاصل ان جواز اقامة السيد الحد على عبده مما لا خلاف فيه
لان المصرح به في المقنعة والنهاية وط وف وئة والغنية وئع والمنتهى وكره وير ولف وعد والارشاد والتبصرة والتلخيص وك
واللمعة وغاية المراد وتعليقات المحقق الثاني على يع والارشاد وغيرها ولف وغيرهم وفي ف في موضعين والغنية عليه الاجماع وعبارة
ف قد عرفتها وفي الغنية ويجوز للسيد اقامة الحد على من ملكت يمينه بغير اذن الامام ولا يجوز لغير السيد ذلك الا باذنه كل ذلك بدليل
اجماع الطائفة عليه وفي المختصر ما نقله انه مما لا خلاف فيه بين علمائنا واما ما يظهر من المنتهى حيث قال قال الشيخ في ئة وقد رخص في حال قصور
ايدي ائمة الحق وتغلب الظالمين ان يقيم الانسان على الحد ولده واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من الظالمين وامن بوايقهم
فمتى لم يأمن ذلك لم يجز له التعرض لذلك على حال وكذا قال ابن البراج ومنع سلار من ذلك وقال ابن ادريس الاقوى عندي انه لا يجوز له
ان يقيم الحدود الا على عبده فحسب دون ما عداه من الاهل والقرابات فغير مطابق للواقع كما نبهنا عليه ولا يبعد ان يكون الموقع له
ذلك كلام سلار والاولى التحت بعد قوله وقد روي ان للانسان ان يقيم على ولده وعبده الحدود اذا كان فقيها ولم يخف من ذلك على
نفسه والاولى التحت يتوهم من ظاهره انه لا يعول عليه بالرواية يكون فيه تامة عنده فيكون اقامة السيد الحد على عبده غير مرضي عنده
لكنك قد عرفت ما ادعيناه في بيان مراده انه ليس بمراد وهو مؤكد ان ما ذكره شيخنا ابن فهد في المهذب وشيخنا الشهيد الثاني في
لك وغيره منشاؤه التعويل على ما في المختلف قال في المهذب والثالث اقامة الحد على المملوك مختار الشيخ والقاضي ابن ادريس وهو منع سلار
وكلام متبوع صحته قال في لك جواز اقامة السيد الحد على مملوكه هو المشهور بين الاصحاب ولم يخالف فيه الا الشاذ كتب في المختلف مشيرا الى
المخالف الشاذ ما هذا لفظه وهو سلار فانه منع اقامة الحدود غير الامام مطلقا انتهى وهو غير صحيح قطعا وكيف مع ان كلامه صريح في ان
الامر موكول اقامة الحدود الى الفقهاء فلاحظ كلامه السالف والحاصل ان ما نسب الى سلار غير صحيح مما يرشد الى انتفاء الخلاف
في المسألة بين علمائنا كلام شيخ الطائفة في ط قال للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام عبدا كان او امة مزوجة كانت
او غير مزوجة عند نا وعند جماعة وقال قوم ليس له ذلك وفي موضعين من هذا الكلام ارشاد الى انتفاء الخلاف في علمائنا اما احدهما
قوله عندنا والثاني نسبة الخلاف الى العامة واوضح منه في الدلالة عليه المذكور في ف بل الظاهر ان كثر المخالفين ايضا موافقة
على ذلك ويرشدك اليه ايضا كلام الغنية حيث قال بعد دعوى اجماع الطائفة ويحتج على المخالف في السيد بما رووه من قوله
اقيموا الحدود على ما ملكت ايمانكم فالظاهر من جميع ما ذكر ان الخلاف في المسألة في الجملة غير ظاهر بل يرشد اليه كلام الشرائع والقواعد في
الارشاد وغيرها فليلاحظ والحاصل هو انا لم نجد المخالف في المسألة ولا نقل ناقل بعد العلامة وشيخنا ابن فهد وشيخنا الشهيد الثاني

قد مرجوا جنسه الخلاف الى سلار وقد علمت عدم استقامته فلم يعلم المخالف الا احتمله الاثر عبره اكثر بعد التعيين وتبين الخلاف فيما
لا تعويل عليه واما ما صدر من المحقق في فتح من نسبة جواز الاقامة الى قيل فضعيف مستلزم لا مكان الجواز لاحتمال التردد مضافا الى انه يمكن
ان يتوهم ان ذلك باعتبار الجمع بين الزوجة والولد والمملوك وربما يومي اليه كلامه في فتح حيث قطع اولا بجواز اقامة المولى الحد على مملوكه وجعل
التردد مختصا باقامة الوالد والزوج الحد على الولد والزوجة فان المملوك غير مذكور في بعض نسخ المختصر من فتح وانما قلنا في الجملة لما
ستقف عليه من ان الظاهر من سلار دعوى الاتفاق انما يقول بذلك عند فقاهة المولى لا مطلقا وستقف على تحقيق الحال في ذلك لكنه لا
ينبغي التصحيح كلامهما كما لا يخفى ويتوجه على من لا يحتمل نعم ربما يظهر من صاحب مع التردد في ذلك حيث نسب الى الرواية نقلا الا ودعوى ان السيد
يقيم الحد على ما ملكت يمينه والوالد على ولده لكنه يمكن ان يكون وجهه ما ينقله عليه من حيث الاطلاق بل الظاهر ذلك وعلى اي حال
ان جواز اقامة السيد الحد على مملوكه مما لا ينبغي التشكيك والمستند فيه مضافا الى الاجماع المنقول في عدة مواضع من غ و…
وعدم ظهور الخلاف في المسئلة عدة نصوص منها ما تمسك به جماعة من الاعيان منهم شيخ الطائفة في ف حيث قال روي عن علي عم
ان النبي صلعم قال اقيموا الحدود على ما ملكت ايمانكم وقصوره من حيث انه من طرقهم بعد الاعتضاد بالعمل غير ضار ومنها
الصحيح المروي في باب النوادر من حدود في وفي كتاب الحدود من يب عن ابي بصير عن ابي جعفر عم قال من ضرب مملوكا حدا من الحدود
من غير حد اوجبه المملوك على نفسه لم يكن لضاربه كفارة الا عتقه بناء على ان المستفاد منه جواز اقامة الحد عند ارتكاب موجبه لكن يمكن
التأمل في ذلك لان غاية ما يستفاد منه ان من ضرب مملوكا حدا … لم يكن كفارة عتقه واما ان الاقامة على الجواز فلا ومنها الموثق
كالصحيح المروي في الكافي باب النوادر من حدود في عن عثمان بن عيسى عن اسحق بن عمار قال قلت لابي عبد الله عم ربما ضربت الغلام في بعض ما يجرم
فقال وكم تضربه فقلت ربما ضربته مائة فقال مائة مائة فاعاد ذلك مرتين ثم قال حد الزنا اتق الله فقلت جعلت فداك فكم
ينبغي لي ان اضربه فقال واحدا فقلت والله لو علم اني لا اضربه الا واحدا ما ترك شيئا الا افسده فقال فاثنين قلت جعلت فداك هذا
هو هلاكي اذا قال فلم ازل اماكسه حتى بلغ خمسة ثم غضب فقال يا اسحق ان كنت تدري حد ما اجرم فاقم الحد عليه ولا تعد حدود الله تعالى
الدلالة هو ان الغلام فان كان يستعمل في معان منها الابن الصغير ومنه قوله تعالى اما الجدار فكان لغلامين يتيمين في المدينة الاية كما
في القاموس قال الغلام الطار الشارب والكهل ضد او من حين يولد الى ان يشب والجمع اغلمة وغلمان انتهى ومعنى قوله الطار الشارب
الذي طلع شاربه اي نبت والظاهر ان المراد من يطوف عليهم غلمان لهم كانهم لؤلؤ مكنون ومنها العبد قال في المغرب الغلام الطار
الشارب والجارية انثاه ويستعار للعبد والاجير ومنه ما رواه في في عن بكر بن محمد عن ابي عبد الله عم قال سال رجل وانا حاضر
فقال يكون لي الغلام فيشرب الخمر ويدخل في هذه الامور المكروهة فاريد عتقه احب اليك ام ابيعه واتصدق بثمنه فقال ان العتق في
بعض الزمان افضل وفي بعض الزمان الصدقة افضل فاذا كان الناس حسنة حالهم فالعتق افضل واذا كانوا شديدة حالهم فالصدقة
افضل الحديث ومنه ايضا الموثق المروي في باب صدقات النبي وفاطمة والائمة عم من باب من محمد بن مروان عن ابي عبد الله عم قال ان
ابا جعفر عم مات وترك ستين مملوكا واعتق ثلثهم فاقرعت بينهم واخرجت عشرين فاعتقتهم واطلاق الغلام في الاخبار على المملوك
شايع لكن الظاهر ان المراد من الغلام في الحديث الذي كلامنا فيه هو هذا المعنى كما لا يخفى ووجهه ظاهر من تامل في قوله عم ان كنت تدري
حد ما اجرم فاقم الحد عليه صريح في المطلوب ومنها الصحيح المروي في باب ما يجب على المماليك والمكاتبين من الحدود من حدود في وفي باب الحد
المماليك في الزنا من الفقيه عن ابن محبوب عن ابي بكير عن عنبسة بن مصعب قال قلت لابي عبد الله عم كانت لي جارية فزنت احدها قال نعم و
لكن ذلك في سر لحال السلطان وفي الفقيه هكذا روي عن ابن محبوب عن عبد الله بن بكير عن عنبسة بن مصعب قال قلت لابي عبد الله عم
ان زنت جارية لي احدها قال نعم وليكن ذلك في سر فاني اخاف عليك السلطان ورواه في باب حد الجلد في الزنا من يب ايضا باسناده عن عنبسة
بن مصعب لكن مع نحو ما رواه في التهذيب كما ستقف عليه رواه في كتاب الحدود من يب في الصحيح عن عبد الله بن مسكان عن عنبسة بن مصعب

ايضا

والزوج على الزوجة حرين او عبدين او احدهما فيجيء الاحتمالات الزوج والسيد ولا فرق بين الجلد والرجم لما روي ان … جلد
… بامراته … ومنع الفاضل من الرجم والقطع للرقبة ولا يشترط في الزوجة الدخول وفي اشتراط الدوام نظر اقربه المنع فيجوز اقامته
في المؤجل وفي جواز اقامة المراة الحد على رقيقها والمكاتب على رقيقه والفاسق نظر ولا يملك اقامة الحد على المكاتب والمبعض
لو اشترك المولىان اشتركا في الاستيفاء ولا يجوز لاحدهما الاستقلال ولو ولي من قبل الجائر كرها قيل له اقامة الحد معتقدا النيابة عن
الامام وهو حسن ان كان مجتهدا والا فالمنع احسن وفي اللمعة ويجوز للفقهاء حال الغيبة اقامة الحدود مع الامن والحكم بين الناس
مع اتصافهم بصفات المفتي وهي الايمان والعدالة ومعرفة الاحكام بالدليل والقدرة على رد الفروع الى الاصول ويجب الترافع اليهم ويأثم
الراد عليهم ويجوز للزوج اقامة الحد على زوجته والوالد على ولده والسيد على عبده وفي غاية المرام واختار المصنف الجواز للفقهاء لان تعطيل
الحدود يفضي الى ارتكاب المحارم ولما رواه عمر بن حنظلة من الصادق عم قال انظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا
وحرامنا وعرف احكامنا فارضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما بحكم الله … وعلينا رد والراد علينا
كالراد على الله تعالى وهو على حد الشرك بالله عز وجل والترافع ووجوب قبول حكمه مما لا … الميل الى الجواز وفي تعليقات المحقق
الثاني على الشرايع القول بالجواز مع التمكن من اقامتها على الوجه المعتبر والامن من … من المؤمنين ومن … المتغلب
لا يخ من قوة وفي تعليقاته على الارشاد بعد ان حكى كلام الاحكام رشاد قيل وعلى الوالد والزوجة ما عدا القتل الاصح انه لا بد في
الوالد والزوج من كونه جامعا لشرايط الفتوى ليجوز له ذلك وقال في اول من قبل الجائر الاصح انه يجوز له ذلك الا اذا كان با
الصفات وفي المسالك بعد ان حكى عبارة المتن من الشرايع اي قوله وقيل يجوز للفقهاء اقامة الحدود في حال غيبة الامام عم ما هذا لفظه
هذا القول مذهب الشيخين وجماعة من الاصحاب وبه رواية عن الصادق عم وفي طريقها ضعف ولكن رواية عمر بن حنظلة مؤيدة لذلك
فان اقامة الحدود ضرب من الحكم وفيه مصلحة كلية ولطف في ترك المحارم وحسم لانتشار المفاسد وهو قوي وقال في الروضة عند التكلم في اقامة
السيد والزوج والوالد على المملوك والزوجة والولد هذا الحكم في المولى مشهور بين الاصحاب لم يخالف فيه الا الشاذ واما الاخران فذكره
الشيخ وتبعه جماعة منهم المصنف ودليله غير واضح واصالة المنع يقتضي العدم نعم لو كان المتولي فقيها فلا شبهة في الجواز ونقل الشيخ بعد
ان حكى عبارة النافع وكذا قيل يقيم الفقهاء الحدود في زمان الغيبة القائل هو الشيخان وكذا سلار ولم يكن قيلا ابن حمزة ومنع
ابن ادريس قال هو رواية شاذة واختار العلامة قول الشيخين محتجا بان تعطيل الحدود يفضي الى ارتكاب المحارم وانتشار المفاسد
وذلك مطلوب الترك في نظر الشارع وبما رواه عمر بن حنظلة من الصادق عم في حديث طويل يقول فيه انظروا الى من كان منكم قد روى
حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا الى اخر الحديث قال وهذا يؤيده العمومات والنظر اما العمومات فقوله عم العلماء ورثة الانبياء
ومعلوم انهم لم يورثوا من المال شيئا فيكون … العلم او الحكم والاول تعريف المعروف فيكون المراد هو الثاني وهو المطلوب
وقوله عم علماء امتي كانبياء بني اسرائيل ومعلوم ان انبياء بني اسرائيل لهم اقامة الحدود واما النظر فهو ان المقتضي لاقامة الحد
قائم في صورة حضور الامام وغيبته وليست الحكمة عائدة الى مقيمه قطعا فيكون عائدة الى مستحقه او الى نوع المكلفين وعلى
التقديرين لا بد من اقامتها مطلقا واكتفى في غاية المرام والمهذب البارع بنقل القولين من دون ترجيح لاحدهما الا ان في البعض قال في
غاية المرام بعد ان اورد العبارة السالفة من الشرايع اي قوله وقيل للفقهاء العارفين اقامة الحدود حال غيبة الامام الى اخر ما هذا
كلامه هذا قول الشيخ وابن الجنيد وسلار واختاره العلامة ومنع ابن ادريس من اقامة الحد في حال الغيبة مطلقا على غير مملوكه لاختصاص هذا
الحكم بالامام او نائبه وفي المهذب البارع للفقهاء اقامة الحدود على العموم وهو مذهب الشيخ في ية والجمل واختاره العلامة لما تقدم
ولرواية عمر بن حنظلة من الصادق عم الى ان قال ومنع ابن ادريس من ذلك وقال لا يقيم غير الامام الا على المملوك فقط وقال
المرتضى … قوله تعالى ولا تأخذكم بهما رافة في دين الله خطاب … في قوله فاجلدوا للائمة والحكام دون … للفاعل

الاسترابادي في تفسير قوله تعالى الزانية والزاني والخطاب للحكام الشرع من النبي صلى الله عليه وآله والائمة ونوابهم فيجب عليهم اقامة الحد على كل امرأة
زنت وكل رجل زنى وفي الكفاية مشيرا الى القول بالجواز ولعل الترجيح لهذا القول لان الغاية المقصودة منها رفع الفساد وفي المفاتيح وكذا
الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فانهما غير مشروطين باذنهم عليهم السلام وبسط القول باشتراطهما اليهم عليهم السلام [illegible] علينا من المخالفين وكذا اقامة الحدود
والتعزيرات وسائر السياسات الدينية فان للفقهاء المامونين اقامتها في الغيبة بحق النيابة عنهم عليهم السلام اذا امنوا الضرر من ظالم
او احد من المسلمين على الاصح وفاقا للشيخين وجماعة لانهم مأذونون من قبلهم عليهم السلام في امثالها عنه في العبادات المتعلقة بها
لمراعاة الصالح من جانب العظام والمتحصل منها اقوال الاول جواز اقامة الفقهاء الحدود لا غير والثاني جواز اقامة الفقهاء من الانصار والانظار
الحدود والتعزيرات عند التمكن منها على كافة المكلفين المستحقين لها الاربعاب موجبها ولم يكونوا من العبيد والاولاد والازواج
بل وجب عليهم ح وهو مختار المقنعة والمراسم وفي كتاب الصلاح وغيره والعنية ومع التحرير وعقد الارشاد والتعليق والتحرير
دس والنهاية وغاية المراد وتعليقات المحقق الثاني على النافع والارشاد وكذا عشرة الشيخ وكذا العنوان والمفاتيح فلاحظ عبارتهم
السالفة ويمكن حمل العبارة السالفة من شيخنا الاردبيلي وشيخنا الطبرسي على موضوع ان الفقهاء من نصبهم الائمة عليهم السلام ولا تأمل في
كلام شيخنا المذكور تصحيح بانه لابد ان يكون من نصبهم لاقامة الحدود فقط والثالث عدم الجواز الا على اهل بيتهم وهو مختار
السرائر وقد سمعت عبارته والثالث عبارة واجوازها لمن استخلفه سلطان ظالم على قوم واجاز له اقامة الحدود مع اعتقاد انه انما يفعلها باذن
سلطان الحق لا باذن سلطان الجور وكذا جوازها للوالد على ولده والزوج على زوجته والسيد على عبيده وعدم الجواز لغيرهم ولو كان فقيها
متمكنا من اقامتها وهو الظاهر من شيخ الطائفة فلاحظ عبارته السالفة ثم اختلفت كلماتهم في بيان المراد من ذلك فالظاهر من بعضهم انه لا
يعتبر في اقامة الوالد والزوج والسيد على الولد والزوجة والمملوك اذن الامام ولو كونهم جامعين لشرائط الفتوى فيسوغ لهم ذلك ولو مع عدم
اذنهم ولو مع التمكن منه وعدم تحقق الشرط وهو الظاهر من كلام وفيه وقد سلف فليلاحظ والمحرر بن فهد لكن في العبد حيث قال السيد
ان يقيم الحد على مملوكه بغير اذن الامام الى اخر عبارته السالفة والظاهر منها دعوى اتفاق علماء الشيعة عليه قال اما الكلام في صفة السيد
الذي له اقامة الحد فلابد ان يكون فقيها عالما بقدر الحدود بالطبع فاما اذا كان كذلك جاز له اقامته وان كان ضعيفا في
نفسه وكل من يقيم عليه وان كان فاسقا او مكاتبا قال بعضهم ليس له ذلك لانها ولاية والرق والفسق ينافيان الولاية وقال اخرون له ذلك
لانه يستحق ذلك بحق الملك فلا يؤثر الفسق كالتزويج فان للسيد ان يزوج امته وان كان فاسقا وهو الاقوى عندي لعموم الاخبار التي وردت لنا
في ذلك فان كان السيد امرأة قال قوم لها ذلك وهو الاصح عندي وقال اخرون ليس لها ذلك كالفاسق والمكاتب فمن قال لها ذلك اقامته
بنفسها ومن قال ليس لها ذلك منهم من قال يقيمه الامام وقال بعضهم يقيمه وليها الذي يزوجها كالتزويج وفيها العكس من كلام ثم انه فيها اذا
لم يمكن سلطان الجور من اقامة الحدود ونحوه وقد يخص في حال قصور يد الحق لكنه اعم من ان يكون الاب والوالد والزوج والسيد فقيها
او لا لكن حمل العلامة في المختلف على حال الفقاهة قال قال الشيخ في النهاية فلاحظ وفي حال قصور ايدي الائمة ويقلب ان يقيم الانسان الحد على
ولده واهله ومماليكه اذا لم يخف في ذلك ضررا من الظالمين وامن بوائقهم فمتى لم يامن ذلك لم يجز له التعرض لذلك على حال وكذا قال ابو البراج
ومنع سلار من ذلك وقال ابن ادريس الاقوى عندي انه لا يجوز له ان يقيم الحدود الا على عبده فحسب دون ما عداه من الاهل والقرابات لما
ورد في العبيد من الاخبار واستفاض به النقل بين الخاص والعام والاقرب انه لا ط لنا انه شرط فيه ان يكون فقيها وسياقه يبان تجويز ذلك للفقهاء
انتهى ثم ما عزاه الى سلار فليس بصحيح اذ مقتضاه ان سلار منع من اقامة الاب والزوج والسيد مع انه ح جوز للفقهاء اقامة الحدود على الولد والزوجة
والعبيد وهو غير صحيح قطعا لما عرفت من تصريحه بتفويض الائمة اقامة الحدود للفقهاء فنقول ان المنصوص في المراد الثلاثة مع تحقق
الفقاهة لو لم يكن اكد او هو في اقامة الحدود ولم يكن مانع منه قطعا او الظاهر انه هو وكلام سلار على ذلك هو الاول بل هو اثبت بعد قول وقال
ان للانسان ان يقيم على ولده وعبده الحدود اذا كان فقيها لكنه لا يصلح لذلك بمعناه احد الوجهين الذين ادى بناهما منه يرد عبارته هلا

ايضا هكذا قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جارية لي زنت احدها قال نعم قلت ابيع ولدها قال نعم قلت اجح بثمنه قال نعم ومنها ما رواه شيخنا
الصدوق في باب ما جاء في ولد الزنا باسناده عن عنبسة بن مصعب ولم يذكر طريقه اليه ومثله رواه شيخنا الصدوق في باب ما جاء في ولد
الزنا باسناده عن عنبسة بن مصعب ولم يذكر طريقه اليه ومنها الموثق المروي في الكتاب المذكور عن غياث عن طلحة بن زيد عن جعفر عن ابيه
عن علي عليه السلام قال اضرب خادمك في معصية الله عز وجل واعف عنه فيما ياتي اليك ومنها الصحيح المروي في باب النوادر من اواخر كتاب الديات من
الفقيه عن حماد عن الحلبي عن ابي العباس قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما للرجل يعاقب به مملوكه فقال على قدر ذنبه ودلالة النصوص المذكورة على
المدعى ظاهرة وان كانت مختلفة في الظهور والخفاء والاطلاق والانحصار وتوضيح الحال في ذلك هو ان الحديثين الاخيرين على المدعى اظهر لا
لوضوح ان العقاب على قدر الذنب كما يشمل التعزير وكذا قوله عليه السلام اضرب خادمك في معصية الله كما لا يخفى وان امكن ادعاء ظهورهما
للثاني في الحد بناء على ان قدر الذنب يومي الى التعيين والعقوبة المعينة انما هي في موجبات الحدود واما غيرهما فلعموم يقتضي
جواز اقامة الحدود فيستفاد جواز التعزير بالاولوية ثم ان المورد في بعضها وان كانت حد الزنا لكن تم المدعى باعتبار الفارق والمرجح
الجميع قوله عليه السلام ان كنت تشهد ما الجوم قام الحد عليه ويدل عليه ايضا ما رواه في قرب الاسناد عن عبد الله بن الحسن عن جده علي بن جعفر
عن اخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سالته عن رجل هل يصلح له ان يضرب مملوكه من الذنب يذنبه قال يضربه على قدر ذنبه او زنا جلده وان
كان غير ذلك فعلى قدر ذنبه السوط والسوطين وشبهه ولا يفرط في العقوبة هذه النصوص استدعت بما بها في طريقنا في هذا الباب
واما ما ورد في طرقهم فيه فمتعددة ايضا منها ما رووه في جملة من كتبهم المعتبرة كالمصابيح عن علي عليه السلام قال يا ايها الناس اقيموا على
ارقائكم الحدود من احصن منهم ومن لم يحصن فان امة رسول الله صلى الله عليه وآله زنت فامرني ان اجلدها فاذا هي حديث عهد بنفاس فخشيت ان
انا جلدتها ان اقتلها فذكرت ذلك للنبي صلى الله عليه وآله فقال احسنت قال وفي رواية دعها حتى ينقطع دمها ثم اقم عليها الحد ومنها ما رواه في المصابيح
وغيره ايضا عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول اذا زنت امة احدكم فتبين زناها فليجلدها الحد ولا يثرب عليها
ثم ان زنت فليجلدها الحد ولا يثرب عليها ثم ان زنت الثالثة فتبين زناها فليبعها ولو بحبل من شعر على اي حال ان ودلالة النصوص
المذكورة على المدعى ظاهرة واما ما رواه في باب النوادر من حدود التهذيب عن احمد بن محمد في مسائل اسماعيل بن عيسى عن الاخير عليه السلام في مملوك يعصي
صاحبه ايحل له ضربه ام لا فقال لا يحل ان يضربه ان وافقك فامسكه والا فخل عنه فهو متروع سنده ودلالة اما الاول فلان اسماعيل بن عيسى
مجهول الحال لاهماله في كتب الرجال ولو تقدير الاغماض عنه بناء على ان المخبر هو احمد بن محمد ان في مسائل اسماعيل بن عيسى فلا يفرض على انه
لم يعلم ان المراد من الاخير من هو اهو المعصوم او غيره ولكن الظاهر ان المراد منه المعصوم وانه مولينا الكاظم بناء على ان الملازم للطبقة
وهذا القدر يكفي في المقام واما الثاني فنقول غاية ما يستفاد منه النهي عن الضرب فيما اذا عصى مالكه واين ذلك من المعارضة السالفة
الدالة على جواز اقامة الحد والضرب في معصية الله سبحانه ثم على التقدير الاغماض عنه بناء على ان معصيته المالك ايضا مما نهى الله تعالى عنه فنقول
ان ذلك غير صالح لمعارضة النصوص السالفة لاكثريتها عددا واصحيتها سندا واقوائيتها دلالة واو نفيتها عملا فلا بد من طرحه
او حمله على ما اذا لم يتعلق بالطلب الحتمي من المولى او تعلق طلبه فيما خالف فيه سبحانه بل انا نقول ان شيخ الطائفة روى الحديث فذكر بمقام
المملوك الاجير فقد روى في اواخر باب الزيادات عن محمد بن احمد بن يحيى عن احمد عن اسمعيل بن عيسى عن ابي الحسن عليه السلام قال سالته عن الاجير يعصي صاحبه
ايحل ضربه ام لا فاجاب لا يحل ان يضربه ان وافقك فامسكه والا فخل عنه سبيله وكون الرواية على ما في عن مسائل اسماعيل بن عيسى ومع اختصر
الحديث لما فيه عيص الحق تومي ان السؤال في اصل الحديث كان عن الاجير فلا دخل له فيما نحن بصدده بل يمكن ان يقال ان الكتاب الذي اخذ
الحديث منه قد سمعت سقط فيه من قلم الناسخ عن ابي الحسن عليه السلام وكان المذكور بعد الاسقاط عن الاجير يعصي صاحبه فصحفه الاجير فيه
بالاخير فريد في مملوكه على اي حال لا تعويل عليه فيما نحن فيه كما لا يخفى فنقول ان جواز اقامة السيد الحدود على مملوكه مما لا خلاف التام فيه بلا خلاف
فيه بين الاصحاب وانما الكلام هنا في مطالب لحدها ان ذلك انما هو عند اتصاف المولى بالفقاهة او لا فيه خلاف فالظاهر من المراسم وشرح الحصف

هو الاول وهو الظاهر من شيخنا المفيد في المقنعة لقوله وقد فوضوا النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان فمن تمكن من اقامتها على ولده
وعبده ولم يخف من سلطان الجور اضراره به على ذلك فليقمها الى آخر عبارته السالفة ومن شيخنا ابي الصلاح ايضا فلاحظ عبارته السالفة
ومن [illegible] ايضا فلاحظ قال ولا لمن لا يستكمل شروط النيابة عن الامام في الحكم من شيعته الى آخر ما سلف والظاهر من اكثر
الاصحاب هو الثاني وهو الظاهر من ير وط وف والغنية والسرائر ويع والمنتهى وكره وير وعد والارشاد والتبصرة وس و
اللمعة وغاية المراد والروضة ولك وغيرهم وان اختلفت كلماتهم في الصراحة والظهور نعم في ط وف تصريح بذلك قال في الاول اما
الكلام في صفة السيد الذي له اقامة الحدود فجملته انه لا بد ان يكون ثقة من اهل العلم بقدر الحد وما فيه قال وان كان فاسقا او مكاتبا
قال بعضهم ليس له ذلك لانها ولاية والرق والفسق ينافيان الولاية وقال آخرون له ذلك ثم قال وهو الاصح عندي وفي الثاني اذا كان السيد
فاسقا او مكاتبا او امرأة كان له اقامة الحد على مملوكه وللشافعي فيه وجهان احدهما مثل ما قلناه الى ان قال دليلنا عموم الاخبار التي وردت بان
للسيد اقامة الحد على مملوكه ولم يفصل وفي ط ايضا فان كان السيد امرأة قال قوم لها ذلك وهو الاصح عندي وعبارة السرائر والغنية كالصريح في
هذا المطلب فليلاحظ فعلى هذا ما ظهر من [illegible] حيث ان الظاهر انه محل النزاع [illegible] ظاهر الولي فاللازم منه عدم الجواز في [illegible]
اشعار الفقاهة [illegible] وفاق بين الاصحاب فليس على ما ينبغي والاطلاق هو الظاهر من اكثر الاصحاب وحمل كلماتهم على صورة الفقاهة حمل
الكلام على الفرد النادر كما لا يخفى ثم الكلام في مستند القولين فنقول يمكن الاستدلال للقول بالاشتراط بما في المراسم حيث قال وقد روي للانسان
ان يقيم على ولده وعبده الحد واذا كان فقيها وبما [illegible] عليه من رواية حفص بن غياث قال سألت ابا عبد الله عليه السلام من يقيم الحدود
السلطان او القاضي فقال اقامة الحدود الى من اليه الحكم والجواب اما عن الاول فهو انا لم نجد هذه الرواية في شيء من الكتب المعتبرة
ولا نقلها ناقل والظاهر انه اشارة الى ما ذكره شيخنا المفيد في المقنعة بعد ما حكم بان اقامة الحدود من منصب الائمة حيث قال وقد فوضوا
النظر فيه الى فقهاء شيعتهم مع الامكان فمن تمكن من اقامتها على ولده وعبده ولم يخف من سلطان الجور اضراره به على ذلك فليقمها لوضوح ان الضمير
في فوضوا عائد الى الائمة بدلالة السياق يشهد ان المراد من قوله فمن تمكن من اقامتها من الفقهاء فاللازم ان المراد من هذا الكلام ان الائمة عليهم السلام
فوضوا اقامة الحد على الولد والسيد الفقيهين على الاولاد والمماليك وهو الذي عبر عنه في المراسم كما لا يخفى ومما يؤيد ان ما في المراسم اشارة
اليه هو الاختصاص بالولد والمولى دون الزوج كما في المقنعة وعلى تقدير تسليم ان يكون المراد به غيره فنقول انه رواية مرسلة غير معلوم السند
والمأخذ ولا تصلح لمعارضة حديث واحد فضلا عن الاحاديث المتعددة واما عن الثاني فنقول الظاهر من سياق ان السؤال منه عن من يقيم
الحدود على العموم والاطلاق ولا شبهة في اختصاصه بمن اليه الحكم فاللازم منه ان غيره لا يكون كذلك وهو مسلم فلا ينافي [illegible]
ما يدل على ان غير من اليه الحكم يقيم الحدود في بعض الموارد كما لا يخفى وعلى تقدير التسليم نقول ان النسبة بينه وبين النصوص السالفة
الدالة على ان للمولى اقامة الحد عموم من وجه فلا بد من الرجوع الى الترجيح وهو للنصوص المذكورة لاوفقية السند واكثرية العدد
والاعتضاد بما يظهر من عمل الاكثر وباطلاق الاجماعات المنقولة والاولوية في الاولاد فالتحقيق في المسألة ان للمولى اقامة الحدود
على مماليكه وان لم يتصفوا بشرائط الفتوى لاطلاق النصوص السالفة اما صحيحة ابي بصير المذكورة فلوضوح ان المستفاد منها
جواز ضرب المملوك للمولى عند اجابة حدا على نفسه سواء كان جامعا لشرائط الفتوى ام لا قال في باب الحدود من حدود الفقيه انه
في ادب المملوك من ثلثة الى خمسة ومن ضرب مملوكه حدا لم يجب عليه لم يكن له كفارة الا عتقه واما موثقة اسحق بن عمار فلذلك
المستفاد من قوله ان كنت تدري حد ما اجرم فاقم الحد فيه [illegible] هو ان المناط في اقامة الحد هو معرفة حد الجرم فقط وهو [illegible] غير مستلزم
لاجتماع شرائط الفتوى كما لا يخفى وايضا ان الخطاب في خبر اسحق بن عمار وهو وان كان ثقة لكن لم يظهر من صدر الحديث كونه فقيها
عليك كما قلناه واما حديث عنبسة بن مصعب الذي اخرجته المشايخ الثلثة على ما اورده في الاصول المعتبرة فالامر فيه اظهر من
السابق لانه حكم عليه السلام على الواحد سوغ لغيره اقامة حد الزنا بجاريته ان زنت ومعلوم ان حكمهم عليهم السلام على الواحد حكمهم على الجماعة

فيسوغ

فيسوغ لكل واحد اقامة حد الزنا على جاريته الزانية ثم الظاهر من ملاحظة كتب الرجال ان عنبسة لم يكن ممن جمع شرائط الفتوى
فيتم المرام ومما ذكر في حديث عنبسة يتضح الحال في رواية طلحة فلا احتياج الى الاعادة واما صحيحة ابي العباس فظهور الحال فيها يغني عن البيان
لوضوح ان الاجمال في السؤال في قوله ما للرجل يعاقب به مملوكه ام من الجامع لشرائط الفتوى وغيره بل الغالب هو الثاني كما لا يخفى [illegible] عقوبة
المملوك على قدر الذنب من غير تفرقة بين الصورتين دليل ثبوت الحكم في الحالين سيما مع كون الجامع للشرائط اقل فالظاهر ان المسألة مما
لا ينبغي التامل فيه ثم ان المذكور في جملة من العبارات وان كان اقامة الحد على العبد كالمقنعة والمراسم والسرائر والتبصرة واللمعة وغيرها
بل مقتضى الحصر المفهوم من كلام السرائر عدم جوازها على غير العبد ولو كان امة لقوله والاقوى عندي انه يجوز له ان يقيم الحدود الا على
عبده لكن الظاهر انه من المسامحات المتعارفة التي لا مؤاخذة فيها للقطع بانه لا فرق بين العبيد والاماء في ذلك فالاولى التعبير با
لمملوك الشامل للصنفين كما في ير وط وف والتبصرة ويع و ير وكره وغيرها ولعل الداعي الى اختلاف التعبير اختلافه في النصوص ففي صحيحة
ابي بصير وابي العباس عبر بلفظ المملوك الشامل لهما وفي موثقة اسحق بن عمار عبر بلفظ الغلام الظاهر في العبد [illegible] عبر با
لعبارة السالفة من المغرب والحاصل ان جواز اقامة الحدود من المولى كما هو ثابت في حق العبيد ثابت في حق الاماء ايضا وهو مما لا ريب فيه
واما الكلام في ان ولاية اقامة الحد عليها هل يختص بما اذا لم يكن مزوجة بل ثابت ولو بعد التزويج لا ينبغي التامل في التعميم فيما اذا كانت
مزوجة بعبده واما الكلام فيما اذا كانت مزوجة بغيره سواء كان مملوكا كما اذا كانت مزوجة بعبد الغير او حرا فالاستصحاب يقتضي ثبوت
[illegible] والظاهر من كلام [illegible] انه محل وفاق بين اصحابنا قال للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام عبدا كان او امة مزوجة
كانت الامة او غير مزوجة عندنا وعند جماعة وقال قوم ليس له ذلك بل في [illegible] الاجماع فلاحظ عبارته السالفة والمطلب الثاني في ان
ولاية المولى لاقامة الحدود على المملوك هل يختص بما اذا كان رجلا او لا بل تثبت ولو في حق المرأة فكما يسوغ للرجل اقامة الحد على مملوكه تسوغ في
المرأة اقامته على مملوكها ولو كانت عبدا مقتضى جملة من العبارات الاول قال في يع قيل يقيم الرجل الحد على زوجته وولده ومملوكه وفي التبصرة
يجوز للرجل الحد على عبده وولده وزوجته وفي الخلاف للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام ومثله كلام المبسوط والغنية ويع وف
عد وللمولى اقامة الحد على مملوكه وفي س ويجوز للمولى اقامة الحد على رقيقه والحاصل ان كلماتهم في هذا المقام على اربعة انحاء بعضها اشتمل على
لفظ الرجل وبعضها على لفظ السيد وبعضها على لفظ المولى وفي هذه الاقسام الثلثة ارشاد الى اختصاص الحكم بالرجل لوضوح ان الظاهر
من السيد والمولى ذلك والنحو الرابع من انحاء العبارات اشتمالها على لفظ الانسان فمقتضى هذا النحو هو التعميم لوضوح ان الانسان كما
يشمل الذكور يشمل الاناث ايضا كما في ير والمراسم وكره والمنتهى وعد ولمع ما صنع المحقق في يع قال يجوز للمولى اقامة الحد على مملوكه
هل يقيم الرجل على ولده وزوجته فيه تردد اذ مقابلة الرجل بالمولى يرشد الى ان المراد من المولى ما يعم الرجال والنساء كما لا يخفى و
الحاصل ان مقتضى الانحاء الثلثة الاول اختصاص الحكم بالرجل كما ان مقتضى النحو الثالث ثبوت الحكم في حق النساء ايضا وهو المصرح
به في كلام شيخ الطائفة في ط قال فان كان السيد امرأة قال قوم لها ذلك وهو الاصح عندي وقال آخرون ليس لها ذلك كالفاسق و
المكاتب فمن قال لها ذلك اقامته بنفسها ومن قال ليس لها ذلك فيهم من قال يقيمه الامام وقال بعضهم يقيمه وليها الذي يزوجها كالمعتبر
تزويج رقيقها والظاهر ان المراد من قوم في كلامه المخالفون فيظهر منه انه لم يظهر عليه المخالف من علماء الشيعة وعلى اي حال ينبغي الرجوع الى المستند
فنقول ان النصوص التي [illegible] في المسألة التي ادرجناها فيما سلف الواردة في طرفنا خمسة ثلثة منها خوطب بها الى الرجل وهي
موثقة اسحق بن عمار ومعتبرة عنبسة بن مصعب ومقبولة طلحة بن زيد وواحدة منها وقع السؤال عن الحكم في تلك الرجال وهي صحيحة
ابي العباس المذكورة ولا يمكن التمسك بشيء من النصوص الاربعة في اثبات التعميم فاحسن ما يمكن التمسك به في اثبات التعميم
صحيحة ابي بصير المذكورة بقوله فيها من ضرب مملوكا حدا من الحدود من غير حد اوجبه على نفسه [illegible] لوضوح ان من الموصولة
يعم الصنفين ويؤيد الشمول ثبوت الحكم المنطوق منه في حق النساء ايضا لوضوح ان الضرب بقدر الحد من غير ارتكاب موجبه كما يكون

في ان اقامة [illegible] الحد على المماليك هل يختص بالرجل او اذا كانت [illegible] يعم المرأة

بالعتق العبد في حق الرجال يكون داعياً له في حق النساء ايضاً كما لا يخفى فليكن كلام الاضافة الى المفهوم ايضاً كذلك ولا ينافيه النصوص
الاربعة المذكورة لوضوح ان غاية ما يستفاد منها جواز اقامة الحدود على المملوك في حق الرجال واما عدم الجواز في حق النساء فلا كما
لا يخفى فلا منافاة بينها وبين ما قلنا الجواز في حقهن ايضاً كما لا يخفى لكن الانصاف ان التعويل في اثبات هذا الحكم على ذلك في غاية الاشكال لما
بيننا اليه فيما سلف من ان غاية ما يستفاد من المفهوم في الصحيحة المذكورة هو ان من ضرب مملوكه حداً من الحدود عند استحقاقه له لا يكون
متعدياً مطلوباً في حقه ولا يلزم منه الجواز سيما في مقابلة ترك اقامة الحدود الى من اليه الحكم لوضوح ان المراد انما هو فيما اذا لم يكن المرأة جامعة
لشرائط الفتوى والمطلب الثالث ان اقامة الحدود من السيد على المملوك هل يختص بما اذا شاهد الموجب او اقر به عنده او لا بل ثبت ولو في
صورة اقامة البينة عنده عليه ذهب في ف الى الثاني قال يقيم السيد الحد على مملوكه بالاعتراف وبالبينة وبعلمه وللشافعي في الاعتراف
قول واحد وفي البينة على قولين وكذا في العلم دليلنا اجماع الفرقة واخبارهم وايضاً عموم الاخبار التي وردت باقامة الحد على المماليك يتناول كل حد
يثبت بذلك و في ط ومن قال للسيد اقامة الحد عليهم اجراه مجرى الحاكم والامام فكل شيء للحاكم والامام به اقامة الحد من اقرار وبينة وعلم فللسيد
مثله ومنهم من قال ليس له ان يسمع البينة لان ذلك يتعلق به الجرح والتعديل وذلك من فرض الائمة ولا والاول اصح عندنا ودعوى شيخنا الشهيد
اجراء السيد في اقامة الحد على مملوكه بالبينة الى قوله قال في جميع اولى اقامة الحد على رقيقه اذا شاهد او اقر الرقيق او قامت عنده بينة عند
من الحكم على اقواه الحكم شيخنا الشهيد الثاني في لك قال و شرط العلم بمقادير الحدود ولئلا يتجاوز حده ومشاهدة الموجب او اقرار الكامل بما
ثبوته بالبينة فيتوقف على الحكم الشرعي وتحقيق المقام يستدعي ان يقال لا ينبغي الريب في الجواز في صورة المشاهدة وكذا الحال في صورة الاقرار
ان قيل ان اقرار المملوك لكونه اقراراً في حق مولاه غير مؤاخذ به وقد مر جوابه في مباحث الاقرار وغيرها قال المحقق في يع لا يقبل اقرار المملوك
بمال ولا حد ولا جناية توجب ارشاً او قصاصاً وفي يع ولا بد من كون المقر حراً مختاراً جائز التصرف فلا يقبل اقرار الصبي والمجنون والعبد بمال ولا
حد ولا جناية ولو اوجبت قصاصاً وفي الدروس يعتبر في المقر البلوغ والعقل والقصد والحرية الى ان قال واما العبد فلا يقبل اقراره بما يتعلق
بحكاية من نفس او طرف ثم يتبع بالمال بعد العتق وقيل يتبع في الجناية ايضاً وكذا لو اقر بحد او تعزير لمنافاة النصوص السالفة مع ان الى
اقامة الحد على مملوكه عند اتيانه بموجبه او اقرار العبد لدى سيده باتيانه بالزنا مثلاً اربع مرات سبيل لعلم المولى باتيانه بموجبه فيبقى
هذا مملوك فاق بموجب الحد فاذا كان كذلك يسوغ للسيد اقامة الحد عليه اما الصغرى فلان الكلام على تقديره وغاية ما في الباب ان اقراره
المملوك بموجب الحد اوجب علم المولى بذلك واما الكبرى فللنصوص السالفة فعلى هذا لو لم يعد اقرار المملوك بقيام بموجب الحد علم المالك بعد
لم يجز له اقامة الحد كما ذكروه في مباحث الاقرار يحمل عليه والحاصل ان كلامهم في المقام ينافي ما ذكروه في مباحث الاقرار والحدود وغيرهما
حيث اشترطوا في جواز التعويل على الاقرار كون المقر حراً وقد سمعت كلام المحقق في مباحث الاقرار من يع وفع قال في مباحث الحدود
من الاول وحيث الزنا بالاقرار او البينة اما الاقرار فيشترط فيه بلوغ المقر وكمال العقل والاختيار والحرية وفي مباحث اللواط والسحق
كلاهما لا يثبتان الا بالاقرار اربع مرات او شهادة اربعة بالمعاينة ويشترط في المقر البلوغ وكمال العقل والحرية والاختيار في الشهادة
وعدم الجمع بين الرجال والنساء للزنا وبين الرجال والرجال للواط وحيث بالاقرار مرتين مع بلوغ المقر وكمال وضعيته وكالحد في القتل يعتبر
في المقر البلوغ وكمال العقل والاختيار والحرية والحاصل ان المستفاد من كلامهم في مقامات متعددة ان عدم جواز التعويل على اقرار
المملوك في اجراء الحدود وغيرها من الامور المسلمة عندهم والوجه في ذلك عدم انصراف المستند في جواز التعويل على الاقرار الى ذلك لكون
المقر مملوكاً للغير فيكون اقرار المملوك على نفسه بحد وغيره اقراراً على ملك الغير فلا تعويل عليه كما يومي اليه الصحيح المروي في باب حد السرقة
من يب عن الفضيل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اقر العبد على نفسه بالسرقة لم يقطع واذا شهد عليه شاهدان قطع فصح هذا لا يقتضي تخصيص
ما دل على اقامة الحد على من اقر بنفسه بحد كالصحيح المروي في باب ما يجب على من اقر على نفسه بحد كالصحيح المروي في باب ما يجب عن محمد بن مسلم عن
ابي عبد الله عليه السلام قال من اقر على نفسه بحد اقيم عليه الا الرجم فانه اذا اقر على نفسه ثم جحد لم يرجم بعين المملوك واما الصحيح المروي في الباب المذكور عن

في يب في باب ما يجب على المماليك من الحدود وباب حد السرقة من يب من ابن محبوب عن ... عن حماد عن ... الكناني عن ابي
جعفر عليه السلام قال العبد اذا اقر على نفسه عند الامام مرة انه قد سرق قطعه والامة اذا اقرت على نفسها عند الامام بالسرقة قطعها فقد حمله
شيخ الطائفة في يب على صورة انضمام البينة بالاقرار اذا علمت المنافاة بين كلماتهم نقول يمكن الجواب عنه من وجوه الاول ما بيناه
من ان ما ذكروه من جواز عمل السيد بمقتضى اقرار مملوك فيما اذا افاد اقراره العلم بالاقرار لكنه غير صحيح اذ مع استفادة العلم لا فرق بين
السيد وغيره في ذلك اذ مع استفادة العلم للامام او الحاكم يجوز لهما العمل بمقتضى العلم والثاني ان ما ذكروه في هذا المقام من جواز اقامة
السيد الحد على مملوكه اتكالاً على اقراره مبني على الغفلة عما ذكروه في مقامات اخر من ان المملوك لا يؤاخذ باقراره لان اقراره في ملك الغير
وحقه وهو اليهم بعيد جداً فالحق في الجواب ان يقال ان مقتضى قوله اقرار العقلاء على انفسهم جائز جواز المؤاخذة باقرار ان يقر لكن
يؤاخذ المقر باقراره مطلقاً ولو كان مملوكاً نخرج غير السيد بالاضافة الى المملوك فيبقى هو داخلاً تحت العموم والحاصل ان مقتضى قوله
اقرار العقلاء على انفسهم جائز جواز المؤاخذة على المقر بما اقر على نفسه سواء كان حقاً مالياً او بدنياً فاذا اقر المملوك بموجب الحد
المودي الى الاقرار بضرب نفسه ينبغي ان يجوز المؤاخذة للحاكم والسيد خرج الاول بالاجماع فيبقى الثاني على اصالة ويدل عليه ايضاً ما روي عن
كتاب صفات الشيعة لشيخنا الصدوق انه روى عن محمد بن الحسن عن الصفار عن احمد بن محمد عن محمد بن الحسن العطار عن بعض
اصحابه عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال ان المؤمن اصدق على نفسه من سبعين مؤمناً عليه بناء على انه اذا قامت حجة عند المولى بان مملوكاً اوجد موجب الحد
يجوز له العمل بمقتضاه كما ستقف عليه والمولوله علم الجواب انه اصدق على نفسه من الحجة فيجوز العمل بمقتضى اقراره للسيد بطريق اولى بقي
الكلام في صورة اقامة البينة عند السيد فنقول قد عرفت ان المصرح به في كلام شيخ الطائفة في ف وط انه يجوز له اقامة الحد وهو المصرح به في
كلام غيره ايضاً قال في السرائر روى اصحابنا ان للسيد ان يقيم الحد على ما ملكت يمينه بغير اذن الامام سواء كان ذلك باعترافه او البينة
او بعلمه سواء كان السيد فاسقاً او عدلاً رجلاً او امرأة وفي يب للسيد اقامة الحد على المملوك قنا كان او انثى وكذا المملوك سواء كان مزوجة
او غير مزوجة سواء ثبت بالبينة او بالاقرار او العلم ولا يفتقر في ذلك الى ان قال اذن الامام وكذا حد شرب الخمر وقطع السرقة وقتل الردة ولو كان
العبد مشتركاً لم يكن لاحدهما الا اقامته او يجتمعان على ان المكاتب او المعتق بعضه لم يكن للمولى حده وكذا المرهون والمستاجر والمولى سماع البينة والجرح
والتعديل وخالف في ذلك شيخنا الشهيد الثاني وقد سمعت كلامه في لك والمحقق ان سماع البينة من وظيفة الحاكم وصرح في موضع آخر ايضاً
نظير المسألة قال اما البينة فسماعها من وظيفة الحاكم والتحقيق الاول فيسوغ للمولى اقامة الحد على مملوكه عند اقامة البينة وان لم يكن جامعاً لشرائط
الفتوى والبينة التي نقول لها بها من وظيفة الحكم انما هي في مقام المرافعة ان يكون هناك مدع ومدعى عليه وبعبارة اخرى نقول ان حكم الحاكم عند
استنادها الى البينة لا يؤمن اقامتها عنده فلا يمكن الحكم من الحاكم تعويلاً على اقامة البينة عند غيره وفي المسألة نقول كل حجة يسوغ لكل احد العمل
بمقتضاها اخبارها الا اذا قام دليل على خلافه وما نحن فيه ليس من ذلك لانتفاء الدليل عليه اما عدم الاجماع فظاهر واما الاخبار فلما عرفت من ف بل
الظاهر من كلام شيخ الطائفة انتفاء الخلاف فيه بين علماء الشيعة لاقتصاره في مقام ذكر الخلاف على الخلاف من العامة فلاحظ عبارته السالفة لكن
الاحتياط احالة البينة على الحاكم والقصد لاقامة الحد بعد صدور الحكم منه والمقام الثالث في جواز اقامة الزوج الحد على الزوجة وحجته
نظر ولو لم يكن جامعاً لشرائط الفتوى فتحقيق المقام يستدعي بيان امور الاول في القائل بالجواز فنقول ان هذا القول هو الظاهر من الشيخ الطائفة
في ... قال وقد رخص في حال قصور ايدي ائمة الحق وتغلب الظالمين ان يقيم الانسان الحد على ولده واهله ... ما سلف وافتى به في النهاية
قال وفي الحدود لا يقيمها الا بامر الامام ويجوز للرجل اقامة الحد على عبده وولده وزوجته وكذا الحال في حدود ... كما ستقف عليه
وشيخنا الشهيد في ... واللمعة قال في الاول بعد الحكم بان للمولى اقامة الحد على مملوكه عند المشاهدة او اقراره ما هو القطع والغاية للاقامة
على ولده كذلك وان نزل والزوج على الزوجة حرين او عبدين او احدهما فيجتمع على الامة ولاية الزوج والسيد و في الثاني بعد الحكم بان
للفقهاء اقامة الحدود مع ما هنا اعتبر ويجوز للزوج اقامة الحد على زوجته والوالد على ولده وحكى في الايضاح وغيره هذا القول عن ابن البراج

في اقامة الزوج الحد على الزوجة

في غاية المرام عن ابن الجنيد والثاني في التنبيه على الاشتباه الصادر في هذا المقام من جماعة من الاعلام منهم الشيخ السعيد الشيخ
مفلح الصيمري بعد ان صنف عبارة يع وهل يقيم الرجل الحد على زوجته وولده فيه تردد ما هذا لفظه الجواز مذهب الشيخ في يه وابن الجنيد
ومة وف قال انه يشترط ان يكون فقيها وهو مذهب جواز اقامة الحدود للفقهاء مع ان جوازه للفقهاء عند القائلين به على العموم لا يختص
بالولد والزوجة مع ان سلار قائل بالمنع من اقامة الحد على الولد والزوجة مع قوله بالجواز للفقهاء على العموم فيكون الولد والزوجة
حكم بانفرادهما انتهى والاشتباه فيه من وجهين احدهما ما نسبه الى سلار من منع اقامة الزوج الحد على الزوجة فانه لم يتعرض للزوج والزوجة
اصلا كشيخنا المفيد في المقنعة فلاحظ عبارته السالفة والثاني مقتضاه ان سلار قائل بالمنع من اقامة خصوص الوالد الحد على ولده و
ليس الامر كذلك فان مقتضى كلامه السالف تجويزه اقامة الحدود للفقهاء مطلقا ولو على غير الولد والزوجة والمملوك وعدم تجويزها لغير الفقيه
كذلك ومنهم فخر المحققين في الايضاح حيث قال بعد ان صنف كلام والده قده في قواعده على ولده وزوجته قول بالجواز ما هذا لفظه اقول
هذا القول للشيخ في يه وابن البراج ومنع سلار من ذلك وسلم شيخنا ابن فهد في المهذب وفي الشرح فتح عبارة يع وقيل يقيم الرجل الحد
على زوجته وولده القائل هو الشيخ وتابعه القاضي ومنع سلار ووجه الاشتباه يظهر مما سلف والظاهر ان الداعي للاشتباه … الاجلة
ملاحظة كلام … من غير رجوع الى كتاب سلار كما نبهنا عليه فيما سلف والثالث في مستند القولين فنقول يمكن الاستدلال للقول با
لجواز ولو لغير الفقيه بقوله تع واللاتي ياتين الفاحشة من نسائكم فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفاهن الموت فان شهدوا ولم
او يجعل الله لهن سبيلا بناء على ان الخطاب للازواج او الاولياء … وامساكهن في البيوت عبارة عن حبسهن بها فظاهر الاية يقتضي انه اذا اتى
الزوجة بالفاحشة التي هي عبارة عن الزنا كما … قوله تع ولا تقربوا الزنا انه كان فاحشة وساء سبيلا يكون زوجها مكلفا في مقام
عقوبتها بحبسها في البيت الى ان تموت والمذكور في كلام جماعة من المفسرين ان هذا كان حدهن في بدو الاسلام ثم نسخ باية الجلد قال
شيخنا الفقيه الاجل علي بن ابراهيم في تفسيره في الجاهلية كان اذا زنى الرجل يؤذى والمراة تحبس في البيت الى ان تموت ثم
نسخ ذلك بقوله الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة وقال شيخنا الطبرسي في مجمع البيان كان في مبدأ الاسلام اذا فجرت
المراة وقام عليها اربعة شهود حبست في البيت ابدا حتى تموت ثم نسخ ذلك في الرجم في المحصنين والجلد في البكرين الى ان قال وحكم هذه
الاية منسوخ عند جميع المفسرين وهو المروي عن ابي جعفر وابي عبد الله … في مقام الاستدلال على اثبات المرام هو انك قد
عرفت ان مقتضى سوق الكلام الاية الشريفة هو ان المخاطب بقوله تع فامسكوهن في البيوت هو الازواج فكان الزوج هو المتولي لاقامة
الحد على الزوجة في صورة الاتيان بالفاحشة وغاية ما علم من اية الجلد تغير العقوبة بعقوبة اخرى وهي مائة جلدة واما التغيير في المتولي
والمقيم للحد فمقتضى الاستصحاب بقاء ما كان على ما كان وهو المطلوب فاذا ثبت ذلك في حقه ثبت في غيره لعدم القول بالفصل
وللجواز من النصوص منها الصحيح المروي في باب الرجل يتزوج بالمراة على انها بكر فيجدها غير عذراء من نكاح يب من جهة القسم بن الفضيل عن
ابي الحسن ع في الرجل يتزوج المراة على انها بكر فيجدها ثيبا ايجوز له ان يقيم عليها قال فقال قد تفتق البكر من المركب ومن النزوة
… البكارة … الاستدلال هو ان في الكلام حذفا والتقدير ايجوز للزوج ان يقيم الحد عليها … ذلك
الصورة لوضوح ان هذا هو المناسب كما لا يخفى ويشهد عليه تتبع النصوص الواردة في مباحث الحدود ثم نقول ان الظاهر من السؤال ان الراوي
اعتقد جواز اقامة الزوج الحد على الزوجة فيما اذا تحقق الزنا وانما سؤاله في خصوص مورد السؤال حيث توهم زناها لاجل … على
انها بكر … والامام ع اجاب بما حاصله انه لا يجوز له اقامة الحد في مورد السؤال لان زوال البكارة كما يكون من جهة
والعام لا دلالة له على الخاص فلا يسوغ له اقامة الحد … كما لا يخفى … حكاية التقرير ثم الاستدلال
ايضا لوضوح ان جوابه … في قوة التعليل الحكم بعدم جواز اقامة الحد في مورد السؤال … الحد لانه قد تفتق البكر
من المركب والنزوة فمقتضاه ان عدم جواز اقامة الحد للزوج انما هو لقيام احتمال غير الزنا فيستفاد منه جوازها فيما اذا تيقن الزنا وهو

المطلوب

المطلوب ومنها الصحيح المروي في نكاح يب في شرح واذا كان للرجل امراة فساحقت فهو بالخيار بين المقام عليها وبين تطليقها
وليس يجب عليه طلاقها لذلك عن ابن محبوب عن عبادة بن صهيب عن جعفر بن محمد ع قال لا باس بان يمسك الرجل امراته ان راها تزني
اذا كانت تزني وان لم يقم عليها الحد فليس عليه من اثمها شيء … اذا كانت تزني ظرف لقوله راها اي لا باس ان يمسك الرجل امراة
ان راها تزني وقت زناها ووجه الدلالة هو ان قوله ع وان لم يقم عليها الحد اما يكون عطفا على قوله ع ان راها تزني او وصلية وعلى
التقديرين يكون … لم يقم عليها الحد الزوج والمعنى لا باس في امساك الرجل زوجته الزانية سواء اقام عليها حد الزنا ام لا فيظهر دلالته
على المدعى ظاهرة ومنها ما اورده شيخنا الشهيد في س حيث قال … بان للزوج اقامة الحد على زوجته ما هذا لفظه للدروس انه لو وجد رجلا
يزني بامراته فله قتلهما اي الزاني والزانية ويمكن المناقشة اما في دلالة الاية الشريفة فلان الاستدلال بها يتوقف على ان يكون المخاطب
بقوله تع فاستشهدوا والمقول للازواج وهو … لجواز ان يكون المخاطب هو الحكام فلا يستقيم الاستدلال اذ ح يكون المخاطب بقوله تع
فامسكوهن هو الحكام والكلام في ذلك ويمكن الجواب عنه بانه خلاف ما يقتضيه سوق الاية الشريفة لوضوح ان نسائكم في قوله تع
واللاتي ياتين الفاحشة من نسائكم اما بمنزلة قوله تع وحرمت عليكم امهاتكم الى قوله تع وامهات نسائكم او الاعم واما حمله على خصوص نسائكم
الحكام فمما لا يلتفت اليه وعلى التقدير الاول يكون مقتضى السياق ان يكون المخاطب بقوله تع فاستشهدوا او بقوله فامسكوهن خصوص الازواج
وعلى الثاني يكون اعم وعلى التقديرين يتم التقريب نعم يمكن القدح في الاستدلال … ان الحكم المستفاد من الاية قد نسخ
بقوله تع الزانية والزاني فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلدة والمخاطب بهذا الخطاب هو الحكام وسيقف على الكلام في ذلك … في
الناسخ مقيم الحدود والمتصدي لها فلا يسوغ لغيرهم واما في الصحيح الاول فلان المتعلق المحذوف كما يمكن ان يكون الحد يمكن ان يكون الشهادة وعلى
الاول يستقيم الاستدلال دون الثاني والجواب عنه هو ان الثاني وان كان محتملا لكنه خلاف الظاهر اما اولا فلانه لو كان المراد ذلك كان المناسب
ان يقول ايجوز له ان يشهد عليها واما ثانيا فلان الظاهر من جوابه ع ان عدم جواز المذكور في السؤال انما هو لاحتمال ان يكون زوال البكارة من
المركب والنزوة والظاهر انه لو … هذا الاحتمال يسوغ للزوجة اقامة ما كان مرادا من السؤال وذلك انما يتم اذا كان المتعلق المحذوف هو الحد
دون الشهادة لوضوح ان الشهادة … اذا كان … شهود كما لا يخفى فالظاهر ان المراد اقامة الحد فيتم المرام
واما في الصحيح الثالث فلان الاستدلال انما يتم اذا كان الفعل في قوله ع وان لم يقم عليها الحد مبنيا للفاعل واما اذا كان المفعول فلا كما لا يخفى
فاذا قام الاحتمال بطل الاستدلال والجواب عنه هو ان حمل الفعل على المبني للفاعل اولى من الحمل على المفعول في نفس سياق الكلام لكونه مسوقا
… الزوج … ان راها تزني وليس عليه من اثمها شيء … الحد على الزوجة
هو الرجم وهو موجب … بخلاف ما اذا كان المراد اقامة الشهادة … مشترك الورود لوضوح انه لا يختلف
الحال فيه بين ما اذا كان المقيم للحد هو الزوج او غيره كما لا يخفى ثم نقول ان حد الزوجة انما يكون رجما عند تحقق الاحصان واما مع عدمه فلا
والحاصل ان دلالة النصوص المذكورة على المدعى تامة فينبغي الحكم بمضمونها وفاقا لشيخ الطائفة قده في النهاية وشيخنا … في
س واللمعة والمحكي عن ابن الجنيد وابن البراج … عن ابن ادريس واما المحقق قده وفخر المحققين والشيخ
المفلح والفاضل المقداد وابن فهد فانهم حكوا هذا القول عن الشيخ وسكتوا عنه نعم ربما يمكن ان يقال ان الظاهر من المقنعة والمراسم خلافه
على النحو الذي قررناه عند البحث عن اقامة الحدود من المولى على عبده واما ما ذكره شيخنا الشهيد الثاني في ضه ولك فمبني على عدم
الظفر بمستنده قال في ضه هذا الحكم في المولى مشهور بين الاصحاب لا يخالف فيها الا الشاذ واما الاخران فذكرهما الشيخ وتبعه جماعة منهم
المصنف ودليله غير واضح واصالة المنع يقتضي العدم وفي لك منشأ التردد من دعوى الشيخ … الرخصة في ذلك ومن اصالة المنع وعدم
ظهور موجب الرخصة وقد ظهر بذلك ان المنع اقوى ونحن بهداية الله تع وتوفيقه لما اظهرنا المستند فلا تعويل على ما ذكره ثم ان الظاهر من
ذكرهم هو المنتهى … في ابن ادريس قال في كره قال الشيخ وقد رخص في حال الغيبة اقامة الحد على ولده وزوجته اذا امن الضرر

ومنع ابن ادريس ذلك في الولد والزوجة ومسلم في العبد ومثلها المنتهى ويرى من هنا يظهر نقوع المخالف في المسئلة وشذوذه على
انا نقول ان سلمنا اصل ابن ادريس محل الكراهة وان حكى هذا القول في اكثر كتبه في مباحث الامر بالمعروف ساكتا عنه من غير ان يفتي به
لكنه قدس الله روحه في مباحث الحدود قطع بذلك قال في السرائر للسيد اقامة الحد على عبده وجاريته وللاب اقامة الحد على
ولده وللزوج اقامة الحد على زوجته بعلمهم وفيه ايضا لو وجد مع امرأته رجلا يزني بها ساغ له قتلهما معا ولا اثم عليه وفي الحكم يقتل
الا ان يقيم البينة على دعواه او يصدقه الولي وفيه ايضا في حد المحارب لو وجد رجلا يزني بامرأته فله قتلهما وفي القواعد وللزوج اقامة
الحد على زوجته سواء دخل بها اولا في الدائم دون المنقطع وفي العبد اشكال وللرجل اقامة الحد على ولده وهل يتعدى الى ولد الولد
اشكال وسواء كان الولد ذكرا او انثى وهذا كله انما يكون اذا شاهد السيد او الزوج او الوالد الزاني او اقر الزاني فان قامت عنده
بينة عادلة فالاقرب الافتقار الى اذن الحاكم ويجب ان يكون عالما باقامة الحدود وقدرها واحكامها ولو كان الحد رجما او قتلا اختص
بالامام وكذا القطع بالسرقة ولو كانت الامة مزوجة كان للولي الاقامة وفي الزوج الحر او العبد اشكال وفيه ايضا لو وجد مع زوجته رجلا يزني بها
فله قتلهما ولا اثم وفي الحكم يقاد الا مع البينة بدعواه او يصدقه الولي وفي الارشاد ومن وجد مع زوجته رجلا يزني بها فله قتلهما ولا يصدق
الا بالبينة او تصديق وليهما وكذا قال في المحقق لكن في الجملة قال في تع اذا وجد مع زوجته رجلا يزني بها فله قتلهما ولا
اثم وفي الحكم عليه القود الا ان يأتي على دعواه ببينة او يصدقه الولي بل نقول ان الكلام من ابن ادريس الذي هو الاصل في الخلاف
في مباحث الحدود مدلولها انفى بمباحث الامر بالمعروف حيث قال لو اذا وجد الرجل مع امرأته رجلا يفجر بها وهما محصنان كان
له قتلهما وكذلك اذا وجد مع جاريته او غلامه وفي تحرير ما قدمنا فيما سلف وفي اللمعة لو وجد مع زوجته رجلا يزني بها فله قتلهما
ولا اثم وفي شرحه فله قتلهما فيما بينه وبين الله تعالى ولا اثم عليه بذلك وان كان استيفاء الحد في غيره منوطا بالحاكم هذا هو
المشهور بين الاصحاب لا نعلم فيه مخالفا وهو مروي ايضا ولا فرق في الزوجة بين الدائم والمتمتع بها ولا بين المدخول بها وغيرها ولا
بين الحرة والامة ولا في الزاني بين المحصن وغيره لاطلاق الاذن المتناول لجميع ذلك ولا يتعدى الى غيرها وان كان رحما او محرما اقتصارا
فيما خالف الاصل على محل الوفاق وهذا الحكم بحسب الواقع كما ذكر ولكن في الظاهر يجب عليه القود مع اقراره بقتله او قيام البينة به الا مع اقامة
البينة على دعواه او التصديق من ولي المقتول وفي تع اذا اطلع الانسان على الزانيين ولم يكن من اهل الحدود فمقتضى الاصل عدم جواز
استيفاء منهما بنفسه لكن ورد نص بجواز قتل الزوجة والزاني بها اذا علم الزوج بها سواء كان الفعل يوجب الرجم او الجلد كما لو
كان الزاني غير محصن او كانا غير محصنين وسواء كان الزوجان حرين ام عبدين ام بالتفريق وسواء كان الزوج قد دخل ام لا وسواء
كان دائما او متعة عملا بالعموم اقول تحقيق المقام يستدعي التكلم في ثلثة مطالب الاول يجوز للزوج قتل الزاني بزوجته ويمكن الاستدلال
لاثباته بعدة نصوص منها ما رواه في باب من لا دية له من كتاب ديات في وباب القضاء في قتيل الزحام ومن لا يعرف قاتله من تيب عن
الفتح بن يزيد الجرجاني عن ابي الحسن ع في رجل دخل دار الآخر للتلصص او الفجور فقتله صاحب الدار ايقتل به ام لا فقال اعلم
من دخل دار غيره فقد اهدر دمه ولا يجب عليه شيء ومنها الصحيح المروي في الباب من الاصلين عن الحلبي عن ابي عبد الله ع قال ايما رجل
اطلع على قوم في دارهم لينظر الى عوراتهم ففقؤا عينه او جرحوه فلا دية له وقال من بدأ فاعتدى عليه فلا قود له ومنها المعتبر المروي في الباب
من الاصلين عن العلا بن الفضيل عن ابي عبد الله ع قال اذا اطلع رجل على قوم يشرف عليهم او ينظر من خلل شيء لهم فرموه فاصابوه
فقتلوه او فقؤا عينه فليس عليهم غرم ومنها الصحيح المروي في الباب من الاصلين وباب من لا دية له من جراح او قتل عن الفقيه عن سليمان
بن خالد قال سمعت ابا عبد الله ع يقول من بدأ فاعتدى فاعتدي عليه فلا قود له ومنها ما رواه في باب من لا دية له من جراح او قتل عن
الفقيه عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله ع عن رجل اطلع على قوم لينظر الى عوراتهم فزجروه وتنحوه او جرحوه او فقؤا عينه فقال لا دية له ومنها
الصحيح المروي في الباب المذكور عن الفقيه عن محمد بن مسلم قال قال ابو عبد الله ع عن ابي جعفر ع قال عورة المؤمن على المؤمن حرام من اطلع

في ذكر النصوص الدالة على جواز قتل الزاني بزوجته

مؤمن في منزله فعيناه مباحتان في تلك الحال ومن دمر على مؤمن في منزله بغير اذنه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحالة وقال في الصحاح
دمر يدمر دمورا دخل بغير اذن ولا يخفى ان دلالة النصوص المذكورة على المرام بعضها بالاطلاق وبعضها بالفحوى وبعضها بها لا يخفى هذا التفصيل على اولي النهى ومنها
الصحيح المروي في باب المرأة تدخل بيت زوجها رجلا فيقتل زوجها فتقتل المرأة زوجها وما يجب في ذلك عن يونس بن عبد الرحمن
عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله ع قال قلت له رجل تزوج امرأة فلما كان ليلة البناء عمدت المرأة الى رجل صديق لها فادخلته
الحجلة فلما ذهب الرجل يباضع اهله ثار الصديق فاقتتلا في البيت فقتل الزوج الصديق وقامت المرأة فضربت الرجل ضربة فقتلته بالصديق
فقال تضمن المرأة دية الصديق وتقتل بالزوج وطريقه الى يونس وان لم يذكره في المشيخة لكن يظهر من الفهرست ان الطريق
اشتمل على اسمعيل بن مرار وصالح بن السندي وكلاهما مجهولان قال في الفهرست اخبرنا بجميع كتبه ورواياته جماعة عن محمد بن
علي بن الحسين عن محمد بن الحسن وعن احمد بن محمد بن الحسن عن ابيه واخبرنا ابن ابي جيد عن محمد بن الحسن عن سعد بن عبد الله
والحميري وعلي بن ابرهيم ومحمد بن الحسن الصفار عن ابرهيم بن هاشم عن اسمعيل بن مرار وصالح بن السندي عن يونس ورواها
محمد بن علي بن الحسين عن حمزة بن محمد العلوي ومحمد بن علي ماجيلويه عن علي بن ابرهيم عن اسمعيل وصالح عن يونس واخبرنا
بذلك ابن ابي جيد عن محمد بن الحسن عن الصفار عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس وقال محمد بن علي بن الحسين سمعت محمد بن الحسن
بن الوليد ره يقول كتب يونس بن عبد الرحمن التي هي بالروايات كلها صحيحة يعتمد عليها الا ما ينفرد به محمد بن عيسى بن عبيد
عن يونس ولم يروه غيره فانه لا يعتمد عليه ولا يفتى به انتهى كلام الفهرست ومما ذكره فيه يظهر ان طريقه الى يونس وان كان صحيحا
لكن طريق شيخنا الصدوق وغيره اليه غير صحيح لا استنادا على ما ذكر نعم على ما ذكره المحقق الاسترابادي في اواخر رجاله الوسيط حيث
قال والى يونس بن عبد الرحمن صحيح على ما ذكره الشيخ في الفهرست وان لم يذكره الصدوق في المشيخة فغير صحيح لا يقال تصحيحه يمكن ان يكون
لما حكاه الصدوق عن شيخه ابن الوليد الظاهر عدم كفايته في التصحيح الذي كلامنا فيه كما لا يخفى نعم يمكن الحكم بصحة الحديث الذي كلامنا فيه
لكونه ماخوذا عن كتاب يونس والظاهر ان استناده الى يونس غير محتاج الى سند والفقيه اليه عندنا فلا يضر ضعف الواسطة بينه وبينه اذا علمت
ذلك فلنعد الى وجه الدلالة فنقول ان حكمه ع بقتل المرأة بقتل الزوج وضمان المرأة دية الصديق دون ضمانها او مال الزوج يدل على انتفاء الجرح
للزوج في قتل الزاني بالزوجة بطريق اولى كما لا يخفى ثم لا يخفى ان الحديث المذكور مروي في تهذيب ايضا لكن السند فيها اشتمل على محمد بن حفص
عن عبد الله بن طلحة عن ابي عبد الله ع والظاهر ان محمد بن حفص بن غياث لم يذكر والراوي عنه الا ان رواية جماعة من الاجلة كابرهيم بن هاشم
كان في هذا الحديث والصفار والحميري وسعد بن عبد الله عنه على ما يظهر من الشيخ الطائفة في رجاله عند يومئ الى حسنه واما عبد الله بن طلحة فظاهره
مجهول الحال الا ان النجاشي ذكر ان له كتاب عنه علي بن اسمعيل الميثمي وصرح مع فيه بانه نهدي فيمكن سند الفقيه اقوى منها وان لم يظهر
الماضي في الحكم بالطلحة فتوى من علاه عن محمد بن حفص عن عبد الله بن طلحة عن ابي عبد الله ع قال سألته عن رجل سارق دخل على امرأة
ليسرق متاعها فلما جمع الثياب تابعته نفسه فكابرها على نفسها فواقعها فتحرك ابنها فقام فقتله بفأس كان معه فلما فرغ حمل الثياب وذهب
ليخرج حملت عليه بالفأس فقتلته فجاء اهله يطلبون بدمه من الغد فقال ابو عبد الله ع اقض على هذا كما وصفت لك فقال يضمن مواليه الذين
طلبوا بدمه دية الغلام ويضمن السارق فيما ترك اربعة آلاف درهم بمكابرتها على فرجها انه زان وهو في ماله عزيمة وليس عليها في قتلها اياه شيء
قال رسول الله ص من كابر امرأة ليفجر بها فقتلته فلا دية له ولا قود وفيه قال قلت رجل تزوج امرأة فلما كان ليلة البناء عمدت
المرأة الى رجل صديق لها فادخلته الحجلة فلما دخل الرجل يباضع اهله ثار الصديق الى آخر الحديث السالف وفي الفقيه لم يذكر
قوله اقض على هذا كما وصفت لك وانما المذكور فيه هكذا فقال ابو عبد الله ع يضمن مواليه الذين طلبوا بدمه الى آخره واورده في المقنع
ايضا كذلك وهو الذي قاله في السرائر وقد روي في سواد الاخبار اورده شيخنا ابو جعفر في نهايته عن عبد الله بن طلحة عن ابي عبد الله ع
قال سألته عن رجل دخل على امرأة ليسرق متاعها الى ان اورد الحديث الاول بتمامه فقال محمد بن ادريس هذه الرواية صحيحة الا ان فقه الادلة و

في طريق الصدوق الى يونس بن عبد الرحمن على ما يظهر من الفهرست

الاصول المذهب لانا قد بينا ان قتل العمد لا تضمنه العاقلة والسارق المذكور قتل الابن عمدا فكيف يضمن مواليه دية الابن
اما قتلها له فلا قود عليها ولا دية في ذلك كما قال لانه قد استحق القتل من وجهين لمكان تعصيته فرجها لان غصبها نفسها فرجها يجب عليها القتل
والوجه الثاني لمكان قتل ولدها فانه يجب بها القود عليه فاما الزامه في ماله اربعة الاف درهم فلا دليل على ذلك والذي تقتضيه مذهبنا
انه يجب عليه مهر مثلها يستوفى من تركته ان كان قد خلف تركة لانه لا يجب اكثر من ذلك لانه لا دليل على اكثر من مهر المثل لانه دية الفرج المغصوب
وهو القصر بضم فيه المهملة وتسكين القاف وهو دية الفرج المغصوب عند اهل اللغة والفقهاء ثم قال وقد روى ايضا انه قال رجل تزوج
امرأة فلما كان ليلة البناء عمدت المرأة الى رجل صديق لها فادخلته الحجلة والحجلة واحد حجال العروس وهو بيت يزين بالثياب والاسرة
والنمارق والستور الى ان قال هذا لا ريب انه قتلها بالزوج صحيح واما الزامها دية الصديق في مالها فلا دليل عليه من كتاب ولا سنة
مقطوع بها ولا اجماع بل الدية لدمه هدر لان قتله مستحق لانه يتعرض بخصوصه صاحب المنزل في منزله على امرأته وانما هذه روايات واخبار احاد
توجد في المصنفات لا دليل على صحتها فلا يجوز ولا يجوز الفتيا بها لانها لا يعضدها الادلة بل الادلة بالضد منها حاصله الايراد في الرواية
الاولى من وجهين الاول انه قتل الابن من السارق قتل عمد فلا يضمن العاقلة الدية في مثل ضمان العاقلة انما هو في قتل الخطاء والجواب بمنع
ان قتل العمد وان كان موجبا للقود لكنه عند امكانه واما عند عدم الامكان كما فيما نحن فيه لكون القاتل مقتولا في محل الكلام فيرجع
الى الدية من مال القاتل ان كان له مال والا فمن الاقرب فالاقرب كما هو المفتى به عند جماعة من فحول الاصحاب قال شيخ الطائفة في نهايته
هرب القاتل عمدا ولم يقدر عليه الى ان مات اخذت الدية من ماله فان لم يكن له مال اخذت من الاقرب فالاقرب من اوليائه الذين
يرثون ديته والحجة هو اجماع مع وجود القاتل وقال شيخنا ابو الصلاح واذا هرب القاتل عمدا فمات قبل ان يقدر عليه فالدية
من ماله فان لم يكن له مال فعلى عاقلته ومن خلص قاتلا عمدا من اولياء مقتول فسد اهمه باحضاره فان احضره والا حبس حتى يحضره فان مات
القاتل فعليه ديته وقال شيخنا ابن حمزة والثالث ما قاله القاتل عمدا شيء من الدية الا اذا هرب القاتل عمدا ولم يقدر عليه حتى مات ولم يخلف مالا فانه
يلزم فيما بعده وما يجب بدل القود من دية قتل العمد المحض يلزم القاتل واما اذا هرب ولم يظفر به حتى يموت ولم يكن له مال كما ذكرناه انتهى اي
حتى يكون دية المقتول على عاقلة القاتل وقال السيد ابن زهرة في الغنية ومتى هرب قاتل العمد ولم يقدر عليه حتى مات اخذت الدية من
ماله فان لم يكن له مال اخذت من الاقرب فالاقرب من اوليائه الذين يرثون ديته بدليل الاجماع المتكرر والمستند فيه مضافا
الى الاجماع المنقول الموثق المروي في باب العاقلة من ديات في باب البينات على القتل من كتاب ديات التهذيب عن ابن ابي نصر
عن ابي بصير قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل قتل رجلا متعمدا ثم هرب القاتل فلم يقدر عليه قال ان كان له مال اخذت الدية من
ماله والا فمن الاقرب فالاقرب فانه لا يبطل دم امرئ مسلم … في خاتم تحكم قراءة الامام والصحيح المروي في الباب المذكور
من يب عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن ابي جعفر عليه السلام في رجل قتل رجلا عمدا ثم فر فلم يقدر عليه حتى مات قال ان كان له مال اخذ منه والا
اخذ من الاقرب فالاقرب والمراد بابي جعفر في المقام مولينا الجواد عليه السلام بقرينة الراوي وان كان مطلقه منصرفا الى مولانا الباقر عليه السلام والموثق كا
لصحيح المروي في باب ما جاء فيمن قتل ثم هرب في الفقيه عن ابان بن عثمان عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام في رجل قتل رجلا عمدا ثم فر فلم يقدر عليه حتى مات
قال ان كان له مال اخذ منه والا اخذ من الاقرب فالاقرب وهذه النصوص المذكورة مع اعتبار سندها وانطباق المشايخ العظام عليها المراد
في الاصول المعتبرة ومصير جماعة من فحول الاصحاب الى الفتوى بمضمونها تعين العمل بمقتضاها لاجل النص الثابت في المسألة فعلى هذا
ما ذكره ابن ادريس بعد ان حكى العبارة السالفة حيث قال محمد بن ادريس هذا غير واضح لانه خلاف الاجماع وظاهر الكتاب والمتواتر من
الاخبار واصول مذهبنا وهو ان موجب قتل العمد القود دون الدية على ما ذكرناه القول منه على خلاف ما بينا فاذا فات محله وهو الرقبة
فقد سقط لا الى بدل وانتقاله الى المال الذي للميت او الى مال الاولياء حكم شرعي يحتاج مثبته الى دليل شرعي ولم نجده ابدا فلا نشتهيه
في مصنفنا اذا علمت ذلك فلنعد الى ما كنا بصدده فنقول لنا ان القاتل في مفروض الحديث لما قتل بعد القتل امتنع محل القود فنقول ان

القاتل

القاتل عمدا في ذلك قتل بعد القتل فلا قود فينتقل الى الدية في ماله ومع انتفائه يؤخذ الدية من اقاربه فاية ما هناك انه حكم بمطالبة
الدية من اقاربه فيمكن ان يكون ذلك لعلمهم باستيفاء المال الوافي بالدية للقاتل ولا ينافيه حكمه بضمان السارق في ماله اربعة الاف درهم بناء
على وجهين الامكان ان يكون المال المختلف عنه هذا المقدار فنقول ان ما ذكره ابن ادريس من ان قتل العمد لا تضمنه العاقلة ان اراد عدم ضمان
العاقلة فيما اذا تمكن الولي من القود فهو مسلم وكذا الحال فيما اذا لم يتمكن منه لكن تمكن من اخذ الدية من مال القاتل وان كان المراد انها لا تحمل
الدية مطلقا ولو مع عدم التمكن من القود واستيفاء الدية من مال القاتل فهذا مطلقا ولو مع التمكن من مال القاتل وعدمه فيما نحن فيه انما يكون
عند عدم وجوده وعدم التمكن من الاستيفاء من ماله فلا وجه للاستبعاد والى هذا المعنى اشار المحقق قدس الله نفسه الزكية في نكت النهاية
قال انما التزم الاولياء مع الغلام بناء على ان القاتل اذا مات قبل القصاص وجبت الدية في ماله فان لم يكن فعلى الاقرب فالاقرب وقد ذهب
الى ذلك جماعة من فقهائنا منهم ابن الجنيد انتهى والمقصود من هذا التطويل تحقيق المسألة اذ قد يتفق عدم التمكن من القود من قاتل
العمد لفرار او موت قبل القود كما كثيرا ما … في المسألة مثل هذه الواقعة بصدور قتل العمد من بعض الاشرار واختيار الفرار
من القود قبل ان وصول … اولياء المقتول وتحقق لهم عليه سلطان واما اذا تسلطوا عليه فخلصه منهم بعض الاشرار ثم اختار
الاولياء لم نبينه الحكم اخر كما هو المستفاد من الصحيح الذي الحقه المشايخ الثلاثة على ايراده اما ثقة الاسلام ففي باب الرجل يخلص من
وجب عليه القود من الكافي واما شيخنا الصدوق ففي باب القود ومبلغ الدية من الفقيه واما شيخ الطائفة ففي باب ضمان النفوس من
يب عن حريز عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن رجل قتل رجلا عمدا فرفع الى الوالي فدفعه الوالي الى اولياء المقتول ليقتلوه فوثب عليهم
قوم فخلصوا القاتل من ايدي الاولياء فقال ارى ان يحبس الذين خلصوا القاتل من ايدي الاولياء حتى يأتوا بالقاتل قيل فان
مات القاتل وهم في السجن قال فان مات فعليهم الدية يؤدونها جميعا الى اولياء المقتول قال في … من قتل عمدا فلعله
الوالي الى اولياء المقتول ليقيدوه فخلصه انسان كان عليه رده فان لم يرده كانت عليه الدية وفي السرائر مثل هذا كله
الى الاولياء … واما الايراد الثالث اي المقرر اللازم في دية الفرج المغصوب هو مهر المثل لا اربعة الاف درهم فقد اجاب عنه المحقق
في نكت النهاية ومن بما حاصله ان لا تعيين في مهر المثل لانه لا يجوز الزيادة عليه فيمكن ان يكون ما حكم به في تلك الواقعة اي اربعة الاف
درهم هو مهر المثل في تلك المرأة هذا … على الرواية الاولى واما ما اورده على الرواية الثانية من قوله اما الزامها دية الصديق
في مالها فلا دليل عليه من كتاب ولا سنة مقطوع بها الى اخره فقد اجيب عنه بما حاصله ان ذلك انما هو لكون المرأة سببا لادخال صديقها
في الحجلة … فموت … الرجل صديقها … في الحجلة وكيف كان ان دلالة الحديث على اصل … قتل
الزوج للزاني بزوجته ظاهرة لانها … بالنصوص المذكورة المستفيضة وكلمات الاعاظم الاجلة فلا
ينبغي التأمل في المسألة ثم لا يخفى ان مقتضى الاطلاق وترك الاستفصال في النصوص المذكورة ثبوت الحكم سواء كان الرجل
الزاني محصنا ام لا فالتخصيص بالاحصان كما صدر من ابن ادريس غير صحيح قال في السرائر اذا وجد الرجل مع امرأته رجلا يفجر
بها وهما محصنان كان له قتلهما وكذا اذا وجد مع جاريته او غلامه فان وجده ينال منها دون الفرج كان له منعه ودفعه عنها
فان اتى الدفع عليه فهو هدر فيما بينه وبين الله تعالى … قال شيخنا ابو جعفر في نهايته من قتل رجلا ثم ادعى انه وجده مع
امرأته او في داره قتل به او يقيم البينة على ما قال قال محمد بن ادريس الاولى ان يقيد ذلك بان الموجود كان يزني بالمرأة وكان
محصنا فحينئذ لا يجب على قاتله القود … فاما ان قام البينة انه وجده مع المرأة … ولا يكون محصنا
فانه يجب على من قتله القود ولا ينفعه البينة انتهى ومقتضى هذا الكلام انه لا يجوز للزوج القتل الا اذا اراد … وهو محصن
فجواز القتل توقف على اجتماع الامرين فيمتنع عند انتفاء واحد منهما كما يمتنع عند انتفائهما فعلى هذا لو وجده … بزوجته
لا يسوغ له القتل ولو كان محصنا وكذا الحال لو وجده يزني بها عند انتفاء الاحصان بل الظاهر انه يجوز له قتل الزاني بزوجته ولو لم يكن

بعضنا شيخ المقام يستدعي ان يقال هنا اربع صور علم الرجل بارادة الداخل في بيته الفجور بزوجته محصنا كان الداخل ام غيره
ومشاهدة الزاني بالحد لكن لجواز قتل الزاني في الصورتين الاخيرتين مما لا ينبغي التوقف فيه والمستند في ذلك مضافا الى العموم
والاطلاق في النصوص السالفة الصحيح المروي في باب التحديد من حدود الفقيه وباب ما يجب به التعزير والحد من الفقيه وباب حد
الزاني من حدود التهذيب عن فضالة عن داود بن فرقد كما في الكافي والتهذيب وداود بن ابي يزيد كما في الفقيه قال سمعت ابا عبد الله ع ان اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وآله قالوا لسعد بن عبادة أرأيت لو وجدت على بطن امرأتك رجلا ما كنت صانعا به قال كنت اضربه بالسيف قال
فخرج رسول الله ص فقال ماذا يا سعد قال سعد قالوا لي لو وجدت على بطن امرأتك رجلا ما كنت تصنع به فقلت كنت اضربه بالسيف
فقال يا سعد فكيف بالاربعة الشهود فقال يا رسول الله بعد رأي عيني وعلم الله بانه قد فعل فقال اي والله بعد رأي عينيك
وعلم الله بانه قد فعل لان الله قد جعل لكل شيء حدا وجعل لمن تعدى ذلك الحد حدا وجه الدلالة ان المستفاد منه جواز القتل للزوج
حال وجود الاربعة الشهود سواء كان الرجل محصنا ام غيره واوضح منه في الدلالة عليه ما ستقف عليه واما الصورتان الاوليان
فالذي يدل على جواز القتل فيهما ايضا عدة نصوص منها ما ورد في باب السارق من الفقيه والتهذيب عن الفتح بن يزيد الجرجاني عن ابي الحسن ع
في رجل دخل دار آخر للتلصص او الفجور فقتله صاحب الدار ايقتل به ام لا فقال اعلم ان من دخل دار غيره فقد اهدر دمه ولا يجب
عليه شيء وسنده في الكتابين هكذا علي بن ابراهيم عن المختار بن محمد ومحمد بن الحسن عن عبد الله بن الحسن العلوي جميعا عن الفتح
بن يزيد الجرجاني والظاهر ان محمد بن الحسن في هذا المقام هو الصفار لكونه في طبقة علي بن ابراهيم لرواية ثقة الاسلام عنهما من
غير واسطة ووثاقتهما بل جلالتهما ظاهرة فيكون محمد بن الحسن في السند معطوفا على علي بن ابراهيم فوجود واحد منهما يكفي في الحكم
بصحة الحديث فضلا عن اجتماعهما واما المختار بن محمد فهو مختار بن بلال بن المختار مجهول لا ذكر له في الرجال لكن ذكر شيخ الطائفة
في الفهرست في ترجمة الفتح بن يزيد ما هذا لفظه له كتاب اخبرنا بجماعة عن محمد بن علي بن الحسين عن محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن
الحسن عن المختار بن بلال بن المختار عن فتح بن يزيد ولما كانت الرواية في سند الحديث الذي كالصافر عن الفتح بن يزيد يمكن ان
يكون المذكور فيه هو المختار بن بلال الذي عن فتح بن يزيد بان يكون بلال اقيم لواله ويؤيده ما في سند التهذيب حيث قال علي بن
ابراهيم عن المختار بن محمد بن المختار ومحمد بن الحسن عن عبد الله بن الحسن العلوي جميعا عن الفتح بن يزيد الجرجاني فلاحظها في
الفهرست حيث ان المذكور فيه والد المختار بلال بن المختار وذكر في الرجال في باب من لم يرو عنهم ع بلال ابو المختار
بن ابي عبيد روى عن فتح بن يزيد الجرجاني روى عنه الصفار والظاهر ان الرجل واحد فابوه اما هلال او بلال فالاشتباه في احد الموضعين
وعلى اي حال فهو اما مهمل في كتب الرجال او مكتوب بالاخرة من الاهمال الا ان رواية علي بن ابراهيم الثقة الجليل القدر عنه كما في سند
الحديث يومئ الى التعويل ثم ان المذكور في الطبقة وهو عبد الله بن الحسن العلوي وان كان مهملا في الرجال ايضا لكن كثرة الرواية عن محمد
بن عبد الله بن جعفر الحميري الثقة الجليل عنه وكذا كثرة روايته عن جده علي بن جعفر كما يظهر من كتاب قرب الاسناد يرشد الى حسنه ومدحه ثم
ان انفراد كل واحد منهما في سند الحديث لا ينفك عن تعويل ما على الحديث سيما الثاني فضلا عن اجتماعهما فيه كما لا يخفى على خبير الكلام
في احوال الرواة فنقول ان العلامة نور الله مرقده وان ذكر في ترجمة الخلاصة ان الرجل مجهول والاسناد اليه مدخول لكن الظاهر
جماعة من اعاظم الفضلاء والاكابر المحققين كشيخنا الصدوق وشيخه الجليل محمد بن الحسن بن الوليد ومحمد بن الحسن الصفار كما يظهر
من كلام الفهرست يرشد الى التعويل عليه مضافا الى رواية علي بن ابراهيم وثقة الاسلام عنه في الكافي فالحديث لا يخرج عن اعتبار و
دلالته على المدعى ظاهرة لوضوح ان المدلول عليه هو ان الدخول للفجور مبيح للقتل وهو المطلوب ومنها ما رواه في اواخر
باب الحد في السرقة من التهذيب عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن ابيه ع قال اذا دخل عليك اللص يريد اهلك ومالك فان استطعت
ان تبدره وتضربه فابدره واضربه وقال اللص محارب لله ولرسوله فما تبعك منه فهو علي وذاك باسناده عن احمد بن محمد بن يحيى عن

عن غياث

عن غياث بن ابراهيم وفي الصحيحة محمد بن يحيى في مقام محمد بن عيسى فالسند الى الراوي محمد بن يحيى لانه اما ابن عيسى او ابن يحيى وايهما كان يكون
ثقة اما ابن عيسى فانه الاشعري الذي وثقه شيخنا الشهيد الثاني في المسالك البهية المطولة وشيخنا المجلسي في الوجيزة
وهو الظاهر من النجاشي وغيره واما ابن يحيى فانه في المقام محمد بن يحيى الخزاز الثقة لما ذكره شيخ الطائفة في الفهرست في ترجمة غياث بن
ابراهيم حيث قال له كتاب اخبرنا بجماعة عن احمد بن محمد بن الحسن عن ابيه عن الصفار عن محمد بن الحسين عن محمد بن يحيى الخزاز عن غياث
بن ابراهيم واما احمد بن محمد فهو اما ابن عيسى او ابن خالد البرقي وكلاهما ثقة فالمذكور في السند ان كان محمد بن عيسى يظن ان الراوي
عنه مسروان كان محمد بن يحيى يظن ان الراوي عنه البرقي لما ذكر في ست من روايته عنه وان كان كل واحد منهما محتملا في كل واحد منهما فانه
الحديث يتبع حال الراوي اعني غياث بن ابراهيم فنقول قد وثقه النجاشي ومدحه وكذا المحقق قال في مباحث غسل الميت من المعتبر ان غياث
بتري لكنه ثقة لكن شيخ الطائفة حكم بتبريته كالمحقق وغيرهما فيكون حديثه موثقا ومنها ما رواه في باب قال المحارب اللص عن
اواخر حدود التهذيب عن محمد بن احمد بن يحيى عن ابي جعفر عن ابيه انه قال اذا دخل عليك رجل يريد اهلك ومالك فابدره بالضربة
ان استطعت فان اللص محارب لله ولرسوله فما تبعك منه شيء فهو علي والوجه في السند هو احمد بن محمد بن عيسى وهو
وابوه ثقتان لكن وهب ضعيف فالحديث ضعيف قال في القاموس اللص فعل الشيء في ستر واغلاق الباب واطباقه
والسارق وثلث جمع لصوص والصاص ومع لص جمع لصان ولصابيح قال في الصحاح بدرت الى الشيء ابدر بدورا اسرعت
وكذلك بادرت اليه وجه الاستدلال هو ان مريد الاهل بالسرقة الحرب الناظر في البيت المريد للاهل كالتفريج يكون
اللص محاربا بان يندرج تحت قوله تعالى انما جزاء الذين يحاربون الله ورسوله ويسعون في الارض فسادا ان يقتلوا الاية
ومنه يظهر ان المراد بالمحاربة ما يعم القتل فيتم المدعى وقيل ان الموضع جواز قتل الزوج لمن دخل في بيته للفجور باهله وزوجته
المدلول عليه بالحديثين جواز المحاربة بالاهل والمال فلا يمكن التمسك بهما في جواز قتل الرجل لا حوجها فلا يتم التقريب قلنا ان
الراد فيهما يعم اولها نعم في الحديث الاول او الفجور وايضا ان الداخل في الدار للارادة اخذ المال لا شبهة في صدق اللص عليه
فيصدق فيقتضي قوله ان اللص محارب الخ جواز القتل فيحقق واستقلال احد المتعاطفين في الحكم يقتضي استقلال الاخر
فيه ايضا وايضا لا شبهة في دلالة على جواز قتل المريد للمال فجوازه في مريد الفجور بطريق اولى ومنها الصحيح السالف عن محمد بن
مسلم عن ابي جعفر ع قال من دخل على مؤمن في منزله بغير اذنه فدمه مباح للمؤمن في تلك الحال فيدينها انا جميع النصوص
التي اوردناها في اوائل البحث بعضها بالمنطوق وبعضها بالمفهوم فليلاحظ ومن جميع ما ذكر تبين ان ما بنى عليه ابن ادريس من
ان جواز القتل للزوج انما هو الحكم في المحصن فيتحقق في ثلث صور من الصور الاربع المذكورة غير صحيح ان قيل يمكن الاستدلال
له بالدلالة على التفرقة في الزاني بين المحصن وغيره بثبوت الرجم في الاول والجلد في الثاني كالموثق المروي في باب حدود الزنا من التهذيب عن
سماعة عن ابي عبد الله ع قال الحر والحرة اذا زنيا جلد كل واحد منهما مائة جلدة فاما المحصن والمحصنة فعليهما الرجم قلنا ان المراد منه
ومن امثاله من حيث الدلالة ثبوت الحكم بالاضافة الى الحاكم وفيما نحن فيه لا من تلك الحيثية وهو بالاضافة الى الزوج وايضا
ان الحد في المحصن والمحصنة انما هو الرجم وفيما نحن فيه هو القتل فلا ينبغي التأمل في جواز قتل الزاني بالزوجة وان لم يكن محصنا
بقي في المقام شيء ينبغي التنبيه عليه وهو ان غاية ما يستفاد من النصوص المذكورة انه يجوز للزوج قتل الزاني بزوجته في داره
ولا يلزم منه الجواز مطلقا ولو لم يكن في داره كالزاني في دار الزاني وكلمات من تعرض المسألة مطلقة وعن صاحب الجامع قال من وجد
في بيته رجلا يزني بزوجته فقتله فلا شيء عليه الا ان يتهم اربعة شهداء بذلك فيحتاج الى تحقيق الحال في ذلك يقتضي التفصيل في
المسألة بين الزاني بالزوجة ومريد الزنا بها فعلى الاول يجوز له القتل مطلقا ولو لم يكن في بيته بخلاف الثاني فلا يجوز في غير بيته
اما الثاني فلان المدلول عليه بالنصوص التي هي مستند الحكم ليس الا هذا القدر فلا اطلاق حتى يتخلى الى تحقيق الحال واما الاول

فلعموم المستند فلاخطاء كاشف سعد حيث ان المستفاد منها انه مخبر على الجواز فيما اذا وجدت الشهود الاربعة ايما كان ولو كان في غير حيث
الزوج والرواية الاتية من ش ويدل عليه ايضا ما رواه شيخ الطائفة في يب عن امير المؤمنين عليه السلام ان النبي صلعم قال لابي بكر لو وجدت
مع امرأتك رجلا ما كنت صانعا به قال اقتله فقال لعمر لو وجدت مع امرأتك رجلا ما كنت صانعا به قال اقتله قال بعد ان وجد ما
ان النبي صلعم اقر ابا بكر وعمر مثلا قالا على ان الفارق في المسئلة غير معلوم اذ كل من تعرض للمسئلة كلامه مطلق بحق في المقام [illegible]
ان المستفاد من الحكاية المذكورة انتفاء الجواز مع انتفاء الشهود الاربعة سيما على النحو الذي رواها البرقي في محاسنه حيث
روى عن ابيه قال سعد بن عبادة ارايت يا رسول الله ان رايت مع اهلي رجلا فاقتله قال يا سعد فاين الشهود الاربعة ويمكن الجواب
عنه بان الظاهر ان ذلك انما هو لدفع القود عنه في الظاهر لا لاشتراط اصل الجواز وستقف على ما يشير اليه والمطلب الثاني هو انه كما
يجوز للزوج قتل الزاني بزوجته يجوز له قتل زوجته الزانية ايضا وقد سمعت التصريح بذلك في العبارات السالفة ومعلوم ان ذلك
انما هو اذا كانت مطاوعة للزاني [illegible] والمستمسك في ذلك وجوه الاول اطباقهم عليه على ما يظهر من التتبع في كلماتهم لما عرفت من
انكر جواز اقامة الزوج الحد على زوجته كابن ادريس صرح بالجواز فيما نحن فيه وكذا الحال فيمن يظهر منهم التوقف كالمحقق لما عرفت
من انه حكى القول بجواز اقامة الحدود من الزوج على زوجته في مباحث الامر بالمعروف وسكت عنه وصرح بالجواز فيما نحن فيه في مباحث
الحدود والحاصل ان الحكم بذلك فيما بينهم [illegible] بامرأته فلا قتلهما وهذه الروايات لم يصرح بها في الاصول [illegible] لكن اعتضاد
مثل شيخ بها [illegible] قبولها واعتضادها بعمل الاصحاب لا مانع نحو من المناقشة في سندها والثالث ما وجدنا في كتبهم من كتاب
تيسير الوصول الى جامع الاصول عن ابن المسيب ان رجلا من اهل الشام وجد رجلا مع امرأته فقتله وقتلها فاشكل على معوية الحكم
فيه فكتب الى ابي موسى يسأل له علي بن ابي طالب عم فقال علي بن ابي طالب عم هذا شيء ما وقع بارضي عزمت عليك لتخبرني فقال له
ابو موسى ان معوية كتب الي ان اسئلك فيه فقال عم انا ابو الحسن ان لم يات باربعة شهداء فليعط برمته انتهى ما في كتاب المذكور ومعنى
برمته او بجملته وكليته قال في الصحاح الرمة قطعة الحبل البالية والجمع رمم ورمام وبها سمي ذو الرمة قال ومنه قولهم دفع اليه الحبل
بعير [illegible] في عنقه فقيل ذلك لكل من دفع شيئا بجملته ولم يحتبس منه شيئا [illegible] فمن القائل ان لم يات باربعة شهداء فليعط [illegible]
يدفع الى اولياء دم المقتول ليقيد والوجه الدلالة هو ان المستفاد منه هو انه اذا اتى باربعة شهود لا يكون مواخذا بالقتل فيكون القتل
في حصر جائزا اذ [illegible] والقصاص عند انتفاء البينة انما هو التعويل على [illegible] في المقام لكان السؤال والجواب [illegible] فاحلمن بينا ايضا
كما ستقف عليه من الفقيه وتب لكن ليس فيهما تصريح بقتل الزوجة الا ان شيخ الطائفة اورده في ط وصرح بقتل الزوجة ايضا
قال روى سعيد بن المسيب ان رجلا من اهل الشام يقال له ابن خيبري وجد مع امرأته رجلا فقتله وقتل فاشكل على معوية الى اخرها ستقف
ولعله رواه عن كتبهم والمطلب الثالث هو ان الزوج اذا قتل وادعى ان الداعي له عليه انه راه يزني بزوجته يقاد منه الا اذا اقام
البينة عليه والمستند في ذلك مضافا الى لزوم الهرج والمرج في الدين لولاه اذ كل احد يقدم على قتل من شاء ثم يدعي ذلك خبر الصحيح المروي في
اخر باب القود من [illegible] في باب الزيادات من [illegible] تب عن ابن مسكان عن ابي [illegible] عن ابي خالد [illegible] عن ابي عبد الله
قال كنت عند داود بن علي فاتي برجل قد قتل رجلا فقال له داود بن علي ما تقول قتلت هذا الرجل قال نعم انا قتلته قال فقال له داود ولم
قتلته فقتلته قال فالتفت داود الي فقال يا ابا عبد الله عم ما تقول في هذا قال فقلت له ادعى انه قد [illegible] بقتل رجل مسلم فاقتله فامر به
فقتل ثم قال ابو عبد الله عم ان ناسا من اصحاب رسول الله صلعم كان منهم سعد بن عبادة فقالوا يا سعد ما تقول لو ذهبت الى منزلك فوجدت
فيه رجلا على بطن امرأتك ما كنت صانعا قال فقال سعد كنت والله اضرب رقبته بالسيف قال فخرج رسول الله صلعم وهم في هذا الكلام فقال
يا سعد من هذا الذي قلت اضرب [illegible] عنقه بالسيف قال فاخبره الذي قالوا وما قال فقال رسول الله صلعم عند ذلك
يا سعد فاين الشهود الاربعة الذين قال الله عز وجل قال فقال سعد يا رسول الله بعد رأي عيني وعلم الله عز وجل انه قد فعل فقال اي والله

يا سعد بعد رأي عينك وعلم الله عز وجل ان الله عز وجل قد جعل لكل شيء حدا وجعل لمن تعدى حدود الله حدا وعن يحيى بن سعيد بن المسيب كان يقول
ان معوية كتب الى ابي موسى الاشعري ان ابن ابي الجسري كان في يب وابن ابي الجسين كان في الفقيه وجد مع امرأته رجلا فقتله وقد اشكل
حكم ذلك القضاء فاسئل عليا عم عن هذا الامر قال فسأل ابو موسى عليا عم قال وان هذا لامر ما هو في حد البلاد يعني الكوفة وبينهما ما هذا يحضرنا
من ابن جانك هذا قال كتب معوية الى ابي الحسين كان في الفقيه وابن ابي الجسرين كان في يب وجد مع امرأته رجلا فقتله وقد اشكل على
القضاء فرايك في هذا فقال علي عم ان ابا الحسن ان جاء باربعة يشهدون على ما شهد والا دفع برمته وما رواه في يب حيث قال ان الله
فادعى انه وجده مع امرأته فقال امير المؤمنين عليه السلام عليه القود الا ان ياتي ببينة اذ المحقق المطالب [illegible] الى ما كان يعتد ببيانه فنقول
اعلم انهم بعد اطباقهم على جواز قتل الرجل للزاني بزوجته وزوجته الزانية على ما ظهر مما فصلناه اختلفوا في انه هل يجوز
للرجل اقامة الحد على زوجته ام لا اقوال الاول الجواز مطلقا وهو المحكي من شيخ الطائفة في ية و [illegible] والتبصرة وشيخنا الشهيد
الثاني في س واللمعة والمحكي عن ابن الجنيد وابن البراج بل [illegible] عليه اكثر [illegible] السكوت عنه من غير التصريح بتنقيحه
ولا تضعيفه والثاني العدم كذلك وهو مختار ابن ادريس وقد سمعت عبارته ولعله الظاهر من شيخنا المفيد في المقنعة وسلار بن
عبد العزيز لان الظاهر منهما عدم جواز التعرض لاقامة الحدود في زمن الغيبة الا لفقيها فلاحظ عبارتهما السالفة وكذا الحال في شيخنا
يحيى بن سعيد قال في مع ويتولى الحدود امام الاصل وخليفته او من ياذن له [illegible] وروي ان السيد يقيم الحد على ما ملكت يمينه
والوالد على ولده حيث انه لم يتعرض للزوج بالاضافة الى زوجته فيلوح منه عدم اعتقاده لذلك والقول الثالث التفصيل بين
الرجم والقتل فالعدم وغيرهما فالجواز وهو المدلول عليه بكلام مة في عد قال ولو كان الحد رجما او قتلا اختص بالامام وكذا القطع
بالسرقة ويمكن الاستدلال للاول بالصحيح المروي في نكاح يب في الموضع الذي نبهنا عليه ابن محبوب عن عباد بن صهيب عن جعفر
بن محمد عم قال لا باس بان يمسك الرجل امرأته ان راها تزني اذا كانت تزني وان لم يقم عليها الحد فليس عليه من اثمها شيء توضيح دلالته
اذا كانت تزني لعله للاتيان به بعد قوله عم ان راها تزني للتنبيه على انها ولو كانت مصرة بالزنا لا يحرم عليه امساكها
بناء على ان كان للاستمرار وان كان المفهوم من الشرط [illegible] الحكم من المذكور لا يكون مقتضاه الا انتفاء عند الانتفاء في
في الاصل المفيد انه لا باس بان يمسك الرجل امرأته الزانية وان كانت مصرة بالزنا وقوله عم وان لم يقم عليها الحد فيه احتمالات
احدها ان للشرط والواو للعطف وجزاؤه قوله عم فليس عليه من اثمها شيء فعلى هذا يكون المقصود من الحديث افادة الحكمين الاول التنبيه
على جواز امساك الزوجة الزانية وعدم لزوم طلاقها الثاني والثالث ان مفاد انتفاء الزوج باقامة الحد مترتبا على قوله عم لا باس ان
يمسك الرجل [illegible] الحديث [illegible] على الموضع ظاهر فهو يكون المنافي بان ذلك انما هو اذا كان الفعل في الفاعل واذا كان
مبنيا للمفعول فلا دلالة له [illegible] ان حمل الفعل على الفاعل اولى سيما في المقام لكونه مسبوقا بما يتعين عوده الى الزوج وحمل [illegible]
لم يقم على انه مبني للفاعل على [illegible] الضمير العائد الى الزوج اولى [illegible] عليه انه قد تقدم ان للزوج [illegible] بقتل زوجته الزانية ان راها تزني وقد نبهنا
ما سلف ان قتل الزوجة [illegible] الاصحاب فالتمسك به في محل الكلام لا ينفع والجواب عنه هو ان حاصل الايراد هنا يؤول
الى ان الاولى ان حمل الفعل هنا على المبني للمفعول متعين لمنافاة المبني للفاعل بما سلف من لزوم قتل الزوج لزوجته الزانية والجواب
عنه انه غاية ما يظهر مما سلف جواز القتل لا لزومه فلا منافاة والثاني ان غاية ما يظهر من الحديث جواز قتل زوجته الزانية اذا راها تزني
وقد عرفت ان [illegible] الاصحاب فالتمسك به في محل النزاع [illegible] والجواب عنه ان ذلك على احتمال الاول من الاحتمالات
المذكورة اي اذا جعلت كلمة ان للشرط واما اذا كانت وصلية فلا توضيح الحال في بيان هذا الاحتمال يتوقف على ان يقال ان معنى
الحديث بناء على كونها للوصل هكذا لا باس بان يمسك الرجل زوجته ان راها تزني سواء قام الحد عليها ام لا ومعلوم ان الامساك
مع الاقامة انما يكون اذا كان الحد غير القتل فمقتضى الحديث جواز اقامة الحد غاية ما في الباب ان الزوج مخير بين القتل والجلد

الحاصل انه لم يظهر مما ذكر في المسئلة السابقة الى جواز القتل زوجته الزانية لا لزوم ظلما فات بغيره وبين ما دل على الجواز اقامة
الحد كما لا يخفى ويدل عليه الصحيح المروي في باب الرجل يزوج بالمرأة على انها بكر فيجدها غير عذراء من كتاب في محمد بن مسلم الفضل
عن ابي الحسن من الرجل يتزوج المرأة على انها بكر فيجدها ثيبا أيجوز له ان يقيم عليها قال فقال قد تفتق البكر من الركوب ومن
النزو وجه الدلالة هو انه لابد هنا من التزام بتقدير شيء وهو اما الحد او الشهادة والاول المسؤل عنه انما هو لعدم احتمال فتق
البكارة وزوالها في الزنا فالمستفاد منها انه لو كان الامر منحصرا فيه او تعين ذلك لم يجز له [illegible] لم يسوغ له الشهادة وهو صحيح اذ الزنا
انما يكون اذا اتفق معه تلبس بفعل ولا لم يجز له ذلك لما وجب الشهادة وح اقامة الحد عليها ضعيف الاول واما حمل الحديث على ان المراد جواز
القيام مع المرأة [illegible] لا يستلزم حمل الفعل الثلاث [illegible] على معنى الثلاث الجرم اي هل يقيم على [illegible] ان يقيم وحملها [illegible] مع
والحاصل ان هذا الحمل في الحديث اولى من غيره مما ذكر فثم الاستدلال الا ان المستفاد من الحديث ان عدم جواز اقامته انما هو لامكان زوال
البكارة للركوب والنزو فلو فرض القطع بكون زوالها بالزنا [illegible] جواز وهو المطلوب [illegible] اذا جاز للزوج اقامة [illegible] الرجم يجوز
غيرها كقطع اليد في السرقة والقتل في الارتداد والتعزير بعدم القول بالفصل لان الفارق غير موجود ولما عرفت من تفصيل [illegible]
القتل والرجم وغيرها [illegible] وجوه غيرها انما [illegible] مقتضى [illegible] لا باس ان يمسك الرجل امرأته ان رأها [illegible]
الا ضرر انه لا باس في امساكها سواء اقام الزوج الحد عليها ام لا وبعضها جواز الاقامة ولو كان زنا [illegible] كما لا يخفى على [illegible] عدم القول بالفصل
تمام المدعى [illegible] الكلام في ان ما ذكره [illegible] كانت الزوجة دائمة او نحوها [illegible] من قولهم لا باس ان
يمسك الرجل امرأته ان رآها تزني هو الدوام [illegible] ان شيخ الطائفة تمسك به في جواز امساك الزوجة الزانية وعدم لزوم طلاقها فلا
عن السابق ومعلوم ان الاطلاق [illegible] الدوام وكذا الحال في قوله في الرجل يتزوج المرأة على انها بكر [illegible]
الانقطاع في زمان صدور الاخبار واختصاصه [illegible] اختصاص الحكم بالدوام فلا يثبت في الانقطاع [illegible]
للتصريح به فيه قال للزوج اقامة الحد على زوجته سواء دخل بها في الدائم دون المنقطع وهو [illegible]
الشهيد في [illegible] اشتراط الدوام نظر [illegible] اقامة [illegible] الرجل اذا كان عبدا [illegible] اشكال [illegible] العموم والحاصل ان
هنا احتمالات [illegible] او الزوج [illegible] ولا يبعد ان يدعى اختصاص الحكم بالقسم فلا يجب في غيره [illegible]
اقامة الحد [illegible] الحكم والتخصيص انما يثبت فيما ذكر لكونه المتبادر من الحديث وكلام من تعرض للمسألة [illegible]
العموم ويحمل الامر في المسألة السابقة [illegible] قتل الزاني الا اذا كان [illegible]
بها فالظاهر اختصاص الحكم بالزوجة الدائمة فلا يثبت في غيرها ولو كانت متمتعا بها او غيرها من المحارم [illegible]
لذلك فلاحظ [illegible] بن يزيد [illegible]
دخل بها [illegible] مسلم السالفة [illegible]
مباح الموت في تلك الحالة [illegible] سليمان بن خالد [illegible]
الطلع [illegible] العلاء بن الفضيل عن ابي عبد الله [illegible]
النصوص المذكورة اقتضت العموم اذ الظاهر جواز القتل مطلقا [illegible] والمتمتع وغيرها كما لا يخفى واما التخصيص [illegible]
بها بعض [illegible] للرجل قتل المرأة بها اذا كانت زوجته الدائمة فلا يسوغ ولو كانت متمتعا بها [illegible]
المستفاد مما ظهر مما سلف والمقام الثالث في اقامة الوالد الحد على ولده وعدمها [illegible] الجواز مختار الشيخ في [illegible]
وفي [illegible] شيخنا الشهيد في [illegible] والمحكي عن ابن الجنيد وابن البراج كما عرفت مما فصلناه والعدم هو [illegible]
والظاهر شيخنا المفيد في المقنعة وسلار في المراسم وابي الصلاح في [illegible] مما سلفنا واختاره شيخنا الشهيد الثاني في [illegible]

فالذي

قال في ذلك بعد ان نقل العبارة السالفة من يح هل يقيم الرجل الحد على ولده وزوجته [illegible] وما هذا كلامه مشارا التردد من
دعوى الشيخ فيه الرخصة في ذلك ومن اصالة المنع وعدم ظهور الموجب الرخصة وقد ظهر لك ان المنع اقوى وفي شرح [illegible] الحكم في الولي
حتم بين الاصحاب لم يعرف فيه [illegible] الا شاذ واما الاخوان فذكر الشيخ تعرضا منهم المصنف وبيانه غير واضح واستار المنع يقتضي العدم
ما تقدم من تفصيل من القتل والقطع والرجم فالعدم والا فالجواز متحقق هنا ايضا فالاقوال ثلاثة ولعل المستند في الجواز الموثق
كالصحيح المروي في باب النوادر من اواخر حدود في من اسمعيل بن عمار قال قلت لابي عبد الله رجل ضرب غلاما في بعض ما يحرم فقال وكم
ضربه فقلت ربما ضربته مائة فاعاد ذلك مرتين ثم قال لعن الله انت [illegible] فقلت جعلت فداك فكم ينبغي لي ان اضربه فقال واحدا
فقال والله علم ان ما اضربه الا واحدا ما ترك لي شيئا الا افسده فقال واثنين فقلت جعلت فداك هذا هو هلاكي اذا قال فلم تزل اناك
اكلمه حتى بلغ خمسة ثم غضب فقال يا اسحق ان كنت تدري حد ما اجرم فاقم الحد عليه ولا تعد حدود الله وجه الاستدلال هو ان الغلام
الطار الشارب الى الخمس ما تقدم حيث انه لم يحكم العبد في جملة معانيه فلو كان من جملة معانيه لذكره ومن يظهر المراد في الصحاح قال
الغلام معروف في الغروب الطار الشارب والجارية اما استعماله في العبد والامة احيانا دهو دليل على ان العبد ليس من المعاني
الحقيقية لهذا اللفظ من المعلوم لزوم حمل الالفاظ على معانيها الحقيقية الا عند الاقتران بالقرائن الصارفة عنها وهو غير معلوم
فيتم الاستدلال والحاصل ان المراد بالغلام في الحديث اما العبد او الولد الطار الشارب والالف واللام على التقدير عوض
عن المضاف فالمراد اي غلامك او ولدك الموصوف والحمل على الثاني اولى لما علم انه قيل سلمنا ذلك لكن يظهر من قوله ثم غضب فقال الى
اخر الامر في قوله فاقم الحد عليه من باب التهديد كما في قوله اذا لم تستح فاصنع ما شئت او الاهانة كما في قوله ذق انك انت العزيز
الكريم فلا يصلح التمسك به في مقام الاستدلال قلنا ليس الامر كذلك [illegible] ان كنت تدري حد ما اجرم الى اخره لكن الاضافات
في المقيس عليه شيئا [illegible] بل الحمل الظاهر على المعنى المذكور اذ الغلام في [illegible] وان كان لا ذكر لكن في جملة من الحديث على معنى
الحديث على المعنى المذكور تامل لا يخفى على المتامل [illegible] ويمكن التمسك في اثبات المرام بعدم القول بالفصل بان يقال
انهم على قولين الجواز في كل من الزوج والوالد على الزوجة والولد والعدم كذلك فالقول في التفصيل خارق للاجماع المركب بحيث قلنا
بالجواز في الزوج والزوجة يلزمنا القول في الوالد والولد ايضا فتدبر المقام الرابع في اصل المطلب فقوله كما لا يجوز الفقهاء في هذه
الاعصار التي غابت الحجة فيها من الانظار المتعرض [illegible] بين الناس يجوز لهم اقامة الحدود شيخ المقام [illegible]
الى ان اللازم من تنقيح كلمات الاصحاب اختلافهم في اصل المسألة على الاقوال الاول جواز اقامة الحدود على [illegible]
يكونوا جامعين لشرائط الفتوى وعدم لغيرهم كذلك ولو كان جامعا للشرائط وهو الذي يتوهم من كلام ابن ادريس في مباحث الامر بالمعروف
من السرائر والثاني مثله مع انضمام الاباء والازواج الى الموالي فيسوغ لهم اقامة الحد على الاولاد والزوجات مطلقا فلا يسوغ لغيرهم كذلك
وهو الذي يتوهم من كلام شيخ الطائفة [illegible] في البحث المذكور والثالث جواز الفقيه مطلقا وعدم جوازه لغيره كذلك الا المولى على مملوكه
وهو مختار شيخنا الشهيد الثاني في [illegible] والرابع عدم الجواز لغير الفقيه مطلقا ولو كان [illegible] وجوازه للفقيه كذلك ان لم
يكن له ولاية فيسوغ للفقيه اقامة الحد على كافة المكلفين ولا يجوز لغيره على احد وهو الظاهر من المقنعة والمراسم والكافي
الصلاح [illegible] العبارة التي ستعيدها [illegible] الاقوال المذكورة في اوائل الرسالة فلاحظها [illegible] والحاصل
هو الجواز للولي والوالد والزوج على المملوك والولد والزوجة وعدم لغيرهم الا الفقيه الجامع للشرائط اذا لم يكن فقيها فلا
ما يدل على الجواز للفقيه [illegible] المقنعة [illegible] والمنتهى والتذكرة [illegible] والارشاد [illegible]
والمتبرع واللمعة [illegible] والكفاية والمفاتيح [illegible] المقنعة [illegible] المراسم [illegible] لا عادة الكلام
في مواضع [illegible] منها ما ذكره بعد ما وقع من الاحكام الجارية [illegible] فقال يجب على كل مكلف ان

على غيره سوءا التصديق بجملة العبادات المعارف والشرايع علوا باجتناب ساير القبايح فعلا واخلالا ان يتركا من غير عصمة ولعله يجب
حمل الستر في الايمان ويجري عليه احكام المسلمين العدو وله ويقطع له بالثواب ... الباطن ... الى ان قال فان اخل
بواجب عقلي او سمعي او فعل قبيحا ... على الوجه الذي ... منه من الفكر او باطن ... من القبيح ما يقتضيه
الفعل وحكم له بالفسق واجري عليه احكام الفساق واجتناب الصلوة خلفه وقبول شهادته واعطائه شيئا من حقوق الاموال الا
وكراهية مناكحته وان علم غيره كافرا ان يقبره ... ويقطع ولايته ويحرم مودته ... الى ان قال والقبيح على ضربين
احدهما يختص بعصيانه ... والثاني يتعدى الى عصيان غيره وظلم غيره ... مظالم العباد على ضربين احدهما يصح قبضه واستيفاؤه
كالاموال ... والحيوان وساير المملكات فمن شرط صحة التوبة من ذلك ... المظلوم من عين الظلامة او بدلها ان كان
حيا والى ورثته ان كان ميتا ... اسقاط مستحقها فان تعذر
ذلك يعتقد عين الظلامة وبدلها والظالم ... على الوجه الاول ... من الحق سقطت ... وان ابى ...
الخروج اليه من الظلامة ... احوال الامكان ... المتعين على نفسه وعياله ... المظلوم ...
الوجه الثاني عوض الظلامة من ماله ... الى مستحقها او الوصية بها ان يخاف بقيا باقرار مستحق الظلامة ...
الاتفاق ... ذلك صحت التوبة وان لم يفعل ... والثاني ما لا يصح استيفاؤه وهو على ضربين منها السبب
والتعريض ... من جهة التوبة الكذاب نفسه ما قال ... او ... ان كان ...
وان كان ... وان كان المقذوف ... بالقذف ... بالقذف ... ويستعول على الحد فان عفى
سقط وان طالب ... من نفسه ... ذلك في سلطان الاسلام وان كان القذف جاهلا ...
وعلى القاذف ان يعيد نفسه الى سلطان الاسلام او من يجب عليه اقامة الحد ليطالبه ...
لا اسقاط ما وجب ... ولم ... او من يصح ... جواز اقامة الحد ...
كلت ومنها ما ذكره فيما بعد ... في اخر مباحث الجهاد حيث قال اما الفسق ... بكل معصية ... وهو ...
احدها ... والثاني ... المستقبل ... سلطان الاسلام او من ...
ما يوجب الحد وهو ... والجمع بين اهل ...
ومنها ما ذكره في مباحث القضاء ... ومنها ما ذكره في هذا البحث ... الحاكم ...
على ... قال واما ما يوجب الحد ... كان العلم ما يوجب الامام ... بعد كونه معصوما ماموما فان كان غيره
من الحكام الذين ... الحكم ... اقامة الحد ...
... الامام من الحكام اقامة الحدود ... البينة ... في مباحث القضاء فان ... حكومة المؤمنين في حال
القيام ... الى الفقهاء شيعتهم ... ان يكون الحكومة في الحدود وغيرها ... في تلك المباحث والحقوق
مشتركة فان كانت ... الغايب ... وان كانت للناس ...
الغايب ... الحكم ... في حقوق الناس والامام في جميع الحقوق ...
جواز الحكم بالبينة او الاقرار على ... في الحدود وغيرها ...
... بالبينة وباقرار الفاعل ... والثاني ... باقرار الفاعل ... شرط باقرار الفاعل اربع مرات في
... فان رجع قبل ان تتم اربعا سقط ... الحاكم ... بعد الاربع لم يسقط
ان كان ... الجلد ... ان كان ... الرجم ... للامام اقامة الحد اذا شاهد من غير قيام بينة او اقرار من الفاعل

كان يتقن

٥٢٢

شناسنامه مرمتی نسخه خطی

عنوان نسخه: سؤال و جواب در رساله ی تحقیق اقامة الحدود	شماره نسخه: ۳۷۳۵۴۹
نوع تخریب: جدا بودن قطعه‌ها - پیچیدگی ورقه‌های کتاب - کمبود [illegible]	
شرح مراحل مرمتی انجام شده: اتصال قطعه‌ها - [illegible]	
محل مرمت: کتابخانه مجلس شورای اسلامی	تاریخ: فروردین ۹۰
توضیحات: برای اتصال قطعه‌ها از تیشوهای ۱۲ گرمی استفاده شد [illegible]	
مرمتگر: [illegible]	